توانا بود هر که دانا بود

از سلاجقه تا صفویّه

تألیف - نصرت‌الله مشکوتی

بسرمایهٔ کتابخانهٔ ابن سینا

تهران ۱۳۴۳

چاپخانه بانک بازرگانی ایران

P955
1 37 ٢
Allama Iqbal Library
134161
K UNIVERSITY LIB.
Acc No 134161
Date 14-12-77

کهزار نسخه ازاین‌کتاب بسرمایه‌کتابخانه ابن‌سینا روی‌کاغذ ۷۰ گرمی تحریر
بدستور وزارت فرهنگ درچاپخانه بانك بازرگانی ایران طبع شد

فهرست مندرجات

فصل اول	تشکیل دولت سلاجقه،	۱–۲۵
فصل دوم	تأسیس دولت‌های قراختائی وخوارزمشاهی،	۲۵–۴۳
فصل سوم	آثار دورهٔ سلجوقیان،	۴۳–۵۴
فصل چهارم	سلاجقه کرمان. روم. شام،	۵۴–۵۷
فصل پنجم	اتابکان. لر بزرگ و کوچك،	۵۷–۷۰
فصل ششم	شعراء وادباء ـ ممدوحین شیخ سعدی،	۷۰–۱۰۲
فصل هفتم	خوارزمشاهیان،	۱۰۲–۱۸۶
فصل هشتم	کلیاتی دربارهٔ حمله چنگیز وحکومت ایلخانان،	۱۸۷–۲۶۴
فصل نهم	امیر تیمور و تیموریان ،	۲۶۴–۳۴۶
فصل دهم	اوضاع تجاری. صنعتی وادبی ایران دردورهٔ تیموریان،	۳۴۶–۴۱۲
فهرست اعلام تاریخی		۴۱۳–۴۲۶
فهرست اعلام جغرافیائی		۴۲۷–
فهرست منابع ومآخذ		

بسمه تعالی

مقدمه

کتاب حاضر که اینك دردسترس خوانندگان محترم قرارمیگیرد مشتمل است برتاریخ اوضاع سیاسی واجتماعی وصنعتی وادبی پنج قرن ایران (۴۲۹ـ۹۰۵ هجری برابر ۱۰۲۷ـ۱۴۵۲ میلادی) یعنی اززمان تأسیس سلسله سلاجقه تا آغاز دورهٔ صفویه.

دراین پنج قرن کشورایران دچاریك رشته انقلابات داخلی و تهاجمات شده که هر چند نتیجه ظاهری آن هرج ومرج وکشت وکشتار فراوان بود، ولی موجب تحولات اجتماعی عمیق نیز گردیده است. ظهور سلاجقه درتاریخ ایران بمنزله یکی ازنهضت‌های عظیم سیاسی بشمارمیرود، درزمان همین سلسله است که وحدت ملی وحاکمیت اداری درکشور برقرار گردید. زیرا بنا بشرحی که در پایان فصل سلاجقه ثبت شده‌است ، برای مدت مدیدی به حکومت ملوك الطوایفی و طغیان و عصیان گردنکشان که درگوشه وکنار مملکت هر روز علم استقلال برافراشته و یاداعیه سلطنت وامارت داشتند پایان داده شد. درچنین دوران تاریخی است که شهریاران سلجوقی نیز توانستند برخلاف فرمانروایان آل بـویه و سلاطین غزنوی حوزه متصرفات خودرا ازشر مداخلات نابجای خلفای بغدادهم رهائی دهند .

ازاقدامات اساسی پادشاهان سلجوقی یکی انتخاب زبان فارسی بعنوان زبان رسمی در دربار ایران، و دیگرتجدیدآداب وسنن وتمدن عمومی دوره ساسانیان است.

ازاهم نتائج این روش سیاسی، رونق واشاعه زبان پارسی در سراسر ایران و ظهور شاعران سخن‌سرا ودانشمندان است که توانستند با سرودن اشعارنغزونگارش کتب و رسائل فراوان به گنجینهٔ گرانبهای ادبیات وعلوم گوهرهای درخشنده و جاودانی بیفزایند .

سبب تألیف این کتاب :

در اوائل سال ۱۳۲۹ خورشیدی ادارهٔ کل نگارش وزارت فرهنگ تصمیم گرفت یك دوره تاریخ مفصل ایران از صدر اسلام تا عصر حاضر منتشر کند که شامل اوضاع سیاسی واجتماعی وصنعتی وادبی ایران باشد تا برای مطالعه دانش‌آموزان ومراجعه اهل تحقیق سودمند باشد، ازاین‌رو تهیه وتدوین تاریخ سلاجقه تا آغاز حکومت ترکمانان و روی‌کار آمدن صفویه بعهده مرحوم مهدی رهنما که ازدبیران فاضل وکارآزموده وازخاندان علم وزهدوتقوی وامانت و صداقت بود واگذاشت. باکمال تأسف این مردفرهنگی شریف و دبیرمجرب پیش از آنکه بتواند باین‌تعهد تاریخی‌عمل کند و درطریق برآوردن این‌آرزوی بزرگ گامی برداردرد عنفوان جوانی بناکامی درگذشت[1]

سپس عده‌ای از دوستداران آن شادروان و اولیاء وقت وزارت فرهنگ از نگارنده خواستند طرحی راکه آن جوان ناکام بابصیرت ووقوف کامل وذوق واطلاعات کافی و وافی برای نوشتن تاریخ مذکور پی ریزی نموده بوددنبال کنم، اخلاص وارادت قلبی این جانب به‌آن فقید سعید باعث شدکه پیشنهاد دوستان راپبذیرم . باین امیدکه شاید بتوانم بیاری خداوند متعال‌وبحکم آشنائی‌قدیم وهم‌صحبتی دوران تحصیل تعهدآن دوست وبرادر از دست رفته را بانجام رسانم.

بر حسب وظیفه‌ای‌که ادارهٔ‌کل نگارش وزارت‌فرهنگ به‌عهدهٔ اینجانب محول ساخت می‌بایست تاریخ دوران سلاجقه وخوارزمشاهیان وتیموریان رادریك‌مجلد باصفحات محدود ومعین آماده سازم. برای اینکه بکلیهٔ وقایع ایران درطی دوران فرمانروائی این سه‌سلسلهٔ مهم‌که ازادوار پرنشیب وفرازتاریخ ایران محسوب میشودتوجهی شده باشدتا آنجا که‌اوراق کتاب گنجایش‌داشت به‌سلسله‌های‌کوچك وبزرگ محلی مانند اتابکان، طوایف لر بزرگ و کوچك، آل جلایر، آل مظفر، آل‌کرت و سربداران‌که در نواحی مختلف ایران حکومت وامارت داشتند درکمال اختصار اشارت شد.

ضمناً چون ادارهٔ‌کل نگارش بنابردرخواست اهل ادب علاقمندبودکه قسمتی ازمقالهٔ فاضلانهٔ استاد وعلامهٔ فقید محمد قزوینی طاب‌ثراه‌که در تحت عنوان ممدوحین شیخ سعدی علیه‌الرحمه در سال ۱۳۱۶ خورشیدی در سعدی نامه ازطرف وزارت فرهنگ‌منتشرشده و با گذشتن مدتی نزدیك به سی سال نسخ آن نایاب گردیده بود تجدید چاپ شود به‌این‌جانب‌پیشنهاد نمودکه این‌مقالهٔ ارزنده راکه حاوی مستندات تاریخی وادبی دوران اتابکان فارس‌است درپایان‌کتاب بطبع رساند. دراجراء این‌پیشنهاد بطبع‌قسمتی ازمقاله‌نیز

۱ـ تاریخ فوت آن شادروان دربیست‌وپنجم آبانماه سال ۱۳۲۹ خورشیدی میباشد. از مرحوم مهدی رهنمادرحدودبیست صفحه ازاوائل تاریخ سلجوقی بجامانده بودکه عیناً در آغاز فصل مربوط گنجانده شد .

اقدام شد منتها بجای الحاق در خاتمهٔ کتاب عیناً در فصل اتابکان فارس وشرح احوال شیخ شیرازی بچاپ رسید، وازاین طریق افتخاری بزرگ نصیب این مجموعهٔ حاضر گردید.—

درباب تشکیل دولت مغول وحکومت ایلخانان درفصل هشتم به ذکر کلیاتی درباهٔ حملهٔ چنگیز ونتائج آن اکتفاشدوحق همین بود، زیراباچاپ وانتشار تاریخ کامل و ارزنده مغول بقلم شادروان استاد عباس اقبال آشتیانی علیه الرحمه نگارنده سزاوار ندانست که درآن باب وارد بحث وفحص شود .

درشرح حال امیر تیمور وتأسیس سلسلهٔ تیموری وسایرشاهزادگان مغولی این خاندان درهندوستان ومحاربات وجنگهای خونین ویورش آنان بسرزمین های آبادوغلبه بردشمنان و سایراقوام وترکمانان قراقویونلووآق قویونلوتاآنجاکه ممکن بود ازتشریح منازعات ووقایع ناگوار وهائل آن ایام مانندبرپاساختن ازکله مناره هاوغیره صرفنظر گردید، درمقابل سعی شد که علل حوادث مهم تاریخی آن دوران وحشتناك راتاحدود امکان وتوانائی برشته تحریر آرد، ودرمقابل بلاها وصدمات غیرقابل جبران وجانگزائی که درآن روزگارتیره بر پیکر ایران وایرانیان واردشد درمعرفی وتوصیف آثار و ابنیه‌ای که ازآن عصر باقیمانده به بسط و شرح پرداخته شود تاازاین رهگذر خاطرارجمند خوانندگان دچارملالت وتأثر نگردد .

در آخر هرفصل ودوره‌ای بنا باقتضا سعی شد بشرح آثارتاریخی ومعماری وصنعتی و فنون یدی وشاهکارهای هنری، واحوال برخی ازمشاهیر شعراء وادباء وعلماء و مورخین و وزیران آن روزگار بارعایت ایجاز واختصار اشارت شود.

در وصف وشرح ابنیه تاریخی وسایر رشته‌های فنون یدی وهنرهای ظریفه تاحدودامکان دقت کافی بکاررفت که کلیه مباحث کتاب مبتنی براسناد وکتب باستان شناسان ومحققین علوم باستانی باشد تاشاید برای مشتاقان شناسائی این مفاخر ملی فصل مربوط به این قبیل آثار بمنزله راهنمای مختصری درآید.—

درپایان ازدرگاه ایزد توانا وقادریکتا خواستاراست که این خدمت ناچیز در محضر دانشمندان وارباب علم تاریخ ودانشجویان موردقبول افتد. امیدواراست که در تجدید چاپ کلیه نواقص واشتباهاتی که ازباب عنوان مطلب یاازطریق چاپ روی داده در معرض تجدید نظرو تصحیح قرار گیرد.

نصرت‌الله مشکوتی

تهران . شهریورماه هزار وسیصد وچهل وسه خورشیدی

فصل اول

سلجوقیان

۴۲۹ - ۵۹۰ هجری

آل سلجوق که درآغازکار بسپاهیگری وکثرت عدد وشوکت وقوت بسیار ودارا بودن تمول سرشار واحشام فراوان معروف بودند درعین حال هم نیز مردمانی جنگجو ومسلمان بشمار میرفتند . وهمچنین دررعایت جانب احکام اسلام و دینداری تعصب بسزا داشتند .

در اوائل‌کار بحکم طبیعت واحتیاج برای تهیه جا ومسکن و چـراگاه ازترکستان عازم ولایت ماوراءالنهر شده ودرطی‌سال زمستان را درناحیه نوربخارا وتابستان را دربلاد سغد سمرقند میگذرانیدند .

سلجوقیان رابایدقبیله‌ای‌ازترکان‌ساکن خوارزم (حوالی دریاچه‌آرال‌کنونی) دانست که نام اصلی طایفه‌آنان‌آغز بوده است‌که بعداً مخفف شده وبلفظ غز درآمده .

بطوریکه در تاریخ حبیب‌السیر فصل طبقهٔ سلاجقه ذکر شده است قبائل اطراف دشت خزر را که همین طبقه سلجوقیان باشند **تمر بالیغ** یعنی سخت‌کمان هم میخواندند ایـن طبقه بداشتن رأی ثاقب وتدبیر واصابت نظر وشجاعت وشهامت شهرت داشتند بطوریکه ملك خزر بدون مشورت **دقاق** نام که سرکردگی طبقهٔ سلجوقیه را داشت‌کار مهمی را انجـام نمیداد تا آنکه مابین **ملك خزر و دقاق** رنجشی حاصل‌شد وهر دو بر روی یکدیگر تاختند و نزدیك بودکه در اثر این رنجش کار بزد و خورد کشدکه با وساطت جمعی از بزرگان دوطرف رفع‌رنجش بعمل آمدازاین‌ببعد برشهرت امیردقاق روز بروز افزوده میشد.

چون دقاق درگذشت ملك خزرپسر سلجوق راکه درسن رشد وتمیز بود مورد عنایت قرارداد واورا سیاشی بمعنی‌مقدم‌الجیش نامیدطولی نکشیدکه مابین‌سلجوق‌وملك‌خزراختلافی بروزکرد درنتیجهٔ همین اختلاف و دوری سلجوق از **دربار ملك خزر** است‌که موجبات شهرت وبلندآوازگی سلجوقیان فراهم شد . سلجوق بزودی قبول مذهب اسلام نمود و بـه تبعیت وی جمیع اقرباء وملازمان اوبدیانت اسلام درآمدنـد دراین تـاریخ سلجوق‌که بعداً طایفهٔ‌آن بنام رئیس‌آن‌شهرت یافتند درشهرجند ازبلادکنارسیحون توقف اختیارنمود وچون آوازهٔ شهرت اوبلند شد وبحمایت ازحاکم شهر جند درموضوع تأدیه خراج برآمد ومانع

شدکه قوم مسلمان جند خراجگزار کفار **خزر** شوند جمعی از ترکان بعنوان جهاد با کفار بدو پیوستند درنتیجه ملوك ترکستان وماوراءالنهر ازدرمسالمت و دوستی باسلجوق درآمدند درهمین ضمن امیرابراهیم سامانی که از **ایلك خان** دوچارشکست وانهدام شده بود دست مساعدت بجانب سلجوق درازکرد . درنتیجهٔ همین مساعدت است که **امیرسامانی** تلافی شکست خودرا از **ایلك‌خان** نمود سلجوق باحشمتی هرچه تمامتر ازجند حرکت نمود ودر نواحی بخارا منزل گزید وچون اومرد فرزندانش درقریهٔ نورازقرای شمال شرقی بخارا ساکن گردیدند و از این تاریخ ببعد روز بروز بر شوکت و عزت خود افزوده تا اینکه توانستند بر غزنویان قیام کرده و بتشکیل دولت معظم سلجوقی نائل گردند .

بعدازمرگ سلجوق چهار پسر او میکائیل ـ اسرائیل ـ موسی ـ یونس اساس سلسلهٔ سلاجقه راکه ازسلسله‌های معروف تاریخ ایران است بنیان نهادند .

میکائیل دردوران جوانی درحین محاصرهٔ قلعه‌ای ازقلاع ترکستان بزخم تیری کشته شد وازاو دوپسر ماند بنام **چغری و طغرل** .

این دوپسر پس ازمرگ پدرقبیله خودراکه بسلاجقه معروف شده بود ازناحیهٔ جند کوچ داده عازم حدود بخارا پایتخت سامانیان شدند ودرنزدیکی آن شهراقامت گزیدند اما سامانیان که ازهمسایگی‌طایفه‌ئی باین قدرت وکثرت عدد وحشت داشتند بزودی ایشان رااز آنجا راندند وسلاجقه بتوران رفتند ودر آنجا اقامت گزیدند تامقارن استیلای **ایلك‌خان** بربخارا .

دراینموقع‌دوپسر میکائیل باقبیلهٔ خود ازتوران‌بقریهٔ نور ازقرای نزدیك بخاراآمدند ودرآنجا مقیم شدند .

از این پس طغرل بیك‌که نام اسلامی‌آن محمد وچغری بیك‌که نام اسلامی‌آن داود است‌دست بدست‌یکدیگرداده وباگردآوردن عده‌یی‌ازتراکمه واطرافیان‌خودموجبات‌نگرانی حاکم‌سمرقند وبقراخان‌حاکم‌چین وختارا فراهم‌وپس‌ازمدتی‌رفت وآمد دوبرادر بدربار بقرا خان ، چون بقراخان قصد جان طغرل وچغری را نمود بین‌آنان منازعه درگرفت . ایلك خان برای دفع شر این دوبرادر دست بلشگرکشی زد . چغری‌بیك ازموقع استفاده نمود با لشگری‌آماده ازجیحون عبور نموده روی بخراسان‌آورد وازآنجا بشهرری شتافت و ازری قصد روم را نمود دراین مسافرت غنائم فراوان تحصیل وسپس روی بنواحی مروآورد و در بخارا بار دیگر دوبرادر بیکدیگر پیوستند .

درهمین‌موقع‌است که سلطان محمودصیت‌آوازه سلجوقیان راشنیدودرنتیجه ازدردوستی

باآنان درآمد وبرای استحکام دوستی اسرائیل سلجوقی برسالت نزد محمود رفت وپس از مدتی محمودآنرامقید گردانید ودرزندان در گذشت وسپس باسلطان مسعود بمبارزه پرداخته وطولی نکشیدکه **ولایاتی** که ذکر میشود تصرف وتسخیر نمودند .

ازسلاجقه سه طبقه دراین ولایات بحکمروائی پرداختند :

۱ ـ طبقهٔ اول درخراسان وعراقین وفارس وآذربایجان .

۲ ـ طبقهٔ دوم درکرمان .

۳ ـ طبقهٔ سوم در روم .

سلطان طغرل اول ۴۲۹ ـ ۴۵۵ هجری

شهرت سلجوقیان ووسعت اقتدار طغرل سلجوقی موجب شدکه سلطان مسعود غزنوی برای جلوگیری ازتوسعه روزافزون قلمرو این طبقه واستحکام سلطنت خود باتهیهٔ لشگر فراوان بمقابلهٔآنان دراطراف شهر **نسا** بشتابد بااینکه در مقابله نسا مسعود ولشکریان وی دوچار هزیمت شدند وخواستند ازدرمصالحه باطغرل درآیند معذالك دوسردار سلجوقی به پیمان مسعود غزنوی اطمینان نیافته وبفکرافتادندکه هرچه زودتر بساط غزنویان رابرچینند ازاین روسلطان مسعود غزنوی یکی‌ازسرداران بنام ومجرب وجنگی خودراکه بنام سیاشی شهرت داشت بسرکردگی لشگریان خود مأمور مقابله باطغرل نمود دراین محاربه سیاشی تاب مقاومت نیاورد وازحدود **نسا** بجانب هرات روبرگردانید و مجدداً درمرو بالشگر سلجوقی بمقابله شتافت درمرو هم بار دیگر سیاشی دوچار شکست شد وچون در خود تاب مقاومت ندید حاکم جرجان راکه مردی سلاحی بود دررأس لشگرگماشت واورا تحریص بمقابلهٔ سلجوقیان نمود حاکم جرجان در این مقابله جان داد سیاشی‌که وضع را چنین دید وغلبهٔ سلجوقیان را دراطراف ملك خراسان مشاهده مینمود روبغزنین آورد و جریان شکست را باطلاع سلطان رسانید بار دیگر در مرو سیاشی با لشکریان جرار سلطان طغرل روبرو شد دراین مقابله هم شکست متوجه سلطان مسعودگردید . وآفتاب سلطنت غزنویان دوچار افول‌شد سپس‌سلطان‌طغرل روبمرکزخراسان نیشابور برد . وبااعزازکامل‌مقدم‌آنرا گرامی‌داشتند و سرباطاعت وی‌آوردند وبدین‌ترتیب طغرل‌فرزند میکائیل درسال٤٢٩ هجری برتخت جلوس‌کرد وخودرا سلطان خواند وتاریخ جلوس طغرل درنیشابور و اجرای آداب خطبه سلطنت بنام وی یعنی شوال ٤٢٩ را باید ابتدای سلطنت سلجوقیان نامید .

طغرل بلافاصله پس‌ازجلوس‌براریکهٔ سلطنت برادرخودچغری بیك را بتسخیر**هرات** مأمورگردانید وپس از تصرف هرات و مـرو سلطان مسعود شخصاً بمقابله شتافت درایـن هنگام سلطان طغرل بکومك برادر خود شتافته واین دوسردار سلجوقی و سلطان مسعود در محل دندانقان بجنگ‌سختی پرداختنددراین جنگ هم فتح باسلاجقه بوده لشگریان مسعود

دوچار هزیمت شدند وچون خبر مرگ سلطان مسعود شایع گشت بلخ را بتصرف آورده و سپس برتمامی خراسان ودانقان وجرجان وری وبلاد عراق دست یافتند و همچنین در سال ٤٤٦ بفتح آذربایجان و سایر حدود آن نواحی توفیق حاصل نمودند بعداً بدارالعلوم بغداد شتافت وباخلیفه قائم عباسی **بیعت** کردوخلیفه طغرل را بلقب سلطان **رکن الدین** یمین الدوله ملقب ساخت ودرهمین زمان میباشدکه طغرل دست ملك رحیم دیلمی را از تصرف دربغداد کوتاه ساخته وهمچنین برابراهیم برادر مادری خودکه علم طغیان برعلیه طغرل درهمدان برافراشته بود غلبه کرد .

بااینکه درهمین اوان چغری بیك درخراسان درگذشته بود وپسرش الب ارسلان بجای پدر برمسند حکومت تکیه زده بود بیاری برادر زاده خود بطرف عراق عازم شد و پس از آنکه طغرل و الب ارسلان در شهر ری بیکدیگر پیوستند بجانب همدان برای سرکوبی ابراهیم شتافتند ابراهیم درنتیجه دوچار هزیمت گردید ودرحال فرار وعقب نشینی باشارت طغرل کشته شد .

پس ازختم غائله ابراهیم **بساسیری** [1] که فرصتی مناسب بدست آورده بود ببغداد حمله برد قائم خلیفه چون تاب مقاومت نداشت دارالخلافه را ترك نمود **بساسیری** درذی القعده ٤٥٠ هجری بپایتخت عباسیان وارد شد وبنام **المستنصر بالله** فاطمی خطبه خواند ونام بنی عباس باین ترتیب دربغداد ازخطبه حذف شد .

اماطغرل که ازجانب ابراهیم فراغت یافته بودبسرعت خودرا ببغداد رساند ودرنتیجه جنگی که با بساسیری نمود بساسیری بقتل رسید وسراورا بتاریخ نیمه ذی الحجه ٤٥١ بامر طغرل ببغداد پیش قائم خلیفه فرستادند وبدین ترتیب شر بساسیری ودوره استیلاء فاطمیان بر بغداد بپایان رسید .

ضمناً برای اینکه توضیحی دراطراف فتنه بساسیری داده شود بایستی اشارتی باوضاع دارالخلافه وآذربایجان والجزیره مقارن استیلای طغرل نمود وبطور اختصار میتوان گفت که اوضاع دارالخلافه وبلادالجزیره وآذربایجان دراین ایام صورت نامطلوبی داشت خلافت بغداد باالقائم بامرالله (٤٣٢ - ٤٦٧ هجری) خلیفه عباسی بود لیکن زمام امور واختیار خلافت دردست یکی ازغلامان سابق بهاءالدوله دیلمی بنام ابوالحارث ارسلان بساسیری که فرمانده لشگریان ترك بود باقی ماند تااینکه بشرحی که گذشت بقتل رسید .

خلفای فاطمی که درسال ۲۹۷ هجری درحدود تونس کنونی دولتی تشکیل داده ودر

---

۱ - ازسپهسالاران لشگر بغداد بودکه برعلیه خلیفه قائم بامرالله قیام نمود و اطاعت بخلیفه مصر المستنصر بالله کرد بغداد رابگرفت وخلیفه رااسیر کرد. نقل ازسلجوقنامه نیشابوری کلاله خاور ۱۳۳۲ . تهران.

۳۵۶ هجری بروادی نیل دست یافته وشهر قاهره را بیادگار فتح آن سرزمین ساخته وپایتخت خود قرار داده بودند همه وقت میل داشتند که دامنه استیلای خود را بر شرق نیز بسط دهند و خلافت عباسی را یکسره براندازند واین مقام را بعلویان که فاطمیون خودرا بایشان منتسب ساخته بودند واگذارند.

طغرل درمحرم سال ۴۴۶ هجری بآذربایجان آمد پس ازتصرف آنجا گنجه وملازگرد را مسخر ساخته بآذربایجان برگشت وازآنجا بری رفت.

بطور خلاصه پس از برافتادن قدرت غزنویان ازخراسان سران سپاهی سلجوقی ممالك مفتوحه را بترتیب زیر بین خود تقسیم کردند:

۱ ـ ازنیشابور تاساحل جیحون و ماوراءالنهر نصیب چغری گردید که سپس بخارا و بلخ را هم مسخر ساخت.

۲ ـ قهستان وجرجان سهم برادر مادری طغرل ابراهیم گردید.

۳ ـ هرات وپوشنك وسیستان وبلادغور را بهپسرعم طغرل وچغری وملك خزر سپردند.

۴ ـ ریاست کل سلاجقه یعنی مقام سلطنت به عهده طغرل که نام و لقب وکنیه اسلامی او رکن الدین ابوطالب محمد است واگذار کردند.

بدین ترتیب فتح گرگان وطبرستان درسال ۴۳۳ هجری که مصادف باختم زمان سلسله زیاری درآن سامان است رویداد و آخرین پادشاه زیاری در این موقع انوشیروان زیاری بود که در حدود سال ۴۳۳ ابوکالیجار خال خود را دستگیر نمود وخود مستقل شده بود و اعتنائی بطغرل نمی‌نمود.

فتح خوارزم و ضمیمه شدن آن حدود را که در زمان طغرل رویداد باید در سال ۴۳۴ دانست سپس بلاد قزوین و ابهروزنجان ودیلم و طارم بتبعیت طغرل سلجوقی در آمد و پسران **علاءالدوله کاکویه** هم چون متوجه شدند که از عهده سلطان مقتدری مانند طغرل بر نمیآیند غیر از تسلیم ممالك خود چاره‌ای ندیدند.

پس از شکست ابراهیم نیال وتصرف همدان وجمیع بلادمغرب ایران والجزیره نوبت تسخیراصفهان رسید طغرل درمحرم سال ۴۴۲ هجری اصفهان رادرمحاصره گرفت ویکسال تمام شهررا درمحاصره داشت وضمناً لشگری نیزازآنجا بطرف فارس فرستادعاقبت درمحرم سال ۴۴۳ هجری اصفهان را مسخر ساخت ودولت دیالمه کاکویه را ازآنجا برانداخت وابومنصور را بحکومت یزد و ابرقو فرستاد.

آخرین بازمانده سلسله آل بویه ملك رحیم پسر امیرابوکالیجار بود که در ۴۴۰ هجری بجای پدر بامیری کرمان و فارس و خوزستان و عمان و عراق عرب رسیده بود لیکن دولت او دارای قدرت و استحکامی نبود زیرا هم ازطرف مدعیان داخلی تضعیف میشد و هم

یارای مقاومت درمقابل طغرل و الب‌ارسلان را نداشت بالاخره در سال ٤٤٧ هجری اسیر طغرل شد و باین ترتیب سلسله آل‌بویه نیز خاتمه یافت .

طغرل دراوایل سال ٤٥٥ از بغداد بسمت ری حرکت کرد ودر این شهرمریض‌شد و کمی بعد درآنجا بسن هفتاد سالگی درهشتم رمضان سال ٥٥٥ مرد مدت سلطنت اواز شوال ٤٢٩ الی رمضان ٤٥٥ قریب ٢٦ سال طول کشید .

وزیر مشهور طغرل ابو نصرمنصوربن محمد **کندری** است از اهل قریه کندر نیشابور که عمیدالملك لقب داشته عمیدالملك بوفورعقل ودانش وکیاست مشهور بوده ومدت بیست سال تمام بانهایت فضیلت امورمملکت را اداره مینموده است تااینکه درزمان پادشاهی‌الب‌ارسلان مورد مؤاخذه واقع شد و زندانی گردید و سپس بسعایت خواجـه نظام الملك وزیر شهید گردید .

عمیدالملك‌از وزراء بزرگ سلاجقه وازمنشیان بزرگ دو زبان عربی‌وفارسی بوده‌و بیشتر رونق دولت طغرل مدیون کفایت وکاردانی آن مرد بزرگ نامی بوده‌است.

معروف است هنگامیکه عمیدالملك در دست جلاد شربت شهادت مینوشید بجلاد گفت چون ازاین‌کارفارغ گردی اززبان من بعرض سلطان رسان‌که بسبب عنایت عمت طغرل بیك بمنصب وزارت وحکومت رسیدم وبجهت عدم شفقت تو بدرجه شهادت و نعمت **جنت** نائل‌و با وزیرصاحب تدبیر بگوی‌که دردودمان سلجوقیان بدعتی زشت پدیدآوردی زود باشد هرچه درباره من اندیشیدی در حق اعقاب تو بوقوع انجامد و چنانکه در تاریخ ملاحظه‌می‌کنیم سرنوشت نظام الملك همان شدکه برعمیدالملك رفت .

الب‌ارسلان ۴۵۵ - ۴۶۵ هجری

طغرل اول پس‌ازاینکه درری درگذشت سلیمان یکی از فرزندان برادر خویش داود چغری بیك راکه با مادرش درخدمت او بودند بعنوان جانشینی خود اختیار نمود وعمید‑الملك کندری پس‌از مرگ طغرل‌سلیمان را باین عنوان تقویت نمود وبنام اوخطبه خواند . چغری بیك که درایام‌حیات‌طغرل برقسمتی‌ازممالك‌سلاجقه یعنی‌ماوراءالنهر وخراسان امارت داشت‌وآن نواحی رادرمقابل تعرضات خانیان وغزنویان دفاع میکرد درسال ٤٥١مرد واز چهارپسرش الب‌ارسلان(قاورد. یاقوتی. سلیمان. الب‌ارسلان)درایران شرقی جای اوراگرفته بود زوجه‌اش باسلیمان بخدمت طغرل آمده بودند .طغرل مادر سلیمان راپس ازفوت برادر بعقد ازدواج خود درآورده بود وباصرار همین زن بودکه طغرل سلیمان رادرسلطنت وارث خود قرار داد .

چون خبرمرگ‌طغرل بخراسان رسید الب ارسلان از اطاعت برادر خود سلیمان سر پیچید وبدستیاری وزیر نامی خویش ابوعلی حسن‌بن اسحاق طوسی‌یعنی خواجه نظام‌الملك

خود را وارث طغرل خواند وجمعی از امراء سلجوقی نیزجانب او راگرفتند وعمیدالملك کندری‌هم نیز در **ری** خطبه پادشاهی‌را بنام الب‌ارسلان خواند وسلیمان‌را عنوان ولیعهدی داد تا شاید بدین وسیله وزارت سلاجقه ازدست اوبیرون نرود .

قتل عمیدالملك در ذی‌الحجه ۴۵۶ – پس‌از جلوس بسلطنت الب‌ارسلان باخواجه نظام‌الملك ازنیشابور بقصددفاع پسرعم‌پدرش شهاب‌الدوله قتلمش بن‌اسرائیل که بادعای سلطنت برخاسته و برری مستولی شده بود حرکت‌کرد قتلمش در معرکه جان سپرد الب‌ارسلان و نظام‌الملك در آخر محرم سال ٤٥٦ به ری وارد شدند و عمیدالملك بعذرخواهی بخدمت خواجه نظام‌الملك آمد و ۵۰۰ دینار بعنوان پیشکش تقدیم نمود و چون ازحضور سلطان و وزیر رفت‌اکثر سپاهیان‌در رکاب‌اوبحرکت آمدند سلطان و وزیرازاین‌مسئله‌اندیشناك‌شدند والب‌ارسلان ظاهراً بسعایت خواجه امرداد تا عمیدالملك رادستگیر ساخته درزندان افکند تاآنکه بشرحی که گذشت در ذی‌الحجه سال٤٥٦ بدستور سلطان و وزیرآن دستورفاضل را کشتند وسر اورا بکرمان نزدخواجه نظام‌الملك فرستادند .

الب‌ارسلان مملکتی راکه ازعم‌ش بارث یافته بود از دو طرف مغرب و شمال شرقی وسعت بخشید و در ظرف ده سال سلطنت بکفایت و تدبیر خویش حدود دولت سلاجقه را بکنار سیحون وساحل دریای مدیترانه رساند وجمیع مدعیانی که بشرح‌آتی داعیهٔ‌سلطنت و مخالفت داشتند از میان برد عم خود را که بر هرات امارت داشت و از الب ارسلان اطاعت نمیکرد مغلوب ومطیع ساخت ودر بازگشت از هرات چغانیان رامسخر وبه نیشابور مراجعت نمود .

پس ازآسایش خاطر ازجانب ماوراءالنهر وخراسان الب‌ارسلان بعزم‌جهادعازم بلاد ارمنیه وحدود ممالك روم شرقی شد و قسمت اعظم بلاد مابین دریاچه‌های وان و اورمیه را مسخر ساخت وبسیاری ازقلع وبلادگرجستان وارمنستان رامتصرف شد .

بعد از این فتوحات الب‌ارسلان باصفهان آمد واز آنجا بکرمان رهسپارگردید و برادرش قاوردبن چغری که ازسال ٤٣٣ امیر این دیار شده بود باستقبال سلطان شتافت و الب ارسلان پس از اطمینان از نظام آنحدود بپایتخت خویش مرو برگشت ودر آنجادختر طمغاج خان تورانی را بازدواج پسرخود ملکشاه درآورد و دختر سلطان ابراهیم غزنوی را هم برای یکی دیگر از پسران خودگرفت وباین ترتیب بین سه‌خاندان سلجوقی وخانی وغزنوی رابطه قرابت برقرارگردید .

فتح ملازگرد در سال ۴۶۳ هجری

در سال ٤٦٢ امپراطور روم شرقی رومانوس دیوجانس با لشگری عظیم بحمله بلاد شام پرداخت و امیر حلب را مغلوب ساخت و این امیرکه تااین تاریخ‌خودرامطیع و پیرو

خلفای فاطمی مصر قرار داده بودچون انحطاط شوکت فاطمیان ودولت روزافزون ارسلان را مشاهده کرد از علویان مصری روگرداند وقبل ازآنکه گرفتار حمله الب‌ارسلان شوددر سال ٤٦٣ در حلب بنام قائم عباسی و الب‌ارسلان خطبه خواند ـ رومانوس برای فتح بلاد ارمنستان وحدودممالك روم‌در سال ٤٦٣ بادویست هزارسپاهی‌مرکب ازیونانیان وگرجیان و مردم بلغار و روسیه بآسیای صغیر آمد و در شهر ملازگرد (مابین دریاچه **وان** و **ارزنةالروم**) در شمال اخلاط اردو زد .

الب‌ارسلان با وجود آنکه در نزدیکی اخلاط بر مقدمه سپاه رومانوس‌غلبه یافت از آنجاکه از قلب لشگریان‌خود بیمناك بوداز امپراطورطلب‌صلح کرد لیکن امپراطورمغرور گفت که در شهر ری با یکدیگر صلح خواهیم نمود الب‌ارسلان عزم خود را جزم‌نمودکه بعنوان مجاهدی که جزفتح یاشهادت جویای‌مقصود دیگری‌نیست باهمراهان‌خودکه‌سوارانی متعصب وچابك بودند بنام دفاع ازاسلام در نزدیکی ملازگرد بررومیان تاخت وتاز نمود با وجودکمی عده بقدری از عیسویان کشته شدند که بی اغراق زمین ازکشته پوشیده شد و امپراطور بدست غلامی ضعیف در چنگ و اسیر افتاد او را پیش الب ارسلان آوردند سلطان ابتداء سه تازیانه بر او زد وگفت چرا بدعوت صلح من جواب ندادی امپراطور از شدت تأثر پاسخ دادکه دست از سرزنش من بدار هر چه خواهی‌کن الب‌ارسلان در مقابل گرفتن ١,٥٠٠,٠٠٠ دیناراورا عفوکرد وبا وی‌صلحی بمدت ٥٠سال منعقد نمود رومانوس دیوجانس را بااحترام لازم بکشور خود برگرداند .

فتح ملازگرد یکی از وقایع مهم تاریخ‌آسیای غربی است چه‌از این‌تاریخ‌ببعدرومیان که از اواسط عهد اشکانی همواره در ارمنستان اعمال نفوذ میکردند وبا وجود مجاهدات پادشاهان اشکانی و ساسانی و مسلمین هنوز دست تسلط و چشم طمع ایشان از این ناحیه برداشته نشده‌بود دیگر روی این بلادرا ندیدند بلکه پس از این واقعه نواحی‌آسیای‌صغیر هم بتدریج ازکف ایشان بدر رفت وتمدن یونانی و آداب عیسوی‌که با پشتیبانی امپراطور قسطنطنیه تاحدود آران وآذربایجان دامنه نفوذ وراه‌رسوخ داشت با فتح‌ملازگرد وشروع استیلای ترکان سلجوقی روبزوال‌کرد وتمدن و آداب اسلامی و زبان فارسی متدرجاً جای آنها راگرفت .

در همین موقع الب‌ارسلان بصوب نیشابورکه مرکز امارتش بودروانه شد ودر آنجا اجتماع بزرگی از امراء وسران و سرکردگان بیاراست وفرزند ارشد خود راکه سلطان ملکشاه باشد بولیعهدی خود منصوب گردانیدسپس برای غلبه بر یکی از یاغیان بنام بفارغ که در حدود خوارزم علم طغیان برافراشته بودحرکت نمود و پس از محاربه سختی‌که در حوالی خوارزم روی داد بفارغ مغلوب گردید بدین ترتیب حکومت خوارزم را به فرزند

دیگر خود ارسلان‌شاه تفویض کرد و بشکرانه‌غلبه بررومیان وسایر گردنکشان روی‌بجانب خراسان ومشهد برد وپس‌ازیارت مشهد واقامت چندی در رادکان به‌نیشابورمراجعت‌نمود.

شهادت الب‌ارسلان دردهم ربیع‌الاول ۴۶۵ هجری- طمغاج خان‌پادشاه

توران در اواخر عمر سلطنت را بپسر خود شمس‌الملك نصر واگذاشت چون او بسال ٤٦٠ وفات یافت شمس‌الملك مستقل گردید و با سلاجقه ازدر عصیان درآمد در ابتداء سال٤٦٥ الب‌ارسلان برای سرکوبی‌وضمناً کشور گشائی با ۲۰۰,۰۰۰ سپاهی ازجیحون گذشت وقلعه برارم‌راکه درکنار رودخانه بودبتصرف درآورد وچون کوتوال‌آن‌قلعه راکه یوسف نام‌داشت دست بسته پیش سلطان آوردند یوسف در هنگام سخن‌گفتن شروع بدرشتی نمود و بخشونت پرداخت الب‌ارسلان بنگهبان گفت‌که اورا رهاکند تا خود هلاکش کند وچون تیر سلطان که بقصد هلاکت یوسف رها شده بودکاری واقع نشد و خطا رفت یوسف باکاردی‌که همراه داشت زخمی‌کاری برالب ارسلان زد وچهار روز بعد سلطان ازآن زخم‌مرد ونعش او رادر مرو بخاك سپردند.

بطور خلاصه ولادت الب‌ارسلان در شب جمعه دوم محرم سال ٤٢١ بودکه بر حسب وصیت‌عم خود درماه رمضان ٤٥٥ بسلطنت‌رسید وازطرف‌خلیفه‌القائم بامرالله بلقب‌عضدالدین برهان امیرالمؤمنین ملقب‌گردید و در مدتی توانست‌که ازکنار دجله بغداد تا جیحون را بتصرف خود درآورد این سلطان درسخاوت ونصفت آنی فروگذار نمیکرد وپیوسته مجلس ومحضر او بوجودعلماء وفضلاء مشحون بود شهادتش درسن‌چهل ویکسالگی ودرربیع‌الاول ٤٦٥ اتفاق افتاد و قریب دهسال پادشاهی نمود و وزارتش بعهده خواجه نظام‌الملك بوده است.

ازجمله افاضل عصر الب‌ارسلان ابوبکر عتیق بن‌محمدالهروی که‌مشهوربه‌سورآبادی است میباشد این مرد فاضل درزمان دولت او تفسیری بلغت فارسی تألیف نمود. ازاعیان این دوره سلطان ابوعلی خان بن سعید است‌که مدرس مرو هم نیز بوده است این مدرس متعین‌که بعلو همت وسخاوت شهره دوره سلاجقه بوده در سال ٤٦٣هجری‌درگذشته‌است.

معزالدین ملکشاه فرزند عضدالدین الب‌ارسلان

بعداز شهادت سلطان الب‌ارسلان بواسطه اهتمام و کاردانی خواجه نظام‌الملك امراء و ارکان دولت سلجوقی برسلطنت ملکشاه اتفاق‌کردند و او را با اعزاز واحترام بر تخت جهانداری نشاندند و ازطرف خلیفه بغداد بنام جلال‌الدوله والدین امیرالمؤمنین نامیده شد این سلطان علاقه کاملی بآبادی شهرها و سیر وسفر در بلاد و شکار حیوانات داشت و بشرحیکه خواهیم گفت‌کلیه بلادی راکه در اختیار داشت به نزدیکان خود واگذار نمودکه

در اداره آن سهیم باشند.

تاریخ جلالی که در تقاویم مورداستفاده است‌منسوب باین‌سلطان است وهمچنین‌معزی شاعر که تخلص خود را بنام این سلطان درآورده است‌ازشعرای‌دربار ملکشاه‌محسوب‌شده. وفات ملکشاه درشوال سنه ۴۸۵ در بغداد اتفاق افتاد و امراء واعیان‌جسد آنرا باصفهان حمل نمودند ودر دارالملکش‌مدفون ساختند. ملکشاه‌درسن ۳۸ سالگی‌پس‌از بیست‌سال‌سلطنت درگذشته است وزارت آن بعهده خواجه نظام‌الملك بوده است لیکن در اواخر از خواجه رنجید تاج‌الملك ابوالغنائم را بوزارت انتخاب کرد.

ملکشاه با پدرخود در لشگرکشی بماوراءالنهر همراه بود پس از وفات الب‌ارسلان با خواجه‌نظام‌الملك وسپاهیان خود بخراسان برگشت وچون شنید که عمش‌عمادالدوله‌قاورد بادعای سلطنت برخاسته و عازم تسخیر ری وبلاد جبل است بعجله خود را به ری‌رسانید و بیاری امراء عرب حله وموصل در نزدیکی همدان باسپاهیان قاورد روبروشد وبالاخره‌بر او غلبه‌کرد وقاورد راگرفت وشبانه اورا بصوابدید خواجه نظام‌الملك‌گشت لیکن کرمان و عمان و سواحل دریا همچنان بارث تا سال ۵۸۳ درخاندان قاورد بود و این خاندان را **سلاجقه کرمان** میخوانند.

امیر عزالدوله محمودبن‌نصرصالح که مدت‌دوسال بنا بامرخلفای‌عباسی‌درحلب‌حکومت مینمود در این موقع بدست امراء خودکشته شد چون خبر درگذشت عزالدوله بملکشاه رسید ملکشاه برادر خود را به‌تسخیر بلاد شام مامور ساخت تا اینکه درسال ۴۷۱ حلب و دمشق بحیطه تصرف سلجوقیان درآمد وهم‌دراین سال‌تسخیر سمرقندموردتوجه‌سلطان‌ملکشاه واقع شده وبر حاکم آن دیارکه سلیمان نام‌داشت غلبه نمود و او را مقید ساخته باصفهان اعزام داشت.

دراین سفر سلطان ملکشاه ترکان‌خاتون دختر طمغاج‌خان فرزند بقراخان‌رابحباله نکاح خویش درآورد.

سپس درسال ۴۷۹ سلطان ملکشاه ازاصفهان متوجه شام شده و از آنجا ببغداد رفت و بعداً برای زیارت حج شتافت در این سفر سلطان باحداث ابنیه خیریه بسیاری از قبیل رباط و سرا همت‌گمارد.

ملکشاه‌قبل‌ازآنکه بسلطنت‌برسد یعنی‌درایامی که‌باتفاق‌پدرخود درالجزیره وارمنستان بجنگ مشغول بود یکی از امرای ترك خوارزمی خودرا با عده‌ای سپاهی بتعرض بلاد شام وفلسطین که اهالی‌آن نواحی تحت امر مستنصر فاطمی بودندفرستاد وایشان درسال۴۶۳ به بیت‌المقدس‌شتافتندودمشق رادر محاصره گرفتند لیکن‌دراین‌تاریخ بفتح آنجا نایل‌نیامدند وتا سال۴۶۸ هرسال‌تعرض‌خودرا نسبت بآنجا تجدید میکردندتا آنکه بالاخره دراین‌سال‌دمشق

رافتح نمودند اما بعلت ظلم واجحاف بمردم ودفاع لشگریان فاطمی کاری ازپیش نبردند وبشام برگشتند.

درسال ٤٧٠ ملکشاه برادر خود تتش راکه تاج الدین لقب داشت مأمور شام کرد و باواجازه دادکه هرچه ازاین بلاد را بفتح بگشاید درقلمرو خود بیاورد. تاج الدین تتش ابتدا حلب را محاصره وچون در این تاریخ سپهسالار اردوی فاطمی بشام آمده ودمشق را محاصره کرده بودتتش بدعوت محصورین برای نجات آنان رفت ومصریان ازشنیدن این خبر گریختند تتش دمشق را درسال ٤٧٢ متصرف گردید وسلسلهٔ **سلاجقه شام** راتأسیس کرد.

فتح انطاکیه

ملکشاه حکومت ولایات قونیه وآق سرا از بلاد آسیای صغیر راکه بدست ترکان سلجوقی فتح شده بود بپسرشهاب الدوله قتلمش فرزند اسرائیل پسرعم طغرل اول و چغری یعنی سلیمان واگذاشته بود واین سلیمان مؤسس شعبه سلاجقه روم است.

سلیمان بن قتلمش بربندر انطاکیه که از اواسط قرن چهارم بتصرف رومیان شرقی درآمده بود حمله برد وآنجارابنام ملکشاه فتح کرد وبرحوزهٔ حکومتی خویش افزود فتح انطاکیه حدود ممالک سلجوقی را از طرف مغرب بکنار دریای مدیترانه رسانـد. مابین بلادتاج الدوله تتش مالك دمشق ومؤسس شعبهٔ سلاجقه شام وقلمرو سلیمان بن قتلمش امیرقونیه وآق سراوانطاکیه و بانی شعبه روم فقط دیار حلب فاصله بود حلب دراین تاریخ ضمیمه موصل محسوب میشد سلیمان خواست پس ازفتح آنطاکیه آنجا راهم بگیرد لیکن مردم تتش را بضبط آن شهردعوت کردند وباین شکل مابین دوسردارسلجوقی جنگ درگرفت وسلیمان درتاریخ صفر ٤٩٧ بدست تتش کشته شد وحلب بتصرف تتش درآمد.

سلطان ملکشاه درماه جمادالاخری همین سال ٤٧٩ ازاصفهان عازم الجزیره وشام شد وازراه موصل ببلاد دره علیای فرات رفت وبعضی ازقلاع آن نواحی راکه هنوز دردست رومیان بود گرفت وسپس بحلب آمدولی قبل ازآنکه برادرش برسد شهررارهانمودو بشام رفت.

فتح ماوراءالنهر درسال ٤٨٢ - درروزگارخانی احمدخان برادرزاده شمس الملك که جوانی ستم پیشه ومتعدی بود جماعتی ازروحانیون ماوراءالنهر ازدست او بملکشاه شکایت کردند وسلطان را درسال ٤٨٢ بضبط بلاد احمد خان دعوت نمودند ملکشاه باتفاق خواجه نظام الملك از اصفهان بخراسان آمد وپس ازجمع سپاهی بماوراءالنهر حمله برد بخارا و سمرقند راگرفت وبراحمد خان دست یافت واورا باسیری باخود نگاهداشت وپس ازسپردن سمرقند به یکی ازگماشتگان خویش شهر اوزجند رانیزمسخر کرد وامیرخانی کاشغر بخدمت سلطان آمد وقبول کردکه خطبه وسکه را درحوزه حکومتی خود بنام سلطان مزین سازد.

درهمین سفرمشهور ملکشاه بماوراءالنهر وکاشغر بودکه خواجه نظام الملك دستمزد

ملاحان جیحون را برخراج انطاکیه نوشت ملاحان برسم دادخواهی نزد سلطان شکایت بردند وچون پادشاه ازخواجه حکمت این دستور را پرسید خواجه‌جواب دادکه منظوراین بودکه بعد ازما سالیان دراز ازتوسعه وبسط کشور ماسخن گویند وهمچنین مردم بدانندکه امپراطور خراج سالانه را درحدودکاشغر بسلطان سلجوقی تسلیم نموده است .

درهمین مسافرت ومقابله امپراطور روم است که برای سلطان ملکشاه حادثه‌ئی رخ دادکه منجر باسیر شدن اوگردید سپس باحکمت وتدبیر خواجه مستخلص شد وبطور خلاصه شرح آن چنین است : روزی سلطان ملکشاه در شکارگاه بدست عده‌ئی از سپاهیان روم اسیر گردید سلطان که خودراگرفتار دید بسپاهیان تابع خود دستور دادکه دراین جمع من را هم مانند خود وانمودکنید وهیچگونه تشریفاتی بعمل نیاوریدتاباشدکه مراهم یکی ازافراد شکارچی تصور نمایند وچون خبردستگیری پادشاه بخواجه رسید فوراً خواجه باتدبیر شهرت دادکه سلطان ازشکارگاه مراجعت نموده وکس نزد قیصر روم فرستادکه عده معدودی از افراد ماکه قصد شکار را داشته بودند گرفتار سپاهیان رومی شده تقاضای استخلاص آنان را نمود قیصر روم هم دستور استخلاص آن عده راکه سلطان ملکشاه هم درمیان آنان بود صادرکرد .

درمراجعت ملکشاه بخراسان ترکان‌جنگی که درخدمت ملکشاه میزیستند ودرسمرقند مانده بودند بعلت نرسیدن وظیفه خود شوریدند ملکشاه بعجله از خراسان بماوراءالنهر آمد وشورشیان وامیر خانی فرغانه راکه با ایشان همدست شده بود مطیع ساخت وباصفهان رفت .

قتل‌خواجه نظام‌الملك در دهم ماه رمضان ۴۵۸ هجری

بطوریکه نقل‌شده دراواخردولت سلطان‌ملکشاه میان‌ترکان خاتون وخواجه‌نظام‌الملك روز بروز بر شدت‌کدورت افزوده میشد زیراکه ترکان خاتون میخواست‌که پسرش محمود باوجود صغر سن بولیعهدی انتخاب شود وخواجه سلطان را تشویق مینمود که برکیارق را بولایتعهدی خود انتخاب‌کند بنابراین ترکان خاتون همواره از خواجه و عملیات او نزد سلطان شکایت مینمود وچنان وانمود میکردکه خواجه نظام‌الملك اعتنائی باوامر و نظریات سلطان نداشته وجنبه مالك‌الرقابی بخودگرفته است وچون در روزگارآخرسلطنت ملکشاه خواجه نظام‌الملك دوچار پیری وضعف شده بود قسمت عمده‌کارهای‌کشوری بتوسط فرزندان متعدد اوکه‌گویا زاید بر۱۲ نفر بودند و همچنین‌کسان وبستگانش‌اداره میشد وایشان‌هم بعلت نفوذی‌که خواجه بسبب سوابق طولانی و تدبیر وکاردانی دردستگاه سلاجقه داشت غالباً ازجاده انصاف واعتدال منحرف میشدند و درامور بااستبداد و تحکم عمل مینمودند و حتی جماعتی از وزراء وعمال مهم دیوانی به تحریك ترکان خاتون وحس رقابت‌آتش نقار رابین

شاه و وزیر دامن میزدند تا بجائی که سلطان را بطوری نسبت بخواجه خشمناك و متنفر ساختند که روزی برای وزیر خویش پیغام داد : «که اگر ترا درملك باماشرکتی هست باز نمای والا به‌چه‌جهت بدون رأی‌وتصویب‌وفرمان مااولاد خودرا بامارت ولایات نامزدکرده وراه‌استقلال میروی ودرامور ومنافع مملکت بدون صوابدید مادخل وتصرف میکنی اگر من بعد ترك این رویه ننمائی دستور خواهم داد تادستار ازسرو دوات ازپیش دست توبردارند خواجه جواب دادکه استاد قضا دستار ودوات مرا باتاج وتخت تودرهم بسته وهر دو بهم محتاجیم . »

ازوزراء دستگاه ملکشاه کسانیکه بیش از همه دراستیصال نظام‌الملك سعی داشتند سه تن بودند : تاج‌الملك سابق‌الذکر که دراین ایام وزارت ترکان خاتون زوجه ملکشاه و ریاست دیوان سلطانی را داشت .

همچنین مجدالملك‌قمی رئیس دیوان استیفا وسدیدالملك . ازاین سه‌تن‌گذشته ترکان خاتون هم‌که جانشینی سلطان را برای پسرخرد سال خود محمود میخواست وخواجه با آن مخالفت داشت با این مخالفین همدست بود و میکوشیدکه تاج‌الملك شیرازی بجانشینی نظام‌الملك منصوب شود تامنظور اصلی وی حاصل گردد .

لیکن ملکشاه باتمام این جریانات قلباً مایل نبودکه دست خواجه وکسان او را از کارها بنا بمصلحت ملك وبیم ازتولید اغتشاش‌کوتاه نماید بخصوص‌که جماعتی از لشکریان جداً ازخواجه وفرزندان اوحمایت میکردند .

تااینکه دراواخر سلطنت ملکشاه مابین شحنه مروکه ازخواص بندگان سلطان بود و شمس‌الملك‌عثمان یکی ازپسران خواجه نزاع شد وسلطان براثرشکایت شحنه‌مرو تاج‌الملك ومجدالملك را پیش خواجه فرستاد وبشرحیکه‌گذشت به خواجه پیغام داد وخواجه رنجیده درمقابل پیغام ملکشاه جواب فرستاد وگفت :

«باسلطان‌بگوئیدکه تونمیدانی‌که درملك‌شریك توام وباین مرتبه بتدبیرمن رسیده‌ای وبریاد نداری‌که چون سلطان شهید الب ارسلان‌کشته شد چگونه امراء لشکررا جمع‌کردم وازجیحون بگذشتم وازبرای توشهر بگشودم واقطار ممالك شرق‌وغرب را مسخرگردانیدم دولت‌آن تاج براین دوات بسته است ـ هرگاه این دوات برداری‌آن تاج بردارند » .

ملکشاه بااینکه ازاین پیغام سخت خواجه رنجید لیکن درعزل خواجه اقدام نکرد وظاهراً درپی فرصتی بهتر بود بشکلی دیگر بدفع اوقیام‌کند درهمین تاریخ ملکشاه از اصفهان‌بسمت بغداد حرکت‌کرد ونظام‌الملك در رکاب بود درحدود صحنه‌کرمانشاه جوانی

که شهرت داشت ازفدائیان اسماعیلی وحسن صباح بود واورا ابوطاهر اوانی میگفتند در دهم رمضان ۴۸۵ در حین تقدیم عرضحال باکاردی خواجه‌را ازپای درآورد وبطوریکه در تواریخ ضبط نموده‌اند اولین خونی بودکه ملاحده کردند نقل است که نظام‌الملك بعد اززخم کارد قطعه‌ئی بنظم کشید ونزد سلطان فرستاد وچنین است آن قطعه :

یك چند باقبال تو ای شاه جهاندار — گرد ستم از چهره ایام ستردم

طغرای نکو نامی و منشور سعادت — پیش ملك العرش بتوقیع تو بردم

آمد ز قضا مدت عمرم نود و شش — اندر سفر از ضربت یك کارد بمردم

بگذاشتم آن خدمت دیرینه بفرزند — او را بخدا و بخداوند سپردم

خواجه قریب به بیست وهشت‌سال پیوسته درعهد الب‌ارسلان وملکشاه خواجه بزرگ وسیدالوزراء بود و جمع حل وعقد امور دولت بزرگ وسیع سلجوقی از کاشغر تا انطاکیه بکفایت وسیاست او انجام میپذیرفت تولد او بسال ۴۱۰ اتفاق افتاده خواجه نظام‌الملك مشهور ترین وزرای‌ایرانی بعدازاسلام است چه علاوه برکاردانی وحسن اداره مردی نیکو سیرت بودوازخودآثارخیریه بسیار بجاگذاشت ودرغالب بلاداسلام باحداث مساجد ومدارس اقدام کرد وازاین جمله درطوس وهرات و نیشابور وبغداد مدارسی بنام نظامیه ساخت که مشهورترین آنها نظامیه بغداد است احداث ابنیه دیگری‌دراصفهان (بشرحیکه بعداً خواهیم دید) و بغداد وکربلا و سایر بلاد تامدتی نام نظام‌الملك را زنده میداشت و شعرا در مدح اوقصاید فراوان سروده وعلما وفضلا بنام این دستور بزرگ کتابها نوشته‌اند .

نفوذ خواجه در دستگاه سلجوقیان باقتل اوازمیان نرفت چه فرزندان متعدد وی در ایام ملکشاه وسلاطین دیگر سلجوقی مکرر بوزارت ومشاغل‌عمده دیوانی رسیدند واین‌حال تاآخر عهد سلجوقیان برقرار بود .

بی‌مناسبت نیست که دراینجا بیت اول رباعی که بوسیله حکیم انوری درمرثیه خواجه سروده شده ضبط شود :

حامی جهان ز جور افلاك برفت — او رفت و سعادت ازجهان پاك برفت

درگذشت ملکشاه درنیمه شوال ۴۸۵ هجری

بعدازقتل خواجه ملکشاه ازکرمانشاه ببغدادآمد تاج‌الملك را بجای خواجه سمت وزارت داد وکمی بعد یعنی‌درنیمه شوال این سال اورا بوضعی که‌کسی ندانست‌مسموم کردند وطرفداران‌خواجه‌که سلطان را درقتل مخدوم‌خود سهیم میدانستند چون ملکشاه مرد مردم چندان‌ازمرگ اومتأثر نشدند ومرگ‌سلطان را پس‌ازخواجه‌نظام‌الملك‌چندان مهم نشمردند و این واقعه بعد از سیزده روزاز شهادت خواجه بود چنانکه معزی شاعر دراین باب چنین

سروده است:

رفت در یکدم بفردوس برین دستور پیر — شاه برنا از پی او رفت در ماه دگر

کردناگه قهر یزدان عجز سلطان آشکار — قهر یزدانی ببین وعجز سلطانی نگر

بدون شك ملکشاه از سلاطین مشهور سلجوقی است درعهد او متصرفات دولت سلجوقی بمنتهای وسعت وعظمت خود رسیده چه ازحد چین تامدیترانه وازشمال خوارزم ودشت قبچاق تا ماوراء یمن بنام اوخطبه میخواندند و امپراطور رم شرقی وامراء عیسوی گرجستان وابخاز باوخراج وجزیه میداده. اصفهان درعهد او وخواجه نظام‌الملك ازمهمترین بلاد دنیا ویکی ازآبادترین آنها بود واین پادشاه ووزیر وعمال و اعیان دیگر سلجوقی در آن شهر ابنیه بزرگی ساخته بودند که هنوزآثارآنها برجاست ـ رونق دوره سلطنت ملکشاه که خود نیز پادشاهی باکفایت ودیندار وعادل بودچنانکه گفتیم تاحدی مدیون کفایت خواجه وپسران اوست.

ازکارهای مشهور ملکشاه اقدام باصلاح تقویم وبستن زیجی است دراصفهان بسال ٤٦٧ که درآن حکیم وشاعر عالیمقدار ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیام نیشابوری نیز شرکت داشته واین تقویم همان است که بتقویم جلالی شهرت یافته است .

برکیارق ۴۸۵ ـ ۴۹۸

بعد از مرگ ملکشاه ترکان خاتون و تاج‌الملك وفات سلطان را پنهان کردند و محرمانه ازامرای اطراف برای بسلطنت رسانیدن محمود پسر خرد سال ملکشاه که قریب چهارسال وکسری داشت همت گماشتند ومقتدی خلیفه هم که دراول راضی بپادشاهی محمود نبود دراثر الحاح واصرار ترکان خاتون که دربغداد بود موافقت نمود که محمود نام پادشاهی بر خود گذارده وقائم مقام پدر شود .

پسر ارشد ملکشاه برکیارق که مادرش زبیده خاتون نواده چغری بیك بود درتاریخ فوت پدر در اصفهان اقامت داشت و چون ترکان خاتون سپاهی متعاقب برکیارق باصفهان اعزام داشت برکیارق بمصلحت بعضی ازسپاهیان خواجه نظام‌الملك اصفهان را ترك نموده نزد تتش رفت وتتش برکیارق را به ری برد ودرآنجا بحکمروائی پرداخت . چون خبر دوری برکیارق ازاصفهان به ترکان خاتون رسید و میدانست که باوجود برکیارق سلطنت پسرش محمود بجائی نخواهد رسید لذا باتفاق محمود وتاج‌الملك باصفهان آمدند و پس از تسخیرآن شهر وجمع سپاهی بجنگ با برکیارق عازم شدند درمرتبه اول‌مابین ترکان خاتون وبرکیارق امر بمصالحه انجام شد بدین‌ترتیب که پانصد هزار دینار ازثروت سلطان ملکشاه تسلیم برکیارق گردید که اوترك محاصره اصفهان نماید برکیارق پس‌ازاخذ وجه مجدداً در

مقام مقابله حاضر شد جنگ بین دواردوی دراواخر ذی‌الحجه سال ٤٨٥ درنزدیکی بروجرد اتفاق افتاد وفتح نصیب برکیارق شد ترکان خاتون باصفهان گریخت وبرکیارق درعقب او بمحاصره اصفهان آمد تاج‌الملك درحین جنگ به‌بروجرد گریخت لیکن دستگیر شد وعاقبت مقتول گردید وبرکیارق هم بهمدان گریخت و ازآنجا بآذربایجان رفت وبعداً بسهولت بر اصفهان دست یافته مخالفین خودرا بکلی مغلوب ساخت ورسماً بجای پدر نشست ووزارت خودرا بیکی ازپسران خواجه که دراین تاریخ دراصفهان بود یعنی عزالملك حسین واگذار نمود .

برکیارق وعزالملك درتاریخ ١٧ ذی‌القعده ٨٤٦ ببغداد آمدند ومقتدی خلیفه در ١٤ محرم سال بعد اورا سلطان خواند وباولقب رکن‌الدین داد واتفاقاً روز بعد خلیفه مرد و جانشین او مستظهر نیزسلطنت برکیارق را تأیید وتصدیق نمود .

تاج‌الدوله تتش بحلب حمله برد وامرائی راکه بابرکیارق موافقت کرده بودند کشت وبار دیگر حلب و الجزایر و دیاربکر و آذربایجان وهمدان را مسخر نمود و در همدان فخرالملك ابوالفتح‌مظفر پسرارشد خواجه نظام‌الملك بخدمت اورسید وتتش نظر بمیل مردم بخاندان نظام‌الملکی اورا بوزارت خود برگزید .

برکیارق درشوال ٤٨٧ ازراه موصل بجنگ عم خود تتش عازم کردستان شد ولی از تتش شکست خورد وباصفهان فرار نمود پس‌ازمراجعت باصفهان مجدداً عزم مقابله با تتش را نمود ودرجنگی که درحدود همدان وری میان ایشان اتفاق افتاد تتش گرفتار شده ودر قلعه تکریت محبوس گشت ودرزندان درگذشت وبدین ترتیب رفع شر تتش را نمود .

درجنگ ری فخرالملك برادر بزرگتر مؤیدالملك که سمت وزارت تتش را داشت اسیرسپاهیان برکیارق شدواوکه آرزوی‌صدارت سلطان ورسیدن بمقام پدر را داشت بادشمنان برادر همدست شد .

زبیده خاتون‌مادر برکیارق‌ومجدالملك قمی‌مستوفی‌بالاخره سلطان‌رابعزل مؤیدالملك واداشتندوفخرالملك رابوزارت برکیارق رساندند ومجدالملك باداشتن سمت وزارت زبیده خاتون ودیوان استیفاء درحقیقت برهمه‌کارها مسلط گردید وزارت فخرالملك فقط اسمی خالی بود .

چون برکیارق ازعصیان یکی ازاعمام خود ارسلان ارغو درخراسان اطلاع یافت لذابطرف خراسان شتافت لیکن قبل ازآنکه بخراسان نزدیك شود ارسلان شاه ارغوبدست یکی ازغلامانش بقتل رسیده بود بدینجهة برکیارق باکمال سهولت به تسخیر خراسان نایل شد و در همین سال ٥٠٠ هجری ولایت خراسان را به برادر خود سنجر پس از هفت ماه اقامت دربلخ باالقاب ملك وناصرالدین برگذار نمود وفخرالملك را نیز ازکار برانداخت و مستقلا وزارت خود را بمجدالملك قمی واگذاشت فخرالملك در نیشابور منزوی شد

لیکن این انزوا طولی نکشید زیراکه سنجر درهمین سال ۴۹۰ اورا بوزارت خود برداشت وفخرالملك تاعاشورای سال ۵۰۰ که تاریخ قتل او بدست فدائیان اسماعیلی است همچنان وزیر سنجر بود .

قیام محمدبن ملکشاه بر بر کیارق .ــ مؤیدالملك بعدازآنکه ازوزارت برکیارق معزول شد بقصد کشیدن انتقام ازمجدالملك قمی وسلطان پیش محمد برادردیگر سلطان که بر آران و گنجه حکومت داشت رفت واوراکه باسنجر ازیك مادر بود بقیام بر برکیارق برادر پدری خود واداشت وخود بسمت وزارت محمد اورا بطرف همدان وری حرکت داد تا آنکه درشوال ۴۹۲ ازگنجه بخیال مقابله با برکیارق عازم شدند برکیارق بسرعت سپاهیانی جمع آوری نموده وبرای دفع برادر ازری متوجه زنجان شد در اثنای راه اعاظم امراء قصد قتل مجدالملك قمی رانموده وبر برکیارق قیام نمودند و چون وجود مجدالملك مانع حصول منافع عده بیشماری شده بود جداً قصد جان آنرا نمودند مجدالملك ناچار شدکه به برکیارق پناه آورد وچون پناه گرفت برکیارق حاضر نشدکه مجدالملك را تسلیم عاصیان سازد لیکن مخالفین مجدالملك جسارت نموده بخیمه مجدالملك ریختند واو را درتاریخ ۱۸ شوال ۴۹۲ قطعه قطعه نموده و سر او را برداشتند بطرف اردوی محمد و مؤیدالملك بردند .

بدین ترتیب محمد درخرقان نام سلطنت اختیار نمود و از طرف خلیفه عباسی هم بلقب غیاث‌الدنیا والدین نامیده شد ودر۱۷ ذی‌الحجه ۴۹۲هجری بسلطنت شناخته شد .

برکیارق بعد ازاینواقعه ناچار ازراه ری و قهستان باصفهان گریخت و چون مردم اورا بآنجا راه ندادند عازم خوزستان شد درآن ولایت امیر ایاز غلام ملکشاه بوی پیوست وپس ازجمع سپاهی مجدداً درسال ۴۹۴ باسلطان محمد بجنگ پرداخت بطور خلاصه ما بین محمد و برکیارق پنج نوبت برسر سلطنت جنگ درگرفت ودرجنگ پنجم مابین دوبرادر (هشتم جمادی‌الاول سال ۴۹۶ هجری) قراردادی بامضاء رسید بدین ترتیب ، که دیاربکر وشام وآذربایجان ومغان وارمنستان وگرجستان ازآن سلطان محمد باشد و سایر ولایات درتسلط برکیارق باقی‌مانند وهیچیك‌ازبرادران درقلمروخود نام دیگری‌رادرخطبه مذکور نسازند وتاآخرحیات برکیارق (ربیع‌الاخر (۴۹۸ هجری) که درراه بغداد مریض گشت و دربروجرد فوت نمود بهمین قرار رفتار شد

قبل از فوت برکیارق پسر کوچك خود ملکشاه راکه چهار سال‌وهشت ماه سن داشت بجانشینی برگزید وامیر ایاز سپهسالار اردوی‌خویش را باتابیکی او منصوب نمود.

برکیارق‌که ارشد پسران سلطان ملکشاه بود درحین فوت بیش از ۲۵ سال نداشت ومدت ۱۲ سال وچهارماه سلطنت‌کرد اومردی‌کریم وعاقل وصبور وجنگی بود بیشتر ایام

سلطنت او صرف کشمکش و محاربه شد وبااینکه صدمات فراوان و شکستهای موحش دید معذالك چون مردی شجاع بود آنی دست از وصول بمقصود نکشید تا بالاخره توانست که براغلب مشکلات زمان خود فائق آید .

سلطان ابوشجاع غیاث‌الدین محمد (۴۹۸-۵۱۱)

پاره‌ای ازمورخین معتقدند که دوره سلطنت برکیارق را بایستی مقدمه تجزیه دولت سلجوقی دانست زیراهم در این موقع است که برکیارق باآنکه رسماً جانشین ملکشاه و الب ارسلان سلجوقی بود لیکن جز بر بلاد جبل و اصفهان و عراق عرب وقسمتی دیگر از ازممالك‌وسیعه سلجوقی مستقیماً حکومت نداشت وسایرنواحی اگرهم بظاهرازسلطان اطاعت میکردند فقط اسمی بودودرحقیقت مستقل بودند شام را پسرتاج‌الدوله قتلمش اداره میکرد وبلاد روم را فرزندان سلیمان بن قتلمش‌وکرمان را اولاد قاورد دیاربکر وارمنستان توسط اتابکان وامرای سلجوقی ازحوزه اقتدار اوخارج بود شمال سفید رودگیلان راهم برادرش غیاث‌الدین محمد وایران شرقی وماوراءالنهر رابرادر دیگرش سنجرتحت‌امرخود داشتند مخصوصاً محمد وسنجر که هر کدام خود را در قلمرو خویش مطلق‌العنان میدانستند واین کیفیت درحقیقت دولت عظیم سلاجقه راتجزیه‌کرد ودیگر هیچگاه‌آن صورت واحدی راکه درعهد طغرل‌والب‌ارسلان وملکشاه داشت حاصل نشد مگراندك زمانی درایام سلطنت سلطان سنجر که بعداً بدان اشاره خواهیم کرد.

سلطان غیاث‌الدین محمد سومین پسرجلال‌الدین ملکشاه است که ازسنجر و محمود بزرگتر وازبرکیارق کوچکتر بود اووسنجر ازیك مادر بودند وبرکیارق از مادری دیگر ومحمود نیزازمادری دیگر بود .

پس‌ازوفات برکیارق امیرایاز سپهسالار لشگرسلطان پسراوملکشاه راببغداد برد واز خلیفه برای‌اوبیعت گرفت امامحمد که درآن تاریخ بمحاصره موصل مشغول بود ازآنجا به بغدادآمد وایازبالاخره بصلاحدید وزیر خود باسلطان محمد صلح‌کرد ونزاعی بین محمد وملکشاه پسر برکیارق برخاست اماکمی بعدچون ایازراه نفاق وخیانت میرفت سلطان‌اورا کشت وملکشاه رامحبوس ونزد خود نگاهداشت وازاین تاریخ سلطنت او مسلم شد وسنجر که ازسال ۴۹۰ بحکومت خراسان و ماوراءالنهر منصوب بود و همواره جانب محمدرا رعایت میکردبمیل تمام ریاست وسلطنت برادررا برخود شناخت وهیچگاه ازاطاعت وحکم او بیرون نرفت .

درتاریخ ۵۰۱ هجری میان سلطان وسیف‌الدوله که امارت حله وبعضی ازبلاد عرب را داشت جنگ سختی درگرفت وسلطان محمد غالب شد دراین ایام‌کار احمدبن عبدالملك

عطاش یکی ازرؤساء اسماعیلیه ویاران او که درشاهدزاصفهان پایتخت دولت سلجوقی جای داشتند سخت بالاگرفت و محمد دید که در قلب پایتخت او آشیانه فساد عجیبی بـرپاست بدینمعنی که باطنیان اسماعیلی ودعاة پس‌ازکشته‌شدن خواجه نظام‌الملک ومـرک ملکشاه از جنگهای دائمی بین‌برکیارق ومحمد واوضاع بالنسبه منشوش ممالک سلجوقی استفاده کرده ودرنقاط مختلفه به تبلیغات علنی وقتل‌وآزار مخالفین‌پرداختند وازهمه بدتر آنکه دراصفهان پایتخت سلجوقی درایامی که‌بین محمود وبرکیارق ومحمد برسر تصرف‌آن نزاع درمیان بودجسارت‌باطینیه‌بآنجا رسیدکه مردم‌را بانواع‌حیل(که‌شرح‌آن‌بعداً خواهدآمد) به‌بعضی منازل میبردند ومحبوس یامقتول میکردند بدینجهة محمد امرداد تاشاهدز را در محاصره گرفتند عاقبت احمد در سال ۵۰۰ هجری تسلیم شد محمد او و پسرش راکشت وشاهدز را خراب‌کرد وچون سعدالملک ساوجی وزیر سلطان را متهم بهمدستی باطنیان‌کردند سلطان محمد پس‌ازتحقیق واطمینان برحسن روابط وزیر خود واحمد عطاش وکشف توطه ئـی که برای کشتن سلطان بوسیله فصاد تعبیه نموده بودند دستور داد سعدالملک وکسان او را هم هلاک‌کردند درنتیجه چون احمد عطاش‌ازجریان‌کشف توطئه وکشته شدن سعدالملک اطلاع داشت ازدرتسلیم درآمده سلطان‌محمد احمدعطاش را مقید ساخت وپس از مدتـی اقامت دراصفهان بهلاکت رسیدوچون مردم برحرکات وقتل‌وغارت‌آنان اطلاع‌کامل یافته (ملاحده دراصفهان همه روزه عده‌ئی از مخالفین خود را باحیل مختلف بمنازل مخفی برده‌آنها را میسوزاندند ودرنتیجه این عمل وحشیانه چنان رعب وهراس درمردم اصفهان تولید شده‌که هیچکس برجان خود و دیگری ایمن نبود تاآنکه محل جنایات‌آنان بوسیله زن‌گدائی در حین‌گدائی‌کشف‌شد) وچون عملیات‌آنان برمردم روشن‌شد عامه اصفهان برآنان شوریدند وجمع‌کثیری ازاسماعیلیه را درآتش انداختند .

سلطان محمد دراواخر حیات‌سفری بهندوستان نمود دراین سفر بودکه ضمن‌کشتن عده زیادی‌ازهندوان‌بت سنگی سنگینی بیادگارازهند باصفهان‌آورد واینک‌آن بت درآستانه مدرسه‌ئی‌که اکنون دراصفهان باقی‌است وجـود دارد و همچنین درسال ۵۰۹ بعزم خارج کردن صلیبیون‌که ازتاریخ سال۴۹۴ هجری بسواحل شام وفلسطین مستولی بودندلشگری بآن‌سرزمین‌فرستاد لیکن بعلت نفاقی‌که‌مابین‌امراء‌مسلمان الجزیره‌وشام وجودداشت این لشگر دوچار شکست‌گردید وشکست ایشان باعث تقویت موقتی عیسویان صلیبی‌گردید .

وزارت سلطان محمد چندگاه بافخرالملک مظفرین نظام‌الملک تعلق داشت‌که بعداً بخدمت سلطان سنجر پیوست وبزخم یکی‌ازفدائیان‌کشته شد ونیز چندی ضیاءالملک احمد که درهمین تاریخ به نظام‌الملک ثانی ملقب شده وزارت محمد را برعهده داشت .

سلطان در موقع احتضار پسر چهارده ساله خود محمود را نامزد سلطنت‌کرد و روز

بعد ازفوت سلطان بنام او خطبه خواندند ومستظهر خلیفه نیز امر داد تادر بغداد نام محمود را بسلطنت درخطبه داخل نمودند .

سلطان محمود که درهنگام فوت ۳۷ سال بیش نداشت پادشاهی بود شجاع و عـادل نیك رفتار ومسلمان همواره درتقویت دین اسلام ومقابله کفار وخاموش کردن یاغیان میکوشید ودر تحکیم مبانی اسلام جدی بلیغ داشت بطوریکه مبارزاتش با ملاحده وباطنیان خود از این جمله سرچشمه گرفته است .

چون بطوریکه درایام سلطنت سلاجقه ملاحظه شد اغلب نام فرقه اسماعلیه وباطنیان بمیان میآمد لذا مناسب است که مختصری درباب تاریخچه این فرقه وظهور و عقاید آنان گفته شود .

اسماعلیه و ظهور دعوت جدید .

اسماعلیه قومی هستندازشیعیان آل علی که پس ازفوت امام هشتم بجای امام موسی کاظم برادر اواسماعیل را امام هفتم می دانستند ومی گفتند اسماعیل پنهان شده وائمه بعدازاوهمه پنهانند ودروقتی که مصلحت باشد ظاهرخواهد شد بهمین علت این گروه شیعه را اسماعیلیه یا بعلت آنکه فقط بهفت امام قائل بوده اند سبعیه میخواندند[۱].

درباب امام عقیده اسماعیلیه این بود که چون عقل بشر برای معرفت خداوند کافی نیست شخصی بعنوان امام باید مردم را مانند معلم ازراه آموزش وتعلیم باین معرفت آشنا وآگاه سازد بهمین مناسبت است که اسماعیلیه را تعلیمیه نیزمی گویند. درخصوص شریعت اسماعیلیه چنین عقیده داشتند که اسلام دارای ظاهر وباطنی است اگر کسی بر باطـن شریعت وقوف حاصل نماید وظواهر رامهمل گذاشت بحثی براونیست بهمین دلیل غالب احکام شریعت را بوجهی تاویل وتفسیر میکردند وبرای هریك ازعبارات غیرآن باطنی میساختند وعلت شهرت ایشان بلقب باطنیه وباطنیان نیز همین است .

پس ازاسماعیل بن جعفر صادق مبلغین مذهب اسماعیلی ودعاة ایشان درجمیع بلاداسلامی منتشرشدند وعلناً یادرخفا مردم را باین دین خواندند و در پاره‌ای مـواقع بگـرواندن امراء وسلاطین وقبائل ومردم بلادی در شرق وغرب توفیق یافتند و مهمترین پیشرفت کار ایشان قبل از اهمیت یافتن سلسله فاطمیان در آفریقا قیام قرامطه است کـه درسال ۴۷۸ هجری ظهور کردند وبربسیاری ازشهرهای عراق وشام وعمان وبحرین استیلاء یافته ومکه راگرفتند ومدتها اسباب آزار وکشتار مسلمین دراین نواحی بودند .

درایران وماوراءالنهر اسماعیلیه اگرچه درایام امارت امیر نصر بن احمد ودربدوکار دیالمه آل زیار دردستگاههای دولتی رخنه ونفوذی یافتند لکن بعلت برروی کارآمدن ترکان

(۱) برای اطلاع کاملا از تاریخ ملاحده بجلد سوم جهانگشای جوینی مراجعه شود :

Amir University Library
134161

متعصب غزنوی وسلجوقی نتوانستند ازخود دولتی تشکیل دهند فقط دعاة وپیروان آن مذاهب درپناه کوهها وقلاع مستحکم میزیستند و ازآنجا تعالیم دینی خود را بمردم میرساندند - امادرمغرب یعنی آفریقا برخلاف کارایشان پیشرفتی بزرگ حاصل کرد وبسال ۲۹۶ هجری در تونس دولتی تشکیل دادند وبرای آنکه ائمه ایشان باعلویان ایران مشتبه نشوندخودرا بحضرت فاطمه دختر حضرت رسول (ص) منتسب ساخته ونام فاطمیون برخود گذاشتند وبشرحی که میدانیم بتدریج بر مصر وقسمت عظیمی از شام وعربستان مسلط آمدند ودرعهد ارسلان بسیاسیری مدت یکسال هم دربغداد بنام خود خطبه میخواندند .

بعدازمرگ المستنصر بالله خلیفه فاطمی مصر (۴۲۸-۴۸۷ هجری) مابین دو پسرش نزار ومستعلی برسرخلافت نزاع درگرفت و نتیجه این اختلاف آن شد که اسماعیلیه بدو گروه متقسم گردیدند .

نزاریه طرف نزار راگرفتند ومستعلویه طرف مستعلی را نزار هیچگاه بخلافت نرسید ومغلوب واسیر برادر گشت ودرهمین حال مرد لیکن یارانش دراطراف پراکنده شدند ومردم را بخودخواندند این دعوت نزاریه را دعوت جدید میخوانند . درایام خلافت مستنصر از کسانیکه بدین اسماعیلیه درآمدند شخصی بود بنام **حسن بن صباح** ازمردم شهرری که بطور صحیح نام ونسب اومعلوم نیست .

حسن درسال ۴۶۹ هجری ازری باصفهان و ازآنجا بآذربایجان وشام رفت ودر ۴۷۱ سفری بمصر کرد ویکسال ونیم درآنجا ماند ودرسلک جماعتی درآمد که طرفدار خلافت نزار بودند وبااین عقیده بمشرق برگشت وازاواخرسال ۴۷۳ بدعوت مردم ایران بخدمت اسماعیلیان نزاری پرداخت ودرهشتم رجب ۴۸۳ برقلعه الموت (الموت مخفف آله موت، آله موت یعنی عقاب آموخت چه آله بلغت دیلمی بمعنی عقاب است وعلت آنکه آنرا باین اسم خوانده اند آن است که یکی ازامراء شکار دوست دیلم روزی عقاب خودرا درپی شکارسرداد وعقاب براین موضع نشست امیر آن موضع را برای بنای قلعه بسیار مناسب دیدو آنرا بهمین سبب راهنمائی عقاب آله آموخت والموت نامید ترجمه این کلمه بآشیانهٔ عقاب غلط است .) استیلا یافت وآن نقطه را مرکز دعوت ومقراقامت خودقرارداد ویاران اوغیراز این قلعه دراکثر نقاط صعب الوصول کوهستانی شمال مشرق ایران ازحدود آذربایجان تاکرمان مخصوصاً درناحیه دیلم وقومس وقهستان پناهگاههای محفوظی داشتند ودرزیردست سران اسماعیلی ایران ومحتشمان این قلاع جمعی مردم جان بازفداکار بنام فدائی بودند که اسماعیلیه غالباً بتوسط ایشان دشمنان زیاد خودرا از رؤساء کشوری ودینی وامراء وپادشاهان میکشتند واین عمل وحشت غریبی درسراسر ممالک سلجوقی تولید کرده بود بخصوص که گاهی بعضی ازامراء و سلاطین هم بوسیله اسماعیلیه درکشتن

دشمنان خود شرکت ودست داشتند و چنین شهرت میدادند که فدائیان اسماعیلی بآن مبادرت ورزیده اند.[۱]

---

۱ ــ تا آنجا که اطلاع بدست آمده اسماعیلیان دو شعبه بوده اند :

۱ ــ شعبه اول طبقه‌ئی از اولاد اسمعیل بن امام جعفر صادق علیه‌السلام که در مغرب و مملکت مصر پادشاهی کرده‌اند چهارده تن مدت حکومتشان دویست وشصت سال این طبقه هر چند در ایران پادشاهی نکرده‌اند اما چون اعیانشان در ایران حکومت کردند لذا بطور اختصار باسامی آنان اشاره میشود :

ابوالقاسم محمد بن عبداله نخستین کسی است که از این طبقه متصدی منصب حکومت گشت عقیده باطنیه بر آن است که محمد مهدی، که در اخبار آمده همین ابوالقاسم محمد بن عبداله است. القائم بامر الله ــ المنصور بقوة الله ــ المعز الدین الله ــ العزیز بالله ــ الحاکم بامر الله ــ الظاهر بالله ــ المستنصر بالله المستعلی بالله ــ الامر باحکام الله. ــ الحافظ لدین الله ــ الظاهر بالله ــ الفایز بالله ــ العاضد لدین الله که آخرین حکمران طبقه اسماعیلیه مصر بشمار میرود.

۲ ــ شعبه دوم که آنان را ملاحده نیز خوانند و تعدادشان هشت نفر میباشد ومدت حکومتشان صد و هفتاد سال است .

حسن صباح بن علی بن محمد بن جعفر بن محمد الحمیری است پدر حسن از یمن بکوفه آمد و از کوفه بقم بروت واز قم بری و حسن آنجا از مادر بوجود آمد ظاهر اسمت صلاح و ورع داشت و همواره قواعد شرع را محافظت کردی و بر حدود شرعیه قیام نمودی و تا بحدی درین باب بجد بود که پسر خود را بجهت خمرخوردن هلاك کرد واو شیعه اسماعیل بن امام جعفر صادق علیه‌السلام بود و بجهت اولاد او دعوت کرد و اعتقاد اهل تعلیم داشت در شهر رجب سه ۴۸۳ بقلعه الموت رفت وکار او آنجا قوت گرفت و اهل الموت بقول او فریفته شدند و دعوت او را پذیرفتند و او را بر خود حاکم کردند و مردم دیگر قلاع قهستان بدعوتش در آمدند و در ذیقعده سنه ۴۹۵ قلعه لمسر نیز بتصرف گرفت و سلطان سنجر سلجوقی از سر خصومت او در گذشت وکار اوعروج تمام یافت و طریق زهد و انزوا مسلوك میداشت و تصانیف می‌پرداخت و معانی اصول و فروع محمدی را تاویلات کرد ومدت سی و پنج سال درحکومت بماند ودر شب چهارشنبه هشتم ربیع‌الاول سنه ۵۱۸ فوت شد در ایام دولت او بسیاری از اهل اسلام که بر کیش حسن منکر بودند بزخم فدائیان کشته شدند ـ کیا بزرگ امید رودباری در ایام حسن صباح امیر لشکر بود چون حسن را روزگار بانجام رسید او را ولیعهد کرد و او نیز در ظاهر شریعت مجد بود واقاویل حسن صباح را متبع دانستی و بر آن اصرار نمودی مدت چهارده سال و دو ماه حاکم رودبار و قلاع ملاحده بود در ۲۶ جمادی‌الاخر سنه ۵۳۲ وفات یافت.

محمد بن بزرگ امید بحکم وصیت پدر قائم مقام اوگشت ظاهر شرع رعایت کردی و اورا پسری بود حسن نام بد اعتقاد در خفیه به مناهی مشغول شدی و مردم را نیز رخصت دادی و قرآن مجید را تا ویلات باطل کردی و دعوی امامت نمودی چون پدرش از آن آگاه شد مردم را جمع کرد و گفت حسن پسر من است و ما دلیم و امام نیستم و هر کس که در حق ما اعتقاد امامت دارد باطل است و او را محبوس کرد و مردم را بوی راه نداد محمد بیست و چهار سال و ششماه حکومت کرد و در سوم ربیع‌الاول ۵۵۸ درگذشت .

حسن بن محمد بعد از پدر حکومت باو تعلق گرفت و بنیاد الحاد نهاد ودعوی امامت کرد ودر ۱۷ رمضان، سنه ۵۵۹ درپای قلعه الموت مردم را جمع کرد منبری نهاد و چهار علم سرخ وزرد و

دنبالهٔ پاورقی در صفحه بعد

سلطان معزالدین سنجر (۵۱۱ - ۵۵۲).

بعداز مردن سلطان محمد ملک ناصرالدین سنجر که از سال ۴۹۰ بر خراسان و

بقیه پاورقی صفحه قبل

سفید وسبز برچهارر کن‌منبر برافراخت وبرمنبر رفت وخطبه خواند وگفت من امامم وتلکیف از جهانیان برداشتم وامر شرعی از ظاهر مرفوع‌گردانیدم واین دور وزمان قیامت است ظاهر را اعتباری نمی‌باید‌کرد وازمنبر فرودآمد وافطارکرد وآنروز را عیدالقیام نام نهادند وتاریخ عالم را ازآن روز گرفتند وبتاریخ هجری ملتفت نشدند و در عمارات عالی‌که بعدازآن تاریخ ساختند عیدالقیام نوشتند وحسن را علی‌ذکره‌السلام لقب نوشتند کارالحاد درزمان اوورواجی تمام یافت واودرپادشاهی چهارسال بماند ودرسنه ۵۶۱ بردست برادر زن خود کشته شد ودر قلعه لمسر بدوزخ رفت.

خواند محمد بن حسن‌بن محمد بعد ازپدرپادشاه شد وقاتلان پدر رابکشت ومدت چهل و شش سال سلطنت‌کرد کارالحاد درزمان اووقت تمام‌گرفت وشعائراسلام ازآن دیار برافتاد و او در ۱۰ ربیع‌الال سنه ۶۰۷ بمرد بعضی‌گفتند پسرش جلال اورا زهرداد.

خواند جلال‌الدین حسن‌بن محمد بعدازپدر پادشاه شد ازطریقه پدر وجد تبرا نمود و از جاده شریعت غرا تجاوزنگرد وصفای اعتقاد خودبدارالخلافه بازنمود تاعلماء وفقها برصحت‌اسلام اوگواهی دادند اورا جدیدالاسلام خواندند واو بتلقین علمای قزوین براسلاف خود لعنت‌کرد تا مردم را مسلمانی اومحقق شد وفرمان‌دادتادرهردهی ازدههای رودبار مسجدی و حمامی بناکردند ورسم اذان واقامت ونمازتازه کردند چون‌یازده سال ونیم درپادشاهی بماند درمنتصف رمضان سنه ۶۱۸ درگذشت ولادتش درسنه ۵۵۲ بود.

خواند علاءالدین محمدبن جلال‌الدین بعدازپدر پادشاه شد ترك مذهب پدر ورسم مسلمانی کرد وباسراباحت واباطیل والحاد رفت مدت سی‌وپنجسال ویك ماه درپادشاهی بماند ودر سلخ شوال سنه ٦٥٣ بردست حسن مازندرانی‌که منظور اوبود کشته شد مولاناشمس‌الدین‌ایوب طاوسی، قزوینی جهت مرثیه اواین دوبیت‌گفته:

چون بوقت قبض روحش دید عزرائیل مست
برد سوی قمطریران تا خمارش بشکند
کاسه داران جهنم آمدندش پیش باز
تا نشاط دوست کامی در کنارش بشکند

درایام اوجرماغون نوئین بقهستان‌آمد وقلاع ملاحده را درحصارگرفت و در زمان او خواجه نصیرالدین طوسی‌را باکراه واجباربقلعه الموت بردند وتاآخرزمان رکن‌الدین‌آنجا بود.

خواند رکن‌الدین خورشاه بن‌علاءالدین محمد بعدازپدر بپاشاهی نشست حسن مازندرانی رابقصاص پدر بکشت چون یکسال درپادشاهی بماند هولاکوخان بجنگ اورفت حربی عظیم‌کردند خورشاه دانست‌که طاقت مقاومت ندارد از قلعه میمون دز بیرون‌آمده بجانب هلاکو پیوست واین صورت درسلخ شوال سنه ۶۵۴ بود هلاکوخان بفرمود تاقلاع ملاحده را از بنیاد برانداختند در مدت یکماه پنجاه قلعه حصین چون الموت ومیمون دز وغیرهما خراب‌کردند ازقلاع ملاحده هیچ آبادانی نماند هولاکوخان خواند رکن‌الدین را بخدمت منکوقاآن بطرف خطای فرستاد چون بماوراءالنهر رسیدند ازجانب منکوقاآن فرمان رسید اورا درراه بکشتند ودولت ملاحده الموت بآخررسیدقلعه الموت‌که دارالملك ملاحده بوددرسنه ٢٤٦ بفرمان داعی‌کبیرحسن‌بن زیدالحسینی که پادشاه‌آن ولایت بود بناکردند.

نقل ازلب التواریخ

ماوراءالنهر امارت میکرد ودراین‌مدت اورا فتوحاتی بزرگ نصیب‌شده‌بود ازاطاعت‌امر برادرزاده چهارساله‌خود محمود و قبول عنوان سلطنت‌او استنکاف ورزید وخودرا بالقاب پدرخویش سلطان ملکشاه معزالدین وسلطان‌خواند .

مدت حکمداری سنجر که قریب‌شصت‌ودوسال‌طول کشیده بود بدو دوره تقسیم‌میشود یك دوره ازسال ٤٩٠ تا٥١١ هجری که سنجر عنوان‌ملکی ودرخدمت‌برادران فقط‌امارت‌داشته وبنام ناصرالدین ملقب بوده‌است .

دوره‌دوم‌ازسال ٥١١ تا٥٥٢ هجری که ایام‌سلطنت‌وریاست او برجمیع‌ممالك‌سلجوقی باالقاب معزالدین وسلطان‌السلاطین و امثال آنها بوده و قبل از این تاریخ سنجررا ملك مشرق میخواندند .

دوره امارت سنجر (٥٩٠–٦١١)

اولین‌واقعه مهم‌دوره امارت ملك‌ناصرالدین‌سنجر پس‌از دفع فتنه ارسلان ارغو فتح **طخارستان وترمذاست بسال ۴۹۱ که سنجر آنحوزه را** بامارت نشینی‌خود افزود وبعدازآن جنگ پوژگان‌است که درطی سلطنت برکیارق بآن‌اشاره کردیم وسنجر در این واقعه‌که ‌سال ٤٩٣رخ‌داد. بیاری برادرزاده‌خودمحمد برخاسته وبرکیارق و امیرحبشی‌را را مغلوب‌ساخته‌است .

درعهد سلطنت‌برکیارق‌امارت**خانیه** دردست سه‌تن ازافراد این‌خاندان کشت‌وایشان همواره سلطنت وریاست برکیارق‌را تصدیق‌داشتندتاآنکه درایام سفرسنجر بمعیت‌برادرخود بغداد (سال٤٩٥)قدرخان جبریل‌ازنبودن‌سنجراستفاده کردو بهمدستی یکی ازامرای‌سنجر مصمم به‌تسخیر خراسان‌شد.

سنجر بمقابله قدرخان‌شتافت‌وقدرخان‌اسیرشد وبامرسنجر بقتل‌رسید وسنجرخواهر-زاده‌خود محمدتکین‌راکه ازطرف پدراز**خانیه**بود وازترس‌قدرخان درمرو میزیست باالقب ارسلان خان بخاقانی سمرقندگماشت و ماوراءالنهر مستقیماً مطیع سنجرشد .

ازفتوحات مهم‌سنجر دردوره امارتش یکی فتح غزنین‌است که در ٢٠شوال ٥١١ در تاریخ سلطنت بهرامشاه غزنوی رخ داده است دوره سلطنت سنجر ازذی‌الحجه ٥١١ تا ربیع‌الاول ٥٥٢ هجری است .

درسال ٥١٣ سلطان‌محمود برادرزاده سلطان‌سنجرکه از عنوان سلطنت سنجرشاکی بود وخیال‌میکردکه عم‌اوبااونیزهمان معامله‌راخواهدکردکه باپدرش‌محمدداشت به‌تحریك وزراء و امرای عراق و حله باسپاهی فراوان بری‌آمد ولشگر عراق وعرب نیز در اختیار او بودند .

سلطان سنجر بهمراهی شهاب‌الاسلام وزیرخود که برادرزاده خواجه‌نظام‌الملك بود وامراء سیستان ویزد بمقابله سپاهیان محمودشتافت ودرجنگی که درتاریخ ۱۲ جمادی‌الاول ۵۱۳ درساوه اتفاق‌افتاد برادرزاده خودرا شکستی سخت‌داد و محمود باصفهان گریخت سنجر بهمدان‌آمد وخلیفه دربغداد نام‌محمودرا ازخطبه انداخت و بنام سلطان سنجر خطبه خواند بلافاصله محموددچار ندامت‌شد ورویءجز بسلطان‌سنجرآورد سنجر ازتقصیر محمود گذشت حکومت ایالات عراق‌عرب‌را بوی‌واگذارنمود مشروط برآنکه درخطبه نام‌سلطانرا برنام‌محمود مقدم‌گذارد .

سنجر باردیگر نیز دراثر مخالفت ارسلانخان بسمرقند حمله‌برد و آنجارا در سال ۵۲٤ تصرف وبغارت‌داد ماوراءالنهررا بخاقان ابوالقاسم محمود سپرد واین‌خاقان تاآخر سلطنت‌سنجر مطیع اوبوده .

دراین‌موقع سلطان‌مسعود برادرزاده‌سنجر که درحدودعراق‌امارت‌داشت‌دست‌بطغیان برداشت وچون این‌خبر رسید سلطان‌سنجر درحدود دینور بمقابله باآن‌شتافت دراین‌پیکار سخت‌که ازطرفین‌عده‌کثیری بخاك‌وخون‌کشیده‌شدندغلبه‌نصیب‌سنجر گردید مسعودکه وضع‌را چنین دید ازدر پشیمانی درآمد مورد عفو سنجر قرارگرفت ومجدداً بحکومت عراق‌عجم و آذربایجان‌منصوب‌شد وامارت‌عراق‌عرب وبغدادرا به‌برادر دیگرش‌ظفر بیك محمد واگذار نمود وخود بجانب خراسان بازگشت .

و چون برادر زاده دیگرش سلطان بهرامشاه غزنوی در غزنین سرازاطاعت پیچید سلطان بسرکوبی‌آن قیام‌نمود لیکن قبل ازمقابله بهرامشاه بدیدن سنجرشتافت وعذرتقصیر خواست وخراج مقرر را تسلیم‌کرد .

سپس متوجه‌مردم قراختای ودولت قراختای بشرح زیر گردید :

فصل دوم

تأسیس دولت‌های قراختائی و خوارزمشاهی

درحدود ۵۱۸ ـ ۵۱۲ هجری طایفه‌ای اززرد پوستان ساکن اراضی شمال‌کوههای تیانشان مابین دو دریاچه بلخاش وایسی‌گول بنام قراختائی به‌تشکیل دولت وسیعی موفق آمدند پادشاهان قراختائی راگورخان یعنی خان خانان میخواندند وگورخان لقب عمومی پادشاهان قراختائی است پایتخت این دولت تازه شهر بلاساغون بود .

گورخان خطائی که درکتب‌اسلامی بمناسبت یك‌چشم داشتن اورا اعور یادکرده‌اند پس ازمطیع‌ساختن قبایل ترك قرقیزمتوجه بلادکاشغر وختن شد حکمران‌کاشغرویراشکستی فاحش داد ولی بار دیگر ترکان قراختائی درسال ۵۳۱ بممالك اسلامی هجوم‌کرده وحشت غریبی درسراسر اینکشور فراهم ساختند همین‌امرموجب شدکه بعضی‌ازامراء ورجال دولت

سلجوقی موجبات وحشت وترس سلطان را از توسعه روز افزون قراختائیان باعث شوند و درنتیجه سلطان سنجر را وادار نمودندکه درسال ۵۳۵ با قریب ۱۰۰۰۰۰ سپاه جنگی بماوراءالنهر حرکت کرد وبنا بشکایت خاقان محمود از ترکان قرلق برسرایشان تاخت با آنکه قراختائیان تقاضای تجدید خدمتگزاری وعذرخواهی کردند درمزاج سلطان مغرور مؤثر نیافتاد دراین ضمن عده‌ئی از مردم شریر نزد گورخان که پادشاه قراختای بود رفته اورا بمقابله باسلطان سنجر تحریص نمودند درنتیجه جنگ عظیم وصعبی در قطوان شش فرسخی سمرقند درسال۵۳۶ بین طرفین روی‌داد قراختائیان وترکان قراق‌سپاهیان سنجر را شکستی بزرك داده واکثر ایشانرا ازدم شمشیر گذراندند و زوجه سلطان گریخت در این جنگ تلفات لشگری وضایعات مالی فراوانی به سنجر وارد شد و خاقان محمود ماوراءالنهر را ازدست داد وگورخان پس‌ازسمرقند بربخارا نیز استیلاء یافت .

شکست قطوان که‌اولین وبزرگترین مغلوبیت شدید سلطان سنجر بود برای اوسخت گران تمام شد چه‌علاوه برو‌هنی که اورا از این بابت فراهم آمد موجبات زوال شخصیت واقتدار آن‌درممالك دست نشانده گردیده وازاین واقعه بسیارمهموم ومغموم گشت زیرا بعداً بشرحی که‌خواهیم دیدآتسز باز قدم دبراه طغیان گذاشت وممالك شرقی اوازکاشغر تابخارا نه تنها ازدست او بیرون رفت بلکه سراسر بلاد اسلامی مطیع و خراجگزار پادشاهی‌کافر گردید وتاوقتی که علاءالدین محمد خوارزمشاه دولت قراختائی را درحدود ۶۰۹ منقرض نمودکاشغر و ماوراء النهر همچنان تابع گور خانیان بودند و خانیان افراسیابی بایشان باج میدادند .

سلطان‌سنجرپس ازشکست قطروان سه‌مرتبه‌دیگر(۵۳۸-۵۴۳) بخوارزم‌لشگر کشید در مرتبه اول شکست یافت و در مرتبه دوم و سوم چون‌آتسز از در عذرخواهی درآمد اورا بخشید .

اما خوارزمشاهیان جدید فرزند غلامی ترك میباشند انوشتکین نام‌که او را یکی از امراء سلجوقی در غرچستان خریده بود و بهمین جهت او را انوشتکین غرجه میگفتند - انوشتکین بر اثر لیاقت وکفایت در دستگاه ملکشاه ترقی یافت و بشحنگی خوارزم منصوب شد .

درسال ۴۹۰ موقعیکه امیرحبشی‌ازطرف برکیارق بامارت‌خراسان مامورشده‌بوداین امیر پسر انوشتکین غرچه یعنی قطب‌الدین محمد را بحکومت خوارزم فرستاد وقطب‌الدین محمد لقب‌خوارزمشاه یافت واو مؤسس سلسلهٔ خوارزمشاهی است وسال ۴۹۰ هجری‌ابتداء ظهور دولت ایشان است.

بعداز مرگ محمد خوارزمشاه سنجر مقام‌اورا بآتسز داد وآتسز که لقب ابوالمظفر

علاءالدوله اختیار کرد و بسیرۀ پدر تاحدود سال ۵۳۰ همچنان خدمتگزار ودراطاعت سنجر بود ودر سال ۵۲۹ که سنجر برای تنبیه بهرامشاه بغزنین حرکت نمود آتسز نیز دررکاب بود لیکن درسال ۵۳۰ برسنجر عاصی شد ودر صدد تشکیل دولتی مستقل برآمد و بعد از مراجعت از غزنه بقصد فتح خاك جند و دره سفلای جیحون لشگریانی بآن سمت برد و آن نقاط راکه مطیع سلطان بودند بتصرف خود درآورد.

سنجر باسپاهی فراوان درمحرم ۵۳۳ ازبلخ بقصد خوارزم حرکت نمود ودرجنگی که درنهم ربیع الاول ۵۳۳ درجنب هزاراسب اتفاق افتاد فتحی بزرگ کرد وازسپاهیان آتسز قریب به هزار تن کشته شدند ـ آتسز گریخت اما پسرش بدست سنجر افتاد و او را بفرمان سلطان گردن زدند ـ سنجر خوارزم‌را به‌برادر زاده خود غیاث‌الدین سلیمان پسر سلطان غیاث‌الدین محمد سپرد وبخراسان برگشت.

آتسز پس‌از مراجعت سنجر بخوارزم روانه‌شد وچون مردم آنجا ازرفتار لشگریان سلجوقی ناراضی بودند باو کمك کردند و خوارزمشاه غیاث‌الدین سلیمان را از ملك خود رانده وبار دیگر بحکومت نشست وچون ازسلطان ترس داشت دردی‌الجمعه ۵۳۵ سوگند نامه‌ای پیش سنجر فرستاد وبا یادکردن قسمهای غلیظی بمطیع ماندن نسبت بسلطان متعهد شد .

طایفه غز وفتنه آنان در سال ۵۴۸ هجری

درزمان سلطان سنجر چهل‌هزار خانه‌وار که مشهور بحشم داران غز بودند درحدود ولات بلخ سکونت داشتند و قبل از آن در حدود ماوراءالنهر سکنی اختیارکرده بودند تا اینکه قراختائیان آنانرا وادار بهجرت کردند .

این طایفه حشم‌دار هرسال بیست هزار گوسفند برسم پیشکش تقدیم سلطان مینمودند تااینکه در صدد برآمدند که از تقدیم گوسفند سالانه خودداری نمایند و چون این موضوع باطلاع سلطان سنجر رسید امیر قماج والی بلخ را مأمور نمود که پیشکش سالانه‌را ازغزان بستاند امیر قماج و پسر او چون اهانت غزان را بفرستاده خود دیدند درصدد محاربه با آنان برآمدند اتفاقاً درحین شکار بدست غزان گرفتارشدند بعداز این‌جریان سلطان‌سنجر ترکان غز را به‌ترك حدود بلخ تهدید نمود غزان ازدر عذر خواهی درآمده وحاضر شدند که‌علاوه‌بر پیشکشهای سالانه مبالغی خطیر بابت خون بهاء والی بلخ وپسراو تقدیم سلطان نمایند مشروط برآنکه سلطان مانند گذشته با آنان برأفت و ملایمت رفتار نماید وبا اینکه سلطان ازگوشمالی آنان چشم پوشید لیکن بنابر مصلحت واغواء درباریان تصمیم گرفت که بهر نحوی است آنان را تنبیه نماید سلطان با لشگری قریب صد هزار نفر بدفع آن طایفه همت گمارد ولی بعلت سستی ونقاری که دربین سپاهیان آن روی داد بسختی دوچار شکست

شد و همین شکست مقدمهٔ واقعی خرابی و اضمحلال شهرهای خراسان شد بطوریکه جمع کثیری ازامرای لشگر وی بقتل رسیدند وسلطان وزوجه‌اش بدست ترکان غز اسیر افتادند واین جماعات خونخوار بیابان نشین غارتگر شهر مرو راکه‌در نهایت آبادی وثروت بود در مدت سه شبانه روز چنان غارت وخراب نمودندکه اثری از آبادی وآبادانی آن باقی نماند ودرهمین شهر است‌که عده بیشماری ازفضلاء ومسلمین را بشهادت رساندند بطوریکه در تمام شهرهای خراسان اثری‌از آبادی وقریه‌ئی نماندکه از قتل وغارت و خرابی این قوم وحشی درامان باشد .

سلطان سنجر و همسرش مدت چهار سال دردست ایشان‌باسارت گذراندی وبا اینکه گاهگاهی وسایل فرار مهیا میشد بعلت زندانی بودن ترکان خاتون حاضر نمیشد که ترك اسیری نماید پس از فوت ترکان خاتون ۵۵۱ سلطان سنجر با کومك امیر احمد قماج که حاکم ترمذ بود بر طبق نقشهٔ قبلی از شکارگاه فرار نمود . و خود را از شر ترکان غز مستخلص ساخت و بلا فاصله باکشتی به قلعه ترمذ پیاده و پس ازچند روزی‌که درآن قلعه بود بجانب مرو بهمراهی باقیماندگان لشگریانش روانه شد .

ازامراء سلطان سنجر آنانی‌که‌در حین گرفتاری سلطان جانی بدربرده بودندباتفاق وزیرسلطان خواجه طاهربن فخر الملك سلیمان شاه پسرسلطان محمدرا بسلطنت برداشتند ولی چون این سلطان تاب زد وخورد باغزرا نیاورد وفخرالملك وزیر اوهم مرد نتوانست در خراسان بماند ودر صفر ۵٤۹ بعراق برگشت . ـ

وفات سلطان سنجر در۲۴ ربیع‌الاول ۵۵۲ هجری ـ اسارت سلطان سنجر وزوجه او در دست ترکان غزوتأثراوازاین گرفتاری وضعف پیری وظهورسرکشان و خرابی شهرها و تفرقه سپاهیان و مرگ ترکان خاتون بتدریج سلطان سنجر را از پای در آورد مخصوصاً هنگامیکه بشهرمرو پایتخت خودکه شاه‌جهان نام گذاشته بود وارد شد وآن شهر معمور بی‌نظیر را تل‌خرابی یافت بی‌نهایت غمگین شد تا آنکه در سال بعد یعنی در ٢٤ ربیع‌الاول در مرو در سن هشتاد ودو سالگی پس از مدتی امارت وسلطنت (قریب شصت و یکسال) درگذشت ودر همانجا مدفون گشت .ـ

سلطان‌سنجر یکی ازبزرگترین سلاطین ایران است وی علاوه برآنکه مردی‌شجاع وکریم ورعیت دوست بوده ودرآبادی ورفاه حال مردم وبسطامنیت جد بلیغ داشته همواره تا آنجاکه‌ممکن بوده است ازجنگ و خونریزی برحذر بوده وبهرکسی در فراخور حال و مقام منصبی اعطاء مینمود .

سلطان‌سنجر بجز دردو واقعه ازجمیع‌محارباتی که در مدت امارت‌وسلطنتش‌اتفاق‌افتاد

پیروزدرآمدوازکاشغرتادریای مدیترانه وقبچاق تاساحل‌هرموزبنام اوخطبه میخوانده‌اند و از حدود ۵۱۱ که سال جلوس اوست تا هنگام مرگ سلاطین خوارزم و غزنین و عراق و تاجنك قطوان امرای کاشغر و ماوراءالنهر همه دست نشانده او بودند و بدربار او خراج میفرستادند ـ سرزمینهائی که این سلطان را در غزنه وماوراءالنهر وغور و خوارزم نصیب گردید هیچیك از سلاطین سلجوقی را دست نداد . مخصوصاً درسمت مشرق وشمال شرقی با ضمیمه‌کردن بلاد امراء غزنوی و غوری ودره‌علیای سیحون حدممالك سلجوقی را توسعه داده است.

موضوع دیگری‌که نام سنجر را در تاریخ ادبیات ایران بلندآوازه‌کرده توجه‌کامل او بشعر فارسی وصلات و عطایائی است‌که بگویندگان و سرایندگان این زبان و فضلای دیگرمیرسیده‌است مدایحی‌که از اوگفته شده شاید برای هیچیك از ملوك دیگر گفته‌نشده باشدهمچنین کتبی که بنام‌او تألیف یافته بیشمار است مخصوصاً که دونفرازبزرگترین سخن سرایان زبان‌فارسی‌یعنی‌امیرالشعرا محمدبن‌عبدالملك معزی نیشابوری وحکیم اوحدالدین علی‌بن محمد انوری ابیوردی ذکر بلند او را با قصاید خود جاودان ساخته‌اند شعرای دیگر نیز مانند ادیب صابر ترمذی وکمال الدین‌کمال بخارائی و فریدالدین عبدالواسع جبلی‌وسید اشرف حسن‌بن ناصرغزنوی وحکیم سنائی ازاومدحها گفته‌اندکه در فصل‌مربوط بخود بآنها اشاره خواهیم‌کرد .

وزراء سلطان سنجر ـ

درابتداء دولت سنجر عبدالمجید ملقب به‌مجیرالملك که‌مردی دانشمند وباکفایت بود منصب وزارت یافت در اعتلاء نام سلطان سنجر و اداره امور مملکت وجمع درآمدگامهای بلندی برداشت تا اینکه همین ترقی وحسن‌کفایت ولیاقت او موجب تحریك حاسدان شده بالاخره فخرالملك از عراق نزد سلطان سنجر آمده بانواع وسائل متشبث‌گردید تا اینکه مجیر الملك را از وزارت خلع نمود واو را ببهانه رسالت بغزنین نزد سلطان بهرامشاه غزنوی فرستادند و در نزد بهرامشاه باقی ماند تاآنکه درآنجا درگذشت .

پس‌از مجیرالملك فخرالملك بمسند وزارت سنجر رسید و طولی نکشیدکه بشهادت رسید وپسرش صدرالدین محمدقائم جانشین پدرشد وازفرط کبر وغرور وجمع مال موجبات خشم سنجررا فراهم ساخت عاقبت نیز بعلت تصرف جواهرات آل‌سبکتکین‌که بدون اجازه سلطان اقدام‌نموده‌بود برحسب دستورسنجر کشته‌شد .

پس‌از صدرالدین محمد شهاب‌الدین اسلام عبدالرزاق طوسی که از نزدیکان خواجه نظام‌الملك بود و از زمره علماء اسلام بشمار میرفت بمقام وزارت رسید و هنگامیکه سلطان سنجر در عراق عجم بود درگذشت .

پنجمین وزیر سنجر شرف الدین ابو طاهر سعد بن علی قمی است که در سال ۴۸۱ از طرف خواجه نظام‌الملك عامل مرو شده سپس مدتی امیر دیوان مادر سلطان سنجر بود تاآنکه بوزارت سلطان سنجر انتخاب گردید مرقد شرف‌الدین در جوار حضرت رضا (ع) در مشهد است ودارای موقوفات معتبری میباشد .

پس‌از مرگ شرف‌الدین محمدبن سلیمان کاشغری که‌در بدو امر بشغل تجارت‌مشغول بودبوسیلهٔ امیر قماج بمنصب وزارت رسید ودر باب تهنیت همین وزیر است که امیر معزی گفته است :

صدرنیك اخترمحمدبن سلیمان آنکه هست	چون‌محمددین‌پرست‌وچون‌سلیمان ملك‌دار
باغ ملت را زرسم او پدید آمد درخت	سال دولت را زعدل او پدید آمد بهار

دراواخرسلطان سنجر نسبت باو تغییرحال داده مأمور ترکستان شد لیکن دراثنای سفر بعلت پیری درگذشت .ــ

سپس دوره وزارت به‌معین‌الدین ابونصر احمدکاشانی رسید .

معین‌الدین دراوایل‌حال‌منشی‌دیوان‌سلطان‌محمود ومستوفی‌ممالك‌عراق وآذربایجان بود بعداً ازجانب سلطان سنجر بحکومت ری منصوب شد سپس بمنصب وزارت واداره امور کشورپرداخت این وزیرکه بزهد وتقوی شهره دوره سنجر است در تمام مدت وزارتش سعی‌کافی دربسط عدل وانصاف داشت ونیز درانشاء ابنیه و احداث بقاع درکلیه نقاط کشور همت گمارد چون معین‌الدین همواره درترویج مذهب اسلام میکوشید پیوسته سلطان را بر خلع واستیصال ملاحده تشویق مینمود ازاین رو ملاحده‌که خودرا در مقابل دشمن دیندار ثابت قدمی دیدند متوسل بحیله‌می‌شدندکه هرچه‌زود تراین وزیرعادل‌راازبین نیز بردارند ازاین رو دو نفر ازفدائیان ومعتمدین ملاحده بدستور اسمعیل‌که اداره امور ملاحده با او بود مأمور شدندکه خود را بعنوان مهتری ومراقبت چهارپایان درطویله معین‌الدین وارد تا در موقع فرصت کار این وزیر را بانجام رسانند اتفاقاً در نوروز سالی که‌معین‌الدین برای حضورپادشاه‌خودرا مهیا مینمود این دونفر ازموقع استفاده نموده در حینی‌که خدمه وزیرمشغول جداکردن دواسب سرکش ازیکدیگر بودند باضربه‌کاردی معین‌الدین‌را از پای درآوردند واین وزیرعادل مسلمان را شهید ساختند .

پس‌از معین‌الدین‌نوبت وزارت به‌نصیرالدین‌محمدبن مظفرالدین خوارزمی که‌ازفقهاء شافعی بشمار میرفت رسید کتاب مصایر نصیری تصنیف قاضی عمربن سهلان ساوجی در علم حکمت ومنطق بنام این‌وزیر است وچون اغلب اوقات‌آن صرف اکتساب علم ومعارف میشد وفرصت‌آنرانداشت‌که بامور وزارت رسیدگی دقیق‌وکامل نماید ازمنصب‌وزارت معاف گشت بعداً بعلت سعایت درباریان خود وفرزندش دوچار زندان شدند .

پس از برکناری نصیرالدین خلعت وزارت نصیب قوام‌الدین ابوالقاسم که مردی سخی ومتهور و درعین حال خونخوار ومنتقم بود گردید این وزیر در سخاوت وکرامت شهرت بسزائی داشت لیکن چون بر قتل اکابر و اعاظم دلیری مینمود و اغلب برای فضلاء وامثاء دربار که باوی مختصر گفتگو و مخالفتی مینمودند تولید زحمت ورنج وحبس‌میکرد چندان مورد اطمینان وتوجه مردم هوشمند زمان خود نبود تااینکه به‌پیروی از خبث طینت خود درصددآزار عین القضاة همدانی که اعلم علمای زمان‌خودبود پرداخت ودستور دادبمناسبت مختصر کدورتی که ازقاضی‌همدانی درمباحثه‌ئی حاصل کرده بود عین‌القضاه را در مدرسه‌ئی که درآنجا تدریس مینمود بشهادت رساندند و از آنجاکه در ریختن خون نـاحق مردم دلیری بخرج داده بود طولی نکشیدکه خودگرفتار منتقم حقیقی شده سلطان سنجر اورا ازمنصب وزارت خلع گردانید وبدست سلطان‌طغرل بن ملکشاه بقتل رسید آخرین وزیراین سلطان نامی ناصرالدین طاهربن فخرالملك بن نظام الملك بعد از عـزل وحبس‌قوام‌الدین بمنصب وزارت نشست وهم درایام وزارت این وزیراست که غائله غز رویـداد وناصرالدین درگذشت .

بدین ترتیب در زمان سلطنت سلطان سنجر منصب وزارت‌آنرا هشت تن بشرحی که ذکرشد بعهده داشتند وچون اکثراین وزیران مردمانی دانشمند ولایق بودند و از طرفی شخص سلطان سنجرپادشاهی بودکه حامی اهل‌ادب وشعر وفضلاء بود در دوران اوچندتن ازرجال‌مشهور علم‌وادب برخاستندکه برخی ازآنان درحکم شعراء دربار مداحان سنجری محسوب میشدند اینك بطورخلاصه به نامی‌ترین فضلاء وشعراءآن عهد اشاره مینمائیم .

امیرالشعراء محمدبن‌عبدالملك معزی نیشابوری ـ از جمله شعراء واهل فضیلت‌که در زمان سلطان سنجر بعالیترین درجه احترام ومقام امیرالشرائی دربار‌رسید محمدبن عبدالملك است‌که بعلت ملازمت پدر سلطان سنجر ویابروایت دیگر بجهة انتساب بدربار معزالدین سنجرخودرا بتخلص معزی نامیدوباتفاق مورخان‌آنچه معزی را ازدولت سلاجقه حاصل شدکمتر شاعری را دست داده‌آنچه‌که ازشرح حـال این شاعر نامی معلوم میشود بی‌نهایت درنزد سلطان سنجر مورد احترام بوده وهمواره‌آثار منظوم‌آن جلب توجه خاص سنجررا مینموده است : چنانکه بنابنوشتهٔ حمدالله مستوفی درتاریخ گزیده هنگامیکه سلطان سنجر ببازی چوگان اشتغال داشت اسب سلطان خطاکرده سلطان را بزیرانداخت معزی بالبداهه این رباعی منظوم راساخت وتقدیم سلطان نمود :

شاها ادبی کن فلك بد خو را　　　کو چشم رسانید رخ نیکو را

گر کوی‌خطاکردبمن‌بخش‌اورا　　　وراسب خطاکرد بچوگان‌بزنش

سلطان اسب باوبخشید و معزی رباعی دیگری درسلك نظم‌کشید :

رفتم بـر اسب تـا بجرمش بکشم — گفتا که نخست بشنو این عذرخوشم
نـی کاو زمینم که جهان برگیرم — نه چرخ چهارمم که خـورشید کشم

علت درگذشت معزی را رهاشدن تیرخطائی ازدست سلطان سنجر میدانند .

حکیم اوحدالدین علی‌بن‌محمد انوری ابیوردی.

حکیم انوری معاصر سلطان‌سنجر بوده واو ملقب باوحدالدین است از زمره اعاظم سخنوران زبان فارسی است دراندك زمانی صاحب مقام شامخی درنزد سلطان سنجر گردید وقصیده معروف او درمدح سلطان سنجرمعرف پایه عالی شعر وشاعری این حکیم میباشد .

گر دل و دست بحر وکان باشد — دل و دست خدایگان باشد
شاه سنجر که کمترین بنده‌اش — درجهان پادشه نشان بـاشد

و بطوریکه صاحب تاریخ گزیده درشرح حال‌آن نوشته درآخرعمر این‌حکیم منزوی شد وازملازمت وشاعری دربارچشم پوشید .

ادیب شهاب‌الدین صابربن اسمعیل ترمذی معروف‌به ادیب صابر.

درزمان خود بصابربن اسماعیل معروف بوده ازمردم ترمذ بوده‌است که ازشهرهای بزرگ کنار جیحون بشمار میرفته ودرحمله مغول خراب شده است .

مداح خاص سید مجدالدین ابوالقاسم علی‌بن جعفر موسوی بوده که او را صدر شهر ورئیس خراسان مینامیدند سلطان سنجر سلجوقی اورا برادر خطاب میکرده‌است وازنسل امام جعفرصادق نیزبوده است صابرمدتی مدید قریب سی‌سال درنیشابور ودرجوار اومتوقف بوده واورا مدح کرده است وبتوسط وی بمداحی سلطان سنجرنایل‌آمده ونیز مادح سلطان علاءالدوله‌آتسزهم نیزبوده استبالاخره درزمان‌آتسزخوارزمشاه که باسلطان سنجرمشغول جنگ وستیزشد (۵۳۳ ـ ۵۴۷) ازطرف سنجرمأمورشدکه مخفیانه بخوارزم رفته ازنیات واعمال‌آتسزسلطان راآگاه سازددرمدتی‌که صابر درخوارزم بود یکنفر ازفدائیان داوطلب شدکه بمرو رفته‌سلطان سنجر رابهلاکت رساند چون صابرازاین جریان مطلع‌شد تصویری بعلت‌آشنائی بفن نقاشی ازآن فدائی‌کشیده باشرح جریان برای سلطان سنجربمروفرستاد همینکه فدائی بمرورسید باتطبیق‌آن تصویر شناخته شد وبقتل رسیدآتسز چون پس‌ازتحقیق دریافت‌که این کار از ناحیه صابر بوده است اورا بمکافات فدائـی در جیحون غرقش نمود (۵۴۷) هجری .

ادیب‌صابر دارای‌رقت الفاظ وتازگی مضامین‌وفصاحت وروانی‌کلام بوده‌است تغزلات وتشبیهات اورا ازنظرلطف وزیبائی همپایهٔ اشعار فرخی و معزی رسانده‌اند دیوان اشعارش

حاوی قصائد وتشبیهات لطیف و درحدود شش‌هزار بیت است .

سید عبدالواسع بن غرجستانی متخلص به جبلی اصلا ازمردم غرجستان بوده ودر هرات نشوونما یافته است و معروف است که از هرات بغزنین رفته وچندی مدح سلطان بهرامشاه بن مسعود را نموده بیشتر ایام عمر خودرا در مرو در خدمت پادشاهان سلجوقی بمداحی سلطان محمد ملکشاه و برادرش سلطان سنجر گذرانده جبلی علاوه‌بر مدایحی که در وصف سلاطین سلجوقی دارد عده زیادی ازامراء آنزمان را مانند جلال‌الدین واتابك یوسف وفرخ شاه و معین‌الدین وارسلان شاه را مدح‌کرده است ولی آنچه مسلم میشوداین است که جبلی درنیمه اول قرن ششم درحیات بوده وسفری بمکه رفته‌است رحلت اورا بسال ۵۵۵ هجری نوشته‌اند–عبدالواسع ازاجله شعراء نامدار ایران محسوب‌است درشعر بیشتر دارای قصایدی‌است که‌محسنات لفظی‌رادرآن جمع کرده‌درشعر تازی دست داشته دیوانش بیش‌ازهفت‌هزار بیت میشود وباادیب‌صابرترمذی‌معاشر بوده وبا یکدیگر مشاعرات نیز داشته‌اند ازقصائد معروف آن :

معدوم شد مروت ومنسوخ شدوفا　　　وزهر دونام‌ماند چوسیمرغ وکیمیا
شدراستی‌خیانت وشدزیرکی عدو　　　شد راستی عداوت وشد مردمی‌جفا

دیگرازشعراءاین‌دوره **سوزنی** است که‌نسب وناریخچهٔ‌آنرادربهارستان‌ضبط نموده‌اند سوزنی‌شاعری هزال وبذله‌گوبوده وتخلص خودرا اززمان‌کارآموزی خود نزد استادسوزنی گرفته است .

از شعراء نامی این دوره بایستی **حکیم سنائی و کمال الدین بخارائی وسیداشرف** رانام‌برد که‌اشعاروقصاید ومدایح فراوانی ازآنان دیده میشود

بعد از فوت سلطان سنجر چندتن از سلجوقیان قریب چهل سال در نقاط مختلف ایران سلطنت‌کرده‌اندکه به ترتیب بشرح زیر میباشند :

سلطان مغیث الدین محمود و جانشینانش سلطان محمود که پادشاهی‌نیکو سیرت و سلیم النفس بوده است در تاریخ ۵۱۱ هجری در عراق بسلطنت نشست وزارت او بعهدهٔ کمال‌الدین علی که از وزراءکاردان سلجوقی بشمار میرود واگذار شد بس از چهارده سال سلطنت در ۱۵ شوال ۵۲۵ در شهر همدان درگذشت درایام فوت ولیعهدی خودرا به‌پسرش داود واگذاشت وزارت محمودراکمال‌الدین علی‌که بعقل وکفایت مشهور بودبعهده داشت‌که بعداً بدست یکی‌از فدائیان زخمی وبقتل رسید پس‌ازکمال‌الدین علی خطیرالملك منصب وزارت یافت ونیز شمس‌الدین عثمان‌که وزیری ظالم بود وناصربن علی‌که تا زمان وفات پادشاه متکفل وزارت او بودند به ترتیب بمنصب وزارت رسیدند . –

پس‌از محمودباآنکه ناصر درصدد آن بودکه داودراکه بولایتعهدی تعیین شده بود

بسلطنت رساند لیکن جمعی ازامراءبدنبال طغرل سلجوقی رفتند واورا بسلطنت برگزیدند وزارت طغرل که‌شخصاًمردی‌عادل وسیاس‌بود بعهده شرف‌الدین علی گذارده‌شدطغرل بعدازسه‌سال‌سلطنت‌درهمدان ماه محرم‌سال ۵۲۹ درگذشت.

ازمهمترین‌سلاطین‌سلجوقی که‌درعداد‌سلطان‌سنجرخوانده‌میشود‌سلطان‌مسعود‌پسر‌سلطان‌محمد است که‌پس‌از مرگ‌طغرل بااینکه‌عده‌ئی‌خواستند‌داودفرزند محمودرا بسلطنت‌برسانند‌توفیق نیافته‌سلطان‌مسعود درهمدان بسلطنت‌نشست‌ازوقایع مهم سلطنت‌این‌سلطان‌جنگ‌وی‌بامسترشد خلیفه وراشد پسرش میباشدکه درنتیجه هردو مغلوب سلطان مسعود شدند ازآن پس مسعود درعراق عرب وعجم وآذربایجان مستقرشد دردوره سلطنت مسعود اغلت مابین او وبعضی از اخوان‌وخویشان منازعاتی رویداده که‌درجمیع آنان‌فتح وپیروزی باسلطان‌مسعود بودمسعود بصفت شجاعت وخیرات ومبرات مشهوربودوپیوسته بادرویشان واهل انزوا بامحبت ورافت رفتارمینمود وفات این سلطان‌درنزدیکی همدان درغره ماه‌رجب سال۵۴۷ درسن۴۰ سالگی پس‌از۱۸ سال سلطنت روی داد. سلطان مسعودآخرین پادشاه ازشیعه سلاجقه‌عراق وبلکه آخرین فرد متشخص ومعتبر خاندان سلجوقی‌است چه پس‌ازفوت اوومرگ سلطان سنجر که قریب ۵ سال بعد ازآن اتفاق افتاد دیگر ازاین دودمان‌کسی‌که صاحب نام ونشانی‌شود برنخاسته است.

از اتفاقات دیگر دوره سلطنت سلطان مسعود گذشته از ورود ببغداد و نشاندن المقتفی بامرالله برمسند خلافت لشگرکشی بفارس میباشد زیرا والی فارس قدم در راه خلاف گذاشته وعلم طغیان برداشته بود بدینجهة سلطان برادر خود سلجوق شاه و اتابك سنقر را بدفع آن حادثه نامزد کرد قراسنقر باکمال‌دلاوری وتهور شهر شیراز رامسخرساخت وتسلیم‌سلجوقشاه نمود وخود بملازمت سلطان مسعود مراجعت نمود طولی نکشیدکه سلجوقشاه و اتابك سنقر هردو درگذشتند در همین بین شیراز از جاده اطاعت خارج شد وفرمانروای ری‌که بدست سلطان سنجر حکومت یافته علم طغیان‌برافراشت‌لذا سلطان مسعود ناچار شدکه فوراً از همدان بسوی ری شتابد اتفاقاً قبل از ورود بری فرمانروای ری سراطاعت بتعظیم‌آورد وازطرف سلطان بخشیده شد.

سلطان مسعود مجدداً برای دیدار خلیفه‌عزم بغداد را نمود در غیاب سلطان‌مسعود مخالفین اوکه ازجمله همان فرمانروای حق نشناس ری باشد ازموقع‌استفاده نموده ترتیبی دادکه سلیمان شاه برادرسلطان مسعود بشاهی انتخاب شود وباسایرمخالفین همدست شده دراصفهان‌علم مخالفت برداشتند وچون این اخبار‌بسلطان مسعودرسید موجب‌شدکه درسرما ازبغداد بسوی اصفهان روانه شد لیکن چون بعلت سرما حرکت او و لشکریانش میسر نبود لذا تاریخ حرکت را به بهار بعد موکول‌کرد وچون به تبریز رسید خبر یافت‌که عصیان

کنندگان هر کدام عازم شهری شده‌اند چنانکه شب قبل ازمحاربه سلیمان شاه باتفاق همان فرمانروای ری که این اغتشاش را فراهم آورده بودند از همدان بسوی ری عزیمت نمودند سایر مخالفین ازجمله محمد ملکشاه باهمراهانش روی باصفهان آوردند پس ازاین جریان سلطان مسعود بسوی ری روانه شد وچون سلیمان شاه وفرمانروای ری مقدم سلطان مسعود را باحترام قبول کردند سلطان ازسر تنبیه آنان گذشت وپس ازبرقراری امنیت ورسیدگی باوضاع فارس واعزام عبدالرحمن بسمت فرمانروائی بفارس خود عازم بغداد شد دربغداد بسلطان خبرقتل عبدالرحمن ازناحیه غلامانش رسید که بعلت سوء نیت وتصمیم بعصیان کشته شد . دراین موقع فرمانروای سابق ری به پیروی ازخبث طینت خود استفاده نموده با المقتفی خلیفه قراردادی نهانی گذاشت که سلطان مسعودرا هنگامیکه بمصلی میرود ازپای در آرد ازقضا در روز معهود بعلت کثرت باران سلطان بمصلی نرفت وجریان این توطئه کشف وباطلاع مسعود رسید مسعود فوراً دستور داد که فرمانروای شهر ری راکه همواره مورد محبتش بوده وجز حق ناشناسی ازآن چیزی ندیده بود برکنار دجله بدارآویزند .

چون خبرطغیان حاکم فارس به سلطان مسعود دربغدادرسید بلافاصله باسپاه مختصری روبهمدان شتافت وباکومك عده‌ئی ازسران خود بصوب اصفهان بحرکت آمد وبین دولشگر جنگ سختی روی داد در نتیجه سلطان مسعود غلبه کامل یافت بعد از این فتح سلطان مسعود مدتی دراصفهان اقامت نمود تاآنکه در غره ماه رجب بسال ٥٤٧ هجری درگذشت ودرهمدان مدفون گردید .

وزارت سلطان مسعودرا به‌ترتیب عمادالدین ابوالبرکات وکمال‌الدین محمدخان بعهده داشتند کمال‌الدین محمدرادر دورهٔ حیاتش تالی ومانند خواجه نظام‌الملك میدانستند زیرا در اداره امور دولت نظری صائب و فکری روشن داشت و چون مانع استفاده سایر امراء از ابوابجمعی دولتی میشد عده‌ای براورشك وحسد بردند تاآنکه بموجب درخواست قراسنقر سلطان مسعود ناچارشد که سر این وزیر با تدبیر رااز تن جدانموده نزد قراسنقر ارسال دارد .

دیگر از وزیران دوره مسعودی عزالملك مجدالدین بروجردی است که درسن هفتاد سالگی بمنصب وزارت رسید وچون مردی ستمگر و جاه‌طلب بود طولی نکشید که بسعایت برخی از مقربان سلطان مسعود و اتابك قراسنقر زندانی شد پس از آن نوبت وزارت به مؤیدالدین مرزبان منشی تعلق گرفت و بعد از آن مقام وزارت نصیب تاج‌الدین ابوطالب شیرازی که از اکابر مردمان فارس بود گردید .

آخرین وزیر سلطان مسعودشرف‌الدین انوشیروان‌بن خالدکاشی میباشد که در فضل و فضیلت شهرت داشت و بسیاری اوقات خود را بمطالعه علوم معقول صرف نمود . و

همواره راه امانت و تقوی می‌پیمود پس از احراز منصب وزارت چندی در خدمت المسترشد بالمله خلیفه عباسی بسر میبرد مدت هفت سال عهده‌دار وزارت بود .

کتاب مقامات حریری بنام او تصنیف شده و نیز کتاب نفثة المصدور از جمله مصنفات او میباشد .

جانشینان سلطان مسعود

پس از سلطان مسعود سلطان مغیث الدین ملکشاه فرزند محمود که بحسن خلق و شجاعت و سخاوت مشهور بود لیکن بعلت عیش و عشرت فراوان از طرف متنفذین دستگاه مورد فریب واقع شده در ضیافتی که ترتیب داده بودند سلطان را گرفته در برجی از قلاع همدان محبوس کردند و بلافاصله برادرش محمد را بر تخت سلطنت نشاندند لیکن ملکشاه پس از مدتی که درزندان بود باکومك یکی از غلامان خود از زندان فرار اختیار کرد و بخوزستان رفت وچون دراین موقع (بسال ۵۵۵) سلطان محمد قوت نمود باصفهان وارد شد مجدداً بر تخت سلطنت جلوس کرد طولی نکشید که در سن سی و دو سالگی پس از سه ماه سلطنت بدرود حیات گفت .

دیگر از سلاطین این سلسله سلطان غیاث الدین محمد فرزند محمود است که دررعایت جانب اهل علم واحکام شریعت سعی بلیغ داشت لیکن چون دراوایل محرم سال ۵۳۴ بنا بر تقاضای امراء آذربایجان سلیمان شاه فرزند محمد را بپادشاهی انتخاب کردند سلطان محمد دوچار زحمت شد تا آنکه درسال ۵۵٤ درسن سی‌ودوسالگی پس از بیست سال سلطنت درگذشت.

ازوزراءِ دوره سلطان محمد بایستی نام جلال الدین بن ابوالقاسم درکزینی وشمس الدین نیز برده شود .

سلیمان شاه پس از دو سال سلطنت . بعلت وقور در عیاشی بدستیاری اتابك ایلدکز ازسلطنت برکنار و در یکی از قلاع همدان زندانی شد تا آنکه درسال ۵۵۶ پس از چهل و پنج سال زندگانی وفات یافت وزارتش بعهده شهاب الدین حامدی بود .

پادشاهی ملك ارسلان. (۵۵۶–۵۷۱ هجری) اتابك ایلدگز پس از جلب موافقت امراء سلطان محمد ملك ارسلان را که درآذربایجان بود بهمدان آورده بسلطنت نشاند ملك ارسلان بکومك اتابك ایلدگز وصفات شخصی توانست بامساعدت برادران مادری خود جهان پهلوان محمدوقزل ارسلان که بشجاعت وصلابت مشهور بودند مدت پانزده سال سلطنت نماید وزارت این سلطان بعهده فخرالدین طاهر تنکابنی وقوام الدین وکمال الدین ابوشجاع تعلق داشت .

ازوقایع مهم دوره سلطنت ملك ارسلان طغیان والی اصفهان وحاکم ری وبرداشتن

محمد فرزند سلجوقشاه بپادشاهی‌است دراین محاربات اتابك ایلدگز که همراه سلطان بود رشادتها نمود ودرنتیجه ملك ارسلان برسلجوقشاه فاتح گردید همچنین حاکم مازندران که بقصد محاربه باملك‌ارسلان برپاشده بود درجنگی که درناحیه‌کاك آذربایجان مابین دوطرف روی دادحاکم مازندران دوچار هزیمت شد بعد از آن پادشاه متوجه و لایات عراق و بقصد تخریب قلاع ملاحده که در این ایام مزاحم وموجبات ناراحتی مردم‌را فراهم نموده بودند شد ودراندك مدتی کلیه قلاع ملاخده‌را باخاك یکسان‌ساخت دراواخرسال ۵۵۹ حسام‌الدین حاکم ری‌که دوچار شکست شده بود نزد سلطان تکش که درخوارزم حکومت مینمود روی کرد و پس ازتقاضای مساعدت ازتکش بالشکری‌که فراهم دیده بسمت ولایت عراق ونواحی قزوین وابهر شتافت دراین موقع سلطان بهمراهی اتابك ایلدگز بتعاقب حاکم ری رفت و چون حاکم ری بمازندران گریخت سلطان برادر مادری خود اتابك نصرة الدین محمد ایلدکز را در سال ۵۶۳ مأمور قلع وقمع حـاکم ری نمود اتابك‌دراین مقابله منهزم برگشت در نتیجه با وساطت اتابك ایلدگز ما بین سلطان ارسلان وحاکم ری مصالحه شد وقرارشدکه اتابك ایلدگزحاکم ری‌را برای عذرخواهی نزد سلطان روانه سازدکه اتفاقاً حاکم ری قبل ازوصول بحضور سلطان بقتل رسید .

سلطـان ارسلان پس ازفراغت ازناحیهٔ حاکم ری حکومت ری را به جهان پهلوان نصرة الدین‌محمد ایلدکز واگذاشت .

سلطان ارسلان در نیمهٔ جمادی‌الاخر سال ۵۷۱ درگذشت وپس ازآن نوبت سلطنت به سلطان رکن الدین فرزنداو رسید. —

سلطـان رکن الدین طغرل ۵۷۱ـ۵۹۰

سلطان رکن‌الدین طغرل پس ازپدر بسلطنت رسید و درابتداء سلطنت دوچارعصیان محمد فرزنـد طغرل نوهٔ ملکشاه کـه در آذربایجان بود شد لذا جهان پهلوان محمد و برادرش قزل ارسلان را مأمور تنبیه وجلوگیری محمدکرد این دوسردار درطی‌دویورشی که بآذربایجان بردند دفـع دشمن نمودند و چـون اتابك محمد درسال ۵۸۱ درگذشت فتوری در دستگاه سلطنت طغرل رویداد وهم دراین موقع است‌که میان سلطان وعمش قزل ارسلان دامنهٔ نفاق واختلاف بالاگرفت وهمین اختلاف موجب سستی ارکان دولت گردید تا آنکه قزل ارسلان درگذشت و فرزند او با جلب حمایت سلطان تکش خوارزمشاه لشگری فراهم آورده برای مقابله با سلطان‌روی بعراق آورد و پس از محارباتی برسلطان طغرل مستولی گشت واورا کشت ۵۹۰ ه

وزارت دوره طغرل باکمال‌الدین ابوعمر ابهری وعزالدین‌کاشی و معین الدین نیز بوده‌است .

شرح محاربات و گرفتاری سلطان طغرل سوم که آخرین پادشاه این سلسله بشمار میرود و درعین حال پادشاهی جنگجو و شجاع بوده است بسیار غم انگیز وتأثر آور بوده زیرا سلطان طغرل سوم دراواخر دوچار مخالفت شدید قزل ارسلان وفرزند او شد وچون مقدمات انقراض این سلسلهٔ تهیه شده بود سلطان علاءالدین تکش و قتلغ اینانج در حدود شهر ری بمقابله طغرل برخاستند وازقضا وبخت بد سلطان طغرل درمیدان محاربه ازاسب خود برزمین غلطید وبدست قتلغ اینانج گرفتار شد روایت کرده‌اند که قتلغ سر پادشاه را ازتن جدا ساخت نزد تکش فرستاد وتکش آن سرجدا شدهٔ آخرین شهریار سلجوقی راکه دست قضا بآن تسلیم کرده بود نزد ناصر خلیفهٔ بغداد فرستاد وجسد آنرا در بازار ری بر دار آویختند.[1]

ازجمله شعراء دورهٔ طغرل بایستی نظامی ونظامی عروضی را ذکر کرد و همچنین کمال‌الدین که‌شاعردرباری‌طغرل‌بوده‌است‌بشرح حال آنان اشاره خواهیم کرد :

عوامل قدرت دولت سلجوقی :

بی مناسبت نیست اکنون که تاحدی باوضاع دورهٔ حکومت سلاجقه در ماوراالنهر و توران و درخراسان وعراق آشنا شدیم واین نتیجه بدست آمده که ازآغازاسلام تا سال ۴۲۹ هجری سلسله ئی بعظمت سلاجقه وکشوری بوسعت ممالك سلجوقیان تأسیس و ایجاد نشده بود جای آن دارد که مختصری بامتیازات وعوامل تاریخی و جغرافیائی و اجتماعی ونظامی سلجوقیان اشاره شود :

بطوریکه میدانیم توسعهٔ روز افزون وسریع نفوذ نظامی سلجوقیان دراوائل بی‌سابقه بود بدین معنی ازجنگ دندانقان که منجر بشکست سلطان مسعود غزنوی و پیروزی طغرل وبرادرانش شد تا جنگ ملازگرد که درسال ۴۶۳ هجری درمشرق آسیای صغیر بین ارتش سلجوقی ونیروی امپراطوری رم شرقی اتفاق افتاد مشکل بزرگی راکه سلسله های مختلف وحکومتهای متعدد در تمام دوران حیات سیاسی ونظامی خویش نتوانسته بودندانجام دهند درطی این مدت سی سال سلاجقه فیصل دادند و موفق شدند که سراسر فلات ایران را پیموده وبمرکزآسیای صغیر دست یابند.

شجاعت ورشادت وروش خاص سپاهیان سلجوقی درکلیهٔ نبردهائی که رویداد موجب موفقیت وبلند آوازگی آنان شد و در نتیجهٔ همین عوامل است که در ایجاد وحدت سیاسی

۱ـ شاعری دراین معنی چنین سرود :

رباعی

امروز ملك جهان دل تنگیست — منصوبه چرخ هرزمان دررنگیست

دی ازسر تو تا بفلك یك‌گز بود — امروز زسر تا به تنت فرسنگیست

فلات ایران بر سایر حکومتهای قبل از دوران خویش توفیق یافتند زیرا پس ازانقراض دولت عظیم ساسانی این اولین بار است که بحکومتهای ملوك الطوایفی و محلی خاتمه داده شده واداره امور ممالك متصرفه درتحت نظم ونسق واحدی درآمد.

اهم علل این موفقیت را بایستی تابع نکات زیردانست.

۱ـ روحیهٔ قوی واستعداد سپاهیگری وشجاعت.

۲ـ کثرت جنگجویان ولشگریان.

۳ـ اتحاد واتفاق‌کاملی که بین روسای ایلات وامراء متنفذحکومت میکرد وقدرتهای محلی نمیتوانستند دربرابر مردان بیشمارجنگی مقاومت نمایند.

۴ـ دولت سلجوقی بعد از ساسانیان توانستند با سرعت فوق العاده ئی از صورت حکومت محلی خارج شده ومانند یك قدرت بزرگ جهانی درعصر خود درآیند وتشکیل امپراطوری عظیمی را بدهندکه مرزهای آن تا حدود مصر ونزدیك قسطنطنیه پایتخت روم شرقی ادامه یابد.

۵ـ روابط سلاطین سلجوقی و دربار خلفاء بنی عباس بکلی با زمان قبل از سلطهٔ سلجوقیان متمایز بود زیرا در دورهٔ ملوك الطوایفی امراء و حکمرانان ایرانی در زیر نفوذ کامل و تبعیت خلفاء بوده و از لحاظ سیاسی دربار خلفاء حاکم برحکمرانان بشمار میرفت در صورتیکه در دوران عظمت سلجوقیان نه دارای نفوذ سیاسی بودند و نه نفوذ دینی ومذهبی.

با اینکه عقاید مذهب تسنن مورد احترام پادشاهان سلجوقی بود و اغلب آنان بداشتن مذهب حنفی وپیروی ازعقاید آن تظاهر میکردند و همچنین بعضی از وزراء مدبر آنان مانند خواجه نظام الملك که وزیری دیندار ومتعصب بشمار میرفت معذالك برخلاف غزنویان که‌تعصبات دینی رادرکارامور مملکتداری و طرزرفتار بامخالفین‌خوددخالت‌میدادند بهیچوجه این قبیل‌تعصبات باعث‌سختگیری‌سلاجقه‌ووزراءایشان نسبت بمخالفین‌مذهبی‌خود نبود وهمین‌نکات باطنی واعتقادات قلبی‌است که علیرغم حلفای فاطمی مصر که شیعه بودند خلافت بنی‌عباس هم مدتها پابرجا ماند.

۶ ـ قوم سلاجقه بنابشواهد ومستندات تاریخی یکی‌ازاقوام بسیار مستعد وهوشمندی بودندکه درقبول آداب واصول معاشرت وفنون مملکتداری بر سایر اقوام و طوایف مانند تراکمه وتاتار برتری خاصی داشتند زیرا همین کـه با قدرت نظامی سرزمین ایران را فتح‌کرده و برحوزه فرمانروائی وسیع خـود افزودند طولی نکشیدکـه ازنظرروانی در تحت تأثیرات اصول تمدن ایرانی قرارگرفته و درطـریق آزادمنشی وفرهنگ پروری و

ادب‌دوستی که‌ازخصائص قوم ایرانی بشمار است توانستند امنیت‌کامل درناحیهٔ آسیای غربی برقرارسازندوحتی‌تاسوریه‌وشامات ومصر بسهولت ریشه دوانیدند.

وجود خواجه نظـام الملك و سایر وزراء دانشمند وعلماء و دانشمندانی‌که در عصر آنان میزیستند و مامور اداره امور ملك و مردم بودنـد علت‌العلل پیشرفت های سیاسی و اجتماعی دورهٔ سلجوقیان است بدیهی‌است همین‌حمایت ازفضلاء ومعاریف وارباب علم وهنر است‌که باعث تقویت مجامع علمی واحیاء هنر و عالم صنعت عهد سلاجقه شده‌است و بدون تردید بایستی گفته شود که تمدن عظیم دورهٔ ساسانی‌که تاآغاز دورهٔ سلجوقیان روبانحطاط و زوال میرمت دراین عصر باردیگر با جلال وعظمت خاصی‌احیاء گردید بطوریکه میتوان گفت که تمدن دورهٔ سلجوقیان و آثار مشهور آن ازنظر معماری وابنیه وسایر صنایع وهنرهای تزئینی یکی از درخشنده ترین ادوار تمدن عمومی دنیا بشمارمیرود .

اکنون‌که مختصری درمورد علل پیشرفت وامتیازات سلجوقیان بحث شد بنظرمیرسد که لازم باشد اشاراتی درمورد اهم علل تجزیه این دولت وسیع مقتدر بعمل‌آید .

علل موفقیت و تجزیه دولت سلجوقی ـ

بدون اینکه بحثی ازجزئیات حوادث دوران سلجوقی شود میتوانیم تاریخ این عهد را بسه دوره تقسیم نمائیم :

دورهٔ اول‌که از سال ۴۳۱ تا ۴۸۵ طول‌کشیده شامل سلطنت طغرل الب ارسلان و ملکشاه است‌این‌مدت پنجاه وچهارسال را درواقع بایستی دوره بسط وتوسعه مرزها نامید بدین معنی‌که مرزهای مشرق کـه ناحیهٔ جیحون باشد همواره ثابت بود لیکن مرز غربی دوچار تغییرات پی درپی میشد چنانکه پس ازفتوحاتی‌که ملکشاه درناحیهٔ شامات وفلسطین و قسمت اعظـم آسیای صغیر نمـود بلافاصله حکومت این ممالك مفتوحه را بشاهزادگان سلجوقی بعنوان تیول سپرد وبا اعطاء خودمختاری اقوام و خویشاوندان خود را باداره‌ٔ اموراین قبیل مناطق سرگرم وامیدوار میساخت‌و از این فتوحات و واگذاری‌عناوین به بستگان و شاهزادگان فقط یك منظور اساسی و برنامه ئی را تعقیب مینمودکه در لواء آن سیاست بتواند وحدت سیاسی واداری درقلمرو وسیع خودایجادنماید .

بدون تردید برای وصول بچنین هدفی وزراء کاردان اصیل ایرانـی مانند خواجه نظام الملك وعمیدالملك کندری و اعضاء ایرانی ومترسلانی‌که دردفاتر وزراء لایق ومدبری مشغول خدمت بودند تأثیر بسزائی دربرقراری امنیت واستقرار اجتماعی ونظام اداری این ممالك داشتند زیرا شهریاران سلجوقی فاقد سابقه ادارهٔ امورکشوری بودند وهمین قبول وزراء ایرانی بخدمت است‌که زمینه موفقیتهای بیشماری را در امور مملکتداری وبسط و

ترویج زبان فارسی وآداب و رسوم وتمدن ایرانی در میان ملل غیر ایرانی و اتباع نقاط مفتوحه پی ریزی وبنیان نهادند.

انشاء و تأسیس مجامع علمی و فرهنگی و مدارس بیشمار و متعددی دراغلب نقاط و قلمروو‌سیع مانند اصفهان وبغداد ودمشق‌ومدارس نظامیه که‌مشهوردرزمان‌خودبوده (بعلت‌تجمع فضلاء و علماء و فقهاء و مصنفین‌کتب و مدرسین عالم و دانشجویان وطلاب‌که برهبری عمال ووزراءایرانی دراین مدارس بتعلیم‌وتدریس‌وتحصیل اشتغال‌داشتند) درایجادروح‌هم‌بستگی وعلاقه‌اجتماعی‌بین افراد مردم‌حدود ممالك ساجوقی‌اثرات مهمی داشته است‌از نکات مهم فلسفی این مدارس ویا مدارس نظامیه بغداد و اماکن مورد بحث و مطالعه این بودکه در ضمن بحث وفحص‌وتحقیق بهیچوجه مقتضیات نژادی وبرتری‌گروه غالب برمغلوب وتعصبی دربین نبود ومنحصراً امر تعلیم و تعلم عمومیت داشت وبرخلاف رفتاری‌که ازجانب خلفاء بفضلاء و علماء میشد در ایران مقدم آنان را گرامی میداشتند و عاری از هرگونه تعصب دینی با آنان رفتارمیکردندبنابراین میتوانیم‌بگوئیم‌که یکی از دلایل رونق وشهرت علمی دربار پادشادهان سلجوقی هجوم علماء و دانشمندان و افاضل و اکابر آن عصر از دستگاه خلفای عباسی بایران بوده است‌که درفراهم ساختن اساس نهضت علمی ایران درقرن پنجم هجری عامل مقتدر ومؤثری بشمارمیرفته.

از نتایج مهم تاریخی این روش عاقلانه سیاستمداران دورهٔ سلجوقی است‌که تفوق مجدد عنصر ایرانی‌برعنصر عربی‌باثبات رسید زیرا تعقیب همین سیره ایرانی و احترام بمقام علم وعالم و رعایت جانب بیطرفی و ایجاد حسن تفاهم است‌کـه بتدریج سیاست کلی سلجوقی برعملیات ناهنجارخلفای عباسی غالب شده تا آنجاکه‌کانون فساد وتفرقه براندازخلفاء‌واژگون گردید.

دورهٔ دوم‌که از ٤٨٥ ـ ٥٥٢ آغاز وپایان میبابد. در این مدت ٦٧ سال سیاست خاندان سلجوقی براین استواربودکه بنابرمقتضیات زمان‌ومصلحت‌خانوادگی ولوبظاهرهم باشد دارای وحدت نظر سیاسی ومحلی باشند دراین هنگام وجود سلطان سنجر سلجوقی عامل بسیار مهمی برای اعلام چنین وحدتـی بنظر میآیـد لیکن متأسفانه با اینکه دورهٔ حکومت و امارت وسلطنت سنجر را بایستی از درخشانترین ادوار سلسلهٔ سلاجقه و ایران دانست نیز باین نکته هم معتقد شدکه از همین دوره‌است که اسباب انحطاط و تجزیه دولت سلچوقی وتقسیم نیروهای متشکله آن شروع میشود.

مهمترین عامل و ضربتی‌که به پیکر ساختمان این سلسله وارد شد و مدتها دوچار آثار شوم و هائل آن بودند مبارزه جدی و سیاسی و علنی وپنهانی مابین سلاطین سلجوقی

وبزرگان این دوران است با زعماء فرقه اسماعیلیه (ملاحده) و فدائیان این طایفه که به نام حشاشین[1] در تاریخ ملاحده شهرت دارند در مدت حکومتشان چنانکه در فصل سابق گذشت تولید رعب وهراس ووحشت عجیبی درمیان خلایق عصر خود نمودند که کمتر واقعه هائلی مردم را دوچار چنین مصیبت عظیمی ساخت .-

یقین است برای پایداری و مقاومت در برابر چنین گروه هولناکی با توجه به گرفتاریهای داخلی که ازجانب یاغیان وگردنکشان و ناراضیان برای پادشاهان سلجوقی پیش‌آمد مینمود قسمت اعظم نیروی مادی ومعنوی سلجوقیان بهدر میرفت چنانکه ازنتایج مجموع این گرفتاری و بلیات است که مقدمات ضعف و فتور در دستگاه سلاجقه بتدریج ظاهر شد. تا آنجاکه سلجوقیان نتوانستند بدرخواست مساعدت ویاری مدافعین سرسخت بیت‌المقدس در مقابل حمله صلیبیون جواب مثبت دهند و مانع شوند که مسلمین سوریه و فلسطین درمعرض آزار وشکنجه صلیبیون‌قرار گیرند.

این دوره با مرگ سلطان سنجر سلجوقی پایان میبابد .

آخرین دوره قدرت سلجوقیان از سال ۵۵۲ هجری شروع و تا نیمه قرن هفتم هجری ادامه داشت دراین مدت اغلب وبلکه اکثر ولایات تابعه در دست شاهزادگان و امراء متنفذ محلی بنا بتصویب شهریاران سلجوقی اداره میشد پادشاهان قانع بودند که ازطرف همین حکامی که بظاهر دست نشاندهٔ حکومت مرکزی بودند باج وخراج وپیش‌کشیهای وافری درمواقع معین تقدیم شود بدون شك ادامه این رویه موجب بروز رقابت بین حکام وگاهگاهی سبب عصیان و سرپیچی وایجاد ضعف و نگرانی و تجزیه نقاط دور افتاده ازمرکز حکومت و پادشاهی میشد دوام این مراکز قدرت مستقل ولی پراکنده را آغاز ملوك الطوایفی و تشکیل حکومت های دیگری از آل سلجوق بنام سلاجقه عراق و کرمان وشام بایستی دانست .

بطور کلی عدم اطلاع سلاطین سلجوقی از امور مملکتداری هم از علل مهم برچیده شدن اساس این سلسله است خوشبختانه چون اغلب شهریاران این دودمان متوجه این‌نقص کلی خود شده بودند توانستند با جلب رضایت وزراء ایرانی ومنشیان زبردست تا حدی که موجب اعتلاء نام آنان شد درصدد رفع نواقص دستگاه سلطنت خود برآیند لیکن ازآنجا که حس سعایت وحسادت وبرتری جوئی همواره بین زمامداران آن عصر حکومت مینمود در اثر خبث طینت و کینه توزی اکثر این وزراء دانشمند که ارکان واقعی وحدت سیاسی

۱– بین اسماعیلیه عده‌ای بنام حشاشین بوده‌اند واین عده مأمور قتل مخالفین میشدند و آنانرا بنام قاتل (ASSASSIN) می‌نامیدند .

و اداری ومالی کشور را تشکیل میدادند وازبروز هرگونه اختلاف و ماجرائی جلوگیری میکردند دوجار سرنوشت شومی شده یکی پس از دیگری بشهادت رسیدند و همین رفتار سفاکانه شهریاران سلجوقی است که باعث تزلزل خاطر مردم و تضعیف آنان گردید.

درپایان این فصل بایستی باین نکته توجه نمود که همین تفرقه و پراکندگی دولت عظیم سلجوقی باعث شد که مدتی دوران هرج ومرج برفلات ایران حکمفرما شود تا در زمان سلطان سنجر که بیک رشته کشمکش ومحارباتی ما بین امراء سلجوقی واتابکان منتهی گردید.

فصل سوم

نظری در باب آثار و ابنیه‌وهنرهای ظریفه‌دورهٔ سلجوقیان واهمیت آن ازنظرمعماری وهنری.

چون برخی ازشهریاران سلجوقی مانند:

۱ـ طغرل بیك	که از سال	۴۲۹ ـ ۴۵۵	هجری
۲ـ الب‌ارسلان »	»	۴۵۵ ـ ۴۶۵	»
۳ـ ملکشاه »	»	۴۶۵ ـ ۴۸۵	»
۴ـ سلطان‌سنجر»	»	۵۱۱ ـ ۵۵۲	»

خودرا حامی‌ومشوق‌صنعت ادب و شعر میدانستندلذامیتوان گفت که‌بعضی‌ازمهمترین شاهکارهای صنعتی و معماری ایران در مدت یك قرن سلطنت و حکومت آنان و دورهٔ بعد بوجودآمده‌است.

گذشته از تشویق سلاجقه وجود باکفایت خواجه نظام‌الملك وزیرعامل مهم ومؤثری در پیشرفت فنون مختلفه ومستظرفه وبالاخص معماری آن عصر بوده است.

اینك بطور اختصار ضمن معرفی اهمیت معماری این دوره بتعدادی از ابنیه مهم تاریخی سلاجقه اشاره نموده در پایان این فصل با نهایت ایجاز در مورد سایر صنایع از قبیل سفال سازی ، فلزکاری، بافندگی‌ونساجی و تزئینات مختلفه مانندگچبری‌ونقاشی گفتگو خواهیم نمود:

معماری:

مساجدـ دورهٔ سلجوقیان که‌ازلحاظ‌پیدایش‌آثار تاریخی‌وصنعتی‌ومعماری‌درتاریخ صنایع ایران مرتبه‌بلندی را حائز ودرواقع دوره تکامل هنر ساختمانی و پیدایش و آغاز انواع تزئیبات‌وآرایشهای گوناگون میباشدازدرخشنده‌ترین‌ادوار صنعتی اسلامی محسوب و بشمار

میرودتاچند سال پیش که مشخصات ابنیه دورهٔ سلجوقی شناخته نشده بود و تحقیقات عمیقی از جانب علاقمندان شناسائی آثار این عهد بعمل نیامده بود اغلب از اینهمه ایندوره را بادوارد گرنسبت میدادند لیکن بعداً که آثار این دوره باقرائن تاریخی وسال ساختمان وتام بانی شناخته و بدوره سلجوقیان تخصص داده شد معلوم گردید این سلسله که درمدت یکقرن ونیم بر کشوری که از آسیای مرکزی تا مدیترانه حکومت میکردند چه خدماتی درراه ترقی و احیاء آثار وصنایع مستظرفه نموده‌اند یااینکه قسمت زیادی از این آثار منهدم گردیده و از بین رفته است معذالك نمونه‌های جاودان و زیبنده‌ای که از شاهکار های ممعاری و هنری دورهٔ سلجوقی برپا مانده‌ودر دسترس مطالعه کنندگان است شاهد مقام بزرگ‌هنری این دوره میباشد ازملاحظه‌همین آثار باقیمانده هنری است که میتوان بطورکلی بامتیازات صنعتی ونبوغ هنری ومعماری سلجوقی پی برد.

از جمله آثار سلجوقی مسجد جامع قزوین است ومی‌توان گفت یکی از مهمترین و معروفترین آثاریکه تاریخ‌ساختمانش بطور یقین متعلق باین دوره‌است بناء قسمتی‌ازجامع کنونی‌قزوین میباشد که‌شامل‌ساختمان گنبد وشبستان بی‌نظیری است که بنام‌بانی‌آن‌خماتارش عمادی شهرت دارد.

بنای اصلی زمان سلجوقی که شامل شبستان آن می باشداز نظراستحکام وسعت‌ساختمان نمونه‌ای ازساختمانهای مساجدکامل اوائل‌دورهٔ‌سلجوقی است که ازنظر شناسائی‌فن‌ساختمان ابنیه‌مقدس سلجوقی‌سر مشق‌کاملی‌بشمار میرود زیرا این بناکه از نظر تزئینات در نهایت زیبندگی وهنرمندی ساخته شده ازلحاظ استحکام وبنیان ساختمان‌هم موردتوجه‌کامل‌است.

گذشته ازشکل ساختمان گنبد وعظمت شبستان آن این مسجد حاوی عالیترین نمونه مجموعه خطوط کوفی ونسخ ونمایندهٔ فن خوشنویسی قرن ششم هجری است بدین جهته شبستان عمادی‌دارای‌کاملترین‌اقسام تزیین وگچبری وخطوط ظریف وظرافتکاری‌های‌جالب وخیره کننده است که هر بیننده‌رامحواعجازهنر خود مینماید در داخل شبستان و بدنه‌های اطراف‌آن یك رشته کتیبه‌های زیباکه بخط‌نسخ‌وکوفی درمتن کل‌وبوته گچبری شده حاوی تاریخ ساختمان و موقوفات جامع خمار تاش‌بن عبدالله‌العمادی‌که از رجال نامی سلاطین سلجوقی‌است بنظر می‌رسد.

اهمیت‌دیگر این‌بنا گذشته‌ازجنبه‌صنعتی‌آن خدمتی‌است که‌بروشن‌نمودن‌تاریخ شروع‌ساختمان مینماید زیرا بطوریکه ازمتن یکی ازکتیبه های‌تاریخی‌بدنه‌شمالی‌شبستان برمیآیدساختمان شبستان‌وگنبد آن‌مدت هفت‌سال طول کشیده (٥٠٧-٥١٤ هجری) کتیبه‌های دیگری

نیز درداخل گچبری‌های نفیس دیده‌میشود که هر کدام حکایت‌از بر عظمت‌بناوتاریخ وصورت موقوفات این‌حامع سلجوقی میباشد.

سایرقسمتهای مسجد متعلق به قبل ازدوره سلجوق مانند گنبد هاروتیه وقسمتی ازآن متعلق بدوره مغول وصفوی و قاجاریه است.

مسجد جامع عتیق اصفهان

دومین جامعی که میتوان‌ازنظر اهمیت بعد ازبنای جامع قزوین نام برد جامع‌عتیق اصفهان‌است که‌شامل تاریخچه‌کاملی از معماری وتزئینات‌دوره اسلامی‌بوده‌و نیزسهم‌بزرگی از آثار دوره سلجوقیان را در بر دارد.

عظیمترین‌اثراین‌مسجد که درگوشه جنوبی‌آن‌پایدارمانده از آثارخواجه نظام‌الملك وزیر مدبر دوره سلجوقی است که از لحاظ معماری آندوره بسیار مهم و معتبر است این ساختمان که بنام صفه صاحب معروف است درزمان سلطنت‌ملکشاه (٤٦٥-٤٨٥)هجری بنا شده.

گنبد دیگری نظیرآن‌توسط تاج‌الملك رقیب خواجه نظام‌الملك درسمت شمال مسجد احداث گردیده که از نظر صنعت آجرکاری وخطوط کوفی‌آجری نمونه منحصر بفردی در عالم ساختمانهای تاریخی اواخر قرن پنجم و بلکه سایر قرون بعدنیزمیباشد.

این بنا که بنام گنبد خاکی‌نیزشهرت دارد دارای‌تاریخ سال ٤٧١ هجری‌وخوشبختانه از هرجهة سالم مانده‌این مسجد درسال ٥١٥ هجری‌آتش گرفت ولی بزودی تعمیر گردید چنانکه ازکتیبه بالای سر درب قسمت شمال شرقی مسجد مفهوم‌میگردد از قرار معلوم در زمانی بین این تاریخ وآخردوره سلجوقی‌مسجد دوباره باسلوب چهار ایوانی‌بنا گردیده است.. _

ازملاحظه ومشاهده این بنا که دارای‌آجرکاری بی‌نظیری میباشد چنین بدست میآید که نقشه‌کامل این بنا قبل از شروع ساختمان در فکر سازنده‌آن طراحی وتوجیه شده‌بود مستر اریك شیرودر[1] درکتاب «صنایع ایران» آنرا باکمال وضوح شرح داده وثابت‌میکند که این گنبد کوچك که قطر آن از داخل بیش از ١٠ متر نیست یاگنبد کاملی که مهندسین پس‌ازکشف اصول ریاضیات عالی توسط نیوتون تعین نمودند مطابقت. تام دارد پس ملاحظه میشود که شش قرن قبل از زمان‌نیوتون گنبدکامل از روی اصول ریاضی ساخته شده است و این مطلب افتخار بزرگی است که نصیب معماران دوره سلجوقی گردید.

دیگر بنای مسجد جامع گلپایگان و مناره‌ای است که از بناهای دوره سلجوقی (متعلق بزمان محمدبن ملکشاه است) از حیث نکات فنی و ساختمانی دارای امتیازات دیگری برابنیه‌هم‌دوره خود میباشد و بطوریکه از طرز ساختمان وآثارباقیمانده‌آن معلوم

میشود این مسجد هم از مساجد اوایل قرن ششم هجری است که نسبت به برخی از آثار دیگر ایندوره محفوظ‌تر و سالمتر است.

در برسیان اصفهان مسجد کوچکی است بسبك مسجد سلجوقی در اصفهان ولی فقط قسمت گنبد و اطاق آن از این دوره میباشد تاریخ محراب آن ۵۲۸ هجری است.

در زواره‌واردستان اصفهان دو مسجد از عهد سلجوقیان باقیمانده مسجد زواره در سال ۵۳۰ هجری ساخته شده این مسجد بیشتر ازاین لحاظ شایان اهمیت است که ظاهراً بسبك ساختمان چهارایوانی ساخته‌شده (۱)

گیچبری محراب کتیبه‌دور شبستان و تزئینات درون طاقها نمونه عالی‌ازکارهای هنری این دوره بشمار میرود.

مسجد اردستان بتاریخ ۵۵۳ هجری ساخته شده آثاری از ساختمان قدیمی قبل از سلجوقیان مخصوصاً در قسمت غربی مسجد دیده میشود ابنیه دیگری‌نیزازاین دوره مانند مناره‌ها و مقابر و مدارس‌برجامانده وآنچه ازمدارس بنظرمیرسدمنسوب بدوره خواجه نظام‌الملك وفرزندان او است که‌در دوره‌سلجوقیان‌سمت وزارت داشته‌اند.

از جمله مدارس دوره نظام‌الملك مدرسه و مسجد خواف است که از مدارس نظامیه بشمار میرود و امروز جز چند دیوار ویرانه و قطعاتی از کتیبه‌های کوفی بی‌نهایت زیبا چیزی از آن باقی نمانده است.

۲- برجهای آرامگاه

قسمت دیگر ازابنیه عهد سلجوقی که اهمیت بسزائی دارد برجهای آرامگاه رابابد دانست. ساختمان اینگونه برجها در اوائل اسلام در نقاط شمالی ایران معمول بوده و از قرائن امر اینطور استنباط میشود که منشاء آنهم شمال کشور ایران باید باشد.

در عهد سلجوقی ازساختمان این‌گونه برجها پیروی گردیده‌آرامگاههای چندی مانند پیر علمدار دامغان ۴۱۳ هجری و گنبد علی‌ابرقو ۴۴۶ هجری و چهل دختران دامغان ۴۴۸ هجری وبرج معصوم زاده مهماندوست نزدیکی دامغان ۴۹۰ وبرج مؤمنه خاتون در نخجوان ۵۸۲ هجری ومیل رادکان در رادکان بین مشهد وقوچان ۶۸۰ هجری و برج‌کیشمار خراسان متعلق بهمان زمان و برجهای دیگر از جمله برج طغرل در ری احداث‌نموده‌اندعلاوه برپیروی ازسبك‌معماری ابنیه‌ایرانی برروی بدنه‌این برجهاهم کتیبه‌های کوفی و تزئینات زیبای دیگری احداث نموده‌اند که‌منحصراً ابتکاروسلیقه‌هنرمندان‌ایرانی

۱- آثار ایران تألیف گدار ص ۲۹۸

آنها را بوجود آورده است .

کسانیکه در ابنیه اسلامی تتبع و بررسی نموده‌اند معتقدندکه خط کوفی برای بکار بردن در ابینه از هرخط دیگری مناسبتر بوده ذوق و سلیقه خـاص ایرانی آنـرا باقسام و انـواع گـوناگون در آورده و بـرای زینت دادن ساختـمان ها بکار برده است و درعهد سلجوقی این عمل بطورکامل ومشخص انجام گرفته وسرمشق دوره‌های دیگر شده است .

چنانچه با ملاحظه‌کتیبه‌مسجد خواف وبرج‌های آرامگاه پیرعلمداروچهل دختران ومنارها که بعداً ذکرشان‌خواهدآمداهمیت‌این شیوهٔ کاملا واضح و ثابت میگردد .

آرامگاههای دیگری نیز از عهد سلجوقی بیادگار بر جا مانده‌که بشکل مدور یا شش ترك احداث شده اسلوب معماری آنها شبیه بقسمت چهارگوش مساجد دوره سلجوقی است باین معنی‌که بنای چهارگوشی‌ساخته ودربالا آن را بهمان سبك‌که ذکرش گذشت بصورت شش‌گوش در آورده‌اند و روی آن سقفی قـراردادهٔ‌بالای سقف هم‌گنبدی داشته‌که عموماً از بین رفته است .

از اینگونه آرامگاهها فعلا دو عدد در مراغه باقی است‌که یکی ازآنهاکاملترمانده وبگنبد سرخ معـروف است (۵۴۲ هجـری) و بطوری‌که دیـده میشود تا اندازهٔـی بمساجدعهدسلجوقی شباهت دارد و گنبد دیگری شبیه بآن بوده‌که فعلا خراب‌تر ازگنبد سرخ است وگنبد غفاریه نام دارد وبازبنای دیگری بهمین طرح واسلوب منتهی بزرگتر درهمدان است‌که‌به‌گنبد علویان موسوم است متأسفانه این بنا دوچارخرابی فراوان شده وگچبریهای نفیسش‌آسیب‌دیده‌است .

۳ـ منازه‌ها

قسمت‌دیگرابینه‌عهدسلجوقی که‌شایستهٔ‌ذکراست‌ساختمان‌مناره‌هامیباشددراین‌باب‌آنچه تاکنون معلوم شده و احتمال میدهند این است‌که احداث منازه ابتداء در سوریه معمول بوده‌و بعداً ایرانیان اقتباس‌نمودندبا این اختلاف‌که در سوریه منازه‌ها را چهارگوش و با سنك میساختند ولی در ایران منازه‌ها را مدوربا پایه‌های چهارگوش‌یا شش‌گوش احداث کرده‌اند و این سبك بنا را مظهر تزئینات وآجر کاری ظریف و کتیبه‌های کـوفی زیبا ومقرنس‌کاری شیوا قرار داده‌اند؛ دراین‌جا برای روشن‌ساختن مطلب نام یکعده از منازه‌های مهم را میبریم :

منازه مسجد جامع دامغان (۴۵۰ با قید احتمال) و منازه تاریخانه دامغان (۴۲۰ـ۴۱۷) منازه چهل دختران‌اصفهان (۵۰۱) و منازه گلپایگان (ظاهراً اوایل قرن ششم)

مناره بسطام (۵۱۴) مناره سمنان (قرن پنجم) مناره ساوه (۵۰۴) و مناره زواره (۴۶۱) و مناره مسجد برسیان (۴۹۱) و منازه خسروگرد نـزدیك سبزوار (۵۰۵) و مناره سین نزدیك اصفهان (۵۲۶)ـ مناره ساربان اصفهان (بین ۵۲۵ـ۵۵۰)ـ و دو مناره طبس .

منارههای زیادی از زمان سلجوقیان باقی است در بین ایـن ابنیه نمونههای عالی آجرکاری دیده میشود انواع منارهها ازکوتاه وضخیم تا منارههای بلند که قسمت بالای آن باریك و ظریف استمتعلق باین دوره است .

تزئین این منارهها عبارتست از نقشهای آجرکاری که تکرار شده وگاهی تمام بدنه را میپوشاند تا بمناطق مختلف و قسمتهای هندسی ختم میشودکتیبه روی آن با آجر بطور برجسته ساخته شده است استعمال کاشی برای تـزئین مناره در اواخر ایـن دوره نمایان میشود .

در بیان صنعت سلجونی ومعماری آن دوره بدون آنکه شرحی درباره مقبره سلطان سنجر آخرین پادشاه سلجوقی گفته شود کافی نیست این مقبره درمرو (مروشاهجهان) مرکز حکومت سنجر سلجوقی واقعشده بناء آن شامل ساختمان بزرگی است کـه دورگنبد آن اطاقهائی دارد طبقه پائین آن آجری بشکل چهار کوش و هر ضلع آن ۲۷ متر استکه دیوارهای مستقیم آن ببلندی ۱۴ مترمیباشد روی گنبد از کاشیهای آبی رنك پوشیده شده .

نتیجه ـ بطورکلی معماری دوره سلجوقیان حائزکمال اهمیت استگذشته از جنبه فنی نکات تزئینی آن جالب توجه میباشد استعمال کاشی رنگی در ابنیه از این زمان شروع و روی بعضی از برجهای مقبرهای نمونههایی ازآن دیده میشود خلاصهآنکه تکامل معماری سلجوقیان بیشتر در تناسب شکل و عظمت و استحکام ساختمان و ابینه است و قسمت دومآن زیبائی و نقش و نگار و تزئینات آن استکه تابع استحکام بنا واقعشده .

سایر صنایع دورهٔ سلجوقیان

۱ ـ سفال سازی

پس ازشروع حکومت سلاجقه در ایران صنعت سفال ترقی سریعی نمود که در تمام دوره سلاجقه ادامه یافت وگاهگاهی سبك نو وطرز عمل جدیدی در آن بکار میرفت در اوایل این دوره بساختن سفال اهمیت داده میشد لیکن بتدریج به تزئین ظروف سفالی پرداختند بطوریکه بهترین ترسیم وطرح درزمان سلجوقیان روی ظروف سفالی آنزمان نقش می بست وعالیترین سفالهای دوره سلجوقی که از لحاظ رنك و شکل و تـرسیم قابل کمـال ملاحظه است متعلق

باواخر این دوره است که تا زمان حمله مغول تکامل آن ادامه داشته است .

اگر چه در بسیاری از نقاط ایران سفال ساخته میشد ولی در کاشان که مرکز ساختن سفال ایران بود این صنعت پیشرفت کاملی حاصل کرد از دیگر مراکز سفال سازی شهرری بوده است و همچنین شهرهای ساوه ـ نیشابور ـ شوش ـ تبریز درتهیه سفال مرغوب شهرت داشتند ـ در آق گند نزدیك میانه بین تبریز وزنجان سفال سفید رنك ساخته میشد که اشکال حیوانات تاریخی روی آن نقش میگردید.

بطور خلاصه میتوان گفت که دوره سلجوقیان ازادواری بوده است که ابتکار ومهارت زیاد در فن سفال سازی بکار رفته اشکال و رنگهای جدید در سفالهای آنها دیده میشود و همچنین برجسته کاری با نقشهای قالبی و حکاکی و ساختن ظروف لعاب دار کاشی وکاشی مینائی وطلائی مانند کاسه و بشقابهای شفاف با اشکال وصور حیوانات وظروف مشبك گرانبهائی ساخته و پرداخته میشد .

بعقیده برخی از هنرمندان ساختن همین ظروف مینائی یا تزئین رنگارنك وطلائی محرك و عامل بزرگی برای تکمیل فن نقاشی و ساختن تصاویر درایران بوده است و تعقیب همین هنر است که در ازمنه بعد درکار مینیاتورسازی وتصاویر ومجالس دستی کتب مصور ادامه یافته و باعلی درجه ترقی هنری نایل شده

۲ـ فلز کاری

اگر چه مقداری نمونه‌های مفرغی ومسی ازاین دوره موجود است واشیائی هم باشکال مختلف متنوع از فلز ممزوج مفرغ ومس و یـا نقره دیده میشود لیکن از نظر صنعتی اهمیت فـلزکاری سلجوقیان بیشتر شامل نقره کاری آن است هم‌اکنون در موزه ارمیتاژ شوروی کتری موجود است که فلز اصلی آن مس است لیکن کتیبه روی آن بـا خط کوفی نقره کوبی شده همچنین درموزه تاریخی استکهلم سوئد جام نقره شکیلی میباشد که با نوشته کوفی تزئین گردیده و دسته آن از مفرغ ساخته شده است .

کارهای مفرغی این دوره دارای اشکال زیاد ومتنوع است وبطور کلی با نقره آرایش شده وکتیبه‌های ظریف کوفی از خصائص فلز کاری زمان سلجوقی است . شمعدانهای کوتاه و سنگین که مصور بتصاویر پـرندگان و حیوانات و اقسام آرایشهای گل و بوته بـرجسته میباشد متعلق بهمین دوره است .

همچنین بشقابهای نقره زمان سلجوقی در عالم صنعت و آرایش شهرت تـاریخی دارند سایر اقسام ظروف مختلفه مانند قاشق وگلاب پاش ـ کمربند ـ زینتهای یراق و دست‌بند و فنجان و سینی و آفتابه و زنجیرهای نقره این عهد مشهورند .

نقره‌کاری زمان سلجوقی بعلت ظرافت واستحکام معروفیت جهانی دارد اگرچه این اشیاء

محکم و از نظر شکل و ساختمان بسیار عالی ساخته شده ولی در جزئیات بعضی ازنقشه‌ها دقت زیاد بکارنرفته با وجود این بطورکلی نقشه‌ها معرف علاقه هنرمندان وابتکارصنعتگران نیز میباشد. خط کوفی که مورد استعمال زیاد در صنایع نقره سلجوقی دارد بسیارجـالب است و در زمینه و طرز آن تنوع زیادی دیده میشود.

بزرگترین ظرف نقره زمان سلجوقی سینی الب ارسلان است که اکنون در موزه صنایع ظریفه بوستون قرار دارداین سینی هدیه‌ای است که ملکه بپادشاه تقدیم نموده و تاریخ آن سه سال بعد از جلوس الب ارسلان میباشد اسم شاه و ملکه باتمام القاب آنان واسم صنعتگر که به «حسن الکاشانی» موسوم است با خط زیبای کوفی بیك اندازه نوشته شده است شکل سینی مدور پشت آن ساده است و از نقره نسبتاً نازك ساخته شده و شاید دراصل آنرا برای این ساخته‌اند که توی ظرف دیگر یا روی پایه قرار داده شود در داخل لبه سینی در وسط آن کتیبه‌ئی بسیار عالی بخط کوفی حك شده و حاشیه‌ئی دارد و زمینه کتیبه طرحی است ازگل که دارای برگهای پنج پر و هفت پر میباشد و نوك آنها پیچیده است این طرح درصنعت سفال و تزئین عمارات آنزمان نیزدیده میشود.

در بالای این حاشیه کوفی یك جفت غـازر وبروی یـکدیگر نقش شده و پاهای آنـها طـوری محـکم بـزمین گـذاشته شـده کـه در داخـل زمین فـرو رفـته است در قسمت پائـین حـاشیه دو بز کـوهی بالـداری است کـه نقوش آنان جالب توجه است در طـرح و نقش بعـضی قسمتها چنـدان دقتی بعمـل نیـامده واز این حیث مانند ظـروف نقـره معمولی میبـاشد کلیه نقوش با دست کنده شده و علائمی نیست کـه بنماید از روی اندازه رسم شده باشد این سینی عالی بهترین نمونه صنعت فلزسازی عصرسلجوقی است.

۳ـ بافندگی

اگرچه بافندگی ازصنایعی است که همیشه در ایران مقامی ارجمندداشته ولی برخی ازمحققین معتقدند که ازبعـضی جهات این صنعت درزمان سلجوقیان تـرقی کرد بااینکه بیش از پنجاه قطعه از پارچه‌های آن دورهٔ در دست نیست لیکن ازهمین قطعات باقی‌مانده نقوش وتصاویر متعدد بدست میآید.

ازنمونه‌های پارچه‌ای که ازاین دوره بدست آمده یك قسم پارچه ابریشمی است که با تغییر نورتغییررنگ میدهدونیز یکنوع دیگرازپارچه ابریشمی مشبك و نازکی دیده شده که برروی آن طرح حیوانات وخطوط کوفی بسیار عالی نقش بسته رنگهای آنها عبارتست ازسبزوسفید روی زمینه طلائی وقرمز تیره وقهوه‌ای.

در موزه لوور یك قطعه پارچه ابریشمی سفیدی است که نقشه آن نیز برنك سفیداست

و بقدری ریز وظریف بافته شده که نقش آن دیده نمیشود مگر آنکه آنرا از یك طرف نگاه کنند. روی بعضی ازپارچهٔ های ابریشمی طرح مفصل و پیچیده مانندی‌بشکل پرندگان وحیوانات وطیورخیالی با خطوط کوفی مشاهده میشود

لیکن‌در مورد صنعت قالی بافی با آنکه این صنعت در آن عهد معمول بوده است تا آنجاکه اطلاع داریم نمونه‌ای از صنعت قالی بافی دورهٔ سلجوقی تا کنون بدست نیامده است.

۴ـ گچبری

ازملاحظه ومداقه‌درانواع گچبری این‌دوره که‌اغلب مزین‌به شاخ و برك وگل‌وبوته و تقوس هندسی‌وخطوط‌و کتیبه‌های مختلفه‌کوفی است میتوان. بظراقت و هنرمندی و زیبائی این فن ظریف دورهٔ سلجوقی پی برد.

پیچیده‌تروظریفتر ازاین‌نوع گچبریهای‌داخل‌مساجد وروی طاقها گچبریهای مختلف محرابهااست که‌ازاین‌عصر بیادگار مانده‌واین‌نوع گچبریهائی که‌شامل زیباترین‌وظریفترین مجموعه گچ‌کاری است دارای‌نقوش مفصل‌پرکار دقیق وخیرهٔ کننده‌است که‌دربالای‌محراب و اطراف‌آن خودنمائی می کند.

ازاینگونه‌محرابهای قدیمی محراب‌مدرسه‌معروف خارجردخراسان است که‌درحدود ۴۶۰ ساخته‌شده‌یکی‌دیگرازمحرابهای‌مشهورمحراب‌امامزاده کراردربوزون‌اصفهان است که مورخ بسال ۵۲۸ هجری‌میباشداین‌محراب‌اکنون در موزهٔ ایران باستان نگاهداری میشود (بوسیلهٔ‌نگارنده‌درسال ۱۳۱۶ بموزهٔ تهران‌منتقل گردید) کتیبه‌آن‌بخط نسخ‌نوشتهٔ شده‌واین کتیبه از اولین نمونه‌های خط نسخ گچبری است که باین شیوه تزئیں یافته زیراکه قبل‌از این تاریخ در کتیبه‌ها بدون استثناء خط کوفی بکار میرفته است محراب مزبور مورد توجه‌کامل باستان شناسان و مخصوصاً کسانی است که با آثار هنری‌و ظریفه سلجوقی سروکاردارند.

مجراب‌مسجدجامع برسیان‌وزواره‌اصفهان ازنظر گچبری‌وخطوط‌موردتوجه‌میباشند.

محراب کنبد علویان همدان ازنظر گچبری قابل ملاحظه‌است بعقیدهٔ‌پرفسور پوپ که میگوید: «از جهت نمایاندن مهارت‌در عمل وقشنگی‌نقشه ونفاست و زیبائی درجزئیات از شاهکار های این نوع صنعت محسوب میشود.» نقشه گچبری داخل‌این مقبره با نفیسترین‌نقشه قالیهای شرقی برابری‌میکند.

همچنین‌حاشیه‌زیبای‌کتیبه‌کوفی مدرسه حیدریه قزوین را هم بایستی‌در عداد گچ ـ بری گنبدعلویان‌همدان‌محسوب نمود.

با مطالعهٔ شرحی که در این فصل گذشت معلوم شد که از زمان قتل طغرل تا آغاز

سلطنت محمود بن محمد پایتخت سلاجقه در اصفهان بوده واز دوران محمود تا پایان انقراض این سلسله همدان را بپایتختی انتخاب نموده بودند لیکن سلطان سنجر شهر مرو را که در آن زمان ملقب به مرو شاهجهان شده بوده پایتخت امپراطوری خودقرار داد. این شهر که ممتازترین وآبادترین ناحیه ممالك سلجوقی بوده تا زمان استیلاء وحشیان غز موقعیت سرشار از آبادی ونام بلند خودرا حفظ کرده متأسفانه با انهدام مرو شاهجهان می‌توان بصراحت گفت که آبادترین شهرهای دنیای متمدن آنزمان که از مراکز معتبر علم و هنر جهانی بشمار میرفته ازصفحه تاریخ تمدن عمومی دنیا معدوم گردید.

سلاجقه تا سال ٥٤٨ هجری در ماوراءالنهر وتوران ومدت صد وبیست سال (٥٧٧ هجری) در خراسان وتازمان قتل طغرل سوم درعراق بمدت صد وشصت سال سلطنت نموده‌اند.

سلاجقه بزرگ شامل شش تن ازسلاطین این سلسله میباشند که بترتیب بایستی طغرل اول والب ارسلان وملك شاه وبر کیارق ومحمد و سنجر نام برده شود مدت حکومتشان از ٤٢٩ ـ ٥٥٢ هجری است.

و نیز حکومت اولاد و اعقاب سلطان محمد را درری وکردستان و همدان که شامل نه تن میباشند و بنام سلاجقه عراق شهرت دارند مدت حکومتشان از ٥١١ ـ ٥٩٠ هجری هفتادو نه‌سال میشود بشرح زیراست که بدست اتابکان آذربایجان منقرض شدند.

اسامی سلاجقه بزرك ومدت حکومت هریك

١ ـ رکن‌الدین ابوطالب طغرل	٤٢٩—٤٥٥
٢ ـ عضدالدین ابوشجاع الب ارسلان	٤٥٥—٤٦٥
٣ ـ معزالدین ابوالفتح ملك‌شاه	٤٦٥—٤٨٥
٤ ـ رکن‌الدین ابوالمظفر بر کیارق	٤٨٥—٤٩٨
٥ ـ غیاث‌الدین ابوشجاع محمد	٤٩٨—٥١١
٦ ـ معزالدین ابوالحارث سنجراحمدبن ملك شاه	٥١١—٥٥٢

٢ ـ سلاجقه عراق

١ ـ مغیث‌الدین ابوالقاسم محمود	٥١١—٥٢٥
٢ ـ غیاث‌الدین داود	٥٢٥—٥٢٦
٣ ـ رکن‌الدین ابوطالب طغرل ثانی	٥٢٦—٥٢٩
٤ ـ غیاث‌الدین ابوالفتح مسعود	٥٢٩—٥٤٧
٥ ـ معزالدین ابوالفتح ملك شاه ثانی	٥٤٧—
٦ ـ غیاث‌الدین ابوشجاع محمد ثانی	٥٤٧—٥٥٤

۷ ـ غیاث‌الدین ابوشجاع سلیمانشاه ۵۵۴ــــ۵۵۶
۸ ـ رکن‌الدین ابوالمظفر ارسلانشاه ۵۵۶ــــ۵۷۱
۹ ـ رکن‌الدین ابوطالب طغرل سوم ۵۷۱ ــ ۵۹۰

اینك بشرح حال طبقه‌دیگر سلاجقه که سلاجقه کرمان باشند میپردازیم.

فصل چهارم

سلاجقه کرمان.- (۴۳۳ـ۵۸۳ هجری) .

سلجوقیان کرمان یازده تن بودند که مدت ۱۵۰ سال‌در کرمان حکومت داشتند اولین سلاجقه کرمان قاورد فرزند جعفر نواده سلجوق است که درسال ۴۳۳ فارس را متصرف شد ودرسال ۴۶۵ با برادرزاده خویش سلطان ملك شاه مخالفت نمـود در جنگ اسیر ومسموم گشت مدت حکومت،آن ۳۲ سال بود .

پس‌ازفوت قاوردفرزند اوموسوم‌به سلطانشاه بفرمان‌عم خود ملك شاه پادشاه کرمان شد پس از۱۲ سال حکومت درسال ۴۷۶ فوت نمود .

سپس تورانشاه فرزند قاورد قائم مقام حکومت کـرمان شد وپس ازمـدت ۱۳ سال حکمرانی درتاریخ ۴۸۹ بدرود حیات گفت بعد از تورانشاه فرزند اوایران شاه بحکومت رسید پس ازپنجاه سال حکومت در تـاریخ ۴۹۴ درگذشت . چون ایران شاه فوت نمود نوبت حکومت را ارسلان شاه یافت که اونیز درتاریخ ۵۳۶ دارفانی رابدرود گفت.جانشین اوفرزندش مغیث‌الدین محمد حکمران گردید چند تن ازبرادران خـود راکشت ویاکور کرد مدت چهارده سال حکومت کردودر سال ۵۵۱ فـوت نمود جانشینی اوبفرزندش طغرلشاه‌رسید طغرلشاه پس‌ازمدت ۱۲ سال بسال ۵۶۱ درگذشت قریب مدت ۲۰ سال آ ش نفاق واختلاف مابین فرزندان ارسلان شاه وتورانشاه روشن بود وهر کدام مدتی بر یکدیگرمستولی‌وحکومت‌مینمودندوازعلل موثراز‌بین‌رفتن سلاجقه کرمان‌همین‌اختلاف‌مابین دوبرادر بوده است‌که در مدت حکمرانی‌آنان‌بکرمان‌صدمات موثری وارد شد . آخرین سلاجقه‌کرمان محمد شاه فرزند بهرامشاه بود که دوچار مخالفت‌مبارکشاه سلجوقی گردیدو بااینکه محمدشاه ازسلطان‌ارسلان طغرل برای استیلاء برمبارکشاه کومك گرفت ومبارکشاه را متواری ساخت لیکن گرفتارحمله دشمن قوی‌تری مانند ملك دینار که‌ازقوم غزان بود (سال ۵۸۳) شد و بدین ترتیب کرمان بتصرف ملك‌دینار درآمد و سلاجقه‌کرمان ودولت قاوردیان دوچار انقراض گردیدند. ـ

فهرست اسامی سلاجقه‌کرمان و مدت حکومت هریك ازآنان

۱ ـ قاوردبن جعفر ۴۳۳ ــ ۴۶۵
۲ ـ سلطان شاه بن قاورد ۴۶۵ــــ۴۷۶

۳ ـ تورانشاه بن قاورد	۴۷۶ — ۴۸۹
٤ ـ ایرانشاه بن تورانشاه	۴۸۹ — ۵۳۰
٥ ـ ارسلانشاه تورانشاه	۵۳۰ — ۵۳۶
٦ ـ مغیث‌الدین محمد ارسلانشاه	۵۳۶ — ۵۵۱
۷ ـ طغرلشاه بن مغیث‌الدین	۵۵۱ — ۵۶۳
۸ ـ ارسلانشاه بن مغیث‌الدین	۵۶۳ — ۵۷۳
۹ ـ تورانشاه بن مغیث‌الدین	۵۷۲ — ۵۸۳
۱۰ - بهرامشاه بن تورانشاه	
۱۱- محمد شاه بن بهرامشاه	

سلاجقه روم:

درزمانیکه قتلمش فرزنداسرائیل ساجوقی درجنگ باالب ارسلان در گذشت الب ارسلان تصمیم گرفت قتلمش را بکیفر رسانده و از بین بردارد لیکن باشاره خواجه نظام الملك وزیر باتدبیرش سلیمان قتلمش را مأمور نمود که بلاد روم را بتصرف آورد سلیمان اکثر ولایت شام و آنطاکیه که تاآن زمان دراختیار کفار بود بدست آورد و بروالی حلب شرف‌الدین علی که ازجانب ملك شاه حکومت داشت درنتیجه جنگی غلبه یافت لیکن اطرافیان سلیمان چون اوراترك کردند سلیمان ازترس سعایت کنندگان درنزد الب ارسلان خود را هلاك نمود .

پس ازسلیمان داودفرزند اوقائم‌مقام پدرشد وقونیه را بتصرف آورد پس ازفوت داود قلیج ارسلان مدت چهل سال بحکومت پرداخت و درحین نزاعی که بایکی از سرداران ارسلان سلجوقی نمود ازاسبش بزمین خورد ودر ۵۳۹ درگذشت .

پس ازاو فرزندش سلطان مسعود بحکمرانی رسید که آنهم در سال ۵۵۸ درگذشت و مدت ۱۹ سال حکومت کرد . بعداً عزالدین قلیچ قائمقام پدر گردید و مدت بیست سال بکومك ویاری فرزندان رشیدخود حکومت کرد شهر سیواس و قسمتی دیگر از ناحیه روم رامتصرف و حکمروائی آن نقاط را ما بین آنان تقسیم کرد مرکز عزالدین در قونیه بود در سال ۵۷۹ در گذشت وپسر بزرگ خود رابنام غیاث الدین کیخسرو بجانشینی تعیین کرد .

غیاث‌الدین کیخسرو دوچار کشمکش با برادرش رکن‌الدین سلیمان شد در نتیجه غیاث‌الدین پس ازمدتی تحصن درقونیه از در مصالحه با برادر درآمد ایکن اطمینان نیافت ترك حکومت نمود .

چون نوبت بر کن‌الدین سلیمان رسید ازخلیفه بغداد لقب السلطان‌القاهر یافت و برای تصرف گرجستان اقدام نمود که دوچار شکست شد پس از ٢٤ سال حکمرانی در سال ۶۰۲ بدرود حیات گفت .

دیگر ازسلاجقه روم عزالدین‌قلیچ ارسلان است که درطفولیت بدست امراء بحکمرانی رسید لیکن عده‌ئی بسراغ غیاث‌الدین کیخسرو عموی آن رفته غیاث‌الدین را بقونیه آورده بحکمرانی‌واداشتند درنتیجه عزالدین‌قلیچ محبوس‌عموی خودشد طولی نکشید که غیاث‌الدین هم درجنگی که باکفار نمود کشته شد ۶۰۹ . پس ازاوعزالدین کیکاوس وعلاءالدین کیقباد به ترتیب یکسال ودیگری ۲۶ سال حکمرانی کرده وعلاءالدین کیقباد درسال ۶۳۶ باشاره فرزندش مسموم شد سپس‌فرزنش غیاث‌الدین کیخسرو بحکمرانی پرداخت مدت حکومت آن هشت سال است ودر سال ۶۴۴ پس از زد خوردی با یکی ازامراء چنگیزی در گذشت . و رکن‌الدین‌سلیمان‌بمقام حکمرانی‌رسیدوباآینکه برادراوعلاءالدین کیقبادنسبت برکن‌الدین اظهارانقیاد نمود لیکن بعلت بیمی که ازعلاءالدین داشت اوراکشت طولی نکشید که خود اونیز درسال ۶۶۴ بفرمان آباقاخان پس ازمدت ۲۰ سال سلطنت کشته شد پس‌ازاوکیخسرو فرزند سلیمان که طفل بود قائمقام پدر شدٌ واونیز در سال ۶۸۲ در آذربایجان بقتل رسید سپس نوبت حکمرانی به غیاث‌الدین مسعود که دوچارمخالفت ارغون خان کیخاتو وسولاجو بود رسید و سپس کیقباد فرزند فرامرزکه برادر زاده غیاث‌الدین بود بحکم غاران خان بحکومت روم رسید وطولی‌نکشید که بدست غازان، ازبین رفت ودرنتیجه سلسله سلاجقه روم نیز منقرض گردید .

بدین ترتیب حکومت سلاجقه روم (۴۷۰ ـ ۷۰۰ هجری) تاحدود اوایل قرن هشتم دوام داشت تااینکه بدست ترکان بکلی ازبین رفت .

سلاجقه‌شام (۴۷۸ ـ ۵۱۱ هجری) .

درزمان مقتدر خلیفه حکومت بلاد موصل وبعضی ازنواحی آن تعلق به ناصرالدوله و سیف‌الدوله داشت ناصرالدوله موصل را مرکز خود ساخته وسیف‌الدوله درشام بحکمرانی پرداخت این دوبرادر نسبت بیکدیگر باکمال محبت و صمیمت رفتار مینمودند وهمواره در تربیت و حمایت علماء وفضلاء می‌کوشیدند تا آنکه والی مصر آخشید لشکری بجانب حلب کشید میان او وسیف‌الدوله جنگ سختی رویداد باآنکه یکبار سیف‌الدوله به مصریان غلبه‌کردوعده زیادی‌اسیر گرفت وروی بدمشق برد وباردیگرآخشید حلب راتصرف نمودلیکن بعداً ما بین‌آن‌دو مصالحه برقرارشد وحلب و حمص‌وآنطاکیه بسیف‌الدوله وسایر بلاد شام به‌آخشید تعلق یافت چون‌آخشید فوت نمود حکومت تمام بلاد شام تا آخر عمر درکف سیف‌الدوله آمد پس ازمرگ سیف‌الدوله برادرش ناصرالدین حسن که کنیه او ابوالهیجا بود ودر موصل حکومت‌مینمود وارث حکومت برادر گردید طولی نکشید که بعلت شدت علاقه به‌برادرخود دوچار اختلال حواس شده وازطرفی‌هم‌فرزندش عمدةالدوله برعلیه پدر درموصل بشورش پرداخت وپدررا درقلعه محبوس ساخت‌ناصرالدوله در همین‌ضمن در

گذشت .

درسال ۴۷۱ تاج‌الدین فرزند تتش حلب ودمشق را فتح کرد وبا آنکه مصریان از درمخالفت بااو درآمدند لیکن برلشکرمصریان غلبه یافت .

در سال ۴۷۹ سلطان ملك شاه برای سرکوبی تتش برادرش به حلب شتافت چون یارای مقابله با برادر خود ندید فرار اختیار نمود ملك شاه قیم‌الدولـه را بحکومت حلب منصوب ساخت وخود بجانب بغداد عزیمت کرد تتش پس از مرگ ملك شاه مجدداً بدیار شام وحلب‌رفت قیم‌الدوله سر باطاعت گذاشت سپس‌بموصل شتافت حاکم موصل راکه ابراهیم نام داشت بحبس انداخت .

پس‌ازدرگذشت تتش ولایاتش مابین پسرانش تقسیم شد بدین ترتیب‌که وفاق برایالت دمشق ورضوان درحلب حکومت یافتند وپس ازاختلافی‌که میان دو برادر حاصل شد نتیجه بمصالحه‌کشید وازسال ۴۹۰ ببعد مقرر شدکه وفاق دردمشق نام رضوان برادر بزرگترخود را درخطبه برنام خود مقدم سازد .

رضوان در سال ۵۰۷ در حلب درگـذشت پسرش الب‌ارسلان قائمقام او شد . دوره حکومت الب‌ارسلان وفرزندش چندان طولی‌نکشیدکه هردو درگذشتند سپس مدتی‌حکومت باابن بهرام بود تااینکه در محاربه بـاکفار (۵۱۸) ابن‌بهرام‌کشته شد و پسرعمش‌که در ماردین حکومت میکـرد جسد اورا بحلب منتقل ساخت وحلب را بتصرف درآورد و مدتی وضع حکومت سلاجقه شام دوچـار اغتشاش شد و بعضی ازسرکردگان و امراءِکه درسلك ممالیك‌تاج‌الدوله‌تتش‌بودند وهمچنین تاج‌الملك وشمس‌الملوك بحکومت پرداختندوآخرین آنان‌که اسمعیل شمس‌الملوك ومحمود والـی دمشق باشد اولـی بعلت ظلم و جور فراوان و دومی‌بواسطه تجاوزکاری نتوانستندکاری ازپیش ببرندتاآنکه‌شمس‌الملوك‌دردمشق بسال۵۲۹ کشته شدومحمودهم‌که بالحافظ‌لدین‌الله ملقب شده بود مسموم‌گردید بدین ترتیب حکومت دمشق بگماشتگان‌خلفای‌اسماعیلیه تعلق‌گرفت ودرسال ۵۴۹ بساط سلطنت سلاجقه شام بطور کلی برچیده شد وعنان ملك‌آنان بدست نورالدین محمد واتابك زنگی منتقل‌گردید .

فصل پنجم
اتابکان

سلاطین سلجوقی فرماندهی امور لشکری واداره سپاهی خود را بعده‌ای ازترکان که امتحان خود را درجانبازی وصمیمت وفداکاری بمنصه ظهور رسانیده ودر راه اطاعت و انجام اوامر از هیچگونه جانبازی دریغ نمیکردند واگذار مینمودنـد ضمناً هرکدام از سلاطین و وزراءِ وعمال دستگاه سلاجقه عده‌ای از اینقبیل ترکان فداکار را بعنوان

غلامان اختصاصی درخدمت خود پذیرفته وبخدماتی که مناسب حال وفراخور استعدادشان بود میگماردند .

دراین بین عده‌ای از غلامان خاصه و ترکان آزموده ازتوجه وعنایات شهریاران سلجوقی‌وفرصت وقرایت بادستگاه استفاده نموده بمیزان استعدادولیاقتی که داشتند بتدریج ازپایه غلامی وخدمه خاصه بمقامات و مناصبی‌نایل میشدند وازآنجاکه سنت وعادت سلاجقه براین جاری شده بودکه شاهزادگان و اولاد خوردسال خود را برای فراگرفتن امور جنگی ودلاوری یادرموقع فرستادن بنقاط مختلفه‌کشور بمنظور حکومت‌به‌ترکان می‌سپردند ودر واقع ترکان وظیفه سرپرستی شاهزادگان را بعهده میداشتندآنان را درکلام ترکی اتابك (پدر بزرگ) مینامیدند .

آتا بمعنی - پدر وبك بمعنی بزرك است .

بدین ترتیب اغلب ازاین اتابکان همان طورکه گذشت ازمقام ومنزلت وهمجواری با شاهزادگان استفاده کرده هرکدام درناحیه‌ئی ازممالك سلجوقی برای خود دست بتشکیل دولتی میزدند .

ازاین سلسله‌ها آنچه باتاریخ ایران ارتباط دارد سلسله اتابکان فارس وآذربایجان ولرستان وسلسله خوارزمشاهی است که اینك‌بشرح هرکدام ازآنان اشاره مینمائیم .

اتابکان آذربایجان - موسس این سلسله شمس‌الدین ایلدگز اتابك و شوهر مادر ارسلانشاه بود نامبرده جزءغلامانی‌بودکه درایام دولت‌سلطان‌مسعود سلجوقی‌ازدشت‌قبچاق بوسیله بازرگانی‌خریداری شده و چون به سلطان مسعود رسید بعلت‌کراهت منظرمورد توجه نبود تاآنکه شمس‌الدین ایلدگز را باداره امورآشپزخانه واداشتند پس از چندی‌که آثارکفایت ولیاقت از مشارالیه دیده شد در دربار سلطان مسعود تقرب‌یافت و بنا بتصویب سلطان دختر برادر طغرل که‌برادرزاده سلطان‌بود بحباله نکاح‌شمس‌الدین‌درآمـدازاین‌ببعد درسلك‌امراءوحکام‌واردشدوسپس بحکومت‌آذربایجان‌منصوب گردیددراین‌مأموریت بانهایت صمیمت ولیاقت خدمت نمود ونیزاصفهان رابحوزه قدرت خود افزود تاآنکه درسال ۵۶۸ بدرود حیات گفت .

پس‌ازاتابك شمس‌الدین اتابك محمد ایلدگز فرزند او مانند پدر درخدمت سلاطین سلجوقی سرباطاعت داشت تاآنکه سلطان ارسلان درگذشت وچون پسرش طغرل‌بن ارسلان هفت‌سال بیش نداشت با کومك اتابك محمدبسلطنت رسید. اتابك تازمان حیاتش ۵۸۱ با کمال استقلال سمت فرمانفرمانی عراق و آذربایجان را داشت . اتابك محمدکه جهان پهلوان نیز شهرت داشت دارای چهارپسر بود که هرکدام مدتی در آذربایجان حکومت کردند ازجمله :

اتابك ارسلان است که درزمان حیات پدر در آذربایجان حکومت مینمود واز طرف طغرل منصب امیرالامرائی یافت پس ازاتابك ارسلان نوبت حکومت به قزل‌ارسلان رسید و بطوریکه ضمن وقایع سلطنت طغرل گذشت ما بین قزل‌ارسلان وطغرل سلجوقی چند نوبت کار به پیکار وجنگ کشید تا آنکه درشهر شوال ۵۸۷ قزل ارسلان بکمك ناصرخلیفه بپادشاهی رسید ودرهمان هنگام هم بدست یکی ازامراء کشته شد .

پس‌ازقزل‌ارسلان‌نوبت حکومت‌باتابك ناصرالدین ابوبکر رسید ودرتبریز بحکمرانی پرداخت‌وقتلغ اینانج هم متوجه عراق شد مدت حکومت اتابك ناصرالدین ۲۰ سال بود در سال ۶۰۰ هجری درگذشت .

درهمین موقع است که سلطان طغرل‌ازچنگ قزل‌ارسلان خلاصی یافت وروی بعراق برد ودراین مدت چهارده بار ما بین قتلغ‌اینانج‌واتابك‌کار بمنازعه کشید وهمواره موفقیت با اتابك ابوبکر بوده قتلغ‌اینانج‌ازدرمخالفت باطغرل درآمد قصد داشت که بوسیله مادرخود سلطان طغرل را مسموم نماید چون نقشه اوعملی نشد (مادرش که زوجه طغرل بود درنتیجه کشف توطئه بدست طغرل کشته و مسموم گردید)نزد خوارزمشاه رفت و پس از تحریك خوارزمشاه و لشکرکشی او بعراق چنانکه میدانیم سلطان طغرل در معرکه‌ای شهید شد طولی نکشید که قتلغ اینانج هم بدست یکی از امراء تکش بقتل رسید .

آخرین اتابك‌آذربایجان اتابك مظفراست که مدت ۱۶ سال درآذربایجان حکومت نمود وچون‌سلطان جلال الدین منکبرنی عازم تسخیرآذربایجان شد اتابك مظفرالدین به به‌النجق گریخت وزوجه اوبدست سلطان جلال‌الدین افتاد و چون این خبرتأسف‌آور را شنید دو چار سکته شد و بدین ترتیب سلسله اتابکان آذربایجان مغلوب خوارزمشاهیان گردیدند .

اسامی اتابکان آذربایجان

۱ ـ شمس‌الدین ایلدگز	۵۶۸—۵۴۱
۲ ـ نصرةالدین محمد جهان پهلوان	۵۸۲—۵۶۸
۳ ـ مظفرالدین عثمان	۵۸۷—۵۸۲
۴ ـ نصرةالدین ابوبکر	۶۰۷—۵۸۷
۵ ـ مظفرالدین اوزبك	۶۲۲ - ۶۰۷
۶ ـ اتابك قزل‌ارسلان	۶۲۲ - ۶۲۲

از اتابکان آذربایجان شمس‌الدین ایلدگز و جهان پهلوان و قزل ارسلان درتاریخ

ادبیات فارسی مقام بلندی دارند زیرا عده‌ای از شعراء نامی بمداحی آنان برخاسته‌اند مانند ظهیرالدین فارابی ـ افضل‌الدین ـ مجبرالدین بیلقانی ـ خاقانی وغیره ـ که بعداً بشرح تاریخچه هر کدام اشاره خواهیم کرد .

اتابکان فارس یاسلغریان ۵۴۳ ـ ۶۶۳

سلغر رئیس یکدسته از تراکمه بود که بااولاد واتباع خود مدتها درخراسان مقیم بود بعداً بخدمت سلاجقه روی‌آورد بتدریج‌صاحب‌منزلت وقدری شده ازاین تاریخ فرزندان آن درفارس توطن اختیار کردند .

حکومت فارس درسال ۳۲۱ ازطرف گماشتگان خلیفه که مأمور اداره‌آن خطه‌بودند بملوك دیالمه منتقل شده ودرسال ٤٥٨ هجری سلطان ارسلانشاه سلجوقی فارس را بتصرف آورد ودست ملوك دیالمه را ازآن حدود کوتاه نمود و باین ترتیب مدت ۸۵ سال حکومت فارس را شش‌نفر ازطرف ملوك سلجوقی اداره مینمودند تاآنکه درسال ٥٤٣ یکی‌ازنوادگان سلغر که سنقر نام داشت در زمان سلطنت ملکشاه ثانی برعلیه این سلطان خروج نمود و چون ملکشاه طاقت مقابله نیاورد وفرار نمود ازآن پس درشیراز و فارس سنغور واولاد او بتشکیل حکومت اتابکان فارس نائل شدند .

این سلسله که سلغریان واتابکان فارس‌نامیده‌اند از ٥٤٣ ـ ٦٦٣ درفارس حکومت کردند ودراین مدت ۱۲۰ سال پانزده نفر ازایشان بحکمرانی پرداختند .

سنقرپس ازعزیمت ملکشاه در فارس بمدت ۱۳ سال پادشاهی نمود درشهرشیراز خانقاه ومسجدی‌ازخود بیادگار گذاشت وزارتش بعهده خواجه تاج‌الدین شیرازی که مدتی وزارت سلطان مسعود سلجوقی‌را داشت محول بود درسال ٥۷۰ درگذشت پس‌ازسنقرنوبت حکومت به برادرش اتابك مظفرالدین زنگی رسید و چون درهنگام مرگ سنقر درشیراز نبود دونفرازاقرباش برآن‌شوریدنددرنتیجه زنگی‌پیروز شدوپس‌از مدت ١٤ سال‌حکومت که توام باعدالت وخوش رفتاری بود درسال ٥۷۱ درگذشت .

پس‌ازاتابك مظفرالدین‌زنگی فرزند اواتابك مظفرالدین بحکومت فارس رسید مدت بیست سال باخوش نامی ورافت ومحبت حکومت نمود ودراحداث ابنیه و مدارس و خانقاه کوشش فراوان‌کرد مدرسه وخانقاهی‌که درجنب مسجدجامعه‌عتیق شیرازاست ازابنیه دوره اومیباشد . درسال ٥۹۱ هجری درگذشت .

وزارت این اتابك بخواجه امین‌الدین کازرونی‌که بحاتم طائی زمان خود معروف بود واگذار شده .

پس‌ازاتابك قطب‌الدین طغرل که مقتول گردید نوبت حکومت به معروفترین اتابکان فارس اتابك مظفرالدین سعدبن زنگی پسرس ابوبکربن سعد رسید .

اتابك سعد بن زنگی - ازمشاهیر اتابکان فارس میباشد این اتابك معروف مردی بسیار عادل وخوش رفتارو کریم ومشوق علم وادب بود ودرمدت ۲۹ سال که بحکومت مشغول بود تمام اوقات خودرا درترقیه حال مردم وگرامی‌داشتن ادباء وبزرگان واحداث ابنیه وایجادآبادی مصروف داشت .

باروی شهر شیراز و آثار اودرمسجد جامع عتیق هنوز باقی میباشد . درسال ۶۱۴ بدست سلطان محمد گرفتار شد لیکن مجدداً حکومت فارس بآن تفویض گردید تاآنکه در سال ۶۲۰ بانیکنامی‌فراوان‌درگذشت . وزراء دوره اودوتن‌بنام رکن‌الدین صلاح کرمانی وابونصراسعد بودند - شیخ مصلح الـدین سعدی شیرازی را در تخلص منسوب بابن اتابك میدانند .

ازوقایع‌مهم دوره‌اتابك سعد بن زنگی‌بیان گرفتاری او بدست سلطان محمد خوارزم است که‌بطورخلاصه بدین‌شرح‌است‌درمحاربه‌ئی که‌باوجودقلت‌لشکربالشکریان‌فراوان‌سلطان محمد خوارزم نمود صفوف زیـادی ازلشکریان خوارزم را مجروح ومقتول ساخت و چون سلطان محمد ازرشادت اتابك متعجب شده بود دستورداد اتابك رازنده دستگیر نمایندچون اتابك دستگیر شدو بحضور ساطان محمد خـوارزمشاه رسید بواسطه حسن بیان و مراتب بزرگواری جلب عنایت سلطانی را نمود وهدایائی فراوان باواعطاء شد وبار دیگر بوسیله ملك زوزن سلطنت ایالت فارس بدو تفویض‌کردیدمشروط برآنکه اتابك دختر خود ملك خاتون را بهمسری سلطان جلال‌الدین واگذار نماید وهمچنین پسرخود ابوبکربن سعد را نزدخوارزمشاه‌فرستاده‌وقلعه اصطخر ویك قلعه دیگر رادراختیار وتصرف گماشتگان سلطان بازگذارد وهرسال‌مبلغی‌خراج برای خزانه خوارزمشاه بفرستد .

اتابك سعد با حشمت فراوان وارد شهر شیراز کشت و چون در بین راه با فرستادگان خوارزمشاه بـد رفتاری شده بود وعده‌ئی ازآنان رابهلاکت رسانده بودند در شیراز نهایت محبت را بآنـان نمود و پس از انجام تعهدات‌مصالحه بقیه مدت را باکمال قدرت سلطنت نمود .

عمیدالدین‌ابونصراسعد که از وزراء اتابك محسوب‌است درتحکیم‌اساس سلطنت اتابك بعلت فصاحت بیان و بلاغتی که داشت سهم بسزائی دارد چنانچه صاحب تاریخ وصاف نوشته است در موقعی‌که بعنوان رسالت نزد سلطان محمد خوارزمشاه‌مامور گردیده بود بحدی سلطان را ازظرافت لطف وصافی ضمیراین وزیر خوش‌آمده بودکه اورا حریف مجلس خود ساخت لیکن بعداً این وزیر صاحب سخن دردوره اتابك ابوبکر بسعایت حسودان دوچار قهر اتابك شده تاآخر عمر خود وفرزندش در زندان بسر برده تااینکه هردو درگذشتند پس‌ازاتابك سعدبن زنگی‌نوبت سلطنت بفرزند نامی‌آن اتابك ابوبکربن سعد رسید .

اتابك ابوبکر بن سعد ـ اتابك ابوبکر بمنزله چراغ دودمان سلغریان محسوب شود زیرا پس از فوت پدر بقدری در تقویت واصلاح امور وآبادانی شهر ورعایت جانب بزرگان وادیاء وانشاء ابنیه ومدارس ومساجد همت نمود که اورا یکی از بزرگترین پادشاهان عادل وکریم وعاقل میتوان دانست بهمین جهات طولی نکشید که ازطرف اوکتای قاآن بلقب قتلغ خان نامیده شدودرقرامین نام این اتابك را چنین ذکر کرمیکردند : «وارث ملك سلیمان سلغر سلطان مظفرالدنیاوالدین تهمتن ابوبکر بن اتابك ابوبکر . » ازنظرجنگجوئی وکشور گشائی توانست که بر بسیاری ازجزائر ونقاط ساحلی فارس مانند بحرین وقطیف دست تصرف دراز نماید ودرنتیجه کسب قدرت واشتهارنفود موفق شد که نام آنرا در برخی از بلادهنددر خطبه هاذکر کنند .

اتابك ابوبکر همینکه صیت آواز چنگیزیان راشنید بمنظورحفظ تاج وتخت وآبادی وامان خطه فارس ازشرهجوم و تخریب ازیاب احترام واطاعت نسبت باوکتای قاآن درآمد باتقدیم هدایا واظهار ارادت واحترام وارسال رسول به دربار اوکتای (برادرزاده خود فهمتن را مأمور همراه داشتن تحف وهدایا و ادعیه خود بدربار اوکتای نمود) موفق شد که یرلیغ حکومت فارس را بدین ترتیب بدست آورد .

چون هلاکو بغدادرا فتح نمود مجدداً اتابك ابوبکر ازنظر دوراندیشی پسرخود سعدرا برای عرض تهنیت باردوی هلاکو روانه ساخت وپس ازجلب عنایات هلاکودرحین مراجعت خبر فوت پدرخود را شنید ودرضمن راه درگذشت .

اتابك ابوبکر درپنجم جمادی الآخر سال ۶۵۸ درگذشت واومدت سی وپنج سال سلطنت کرد ازافتخارات بی نظیر این اتابك که موجب سربلندی و احیاء نام آن شده معاصر بودن باشیخ اجل سعدی شیرازی است .

درزمان این دو پادشاه شیراز رو بآبادی وترقی فراوان رفت وبواسطه حسن تدبیر و اطاعت اجباری ازمغول خطه فارس را قریب یك قرن ازلشکرکشی بدان قسمت و باالنتیجه ازخرابی حفظ کردند .

ضمناً چون عده‌ای از دانشمندان ایرانی که درمهاجمه خونخواران مغول ازشمال ایران بجنوب پناه آورده بودند حمایت کرده ونسبت بآنان ازابراز ملاطفت دریغ نمیکردند پیش ازبیش موجب شد که بربلندی نام آنان افزوده شود .

شیخ سعدی شاعر شیرین سخن بزرك ایران در دوره این سلسله میزیست و کتاب گلستان وبوستان خودرا بنام ابوبکرسعد بانجام رسانید واو را مدح کرده است .

همچنین همام الدین تبریزی از شعرائی است که مدتی در دربار اتابکان گذرانده است .

پس از اتابك ابو بکر **اتابك محمد بن سعد ابو بکر** با آنکه در صغر سن بود بسلطنت رسید مادر این اتابك که ترکان خاتون نام[1] داشت زنی کاردان ومقتدر بود زمام اموررا دردست گرفت و خواجه نظام‌الدین ابوبکر وزیر را با تحف وهدایا باردوی هلاکوخان فرستاد و بدینوسیله اظهار اطاعت وانقیاد کرد ایلخان فرمان حکومت فارس را بنام اتابك محمد صادر نمود لیکن پس ازدوسال وهفت‌ماه که از مدت حکومت آن گذشت درسال ٦٦٠ هجری بعلت سقوط ازبام درگذشت .

پس ازاو **محمدشاه بن سلغرشاه** که مردی سفاك و بی کفایت بود بسلطنت رسیدلیکن این اتابك بعلت خونریزی وعدم لیاقت ومخالفت ترکان خاتون و مماطله دراجراء دستور هلاکو دایر بحضور دربغداد موجب نفرت مردم گردیدآخرالامر محمد شاه را مقید ساخته اجباراً نزد هلاکو اعزام داشتند وبدین ترتیب پس ازمدت‌هشت‌ماه‌ازحکومت برکنار شد .

پس ازمحمد شاه نوبت سلطنت به سلجوقشاه رسید .

اتابك‌سلجوقشاه ـ درهنگامیکه محمد شاه گرفتار شده بودترکان خاتون بامشورت بزرگان عده‌ای را مأمور ساخت‌که باصطخر رفته سلجوقشاه راکه درزمان حیات برادر در قلعه اصطخر محبوس گشته بود برای سلطنت بشیراز آورند چون بهمین قرار اقدام شد سلجوقشاه دربدو امر ترکان را بهمسری خود انتخاب‌کرد لیکن بعداً در موقعیکه ازشرب شراب‌وکثرت‌عیش‌ونوش‌دوچارمستی شده‌بود شبی فرمان دادکه‌ترکان خاتون‌رادرجلوی‌چشم خودبدست جلاد سپارند چون ترکان‌بوضع فجیعی بامراوکشته شد جریان قتل را باطلاع هلاکوخان رسانیدند هلاکوخان‌آلتاجورا باسپاهی‌فراوان مأمور قتل سلجوقشاه وجلوگیری ازاغتشاش فارس نمود سلجوقشاه چون یارای‌مقابله درخود ندید شهر شیراز را رهاکرد و متوجه ساحل‌بحرعمان شد التاجو بااستقبالی که ازطرف اهالی‌شیرازبرای اوشد وارد شیراز گردید وسپس درتعقیب سلجوقشاه بحرکت‌آمد تاآنکه درحوالی‌کازرون به سلجوقشاه رسید سلجوقشاه پس‌ازاظهار رشادت بمسجد ابواسحاق‌کازرونی پناهنده شد لیکن در مسجد اسیر شد وپس ازدستگیری بلافاصله درسال ٦٦٢ بقتل رسید .

بعد ازقتل سلجوقشاه چون در دودمان اتابکان فارس مردی شایسته‌که بتواند زمام امور را بدست‌گیرد نبود لذا هلاکو حکومت فارس را به آبش خاتون‌که‌آخرین سلطان اتابکان فارس می‌باشد واگذار نمود وپس ازمدت یکسال حکومت درشیراز هلاکو اورا در سال ٦٦٣ بزوجیت پسر خود منگوتیمور درآورد وبدین ترتیب عملا سلسله اتابکان فارس منقرض وفارس رسماً ضمیمه دیوان ایلخانیان گردید .

اسامی اتابکان فارس

١ ـ سنقور شاه ٥٤٣ ـ ٥٥٦

۲ ـ اتابك مظفرالدين زنگی	۵۵۶- ۵۷۱
۳ ـ اتابك مظفرالدين تکله	۵۷۱- ۵۹۱
٤ ـ اتابك قطب‌الدين طغرل	۵۹۱- ۵۹۱
۵ ـ اتابك سعدبن زنگی	۵۹۱- ٦۲۰
٦ ـ اتابك ابوبکر بن سعد	٦۲۰- ٦۵۸
۷ ـ اتابك محمدبن سعدابوبکر	٦۵۸- ٦٦۰
۸ ـ اتابك محمد شاه بن سلغرشاه	٦٦۰- ٦٦۱
۹ ـ اتابك سلجوقشاه	٦٦۱- ٦٦۲
۱۰ ـ اتابك ابش خاتون	٦٦۲- ٦٦۳

اتابکان لرستان

موسس سلسله اتابکان لرستان ابوطاهر فرزندمحمد ازروسای لشکری اتابك سنقر سلغریان بودکه درلرستان حکومت مستقلی تشکیل داد وتاسال ۸۲۷ درلرستان وخوزستان حکومت میکردند وعاقبت بدست سلطان ابراهیم پسر شاهرخ منقرض گردید.

لرستان بدوقسمت تقسیم میشد ، لر بزرگ ـ لرکوچك ـ درفاصله مساکن لربزرگ وکوچك لر نشین دیگـری نیز وجود داشت که شولستان میگفتند که امروزه بنام ممسنی خوانده میشود.

طوایف لر بزرگ ازنظر همجواری با اتابکان فارس وخلفای بغداد ارتباط داشتند وچون مسکن آنان معبراغلب رفت وآمدها ولشکرکشی بوده همین موقعیت جغرافیائی باعث شده که بالطبع دایره مراوده وارتباطات ایشان بیشرازلرکوچك باشد.

سلسله لر بزرگ که ازحدود نیمه قرن ششم هجری قدرت یافته وبنام امرای فضلویه یااتابکان‌لرستان‌خوانده‌میشوندا‌صولاازطایفه‌کردان‌شام‌اند که‌ازطریق‌نیاقارقین‌وآذربایجان بایران‌آمده ودرحدود اشتران‌کوه سکونت اختیار کردند.

رئیس این طایفه‌ابوطاهر بن علی‌بن محمد نام داشت وچون جـد نهم او بنام فضلویه مشهور بود فرزندان اورا امرای فضلویه گفته‌اند ابوطاهـر مـدت سی و چهار سال حکومت کردودرقسمت اول‌ازدوره حکمرانی با اتابك سنقردوچارکشمکش شده و بتدریخ حکومت مستقلی تشکیل دادکه اساس سلسله اتابکان‌لرستان گردید.

بعد ازابوطاهر فرزندش ملك هزاراسب یامارت لرستان رسید واوتاسال۶۲۶امارت داشت و بتدریج برقبائل لرکوچك مسلط شد وضمناً بـا اتابکان فارس بـر سر قلعه منگشت (جنوب غربی مال‌امیرایذه کنونی) زدوخوردنمودوحدودتصرفات خود رابه اصفهان رسانید

هزار اسب مورد تفقد وعنایت خلیفه الناصرالدین واقع شد ولقب اتابك یافت وهمچنین با سلطان محمد خوارزمشاه روابط دوستی داشت و هنگامی که خوارزمشاه از مقابل مغول می گریخت درحدود بروجرد هزار اسب بکومك او آمد لیکن بعلت سعایت امراء هزار اسب رنجیده خاطر شده روی ازسلطان محمد خوارزمشاه برتافت .

هزاراسب دوپسر داشت یکی عمادالدین پهلوان که بعد ازپدر بامارت رسید ودرسال ٦٤٢ درگذشت دیگر نصرةالدین کلجه است که دوره حکومت او طولی نکشید وآنهم درسال ٦٤٩ درگذشت .

اتابك تكله (٦٤٩- ٦٥٦) - اتابك تکله مظفرالدین ازمشاهیر اتابکان لرستان است که بیشتر وقت خودرا صرف زدوخورد بااتکان فارس وقبائل لر ومغول نمود .

کشمکش مابین اتابکان فارس ولرستان در ایام حکومت تکله شدت یافت وبا اینکه اتابك سعدبن زنگی سه مرتبه بطرف مساکن تکله لشکرکشی نمود لیکن در هرسه مرتبه پیروزی باتکله بود و این پیروزی بیش‌ازپیش موجب شهرت واعتبارش گردید . تکله درسال ٦٥٥ بحضور هولاکو رسید وپس‌ازملاحظه رفتار وحشیانه قوم مغول وقتل خلیفه عازم مراجعت لرستان شد چون مراجعت اوبلرستان بدون اطلاع هلاکو بود هلاکو ازبیم آنکه تکله دست باقداماتی زند کیتوبوقا را مأمور نمود که در حین راه براو بتازد اتفاقاً تکله توانست خود را بقلعه منکشت برساند لیکن برادر او الب ارغو اسیر هلاکو شد عاقبت هلاکو تکله را امان داد ودرسال ٦٥٦ اورا بقتل رسانید شمس‌الدین الب‌ارغو را بحکومت لرمنصوب نمود . طولی نکشید که الب‌ارغو که مرکزحکومتش درمال‌امیر بود درسال٦٧٢ درگذشت .

یوسف‌شاه (٦٦٢-٦٨٨) - یوسف شاه پس‌ازپدر بامارت‌رسید وچون قبل ازدوره امارت لرستان غالباً درخدمت آباقابود وهمواره سمت خدمت را رعایت‌مینمود حتی درجنك بابراق‌خان‌هم بکومك آباقاشرکت کرد وبهمین‌سبب‌ازطرف آباقا به‌بهادرملقب شد خوزستان وکوه‌کیلویه وشهر فیروزان نزدیکی اصفهان وگلپایگان را ضمیمه‌حکومت خود نمود وبر طایفه لرکوچك غلبه یافت .

در زمان جانشین آباقا یعنی در دوره جلوس سلطان احمد نکو دارهم جانب خدمت را رها ننمود ودرجنگی که مابین سلطان احمد وارغون روی داد یوسف‌شاه شرکت نمود و چون سلطان احمددر٦٨٣دوچارشکست شد صدمات‌فراوان‌بلشکر اتابك وارد گردید.

درزمان ارغون هم یوسف شاه مورد عنایت‌بود تااینکه از طرف ارغون مأمورشد که خواجه شمس‌الدین جوینی را پیش ارغون برد خواجه دخترخود را بزوجیت باتابك داد . واتابك بهمین ترتیب درخدمت ارغون بود تازمانیکه خواجه شمس‌الدین بقتل رسید ازاین

تاریخ ببعد اتابك یوسف شاه بلرستان مراجعت کرد وتااینکه در سال ۶۸۸ درگذشت .

اتابك افراسیاب ۶۸۸ـ۶۹۵ جانشینان یوسف‌شاه دوفرزنداو بنام افراسیاب ونصرة‌الدین احمد بودند افراسیاب پس از پدر بمقام اتابکی لرستان رسید و احمد عازم خدمت ایلخان‌شد اتابك افراسیاب بعلت جاه طلبی‌همواره دست بطغیان میزدابتداء افراد خاندان وزیرپدرخودرا ازبین برداشت و بعداً جماعتی ازباقیماندگان وزیرراکه باصفهان پناه‌برده بودند مورد تعقیب قرار داد وازطرفی‌چون‌دراین‌اثناء ارغون درگذشت۶۹۰واوضاع دربار ایلخانی‌هم‌دوچار پریشانی شده بود افراسیاب از موقع استفاده نمود خودرا برای قیام بر مغول و تصرف همدان وفارس و حتی حمله به تبریزآماده مینمود وچون در نزدیکی قهرود کاشان بریکی از سرداران مغولی فایق آمده و رفتاری وحشیانه با امراءِ مغولی‌کرده بود ایلخان‌جانشین‌ارغون یعنی‌کیخاتوکه ازعملیات افراسیاب سخت متغیر شده‌بود بخیال دفع او افتاد افراسیاب‌چون تاب مقاومت ندید بقلعه منکشت پناه برد لیکن بعداً از در عذر خواهی درآمد ومورد ستایش ایلخان‌قرارگرفت وعازم لرستان شد .

وپس از ورود بلرستان عده‌ئی دیگر ازبزرگان وامراءِ خودرا بکشتن داد .

درزمان ایلخانی‌غازان افراسیاب مورد توجه ولطف ایلخان بود ومامور امارت بلاد لرگردید لیکن بعداً چون امیر پرقداق‌که والی فارس بود از سوء نیت افراسیاب‌مستحضر شد وجریان را باطلاع ایلخان‌رساندغازان‌دستورداد‌که افراسیاب را در سال ۶۹۵ بقتل رسانند ،

نصرة‌الدین‌احمد(۶۹۵ ـ ۷۳۰) ـ پس‌ازافراسیاب نصرة‌الدین‌احمد بامارت و اتابکی لرستان قائل شد اتابك نصرة‌الدین مردی باحسن سلوك بود وباعلماءِ واهل ادب و شعراءِ نهایت رفتار نیکوداشت.

این اتابك برای تلافی ظلم و ستم برادر خود و خرابی‌آن عهد از بدو کار شروع بانشاء مدارس وخانقاه وتامین‌راهها نمود بطوریکه قریب ۱۶۰ خانقاه درشهرهای مختلفه و پایتخت خود بنانهاد در آمد مملکت را صرف گذران معاش خود و اقارب و نگاهداری سپاهیان وبقیه‌را صرف ساختمان ابنیه و مدارس وانفاق بین زهـاد وفقرا مینمود وخود از زمزه اهل فقر محسوب میشد .

اتابك نصرة‌الدین احمدکه در ادبیات فارسی دارای نام بلندی است علاوه برحسن رفتار با علماء و ادباء سه‌کتاب بنام وی نوشته شده : ۱ـ تاریخ معجم فی آثار ملوك‌العجم تألیف شرف‌الدین فضل‌الله حسینی قزوینی . ۲ ـ معیار نصرتـی درعلم عروض وقوافی‌که آنرا شمس فخری اصفهانی درحدود سال ۷۱۳ بنام او پرداخته ـ تجارب السلف‌که ترجمه کتاب الفخری ابن طقطقی است با اضافاتـی که بعداً هندو شاه بـن سنجر نخجوانی بآن

افزوده است .

جانشین نصرةالدین احمد اتابك یوسف شاه دوم و افراسیاب دوم میباشندکه هر دو بمقام اتابکی لر رسیدند اوضاع لربزرگ بتدریج روبخرابی میرفت تـاا ینکه آخرین این اتابکان غیاث‌الدین‌کاوس بدست شاهرخ تیموری گرفتارشده ودرنتیجه این سلسله پس‌ازهفتاد هفت سال سلطنت درناحیه‌کوه کیلویه وبختیاری دوچار انقراض گردید .

فهرت اتابکان لر بزرك

۱ ـ ابوطاهر حدود ۵۵۰ هجری	۵۵۰—٦۲٦
۲ ـ اتابك هزاراسب‌بن ابی‌طاهر	٦۲٦—٦٤۲
۳ ـ عمادالدین پهلوان بن هزار اسب	٦٤١—٦٤۹
٤ ـ نصرةالدین‌کلجه پسرهزاراسب	٦٤۹—٦۵٦
۵ ـ تکله پسرهزاراسب	٦۵٦—٦۷۲
٦ ـ شمس‌الدین الب‌ارغو پسرهزاراسب	٦۷۲—٦۸۸
۷ ـ یوسف شاه بن الب ارغو	٦۸۸—٦۹۵
۸ ـ افراسیاب بن یوسف شاه	٦۹۵—۷٤۰
۹ ـ نصرةالدین احمدبن یوسف‌شاه	۷۳۰—۷٤۰
۱۰ـ یوسف شاه دوم فرزند نصرةالدین احمد	۷٤۰—
۱۱ ـ افراسیاب دوم فرزند نصرةالدین احمد	۷۵۷
۱۲ ـ نورالوردبن سلمان شاه بن اتابك احمد	۷۵۷—۷۹۲
۱۳ ـ اتابك پشنك بن سلغرشاه بن اتابك احمد	۷۹۲—۷۹۸
۱٤ ـ پیراحمدبن اتابك پشنك	۸۲۰
۱۵ ـ ابوسعید بن پیراحمد	۷۲۰—۸۲۵
۱٦ ـ شاه حسین ابی‌سعید	
۱۷ ـ غیاث الدین‌کاوس‌بن هوشنگ	

طوایف لر کوچك :

این طوایف‌که درتواحی عراق عرب وعجم سکونت داشتند و بیشتر اوقات خود را درنقاط ییلاقی وقشلاقی و مراتع و چراگاهها میگـذرانیدند خراجگذار بغداد بودند واز مطالعه‌تاریخ حکومت‌آنان معلوم میشودکه‌کمتر دارای اسم ورسم شده‌اند .

دراواخر قرن ششم هجری ریاست این طایفه باشجاع‌الدین خورشید لر بوده‌که در

قلعه مانرورکه از قلاع حصین لرستان بشمار میرفته دست یافته سپس مـابین او و برادرش نورالدین محمد باالناصرالدین‌الله خلیفه عباسی اختلافی رویداد بعد ازآنکه بامـر خلیفه این دو برادر ببغداد رفتند نورالدین بزندان افتاد و شجاع‌الدین که مسن ترین امراء لر کوچك بوده است تا سال ۶۲۱ که در گذشت از طرف خلیفه در یکی از ولایات خوزستان حکمروائی داشت . امیر بدر فرزند شجاع‌الدین در زمان حکومت پدرش بقتل رسید سپس سیف‌الدین رستم مأمور سرپرستی قبائل لر کوچك شد .

بعد ازسیف‌الدین،شرف الدین ابوبکر و به ترتیب عزالدین گرشاسف و حسام‌الدین خلیل وبدرالدین مسعود بامارت منصوب شدند لیکن این امیران که درحقیقت دست نشانده خلفاء بغداد بودند بیشتر اوقاتشان بمجاریات وکشمکش های محلی گذشته واغلب ازطرف خلفاء بغداد مورد حمایت قرار میگرفتند تااینکه حسام‌الدین خلیل بدست سلیمانشاه کشته شد ۶۴۰ هجری بدرالدین مسعود بخونخواهی پدر با جلب مساعدت منگوقـاآن و بمعیت هلاکوخان تاسال ۶۵۸ هجری که زمان فوتش می‌باشد رئیس قبیله لر کوحك بوده وی از فقهاء متعصب دوره خود بشماراست .

پس ازمرگ بدرالدین فرزندانش بنام فلك‌الدین حسن و عزالدین حسین بـاداره امور قبائل‌مأمورشدند این دوبرادرتوانستند درنتیجه محارباتی که بامجاورین خودنمودند دایره حکومت‌را تاحدود عراق عرب وهمدان واصفهان وشوشتر وسعت دهند تاآنکه درسال ۶۹۲ درگذشتند .

بعد ازمرگ این دوبرادر حکمروائی برلر نصیب جمال‌الدین خضر شد لیکن بعلت قیام مخالفین درسال۶۹۲بقتل رسید .

غازان‌خان اداره قبائل لر کوچك‌را بعد ازقتل خضربه‌حسام‌الدین عمروصمصام‌الدین محمود واگذاشت لیکن طولی نکشیدکه هردو امیر درسال ۶۹۵ کشته شدند .

ازسال ۶۹۵ ببعد عده‌ئی ازامراء بامارت لر مستقر شدندکه به ترتیب بنام‌عزالدین ودولت‌خاتون‌وشجاع‌الدین وملك عزالدین وسید احمد وشاه حسین و رستم عباسی واغور و جهانگیر وآخرین‌آنان رستم خان بن جهانگیراست‌که تاسال ۹۷۸ حیات داشته .

بدین ترتیب این‌سلسله از ۵۸۰ - ۹۷۸ درناحیه لرنشین‌کوچك امارت داشته‌اند واز حکام دست نشانده‌خلفاء عباسی ومغولان بوده‌که بعداً بدست سلاطین صفوی از بین رفتند .

فهرست اسامی لرکوچك

۱ - شجاع‌الدین خورشید بن ابوبکر ۵۸۰ — ۹۴۹

۱ — سیف الدین رستم

۳ - ابوبکرمحمد برادر سیف‌الدین رستم	
۴ - عزالدین گرشاسف‌بن محمد برادر ابوبکر	— ۶۴۰
۵ - حسام‌الدین خلیل‌بن بدربن شجاع‌الدین خورشید	۶۴۰—۶۵۸
۶ - بدرالدین مسعودبن‌حسام‌الدین‌خلیل	۶۵۸—۶۷۷
۷ - تاج‌الدین شاه‌بن حسام‌الدین خلیل	۶۷۷—۶۹۲
۸ - ملک‌الدین حسن وعزالدین حسین فرزندان بدرالدین مسعود	۶۹۲—۶۹۳
۹ - جمال‌الدین خضربن تاج‌الدین شاه	۶۹۳—۶۹۵
۱۰ - حسام‌الدین عمروصمصام‌الدین محمود	۶۹۵—۷۰۶
۱۱ - عزالدین محمدبن عزالدین حسین	۷۰۶—۷۲۰
۱۲ - دولت خاتون زن عزالدین محمد وبرادرش عزالدین حسین	۷۲۰—۷۵۰
۱۳ - شجاع‌الدین محمودبن‌عزالدین حسین	۷۵۰—۸۰۴
۱۴ - ملک عزالدین بن شجاع‌الدین محمود	۸۰۴—۸۱۵
۱۵ - احمدبن عزالدین	۸۱۵—۸۷۳
۱۶ - شاه حسین عباسی	۸۷۳
۱۷ - شاه رستم عباسی	۹۴۹ —
۱۸ - اغوربن شاه رستم	
۱۹ - جهانگیربن اغور	
۲۰ - رستم خان بن جهانگیر	۹۴۹ تا ۹۷۸ حیات داشته است.

اتابکان یزد ۴۴۳ - ۸۱۷ هجری

اتابکان یزد را بنام کاکویه هم مینامند علت وجه تسمیه این است که خال را درلغت دیلمی وزمان آل دیالمه کاکویه میگویند بنابراین سلسله اتابکان یزد راکه نخستین اتابک آن ابوجعفر عضدالدین علاءالدوله کاکویه است بایستی تیره‌ای از دیالمه دانست.

علاءالدوله قریب‌سی‌وپنج سال‌درناحیه اصفهان وهمدان حکومت میکردشخصاً مردی دانشمند وبافضیلت بوده است از افتخارات این اتابک فاضل همین بس‌که پزشک عالیمقام و فیلسوف ایران ابوعلی‌سینا کتاب دانشنامه علائی را درهمدان بنام اوتدوین کرده است.

با درگذشت علاءالدوله و بروز اختلاف مابین فرزندانش ابوکالیجار و ابوحرب و ظهیرالدین ومداخلات پادشاهان سلجوقی (طغرل‌اول) وآل دیالمه دراصفهان نتیجه‌آن‌شد که اصفهان ازدست آنان خارج و در مقابل بساط حکمفرمائیشان دریزدو ابرقو گسترده شد وانتساب این سلسله بنام اتابکان یزد ازهمین جهته است.

امیر علاءالدوله علی درسال ٤٤٨ هجری بعد ازپدر خود ظهیرالدین باتابیکی رسید همین اتابك است که مدتها مورد علاقه معزی نیشابوری شاعر قرار گرفته و مدایح بسیاری درباره آن سروده است .

ازاتابکان دیگر یزد امیر فرامرز ودو دختر امیر و علاءالدوله وقطب‌الدین محمود وشاه علاءالدین‌ویوسف شاه است که ازسال ٤٤٨ـ٦٩٠ باحمایت سلاجقه وسلطان جلال‌الدین منکبرنی‌و براق‌حاجب موسس‌سلسله قراختائیان کرمان وترکان خاتون وهلاکوخان حکومت کرده‌اند .

ازعلل مهم ازبین‌رفتن اتابکان یزد دردوره یوسف شاه هجوم لشکریان مغول بطرف یزد است که‌عاقبت‌الامر یوسف‌شاه بعلت نادانی وطغیان بیمورد ناچارشد فراراختیار نموده ویزد را برای غارت وچپاول تسلیم مغولان نماید .

سلسله اتابکان یزد پس ازسیصد سال بطریقی که گذشت درسال ٧١٨ هجری درزمان حکمروائی‌حاجی‌شاه بن‌یوسف شاه‌آخرین اتابك‌مغلوب موسس‌سلسله‌آل مظفر گردید وبدین ترتیب‌بساط حکومت‌آنان برچیده شد .

فهرست نه نفر ازاسامی‌آنان وذکر مدت حکومتشان؟

١ ـ ظهیرالدین ابومنصور فرامرز بن علاءالدوله‌کاکویه از	٤٤٣ تا ـــ
٢ ـ علاءالدوله علی‌بن فرامرز	٤٨٨
٣ ـ امیرفرامرز بن علاءالدوله علی	٤٤٨ ـــ ٥٣٦
٤ ـ اتابك سام و برادرش عزالدین	٥٣٦ ـــ ٥٧٢
٥ ـ علاءالدوله	٥٧٤ ـــ ٦٢٥
٦ ـ قطب‌الدین محمود شاه بن عزالدین	٤٣٥ ـــ
٧ ـ شاه علاءالدین‌بن قطب‌الدین	ـــ ٦٦٢
٨ ـ یوسف شاه بن علاءالدین	٦٦٢ == ٦٩٠
٩ ـ حاجی شاه بن یوسف شاه	٦٩٠ ـــ ٧١٨

فصل ششم

ملاحظاتی درباب شعراء وادباء این دوره .

چنانکه درپایان تاریخ‌اتابکان‌آذربایجان ذکرشد عده‌ای ازگویندگان نامی بزرگ ماننده‌ظهیرالدین فارابی‌ـ افضل‌الدین خاقانی‌ـ نظامی گنجوی دراین‌دوره میزیسته‌اند اینك بطور اختصار بشرح حال هرکدام ازآنان اشاره مینمائیم .

١ ـ ظهیرالدین فارابی

ابوالفضل طاهر بن محمد ظهیرالدین فاریابـی در قصبه فاریاب بلخ تولد یافت و از

جوانی بشعر وادب وتحصیل علوم پرداخت ومخصوصاً درزبان عربی و درعلم حکمت ونجوم کسب معرفت کرد دراغلب نقاط ایران ازنیشابور ومازندران وآذربایجان مسافرت وسیاحت نمود وبسی ازامراء وسلاطین زمان خود را مدح کرده است ازآن جمله است حسام الدوله اردشیر ازملوك باوند مازندران (۶۰۲ـ ۵۶۷) وطغانشاه حاکم نیشابور (۶۸۱ـ۵۶۹) و محمدبن ایلدگز وقزل ارسلان ونصرة الدین ابوبکر ازاتابکان آذربایجان .

ظهیر قصاید متین دارد که جمله درمدح است وعده‌ای از افاضل دراین عقیده اتفاق دارند که درطراوت ولطافت شعر باانوری وخاقانی که هردو از معاصرین وی بودند برابر بوده بهرحال بعضی قصاید محکم وقطعات خوب وغزلهای شیرین دارد .

ظهیر دراواخر عمرازمدیحه گوئی دست کشیده ودرسال ۵۹۸ درتبریز فوت نمود و درمقبره‌شعرا مدفون گشت[1].

۲ ـ خاقانی شروانی

افضل‌الدین بدیل‌بن علی‌خاقانی ازسخنگویان نامی‌وقصیده سرایان درجه اول ایران است که درحدود سال ۵۲۰ هجری درشروان تولد یافت درباب نام خودکه بدیل باشد در قطعه‌ئی گوید .

بدل من‌آمدم اندر جهان ستائی را   بدین دلیل پدر نام من بدیل نهاد

گویا نخست حقایقی لقب داشته سپس بمناسبت انتساب به خاقان اکبر منوچهربن

---

۱ ـ نقل‌است‌هنگامیکه ظهیرالدین ازنیشابور باصفهان رفت منصب قاضی‌القضاتی اصفهان باصدرالدین عبداللطیف خجندی بوده. روزی ظهیر بسلام خواجه رفت دیدکه صدر خواجه مسکن فضلاء وعلماء است اوسلام‌کرد وغریب واربجائی نشست والتفاتی چنانکه خواست نیافت تافته شد واین قطعه را بدیهة‌گفت وبدست خواجه داد قطعه :

بزرگوارا دنیا ندارد آن عظمت   که هیچ‌کس رازیبد بدان سر افرازی
شرف بفضل وهنر باشد وترا همه‌است   بدین نعیم مزور چرا همی نازی
ز چیست کاهل هنر را نمی‌کنی تمیز   تونیز هم بهنر در زمانه ممتازی
بمن‌نگه توبیازی مکن‌ازآنکه بفضل   دلم بگیسوی حوران نمیکند بازی
اگرچه نیست‌خوشت یکسخن‌زمن‌بشنو   چنانکه آنرا دستور حال خود سازی
تو این سپر که ز دنیا کشیدهٔ در رو   بروز عرض مظالم چنان بیندازی
که از جواب سلامی که خلق رابرتست   بهیچ مظلمه دیگری نپردازی

تذکرة‌الشعراء دولتشاه‌سمرقندی
طبع لندن ص ۱۱۲ ـ ۱۱۳

فریدون شروانشاه خاقانی تخلص یافت منوچهر معاصر باسی و یکمین خلیفه عباسی المقتفی بالله (۵۳۰ ـ ۵۵۵) بود .

محل تولد خاقانی شهر شروان از نواحی آذربایجان بود چنانکه در قصیده معروف شکوائی بامطلع .

قلم بخت مـن شکسته سر است — موی بـر سر ز طالع هنر است
عیب شروان مکـن که خـاقانی — هست از آن شهر کابتداش شر است

مادر خاقانی از خانواده‌های عیسوی آن سامان بود در ابتداء مذهب عیسوی داشت سپس اسلام آورد و این نکته در کتاب تحفة العراقین آمده است .

بطوریکه از آثار خاقانی معلوم میشود زندگی خاقانی همواره با رنج و ناکامی توام بود و با آنکه مسافرتهای فراوان نمود و چند مرتبه بـزیارت مکه نائل گـردید لیکن اینقبیل مسافرتها نتوانسته‌است روح آزاده خاقانی را تسکین بخشد و همواره شکایت خاقانی از حسد مردمان و عدم شناسائی قدر و ارزش شاعراست . وفات خاقانی درحدود سال ۵۹۵ در تبریز اتفاق افتاد و درمقبرة الشعراء که درمحله سرخاب واقعست مدفون گردید .

خاقانی ازقصیده گویان درجه اول ایران‌است اشعار خاقانی محکم وازحیث لفظ و معنی غیرعادی وعالی ولطیف است شعر خاقانی میرساند که اودرزبان عربی هم مانند فارسی تبحر داشته و بالفاظ وترکیبات ادبی زبان آنچنان مسلط بوده که هـر معنی را بهرشکل که خواسته بیان کرده بهترین نمونه شعر این شاعر بلندپایه‌قصیده ایوان مداین است که هنگام مراجعت دومین باری که‌ازمکه عازم‌ایران بوده ضمن مشاهده‌آثار منهدم شده ایران باستان درساحل دجله فکرشاعر راسخت تحریك نموده وقصیده معروف را ساخته است .

قصاید خاقانی معمولا مطول ودامنه داراست و بساکه تجدید مطلع میکند صفت بارز اغلب این قصاید داشتن لغات وترکیبات دشوار ومعانی وتشبیهات و کنایات غامض ومعانی مشکل‌است. معلومات تاریخی وادبی ودینی واصطلاحات مربوط بمناسك‌حج ونجوم و نظائر آنرا درقصایدش‌زیادبکار برده است .

همین قلب حساس شاعر بودکه چون در سفر مکه و زیـارت بغداد ویرانه های‌کاخ پادشاهی ساسانیان راکه دوچار شکست شده بـود ملاحظه نمود مـوجب شدکه شاعر چنین قصیده‌ئی که باسخنان عبرت‌آمیز شروع شده است بسراید :

هان ای‌دل‌عبرت‌بین‌از دیده‌نظر کن‌هان — ایوان مـدائن را آئینه عبرت دان

۳ ـ نظامی گنجوی

حکیم ابومحمد الیاس‌بن یوسف‌بن زکی‌بن موید نظامی درحدود سال ۵۳۵ درشهر گنجه ازحوالی‌آذربایجان تولد یافت راجع به‌گنجه در اشعارش اشارات زیاد است ازآن

جمله گفته :

نظامی ز گنجینه بگشای بند گرفتاری گنجه تا چند چند
نظامی که در گنجه شد شهربند مباد از سلام تـو نا بهر مند

نظامی در کتاب لیلی ومجنون خود از پدر ومادرش ذکری نموده واز مرگ آنان که دور نیست دراوایل عمر شاعر اتفاق افتاده باشد باتأسف یاد میکند .

درعصر نظامی آذربایجان وحوالی آن مرکز حکومت سلسله‌های مختلف بود مخصوصاً اتابکان آذربایجان و موصل و همچنین شروانشاهان دراین اوان شهرت داشتند و با دولت سلجوق موتلف بودند نظامی نیمی ازعمر خود را درموطن خود گنجه صرف کرده و مسافرت مهمی ننمود ظاهراً یکبار بنا بامر واحضار اتابك قزل ارسلان به تبریز مسافرت کرد .

چنانکه ازاشعار واخبار این شاعرخوش طبع شیرین سخن برمیآید وی برسوم ظاهر چندان وقعی نمی‌نهاده وباآنکه بعضی ازسلاطین هم‌عصرخود راستوده وآنان‌هم‌جانب نظامی را عزیز ومحترم داشتند هیچگاه در مداحی مبالغه نکرده و برای جلب خاطرحکمرانان شعر نساخته ودراواخر عمر گوشه گیر وبحال انزوا زیسته درسخن راه راستی را پیموده و ازسخن ناصواب گفتن پرهیز میکرده . ازاشعارش معلوم میشود که فضیلت اومنحصر به شعر و شاعری نبود و از جوانی بفنون ادب و تواریخ و قصص رغبتی داشته وبتحصیل علوم همت گماشته ومخصوصاً درعلم نجوم صاحب اطلاع بوده است .

آنچه موجب شهرت نظامی شده کتاب خمسه یا پنج کنج اوست که بطرز مثنوی است در حدود ۲۸ هزار بیت دارد نخستین‌آن مثنوی مخزن‌الاسرار در زهد و تقوی و مقامات معنوی وچهار مثنوی دیگر یعنی خسروشیرین - لیلی ومجنون - هفت پیکر - واسکندرنـامه درقصیده وحکایات است .

تاریخ تألیف پنج گنج بطوریکه ازاشعارآن بدست میآید بدینقرار است :

مثنوی مخزن‌الاسرار را ظاهراً درحدود ۵۷۰ هجری بنام فخرالدین بهرامشاه بن داود متوفی۶۲۲ - حکمران ارزنگان باجگذار قلیچ ارسلان ازسلجوقیان روم نظم کرده.

درمثنوی خسروشیرین که نظم یکی از داستانهای دوره ساسانی است نظامی‌ازامراء معروف زمان خودمانندطغرل‌ابن ارسلان ازسلجوقیان عراق ۵۷۳ - وشمس‌الدین ابوجعفر محمدبن ایلدگز جهان پهلوان (۵۶۸ - ۵۷۲) وقزل‌ارسلان ایلدگز برادر جهان پهلوان (۵۸۲ - ۵۸۸) از اتابکان‌آذربایجان نام‌برده و ظاهراً این مثنوی را بنام شمس‌الدین محمد کرده است .

خسروشیرین بسال ۵۷۶ انجام یافته وعده ابیات‌آن بالغ برششهزار است .

مثنوی لیلی و مجنون را در سال ۵۸٤ بفرمان شروان شاه ابوالمظفر اخستان پسر

منوچهر که نامه نوشته وقاصدی سوی شاعر فرستاده بود نظم کرده و بنام آن پادشاه شروع نموده واورا درآن مدح کرده است لیلی و مجنون شامل چهار هـزار بیت است و منشاء آن ازداستان‌های تازی میباشد .

هفت پیکر یابهرام نامه راکه نیز ازقصه‌های ایرانی مربوط بعهد ساسانیان است در سال ۵۹۳ سروده وآنرا بنام علاءالدین ارسلان ازاولاد آق سنقر که حکومت وامارت مراغه را داشته است درآورده است . هفت پیکر مرکب از ۴۶۰۰ بیت است . اسکندرنامه نیزدو قسمت است که دراولی اسکندرفاتحی بزرك ودردومی حکیم وپیامبری است نظامی این مثنوی را شرفنامه ومقبلنامه واقبالنامه نیزنامیده وگاهی آن نامهارا بیکی ازدوقسمت نهاده وقسمت دوم را خردنامه هم گفته است .

اسکندرنامه بنام نصرةالدین ابو بکر بن محمد جهان‌پهلوان ۷۰۶ – ۵۸۷ ازاتابکان آذربایجان است تالیف اسکندرنامه سال ۵۹۷ میباشد .

نظامی که سال تولد او درحدود ۵۳۵ بوده‌است پس ازشصت وسه سال زندگی در ۵۹۹ درگذشته است .

نظامی ازشعراء نامی داستان سرای محسوب است ومیتوان گفت بعداز فردوسی کسی ازسخنگویان دراین‌فن بپایه شهرت اونرسیده وبدون تردید نظامی درمثنوی داستانی استاد و پیشرو دیگران محسوب است .

سبك نظامی متین ونظمش شیرین‌است وشعررا صاف وروان ساخته وبطورکلی سخنش ازتعقیدآزاداست ابیات‌آن بسیار نغز وبلند ودارای معانی حکمت وتوحید میباشد وهمواره آثارخودرا شامل نصایح و پندواندرز نموده وتاتوانسته برموزآموزش وپرورش توجه‌کرده وهمواره صفات عالی ومردانگی وآزادمنشی ومردم نوازی را توصیه نموده است .

درآثارآن درس‌عبرت وتنبه فراوان داده شده وهمواره بشررا متوجه نیك وبد اعمال خود ساخته است وازسست بنیادی جهان گذران آگاهش میکند .

در ذکر خصائص اشعار نظامی‌آهنگ موسیقی وحالت جذبه واستعداد وصف ونیروی تصویر اورا نباید فراموش نموده نظامی غیر ازمثنوی قصیده وغزل‌نیز سروده است وهمچنین رباعیات معدودی را باومنسوب میدارند .

ونیزچنانکه در شرح‌احوال اتابکان فارس واتابك سعدبن زنگی گذشت ازافتخارات جاودانی‌آن دوره وجوداستاد جمیع شعراء ایران افصح المتکلمین سعدی شیرازی است .

سعدی ـ نظر باینکه شیخ بزرگوار سعدی عده زیادی ازمعاصرین خود راکه شامل اتابك ابوبکربن سعدبن زنگی و مظفرالدین ابوبکر واتابك مظفرالدین سعد و عضدالدین محمد و ترکان خاتون و سلجوقشاه و ابش خاتون و وزراء اتابکان و حکام و ولاة و ملوك

و اعیان را مدح کرده است و درزمره ممدوحین شیخ میباشند و دراین مدایح نیزاشاراتی بمناسبات وروابط تاریخی و وقایع آنزمان است لذا برای تکمیل تاریخ ادبی این دوره عین قسمتی ازمقاله مشهورومستند علامه فقید سعید محمد قزوینی رحمةالهعلیه راکه درتحت عنوان ممدوحین‌شیخ سعدی‌در کتاب‌سعدی‌نامه‌چاپ‌سال۱۳۱۶ درتهران بیادگارهفتصدمین سال‌تألیف گلستان تحریر‌شده در زیرنقل می‌نمائیم تاباچاپ فصل اول ازمقاله مزبورخدمت شایانی بروشن شدن تاریخ ملوك سلغریان فارس و وزراء ایشان دراین‌کتاب شده باشد. ضمناً چون درباب شرح حال شیخ سعدی واهمیت دوائر جاودانی‌آن بنام بوستان و گلستان درکلیه‌کتب ادبی وشرح‌حال شعراء وحکماء مقالات مفصل ومبسوطی نگاشته شده است لذا دراین مقاله ازورود وبحث درشرح‌حال وآثارآن شاعروحکیم بلندپایه صرفنظر نموده فقط بممدوحین‌شیخ اکتفا مینمائیم.

درذکر ممدوحین شیخ از ملوك سلغریان فارس

ووزراء ایشان

۱ - اتابك مظفرالدین[1] سعدبن زنگی بن مودود سلغری

پنجمین ازپادشاهان سلسلهٔ سلغریان فارس ، گرچه در تمام کلیات شیخ ازگلستان و بوستان و قصاید عربی و فارسی وطیبات و بدایع وغیرها تاآنجاکه راقم سطور تتبع نموده مطلقا واصلا مدحی یا مرثیهٔ ازاو درحق سعدبن زنگی یافت نمیشود ولی چون شیخ معاصر بااین پادشاه بوده باین معنی که دردورهٔ طفولیت واوایل جوانی خود سنین اواخر سلطنت این سعد زنگی را دریافته بوده و حتی بعضی نیز مانند صاحب حبیب‌السیر و جهان‌آرا و آتشکده ومرحوم هدایت تخلص سعدی را ازنام این پادشاه مأخوذ دانسته‌اند[2] لهذا مانیز اورا بالتبع دراین عنوان ذکرکردیم .

تاریخ جلوس سعدبن زنگی علی‌التحقیق معلوم نیست ولی‌چون مدت سلطنت او بتصریح

---

۱ ـ جمیع‌ملوك سلغریان فارس‌ازاول تاباآخر تماماً ملقب‌به «مظفرالدین» بوده‌اند باستثنای دو نفر ازایشان : یکی اتابك محمدبن سعدبن ابوبکربن سعدبن زنگی که درجامع‌التواریخ (طبع بلوشه‌ص۵۵۵ و۵۵۷)گوید لقب‌وی عضدالدین بودولی بتصریح مورخ معاصر اوقاضی‌ناصرالدین بیضاوی درنظام التواریخ ص۸۵و۸۹ وی نیز ملقب بمظفرالدین بوده است ، پس معلوم میشود که این پادشاه ظاهراً دولقب داشته یکی مظفرالدین مانند عموم‌آل سلغر ودیگری عضدالدین،- و دیگر اتابك ابش خاتون‌که در هیچ از کتب تواریخی‌که بدست داشتم مطلقاً لقبی برای او نیافتم .

۲ ـ وحال‌آنکه صواب چنانکه بعدازین درشرح احوال اتابك سعدبن ابوبکربن سعدبن زنگی ذکر خواهیم‌کردآنست‌که تخلص اومأخوذ ازنام این پادشاه اخیر است .

اغلب مورخین بیست و نه یا بیست و هشت سال بوده است [1] و وفات او نیز چنانکه خواهیم دید در سنهٔ ششصد و بیست و سه روی داده پس‌ازمجموع این دوفقره بالطبع چنین استنباط میشود که جلوس او در حدود سنهٔ ۵۹۳ یا ۵۹٤ بوده است.

ووفات اتابك سعدبن زنگی بتصریح صاحب جامع‌التواریخ و وصاف و روضة الصفا و حبیب السیر در احدی الجمادیین سنهٔ ششصد و بیست و سه بوده است، و مورخ معاصر او ابن‌الاثیر گرچه تاریخ وفات اورا بدست نداده ولی درضمن حوادث سنهٔ ۶۲۵ گوید که «از جمله کسانی که دراینسال بمعاونت سلطان جلال‌الدین منکبرنی آمدند درجنگ وی بامغول یکی‌صاحب بلادفارس[ابوبکر] پسر اتابك سعد بود که بعد ازوفات پدر بسلطنت رسیده بود[2]» وازاین فقره صریحاً واضح میشود که وفات سعد زنگی بنحوقطع ویقین مؤخر ازسنهٔ ۶۲۵ نبوده است، بنابر این پس قول صاحب تاریخ گزیده و بتبع اولب التواریخ و جهان‌آرا که وفات سعد زنگی را درسنهٔ ششصد و بیست و هشت نگاشته‌اند (ومانیز سابقاً در مقدمهٔ المعجم فی‌معاییر اشعارالعجم بمتابعت ایشان همین قول را نقل‌کرده بودیم) بدون شك سهو واضح است، و دلیل قطعی دیگر بر بطلان قول تاریخ گزیده آنست که بتصریح صاحب وصاف[3] وزیر سعد بن زنگی مذکور عمیدالدین اسعد ابزری صاحب قصیدهٔ معروف باشکنوانیه که

---

۱ ـ بیست و نه، سال قول صاحب تاریخ وصاف ومزارات شیراز و روضة‌الصفا وحبیب‌السیر است وبیست وهشت سال قول صاحب تاریخ گزیده ولب التواریخ، ـ وعجب است که کلمهٔ «بیست ونه» دربعضی ازمآخذ مانند دونسخه جامع التواریخ کتابخانه ملی پاریس که راقم سطور بدست دارد ونظام‌التواریخ چاپی ص۸۸ وشیراز نامهٔ چاپی ص ۵۳ بواسطهٔ تشابه خطی بین نه وسه به «بیست وسه» تصحیف شده است ولی عبارت مزارات شیراز عربی‌که صریحاً واضحاً گوید: «وبقی فی‌السلطنة و الملك تسعاً و عشرین سنه (نسخهٔ عکسی وزارت معارف ورق ۹۹) جای شبهه باقی نمیگذاردکه فقط بیست و نه صحیح و بیست وسه تصحیف آنست چه در عربی واضح است که کلمهٔ «تسع» و «ثلاث» بواسطهٔ عدم تشابه خطی بیکدیگر مشتبه نمیشوند.

۲ ـ ابن‌الاثیر ج ۱۲ درعنوان « ذکرالحرب بین جلال‌الدین والتتر »، ـ واین نکته را نیز ناگفته نگذریم‌که ابن‌الاثیر با وجود اینکه بکلی معاصر سعدبن زنگی مانحن فیه بوده چه وفات اوفقط هفت سال بعد ازوفات سعد روی داده درسنهٔ ۶۳۰ دائماً ومطرداً از او به «سعدبن دکلا» (= تکله)تعبیر می‌نماید یعنی خیال میکرده‌که سعد پسر تکله بن زنگی بوده است در صورتیکه برادر تکله بوده است ومنشا این اشتباه لابد از آنجاست که چون سعد جانشین تکله بوده درسلطنت ابن‌الاثیر قیاساً علی‌الاعم الاغلب درامثال این موارد تصورکرده‌که وی پسر سلف خود بوده است.

۳ ـ وصاف ص ۱۵۶ ـ ۱۵۷.

مطلع آن اینست . ۱

من یبلغن حمامات ببطحاء ممتعات بسلسال و خضراء

پس از وفات سعد زنگی و جلوس پسرش ابوبکر بواسطهٔ وحشتی که اتابك ابوبکر ازو درخاطر داشت اورا باپسرش تاج الدین محمد درقلعهٔ اشکنوان حبس نمود وعمیدالدین اسعد مذکور در همان حبس درسنهٔ ٦٢٤ وفات یافت پس این نیز دلیل صریح دیگری است که اتابك سعدبن زنگی در سنهٔ ٦٢٤ بیش در جزو احیا نبوده و پسرش اتابك ابوبکر پادشاه بوده است .

وبازدلیل قطعی دیگر برفساد قول صاحب گزیده آنست که بتصریح همان مورخ یعنی وصاف فتح جزیرهٔ کیش وقتل آخرین پادشاه آن جزیره ملك سلطان بدست اتابك ابوبکر بن سعدبن زنگی در روز سه شنبه دوازدهم جمادی الاخرة سنهٔ ششصد و بیست وشش بوده است وبدیهی است که این واقعه که سال وماه و روز آن همه مشخص است برهان جلی واضحی است بر اینکه سنهٔ ٦٢٦ یکی ازسنوات سلطنت اتابك ابوبکر بوده است پس چگونه وفات پدرش سعد ودرنتیجه جلوس خود وی ممکن است درسنهٔ ٦٢٨ روی داده باشد . باری در بطلان قول صاحب گزیده ومن تبع اواصلا وابداً جای ادنی شك وشبهٔ نیست .

ومخفی نماناد که این همه اصرار و پافشاری ما درتعیین سال وفات اتابك سعدبن زنگی نه برای تحقیق یك مسئلهٔ تاریخی است که آن نیز گرچه فی حدذاته مهم است ولی جای آن در این مختصر مقاله نیست بلکه غرض اصلی ما و منظور عمدهٔ مافقط تعیین عصر شیخ بزرگوار است که تاچه مقدار ازسنین سلطنت این زنگی را عادتاً ممکن است دریافته باشد و چگونه است که ذکری ازاو درآثار واشعار اویافت نمیشود لهذا گوئیم :

شکی نیست که چنانکه سابق گفتیم شیخ درسنین اوایل عمرخود مقداری ازسنین اواخر عمر سعد زنگی را درك کرده بوده است زیرا هرچند سنهٔ ولادت شیخ بنحو تحقیق تاکنون معلوم نشده است ولی بظن قریب بیقین وبقراین عدیدهٔ کثیره که اینجا موقع تفصیل آن نیست ودرسایر مقالات مندرجه درهمین شمارهٔ مجلهٔ «تعلیم وتربیت» البته این مسئله بخوبی مطرح وتشریح شده تقریباً شکی نیست که تولد شیخ بزرگوار درحدود سنهٔ ششصد هجری یا بلکه چند سالی نیز مؤخر ازآن تاریخ بوده است ، بنابراین پس شیخ در وقت وفات سعدبن زنگی درسنهٔ ٦٢٣ ظاهراً جوانی بوده است درحدود بیست یابیست واند ساله وبدیهی است که دراین سن هنوز برتبهٔ شاعری وشهرت و معاشرت باملوك واکابر نرسیده بوده است و بهمین جهت است بدون شك که درتمام کلیات اواز نظم و نثر چنانکه سابق نیز گفتیم مطلقاً واصلا مدحی یامرثیهٔ درحق سعدبن زنگی یاحتی ادنی اشارهٔ یا ایمائی بدوبنحوی که ازآن

۱ ـ این قصیده مکرر درایران واروپا بطبع رسیده است .

معلوم‌شود که‌وی در آن‌حین درجزو احیا بوده است بوجه من‌الوجوه یافت‌نمیشود وفقط در دوسه موردی که شیخ نامی ازاو برده است همه‌جا صریحاً ازسیاق کلام واضح است که وی در آن وقت از زمرهٔ گذشتگان بوده است از جمله مثلا درمقدمهٔ بوستان که در خطاب بپسرش اتابك ابوبکر گوید :

نرفت از جهان سعد زنگی بدرد — که چون توخلف نام بردار کرد

وباز درهمانجا گوید :

گر از سعد زنگی مثل ما یـاد — فلك یاور سعد بوبکر باد

واز جمله درحکایت ممتع ذیل در اواخر باب سوم ازبوستان :

ثنا گفت بر سعد زنـگـی کسی — که بر تربتش بـاد رحمت بسی
درم داد و تشریف و بنـواختش — بقـدر هنر جـایگه ساختش
چوالله بس (۱) دید برنقش زر — بشورید و بر کند خلعت زبر
زشورش‌چنان‌شعله درجان‌گرفت — که برجست و راه بیابان گرفت
یکی گفتش از هم نشینان دشت — چه‌دیدی که‌حالت‌دگر گونه گشت
تواول زمین بوسه کردی سه‌جای — نبایستی آخر زدن پشت پای
بخندیـد کاول ز بیم و امید — همی لرزه بر تن فتادم چو بید
بآخـر ز تمکیـن الله بس — نه چیزم بچشم اندر آمد نه کس

۲ ـ اتابك مظفرالدین ابوبکر بن سعد بن زنگی

ششمین و معروفترین پادشاهان سلسلهٔ سلغریان وواسطهٔ قلادهٔ ایشان که فارس در عهد

---

۱ ـ توقیع رسمی اتابك سعدبن زنگی بتصریح وصاف ص ۱۵۵ «الله بس» بوده است که گویا مأخوذ ازاین جملهٔ منسوب بشیخ ابوسعید ابوالخیراست : «الله بس و ماسواه هوس وانقطع النفس» (نفحات‌الانس درشرح حال شیخ مذکور) ولی درنسخهٔ چاپی وصاف کلمهٔ «بس» سهواً «پس» باپاه فارسی چاپ شده است درصورتیکه درچند نسخه خطی کتاب مزبور که رجوع شد در همه بر طبق واقع بس باباء موحده مسطور است ، ـ ومخفی نماناد که دربعضی ازنسخ بوستان این عبارت «الله وبس» باواوعاطفهٔ بین‌الله وبس مسطور است وآن سهو است و صواب بطبق اکثر نسخ «الله بس» بدون واوعاطفه است چه این جمله مبتدا وخبراست یعنی خدا بس است وکافی است وباو او معنی بکلی فاسد است ، واین نکته را نیز ناگفته نگذریم‌که صاحب روضة‌الصفا وحبیب‌السیر در فهم عبارت وصاف در مورد مانحن فیه سهو غریبی کـرده این توقیع را بپسر سعدبن زنگی اتابك ابوبکر نسبت داده‌اند در صورتیکه توقیع مزبور از خود اتابك سعداست نه اتابك ابوبکربن‌سعد .

او باوج سعادت وعظمت وآبادی ورفاهیت رسید وچون بامغول ازدرمجامله ومصانعه درآمد لهذا تا او درحیات بود مملکت فارس ازنهیب آن آتش عالم سوز در پناه امن وامان ماند، و در مماشاة بامغول چون ظاهراً هیچ چارهٔ دیگر نبوده بـدرجهٔ مبالغه نمود که در مـوقع محاصرهٔ بغداد آن پادشاه «مسلمان سنی پاك اعتقاد» لشکری بمدد هلاکوی مغول کافر که در قتل و استیصال خلیفهٔ مسلمین و تجاوز برحرم و حریم آنان لشکرکشی نموده بود مصاحب برادر زادهٔ خود محمدشاه بن سلغور شاه بفرستاد، وپس ازفتح بغداد نیز پسر خود اتابك سعد را برسم تهنیت بدربار همان پادشاه گسیل ساخت ۱

باری اتابك ابوبکر صاحب ترجمه ممدوح علی‌الاطلاق شیخ بزرگوار و اغلب اشعار وآثار اومشحون بمدح همین پادشاه کامکار است و قبل ازو چنانکه مکرر گفتیم مدح احدی ازملوك این سلسله دراشعار شیخ موجودنیست و گلستان و بوستان هردو موشح بنام اوست، والمعجم فی‌معاییر اشعارالعجم شمس‌الدین محمدبن قیس رازی نیزدرعهد همین پادشاه تألیف شده وشطری ازجلایل اعمال ووقایع سلطنت او ومناقب او درمقدمهٔ آن کتاب بقلم مؤلف آن مشروحاً مذکور است.

ومخفی نماناد که «ابوبکر» نام اصلی پادشاه مذکور است نه کنیهٔ او وچون وی چنانکه گفتیم بامغول ازدرصلح واطاعت درآمد واظهار ایلی وانقیاد نمود والتزام خراج واتاوت کرد لهذا اوکتای قاآن درحق او اظهار کمال مرحمت و سیور غامیشی نموده اورا یرلیغ بالقب قتلغ خانی ارزانی داشت[۲] نه آنکه قتلغ خان نام اصلی اوبوده چنانکه یکی ازفضلای معاصرین را دیدم درمقالهٔ که این اواخر دریکی ازمجلات طهران نشرکرده بود چنین توهم نموده بود.

مدت سلطنت اتابك ابوبکر بتصریح مورخ معاصر اورشیدالدین[۳] در جامع‌التواریخ که سال وماه وروزآن همه را مشخص نموده مدت سی‌وچهار سال وشش ماه ویازده روز بوده است، وفات او باز بتصریح همان مورخ در روز پنجم جمادی الاخـره سنهٔ ششصد و پنجاه

---

۱ - جامع‌التواریخ درفصل سلغریان.

۲ - جامع‌التواریخ فصل سلغریان، ووصاف ص ۱۵۶، وروضة‌الصفا وحبیب‌السیر نیز هر دو درفصل سلغریان، ــ قتلغ بترکی بمعنی مبارك وسعید وخوش بخت است وخان بمعنی پادشاه، پس قتلغ‌خان بمعنی پادشاه مبارك وخوش بخت ومسعود است.

۳ ــ رشیدالدین دراوایل عمر خود سنین اواخر سلطنت اتابك‌ابوبکر را درك کرده بوده چه قتل رشیدالدین در سنهٔ ۷۱۸ بوده در حدود سن هشتاد سالگی پس تولد وی لابد در حدود سنهٔ ۶۳۸ بوده و در وقت وفات اتابك ابوبکر در سنهٔ ۶۵۸ وی جوانـی تقریباً در حدود سن بیست سالگی.

وهشت[1] هجری اتفاق افتاد ازاینقرارازروی حساب واضح است که جلوس او برتخت سلطنت در حدود ۲۴ یا ۲۳ ذی‌القعده سنهٔ ششصد و بیست و سه بوده و سابق در شرح حال پدرش سعدبن زنگی گفتیم که وفات او در احدی‌الجمادیین همان سال یعنی ۶۲۳ روی داده پس معلوم میشود که جلوس او بلافاصله بعد از وفات پدرش وقوع نیافته بلکه چندماهی بعد از آن واقعه بوده ولابد یکی از علل این تراخی‌آن بوده که چنانکه درجامع‌التواریخ مرقوم است در حین وفات اتابك سعد پسرش اتابك ابوبکر در قلعهٔ سپید محبوس بود و خواجه غیاث‌الدین یزدی که وزیر و مدبر ملك بود واقعهٔ او را پنهان داشت و انگشتری وی بقلعهٔ سپید فرستاد و پسرش اتابك ابوبکر را از بند بیرون آورده حاضر گردانید و در خرگاه برانداخته با امرا و لشگر گفت که اتابك می‌فرماید که ولی‌العهد ابوبکر است امرا کمردر گردن انداختند واتابك شد[2] واین امورووقایع لابد چند ماهی کما بیش طول کشیده بوده و بفوریت روی نداده بوده است.

تاریخ تولد اتابك ابوبکر در جائی بدست نیامد ولی چون سن او در وقت وفات به تصریح رشیدالدین[3] شصت و هفت سال بوده است پس واضح است که تولد او لابد در حدود سنهٔ ۵۹۱ بوده است.

فهرست اجمالی‌مواضعی که نام اتابك ابوبکربن سعدبن‌زنگی درنظم یا نثرشیخ برده شده از قرار ذیل است: دومرتبه در دیباچهٔ گلستان، و دیگر در اواخر باب هفتم ازهمان کتاب در فصل جدال سعدی با مدعی در بـاب توانگری و درویشی، و دیگر در دیباچهٔ بوستان که این بیت معروف از آنجاست:

سزد گر بد ورش بنـازم چنان — کـه سید بدوران نـو شیروان

و باز در باب اول از همان‌کتاب در حکایت:

ز دریـای عمان بر آمد کسی — سفر کرده هـامون و دریا بسی

و در حکایت:

---

۱ ــ علاوه بررشیدالدین عموم مورخین دیگر نیز ازقبیل قاضی‌بیضاوی درنظام‌التواریخ وشیرازنامه وتاریخ گزیده وروضةالصفا وحبیب‌السیرولب‌التواریخ همه همین سنهٔ ۶۵۸ را برای وفات اتابك ابوبکر ضبط کرده‌اند وهمچنین دربعضی نسخ خطی و صاف نیز بعنه همین قسم است ولی درنسخهٔ چاپی‌کتاب مزبور (چاپ بمبئی ص ۱۸۰) برخلاف عموم مورخین تاریخ وفات اورا سنهٔ تسع وخمسین وستمائه نگاشته وآن بدون شبهه سهو نساخ است.

۲ ــ جامع‌التواریخ طبع بلوشه ص۳۶.

۳ــ ایضاً همان‌کتاب درقسمت سلغریان در دو نسخهٔ خطی‌کتابخانهٔ ملی پاریس‌نمرهٔ ۱۳۶۵ ورق ۲۳۵، ونمرهٔ ۲۰۰۵ ورق۲۰۲.

یکی از بزرگان اهل تمیز — حکایت کند ز ابن عبدالعزیز

و در حکایت :

شنیدم که در مرزی از باختر — برادر دو بودند از یک پدر

و در اواخر باب دوم در حکایت جود و سخای حاتم طائی، و در حکایت :

جوانی بدانگی کرم کرده بود — تمنای پیری بر آورده بود

و در اواخر باب هشتم در حکایت معروف سومنات ، و دیگر در قصیدهٔ عربی در مرثیهٔ مستعصم‌بالله و خراب بغداد که مطلع آن اینست :

حبست بجفنی المدامع لاتجری — فلما طغا الماءاستطال علی‌السکر

و فیها یقول

عفا الله عنا ما مضی من جریمة — و من علینا بالجمیل من الستر

و صان بلاد المسلمین بقیة — بدولة سلطان البلاد ابی بکر

ملیك غدا فی‌کل بلدة اسمه — عزیزاً و محبوباً کیوسف فی‌مصر

لقد سعد الدینا به دام سعده — و ایده المولی بالویة النصر

کذلك تنشولینة هو عرقها — وحسن‌نبات‌الارض‌من‌کرم‌البذر[1]

و باز در قصیدهٔ فارسی معروف در مرثیهٔ همان خلیفه که مطلع آن اینست :

آسمان را حق بودگر خون بگرید برزمین

بر زوال ملك مستعصم امیرالمؤمنین

و در آخر آن گوید :

یارب این رکن مسلمانی با من آباد دار — در پناه شاه عادل پیشوای ملك و دین

خسروصاحب قران‌غوث زمان بوبکر سعد — آنکه‌اخلاقش‌پسندیده‌است واوصافش گزین

مصلحت بود اختیار رأی روشن بین او — با زبردستان سخن‌گفتن نشاید جز بلین[2]

لاجرم در بر و بحرش داعیان دولتند — کای‌هزاران‌آفرین برجانت ازجان‌آفرین

و دیگر قصیدهٔ معروف که مطلع آن اینست :

بنو بتند ملوك اندرین سپنج سرای — کنون‌که نوبت تست ای ملك بعدل‌گرای

چنانکه در عنوان این قصیده درغالب نسخ مسطور است درمدح همین اتابك ابوبکر است‌گرچه در اصل خود قصیده نامی ازو دیده نمیشود، ــ و ایضاً قطعهٔ معروف

۱ــ این دو بیت اخیر از این قصیده در دیباچهٔ گلستان نیز مذکور است .

۲ــ اشارهٔ صریح است بسیاست مماشاة و مجامله با مغول که چنانکه سابق گفتیم اتابك ابوبکر برای‌حفظ بلاد قلمرو خود ازآسیب آن طوفان عالمگیراتخاذ نمود .

وجودم بتنك آمد از جور تنگی		شدم در سفر روزگـار درنگی
جهان زیرپی چون سکندر بریدم		چو یأجوج بگذشتم از سد سنگی
چو بـاز آمدم کشور آسوده دیدم		زگرگان بدر رفته آن تیزچنگی
بنام ایـزد آباد پر ناز و نعمت		پلنگان رهـا کرده خوی پـلنگی
خط ماهرویـان چو مشك خطائی		سر زلف خوبان چو درع فرنگی
درون مردمی‌چون ملك نیك‌سیرت		برون لشگری‌چون‌هژبران جنگی
بپرسیدم این کشور آسوده کی‌شد		کسی گفت سعدی‌چه شوریده‌رنگی
چنان بود در عهد اول کـه دیدی		جهانی پرآشوب و تشویش وتنگی
چنین شد در ایـام سلطان عادل		اتـابـك ابوبکربـن سعد زنگی

و ایضاً در باب مراثی قصیدهٔ که مطلع آن اینست :

دل شکسته‌که مرهم نهد دگربارش		یتیم خسته‌که از پای برکند خارش

در مرثیهٔ همین اتابك ابوبکربن سعدبن زنگی مانحن فیه است .

و مخفی نماناد که در بعضی نسخ کلیات و مخصوصاً در چاپهای مغلوط هند دربسیاری از مواضع در قصاید مذکوره در فوق بجای ابوبکربن زنگی « ابونصر» مسطوراست و آن غلط فاحش و خطای صریح قبیح است و در تمام سلسلهٔ سلغریان کسی موسوم یا مکنی بابو نصر نبوده است و در عموم نسخ خطی قدیم و چاپهای خوب ایران همه جـا در قصاید فوق بلااستثنا نام ممدوح بطبق واقع « ابوبکر » مرقوم است مقصود اینست که کسی تـوهم نکند که ابونصر نامی یکی از ممدوحین شیخ بوده و ما از ذکر نام او غفلت نموده‌ایم.

۳- اتابك مظفرالدین سعدبن ابوبکربن سعدبن زنگی

پسر مذکور قبل ، چنانکه از تـاریخ‌گزیده و مزارات شیراز مستفاد میشود شیخ از بستگان ومنتسبان این شاهزاده بوده وهمانا تخلص وی نیز ازنام او مأخوذ است، و بدون شبهه صواب همین قول است نه آنچه صاحب حبیب‌السیر و جهان‌آرا و آتشکده و مرحوم هدایت گفته‌اند که تخلص شیخ مأخوذ از نام سعدبن زنگی است چه عصر سعد زنگی‌چنانکه سابقاً نیز گفتیم مقدم بر دوره ظهور شاعری شیخ بوده و در تمام‌کلیات شیخ از نظم و نثر چنانکه مکرر گفته‌ایم اصلا و مطلقاً مدحی بنام اتابك سعد زنگی یـافت نمیشود، و دیباچهٔ گلستان نیز چنانکه معلوم است بتصریح خود شیخ که گوید :

علی‌الخصوص کـه دیبـاچهٔ همایونش		بنام سعد ابوبکر سعدبن زنگی‌است

بنام همین شاهزادهٔ ما نحن فیه است که در آن اوان هنوز پدرش اتابك ابوبکر در قید حیات بوده‌است(۱) و عجب است که جامی نیز بآن فضل و احاطه وسعهٔ اطلاع که ازو معهود است در همین اشتباه عمومی افتاده و در قطعهٔ در سلسلةالذهب راجع بفضیلت شعرو شعرا و مخلد ماندن نام ممدوحین از پرتو مدایح ایشان سعدی را از جمله مداحان سعد زنگی و حتی گلستان را نیز چنانکه از ظاهر عبارت او مستفاد میشود بنام پادشاه مزبور پنداشته است، عین ابیات مزبوره از قرار ذیل است، پس از ذکرعدهٔ ازقدماء شعرا مانند رودکی و عنصری و معزی گوید : (چند بیت از پیش وپس نیز برای بدست آمدن سیاق کلام نقل شد)

انوری هم چو مدح سنجر گفت — وین گرانمایه در بوصفش سفت
گر دل و دست بحروکان باشد — دل و دست خدایگان باشد
بحر شدخشك وكان‌ززلزله ریخت — وان دراز رشتهٔ بقا نگسیخت
با همه طمطراق خاقانی — بهر تاج آوران شروانی
گرچه دارد ز نغز گفتاری — مدحهای هزار دیناری
نقد اهل جهان ز دینارش — نیست جز نقش‌های اشعارش
رفت سعدی و دم ز یکرنگی — زدن او بسعد بن زنگی
به ز سعد و سرای وایوانش — ذکر سعدی است درگلستانش
ز سنائی و از نظامی دان — که ز دام اوفتادگان جهان
چون درین دامگاه یاد آرند — ز دو بهرامشاه یاد آرند

الی آخرالابیات، وآن سهو واضح است و منشأ این سهوشایع بدون شك یکی‌توافق نام دو سعد جد و نواده بوده است و دیگر عدم غور و تعمق کافی در تاریخ سلغریان .

باری چنانکه سابق نیز بدان اشاره نمودیم بتصریح رشیدالدین در جامع‌التواریخ

---

(۱) عین عبارت تاریخ‌گزیده ازقرار ذیل‌است : « سعدی شیرازی وهومشرف‌الدین‌مصلح‌ـ الشیرازی وباتابك سعدبن‌ابی‌بکربن سعدبن زنگی منسوب است» ، وعبارت مزارات شیرازاین : «الاتابك سعدبن ابی‌بکربن سعدبن زنگی‌کان ملکاشابا جمیلا حسن‌السیرة صافی‌السریره محبالاهل‌ـ الفضل مربیالهم قدانتسب‌الیه‌الشیخ مشرف‌الدین مصلح ومدحه بمدایح وزین باسمه‌الکتب ولما توفی‌ابوه‌الاتابك‌ابوبکرکان هوعند ملك‌الترك لمصلحةاهل شیراز فبلغة خبروفاة والده عندرجوعه فی‌الطریق وکان مریضاً فبقی بعده ایاماً ثم توفی بارض‌العراق فی جمادی‌الاخرة سنة ثمان وخسین و ستمائة فارسلت ترکان خاتون قال‌الفقیه وکانت صالحة معتقدة حتی اتوابه و دفنته فی شیراز وبنت علیه قبة رفیعة وجعلت عندها مدرسة سمتهاالعضدیه ثم دفن ابنه محمدبن سعد فی جنبه» انتهی .

اتابك ابوبکر چندین مرتبه درحال حیات خود پسرش شاهزاده سعدبن ابوبکر مانحن‌فیه را برسم تهنیت و اظهار مراسم اطاعت و انقیاد بدربار هولاکو فرستاد، از جمله یکی بعد از فتح قلاع‌الموت و قلع وقمع « ملاحده » و دیگربار پس از فتح بغداد وقتل مستعصم‌بالله وانقراض خلافت عباسیان، واتابك سعد دراین سفردرهفتم شعبان سنهٔ ٦٥٦[درآذربایجان ـ ظ] بحضورهولاکورسید و هولاکو اورا نواخته با سیورغامیشی و اعزار تمام بازفرستاد[1] و باز مجدداً در یکی دوسال بعد از فتح بغداد در موقع فتح لرستان بدست مغول اتابك ابوبکر او را با تحف و هدایای بسیار باسم نوا باردوی هلاکو فرستاد، ودراثناء مراجعت از این سفر اخیر اتابك سعد را درعرض راه مرضی نامرضی روی داد وپدرش نیزدرشیراز بیمار شد وپدروپسر از بیماری یکدیگر خبرنداشتند، وچون اتابك سعدی بمرحلهٔ طبرش[2] (= تفرش معروف) از اعمال قم رسید به تب ربع مبتلی‌بود مستسقی نیز شد ورعاف‌پدید آمد و همانجا پس از دوازده روز از وفات پدرکه خطبه و سکه بنام اومزّین گشته بود در روز یکشنبه هفدهم جمادی‌الاخرة سنهٔ ششصد و پنجـاه و هشت درگذشت، و زن او ترکان خاتون دختر اتابك یزد قطب‌الدین محمود شاه‌کس فرستاده تابوت او را بشیراز آورد و در مدرسهٔ عضدی شیرازکه مستحدث خود ترکان بود دفن نمود[3]، از اتابك سعد پسری‌ماند دوازده ساله محمد نام و وو دختر یکی سلغم‌که بـزرگتر بود و دیگری ابش‌کوچکتر، سن اتـابك سعد و تـاریخ تولد وی معلوم نشد ولی از بعضی ابیات مراثی شیخ در حق او که‌گوید :

پس از مرگ جوانان گل مماناد | پس‌ازگل درچمن بلبل مخواناد
بحسرت درزمین رفت‌آن گل نو | صبا بر استخوانش گل دماناد

و نیز از تصریح صاحب مزارات شیراز در ترجمهٔ حال اوکه‌گوید«وکان ملکاً شابا جمیلا» واضح میشودکه وی در عنفوان جوانی بدرود زندگانی گفته .

---

(۱) جامع‌التواریخ‌خطی‌فصل‌تاریخ سلغریان ، و نیز قسمت‌هولاکوی همان‌کتاب طبع‌کاترمر ص ۳۲۲ ،

(۲) کذا فی جامع‌التواریخ قسمت سلغریان : «طبرش ازاعمال قم» ولی درقسمت مغول‌طبع بلوشه ص ۵۵۵ : « تورقو ازاعمال براهان » با نسخهٔ بدل « تـورتو » که همین اخیر صواب و مطابق «طبرتو»ی وصاف است ص ۱۸۱ ، و تورتو یا طبرتو بدون شك همان موضع است‌که در تاریخ قم ص۱۱۹ و ۱۴۱ باسم تبرته مسطور وجزو رستاق‌کوز در است مجاور رستاق فراهان ، وظاهراً مراد ازطبرتو نام خود قریهٔ که اتابك سعد آنجا وفات یافت بوده وازطبرش اصل تمـام ناحیه وبنا براین اختلافی دربین مآخذ مختلفه نیست .

(۳) جامع‌التواریخ درفصل سلغریان ووصاف و مزارات شیراز .

مواضعی که نام سعدبن ابوبکر بن سعدبن زنگی صاحب ترجمه در کلیات شیخ برده شده از قرار ذیل است :

اولا دز دیباچهٔ گلستان که چنانکه گفتیم موشح بنام اوست، و ثانیاً در مقدمهٔ بوستان آنجا که گوید :

گر از سعد زنگی مثل ماند یاد　　فلك یاور سعد بوبکر باد

و دیگر در غزلی در بدایع که مطلع آن اینست :

چو ترك دلبر من شاهدی بشنگی نیست　　چو زلف پر شکنش حلقهٔ فرنگی نیست

و در آخر آن گوید :

دوم بلطف ندارد(۱) عجب که چون سعدی　　غلام سعد ابوبکر سعد زنگی نیست

و دیگر در قصیدهٔ در مرثیهٔ پدرش اتابك ابوبکر که از سیاق قصیده واضح است که هنوز در آنوقت خبر وفات اتابك سعد از عراق بشیراز نرسیده بوده و شیخ غایبانه مدح اتابك سعد را می‌نموده، در تخلص بمدح این قصیده گوید :

نمرد نام ابوبکر سعدبن زنگی　　که ماندسعدابوبکرنام بردارش
خدایگان ملوك زمان مظفر دین　　که قائم است باعلای دین واظهارش
بزرگوارخدایا بفر ودولت وکام　　دوام عمر بده سالهای بسیارش

و در آن حین که شیخ دوام عمر او را بسالهای بسیار ازخداوند آرزو میکرده هیچ نمیدانسته که فقط پس از دوازده روز از مرگ پدر وی نیز بدو ملحق خواهد شد و بلکه شاید درهمان وقت که شیخ این ابیات را می‌سروده تابوت او را از تفرش بشیرازمیاورده‌اند، چنانکه در مرثیهٔ دیگر در حق همین سعدبن ابوبکر که لابد بلافاصله بعد از قصیدهٔ سابق ساختهٔ گوید :

چو ماه دولت بوبکر سعد آفل شد　　طلوع اخترسعدش هنوزجان میداد
امیدامن وسلامت بگوش دل میگفت　　بقای سعد ابوبکر سعد زنگی باد
هنوز داغ نخستین درست‌ناشده بود　　که دست‌جورزمان‌داغ‌دیگرش‌بنهاد

و در مرثیهٔ دیگر گوید :

امید تاج و تخت خسروی بود　　از ین غافل که تابوتش بیارند

و این بیت اخیر از مرثیه‌ایست مطول از شیخ در حق همین سعدبن ابوبکر بنحو ترجیع بند که مطلع آن اینست :

غریبانرا دل از بهر تو خونست　　دل خویشان نمیدانم که چونست

و ترجیع آن این :

---

(۱) دربعضی نسخ : «ورم بلطف ندارد» . و دربعضی دیگر ، «ورم بلطف بدارد»

نمیدانم حدیث نـامه چونست		همی بینم که عنوانش بخونست

و این بیت دیگر از همین مرثیه :

جزای تشنه مردن در غـریبی		شراب از دست پیغمبر ستانـاد

بدون شك اشاره بمرض استسقای سعد است که چنانکه گفتیم یکی از امراض مهلکهٔ او بود .

و بالاخره مرثیهٔ ذیل که مطلع آن اینست :

بهیچ باغ نبود آندرخت مانندش		که تندباد اجل بیدریغ برکندش

در حق همین سعد بن ابوبکر بن سعد بن زنگی و پسرش اتابك محمد است .

٤- اتابك مظفرالدین(١) یا عضدالدین محمد بن ابوبکر بن سعد بن زنگی

چنانکه سابق گفتیم از اتابك سعد بن ابوبکر پسری ماند محمد نام دوازده ساله ودو دختر یکی سلغم که دختر بزرگتر و دیگرابش که کوچکتر بود[٢] مادر ایشان ترکان[٣]خاتون دختر اتابك قطب‌الدین محمود شاه و خواهر علاءالدوله از اتابکان یزد[٤] بصوابدید اعیان دولت محمد مذکور را در اواخر جمادی‌الاخرة سنهٔ ششصد و پنجاه وهشت بتخت نشانیدند

(١) قاضی بیضاوی در نظام‌التواریخ لقب این اتابك محمد را (مانند لقب عموم آل سلغر) مظفرالدین ذکرکرده و ظاهر این بیت سعدی درمدح او درضمن مرثیهٔ پدرش سعد : در این گیتی مظفرشاه عادل محمد نام برادرش بماناد نیزهمین است ولی رشیدالدین در جامع‌التواریخ بلوشه ص ٥٥٥ و ٥٥٧ لقب اورا عضدالدین نگاشته ومحتمل است که هردولقب را داشته یکی قبل‌از جلوس ویکی بعد ازآن ونظایرآن مابین ملوك وسلاطین گذشته بسیاراست وسابق نیز بدین فقره اشاره نمودیم :

(٢) جامع‌التواریخ طبع بلوشه ص ٥٥٥ ،

(٣) ترکان دراسامی زنان اتراك یا القاب ایشان بفتح تاء وکاف عربی است نـه بضم تاء چنانکه در وهلهٔ اول از تشابه این کلمه با ترکان جمع ترك ممکن است توهم رود ، و اصل این کلمه دراصطلاح خاقانیهٔ ماوراءالنهر ازالقاب پادشاهان ایشان بوده است اعم از مرد یا زن ولی بعدها بنحو خصوصی برملکه یعنی برزن یا مادر یا مطلق اقارب زنانهٔ پادشاه اطلاق میشده‌است ، رجوع شود بدیوان لغات الترك کاشغری ج ١ ص ٣١٣ و ٣٦٨ و ج ٢ ص ١٦٥ که دائماً این کلمه را «ترکن» می‌نویسد بضبط قلم بفتح تاء وبدون‌الف قبل از حرف اخیر، و نیز بحلیة‌الانسان‌ابن مهنا ص ١٤٥ وعین عبارت او اینست : «الملك=خاقان (خان)، الملکة=ترکان» و در غیاث‌اللغات

(بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد)

و سلطان عضدالدین خواندند[۱] و مادرش ترکان حاکمه و مدبره امور مملکت گردید، و از غرایب اتفاقات تاریخ آنکه در عرض همین ماه یعنی جمادی‌الاخرهٔ ۶۵۸ در شیراز برسه پادشاه خطبه کردند ، اول بنام اتابك ابوبکر بن سعدبن زنگی متوفی درپنجم آن ماه، دوم بنام پسرش اتابك سعدبن ابوبکر متوفی در هفدهم همان ماه ، و سوم بنام پسر این اخیر اتابك محمدبن سعد که محل گفتگوی ماست[۲] باری ایام دولت اتابك محمد نیز چندان امتدادی نیافته پس از دو سال و هفت‌ماه‌سلطنت[۳] بسبب سقطهٔ از بام قصر از منهل فانی بمنزل باقی نقل کرد در (اوایل) سنهٔ ششصد و شصت ویك[۴]ودر مدرسهٔ عضدی شیراز که مستحدث ترکان خاتون بود در جنب مدفن پدرش اتابك سعد مدفون شد[۵].

مواضعی که نام این اتابك محمدبن سعد در اشعار شیخ برده شده یا فقط اشارهٔ بدو شده بدون تصریح بنام او از قرار ذیل است : اولا در مقدمهٔ بوستان که پس از فصل‌طویلی در مدح پادشاه معاصر ابوبکر بن سعدبن زنگی که بوستان در زمان او و بنام او در سنهٔ ۶۵۵ باتمام رسیده بوده و یکی دو بیت نیز در مدح پسرش سعدبن ابوبکر بلافاصله بعد ابیات ذیل در مدح پسر این اخیراتابك محمدبن سعد صاحب ترجمه درعموم نسخ بوستان از قدیم و جدید موجود است که واضح است شیخ این ابیات را مدتی بعد از اتمام اصل بوستان در زمان سلطنت اتابك محمدبن سعد ما نحن فیه (۶۵۸ - ۶۶۱) بدیباچهٔ آنکتاب علاوه نموده بوده است ، وعنوان این ابیات در نسخهٔ مورخه ۷۶۷ چنین است: «ستایش اتابك مخمدبن سعدبن ابی‌بکر » ، و در عموم نسخ دیگر نیزعنوان کمابیش بهمین مضمون است، و چند بیت اول آن ابیات از قرار ذیل است :

اتابك محمد شه نیکبخت	خداوند تاج و خداوند تخت
جوان جوان بخت روشن ضمیر	بدولت جوان و بتدبیر پیر
بدانش بزرك و بهمت بلند	ببازو دلیر و بدل هوشمند

گوید : «ترکان بالفتح وکاف‌عربی لقب زنان ازعالم بی‌بی وبیگمه‌ازلطائف» رجوع شود نیزبترجمهٔ «ترکستان» بارتولد بانگلیسی ص ۳۳۷ ،

(۴) جامع‌التواریخ قسمت سلغریان و وصاف ص ۱۸۱ ، وشیرازنامه ص ۶۲ ،

(۱) جامع‌التواریخ طبع بلوشه ص ۵۵۵ و۵۵۷ .

(۲) جامع‌التواریخ قسمت سلغریان .

(۳) جامع‌التواریخ قسمت سلغریان ووصاف ص ۱۸۲ وشیرازنامه ص ۶۲ .

(٤) کذا در وصاف ص ۱۸۲ وشیرازنامه ص ۶۲ ، ولی در تاریخ‌گزیده ص ۵۰۸ تاریخ وفات اورا در ذی‌الحجه ۶۶۰ نگاشته ،

(۵) مزارات شیرازنسخهٔ موزهٔ بریتانیه ص ۲۳ ا ب ،

زهی دولت مادر روزگار / که رودی(۱) چنین پرورد در کنار
بدست کرم آب دریا ببرد / برفعت محل ثریا ببرد
زهی چشم دولت بروی تو باز / سر شهریاران گردن فراز
صدف را که بینی ز در دانه پر / نه آن قدر دارد که یك دانه در
تو آن در مکنون یك دانهٔ / که پیرایهٔ سلطنت خانهٔ

الی آخر الابیات ، و دو بیت اخیر ظاهراً اشاره است باینکه ممدوح پسر یگانهٔ پدر بوده است چه در حقیقت اتابك سعد اولاد ذکوری غیر ازاین اتابك محمد نداشته.
و ثانیاً ، در غزل ذیل طیبات که بتمامه در مدح همین اتابك محمد بن سعد است:

بناز ای خداوند اقبال سرمد / ببخت همایون و تخت ممهد
مغیث زمان ناصر اهل ایمان / گزین خدا یاور دین احمد
خداوند فرمان ملك سلیمان(۲) / شهنشاه عادل اتابك محمد
ز سعد ابوبکر تا سعد زنگی / پدر بر پدر نامور جد برجد
همه نامداران و گردن فرازان / بزنجیر سبق الایادی مقید
سر بندگی بر زمینش نهاده / همه نامداران دریا و سرحدّ
خردمند شاها رعیت پناها / که مخصوص بادی بتأیید سرمد
یکی پند پیرانه بشنو ز سعدی / که بختت جوان باد و جاهت مجدد[۳]
نبو دست تا بوده دوران گیتی / با بقاء ابنای گیتی معوّد
مؤبد نمی‌ماند این ملك دنیا / نشاید بر او تکیه بر هیچ مسند
بانصاف ران دولت و زندگانی / که نامت بگیتی بماند مخلد

و ثالثاً در غزلی دیگر در طیبات در مدح مادر این اتابك محمد ترکان خاتون که در ضمن دو سه بیت آن نیز در مدح خود اتابك محمد است ، و تمام آن غزل در شرح احوال ترکان خاتون نقل خواهد شد، و ابیات مذکوره از قرار ذیل است :

حرم عصمت و عفت بتو آراسته باد / علم دین محمد بمحمد بر پای
خلف دودهٔ سلغر شرف دولت وملك / ملك آیت رحمت ملك ملك آرای
سایهٔ لطف خدا داعیهٔ راحت خلق / شاه گردنکش دشمن کش عاجز بخشای
ملك ویران نشود خانهٔ عدل آبادان / سعد و بوبکر بمردند محمد برجای

و رابعاً در ضمن مرثیهٔ از مراثی پدرش سعد بن ابوبکر که سابق نیز اشاره بمطلع

---

(۱) دربعضی نسخ : «پوری»
(۲) درخصوص ملك سلیمان رجوع شود بتوضیح آخر این مقاله .
(۳) کذا دراغلب نسخ خطی ، و دربعضی مجدد .

آن شد آنجا که گوید :

سر آمد روزگار سعد بوبکر　　خداوندش برحمت در رساناد
در این گیتی مظفر شاه‌عادل　　محمد نام بردارش بماناد

و خامساً باز در ضمن مرثیهٔ دیگری از مراثی پدرش سعد که مطلع آن اینست :

باتفاق‌دگر کس‌دل بکس‌نباید داد　　زخستگی که درین‌نوبت‌اتفاق‌افتاد

و در اواخر این قصیده گوید در تخلص بمدح اتابك محمدبن سعد و اشاره باینکه وی طفل خردسال بوده ولی نام او را صریحاً نبرده

گر آفتاب خزان گلبنی شکفته بریخت　　بقاء سرو روان با دو سایهٔ شمشاد
هنوز روی سلامت بکشور است و بعید[1]　　هنوز پشت سعادت بمسندست و معاد[2]
کلاه دولت وصولت بزور بازو نیست　　بهفت ساله دهد دور گیتی از هفتاد
بخدمتش سر طاعت نهندخرد و بزرگ　　در آن قبیله که خردی بود بزرگ نهاد
قمر فرو شد و صبح دوم جهان بگرفت　　حیات او بسر آمد مزید عمر تو باد
همان نصیحت جدت که گفته‌ام بشنو　　که من نمانم گفت منت نماند یاد[3]
دلی خراب مکن بیگنه اگر خواهی　　که سالها بودت خاندان و ملك آباد

و سادساً باز در ضمن مرثیهٔ دیگری در حق پدرش سعد بن ابوبکر که مطلع آن این است :

بهیچ باغ نبود آن درخت مانندش　　که تند باد اجل بیدریغ بر کندش

ابیات ذیل از این مرثیه در مدح اتابك محمدبن سعد ما نحن فیه است بدون تصریح بنام او :

نمرد سعد ابوبکر سعد بن زنگی　　که هست سایهٔ امیدوار فرزندش
گر آفتاب بشد سایه همچنان باقی است　　بقای اهل حرم(٤) بادو خویش وپیوندش
همیشه سبز و جوان باد در حدیقهٔ ملك　　درخت دولت بیخ آور برومندش
یکی دعاء تو گفتم یکی دعاء عدوت　　بگویم آنرا گر نیك نیست مپسندش
هر آنکه پای خلاف تو در رکیب آرد　　بخانه باز رواد اسب بی خداوندش

---

(١) کذا درنسخهٔ مورخهٔ ٧٦٧ (؟) و درنسخهٔ دیگر: عبید، ودرچند نسخهٔ دیگر : وعید .

(٢) کذا درنسخهٔ مورخهٔ ٧٢٧ وغالب نسخ دیگر (؟) ، درنسخهٔ : مفاد .

(٣) درآنوقت که‌شیخ این ابیات را بنظم می‌آورده هیچ تصور نمیکرده که درست سی‌سال دیگر بعد از وفات این طفل بازشیخ بزرگوار درحیات خواهد بود : ٦٦١ - ٦٩١ ،

(٤) اشاره است بدون شك بمادرش ترکان خاتون‌که حاکمه ومدیرهٔ ملك بود .

۵- ترکان خاتون[۱]

دختر اتابك قطب‌الدین محمود شاه و خواهراتابك رکن‌الدین علاءالدوله ازسلسلهٔ اتابکان یزد و مادرش یاقوت ترکان دختر براق حاجب[۲] مؤسس سلسله قراختائیان کرمان بود، صاحب ترجمه زوجهٔ اتابك سعدبـن ابوبکر بن سعدبن زنگی بود و او را از وی سه فرزند آمد یك پسر که همان اتابك محمد بـن سعد مذکور بلافاصله قبل است و دو دختر یکی بزرگتر موسوم به بی‌بی سلغم که ابتدا در حبالهٔ اتابك محمد شاه‌بن سلغور شاه بـن زنگی در آمد و پس از اوبحبالهٔ زادهٔ خوداتابك یوسف شاه‌بن علاءالدوله اتابك یزدشوهر کرد، و دیگری خردتر موسوم بابش خاتون که آخرین سلغریان فارس است و شرح حال او عنقریب مذکور خواهد شد.

باری چنانکه سابق نیز ذکرکردیم پس از وفات اتابك سعدبن ابوبکر شوهرترکان خاتون و جلوس پسر صغیرش اتابك محمدبن سعدکه طفلی دوازده ساله بود ترکان خاتون خود بر ملك و دولت مستولی و حاکمه و متکفلهٔ امور سلطنت گردید و مدت ایام اتـابك محمد مذکور نیز چندان دوامی نیافته پس از دو سال و هفت مـاه حکمرانی در اوایـل شهور سنهٔ ششصد و شصت و یك بسبب سقطهٔ از بام قصر هلاك شد.

پس از فوت فرزند و فراغت از عزا داری رأی ترکان خاتون و امراء دولت برآن قرارگرفت که اتابك مظفرالدین محمد شاه بن سلغور شاه‌بـن سعدبن زنگی بـرادر زادهٔ اتابك ابوبکر راکه شوهر سلغم دختر بزرگتر ترکان خاتون بود بسلطنت بردارند، واین اتابك محمد شاه همانست که اتابك ابوبکر چنانکـه سابق نیز بدان اشاره‌کردیم درموقع محاصرهٔ بغداد او را با لشگری بمدد هولاکو فرستاده بود و وی در آن واقعه مردانگیها نموده و هولاکو آثار شجاعت و جلادت ازو دیده و نیك پسندیده بود ودرصولت ورجولیت همتا نداشت لیکن در اینوقت چون بتخت سلطنت نشست بلهو ولغو و عیش و عشرت وشرب خمور و فسق و فجور مشغول شد و باقوال و ملتمسات ترکان خاتون‌التفاتی نمیکرد، ترکان خاتون بالاخره ازین حرکات او ملول شده با امراء شول و تراکمه در توقیف او مواضعه نمود و در دهم رمضـان سنهٔ ششصد و شصت‌و یـك(۳) او را بگرفتند و به اردوی هولاکـو

---

(۱) برای ضبط کلمهٔ ترکان رجوع شود بحاشیهٔ ۳ ، از ص ۷۳۱ ،

(۲) جامع‌التواریخ طبع بلوشه ص ۵۵۶ وسمط‌العلی نسخهٔ موزهٔ بریتانیه ورق ۱۰۸ ب ،

(۳) کذا فی تاریخ گزیده ص ۵۰۸ وشیرازنامه ص ۶۳ . جامع‌التواریخ نیز درتاریخ ماه و روز بعینه بهمین نحو است ولی تاریخ سال را معین نکرده است .

فرستادند(۱) و مدت سلطنت او هشت ماه بود(۲) و وی همچنان در اردو بسر میبرد تا آنکه پس از عصیان برادرش سلجوقشاه در همانجا بفرمان هولاکو بقتل رسید(۳) و بقیهٔ احوال ترکان خاتون بعد ازین در فصل مخصوص بسلجوقشاه مذکور خواهد شد، و عجب است که در تمام کلیات شیخ بهیچوجه مدحی یا حتی ادنی اشارهٔ وذکری ازاین اتابك محمد شاه بن سلغور شاه دیده نمیشود با آنکه درحق جمیع سلغریان دیگر قبل ازو و بعد ازو ازاتابك ابوبکر الی آخرین ایشان ابش خاتون شیخ را مدایح غر است وفقط این اتابك محمد شاه ازاین کلیه مستثنی است ولی ممکن است که تتبع راقم سطور در اینخصوص ناقص و از نظرمن چیزی از این قبیل فوت شده باشد.

و اما در حق ترکان خاتون که محل گفتگوی ماست راقم سطور دو مدیحه یافتم که گرچه نام ممدوح در هیچیك از آنها مذکور نیست ولی یکی از آنها که بلافاصله ذیلا مذکور خواهد شد از سیاق خود اشعار در کمال وضوح آشکار است که در مدح ترکان خاتون و راجع است بدورهٔ سلطنت پسرش اتابك محمد بن سعد در تحت حضانت وکفالت خود او، و عنوان این مدیحه که فعلا عبارت است از یکی از غزلهای طیبات ولی ممکن است سابق جزو قصاید بوده در یکی از نسخ بسیار قدیمی طهران(٤) مورخهٔ سنهٔ ۷۱۸ که متعلق بیکی از معاریف اطبای آن شهر است از این قرار است: «وله فی الحرم المعصوم»(٥) و در نسخهٔ قدیمی دیگری از نسخ طهران ولی

---

(۱) جامع التواریخ قسمت سلغریان و وصاف ص ۱۸٤.

(۲) کذا فی جامع التواریخ وتاریخ گزیده وشیرازنامه ولی ظاهر عبارت وصاف ص ۱۸٤ اینست که مدت سلطنت او چهارماه بوده و ظاهراً آن سهو واضح است چه از روی حساب تاریخ جلوس سلف او محمد بن سعد که دراواخر جمادی الاخرة سنهٔ ۶۵۸ بوده ومدت سلطنت او که دو سال وهفت ماه بوده و تاریخ توقیف همین اتابك محمد شاه که دردهم رمضان سنهٔ ۶۶۱ بوده واضح میشود که محال است مدت سلطنت او چهارماه بوده باشد وبدون شبهه هشت ماه بوده بطبق روایات سایر مورخین.

(۳) جامع التواریخ قسمت سلغریان ووصاف ص ۱۸۶.

(۴) عنوان این مدیحه را با عنوان مدیحهٔ آتی الذکر وهمچنین کلیهٔ عناوین قصاید وغزلیات شیخ را بخواهش این ضعیف آقای حبیب یغمائی از جوانان بسیار فاضل ادیب با ذوق ایران واز اعقاب دختری مرحوم یغما شاعر معروف از روی چند نسخهٔ بسیار قدیمی مصحح مضبوط طهران مرحمت فرموده سواد برداشته و برای اینجانب فرستاده‌اند موقع را مغتنم دانسته کمال تشکر و سپاسگزاری وامتنان قلبی خودرا از زحمات فاضل معزی الیه خدمت ایشان تقدیم میدارم.

(۵) ملاحظه شود که شیخ در دو سه مورد از ترکان خاتون بهمن عبارت یعنی «حرم»

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بی تاریخ متعلق بآقای ابوالحسن بزرگزاد چنین : « وله ایضاً یصف الستر العالی»[۱]، لکن در چندین نسخهٔ قدیم و جدید دیگر که محل رجوع نگارنده است برسم عموم غزلهای طیبات این غزل نیز هیچ عنوانی ندارد و مدیحه اینست :

در مدح ترکان خاتون

چه دعا گویمت ای سایهٔ میمون همای — یارب این سایه بسی بر سر اسلام بپای
جود پیدا و وجود از نظر خلق نهان(۲) — نام در عالم و خود در کنف ستر خدای
در سرا پردهٔ عصمت بعبادت مشغول — پادشاهان متوقف بدر پرده سرای
آفتاب این همه شمع ازعقب و مشعله پیش — دست برسینه زنندش که بپروانه درآی
مطلع برج سعادت فلك اختر سعد — بحر دردانهٔ شاهی صدف گوهر زای
حرم عصمت و عفت بتو آراسته باد — علم دین محمد بمحمد بر پای
خلف دودهٔ سلغر شرف دولت و ملك — ملك آیت رحمت ملك ملك آرای
سایهٔ لطف خدا داعیهٔ راحت خلق — شاه گردن کش دشمن کش عاجز بخشای
ملك ویران نشود خانهٔ عدل آبادان — سعد و بوبکر بمردند محمد بر جای
ای حسود ار نشوی خاك در خدمت او — دیگرت باد بدست است برو می پیمای
هر که خواهد که درین مملکت انگشت خلاف — بر خطائی بنهد گو برو انگشت بخای
جهد و مردی ندهد آنچه دهد دولت و بخت — گنج و لشکر نکند آنچه کند همت و رأی
قدم بنده بخدمت نتوانست رسید — قلم شوق و ارادت بسر آمد برپای
جاودان قصر معالیت چنان باد که مرغ — نتواند که برو سایه کند غیر همای
نیکخواهان ترا تاج کرامت بر سر — بدسگالان ترا بند عقوبت بر پای

و اما مدیحهٔ دیگر شیخ در حق ترکان خاتون عبارت از یکی از قصاید فارسی شیخ

---

(۱) تصیح قیاسی. - درسوادی که آقای حبیب یغمائی برای من فرستاده‌اند : «السر المعالی»

(۲) درنسخهٔ آقای بزرگزاد بجای این مصراع : وهم بیرون سراپردهٔ عصمت موقوف ،

دنبالهٔ پاورقی ازصفحه قبل

تعبیر کرده است یکی در ضمن مرثیهٔ شوهرش سعدبن ابوبکر و مدح پسرش محمدبن سعد که سابق نیز بدان اشاره شد آنجا که گوید :

نمرد سعد ابوبکر سعدبن زنگی — که هست سایهٔ امیدوار فرزندش
گر آفتاب بشد سایه همچنان باقی است — بقای اهل حرم باد و خویش و پیوندش

و دیگری درهمین مدیحهٔ مذکور درمتن که درخطاب باو واشاره بمدح پسرش محمدبن مذکور گوید:

حرم عفت و عصمت بتو آراسته باد — علم دین محمد بمحمد برپای

و دیگر درعنوان قصیدهٔ آتیه دریکی ازنسخ قدیمی طهران : « وله یمدح الحرم » .

که باز مانند مدیحهٔ سابق الذکر نام ممدوح در اثناء قصیده بهیچوجه مذکور نیست[۱] واز فحوای خود قصیده نیز بر خلاف مدیحهٔ سابق اشاراتی‌قطعی دراین خصوص بدست نمیآید و فقط مدرك ما در اینکه این قصیده در مدح ترکان خاتون است عنوان خود قصیده است که در نسخهٔ بسیار قدیمی مصحح پاریس مورخهٔ ۷۶۷ صریحاً چنین مرقوم است: «درمدح ملکهٔ سعیده ترکان» ودرنسخهٔ جدید دیگری متعلق براقم سطور: « فی‌مدح ترکان خاتون» و در نسخهٔ قدیمی دیگری ازنسخ طهران متعلق بآقای محمد دانش خراسانی مورخهٔ سنهٔ ۷۲۱ : « وله . یمدح‌الحرم »(۲) وقصیده اینست :

در مدح ترکان خاتون

ای بیش از انك در قلم آید ثنای تو / واجب بر اهل مشرق ومغرب دعای تو
درویش و پادشاه ندانم درین زمان / الا بـزیر سایهٔ همچون همای تـو
نوشین روان و حاتم طائی‌که بوده‌اند / هرگز نبوده‌اند بعدل و سخای تو
منشور در نواحی و مشهور در جهان / آوازهٔ تعبد و خوف و رجای‌تو(۳)

اسلام در امان و ضمان سلامتست / از یمن همت و قدم پارسای تو
گر آسمان بداند قدر تو بر زمین / در چشم آفتاب کشد خاك پای تو
شکر مسافران که بآفاق می‌روند / گر بر فلك رسد نرسد در عطای تو
خلق از جزای خیر توکردن مقصرند / پروردگار خلق تواند جزای تو
تیغ مبارزان نکند در دیار خصم / چندان اثر که همت کشورگشای تو
بدبخت نیست در همه عالم باتفاق / الا کسی که روی بتابد ز رأی تو
ای در بقای عمر تو خیرجهانیان / باقی مباد هرکه نخواهد بقای تو

(۱) سکوت شیخ ازذکرنام ممدوح در این دو قصیده بدون هیچ شك وشبهه‌تعمدی و قصدی بوده نه ازباب اتفاق یا غفلت و مسامحه ونحـوذلك چه مقتضای نهایت تأدب واحترام ببـانوان حریم سلطنت درآن اعصاربدون شك سکـوت مطلق از ذکـرنام ایشان بوده در قصاید و اشعار تا چنانکه شخص ایشان از ابصار مستور است نام ایشان نیز از اسماع محجوب ماند و درغزلی که شیخ راست درمدح ابش خاتون وبعد ازین درشرح حال او مذکورخواهد شد نیز بهیچوجه نام ممدوح دراثناء مدیحه برده نشده .

(۲) سواد این عنوان ووصف‌کامل این نسخه وسایرنسخ طهران را نیز آقای حبیب یغمائی شکرالله سعیه برای من فرستاده‌اند و کل خیر عندنـا من‌عنده ، ـ درخصـوص تعبیر « حرم » رجوع شود بحاشیهٔ ۳ از ص ۷۳۷ ،

(۳) درمزارات شیراز درشرح اتابك سعدبن ابوبکر شوهرترکان خاتون نقلا ازقول فقیه صائن‌الدین‌حسین ازمعاصرین‌ترکان‌خاتون‌گوید :«قال‌الفقیه وکانت(ترکان‌خاتون) صالحة معتقدة» ،

خاص از برای مصلحت عام دیر سال
بنشین که مثل تو نشنید بجای تو

آن‌چیست درجهان که نداری‌توازمراد
تا سعدی از خدای بخواهد برای تو

تا آفتاب میرود و صبح می‌دمد
عاید بخیر باد صباح و مسای تو

یارب رضای او تو برآور بلطف خویش
کو روز و شب نمی‌طلبد جزرضای تو

۶ ـ اتابك مظفرالدین سلجوقشاه بن سلغورشاه بن سعدبن زنگی

برادر اتابك محمد شاه سابق‌الذکر، پس ازآنکه ترکان خاتون چنانکه گفتیم اتابك محمد شاه را بمواضعهٔ با امراء شول وتراکمه توقیف‌نموده باردوی هولاکوفرستادبصوابدید امراء دولت برادر محمد شاه سلجوقشاه راکه در قلعهٔ اصطخر فارس(۱) محبوس‌بود خلاص دادند و بسلطنت‌برداشتند، وی از محمد شاه بسال بزرگتر(۲) ومادرش از آل سلجوق‌بود و منظری خوب و جمالی محبوب داشت اهالی شیراز بسلطنت او هرچند درنگی نیافت مستبشر شدند، سلجوقشاه ترکان خاتون‌را تا بیش‌گرد فتنه نگردد در حبالهٔ نکاح خود در آورد ولی پس از چندی شبی در پایان مستی بتفصیلی که درکتب تواریخ مسطور است او را بدست‌غلامی‌رنگی بکشت(۳) وبرشحنگان مغول‌که در شیراز بودند نیز عاصی شده ایشان را با زن و فرزند و خدم و حشم و خرد و برزك جمیعاً بر تیغ گذرانید وخانهای ایشان رابسوخت، چون این اخبار موحش بسمع هولاکورسید نایرهٔ غضب اوبآسمان شعله‌ورگشته حکم نافذ شدکه امیرالتاجو و تیمور یا یك تومان لشگر از مغول و مسلمان بشیراز روندو آتش فتنهٔ سلجوقی را بآب تیغ فرو نشانند و از اصفهان و یـزد و لر وکرمان نیز مدد فرستند. از آوازهٔ وصول لشکر مغول سلجوق شاه با لشکر حاضر خزانهٔ‌که بود برگرفت وبطرف بندرخورسیف)٤(دراز بنادردریای‌فارس بیرون رفت وکشتیها مهیاگردانیدتاآنکه‌اگر

(۱) وصاف ص ۱۸۳ وشیرازنامه ۶۳ ،

(۲) جامع‌التواریخ قسمت سلغریان ووصاف ص ۱۸۳ ،

(۳) تاریخ قتل ترکان خاتون‌رابفرمان سلجوقشاه جائی‌نیافتم ولی واضح است‌که درسلطنت کوتاه سلجوقشاه یعنی مابین دهم رمضان ۶۶۱ وشهور اوایل ۶۶۲ بوده است .

۴ـ خورسیف بفتح خاء معجمه و سکون واوو سپس راء مهمله وکسر سین مهمله شهرکی بوده بر ساحل خلیج فارس نزدیك سیراف (= بندر طاهری) ما بین‌آن شهر وبصره وبازاری داشته‌که مسافران دریا در آنجا تهیهٔ زاد‌وتوشه برای خود می‌نموده‌اند (معجم‌البلدان ج ۲ ص ۴۸۸ و تقویم‌البلدان ابوالفدا ص ۳۲۵، این اخیرکلمه را خورالسیف‌با الف و لام ضبط‌کرده)، در وصاف نیز ذکر این موضوع بسیارآمدهٔ از جمله ص ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۸۷، ۱۹۵، ولی‌غالباً در آنکتاب کلمه خورشیف با شین معجمه مرقوم است .

از مقاومت عاجز آید بر دریا زند و خود را بطرفی اندازد، التاجو نیز متعاقب او عازم سواحل شد، سلجوق شاه چون خبر وصول اوشنید ازخورسیف برعزم قتال مراجعت کرده درکازرون تلاقی فریقین با یکدیگر دست داد در حملهٔ اول بسیاری از لشکر سلجوقشاه متفرق شدند و وی خود لختی مردانه بجنگید و عاقبت از راه اضطرار با اعوان و اشیاع بمسجد قطب‌الاولیاء شیخ‌ابواسحق کازرونی پناه برد ولشکر مغول گرداگرد مسجد بگرفتند و با تیر و سنك و چوب از اندرون و بیرون مدتی نایرهٔ جدال اشتغال داشت بالاخره لشگر مغول قوت کردند و بمسجد در آمدند و تمامت متحصنین را از ترکان سلجوقی و اهالی کازرون یکبار بدرجهٔ شهادت رسانیدند و سلجوق شاه راگرفته بیرون آوردند در پایان قلعهٔ سفید روز روشن را برو سیاه ساخته سر او را بشیراز فرستادند ، (جامع‌التواریخ طبع بلوشه ص ۵۵۶ ،) و این واقعه‌در شهور سنهٔ ششصد و شصت و دوبود (۱) و مدت سلطنت او بروایت‌اکثرمورخین(۲) پنج ماه و بروایت و صاف (ص ۱۸۹) هفت ماه بود، و بقتل سلجوق شاده در حقیقت استقلال مملکت فارس و سلطنت سلسلهٔ سلغریان هردو خاتمه یافت و آن مملکت در تحت استیلاء مستقیم مغول در آمد چه سلطنت ابش خاتون بعد از او جز مجرد اسم چیز دیگری نبود .

شیخ را در حق این سلجوقشاه چندین مدیحه است ازقصیده وغزل، از جمله قصیدهٔ مختصر یا قطعهٔ که مطلع آن اینست :

چه نیکبخت کسانی که اهل شیرازند	که زیر بال همای بلند پروازند
بروزگار همایون خسرو عادل	که گرك ومیش بتوفیق اوهم‌آوازند
مظفرالدین سلجوقشاه کز عذلش	روان تکله و بوبکر سعد می نازند

الی آخر الابیات، و دیگر قصیدهٔ که مطلع آن اینست :

خدایراچه‌توان گفت‌شکرفضل‌وکرم	بدین کرم که دگرباره کرد برعالم
بدور دولت سلجوقشاه سلغر شاه	خدایگان معظم اتابك اعظم

۱ـ کذا فی‌جامع‌التوریخ قسمت سلغریان وشیرازنامه ص ۶۴، وروضةالصفا وحبیب‌السیر هر دو در فصل سلغریان ، ولی وصاف ص ۱۸۹ قتل سلجوقشاه را در آخر شهور سنهٔ ۶۶۱ ضبط‌کرده و بدون شبهه همان روایت اول اقرب بصواب بنظر میآید چه‌گرفتاری سلف او محمد شاه‌بن سلغور شاه چنانکه‌گفتیم در دهم رمضان سنه ٦٦١ بوده و مدت سلطنت خود سلجوقشاه نیز باختلاف اقوال چنانکه خواهیم‌گفت پنج ماه یا هفت ماه بوده پس علی‌ای حال از روی‌داده باشد ، ـ در تاریخ‌گزیده ص ۵۰۹ قتل سلجوقشاه را در صفر سنهٔ ثلث وستین وستمائه نگاشته و بلا شبهه « ثلث » غلط ناسخ است بجای « اثنتین » .

۲ـ رجوع شود بنظام‌التواریخ ص ۹۰ و تاریخ‌گزیده ص ۵۰۸ و شیرازنامه ص ۶۳،

سر ملوك جهان پادشاه روی زمین خلیفهٔ پدر وعم باتفاق امم
زمین فارس دگر فرآسمان دارد بماه طلعت شاه و ستارگان حشم

الی آخر القصیدة ، ودیگر قصیدهٔ که مطلع وبعضی ابیات اوائل آن ازقرار ذیل است:

در بهشت گشادند بر جهان ناگاه خدا بچشم عنایت بخلق کردنگاه
امید بسته برآمد صباح خیر دمید بدور دولت سلجوقشاه سلغر شاه
چوماه روی‌مسافرکه بامداد پگاه در آید ازدر امید وار چشم براه
خدایگان معظم اتابك اعظم سر ملوك جهان ناصر عباد الله

ودراین قصیده دراشاره باینکه سلجوقشاه درعهد برادرش‌محمد شاه درقلعهٔ اصطخر محبوس‌بود وهرچند برای خلاص خودنزد برادر تضرع نمود مفید نیفتاد وتاپس‌ازگرفتاری برادر بتفصیلی‌که درکتب تواریخ مشروح است بسلطنت رسیدگوید :

خجسته روزی وخرم‌کسی‌که بازکنند بروی دولت و بختش در فرج ناگاه
که چشم‌داشت که‌یوسف عزیزمصرشود اسیر بند بلای برادران در چاه
شب فراق نمی باید از فلك نالید که روزهای سپید است درشبان سیاه
زمانه بر سرآنست اگر خطائی کرد که بعدازین‌همه طاعت‌کند بعذرگناه

الی آخرالابیات، ودیگر غزلی در طیبات‌که مطلع آن اینست :

آن روی‌بین‌که حسن بپوشید ماه را وان دام زلف و دانهٔ خال سیاه را
من‌سرورا قبا نشیندم دگرکه بست(۱) بر فرق آفتاب ندیدم کلاه را

ودرآخرآن‌گوید :

سعدی حدیث مستی و فریاد عاشقی دیگر مکن که عیب بود خانقاه را
دفتر ز شعرگفته بشوی و دگر مگوی الا دعای دولت سلجوقشاه را
یارب دوام عمر دهش تا بقهر و لطف بدخواه را جزا دهد ونیکخواه را
واندرگلوی دشمن دولت‌کند چو میخ فراش او طناب در بارگاه را

۷ ـ اتابك ابش خاتون بنت اتابك سعدبن ابوبكربن سعدبن زنگی آخرین سلغریان

پس از قتل سلجوق شاه بدست مغول چون از دودمان سلغریان بغیر ابش و سلغم دختران اتابك سعدبن ابوبکر کسی نمانده بودکه وارث ملك تواند بود وچون ابش خاتون ازهمان عهد مادرش ترکان خاتون نامزد منکو تیمور پسر یازدهم هولاکو بود لهذا خطبهٔ

۱ ـ کذا فی‌اکثرالنسخ ودربعضی نسخ جدیده ؛ کمرکه بست :

سلطنت بنام اومزین گشت درشهور سنهٔ ششصد وشصت ودو(۱)، وقریب بیست‌ودوسال‌اتابکی مملکت فارس که پس از قتل سلجوقشاه جز مجرد اسم عاری از هرگونه حقیقت ورسم بیش نبود باسم ابش خاتون بود واوخود غالباً در اردوی مغول بسر میبرد وحکمرانی و تمشیت امور مملکت بکلی دردست شحنگان وعمال‌آن قوم اداره می‌شد. بروایت تاریخ گزیده(۲) فقط یکسال بعد ازجلوس اتابك ابش (یعنی درحدود سنهٔ ۶۶۳ یا ۶۶۴) او را بار:و بردند وبشاهزاده منکو تیمور بن هلاکو بشوهر دادند ولی ظاهر سیاق و صـاف (۳) آنست که وی مدت طویلی بعد ازجلوس باز هنوز دز شیراز بـوده و فقط ابتدا درحـدود سنهٔ ۶۷۲ در مصاحبت سوغونجاق نوئین باردو رفته وبشوهرخود منکو تیمور مزبور پیوسته است وعلی‌ای حال غیبت‌ابش ازوطن خود دراین سفر بسیار متمادی بوده و تاحدود سنهٔ ۶۸۲ دراردوی مغول درآذبایجان بسر می‌برده است، ودرحدود سنهٔ مزبوره دراوایل جلوس سلطان احمد تکو داربن هلاکو وقریب دوسال پس‌ازوفات شوهرخود منکو تیمورکه دراواخر سنهٔ ۶۸۰ دراثر زخم‌منکری که درجنك بامصریان برداشته بود هلاك شدحکومت شیراز بحکم یرلیغ تکودار مزبور بابش خاتون مفوض، وابش مجدداً پس ازغیبت بسیار طولانی ازوطن مألوف بمقر حکومت‌آباء واجداد خود عودث نمود واهالی شیراز بقدوم اوبغایت مستبشر شدند و تمام محلات واسواق راآذین بستند ومطربان وارباب ملاهی بسازوآواز مشغول وقریب یك ماه تمام شیراز عرق حبور وسرور بود.(۴)

دراثناء این‌حالات نوبت سلطنت بارغون بن اباقابن هولاکورسید واویکی ازمقربان خود از سادات معتبر فارس موسوم بسید عمادالدین ابویعلـی را بحکومت فـارس منصوب ساخته یرلیغ باحضار ابش صادر نمود ، سید مزبـور پس از ورود بفارس با کمال ابهت و جلالت وبی اعتنائی بابش مشغول حکمرانی وتنسیق امور گردید واین حالات بـالطبع بر اتابك ابش وخواص دولت او بغایت ناگـوار میآمد وکینهٔ سید را در دل گرفتند و منتهز وقت فرصت می‌بودند تا یکی از روزها در میان بازار شیراز ببهانه معدودی از ممـالیك اتابکی برسید حمله‌کرده اورا بکشتند (در۲۱ شوال ۶۸۳) و خانـهٔ اورا بدست عوام و اوباش بغارت دادند ، ازاستمداع این اخبار نایرهٔ غضب ارغون بفلك اثیر رسیده ایلچیان متعاقب ومتوالی بشیرازفرستاد واتابك ابش خاتون را باجمیع خواص وکسان اوکه درآن غایله دستی داشتند بااهانت واذلال‌تمام باردو احضار نموده پس‌ازاستکشاف‌آن احـوال و

---

۱ ــ نظام‌التواریخ ص ۹۰ .

۲ ــ طبع اوقاف گیب ص ۵۰۹ .

۳ ــ طبع بمبئی‌س ۱۹۰ـــ۱۹۷.

۴ ــ وصاف ض ۲۱۱ .

ثبوت گناه بعضی ازایشانرادرهمانجا بسیاست رسانیدند . و بقیه باداء جریمهٔ بسیار سنگینی بورثهٔ مقتول محکوم شدند (۱) .

از تولتر این مصایب و نوایب واستیلای هموم وغموم پس ازیکسال وچند ماه ازورود باردو ابش خاتون را انواع امراض مختلفه روی نموده پس از هفتهٔ در همانجا وفات نمود درشهور سنهٔ ششصد وهشتاد وپنج بروایت وصاف وشیرازنامه یاششصد وهشتاد وشش بروایت روضةالصفا وحبیب‌السیر ، واورا درچرندان تبریز دفن نمودند (۲) وپس ازچندی دخترش شاهزاده کرد و چین بنت منکوتیمور بن هلاکو نعش اورا از آنجا بشیراز برده (۳) در مدرسهٔ عضدیه (٤) که مستحدث مادرش ترکان خاتون و مدفن پدرش اتابك سعدبن ابوبکر وبرادزش اتابك محمد بن سعد بود دفن‌کردند و بموت اونام سلغریان بکلی از جهان بر بر افتاد ، و مدت ملك او چنانکه سابق نیز گفتیم قریب بیست و دو سال بوده است (٦٦٢ - ٦٨٥) .

شیخ را درمدح ابش خاتون غزلی است درطیبات که ذیلا مذکور خواهد شد ، وهر چند چنانکه ملاحظه میشود نام ممدوح در اثناء این غزل مانند نام مادرش ترکان خاتون دراثناء مدایح شیخ در حق او که سابقاً گذشت هیچکدام بمناسبت اینکه هر دو زن و از پردگیان حریم سلطنت بوده‌اند تادباً برده نشده ولی در دو نسخه از نسخ بسیار قدیمی طهران درعنوان این‌غزل صریحاً مسطور است که درمدح ابش است، یکی ازآنها نسخه‌ایست مورخهٔ هفتصد وهجده هجری متعلق بیکی‌از اطبای معروف طهران که سابق نیز بدان اشاره شد ، دراین نسخه درعنوان این غزل چنین مرقوم است : «وله فی مدح ابش بنت سعد» ، ونسخهٔ دیگر متعلق است بآقای حاج آقا ملك وآنهم نیز بسیار و قدیمی وظاهراً از اواخر قرن هشتم است ولی تاریخ‌کتابت ندارد ، در این نسخه در عنوان این غزل چنین مسطور است : «ذکر پادشاه اسلام ایك ابش علیه‌الرحمه [= اتابك ابش علیه‌الرحمه]» (۵) ولیکن

---

۱ - وصاف ص ۲۱۲ - ۲۲۱.

۲ - وصاف ۲۲۲ .

۳ - روضةالصفا طبع بمبئی ج ٤ ص ۲۰۸ .

۴ - جامع‌التواریخ طبع بلوشه ۵۵۷، ولی مزارات شیرازنسخهٔ موزه بریتانیه ورق۹۹ شرح حال سعدبن زنگی گوید که ابش خاتون برباط ابش مدفون شد .

۵ - جلب نظر راقم سطور را بعنوان این غزل در این دو نسخه آقای حبیب یغمائی که سابق نیز ازالطاف ومساعدتهای ایشان درحق اینجانب وفی‌ابن مواد اغلب عناوین قصاید و غزلیات شیخ را ازروی بعضی‌ازنسخ بسیار قدیم معتبر ایران برای منشمهٔ اشاره نمودیم معطوف ساختند . مجدداً ومکرراً از همراهیهای ایشان‌کمال تشکر و سپاسگذاری قلبی خود را اظهار می‌دارم .

درنسخی که درمحل دسترس خود راقم این سطور است از قدیم و جدید در هیچکدام این غزل مانند عموم غزل هـای دیگر طیبات و بـدایع و غیره هیچ عنواتی نـدارد ، و غزل اینست :

در مدح ابش خاتون

فلك را این همه تمکین نباشد
فروغ مهر و مه چندین نباشد

صبا گر بگذرد بـر خاك پایت
عجب گر دامنش مشکین نباشد

ز مروارید تـاج خسروانیت
یکی در خوشهٔ پروین نباشد

بقاء ملك باد ایـن خاندان را
که تا باشد خلل در دین نباشد

هر آنکو سر بگرداند ز حکمت
ازآن بیچاره تر مسکین نباشد

عدو راکز توبردل پای پیل است
بزن تا بیدقش فـرزین نباشد

چنین خسرو کجا باشد در آفاق
وگر باشد چنین شیرین نباشد

خدایا دشمنش جـائی بمیراد
کههیچش دوست(۱) در بالین نباشد

۸ - امیر فخرالدین ابی بکر بن نصر حوایجی

ازوزراء اتابك ابوبکر بن سعدبن زنگی ، وی ابتدا درجزو حوایجیان مطبخ اتابکی بود پس ازچندی ازآن پایهٔ خزانه داری ارتقا یافت ومحل اعتماد واعتقاد اتابکـی شد و متدرجاً ازفرط کفایت وشهامت ودرایت ازمنصبی بمنصبی وازمرتبهٔ بمرتبهٔ پای فراتر می‌نهاد تا باتاندك زمانی برتبهٔ امارت و وزارت اتـابك نایل آمد و شخص اول مملکت گـردید . امیر فخرالدین صاحب ترجمه درعلو همت وجود وسخا و نیکخواهـی مردم و تربیت ائمه و افاضل ودستگیری یتامی وارامل وتشیید ابنیهٔ خیریه ورقبات جاریه و اوقاف و رباطات و سقایات وحمامات وسایر وجوه برّ در زمان خود ضرب‌المثل بوده و صاحب تاریخ وصاف شرح پارهٔ ازاینگونه اعمال نافعهٔ این وزیر نیك فطرت خیر را درتألیف نفیس خودمذکور داشته است (۲) ومورخ مزبور که تألیف این جلد ازتاریخ خود را (یعنی جلد دوم را) در سنه ۶۹۹ باتمام رسانده (۳) گوید : «ازاشخاص رقبات خیر [او] آنچه‌امروز معمور ومزین است ومراسم درس وتلقین ووعظ وتذکیر درآن معین واخایر املاك که درسلك وقفیّه کشیده

---

۱ - دربعضی نسخ قدیمه : که هیچش خلق .

۲ - وصاف ص ۱۶۰ - ۱۶۱ ، رجوع شود نیز بنظام‌التواریخ ص ۸۹ و تاریخ گزیده ص ۵۰۷ وشیرازنامه ص ۵۹ - ۶۰ .

۳ - وصاف ص ۱۹۸ .

هنوز زیادت از سی هزار دینار زر رایج در سالی ارتفاع آنست با وجود تغلب و تعدی بیگانگان وفساد تصرف فرزندان [۱] ، امیرفخرالدین صاحب ترجمه در عهد سلطنت اتابك محمد بن سعدبن ابی‌بکر وکفالت مادرش ترکان خاتون یعنی مابین سنوات ششصد وپنجاه وهشت وششصد وشصت ویك باشارت ترکان خاتون درخفیه بقتل رسید (۲) .

نام این امیر فخرالدین ابوبکر درمقدمهٔ گلستان پس از ستایش اتابك ابوبکر بن سعدبن زنگی وپسرش سعدبن ابوبکر در فصلی که ابتداء آن این عبارت است : «دیگرعروس فکر من‌ازبی‌جمالی سر برنیارد ودیدهٔ یأس ازپشت پای خجالت برندارد ودر زمرهٔ صاحب دلان متجلّی نشود مگر آنکه که متحلّی گردد بزیور قبول امیرکبیر عالم عادل الخ» بانهایت تبجیل وتعظیم برده شده است .

درغالب نسخ‌کلیات‌ازقدیم وجدیددرعنوان‌یکی‌از قصاید مراثی شیخ که مطلع آن‌اینست

وجود عاریتی دل درو نشایـد بست همانکه مرهم‌دل‌بود جان بنیش‌بخست

مسطور است : «درمرثیهٔ امیرفخرالدین ابوبکر» (۳) که در وهلهٔ اول ازتوافق این اسم و لقب بااسم و لقب صاحب ترجمه چنان بنظر میاید که مراد همین فخرالدین ابوبکر مانحن فیه باید باشد ولی چون نام‌آنکس که این مرثیه در حق اوست دراثناء خود قصیده مذکور نیست وچون بیت‌آخر این قصیده که گوید :

گر آفتاب فروشد هنوز باکی نیست تراکه سایهٔ بوبکر سعد زنگی هست

تقریباً صریح است در اینکه اتابك ابوبکربن سعد هنوز در حیات بوده است لهذا احتمال اینکه این‌قصیده درمرثیهٔ امیرفخرالدین صاحب ترجمه باشد بغایت ضعیف بلکه از اصل منتفی می‌شود چه وفات امیرفخرالدین چنانکه‌گفتیم بعد ازوفات اتابك ابوبکر ودر عهد سلطنت نواده‌اش محمدبن سعد بوده پس چگونه در حیات اتابك ابوبکر ممکن است شیخ اورا مرثیه‌گفته باشد ، بنابراین یا بایدگفت‌که عنوان این قصیده دراکثر نسخ بکلی اشتباهی است و قصیده در مرثیهٔ شخص دیگری بوده ، یاآنکه از باب توارد اسمین است یعنی قصیده در حق‌کسی بوده موسوم بهمین اسم و لقب فخرالدین ابوبکر ولی غیر امیر فخرالدین ابوبکربن ابونصر حوایجی وزیر که محل‌گفتگوی ماست .

و نیز در یکی از نسخ قدیمهٔ کلیات متعلق بآقای حاج حسین‌آقا ملك طهران که سواد عناوین‌آنرا آقای حبیب یغمائی‌لطف فرموده برای راقم سطور فرستاده‌اند درعنوان

---

۱ ـ وصاف ص ۱۶۱ .

۲ ـ وصاف ص۱۸۱ .

۳ ـ در نسخهٔ قدیمی پاریس مورخهٔ ۷۶۷ عنوان این قصیده چنین است : ذکر وفاة الامیر فخرالدین ابوبکر طاب ثراه »

این قصیده که مطلع آن این است :

جهان بر آب نهاده است و زندگی بر باد

غـلام همت آنـم که دل بـدو ننهاد

مسطوراست: «فی‌موعظه ومخاطب [= مخاطبه] امیرفخرالدین ابی‌بکربن‌ابی‌نصر» ولی دراکثر نسخ کلیات ازقدیم وجدید وخطی وچاپی‌که این جانب ملاحظه نموده درعنوان این قصیده « درمدح مجدالدین «رومی» مرقوم است وبعلاوه نام «مجدالدین» دراثناء خود قصیده نیز مذکور است .

پس عنوان نسخه مزبوره طهران باید بکلی اشتباه ناسخ باشد .

فصل هفتم

خوارزمشاهیان - ۴۹۰ - ۶۲۸

بطوریکه در کتاب مشارب‌التجارب که تتمه ذیل تجارب الامم ابـن فندق بیهقی و جـامع العلوم رازی که بنام گلشن و همچنین در جلد دوم کتاب تاریخ جهانگشای جوینی که مربوط بتاریخ خوارزمشاهیان است نوشته شده بلکاتکین که از ارکان دولت سلجوقی بود ازغرچستان ضمن خریداری عده‌ای غلام ترك غلامی بنام انوشتکین غرجه خریداری نمود که بعداً در سلك ممالیك سلطان ملکشاه سلجوقی درآمد و بتدریج در اثر کفایت وکاردانی در دستگاه ملکشاه ترقی یاقت تا آنکه بسمت شحنگی ولایت خوارزم متصوب شد اولادان این انوشتکین بشرحی که خواهیم دید مدت صد و سی سال در خوارزم حکومت نمـودنـد و توانستند سلسلهٔ خوارزمشاهی را تشکیل دهند .

پس از انوشتکین بسر ارشدش قطب‌الدین نوشتکین سمت حکومت خوارزم یافت . - حکومت خوارزم در سال ۴۹۱ موقعبکه امیر حبشی از طرف برکیارق بامارت خـراسان مأمور شده بود قطب‌الدین محمد نوشتکین را بالقب خوارزمشاه بحکومت خوارزم فرستاد بدین ترتیب سال ۴۹۰ - یا ۴۹۱ را بایستی ابتداء ظهور و آغاز دولت خوارزمشاهیـان بدانیم. -

سلطان خوارزمشاه پادشاهی بود که بصفات حمیده و رعایت‌جانب اهل فضل وکمال شهرت داشت‌مدت ۳۰ سال حکومت نمود ودر این مدت یکسال خود بدرگاه سلطان‌سنجر حضور بهمرسانیده و سال دیگر آتسز پسرش را مأمور میساخت تا اینکه در سال ۵۲۱ درگذشت . - پس از او اتسز پسرش در سال ۵۲۲ جانشین پدر شد .

اتسز خوارزمشاه (۵۲۳ - ۵۲۱) دورهٔ حکومت اتسز را بایستی بـدو قسمت تقسیم‌نمود : قسمت‌اول که‌از۵۲۲ - ۵۳۰ است دوره‌یی است که مانند پدر مطیع‌وفرمانبردار

سلطان سنجر بود در این دوره است که آتسز مورد کمال لطف ومکرمت سلطان واقعشد بحدی که مورد رشك و حسادت سایر امراء واقع گردید وعلت تزایدروزافزون مقام آتسز در نزد سلطان سنجر این بودهنگامیکه سلطان سنجر جهت خاموش ساختن عصیان والی ماوراء - النهر که در حوالی بخارا اقامت داشت روزی بقصد شکار عازم صحرا شد چون عده‌ئی از ملازمان سلطان با مواضعه قبلی قصد هلاك سلطان را داشتند اتسز متوجهٔ این جریان شده خود را با کمال سرعت در شکارگاه بسلطان سنجر رسانید و بهر ترتیبی بود سلطان را از آن مهلکه نجات داد همین موضوع موجب شد که روز بروز بر تقرب آتسز افزوده شد در این خلال چون آتسز متوجه آتش حسادت سایر بزرگان شده بود همواره در پی فرصت بود که جان خود را خلاصی داده و از خدمت سلطان مرخصی حاصل نماید تا آنکه آتسز عازم خوارزم شد و یا اینکه رقباء آتسز قصد هلاك آنرا بوسیله سلطان سنجر نمودند لیکن سلطان بپاس حقوق حاضر نشد که آتسز را از بین بر دارد تا آنکه آتسز پس از ورود بخوارزم به پیروی از شیوه خود دست بطغیان و تمرد زد و از این تاریخ ببعد دوره دوم سلطنت اوآغاز میشود سلطان سنجر چندین بار برای سرکوبی آتسز عازم خوارزم شد در یکی از این وقعات آتسز چون روی مقابله نداشت دچار هزیمت شد پسر آتسز آتیغ گرفتار سپاه سلطان سنجر گردید و بامر سلطان کشته شدوحکومت خوارزم را ببرادر زاده خود سلطان سلیمان واگذاشت و چون بار دیگر آتسز بخوارزم آمد سلطان سلیمان بهزیمت افتاد تا آنکه در سال ۵۳۰ که سلطان سنجر در جنگ باقر اختائیان در سمرقند دچار شکست و بیلخ روی می‌آورد آتسز از موقع ضعف سلطان استفاده نمود . بمرو آمد شروع بغارت و کشتار نمود و در همین باب است که رشیدالدین و طواط شاعر قصده‌ئی در مدح آتسز با این مطلع سروده است :

چون ملك آتسز بتخت وملك بر آمد دولت سلجوق و آل او بسر آمد

در سال ۵۳۸ مجدداً سلطان سنجر عازم خوارزم شدآتسز چون تاب مقاومت در مقابل سپاهیان فراوان سلطان ندید این بار ناچار از در عذر خواهی و استغفار از گناهان خود برآمد وباارسال هدایا درخواست عفو نمودسلطان آتسز را بخشید . وحکومت خوارزم را باو واگذار نمود . -

طولی نکشید که آتسز راه عصیان در پیش گرفت و بشرحیکه سابقاً گذشت دو نفر از ملاحده را مأمور کرد که سلطان سنجر را بقتل رسانند چون سلطان بوسیلهٔ ادیب صابر که درنزد آتسز سمت رسالت داشت بدین معنی واقف شد دستور داد آن دونفر ملاحده راپس ازورود به پایتخت ازدم تیغ گذرانیدند و چون این خبر بآتسز رسید دانست که جریان را ادیب صابر باستحضار سلطان رسانده ازاین جهة ادیب صابر را زنده بجیحون انداختند .

سلطان سنجر برای انتقام‌کشی از آتسز در سال ۵٤۲ قصد خوارزم را کرد و در بدو کار بمحاصره هزاراسب پرداخت و پس از تصرف هزاراسب حکیم انوری که در التزام رکاب بود این رباعی را ساخته نزد سلطان فرستاد :

ای شاه همه ملك جهان حسب تراست	وز دولت و اقبال جهان کسب تراست
امروز بیك حمله هزار اسب بگیر	فردا خوارزم وصد هزاراسب تراست

وطواط که در هزار اسب بود این رباعی بر تیر نوشت و باردوی سلطان سنجر افکند .

در خصم تو ای شاه شود رستم گرد	یك خرز هرار اسب تو نتوان برد

از این جمله سلطان سنجر سخت نسبت بوطواط غضبناك شد و دستور داد که هرجا وطواط را دستگیر نمایند بهفت پاره تقسیم کنند . ـ تا آنکه وطـواط پس از مدتی بی‌سر و سامانی وپریشان حالی به منتخب‌الدین بدیع الکابت که مورد علاقه سلطان بود پناه برد و راه چاره از او خواست منتخب‌الدین در موقع مناسبی عفو اورا باین مضمون که وطواط مرغك ضعیفی است وقابلیت واستعداد آنرا ندارد که به هفت پاره شود واگر سلطان اجازه فرماید دوپاره‌اش سازیم سلطان را از سر خون رشید منصرف کرد .

سلطان سنجر پس از رسیدن بملك خوارزم قصد داشت که از آتسز انتقام گیرد لیکن چون عده‌ای ازمردم خوارزم درخارج شهر ازسلطان استقبال نموده و باتقدیم هدایا ومعذرت خواهی ذمه خود را از عملیات آتسز بری نموده مورد عفو سلطان واقـع شدند وآتسز نیز بااعزام رسل وهدایای عالی توانست بازهم رضایت خاطر سلطان را بدست آورده وعذر تقصیر خودرا بخواهد قرار شد آتسز برای اظهار ندامت واطاعت بکنار رود جیحون حاضر شود پس از انجام مراسم احترام حکومت خوارزم بـدو سپرده شد و سلطان سنجر مـراجعت نمود . ـ

آتسز بااینکه از ٤۵۲ ببعد برسر سلطان قیام نکرد لیکن باطناً درحال صفاو یگانگی نبود تا آنکه آتسز درموقع اسیری سنجر بدست ترکمانان غز بخراسان آمد وتا موقعیکه سلطان ازحبس نجات یافت درآن جا بود .

بعدازاین آتسز چند نوبت بتاخت و تازدرترکستان پرداخت وپس ازفتوحاتی درسال ۵٤٤ عازم سقناق و جند شد حاکم ولایت جند کمال‌الدین پسرارسلان خان محمود بود که بااو روابطی نیکوداشت لیکن چون کمال‌الدین حاضر نشد که درتاخت‌وتاز باآتسز مساعدت نماید لذا بجانب رود بار فرار اختیار نمود و چون آتسز با فرستادن چند نفر به نزد او کمال‌الدین را امان داد کمال‌الدین به نزد آتسز آمد آتسز اورا محبوس گردانید تاآنکه در همان زندان کشته شد .

درهمین اوقات است که سلطان سنجر گرفتارترکان غزشده بود آتسز با، میل باطنی

روی بخراسان آورد که درغیاب سنجر بارکن‌الدین محمود خواهـر زاده سلطان در باره تعیین‌جانشین‌سنجر مشورت نماید لیکن درهمین موقـع سلطان سنجر باکومك و مساعدت امیر عمادالدین احمدبن ابی‌بکر قماج ازدست ترکان غز جانی بسلامت برده وخلاص شده بود به ترمذآمدسپس آتسزعازم خراسان‌شدودرسال ۵۵۱ درشهرقوچان‌در گذشت. هنگام‌مرگ وتشیع‌جنازه آن‌رشیدالدین‌وطواط‌حاضر بودودرحال گفتن‌این‌رباعی‌ازفرط علاقه گریان‌بود

شاها فلك از سیاستت میلرزید | پیش تو بطوع بندگی می‌ورزید
صاحبنظری کجاست تا در نگرد | تاآنهمه مملکت بدین می‌ارزید

آتسز سلطانی مشهور و سیاستمدار بود نام اورا رشیدالدیـن محمد وطواط بلخی که در ۵۷۳ وفات یافته دراشعار فارسی وعربی خود ثبت‌کرده رشیدالدین که از فضلاء و شعراء زبان فارسی و عربی است بدستورآتسز بتألیف‌کتاب(حدایق‌السحرفی دقایق الشعر) پرداخته ونیزادیب صابر وامیرمعزی وخاقانی شروانی اورا مدح‌کرده‌اند.

ایل ارسلان آتسز - ایل ارسلان در زمان حیات پدر حاکم جند بود وچون خبرفوت پدر باو رسید فوراً بجانب خوارزم حرکت‌کرد تـاآنکه در سوم ماه رجب سال ۵۵۱ بمرکز حکومت پدر رسید برادر خودراکه سلیمان شاه بـود بعلت بروز آثار عصیان مقیدگردانید وجمعی از بزرگان راکه با اوصفا و وفائی نداشتند تادیب‌کرد.

دراین ایام بعضی از غـلامـان سنجر که داعیه ریاست داشتند ملك موید را پیشوای خود نموده رکن‌الدین محمود راکه قائم‌مقام سلطان سنجر در نشابور بودگرفتند وپس از کورساختن‌آن متوجه شادباخ نیشابور شدند ایل ارسلان پس‌ازاطلاع براحوال‌آن متوجه نیشابور شده وآنانرا محاصره‌کرد بالاخره‌کار بمصالحه‌کشید وبخوارزم مراجعت‌کرد ۱.

زد وخورد باقراختائیان - ایل ارسلان برخلاف رویه پدرکه همه ساله باارسال تحف وهدایا نزد خان قراختای اظهار دوستی مینمود تا از تعرض‌آنان مصون نامه پدرانه رفتارننمود ازاین جهته قراختائیان‌متوجه ممالك خوارزم شدند. ایل اسلان سپاهی فراهم

---

۱ - در شهور سنه ثمان وخمسین وخمسمائه خوارزمشاه بالشکری جرّار و عسکری کرّار متوجه شادیاخ شد ومدتی اورا در شادیاخ حصار دار تاسفرا از جانبین در میان‌آمدند ومصالحه کردند وباخوارزم مراجعت نمود ودرشهور سنه ستین وخمسمایه ازحشم ختای وماوراالنهر جمعیتی شگرف ساختند برقصد اوچون‌آوازه ایشان بشینه مستعد حرب‌گشت و درمقدمه لشکرکشی خویش عیار بك راکه از قرلغان ماوراء النهر بود بآمویه فرستاد پیش از وصول اولشکر، با از جانبین مصادمت‌کردند لشگر عیاربك منهزم شد واوگرفتار وایل ارسلان بیمار شد چون بخوارزم رسید درنوزدهم رجب، این سال (یعنی سنه ۵۶۰ یا ۵۶۵) وفات‌کرد.

نقل ازجلد سوم‌کتاب جهانگشای جوینی فصل خوارزمشاهیان ص ۱۱

آورده به سرکردگی عیاربك روانه مقابله با قراختائیان نمود و چون سرکرده سپاه ایل ارسلان درشروع محاربه تسریع نمود و پیش ازآن که کومك سپاهی وایل‌ارسلان بمدداو برسند داخل‌درکار زارشدودچارشکست گردیددرهمین‌احوال ایل‌ارسلان بربستر ناخوشی افتادوسپس درتاریخ نوزدهم رجب سال ۵۶۷ درخوارزم پس ازمدت ۱۷ سال سلطنت در گذشت .

سلطان شاه‌بن ایل ارسلان ـ سلطان‌شاه‌پس‌ازفوت‌پدردرمملکت خوارزم‌بسلطنت رسید ومادرش ملك‌ترکان باداره امورمملکت پرداخت . برادر بزرگتر اوتکش که حکومت جند را داشت ازسلطان شاه تقاضای استرداد بعضی ولایات موروثی را نمود چون سلطان شاه حاضر نشدکه تقاضای‌برادر وفرزند او ملکشاه نام را انجام دهـد میان برادران آتش اختلاف روشن شد تکش برای جلب کومك وتهیه سپاهی روی بدخترخان خانان قراختای که درآن ایام سمت خانی قراختای را داشت برد و قرارگـذاشت در صورتیکه خان بااو کومك سپاهی‌نماید هرسال مال فراوان بخزانه ملکه قراختای تسلیم دارد ملکه قراختای حاضر شد وهمسرخودرا بالشکری همراه تکش نمود چون خبرلشکرکشی تکش وهمراهان او بسلطان‌شاه‌ومادرش‌رسیدیارای‌مقاومت نیاورده پسر ومادر به نیشابور گریختند وتکش در روز دوشنبه دوم ربیع‌الاخرسال۵۶۸ بااحترام هرچه تمامتر بخوارزم ورود نمود وبسلطنت نشست وازاین تاریخ ببعد مدتی مابین برادران اختلاف بود ودرمقام مقابله بـا یکدیگر در می‌آمدند تـاآنکه مابین‌آنان‌کار بمصالحه‌کشید و در نتیجه بعضی ازشهرهـای خراسان بسلطان شاه تعلق یافت تاآنکه سلطان شاه در تاریخ ۵۸۹ در گذشت وحکومت بالاستقلال خوارزم نصیب سلطان تکش گردید .

کشته شدن موید و ملك ترکان و منازعات سلطان شاه و تکش .

سلطان شاه وملك ترکان ازخوارزم به نیشابور رفتند ملك موید حاکم‌آنجا را بزور جواهر ونفایس فراوانی‌که باخود داشتند حاضر کردندکه باجمع‌آوری سپاه بکومك‌آنان عازم تسخیرخوارزم شود چون به نزدیك محل سوبرلی (شهر کوچکی بوده است در ۲۰ فرسخی‌خوارزم واقعشده) رسیدندسپاهیان‌موید آی‌ابه که‌ازمحل توقف خوارزمشاه‌اطلاع نداشتند فوج فوج در پی یکدیگر ازسوبرلی گـذشتند تکش‌که در سوبرلی اقامت داشت براین افواج حمله برده فوج فوج‌آنان رابخاك وخون‌کشید دراین بین ملك موید‌آی‌ابه اسیرشد وچون اورا نزد تکش‌آوردند بفرمان اوبقتلش‌رسانیدند .

سلطانشاه ومادرش بدهستان گریختند لیکن دوچار تکش گردیده تاآنکه مادر سلطان شاه رابدست‌آورد بکشت سلطان شاه روبفرار نهاده نزد طغان شاه بن ملك موید به نیشابور رفت و سپس عازم غور شد و ازغـوربان تقاضای کومك برای مقابله بـا برادر را نمود .

قدرت سلطان تکش ازاین‌موقع‌شروع میشود وازاین تاریخ است که بر جاه‌و جلال و حشمت اوافزوده شده وامورملك ومملکت‌آن رونق میابد وچون‌مابین تکش وقراختائیان بعلت عدم ارسال مال مقرری اختلاف شد وتکش یکی از مامورین قراختای را بقتل رسانید سلطانشاه از موقع بشرحی که دیدیم استفاده نمود بقصد انتقام کشی ازبرادر موجبات لشکر کشی قراختائیان را فراهم کرد و قراختائیان دراین محاربه دوچارشکست شدند .

سلطانشاه که وضع راچنین دید باگرفتن لشکری ازقراختائیان عازم سرخس شد در سرخس ملك دینار که‌ازامرای غز بود حکومت‌داشت ملك دینار در نتیجه حمله سلطان شاه متواری شد سلطان‌شاه بعداً بمرورفت ولشکر قراختائیان را مرخص نمود ملك دینار ازاین تاریخ ازحکومت سرخس که همواره محل تاخت وتاز سلطان شاه شده بود چشم پوشید واز طغانشاه حکومت‌بسطام را تقاضا نمود و چون بادرخواست او موافقت شد ازاین تاریخ ببعد حکومت‌بسطام‌دراختیار ملك دینار درآمد .

سلطانشاه درسال ۵۵۶ متوجه نیشابورشد ودرمحاربه‌ئی که باطغانشاه ملك موید‌حاکم نیشابور نمود نیشابور را محاصره کرد و در طول مدت محاصره سران لشکر طغانشاه باو پیوستند دراین محاربه غنائم فراوان نصیب سلطان شاه گـردید و دائره حکومت او وسعت یافت تاآنکه طغانشاه ازتاثرشدید در سال ۵۸۱ درگـذشت . وبعد از او پسرش سنجرشاه قائم مقام پدرگردید .

دراوایل سال ۶۸۲ تکش بالشکر فراوانی عازم خراسان شد درهمین تاریخ سلطان شاه ازغیبت‌برادر ازخوارزم‌استفاده نموده عازم تسخیرخوارزم شد لیکن مایوسانه مراجعت نمود وچون خبراقامت برادر خود تکش را درمروشنید باایلغاری که فراهم نموده بودخود رابکنار جیحون رسانید لیکن سلطان تکش فوراً ازمرو عازم شادیاخ ونیشابور شد وپس‌از دوماه که‌آن شهردرمحاصره‌بودمصالحه نموده بخوارزم مراجعت‌کرد .

سلطان شاه باردیگر بشادیاخ لشکرکشید و چون فتح نصیب‌آن نشد بطرف سبزوار رفت وباوساطت‌شیخ‌احمدنامی‌ازتعرض‌بااهالی‌سبزوار دست‌کشید و پس ازمختصر توقفی در سبزوار عازم سرخس‌گردید .

سلطان تکش باردیگر درسال ۵۸۳ عازم‌نیشابورگردیدو چون سنجرشاه ومنکلبگ مضطر گردیدند ازدراطاعت درآمدندآنان رابخشید وبابرقراری عدل و انصاف و برچیدن بساط ظلم از نیشابور حکومت‌آنجا را به پسر خود ناصرالدین ملکشاه سپرد و خـود عازم خوارزم شد درهمین موقع سلطان شاه بطرف نیشابور حرکت نموده وقصد داشت بـرادر زاده خود را دستگیر نمایدکه فوراً سلطان تکش بکومك فرزند بسوی نیشابور روانه شد

سلطان شاه ترک محاصره نمود و بمرو گریخت.

بالاخره مابین سلطان شاه وتکش کار بمصالحه کشید خوارزمشاه جام ـ وباخزر را بسلطان شاه واگذار نمود تاآنکه درسال ۵۸۹ سلطان تکش برای تصرف قلعه سرخس بنا بدعوت کوتوال قلعه که ازسلطان شاه خوف وهراس داشت عازم سرخس شد وچون سرخس بتصرف تکش درآمدوجریان واقعه باطلاع سلطان شاه رسید ازفرط تأثر وعدم وفاداری کوتوال سرخس دوچار کسالت شد طولی نکشید که درآخر رمضان سال ۵۸۹ درگذشت.

بعد ازاین سلطان تکش درتاریخ سال ۵۸۵ در رادکان طوس برتخت سلطنت خوارزم نشست وآوازه اودراطراف بلاد شایع گشت وشعراء بمناسبت جلوس او مدایح فراوان ساخته ازآن جمله قصیده‌ایست که عمادی زوزنی دروصف آن سروده است.

بحمدالله ازشرق تاغرب عالم	بشمشیر شاه جهان شد مسلم
سپهدار اعظـم شهنشاه گیتی	نگین بخش شاهان خداوند عالم
تکش خان ایل ارسلان بن آتسز	پدر بر پدر پادشاه تا بآدم
خرامید برتخت پیروز بختی	چوخرشید بر تخت فیروزه طارم

سپس تکش بقصد انتقام کشی ازسلطان طغرل بشرحی که درضمن شرح حال آن پادشاه درتاریخ سلجوقیان گفته شد برآمد (۱).

---

۱ ـ چون دراثنا اختلاف اخوین خبر نکث پیمان طغرل سلطان وبعد ازتمغاج حرکت او وغارت لشکر خوارزم وگرفتن قلعه طبرك که بحشم تمغاج مشحون بود شنیده بود برانتقام سلطان طغرل وحل آن مشکل دراوایل شهورسنه تسعین وخمسمایه قاصدآن دیار شد اینانج باامرای عراق تابسمنان بخدمت استقبال آمدنـد وازتقلد تقاصیر تقصییرات گـذشته را در مقام خجالت و ندامت باستغفار واعتذار اشتغال نمود سلطان ازوعفو و اقـالت فرمـود ودرمقدمه اورا بـالشکر عراق بازگردانید سلطان طغرل نیز بالشگری جرار و سپاهی بسیار بسه فرسنگـی ری لشگری گاهی ساخته بود ولوای مقاومت ومصادمت افراخته چون اینانج نزدیك شد اورا نیز تبعیدلشکر کرد ولبوس حرب پوشید و سلطان طغرل را گرزی گران بودست که بدان مباهات نمودی درپیش لشگر میراند وبرعادت این ابیات شاهنامه میخواند:

من آن گرز یك زخم برداشتم	سپه را همـان جـای بگـذاشتم
خروشی خـروشیدم از پشت زین	که چـون آسیا شد پـریشان زمین

..... ازپشت اسب برزمین افتاد و قتلغ اینانج درآن حـالت بدو رسید و خواست که ناشناخت اورا ضربتی زند تعریف را نقاب از روی بر انداخت چون قتلغ اینـانج اورا بیافت گفت مطلوب توئی درین میانه ومقصود از تکاپـوی خویش وبیگانه بیك ضربت نخوت جبروت وسطوت

بقیه پاورقی درصفحه بعد

سلطان تکش فرزند ایل ارسلان ـ ۵۶۸ ـ ۵۹۶

بعد ازفرار سلطان‌شاه سلطان تکش در ۲۴ ربیع‌الاخر سال ۵۶۸ بسلطنت نشست در اوایل سلطنت برای‌آنکه بجلب قلوب پردازد بااهالی مملکت نهایت خوشرفتاری و بعدل و داد رفتار میکرد ودرهنگام جلوس او بسیاری ازشعرا وادباء باسرودن قصاید ومدایحی او را وصف کردندازجمله رشیدالدین‌وطواط که دراین تاریخ بیش ازهشتاد سال‌داشت قصیده‌ئی درجلوس پادشاه ساخته بود که‌مطلع‌آن اینست :

جدت ورق زمانه از ظلم بشست　　　عدل پدرت شکسته‌پاکرد درست

ای برتو قبای سلطنت‌آمده‌چست　　　هان‌تاچه کنی که‌نوبت‌دولت تست

چون کلیه‌نقاط خراسان دراختیارتکش‌آمد تکش برآن شدکه حکومت مرو وسرخس را بپسر ارشد خود ناصرالدین ونیشابور رابه پسر دیگرش سلطان محمد واگذاردودرسال ۵۹۰ برلشکر سلطان سنجر درحدود ری تاخته قلمرو اورا بتصرف‌آورد .

دراین احوال الناصرالدین خلیفه عباسی بطمع اینکه بعضی ازشهرهای عراق ضمیمه حوزه خلافت بغدادشود وزیرخودراکه بنام مویدالدین القصاب بودروانه ساخت این وزیر چون بنزدیك اسدآباد همدان رسید وشوکت اردوی سلطان تکش را دید برای اینکه بـر مقام خود بیفزاید رسولی نزد تکش فرستاد و بطوریکه صاحب تاریخ جوینی نوشته است و وما دراین‌جا عیناً نقل میکنیم چنین شرح داد :

«که‌تشریف وعهدسلطنت ازدیوان عزیز مبذول گشته است وکفیل مصالح مملکت یعنی وزیر بدان‌کار تابدین مقام‌آمده قضای حـق‌آن نعمت اقتضای‌آن میکندکه سلطان با عددی

بقیه پاورقی صفحه قبل

رهبوت ازدماغ‌پرازکبر اوببرد وروح اوبمرکز اصلی سپرد با سبکساری چرخ‌گردان گرزگران سلطان چه فایده دهد و باستیزه‌کاری ایام و زمان تکاثـر جنود و اعـوان عایده‌کجـا تصور بندد فی‌الجمله اورا برشتری افکندند وبنزدیك سلطان آوردند چون دشمن را بدان حالت دید تقدیم سجده شکرایزدرا از اسب پیاده شد وسرروی درزمین مالید وسراوراکه باامیرالمومنین‌الناصر-الدین‌الله سریکدلی نداشت ، ببغداد فرستاد وجثه اورا دربازار ری بردارکردند وایـن حالت درروزپنجشنبه‌بیست ونهم ربیع‌اول‌سنه تسعین وخمسمایه واقع شد .

کمال‌الدین شاعرراکه ازندما ومداح اوبودگرفته بودند او را بخدمت نظام‌الملك مسعود بردند وزیر بااوگفت این همه‌آوازه قوت و شوکت طغرلك‌آن بودکه مقدمه یـزك لشکر پادشاه اسلام را یك حمله پـای نداشت‌کمال‌الدین درحال‌گفت :

زبیژن فزون بود هومان بزور　　　هنرعیب‌گردد چوبرگشت هور

نقل ازتاریخ جهانگشای جوینی فصل خوارزمشاهیان ص ۲۰ـ۲۱

اندك وتواضعی بسیار بخدمت استقبال آید وپیاده درپیش اسب وزیر برود ».

تکش چون این پیغام ابلهانه وزیر خلیفه را استماع کرد مصلحت آن دید که بجای اینکه خود نزد او بشتابد و پیاده در جلوس اسب او براه افتد عده‌ای از لشکریان را برای تادیب اوروانه ساخت و چون لشکریان تکش باسد آبادرسیدند و برقصاب حمله کردند قصاب دوچار هزیمت گردید و بدینتور عقب نشست.

تکش بعدازاین‌واقعه حکومت ری را به پسرخویش یونس‌خان واگذار نمود وحکومت اصفهان را بقتلغ اینانج داد وسپس برای تسخیر قلعه‌سقناق عازم شد لیکن دراین محاربه بعلت خیانتی‌که امراء متافق با تکش نمودند دوچار شکست شد وپس‌ازمدت ۱۸ روز سر گردانی وپریشانی ودادن تلفات بسیار بخوار زم مراجعت نمود.

دراین‌موقع ناصرالدین ملکشاه فرزندخود ارسلان شاه را قائم‌مقام‌خویش‌درخراسان نموده وبرای دیدار پدرعازم خوارزم شد سنجر شاه ازموقع استفاده‌کرده برای تسخیر خراسان اقدام نمود چون این خبر بسلطان تکش رسید سنجرشاه را احضارکرد و پس از حضور دستور دادکه ازدوچشم کورش‌سازند پس‌ازکوری مدتی سنجرشاه محبوس بود تاآنکه مورد بخشش قرارگرفت.

مقارن همین حال حاکم ری بعلت کسالت از حکومت برکنار شد وبجای او میاجق به نیابت حکومت ری اوتعیین شد.

چون باردیگر مویدالدین‌وزیرخلیفه عزم‌تسخیرعراق رابنابامرخلیفه الناصرالدین‌الله نموده بود قتلغ‌اینانج ومیاجق مأمورشدندکه بجلوی اوشتافته و بسزای‌کردارش برسانند اتفاقاً چون مابین قتلغ‌اینانج ومیاجق کدورتی بود لذا میاجق‌سرقتلغ اینانج را ازتن جدا کرده نزد سلطان فرستاد وعات این عمل را آثار مخالفت قتلغ‌اینانج باسلطان گفت. در مقابله‌ئی‌که تکش باقصاب وزیرخلیفه نمود بااینکه قصاب قبل از مقابله فوت نموده بود لیکن سپاهیانش دست بمقابله بردند وفتح نصیب تکش شد ودر همین سفراست‌که بعلت خشم فراوان دستور داد جسد قصاب را از خاك بیرون‌آورده سراو را ازتن جدا وبهمراه خود بخوارزم منتقل ساخت.

درسال ۵۹۳ ناصرالدین ملکشاه درخراسان فوت نمودلذا سلطان تکش حکومت‌آن ولایت را به سلطان محمد واگذارکردوهم دراین‌موقع است‌که اتابك اوزبك ازآذربایجان وبرادر خود رنجیده نزد سلطان تکش‌آمد سلطان پس‌ازاظهار مهربانی حکومت همدان را دراختیاراوگذاشت وباصفهان عازم شد واین قطعه‌را خاقانی بمناسبت ورود سلطان باصفهان ساخته است.

مژده که خوارزمشاه ملک صفاهان گرفت — ملک عراقین را همچو خراسان گرفت
ماهیچه چتراو قلعه گردون گشود — مورچه تیغ او ملک سلیمان گرفت

مقارن این احوال میان خان ترکستان وخواهر زاده او الب درك نزاعی درگرفت وازسلطان تکش کومك خواست سلطان تکش‌سلطان محمد راباسپاهی ازخراسان مأمور کومك نمود وچون این‌دوسپاه درحوالی جند بهم‌پیوستند عازم مقابله باخان ترکستان شدند خان ترکستان درمعرکه جنك اسیر نزد سلطان تکش فرستاده شد و محبوس‌گردید سلطان خکومت ترکستان را به الب درك سپرد لیکن الب درك بعداً سربعصیان برداشت لذا خان ترکستان را سلطان تکش از محبس رها ساخته مأمور سرکوبی و تصرف محل سابق حکمرانیش نمود .

سپس سلطان تکش عازم سرکوبی میاجق (۵۹۴) گردید و بجانب عراق حرکت کرد میاجق‌که تاب مقاومت نداشت فرار اختیار نمود آخر الامر خود را بقلعه فیروزه کوه رسانیده لیکن بدست سپاه تکش اسیر شد ـ سلطان پس‌ازاسارت میاجق را در قزوین بشفاعت برادرش آقجه بخشید لیکن‌مقررشدکه یکسال درزندان باشد . بعداً میاجق بجند رفت وتاآخر عمر درآن جاگذرانید .

پس ازاینکه خیال تکش از جهات بالا راحت شد فرصت یافت‌که در دفع ملاحده همت‌گمارد لذا متوجه قلعه قاهره‌که سلطان ارسلان‌بن طغرل‌آنراگشاده وبدان سبب بقلعه ارسلان‌گشای معروف شده بودگردید مدت چهارماه بمحاصره آن اشتغال داشت تاآنکه این قلعه بتصرف‌آمد و ملاحده از آنجا اضطراراً راه قلعه الموت‌راکه درنزدیك رودبار واقعست‌گرفتند .

درهمین موقع ناصرخلیفه چون‌شنیدکه تکش بعراق‌آمده برای اینکه مرکزخلافت محفوظ ماند ازطریق دوستی و مودت درآمده باارسال تحف فراوان وپیام محبت و اتفاق خود ومرکز دارالخلافه را از تعرض مصون ساخت و ضمناً سلطان تکش‌را رسماً بسلطنت عراق وخراسان وترکستان شناخته وفرزندش محمدرا بلقب قطب‌الدین مفتخرساخت .

تکش بعدازاین حکومت عراق را به پسرخود تاج‌الدین علیشاه تفویض نمود وشخصاً بخوارزم مراجعت‌کرد در این هنگام چون نایره مخالفت ملاحده با دستگاه تکش هرچه میگذشت شدیدتر میشد وملاحده بانی و اساس دشمنی وخشم تکش رانسبت بخود از جانب ملك سعدالدین نظام‌الملك وزیر می‌دیدند لذا بااعزام دونفر از فدائیان‌کمرقتل وزیر را بستند این دونفر درهنگامیکه ملك سعدالدین قصد داشت ازمنزل خود خارج شود هرکدام بایك ضربه‌کاردگاری‌کار اوراساختند وبدین‌ترتیب سعدالدین شهید شد . ازعجائب احوال این است‌که وزیرشهید بعلت عداوت شخصی باشهاب‌الدین مسعود خراسانی‌که به صاحب

کبیر ملقب بود وحمیدالدین عارض زوزنی در نزد سلطان از هردو نهایت سعایت را نموده بطوریکه باعث شده بود عارض کشته شود و در نظر داشت شهاب الدین را هم بسرنوشت عارض دوچار سازد که خود قبل ازاجراء این تصمیم بدنبال عارض رفت . چون خبر قتل ملك سعدالدین بتکش رسید فوق‌العاده متأثر شد و برای گرفتن انتقام خون وزیر بسلطان محمد دستور داد که باسپاه وتجهیزات کامل بعزم تسخیر قلاع ملاحده عازم شود وابتدا از قهستان وترشیز شروع نمود لیکن درهمین بین تکش دوچار کسالت شد وبااینکه رو ببهبودی میرفت لیکن چون قلع مرض نشده وشخصاً عازم دفع فتنه ملاحده شده بود دربین راه مرض شدت یافت وپس از ۲۸ سال سلطنت درسن ۵۲ سالگی در نزدیکی چاه عرب (بین نیشابور وخوارزم) بمرض خناق درگذشت ۱۹ رمضان سال ۵۹۶ شایعه این خبر واطلاع سلطان محمد که قطب‌الدین نامیده میشد موجب گردید که سلطان قطب‌الدین محاصره ملاحده راترك وفوراً خودرا بخوارزم رسانید .

وزارت سلطان تکش راسالهای متمادی سعدالدین علی ابهری نظام‌الملك شهید داشت این وزیر نامی مردی صاحب نظر وکریم ومهربان بود همواره در تشیید مبانی احکام شریعت سعی کافی داشت تاآنجاکه سرخودرادرراه مخالفت باملاحده داد - پس ازسعدالدین نوبت وزارت بپسرش صدرالدین علی رسید صدرالدین تاآخرزمان حیات تکش منصب وزارت داشت این وزیرمانند پدر خود درحمایت اهل ادب وعلم نهایت جدی بوده .

سلطان تکش پادشاهی عادل و متدین و با فضل بود ازادباء و شعراء واهل ادب نگاهداری وتشویق مینمود ازاین جهة عده‌ئی ازادباء بدور اوگردآمدند که از مشاهیرآنان بهاء الدین محمدبن موید بغدادی است که مادح ودبیر دیوان سلطان بود ومجموعه منشات اوبنام التوسل الی‌الترسل معروفست و همچنین علامه فخرالدین بن محمدبن عمر رازی (۵۴۳-۶۰۶) است که تالیفاتی بنام سلطان تکش داردیکی دیگراز فضلاء محمودالجرجانی است که کتاب ذخیره خوارزمشاهی را بنام این پادشاه تألیف ونامگذاری نمود .

ازشعراء ملازم ومداح تکش بایستی نام عماد زوزنی وخاقانی شروانی برده شود[۱].

---

۱ - در هنگامی که سلطان تکش ازقشلاق مازندران بسوی رادکان عازم شد و بر مسند شوکت و حشمت نشست عماد زوزنی ملازمت سلطان داشت در این باب قصیده‌ای سروده است که چهار بیت اول آن این است :

بحمدالله از شرق تا غرب عالم	بشمشیر شاه جهان شد مسلم
تکش خان ایل ارسلان ابن آتسز	پدر بر پدر پادشاه تا بآدم
سپهدار اعظم شهنشاه دنیا	نگین بخش شاهان خداوند عالم
خرامید بر تخت فیروزه بختی	چوخورشید بر تخت فیروزه طارم

علاءالدین محمد بن خوارزمشاه (۵۹۶ – ۶۱۸) – لقب سلطان محمد قطب‌الدین بود که ازجانب خلیفه درزمان حیات پدرش باواعطاء شده بود قطب‌الدین که پادشاهی عادل وسخی وشجاع بود ودر بسط مملکتش کوشش فراوان مینمود توانست درمدت ۲۲ سال سلطنت حدود کشورش را بیش ازعهد پدرش بسط دهد.

سلطان محمد پس ازاستماع خبرفوت پدرش ازترشیر بخوارزم آمد ودر ۸ شهرشوال سال ۵۹۶ بسلطنت رسید . در بدوکار سلطان محمد دوچار حمله سلطان غیاث‌الدین غوری بخراسان وفتوحات او درآن نواحی شده سلطان محمد وغیاث‌الدین مدت‌ها مشغول نزاع بایکدیگر بودند تاآنکه درسال ۵۵۹ غیاث‌الدین در گذشت و دراندك زمانـی کلیه ولایات خراسان بحیطه تصرف سلطان محمد درافتاد .

پس ازغائله غیاث‌الدین سلطان دوچار کشمکش باسلطان شهاب‌الدین گردید سلطان محمد پس ازجلب کومك خان قراختائی وحاکم سمرقند سلطان عثمان برای مقابله باغوریان درکنار جیجون آماده شد چون غوریان تاب مقاومت باسپاه خوارزمشاهیان را در خود ندیدند بطرف خراسان مراجعت کردند لیکن سلطان محمد بتعاقب آنان پرداخته درنزدیکی هزاراسب باغوریان دست و پنجه نرم نمود و چون شهاب‌الدین فراراختیار کرد بالاخره مابین این دوسلطان کار بمصالحه کشید طولی نکشید که سلطان شهاب‌الدین درسال ۶۰۲ درگذشت وعموم متصرفات آن باختیار سلطان محمد درآمد وغور وغزنین بحوزه ممالك خوارزمشاهی افزوده شد و بدین ترتیب حدود ممالك خوارزمشاهی درعهد این سلطان ازسرحد ترکستان تاهمدان گردید .

در اوایل سال ۶۰۷ سلطان محمد ازنظم ونسق خراسان وسایرنقاط کشور فراغت حاصل نمود لذا بقصد تسخیر بلادتوران عازم ماوراءالنهر شد وپس از استیلاء برآن بلاد متوجه سمرقند گردید حاکم سمرقند بنام عثمان که اورا سلطان السلاطین می‌نامیدند از دراطاعت و انقیاد درآمد پس از تصرف این نقاط سلطان محمد که از رفتار قراختائیان به تنگ آمده مصمم شد که بسرکوبی قراختائیان پردازد پادشاهی قراختائیان دراین موقع باگورخان و سرکرده نیروی گورخان با سردار نیکوطراز بود در نتیجه جنگی که مابین ایـن دواتفاق افتاد بعلت رشادت سپاهیان خوارزمشاهی وازخودگذشتگی که در مقابل لشکریان گورخان نشان دادند فتح وپیروزی نصیب خوارزمیان گردید وسردار گورخان نیکه‌طرار بدست یکی ازسربازان اسیر گردید وبه نزد سلطان محمد اعزام شد ۱ .

۱ – در باب غلبه سلطان محمد برگورخان قراختائی وفتوحاتی که درایـن زمینه نصیب سلطان محمد خـوارزمشاه شد مطالبی در کتاب معتبر تاریخ حبیب‌السیرخوانـد میروجها نگشای جوینی فصل سوم برشته تحریر آمده‌است که عیناً درزیر نقل می‌شود :

بقیه پاورقی درصفحه بعد

بقیه پاورقی صفحه قبل

... بعدازفتح سمرقند و بخارا بعزم رزم پادشاه قراختای که به گورخان اشتهارداشت لوای کشورگشائی برافراخت وپادشاه قراختائیان نیکوطراز راکه ازخیل امراء مقربان اوبود باسپاهی نامحصور بجنگ سلطان محمد روان فرمودو در روزجمعه ازجمعات مـاه ربیع الاول سنه مذکوره تلاقی فریقین اتفاق افتاده سلطان محمد سرداران سپاه ظفرپناه راگفت مناسب آنکه دست ازاستعمال تیغ ونیزه کشیده دارید تاوقتی که خطباءاسلام پای بر منابر نهاده زبان بدعاء اللهم انصرجیوش المسلمین وبرایاهم بگشانید بیك بارحمله آورید وبنا برآن اشارت مردان درمیدان جولان میکردند تازمان معهود در رسیدآنگاه بیکبار برکفار تاخته اساس زندگانی آن طایفه را منهزم ساختند و قراختائیان نیز بقدم ممانعت پیش آمده نایره جدال بمرتبهٔ برافروخت که بهرام خون آشام را بر کشتگان معرکه دل بسوخت آخرالامر برحسب وعدهٔ وان جند نالهم الغالبون نسیم فتح و فیروزی برشقه علم سلطانمحمد دروزیدن آمده قراختائیان آغاز فرارکردند ونیکوطراز بزخم یکی ازپشت زین برروی زمین افتاد ویکی ازلشکریـان اورا اسیرگـردانید وبنظر سلطانمحمد رسانید و سلطان بمشاهده صورت فتح ونصرت مبتهج وسرورکشته لوازم شکروسپاس کریم ملك بخش بجای آورد ومنشیان عطاءوفطنت فتحنامها قلمی کرده بدستور معهور لقب جناب سلطانـی را اسکندر ثانی نوشتند وسلطان محمد فرمودکه چون امتداد ملك سنجری زیاده از مدت دولت اسکندری بوده مناسب آن است که لفظ سنجراضافه القاب همایون شودآنگاه پادشاه ظفرپناه نیکوطـراز را بافتحنامه بخوارزم فرستاد و بنفس نفیس روی بجنگ حاکم اترارکه سالك طریق عصیان بود نهاده.

نقل از کتاب حبیب السیر فصل خوارزمشاهیان

۲ ـ ... واتفاق ملاقات وموازات صفوف جمعه بود درربیع الاول سنه سبع وستمایه سلطان فرمودکه تهاون وتعللی می آرندوقدم اقدام درننهند چندانك خطبای اسلام برمنابر پای ننهند و دعای : « اللهم انصرجیوش المسلمین وسرایاهم» بگویندآنگاه از جـوانب جمله حمله کنند مگر بدعوات خطبای اسلام و آمین مسلمان یزدان نصرت دهد برفرموده سلطان ترصد آنوقت کردند و جوانان از جانبین چالش و سواران بر رقعه حرب پیاده فرو می کردند تـا تنور حرب تفسیده گشت .

خروش کوس وبانگ نای برخاست | زمین چون آسمان ازجای برخاست
سپهـداران علـم بـالا کشیدنـد | دلیران رخت بـرصحراکشیدند

وازجانبین کمان وتیر معزول شد وکارد وشمشیر مسلول آواز تکبیر ازصف سلطان وعزیف مزماروصفیرازقبل آن شیطـان قتام چون غمام انگیخته شد وسیوف چون برق آهخته سلطان صاحب

بقیه درصفحه بعد

همچنین سلطان محمد برای سرکوبی حاکم اترار که قصد طغیان داشت عـازم شد حاکم اترار چون ازجریان فتوحات سلطان محمد برقراختائیان مستحضر شد ناچار از درصلح درآمد بدین‌ترتیب که حاکم باکلیه خانواده و اموال خود ترك اترار رانموده و به نسا انتقال یابد وبقیه عمررا درآنجا بگذراند پس ازحیات سلطان مأموری برای حکومت

بقیه پاورقی صفحه قبل

رایات انافتحنا شده ودشمنان نشانه‌آیت «انامن‌المجرمین منتقمون .» گشته نسیم لطف ربانی در ورزیدن‌آمد ومرغ دل مخالفان درطپیدن تاوقت نمازلشگر جملهٔ‌آواز برکشیدند وبرآن تدابیر حمله‌کردند بیکبار قوم خطا ابدی سپاگشتند یکی ازلشگر منصور وهزار ازدشمن مقهور شیری وهزارآهوبازی وهزارتیهو اکثراً فرقه ضلال در زیر شمشیرها ناچیزگشتند وتانیکو درمعرکه زخم خورده وچون اصحاب خان ختای بر روی افتاده وکنیزکی برسراو ایستاده یکی خواست تا سراوجداکند کنیزك فریاد برآورد که تانیکوست حالی اورا بربست وبخدمت سلطان‌آورد واورا بافتح نامه‌ها بحضرت خوارزم روان‌کردند وبدین ظفر لشگر توانگرگشت و برین نعمت صاحب دولت شدند هرکس را برحسب هوی مقصود حاصل شد وهرقومی را فراخور تمنی‌معشوقه درکنار آمد وبدین فتح که‌حکم «....» داشت مجنون بلیلی رسید ووامق بعذرا طـایفه‌ارباب ملاهـی بماه بیکران‌تمتع‌یافتند ومنتظران‌آمال باحرازمال‌وجمیع خیول‌وجمال‌رفع یافتند و بهرجانبی ازممالك سلطان مبشر بفتحی که میسر شده بود روان‌شدودرهرنفسی ازین بشارت انسی و در هرروحی از این فتوح روحی بود وهیبت سلطان دردلها یکی هزار شد وسلطان محمد را بر سبیل معهود در القاب اسکندر الثانی نوشتند سلطان فرمودکه امتداد مدت سنجری درملك زیادت بودست تفاول رااگرنویسندسلطان سنجر نویسند درالقاب سلطان سنجر زیادت‌گردند و درین فتح واشتهار او بسلطان سنجرامام ضیاءالدین فارسی را قصیده‌ایست از آنچ برخاطرمانده بود چند بیت ثبت شده مطلع آن :

رویت بحسن عالم جانـرا کمال داد	عشقت بلطف چهره دل را جمـال داد
گه چهره تـو شعله ماه تمـام داد	گه طره تو نفحه بـاد شمال داد
بنگر بدین طلسم که‌شب‌رابمشك ناب	آمیختند زلف ترا مشك و خال داد
سلطان علاء دنیا سنجر که ذوالجلال	ازخلق برگزیدش وجاه و جلال داد
شـاه سکندر ثانـی کـه رای او	بر فتح ملك ترك حشم را مثال داد
ازکفر اگرگـرفت عفونت هوای دهر	تیغت بنفحه ظـفرش اعتـدال داد
خورشید وار تیغ تو ازمشرق صواب	آمد پدیـد و ملك خطا را زوال داد

تاریخ جهانگشای جوینی جلد سوم ص ۴۸ ـ ۴۹

اترار تعیین واعزام شد ودرمراجعت بخوارزم نیکوطراز را بقتل رسانید . و پس از سر کوبی شورشیان جند برای دومین بار متوجه جنگ با قراختائیان گردید .

در این موقع باطلاع سلطان رسید که برای بار دوم قراختائیان بمحاصره سمرقند پرداخته ویاآنکه قریب هفتاد نوبت مابین آنان و مسلمانان نزاع درگرفته لیکن هیچگونه موفقیتی برای آنان بدست نیامده سلطان برای رفع محاصره سمرقند و سرکوبی قراختائیان بسمرقند عزیمت نمود و چون خبر وصول سپاه بسمرقند رسید قراختائیان تقاضای مصالحه نمودند .

چون مابین کوچاک‌خان که ازشاهزادگان ترکستان بود باگورخان قراختائی نفاق ودشمنی بود کوچلك رسولی نزد سلطان فرستاد وقرار براین شدکه متفقاً بر علیه گورخان اقدام نموده وآنرا از بین بردارند وضمناً شرط شد در صورتیکه خوارزمشاه برگورخان غلبه نماید وشرآنرا ازترکستان رفع کند کوچلك‌خان ترکستان وناحیه ختن وکاشمر را در اختیار خوارزمشاه گذاردکه بحوزه مملکت خوارزمی افزوده شوددر صورتیکه کوچلك برگورخان تسلط یابد تاحدودآب فناکت باوتعلق گیرد.

کوچلك‌خان یکبار بر گورخان غلبه یافت وبار دیگر مغلوب‌آن شد لیکن هنگامیکه خوارزمشاه قصد از بین بردن گورخان را نمود واز حدود سمرقند عبور کرد اصعهبدکبود جامه وباسقاق سمرقند بایکدیگر پیمان بسته برعلیه سلطان وبکومك گورخان درخفا اقدام نمودند تاآنکه در روز محاربه بدون اطلاع سلطان بجای‌آنکه با لشکر خوارزم کومك نمایند برعلیه‌آن درمیدان جنك برخاستند درنتیجه‌کار لشکرخوارزم و مخالفین‌آن هر دو پریشان شد بحدی‌که خوارزمشاه ناچار شدکه بالباس دیگری بطور ناشناس برای خلاصی خود دربین لشکریان دشمن اقامت نماید پس‌از مدتی‌که فرصت یافت راه فرار پیش گرفت وخود را بآب فناکت رسانید وپس‌ازآن بشهرخوارزم عزیمت نموده ــ وبدین ترتیب دولت قراختائی درسال ۶۰۷ بدست خوارزمشاه وکوچلك منقرض گردید .

استخلاص فیروزکوه وغزنینــ درسال ۶۱۱ تاج‌الدین‌ایلدوز که بعدازفوت‌سلطان شهاب‌الدین غوری در غزنین حکومت میکرد درگذشت چون سلطان خوارزمشاه از فوت حاکم‌غزنین‌اطلاع‌یافت بلادرنك‌برای تسخیرغزنین که روزی مرکز پادشاهی سلطان محمود غزنوی بود عازم شد حاکم غزنین‌که یکی از غلامان ایلدوز بود بدون هیچگونه مقاومت بعلت رعب فراوان‌ازسلطان خوارزمشاه وسپاه‌اوتسلیم گردید‌بدین‌ترتیب غزنین‌درحوزهٔ‌قلمرو خوارزمشاه درآمد. بعد ازاین فتح است‌که سلطان محمددرایالقاب **سنجر** واسکندر **ثانی** نامیدند .

معروف است درهنگامیکه سلطان محمد بتفحص خزائن سلطان شهاب‌الدین مشغول بود نوشته‌ئی ازخلیفه‌الناصرالدین‌الله که خطاب بسلطان شهاب‌الدین ارسال شده بود بدست آورد که درآن نامه خلیفه شهاب‌الدین را درمخالفت وجنگ باسلطان خوارزمشاه تحریك وتشویق مینمود این نامه و جهات دیگری موجبات رنجش سلطان خوارزمشاه را از خلیفه فراهم ساخته که‌اهم علل آن بشرح زیرمیباشد ..

۱ ـ بطوریکه‌میدانیم در ایام سلطان تکش که‌نزاعی‌ما بین اهالی بغدادوتکش روی داد لشگریان زیادی‌ازخلیفه دوچار هزیمت شدند ازاین جهة همواره حس‌انتقامجوئی درخلیفه نسبت بخوارزمشاهیان دربین بود .

۲ ـ خلیفه درهرفرصت بطور پنهانی که میتوانست امراء وحکام متنفذآن دوره را بر علیه خوارزمشاه ومملکت‌اوتحریك مینمود واین موضوع‌از بدست‌آوردن استادی ازخلیفه که بعناوین حکام نوشته شده وبدست خوارزمشاه افتاده بود به ثبوت رسید .

۳ ـ در هنگامیکه‌جلال‌الدین‌حسن تازه مسلمان که از روی مصلحت عازم حج بود بنا باشاره ودستور خلیفه علم اورا پیشاپیش علم سلطان خوارزمشاه حرکت دادند واین معنی که‌موجب کمال‌تو،همین‌بوددلتنگی شدیدی دربین خوارزمشاه وخلیفه تولید نمود ومسلمین ایران بدین عمل اعتراض نمودند .

٤ ـ خلیفه چند نفر ازفدائیان اسمعیلی را ازجلال‌الدین حسن خـواسته بود که در بغداد نزد وی حاضرباشند خلیفه بعلت اختلافی که باامیرمکه پیداکرده بود باین فدائیان دستور داد تاامیرمکه را باکارد بقتل رسانند .

۵ ـ خلیفه بوسیله همین فدائیان دستور داد اغلمش راکه تربیت یـافته خوارزمیان بـود و در عراق بسر میبرد و فرستاده سلطان نـزد اتابك اوزبك بود با کارد از پـای در آوردند .

٦ ـ خوارزمشاه که خودرا سنجر واسکندر ثانی میدانست واصولا سلطانی جاه طلب وبی تدبیر بود بهیچوجه حاضرنبود که بظاهرهم شده باشد خلیفه‌ئی مقتدر ومرکز خلافتی مانند بغداد درجوارکشور اوباشد .

بجهایت بالا وعلل دیگری‌که شاید اهم‌آن فکرلشکرکشی وکشورگشائی بود سلطان محمد تصمیم‌گرفت‌که بساط خلافت‌آل عباس رابرچیند بدیهی‌است چون هنوز درآن زمان تعصبات مذهبی حکومت مینمود و خلیفه را جانشین امیرالمؤمنین و واجب‌الاحرام واطاعت میدانستند معناً قدرت‌آنرا نداشت‌که بدون تهیه مقدمه و جلب افکار مـردم دست بحمله‌ئی دراز نماید بدینجهة برای آنکه‌مردم نگویندکه سلطان محمد بخاطـر طمع ملك و مـال بر خلیفه اسلام و نایب امام خـروج نموده از ائمه ممالك خویش در بـاب عملیات خلیفه

استفتاء نمود .

دراین اثنا ناصرخلیفه از شریف مکه رنجیده خاطر شده چند نفر از فدائیان اسماعیلی مأمورکردکه شریف را بقتل رسانند اتفاقاً برسبیل سهو وخطا برادر شریف مکه بجای شریف که منظور نظرخلیفه بودکشته شد .

این واقعه وجهات دیگری که گذشت سلطان محمد را مصمم نمودکه در خلع خلیفه و تصرف بغداد اقدام نماید ازاین روشرحی بعنوان استفتاء ازمحضر ائمه علماء اسلام تهیه نمود بدین مفاد ۱ :

« هر امامی که برامثال این حرکات ناپسندیده اقدام نماید وقصد پادشاهی که همت او براعتلاء اعلام اسلام مقصور باشد نماید پادشاه راجایز بودکه‌آن خلیفه را خلع نماید و کس شایسته سجاده امامت بجایش نصب‌کند خصوصاً که استحقاق امـامت و خلافت سادات حیسنی دارند وآل عباس بتغلب وتسلطآن منصب را غصب نموده‌اند .

نقل ازکتاب تاریخ حبیب‌السیر فصل خوارزمشیان . »

پس ازاینکه جواب فتاوی مطابق میل تحصیل وتهیه شد خوارزمشاه دستور داد نـام خلیفه ناصرالدین‌الله را ازخطبه بیافکنند .

دراین موقع برای انجام مقصود با سیدعلاءالملك بن‌زیدی‌که درسلك اجله سادات بود بیعت‌نمود وسپاهی فراوان متوجه بغداد گردیدند وچون سلطان‌دربین راه بقلعه حلوان رسید مصادف باایام سخت زمستان شد شدت سرما موجب تباهی عده زیادی از لشکریان و ضایع شدن چهار پایان گردیدتا بحدیکه سلطان ناچار شد که از لشکر کشی منصرف گردیده عازم خوارزم گردید ازآن پس با اینکه همواره خود را آماده ومهیای لشکرکشی بدارالخلافه میتمود لیکن بروز حوادث دیگری‌که ازآن جمله ورود چنگیزخان ازتوران بایران است و یك سلسله گرفتاریهای فراوان مانـع شدکه در راه انجـام مقصود خـود توفیق یابد .

استیصال‌سلطان‌السلاطین(نصرةالدین عثمان).

---

۱ ــ نقل متن فتوی ازکتاب تاریخ جهانگشای جوینی جلد سوم فصل خوارزمشاهیان :

«که‌آل عباس‌درتقلد خلافت محق نیستندواستحقاق خلافت بسادات حسینی میرسد وآنکس که قادر باشد اورارسدکه حق درنصاب خود قرار دهد ونیزخلفای عباسی از قیام باجتهاد در راه خدای تعالی وغزوات تقاعد نموده‌اند وبا حصول استطاعت از محافظت ثغور وقمع ارباب بدعت وضلالت ودعوت‌کفار با دین حق‌که بااولوالامر واجب است بلك عین فرض تغافـل نموده وآن رکن راکه بزرگترین رکن‌اسلام‌آن است مهمل‌گذاشته . »

ص ۲۰

نصرةالدین عثمان را درماوراءالنهر سلطان‌السلاطین مینامیدند - در زمانیکه خانان قراختای بر بلاد ماوراءالنهر استیلاء یافته بودند سلطان عثمان با اطاعت ازگورخان در حدود ماوراءالنهر حکومت میکرد تاآنکه گورخان‌آماده مقابله باخوارزمشاه شد در این موقع نصرةالدین عثمان که با گورخان قراختائی‌میانه خوشی نداشت (بعلت امتناع گورخان ازآنکه دخترش را بحباله نکاح سلطان عثمان در آورد بیشترموجب کدورت سلطان عثمان شده بود) برای کومك درجنك برعلیه گورخان دراردوی سلطان حاضرشدوقبول نمود که بنام سلطان محمد خطبه بخواند وسکه بزند سلطان بعزم تسخیر ممالك‌اصلی‌قراختائیان‌از شط سیحون گذشت ودر ربیع‌الاول ۶۰۷ اردوی تاینگو والی شهر طـراز سردار گورخـان را شکست داد واورا باسیری گرفت و بخوارزم‌آورد و کشت.

سلطان محمد درمراجعت بخوارزم دختر ترکان خاتون را بعقد سلطان عثمان درآورد وپس ازمدتی اورا بهمراهی‌شحنه‌ئی بسمرقند برگرداند اماعثمان خان در برگشتن بسمرقند چون مردم ازظلم وجورشحنه ولشکریان خوارزمی بعذاب‌آمده بودید بنای بد رفتاری با دختر خوارزمشاه راگذاشت وپنهانی گورخان رابگرفتن سمرقند وکشتار خوارزمیان مقیم پایتخت خود تشویق مینمود - ضمن این اخبار دشمنی ونفاق سلطان عثمان با سلطان محمد به ثبوت رسید و مخصوصاً معلوم شدکه سلطان عثمان باگورخان قراختائـی از راه مواصلت بایکی‌ازدختران قرابتی حاصل نموده‌است بعزم سرکوبی سلطان‌السلاطین حرکت کرد چون دراین مسافرت بقصد استیصال عثمان خان وقتل عـام مردم سمرقند از خوارزم عازم بود، همینکه بگشودن‌آن شهرنائل شد دستود داد سه روزتمام بکشتار اهالی‌آن محل پرداختند وقریب‌ده هزارنفر ازمردم‌آن‌دیار را بقتل رساندند عاقبت بوساطت ائمه وسادات شهروصاحاء وعلماءکه قرآن بر دست داشتند از قتل و کشتار مردم بیچاره شهر دست برداشت عثمان خان دراین ضمن دستگیرشده وبحضور سلطان‌آورده شد و چون سلطان را حاضرکردند مدتی سلطان محمد اورا ازعملیاتش سرزنش کرد و مخصوصاً از رفتاری که نسبت بمنکوحه خود نموده بود بـا آنکه سلطان محمد قصد جـان عثمـان را نداشت لیکن باصرار عده‌ئی ناچار شدکه عثمان خـان و اکثرکسان و نزدیکان اورا بقتل رساند ۶۰۹.

سلطان بعداً مردم ایالت سمرقند را استمالت نمود وبجانب‌امراء فرغانه و ترکستان رسولانی فرستاد وآنان را باطاعت ازخویشتن دعوت نمود و بطوریکه سابقاً گذشت در این موقع قراردادی‌مابین کوچلك وسلطان برای تسلط بر گورخان‌تنظیم گردیدکه‌شرح‌نتایج‌آن قبلا گذشت.

ازوقایع دیگرزمان سلطان محمد رفتاری است که سلطان بسعایت عده‌ئـی در مورد ازدواج مادرش که بعقد شیخ مجدالدین درآمده بود باشیخ نمود وبطور خلاصه جریان را

چنین ضبط نموده‌اند :

شیخ مجد الدین ابوسعید بغدادی که در جوانی بملازمت شیخ نجم‌الدین کبری که از افاضل مشایخ‌عصر بود‌رسید و بتدریج درلواء شیخ‌کبری تربیت یافت تاآنکه درخوارزم صاحب مجلس و عظ و منبر شد چون صحبت وعظ وشهرت او بلند شد ما درسلطان محمد که بصاحب منظرمعروف بودگاه بگاه بمجلس وعظ ومنزل شیخ رفت و آمد مینمود همین رفت وآمد موجب شدکه جمعی از اهل حسد فرصت یافته در وقتی‌که خوارزمشاه دوچار مستی بود باوی گفتند که مادر سلطان بمذهب ابوحنیفه‌کوفی‌درحباله نکاح شیخ مجدالدین درآمده سلطان دوچار خشم شد وبدون تأمل دستور دادکه همان شب شیخ مجدالدین را در جیحون انداختند چون این خبر باطلاع استاد اوشیخ نجم‌الدین کبری رسید سخت متالم شده .

وگویند سربسجده‌نهاد وازایزد تعالی‌خواست‌که جهته خونبهای مجدالدین خداوند ملك ومملکت را ازسلطان محمد بازستاند بااینکه سلطان برای عذرخواهی باطشتی پر از زر وشمشیر وکفن‌بملازمت شیخ کبری‌رفت وسربرهنه‌ساخت وتقاضای بخشایش نمود معذالك شیخ‌کبری همچنان ازخداوند می‌خواست‌که سلطان را بجزای خودرساند وگفته‌اندکه شیخ درمقابل الحاح سلطان جواب داده است :

که خونبهای مجدالدین زرنیست بلکه سروملك تست وسرما وسربسیاری از خلایق نیزدراین قضیه بباد فنا برود لاجرم سلطان محمد بانومیدی ویاس مراجعت‌کرد وبعدازآن شاید کمتر ازیکسال‌طول کشیدکه بلای چنگیزخانی برسر مملکت ماوراءالنهروسلطان محمد نازل گردید [1] .

کمکش سلطان‌محمد بااتابك‌سعدبن زنگی واتابك‌ازبك. دراثنائیکه سلطان محمد عزم تصرف بغداد وسرکوبی خلیفهٔ مسلمین را داشت و علاءالملك ترمذی رانامزد مقام خلافت نموده بود پس‌ازورود بدامغان‌اطلاع یافت‌که اتابك سعد بقصد استخلاص ملك عراق بطرف ری شتافته درمقابله‌ئی‌که بااتابك‌سعد روی‌داد اتابك دستگیر گردید سلطان خواست

---

۱ ـ درتاریخ حبیب‌السیر وفصل خوارزمشاهیان شمه‌ئی ازاحوالات شیخ‌مجدالدین بغدادی ومقام وشهرت اونوشته‌که قسمتی ازآن بطوراختصار نقل می‌شود :

سلطان محمد ازاین حرکت پشیمان‌شده باطشتی پرزر وشمشیر وکفن بملازمت شیخ رفت وسربرهنه‌کرد درصف نعال بایستاد ومضمون این رباعی را اداء فرمود

رباعی

سیمابی شد هوا و زنگاری دشت — ایدوست بیاوبگذر ازهرچه‌گذشت

گرمیل وفاداری اینك دل وجان — و رعزم جفا داری‌اینك سروطشت

اورا بکشد لیکن بعلت وساطت ملك زوزن والتجاء یافتن اتابك باو مورد عفو قرار گرفت وباشرایط زیر اجازه مراجعت یافت :

۱ ـ اتابك زنگی فرزند خودرا نزدسلطان محمد بفرستد .

۲ ـ قلاع اصطرخ (استخر) واسکنان فارس را به سلطان محمد واگذارد .

۳ ـ کلیه محصول چهاردانك آبادی فـارس را برای مخاج دربار سلطان محمد همه ساله بفرستد .

معروفاست هنگامی که اتابك سعد با قبول واجراء این شرایط سنگین بفارس رسید مابین او وفرزنش اتابك ابوبکـر بعلت چنین مصالحه ننگین نـزاع سختی در گـرفت که طرفین پدر وپسر برروی هم کارد کشیدند لیکن اتابك سعد تسلیم عصیان فرزند خود نشده قرار داد را عملی ساخت . هم در این موقع اتابك ازبك هم دوچار سودای تصـرف ملك عراق شد درهمدان مابین لشکریان اووسپاه سلطان محمد جنگی درگرفت لیکن در این محاربه فتح نصب سلطان‌محمد وخوارزمیان شد . واتابك ازبك ازدراطاعت‌درآمده باآنکه عده‌ای ازبزرگان خوارزم سلطان را بقتل‌اوتشویق می‌نمودند معذالك سلطان محمد حاضر نشدکه خون اتابك‌ریخته شود وببهانه اینکه در مدت یك سال دو پادشاه راگرفتن واسیر نمودن عاقبت خوشی نخواهد داشت اورا بسلامت بآذربایجان فرستاد ـ اتابك اوزبك بپاس این محبت پس ازورود به تبریز سکه و خطبه بنام سلطان‌کرد و رسولانی باتحف‌وهدایای فراوان بخدمت ملك محمد فرستاد وبدین ترتیب عذر تقصیر خواست .

سلطان محمد پس ازغلبه براین‌دواتابك درفصل زمستان ازطریق همدان عازم بغداد گشت‌چون باسدآباد رسید دوچار بوران و طوفان سهمناکی‌شد شدت‌سرما وریزش برف و بسته شدن راهها موجب گردید که‌جمع کثیری‌ازلشگریان‌وتعداد فراوانی‌ازچهار پایان از شدت سرما خشك وازبین‌رفتند وخسارت فراوانی بر اردوی او وارد شد .

سلطان‌محمد ازاین باب دوچارحسرت وندامت شد تا بحدی‌که سپاهیان‌وهمراهان وی این مصاف طبیعت را معجزه‌ئی از عالم اسلام دانسته ومعتقد شدند که هرکس برعلیه خلیفه قدم بردارد محکوم به شکست وبدبختی خواهد شد بدینجهة از عزیمت بسوی بغداد و تصمیم گوشمالی خلیفه بناچار منصرف شده برای ترمیم ضربـات وارده چندی در عراق سکونت گزید .

از این ببعد بشرحی‌که خواهیم‌دید مقدمات انقـراض سلسله خوارزمشاهـی وسقوط سلطان محمد خوارزمشاه و گرفتاری جانشینان وی بدست هجوم لشگریان جرار مغولی و چنگیز آغاز میشود ۶۱۶ هجری .

علل اختلافات اولیه مابین خوارزمشاه وچنگیز

بعد ازسال ۷۰۶ هجری بر اثر اختلافاتی که مابین کوچلك خان وسلطان محمد بر سر تقسیم غنائم و ممالك قراختائیان پیش آمده بود خوارزمشاه مجدداً با کوچلك اختلاف پیدا نموده وبااینکه سپاهیان اوتا نزدیك شهرمسلمان نشین کاشغر که در تصرف کوچلك و ناحیه بیش بالیغ پیشروی نموده بودند معذالك برای منصرف نمودن کوچلك ازتصرف نواحی شمالی ماوراءالنهر بدرخواست مسلمانان ناحیه کاشغر برای رهائی از ظلم وجور کوچلك اعتنائی ننمود واین امرهم یکی ازموجبات رنجش مردم مسلمان از سلطان محمد شد.

گرفتاری دیگری که سلطان محمد شخصاً برای خود تهیه نمود و سرآغاز ومقدمه رنجش جنگیز ومغولان از سلطان شد تصادف لشکریان سلطان محمد با عده معدودی از دلاوران مغولی بود که بسر پرستی جوجی فرزند چنگیز برای تفریح وشکار بحدود دشت قرقیزقبچاق آمده بودند با اینکه این عده تصمیم خود را درباب شکار وتفرج باطلاع سلطان محمد رساندند ونمیتوانستند بدون کسب اجازه خان مغول دست بشمشیر و جنك بزند لیکن سلطان و سپاهیان او برآنان حمله نموده و از این تاریخ ببعد دامنه اختلافات سیاسی بمحاربات نظامی کشید واین واقعه مقدمه مصائب وگرفتاریهای بزرگی برای سلطان محمد واعقاب وی گشت سال ۶۱۲ هجری.

چون دراین ایام خبرفتوحات چنگیز ومنقرض ساختن سلسله کین در چین و تصرف شهرپکن وعملیات وحشت آور مغول بتواتر به سلطان محمد میرسید و خوارزمیان هم چشم زخمی ازمقابله بامعدودی ازلشگریان جوجی داشتندسلطان بفکر افتاد که اطلاعات صحیحی ازقدرت واستعداد نظامی این قوم تازه نفس جنگجو بدست آورد لهذا هیاتی از معتمدین دستگاه خود را بسرپرستی سید اجل بهاءالدین رازی بعنوان سفیر حسن نیت نزد چنگیز به چین فرستاد خان مغول مقدم رسولان و فرستادگان سلطان محمد راگرامی وبانهایت محبت واحترام باآنان رفتارنمود وپیام دوستانه ومودت آمیزی برای سلطان محمد فرستاد که حاکی ازاحترام بمقام سلطنت وسلطان محمدوتمایل شدید ببرقراری حسن روابط تجاری وسیاسی ودوستی بود.

از این ببعد روابط تجارتی مابین ممالك خوارزمی وخان مغول بر قرار شد وبرقدر که برامنیت طرق وشوارع افزوده میگشت بیشترازپیش کاروانهای تجارتی ازدوطرف شروع برفت وآمد و داد وستد میکردند چنانکه خنگیزخان بهمراهی چند نفر از بازرگانان مسلمان تحف وهدایائی برای خوارزمشاه فرستاد ومجدداً درتحکیم مناسبات دوستی ومودت پیام‌های موثری فرستاد که خلاصه آن حمایت متقابل ازیکدیگر درمقابل دشمنان مشترك بود

ومعاهده‌ای دراین زمینه بامضاء طرفین رسید .

چنگیزخان پس ازاطمینان ببرقراری روابط دوستانه وحصول اطمینان ازجانب سلطان محمد کاروان معتبری ازبازرگانان مغولی راکه اغلب مورخین تاحدود پانصدنفر ضبط کرده‌اند باامتعه وقماش ونفایس فراوان وزر ونقره بسیار بسوی سرزمین خوارزمشاهیان روانه ساخت این کاروان ازطریق شهر سر حدی اترار (فاراب در۹ فرسخی جنوب شرقی ترکستان) که ابتداء خاك سلطان محمد بود وارد شدند حاکم این شهر قایرخان که بنام اینالجق هم نامیده شد بدون توجه بعواقب سوء نیت خود همراهان این کاروان تجارتی را بنام ملحد و کافر وجاسوس نزد سلطان محمد معرفی نمود و بعلت طمعی که در مال التجاره ونقدینه آنان نموده بود از سلطان محمد خواست که کلیه آنان رابقتل رساند متاسفانه سلطان هم بمجرد وصول فتوای فقهاء بدون تفکر و تامل بعنوان اینکه کلیه اعضاء کاروان کافر میباشند با در خواست امیر اترار موافقت نمود وقبل ازآنکه به پیام مودت و تهنیت چنگیزخان توجهی نماید حکم قتل آن جمعیت بیگناه را صادرکرد ۱ .

---

۱ ــ وصورت آن حال چنین بود که درآخر عهد دولت خوارزمشاه خلایق امنی ورفاهیتی هرچه تمامتر داشتند ونوایرفتنه هامنطفی گشته وراهها ازدزد و حرامی پاك شده چنانکه بهرکجا ازاطراف ممالك که امکان حصول رنجی نشان می‌دادند جماعت تجار باامید تحصیل آن بنفع روی بانطرف می‌نهادند و چون اقوام مغول صحرا نشین بودند وازشهر ها دور انواع متاع ملبوس و مفروش پیش ایشان قیمتی تمام داشت وآوازه منافع معاملات باایشان بغایت‌نهایت مشهور بدان سبب ازبخارا سه شخص ازتجار عزیمت آن دیارکردند باانواع‌بضاعات ازجامه های زربفت وزنده پیچی وکرباس ودیگراجناس که لایق ومناسب آنقوم داشتند و درآن وقت چنگیزخان اکثر بلاد ختای وترکستان ازطغاة ومتعدیان پاك‌گردانیده بود وبرسرراهها قراولان نشانده تابازرگانان رابسلامت‌می‌گذرانیده وازقماشات وامتعه ایشان برآنچه‌لایق دانند ببندگی چنگیزخان میفرستند آن سه بازرگانرا آنجا فرستادند چون‌آنجا رسیدند یکی از ایشان قماشات خویش عرضه داشت و هرچه بهاء ده دینار یابیست دینار بود بدوبالش یاسه بالش قیمت گفتند .

چنگیزخان ازآن سخن نامنصفانه درخشم شده وگفته این شخص بنداردکه هرگز جامه‌ها پیش‌ما نرسیده وفرمود تااصناف جامه‌های گرانمایه(ای که) درخزانه موجود بود بدونمودند وبعد ازآن قماشات اورا بقلم‌گرفته تاراج کردند واورا موقوف گردانید ورفقای اورا فرمود تاباقمشه حاضرشدند و چندآنکه‌الحاح کرد جامه‌ها را قیمت نکردند وگفتند ما این متاعهارا بنام پادشاه آورده‌ایم .

چنگیزخان را سخن ایشان خوش‌آمد وفرمود تاهرجامه بزرك را یك بالش زر بدادند

بقیه پاورقی درصفحه بعد

بقیه پاورقی صفحه قبل

وهردو کرباس زنده پیچی را بالشی نقره وآن رفیق دیگر را بخواند وجامه‌های اوراکه تاراج کرده بودند بهمین نسبت بهاء بداد ودرحق ایشان بانواع نواخت فرمود ودرآن عهد مسلمانان را بنظر اعزاز واحترام نگاه داشت وجهت تیمن واکرام بخرگاههای سپید وپاکیزه فرومیآوردند وبوقت مراجعت ایشان فرمود تاخوانین و شاهزادگان و امراء هریك از متعلقات خویش دوسه کس را با بضاعت بالشهای زر ونقره همراه ایشان گردانید تابولایت سلطان روند تحارت کنند وتنسوقها و طوایف آنطرف حاصل کرده بیاورند امتثال فرمانرا هرکس از اقوام خویش یك یادوکس راتعین کرده چهار وصد وپنجاه نفر مسلمان جمع شده‌اندو چنگیزخان محمود خوارزمی وعلی خواجه بخاری و یوسف کنفا اتراری را براه ایلچی باآن بازرگانان همراه گردانیده بیش خوارزمشاه فرستاد وپیغام دادکه تجار آنطرف نزدما آمدند وبرآن منوال که استماع خواهد کرد مانیز جمعی تجار را درصحبت ایشان بآن دیار فرستیم تا طرایف این طرف بدانطرف آرند ونفایس متاعهای آن اصقاع حاصل گردانند وبزرگی خاندان و اصالت دودمان شما پوشیده نیست وبسطت عرصه مملکت ونفاذ اوامر تو دراکثر اقالیم زمین پیش خاص وعام روشن است ونزدمن توعزیز فرزندی وبهرکسی ازمسلمانان وچون حدودی که بما نزدیکست ازدشمنان پاك شد وتمامت مشخص ومسلم گشت و از جانبین حق همسایگی ثابت است مقتضی عقل و مروت آن باشدکه ازطرفین طریق موافقت مسلوك باشد ودروقوع حوادث معاونت ومدد یکدیگررا التزام نمائیم وسالك را ازمهالك امن داریم تاتجارکه آبادانی جهان بنزد ایشان است فارغ البال آمد وشد کنند وبعدالیوم موادتشویش خواطر بسبب موافقت منجسم باشدوامداد فساد وعنادمنصرم چون ایلچییان وتجار بشهراتراررسیدند امیر آنجا اینال جوق نام بود ازاقاب مادرسلطان ترکان خاتون و بلقب غایرخان موسوم گشته واز آنجماعت هندوئی بودکه درایام ماضی بااومعرفتی داشته بوده وبرعادت مالوف اورا اینالجوق می‌خواند وازغرور بعظمت خان خویش اورا اعتبار نمی‌کرد غایرخان ازآن معنی متغیر میشد و نیز درمال ایشان طمع کرد وایشانرا موقوف گردانیده باعلام حال ایشان ایلچی بعراق نزدسلطان فرستاد خوارزمشاه نصایح چنگیزخان را ناشنوده بی‌امعان نظر باجابت اراقت رماء واغتنام اموال ایشان مثال داد وندانست که بحلال داشت خون ومال ایشان زندگانی حرام خواهد شد .

شعر

هرآنکس که دارد روانش خرد ‌‌‌‌ ‌ سرمایهٔ کارها بنگرد

بکاری که خواهی تو اندر شدن ‌ نگه کرد باید برون آمدن

غایرخان بروفق فرمان ایشانرا بی‌جان کرد بلکه جهانیرا ویران وخلقی را بی‌خان ومان و بیش ازآنکه اشارت رسد یکی ازایشان بحیلت اززندان گریخته بود ودر بیغوله‌ای رفته چون حال

بقیه پاورقی درصفحه بعد

ازبین جماعت کاروان یك تن توانست که جان بسلامت برده برای عرض ماوقع خود را بچنگیزخان رساند معروف است هنگامیکه چنگیز ازسرنوشت کاروانیان مطلع شد سه شبانه روز دست به تضرع وزاری زد وچنان ازخبر قتل این عده متاثر و متالم شد که حالت سکون و سکوت خودرا ازدست داد وتصمیم گرفت پس ازتهیه لشکریان آزموده و وسایل جنك برای انتقام کشی ازحاکم اترار وخوارزمشاه اقدام نماید .

احضارحاکم اتراراواعتراض چنگیزخان .

چنگیزخان چون مقصر واقعی درکشت وکشتار بازرگانان غایرخان امیراترار را میدانست لذاقبلا ایلچیانی نزد خوارزمشاه فرستاد که ضمن اطلاع برمیزان سپاهی واستعداد مقابله سلطان محمد اینالچق‌را برای خونخواهی نزدخان مغول بفرستد بدیهی است سلطان محمد که دراین اواخر دوچار وحشت و بلا ارادگی شده ودرتحت نفوذ ترکان خاتون و ترکان قنقلی قرار گرفته بود نمی‌توانست جواب صحیحی باعتراضات خان مغول بدهد وبعلاوه غایرخان که متکی برترکان خاتون واقوام قنقلی بود چنان صاحب قدرت و شوکتی شده بود که حتی حاضر بشنیدن اعتراض خان مغول نبود تا چه رسد برای عذر خواهی عازم دیار چنگیز شودازاین روگذشته ازاینکه خوارزمشاه نتوانست قدمی درطریق اصلاح روابط خود بامغول بردارد باردیگر درنتیجه تشویق غایرخان وترکان خاتون ایلچیان را بقتل رسانید ونیز بیش ازپیش موجب طغیان آتش خشم چنگیز ومغولان گردید .

چنگیز برای اینکه درموقع عزیمت بایران وممالك خوارزمی بافراغت خاطر بلشکر کشی اقدام نماید برحسب تقاضای مسلمانان کاشغرکه ازظلم و جورکوچلك خان عاصی شده بودند یکی ازسرداران خود بنام جبه نویان را درسال ۶۱۵ باعده‌ای سپاهی مأمور سر کوبی کوچلك وتصرف ترکستان نمود کوچلك درمقابل لشکرمغول تاب مقاومت نیاورده پس از فرار بنواحی بدخشان بقتل رسید وباقتل او بساط حکومت اقوام نایمان درترکستان بسال ۶۱۵ برچیده شد .

وبدین ترتیب مسلمانان ترکستان ازشرمظالم کوچلك نجات یافتند ودرمقابل سپاهیان غالب مغولی نهایت رفتار عادلانه بامردم مسلمان آنحدود نمودند .

سلطان محمد ازاین پس همواره منتظر خبر ورود و هجوم لشکریان مغول بممالك خوارزمی بود و برای اینکه سر وسامانی بوضع اردو ولشکریان خود دهد از عراق عازم

بقیه پاورقی صفحه قبل

واقعه یاران معلوم کرد روی بـراه آورد وبخدمت چنگیز خان شتافت و صورت حال دیگران عرضه داشت .

جامع التواریخ جلد اول ص۳۴۳-۳۴۴ طبع تهران کتابخانه اقبال

خراسان شده ومدتی درنیشابور گذرانید حکومت عراق را بفرزند خود رکن‌الدین داد و سپس ازنیشابور بسمرقند وجند وحدود سرحدی ترکستان عزیمت نمود درهمین موقع‌است که پیش قراولان خوارزمشاه باطلاع سلطان رسانیدندکه معدودی ازسپاه مغولی برای دفع اقوام قرقبز بسرکردکی سبتای بهادر وتغاجار دراین حدود دیده شده که پس ازغلبه بـر یاغیان بانتظار وصول دستور و اوامر چنگیزی برای حمله بایران میباشند .

سلطان محمد بااینکه دراین مورد نبایستی پیشدستی نموده وبقوای مغول حمله نماید وبااینکه فرماندهان مغولی باطلاع سلطان محمد رسانیدندکه ماماًمورجنك با خوارزمشاه نمیباشم وچنین‌دستوری‌ازجانب خان مغول صادرنشده معذالك ازبخت‌ناموافق سلطان محمد برآنان حمله راآغاز کرد .

دراین حمله عده‌ئی ازطرفین کشته شده ونزدیك بود سلطان محمد گرفتار و اسیر مغول‌شود لیکن پسرش‌سلطان جلال‌الدین‌که دراین معرکه‌باسلطان بود توانست باحملات شجاعانه‌ای‌که برسپاه مغول نماید جان پدررا ازمهلکه نجات دهد .

حمله‌وهجوم چنگیزخان‌بممالك‌خوارزمشاهی۶۱۶ هجری .

سلطان محمد پس ازاین واقعه هایل ناگزیر بسمرقند غزیمت نمود و چـون متوجه قدرت مادی ومعنوی ونظامی مغولان شده بود وازطرفی‌هم بخشم وکینه چنگیز نسبت بخود اطمینان داشت بکلی‌روحیه خودرا ازدست داده جسماً وروحاً ضعیف ودوچار تردید وتزلزل شد تا حدی که نمیتوانست در طریق اجراء مقاصدی که داشت شخصاً تصمیمی اتخـاذ نمایدو بجای‌آنکه باشور ومشورت راه‌نجاتی درمقابل بلای خانمانسوز مغول بمردم خوارزم ارائه نماید تاتوانست ایام را به بطالت وخوشگذرانی ازدست داد .

دراین اثنا تفال وتطیرمنجمان دائربراینکه ستاره بخت واقبال وقـدرت چنگزیان درنهایت قدرت وبالعکس اوضاع کواکب مذلت وافـول عظمت خوارزمشاه را نشان میدهد پیش‌ازپیش سبب پریشانی خاطرسلطان شد تا آنجاکه بهرکجا میرسید تـوصیه مینمودکه مردم خود باید چاره‌کار درحفظ منزل وماوی وشهر وخویشاوندان بنمایند ودیگرانتظاری دربرابر بلای‌آسمانی مغول ازمن وسپاه خوارزمیان نداشته باشند .

اهالی‌ممالك‌خوارزم که‌بتدریج براحوالات‌سلطان‌محمد ووقوع حوادث هولناکی‌آشنا میشدند درصدد بر آمدند باتشکیل مجالس‌مشورتی ازمردمان مجرب و عقلاء قوم تدبیر ومصلحتی نمایند ازاین جهة پس از مشاوره پیشنهاداتی شدکه اهم‌آن نظرات بدینقرار است :

۱ ـ چون حدود ماوراءالنهر برای دفاع درمقابل سیل سپاهیان مغول مناسب نیست ودرعداد نواحی بلاد دفاع میباشد ازجنك درآن ناحیه خود داری و آن حدود را بحال

خود گذارده وسر نوشتش را بدست تقدیر وپیش‌آید بسپاریم .

۲ ـ کلیه سپاه خوارزم را جمع آوری نموده مأمور حفظ حدود خراسان و عراق نمائیم .

۳ ـ عده‌ئی معتقد بودند که بدواً حدود سیستان وغزنین را محاصره نمائیم تا ازشر عداوت و بیگانگی مردم‌آن سرزمینها درخلال جنك در امان باشیم . این پیشنهاد موقة مورد قبول سلطان قرارگرفت و بلافاصله باتفاق لشگریان خودتا حدود بلخ عزیمت نمود .

٤ ـ عمادالملك ساوجی وزیرسلطان رکن‌الدین که درعراق حکومت داشت پیشنهاد نمود که بجای عزیمت به سیستان وغزنین محل اقامت وآغاز مبدأحملات ویامقابله باسپاه مغول را درعراق قرار دهم .

٥ ـ سلطان جلال‌الدین‌منکبرنی فرزند سلطان محمد که پیش از سایر فرماندهان سپاه ووزراء وحکام واطرافیان سلطان محمد ببقاء مملکت خوارزم وحفظ سلطنت پدر و ولایتعهدی‌خودعلاقمند بود ازسلطان محمد درخواست نمود که بجای عزیمت به عراق اجازه دهد که‌کلیه‌لشگریان را درکنار رودجیحون‌جمع‌نموده‌وآماده پیش‌آمد شویم‌زیراحق نیست سالیان متمادی بر مردم این ممالك سلطنت نمائیم وباج و خراج بستانیم و آنانرادرچنین روزگار تیره‌ای تنها گذاریم حق‌آن است‌که برای جنك و دفاع‌آماده شویم چنانکه توفیق نصیب ماشد بیش‌ازپیش‌درنزد خداوند ومردم سربلند خواهیم شد واگر بخت موافقت ننمود لااقل‌دوچار ملامت وطعن و لعن‌نمیشویم. باآنکه سلطان‌جلال‌الدین ازاین مقوله مذاکرات زیاد نمود وحتی ازپدر تقاضاکرد که اداره امور سپاهی واخذ هرگونه تصمیمی را درمورد مقابله با مغولان بعهده اوگذارد معذالك الحاج واصرار جلال‌الدین بجائی نرسید سلطان محمد بطوریکه ذکر شد بانظر عماد الملك موافقت نموده بقصد عراق عازم بلخ و حدود ترمذ شد.

درائنائی که سلطان محمددرعراق میگذرانید اطلاع‌یافت‌که سپاه مغول برشهر بخارا دست یافته و بعزم استخلاص سمرقند میباشند این اخبار هنگامی بسلطان رسید که عده‌ای از امراء خوارزم‌بشرحی‌که در ذیل نوشته شده [1] . قصد قتل سلطان را داشتندمجموع این وقایع ناگوار بیش ازحد موجب پریشانی وبی‌سروسامانی سلطان وخوارزمیان گردید .

---

۱ ـ درراه جمعی از امراء قنقلی قصد قتل‌آن حشمت‌آئین‌کردند بسبب‌آنکه در خلال احوال‌گذشته بدرالدین عمیدکه در سلك نویسندگان دیوان خوارزمشاه انتظام داشت ازسلطان متوهم شده باردوی چنگیزخان‌گریخت و آغاز مکر وتزویرکرد از زبان امراء عرضه داشت مشتمل براظهار تنفر از ملازمت خوارزمشاه ومیل بخدمت خان عالیجاه در قلم‌آورد وبرظهرآن

بقیه پاورقی درصفحه بعد

سلطان محمد بنابصوابدید عده‌ای ازامراء با نهایت شتاب و سرعت ازعراق بجانب نیشابور شتافت چون به نزدیکی قلعه کلات رسید دستور داد که کلیه ذخائر و خزائن سلطنتی‌را درآن‌قلعه متین گردآوردند ومدتی‌دراین‌شهر باخواص دستگاه سلطنتی باستراحت وعشرت گذرانید دراین موقع وزارت خوارزمشاه بعد ازخواجه شرف‌الملك با مجیرالملك کافی‌الدین عمررخی که بشرافت نفس وطبعی لطیف شهرت داشت بوده است .

پریشانی اوضاع سلطان محمد وسراسر مردم ممالك خوارزم بحدی بودکه اصحاب حاجات‌نمیدانستند برای‌انجام مهمات وسروسامان‌دادن امورخویش بکدام مرجع ومحل و شخصی مراجعه نمایند و در این مورد شرحی که در تاریخ جهانگشای جوینی نقل شده کاملترین تصویری از خرابی اوضاع آنروز ممالك خوارزمی میباشد.[1]

بقیه پاورقی صفحه قبل

ازقبل‌چنگیزخان جوابی‌که مناسب‌بود تحریر نمود وآن نوشته‌ها بجاسوسی‌سپرد واوراگفت بنحوی باردوی خوارزم درآی که‌اوتراگرفته پیش‌آن سلطان برند جاسوس‌بموجب فرموده بعضی‌ازمقربان سلطان اوراگرفتند، ومکاتباتی که‌باخود دانست یافته بنظرسلطان رسانیدند بنا برآن خوارزمشاه... بریکدیگر بی‌اعتبار شدند وشبی فوجی ازآنجماعت قصد خوابگاه خوارزمشاه کـردند و او براین کید اطلاع یافته بخرگاه دیگررفت وآن زمره‌آنمقدار تیر برآنخرگاه زدندکه بسان غربال بنظر بینندگان درآمد وچون دانستندکه سلطان‌آنجا نیست ازجیحون عبور نموده بچنگیزخان پیوستند وازاین جهته هراس خوارزمشاه سمت تضاعف پذیرفته بیشتر ازپیشتر دررفتار تعجیل نموده تـا درماه صفرسنه سبع و عشر وستمائه به نیشابور درآمد و چـون‌آفتاب حیاتش بمغرب فنا نزدیك رسیده بود مضمون این رباعی بخاطرش گذشت :

ایام گل است وبس نماند می‌خور | گل خودچه‌که بانفس‌نماندمی‌خور
ازگردش ایام دراین دیر خراب | بس. . . . برکس‌نماند می‌خور

تاریخ حبیب‌السیر فصل سوم در عاقبت‌کار سلطان محمد

---

۱ ــ وچون سلطان درنشابورحاضربود وازاطراف‌اصناف خلایق ازقواء واصحاب حاجات روی بخدمت‌اونهادند و مهمات ومصالح ایشان راکسی‌کفایت نمیکرد ومتحیر وپریشان میگشتند روزی بجمعیت بردرسرای‌مجیرالملك‌جمع‌شدند وغلبه وآوازبرداشتندوتشیع‌آغازنهادندبیرون‌آمدو روی‌بدیشان‌آوردکه‌سخن‌شماعین‌صدقست‌وشکایت‌برحق‌امامن نیز بنزدیك‌خداوندان‌حصافت معذورم ازکارمصلحت قوادگی بامصلحت قوادکه روی کاراند نمی‌پردازم واز ترتیب ارزاق خراید باتهذیب اوراق‌جراید نمی‌رسم چندروزست تاسلطان اشارت فرمودست‌که چندین پیرایه ازجهت مطاربه ممد

بقیه پاورقی در صفحه بعد

اختلال کار سلطان محمد و عاقبت او

درنیشابور قاصدی که ازجریان فتوحات مغول مطلع شده بود بخدمت سلطان محمد رسید وخبرعبور دوسردار مغولی بنام جبه نویان وسبتای بهادر را که با سی‌هزار سوار از آب‌آمویه گذشته‌اند اعلام نمود در همین بین سلطان از نیشابور بسوی ری شتافت در این مکان‌هم اطلاع‌حاصل کرد که لشگرمغول‌خودرا بحوالی‌این‌شهررسانیده‌ودرتعاقب‌سلطان قدم بقدم میباشند . لذا از عزیمت بعراق اضطراراً صرفنظر کرده بجانب قلعه فرزین سلطان آباد روی‌آورد .

در این موقع سلطان رکن‌الدین فرزند سلطان محمد که حکومت عراق را در دست داشت باسی‌هزار سپاهی‌بخدمت پدر پیوست وبااینکه‌خوارزمشاه می‌توانست دراین محل با مغولان دست و پنجه‌ئی نرم نماید و لااقل جلوی پیشرفت سریع آنان را سد کند متاسفانه بعلت ترس و وحشتی که پیدا کرده بود حاضر بمقابله نشد وهمچنین درمجلسی که ملك نصرةالدین‌هزار اسب ازاتابکان‌لرستان وامراء عراق حضور داشتند پیشنهاداتی برای دفاع درمقابل‌مغولان مطرح شد ازآن جمله‌اینکه در دامنه وپناهگاههای‌اشتران‌کوه بدفع دشمن اقدام نمائیم ویاآنکه‌طبق نظر ملك نصرت‌الدین‌که بوسیله عمادالملك وزیر ازطرف سلطان محمد احضار شده بود در یکی از معابر و تنك جبال فارس ولر که بنام تنگ تکو معروف است لشکر رابسیج‌نموده‌بیکباره برسپاه‌چنگیزخان حمله‌کنیم لیکن سلطان محمد هیچگدام از این‌دوپیشنهادرانپذیرفت زیرا محل‌اشتران‌کوه‌را مناسب برای توقف و حمله ندانسته و پیشهاد دوم راهم معلول خصومت ملك نصرت‌الدین بااتابك فارس میدانست وباین عنوان‌که ملك نصرت‌الدین قصددارد ازاین لشگرکشی برعلیه رقیب خویش اتابك فارس استفاده نماید قبول‌آنرا مناسب حال ومقام خود ندید .

سلطان محمد دستور دادکه مادرش باتفاق کلیه مخدرات و بانوان حرم و ملك غیاث‌الدین عازم قلعه‌قارون دز (در ناحیه جبال البرز) شوند تا از دسترس مغولان دور باشند .

درضمن اینکه سلطان‌محمد درعراق بود مطلع‌شدکه ری هم بدست لشکرمغول تسلیم گردیده‌ازاین رو با حال زار و خرابی از طریق قارون دز متوجه‌کیلان کردید در همین

بقیه پاورقی صفحه قبل

کنیم وبهیچ‌کاری دیگر مشغول نباشیم امتثال امرسلطان واجب است واسعاف ملتمسات ارباب حوایج لازم .

نقل ازتاریخ جهانگشای جوینی فصل سوم خوارزمشاهان ص۶۹

اثنا فوجی‌ازمغولان درنزدیکی دولت‌آباد ملایر باسلطان روبروشدند وبااینکه‌مدتی طرفین بیکدیگرتیراندازی نمودند لیکن چون متوجه حضور سلطان محمد نشدند سلطان توانست که جان سالم از این معرکه بیرون‌آرد و بقلعه قارون دز پناه برد در این برخورد عده زیادی ازلشکریان خوارزم‌بخون‌کشیده شدند از جمله‌کشته شدگان این واقعه عمادالملك وزیر رکن‌الدین فرزند خوارزمشاه میباشد .

سلطان محمد پس‌ازیك روز توقف در قلعه‌قارون ازترس‌مغولان که قدم بقدم درتعقیب او بودند عازم بغداد شد اتفاقاً درهمان‌ساعت‌لشگریان‌مغول برسیدندو بظن‌آنکه‌سلطان درقلعه است بتخریب قلعه پرداخته وآنرا باخاك یکسان‌گردند خوارزمشاه در حال سرگردانی و بلاتکلیفی‌آخرین ایام وساعات زندگانی‌خودرا میگذرانید بدینمعنی که‌هرشب وروزی ازترس اسارت بدست مغولان در شهر وقلعه‌ئی توقف میکرد چنانکه پس ازخلاصی ازقلعه قارون و عزم مسافرت ببغداد خود رابحصار قلعه سرچاهان (در دامنه جبال‌طارم سلطانیه) رسانیده پس ازمدت هفت روز اقامت دراین ناحیه ازراه گیلان عازم مازندران شد .

درگیلان یکی ازامراء بنام صعلوك باستقبال سلطان محمدآمد وشرط اطاعت بجای آوردوازسلطان‌خواست که‌مدتی‌درآن ناحیه‌اقامت نمایدتا تدبیری برای‌جلوگیری‌ازحملات مغولان شود لیکن سلطان محمدکه تاب اقامت در محلی را نداشت پس ازهفت روز توقف درگیلان عازم مازندران وآمل شد درآمل‌کلیه امراء مازندران بحضور خوارزمشاه رسیده و سر تسلیم فرود آوردند درهمین ایام سلطان محمد مطلع شدکه حرم سلطان ازخوارزم بمازندران آمد.و دریکی ازقلاع سکونت نموده اند .

سلطان جمعی ازامراء مازندران راکه مورداعتماد ومحرم اسراربودند احضار نمود وباایشان‌درباره عاقبت‌کار خود ومعرفی محل امن وامانی بمشورت پرداخت درنتیجه قرار شدکه سلطان ازمازندران باستراباد رفته ودریکی از جزائرآن بنام‌آبسکون اقامت نماید بعدازاینکه سلطان محمد در جزیره‌آبسکون اقامت نمود بدو خبر رسیدکه حرم سلطان با کلیه فرزندان‌کوچك وبزرك و سایر همراهان‌که درقلعه‌ای در مازندران پناهنده بودند بدست مغولان‌افتاده وباسارت نزد چنگیزخان فرستاده شده عده‌ای ازآنان راکشته وزنان را باسیری نگاهداشته‌اند .

سلطان محمد پس از مدتی توقف در جزیره آبسکون متوجه شد که مغولان در صددکشتن اومیباشند لذا ازبیم اسارت جای خود را بجزیره دیگر منتقل ساخت و چون بمرض ذات‌الجنب مبتلا بود ایامی رابادرد ورنج‌فراوان وخاطره تلخ اراسارت زنان حرم درعسرت وپریشانی میگذرانید تاآنکه در ماه شوال سال ۶۱۷ هجری درآن جزیره لبیك حق را اجابت گفت و در آن محل دفن‌گردید . در زمان تسلط جلال‌الدین بنا بامر او

استخوانهای پدرش را ازآبسکون بقلعه اردهن (که بین دماوند و مازندران قرار گرفته و روزی‌محل خزائن ونفائس‌سلطان محمد بوده وبدست مغول تسلیم گردیـد) انتقال دادند لیکن بعداً در زمان اوکتای قاآن برای بار سوم استخوانهای این سلطان خوارزمی را مغولان از اردهن بیرون‌آورده و برای تسکین‌آتش خشم وغضب خود سوزانیدند . معروف است هنگامی که خواستند جسد سلطان محمد را درآبسکون دفن نمایند نتوانستند؟ برای سلطان کفن تهیه نمایند ناچار باهمان جامه‌ئی که در بر داشت بخاك سپردند ۱ .

۱ ـ در باب چگونگی آخرین ایام دوران حیات سلطان محمد خوارزمشاه شرحـی بقلم عطامحمد ملك جوینی در تاریخ جهانگشای نوشته شده‌که اطلاع و وقوف برآن مراتب‌گذشته از جنبه تاریخی حائزنکات عبرت‌آمیز اخلاقی و دنیوی میباشدکه در این جا بارعایت اختصار نقل می‌شود :

دردازدست درمان بشد وآهنك جان‌کرد ممات را برحیات اختیارکرد وفنا را بربقاگزین درین‌قلق واضطراب می‌پیچد وازین واقعه ومصیبت می‌نالید تاجان بحق تسلیم‌کرد وازغصه روز- گار وشعوزه فلك دوارباز‌رست ووقت وقات او یکی درنظم‌آوردست :

ای درطلب‌گره‌گشائـی مرده　　در وصل‌بزاده درجدائی مرده
ای برلب بحرتشنه باخاك شده　　وی برسرگنج ازگدائی مرده

واورا درآنوقت هم درآن جزیره دفن‌کردند و بعدازآن سلطان جلال‌الدین فـرمود تاعظام وفات اورا باقلعه اردهین‌آوردند وازفضلا یکی راست درآنحال :

ای شاه ترا زچشم بدایـن افتاد　　رفتی وبسی‌شکست دردیـن افتاد
ای بـرکله سلطنت‌گـردون ترك　　تنگی قبای ملکت از چین افتاد

ازاین‌واقعه اسلام دل‌شکسته‌شد وازین حادثه‌که ازدیده سنك خاره خون‌می‌چکانید دلهای مومنان پریشان وخسته :

از سنگ‌گریه بین ومگو کان‌ترشح است　　وزکوه ناله‌خواه و مپندارکان صداست

درهر کلبه‌گریهٔ ودرهرکنجی ازاین‌حالت بردل خلقان رنجی نوحه‌کنان وموی‌کنان بزفیر وعویل وناله می‌گفتند ومیسرائید .

ترك التزام شیوه ارباب تعسف واجتناب ازسلوك جاده تکلف واجبست :

چـه‌کنی سرگذشت طراری　　سرگذشت از اجل شنو باری
تابگوید بعاقل و کروکور　　بکه دارم ز کستدم‌زر و زور
خسروان‌راچگونه بستم‌دست　　قصرها را چگونه‌کردم پست
تا بگوید که‌گـردنان رامن　　چو شکستم بسروری گردن

بقیه پاورقی درصفحه بعد

سلطان رکن‌الدین

هنگامیکه سلطان محمد درجزیره آبسکون اقامت داشت مشهورترین فرزندان آن بنام جلال‌الدین منکبرنی وغیاث‌الدین ورکن‌الدین واوزلاغ‌شاه درخدمت پدرمیزیستند سلطان محمد برخلاف‌تمایل ترکان‌خاتون مادر خویش جلال‌الدین را بجانشینی خود انتخاب کرد وبرادران دیگر را باطاعت ازجلال‌الدین دعوت نمود .

سلطان محمد در موقع مراجعت از عراق حکومت‌آن ناحیه را بسلطان رکـن‌الدین واگذاشت رکن‌الدین مردی‌کریم‌النفس وبذال ومشهور بحسن خلق بود درمدت مختصری توانست‌جمیع کردنکشان عراق را باطاعت‌آورد و از عراق بکرمان رفت ودست تصرف به اموال وخزائن ملك زوزن زد وآنچه بدست آورد مابین لشکریان و مردم تقسیم وبمصرف

بقیه پا ورقی صحفه قبل

تا چو بشنیدی از غرور مهی
دل برین عمر بی وفا ننهی

ازین حکایت مرد بینا بداندکه عاقبت وفرجام دنیا ایـن است مکاره‌ایست انـدر خشم سیاه‌کارهٔ سپید چشم مواصلت اوسررشته مفاصلت ومعاشرت اوسرشته با مماسرت . گندم نمای جو فروش است . زهری عسل نوش‌عجوزه‌ئی درجلوه حسنائی پرنیان پوش. طالبان درعقب اومدهوش قرین صد هزار ناله وخروش .

مشعبد جهانی است فرتوت سر
کندکار دیگـر نماید دگـر

بخوانـد بمهر و براند بکین
همه کار او جـاودان همچنین

ندانی‌که خواند کجا خواندت
ندانی که رانـد کجا راندت

نه اول بکام تو بـود آمـدن
نه آخر بکام تـو باشد شدن

میان دو ناکامی انـدر جهان
بکام دلی زیستن چون توان

. . . . ، سود وزیان اومتساوی دانسته‌ودست حرص ازین بنیاد ناپایدار مشحون ازسنك ومردار بآب قناعت شسته :

امر و نهی زمانه خوابی دان
تو شرایش همی سرابی دان

بسگان مان بـرای مرداری
سایه و فر استخوان خواری

ودل اززخارف وامتعه اوبرگرفته‌اند .

وروی طلب سوی ملکوت نهاده تاقدس لاهوت در مرآه صحیفه ستیبه نورانی ایشان تجلی کرده‌است وبجناح‌همت ورهبرعقل‌درآفاق‌روح وکرامات جولان نموده وباروحانیان درصف صفاهم عنانی‌کرده و برموافقت‌کروبیان باعتصام عروة وثقی توکل هم تکی نموده ویقین بشناخته که این

بقیه پاورقی صفحه قبل

آبادی وعمران آن منطقه رسانید وسپس باصفهان روی برد لیکن بعلت مخالفت قاضی القضاه اصفهان که دارای نفوذ فراوان بین مردم بود نتوانست داخل اصفهان شود ودرمدت توقف درخارج شهر نزاعی مابین طرفداران قاضی وسپاهیان رکن الدین رویداددرنتیجه جمع کثیری از طرفین بقتل رسیدند بناچار رکن الدین عازم ری شده ازآنجا با اندوه فراوان از خبر فتوحات لشگر مغول بقلعه فیروزکوه پناه برد وپس ازمدت شش ماه مقاومت درقلعه ناچار بدست محاصره کنندگان مغولی تسلیم گردید طولی نکشید که رکن الدین وکلیه همراهان او بقتل رسیدند ۶۱۷ هجری .

سلطان غیاث الدین

غیاث الدین درزمان حیات پدرش بحکومت کرمان انتخاب گردید وپس ازدرگذشت سلطان محمد روی بکرمان نهاد لیکن بعلت مخالفت شجاع الدین ابوالقاسم زوزنی حکمران کرمان نتوانست بر کرمان تسلط یابد ناچارعازم عراق شد درهمین اثنا براق حاجب قراختائی باعده ای ازلشگریانش بسلطان غیاث الدین پیوست ومتفقا وارد کرمان شدند سلطان جلال الدین منکبرنی هم از هندوستان بکرمان وارد شد غیاث الدین در بدوامر باطاعت از برادر طبق وصیت پدر عمل نمود تااینکه مابین دوبرادر (برسریکی ازفرماندهان لشکرغیاث الدین که بدون اجازه پیش ملك نصرت که ازمقربان سلطان جلال الدین بشمارمیرفت پناه برده بود) اختلاف حاصل شد وهمین اختلاف سبب گردید که غیاث الدین ملك نصرت را بضرب کارد ازپای در آورد ۱ .پس از رفتار خود پشیمان شده با وساطت جمعی سلطان جلال الدین از تقصیرش

بقیه پاورقی صفحه قبل

خاکدان آب روی است که ببادی معلق است جای آن ندارد که برآن بنائی توان نهاد یاازاوحسابی برداشت ودل درنعیم ونازآن بست .

حلقه زلف یار دام بلاست　　　دل درو بستدایم عین خطاست

ونه ازفرقت اودژم وناتوان بودن. نه دل برآن شادی ثوان نهادن ونه ازین اندوه رنجور وغمناك شدن . سراوضراء اونزدیك مرد دانا متوازی ومتساوی است .

چه باید نازش و نالش ز اقبالی وادباری

که تابرهم زنی دیده نه این بینی نه آن بینی

جهانگشا جوینی فصل سوم ص ۷۳ ـ ۷۵

چاپ اقبال سال ۱۳۳۷

---

۱ ـ درآن اوقات که سلطان غیاث الدین درخدمت برادر بسر میبرد یکی از سرهنگانش

بقیه پاورقی درصفحه بعد

صرف‌نظر نمود ومورد عفو قرار گرفت طولی نکشید که مجدداً غیاث‌الدین از برادر روی بر گردانده ازطریق خوزستان ببغدادرفت ومورد عنایت خلیفه واقع شد بعداً نزد جلال‌الدین محمد حاکم الموت شتافت درآنجاهم مورد احترام و تجلیل قرار گرفت.

سلطان غیاث‌الدین پس‌ازمدت کوتاهی اقامت درنزد ملاحده بافرستادن رسولی نزد براق‌حاجب حاکم کرمان‌تقاضی کرد که بشهر کرمان واردشود براق درخواست غیاث‌الدین را اجابت نمود با اینکه در اوائل ورود رعایت احترام غیاث الدین را میکرد بعداً بعلت سعایت اطرافیان مابین این دو اختلاف حاصل شد عاقبت سلطان غیاث‌الدین و مادر او که باعنف وزور وعلیرغم تمایل باطنی بحباله نکاح براق حاجب درآمده بود هردوبدست براق بقتل رسیدند ۶۲۷ هجری [۲].

درباب کشته شدن‌فرزند ومادر شرح مفصلی درتاریخ جهانگشای جوینی مضبوط است

بقیه پاورقی صفحه قبل

پیش ملك نصرت که درسلك خواص وندماء سلطان‌جلال‌الدین منتظم بود رفت وسلطان غیاث‌الدین روزی درمجلس شراب بزبان اعتراض ملك نصرت راگفت که چرا نوکرمرا نزد خود راه دادی ملك نصرت برسبیل‌مزاح گفت که سرهنگ رانان می‌باید داد تاخدمت دیگری نکنند وغیاث‌الدین ازاین سخن برآشفته سلطان جلال‌الدین ملك را اشارت کرد تاازصحبت بیرون رفت وبعد از زمانی که سکر برسلطان غیاث‌الدین غالب گشت بعزم وثاق خودسوار گشته گذار او بردر سرای ملك نصرت افتاد بدوپیغام فرستاد که مهمان رسید ملك علی‌الفور ازخانه بیرون‌آمد وشاهزاده را فرودآورد وماحضری کشید وچون سلطان غیاث‌الدین کاسه‌ئی چند تجرع نمود سوارشد و ملك برسم‌مشایعه پیش اوپیاده میرفت که ناگاه غیاث‌الدین‌کاردی برمیان دوکتف ملك نصرت فرو برد ومردم‌آواز برآوردند که ملك را کشتند بنابران سنگ وکلوخ ازبامها بجانب سلطان غیاث‌الدین انداختند وسلطان غیاث‌الدین تازیانه براسب زده خودرا ازآن مهلکه بگوشهٔ رسانید وروزدیگر سلطان جلال‌الدین بعیادت ملك نصرت رفت وجراحانرا بمعالجه اوامرفرمود اماچون‌آن‌زخم‌کاری افتاده بود فایده برآن مترتب نگشت و غیاث از غایت خجالت مدت یك هفته بملازمت سلطان جلال‌الدین نرفت بعد ازآن چند بار بدرگاه شتافته حجاب اورا از دخول مانع‌آمدند وامراء از زبان سلطان سخنان درشت باوی گفتند آنگاه جمعی از معتبران شفیع شده غیاث‌الدین را بمجلس آوردند.

نقل ازحبیب‌السیر درفصل خوارزمشاهیان

---

۲ ــ درسنه ششصد وبیست ویك درهندوستان بعرض سلطان جلال‌الدین رسید که برادرش غیاث‌الدین درعراق‌متمکن واکثرامراء ولشگریان درخدمتش‌متجمع ومنتظر وصول سلطان هستند

بقیه پاورقی درصفحه بعد

که قسمتی ازآن بمناسب موضوع در ذیل نقل‌شود ۳ .

بقیه پاورقی صفحه قبل

که سر برخط فرمان نهند و براق قراختای را بآوردن سلطان روانه هندوستان نمودند اوچون بکرمان رسید شجاع‌الدین حکمران آنجا را به قتل رسانیده درآن دیار فرمانرواگردید لهذا سلطان ازسند وکیج ومکران بصوب کرمان ایلغار کردچون تابستان بود وهواگرم ومتعفن اکثر لشگریانش مریض شدند .

سلطان چون بحدود کرمان درآمد در اغلب منازل فرستاده امیر براق با نزل وپیشکش میرسید ودرقریه بهرامجرد که ده فرسنگی گواشیر است خود باستقبال سلطان آمده رکاب او را بوسیده و اظهار مسرت نمود درحین ورود بشهر کوتوال قلعه گواشیر که در این زمان مطمور و بقلعه دختر مشهوراست مفاتیح ابواب حصار را بملازمان شهریار (کامکار) سپرده سلطان دختر براق را به حباله نکاح درآورده مهم زفاف را باتمام رسانید .

پس ازچند روز بعزم شکار ومطالعه علفزار بجانب ییلاقات بلوك بردسیر نهضت فرمود براق به بهانه دردپای ازالتزام رکاب تخلف نموده درگواشیر ماند سلطان را درشکارگاه ازتمارض وی اعلام دادند دانست که ازتقاعد اوفتنه برخواهد خاست بجهت امتحان یکی از خواص خود را نزد وی فرستاد و پیام داد که عزم سفر عراق تصمیم یافته ولی مشورت امیر براق که صدیقی با اخلاص ووفاق است تیسیر پذیر نیست باید بشکارگاه توجه کند اگرصلاح است که بجهت انتظام این مملکت دراین‌جا توقف نماید فبها والاملتزم رکاب سلطان باشد .

امیر براق در جواب گفت سلطان هرچه عزیمت خود را زود تر تصمیم دهند بصلاح اقرب است زیراکه کرمان مدتها در دست متغلبین ظالم ناپایدار بوده و از قحطی چندین ساله وتردد عسکر بیگانه ازحیز استعداد ونظم افتاده اکنون از عهده حشم واتباع سلطانی برنیاید اما این مملکت رااز کوتوال وسایسی گزیر نیست و برای این مهم هیچکس از بنده درگاه مناسب ترنخواهد بود چه‌که بنده قدیم هستم وعمرخود را درخدمتگزاری خاندان خوارزمشاهی گذرانیده وبیشتر این دیار را بضرب شمشیر گرفته اگر سلطان رغبت آن دارند که بشهرگواشیر مراجعت فرمایند قلعه‌گیان خایف شوند در پاره‌ای ازنسخ ملاحظه شدکه براق دختر خود منکوحه سلطان را نیز ازشهر باردو فرستاد سلطان پس از استماع این‌کلمات جای‌مقام وقوه انتقام نداشت ناچار براه شیراز روان شد درسنه ششصد وبیست دوسلطان غیاث‌الدین ازخوزستان رسولی نزد براق فرستاد وازتوجه خویش بجانب کرمان استیذان نمود او بافرستاده عهد و پیمان بسته بقدم سلطان اظهار شادمانی کرد چون صورت حال معروض برای شاهزاده گردید باخواص وملازمان خود که عدد آنها بپانصد نفر میرسید روی بکرمان نهاد امیر براق بااعاظم آن دیار باستقبال شنافتند وبمصاحبت

بقیه پاورقی درصفحه بعد

علل شکست سلطان محمد خوارزمشاه.

بطوریکه سابقاً اشاره شد چنگیزخان خوارزمشاه را فرمانروای مقتدری میشمارد و برای این سلطان قدرت مادی ومعنوی بزرگی قائل بود باین جهت در هنگامیکه تصمیم حمله بممالك خوارزمی را گرفت قبلادست به تهیه مقدمات مفصل کارزار زد واز هرسووجانب که می توانست لشکری فراوان (که بعضی از مورخین تعداد آنرا بیش از ششصد تا هفتصد هزار ضبط کرده اند، لیکن درواقع بیش از صدوپنجاه تادویست هزار نبوده اند) برای تسخیر ماوراءالنهر بامساعدت سران سپاهی وفرماندهان خود آماده ساخت بدیهی است دراین لشکر کشی امراء قرلق وآلمالیغ واویقور که باطاعت چنگیز درآمده بودند بهمراهی لشکر مغول درآمدند...

وضع سپاه خوارزمشاه چنین بود بااینکه ازلحاظ تعداد بر سپاهیان چنگیز برتری وافزونی داشتند بعلت عدم وحدت عقیده وبروز اختلافات و نداشتن سرکردگان مدبر و مدیرعاقل واختلاف روسا قوم باسلطان حالت تفرقه و پراکندگی داشتند و از طرفی چون سلطان خوارزمشاه بقدرت وجلادت مغولان آشناشده بود اصولا هراسان گشته وازنتایج همان خوف و ترس است که دوچار بیچارگی و سرنگونی گردید.

خوارزمشاه برای اینکه طرجی بریـزد بتواند تادرمقابل لشکریان مغول ایستادگی

بقیه پاورقی صفحه قبل

یکدیگر بشهر درآمدند براق به مهمانداری قیام نمود لیکن ازمقام خـود پای فراتر می نهاد با سلطان غیاث الدین دریك نهالیچه می نشست ودرمحاوره اورا فرزند خطاب مینمود روزی سلطان ازاو پرسید که این همه نخوت وعظمت را کی وکه بتو دادند؟ جواب گفت آنکس که سلطنت ازسلجوقیان انتزاع نمود وبغلامان ایشان که خوارزمشاهیان بودند ارزانی فرمود.

بعد ازدو سه روز متوسطان انگیخته مادر سلطان غیاث الدیـن را بزنی طلب نمود چون انکار ومنع آن درحیز قدرت شاهزاده نبود سررضایت جنبانیده وگفت موقوف برضای خود والده است وآن ضعیفه بیچاره بعدازجزع وفزع بسیار تن درداد (براق یاجمعی ازخادمان زره درزیر قبا پوشیده دررفت ورفاف ساخت جامع التواریخ ص۳۳ در زیر قبا جوشن پوشیده بعروسی سرای رفت و بحجله درآمده شرط خدمت بجای آورد:

چو ازسرو بن جای گردد تهی — بگیرد گیا جـای سرو سهی

روضةالصفا، ج ۴ ص ۱۴۵

چون براین قضیه چند روزی بگذشت دوکس ازجمله خویشان امیر بـراق خدمت سلطان غیاث الدین آمده عرض کردند: بهیچوجه اعتماد براین شخص نتوان کرد رخصت ده تـا اورا از

بقیه پاورقی درصفحه بعد

کند قبل ازآنکه فرستادگان چنگیزی را بقتل برساند با عده زیادی از سران سپاهی و روساء قبایل و معتمدین خود بشور و مشورت پرداخت لیکن ضعف نفس و تردید عقیده و گذرانیدن اوقات‌خود بعیش وکامرانی مانع آن شدکه دردم‌واپسین‌تصمیمی اتخاذ نمایدکه مفید واقع‌شود درمرتبه اول با امام شهاب‌الدین خیوقی (کـه از فقهاء ومدرسین معروف خوارزم بود) مشورت‌کرد امام عقیده‌داشت‌که پس از گردآوردن سپاه‌کافی ومجهز درکنار سیحون ازعبورمغول جلوگیری نمایند .

برخی ازامراء معتقدبودندکه مغول‌را بحدود ماوراءالنهرکشانده ودرمعابر تنك و کوهستانی صعب‌العبور دمارازروزگارآنان‌بگیرند . ـبعضی میگفتندکه در کنار جیحون با آنان بمقابله پردازند ـ جماعتی عقیده داشتندکه در غزنین و در هندوستان بـا آن قوم مقابل شوند ..

خوارزمشاه برای مقابله بامغول تسلیم برای عده‌ئی شدکه معتقد بودند که مغول را بداخل ماوراءالنهرکشانیده ودرتنگه‌های‌کوهستانی باآنان بجنك‌پردازند..

گذشته ازغفلت وخیطهائی‌که خوارزمشاه دراواخردوره سلطنت خودکرده‌بودداشتباه دیگرآن‌که ناشی ازضعف نفس وخودخواهی وتزلزل عقیده‌اوبود اینکه قبل‌ازآنکه‌سپاهیان مقرر باردوگاه‌او برسندبدون‌هیچگونه مقابله‌ئی ازجیحون عبورکرد وماوراءالنهررابدست

بقیه پاورقی صفحه قبل

میان برگیریم وتوپادشاه‌کرمان باشی ومابندگان فرمانبردار .

ازآنجاکه‌سلطان را طینت پاك بود در اینکار اقدام نکرد وهمدست نشد وبرنقض عهد و پیمان مبادرت‌ننمود چون اراده پادشاه بی‌زوال بانتقال دولت خوارزمشاهی متعلق شده بود یکی ازندمای خاص سلطان غیاث‌الدین‌کیفیت واقعه را بسمع امیر براق رسانید اوفـی‌الحال باحضار اقر بامثال داد .

پس ازتحقیق معلوم شدکه‌آنچه‌گفته‌اند مطابق واقع بوده فوراً حکم قطـع اعضای آنها را نمود (وتمام عضوهای‌آنان‌را ازهم جداکردند) وسلطان غیاث‌الدین را بامتعلقان مضبوط ومحبوس نمود وپس ازهفته‌ای‌حکم داد تارسنی بگردن‌آنشاهزاده‌که سربه چنبرگردون فرونمی‌آوردکردند تاخبه‌کنند بیچاره هرچه فریادکشیدکه نه‌آخر عهد و پیمان را به ایمان مـوکد نموده‌ایم‌که قصد یکدیگرنکنیم فایده نبخشید مادرش دانست حال بدینمنوال است نوحه وافغان باوج‌آسمان رسانید آن بی‌مروت‌گفت تامادر را (هم) بروتیره پسرهلاك‌کردند وتمام خدم وحشم اورا شربت ناگـوار فناچشانید .

آن‌کافر نعمت سرسلطان غیاث‌الدین را باتنسوقات‌کرمان وعریضد ایلی و انقیاد بامعتمدی

بقیه پاورقی درصفحه بعد

امراء وسرکردگان منافق خود واگذاشت ـ شاید علت این عمل او آن بود که بهیچوجه از نزدیکان وسران لشکر اعتماد نداشت و میدانست که آنان در کمین جان او هستند چنانکه این قصیه نیز به ثبوت رسید و بعداً ذکر خواهد شد.

سلطان علاءالدین محمد خوارزمشاه درزمان خود یکی ازسلاطین مشهور وعظیم ایشان پادشاهان اسلامی بود گذشته ازفتوحات بزرگی که نصیب وی گشت او توانست درمدت کوتاهی بساط تعداد زیادی ازسلسله هائی که بحال استقلال و گردنکشی حکومت میکردند برچیند وحوزه تصرفات دولت خوارزمشاهی را چنان وسعتی دهد که برتمام ایران وماوراءالنهر وخوارزم و ترکستان وهندوستان حکمروا شود ـ دولت سلطان محمد بعدازدولت سلاجقه ازلحاظ قدرت ومنطقه متصرفی وسیعترین دولتهای اسلامی بشمار میرفته است .

سلطان محمد شخصاً پادشاهی بود که دراداره امورملك ومملکت تدبیری نداشت تردید ودودلی وعدم اطمینان باطرافیان و امراء موجبات بدبینی وزوال حکومت اورا فراهم کرد ضمناً مردی سخت کش وبیرحم بود لیکن درعین حال جانب علماء وفضلاء وارباب قلم را رعایت میکرد ودر دینداری سخت تعصب داشت.

نفوذ ترکان قبچاقی وعلی الاخص مادر او ترکان خاتون دردستگاه خوارزم عمدة العلل گرفتاریهای این پادشاه بود زیرابشرحی که دیدیم سلطان محمد درحکم آلت بلاد ارادهئی

بقیه پاورقی صفحه قبل

به کلوران خدمت چنگیزخان فرستاد وخان مغول فرستاده اورا بنواخت ویرلیغ سلطنت کرمان و لقب قتلق خانی برای براق بکرمان معاورت داد و نیز بـراق (علیه مایستحق) امینی به بغداد خدمت مستنصر بالله خلیفه باظهار بندگی وفرمانبرداری روانه کرد او نیز باخـوارزمشاهیان عناد و لجاج داشت ازقتل سلطان غیاث الدین کمال مسرت باورخ داد در تمجید براق مبالغه نمود وتوقیع پادشاهی کرمان را بالقب قتلغ سلطانی برای اوعنایت کرد ودرآن نامه مندرج نمود که چون این زمان اغلب ممالك ایران را پادشاه معینی نیست آنچه ازآن ممالك را تو متصرف شوی ازجانب خلافت ماذون ومجاز هستی . . .

نقل ازتاریخ کرمان تالیف احمدعلی خان وزیری کرمانی ص ۱۴۵ـ۱۳۷ چاپخانه بهمن ۱۳۴۰

---

۳ ـ ای چرخ تاچند از شعوذه ومکرتو . وای فلك تاکی از ظلم وجورتو. هرسلطانی در بند هرشیطانی اندازی . وهرلئیمی را امیر هرکریمی گردانی . وهرپادشاهی را درچاهی افکنی و وهرناسزائی را ازتخته مذلت برتخت عزت نشانی . وای یارغافل ودوست غافل ازاین بند پند گیر تا دربند نفس اماره نیفتی ودرین سرگذشتها بچشم اعتبار نگر وپای کشیده دار تا دار مقامگاه

بقیه پاورقی درصفحه بعد

در دست مادر وترکان قبچاقی که عموماً مناصب عمده دولتی وسپاهی را دردست داشتند. بوده‌است .

رفتار خوارزمشاه باخلیفه مسلمین که امام مسلمین بشماره‌یرفت وتهیه استفتاء وقضیه حمله ببغداد ازاهم علل گرفتاری سلطان بود زیرا تصمیم خوارزمشاه درتصرف بغداد تنفر عمومی مسلمین متعصب آنروز را نسبت بخود برانگیخت .

حکام دست نشانده که حاضر باطاعت ازسلطان نبودند همواره درپنهانی برعلیه او تحریك نموده واغلب درصدد کشتن سلطان بودند .

رفتار لشکریان خوارزمی و علی‌الاخص ترکان دربلاد مفتوحه وسایر شهرها بطوری احساسات مردم را برعلیه خوارزمشاه شورانده بود که حاضر بودند یوغ اطاعت مغول را بگردن نهاده وخودرا ازشرمأمورین خداناشناس ومتعدی وطماع سلطان ومادر او راحت کنند .

اقدامات بی‌رویه وعدم مصلحت اندیشی و رنجاندن امراء متنفذ وبیرحمی وکشت و کشتاری که‌بدست خوارزمشاه انجام میشد باعث گردید که اطرفیان اومتفرق شده تاآنجاکه در روز بدبختی وبیچارگی بدون یار ویاور صمیمی ماند عدم اطمینان سلطان باطرافیان بیشتر موجب ناامیدی وایجاد رعب وبیم اوگردید تاآنجاکه ازترس اطرافیان خود ناچار بود درهنگام سرگردانی وبیسروسامانی هرشب را درمقامی بگذراند بدون‌آنکه فردای‌آن روز درآن‌مکان اقامت وتوقف کند .

طمع وبی‌خبری‌سلطان خوارزمشاه درمال تجار مغولی‌واستمداد سپاهیان جنگی مغول وضایع‌گذاشتن لشکریان خوارزمی وعدم استفاده ازفرصت وتردید درانتخاب محل دفاع وفرار متوالی ازمقابل لشکریان مغول وگذاردن شهرها بدون سرپرست ومدافع ازعهده جهات زوال دولت خوارزمشاه است .

بقیه پاورقی صفحه قبل

سرت نشود .

هر تیرکه از شصت قضا و قدرآید — جز دیده ودلهای عزیزانش سپرنیست
هر محنت و غم‌کان ز فلك روی نماید — جزمسکن مسکین غریبانش‌گذرنیست
هرکس بدری درشودآخرچو شب‌آید — بیچاره غریبی که وراخانه و درنیست
آهی که بـر آرد زسر سوز غریبی — در هاویه ماننده آن آه وشرر نیست
اشکی که بباراند از دیده غریبی — آن‌جزهمه‌زردابه‌وجزخون جگرنیست
هان تا نزنی طعنه تو درحال غریبان — کزسینه پر سوز غریبانت خبر نیست

ازجهانگشای جوینی در ذکر احوال سلطان غیاث‌الدین بنحو اختصار ص ۱۲۲

کشتن عارف شهیر شیخ مجدالدین شرف‌بن موید بغدادی و اظهار پشیمانی و عـذر خواهی او بآن وضع مفتضح که‌نزد نجم‌الدین کبری شتافت دلیل دیگری بر رنجش مسلمین گردید .

ازطرفی‌مقابله بادشمن خونخواری مانند چنگیز وسپاه جلادی نظیر مغول ازهرجهة باعث‌تشویش‌ودرهم گسیختگی‌اموردستگاه‌خوارزمی‌شد تاآنجاکه دوچار سرنوشتی گردید که شرح‌تأثرآورآن بنابنقل ازتاریخ عطا ملك جوینی درصفحات سابق بمیان‌آمد .

بطورکلی سوء سیاست خوارزمشاه درکلیه امور مملکت داری وسپاهیگری وعدم توجه بمشکلات ومعضلاتی که در دوره او بالاخص از زمانیکه حمله مغول آغازگردید موجبات زوال این‌سلسله‌را فراهم ساخت متأسفانه‌چون مدار سلطنت براتخاذ تصمیمات فردی‌مستقر بود و آراء وافکار و تجارب دیگران مورد نظر و اعتناء نبود نتیجه این شد که یك سلسله خبطهای اساسی در نظام‌کشور پدیدارگشت .

خودسری وغرور ونداشتن وزراءکاردان‌لایق ومشاورین‌معتمد درتزلزل بنیان سلطنت اثرات نامطلوبی نمود .

ایجاد حس نفاق ودشمنی‌وخصومت بین روساء لشگری واداری‌وعدم اعتماد بدستگاه سلطنت ومداخله ترکان خاتون مادر . جاه طلب ومنافق اوبیش ازبیش باعث پراکندگـی اوضاع نابسامان ممالك خوارزمی در برابر نظم ونسق‌مغولی‌گردید .

درپایان دوره زندگانی‌سلطان محمدآثار شوم حس وسعت طلبی‌وسلطه‌برممالك مجاور وازبین بردن دولت قراختائیان و واژگون ساختن بنیان حکمرانان محلی به ظهور رسید زیرا برچیدن‌اساس‌حکومت امراء وسلاطین مقتدرهمجوار (بدون اینکه افرادممالك‌مغلوبه علاقه ئی بقبول اطاعت خوارزمشاه داشته باشند) سبب شد که‌سپاهیان‌مغول بتوانند بدون برخورد بمانع ورادع قسمت اعظم نقاط‌آباد ممالك خوارزمی را پایمال سم ستوران خویش نمایند .

نفوذ ترکان‌قبچاقی باحمایت شدیدی که ترکان‌خاتون‌ازآنان مینمود وانحصار مقامات مهم لشکری بسران ترکان سبب ازدیار دشمنی مسلمانان و سایر مردم ممالك خوارزمی و ایرانیان شده بود تابحدی‌که عموم مسلمین را ازخوارزم شاه رنجانیده وقلباً مایل نبودند که درمقام دفاع ازسلطان محمد و اوطان خویش برآیند .

وجودخلیفه ناصرالدین دربغدادکه ازدشمنان جدی سلطان محمد بود ودرتحریکات علنی وپنهانی برعلیه خوارزم شاه دست داشته است از بزرگترین گرفتاریهای این سلطان وجانشین اوبشمار میرود زیرا ناصرالدین تصور میکرد با بـرانداختن اساس ایـن سلسله میتواند بخودسری وظلم وجور خود درعالم اسلام بدون رقیب ومزاحمی ادامه دهد .

آثار ویادگارهای بسیار تلخ وجانگداز قتل عام مردم سمرقند هیچگاه از خاطره مردم بلاکشیده سمرقند محو نشد باوجود این خوارزم شاه ومادرش بجای اینکه درصدد استمالت وتشفی خاطر مردم سمرقند وسایر نقاط ماوراءالنهر برآیند هر موقع که قدرتی می‌یافتند بکشت‌وکشتار بیرحمانه وبدرفتاری خود ادامه میدادند .

ضعف اراده وهراس خاطری که ازعملیات سپاه مغول برسلطان‌محمد مستولی شده بود واخباری که ازفتوحات وعملیات خونخوارانه تاتار باومیرسد چنان دوچار بی‌سروسامانی وتشویش‌خاطرشده بود که بهیچوجه نمیتوانست بفکر چاره‌ئی بیافتدتا بحدیکه استیلاء مغولان را مشیت‌اللهی وانقراض خوارزم شاهیان را خواسته خداوند میدانست .

بدیهی است با چنین روحیه‌ای هرقدرکه سلطان جلال‌الدین وسایر امراء ومتنفذین میکوشیدندکه وسایل دفاع ومقاومت درمقابل لشکر مغول را فراهم سازند ودر یکی از نواحی سوق الجیشی جلوی حملات آنان رابگیرند توفیق نمیافتند ، همین بی ترتیبی ویاس ونا امیدی موجب میشدکه اغلب نقاط مملکت بدون هیچگونه مقاومتی سرتسلیم بفرماندهان مغولی فرود میآوردند .

دربرخی ازبلاد ماوراءالنهر مردم‌آن بمنظور دفاع ازآب وخاك خود دلیرانه با سپاهیان مغول مقابله نمودند چنانکه اینالجق درجریان مدافعه شهر اترار بحدی دلاوری وشجاعت بخرج دادکه مدتها بین سپاهیان مغول وفرماندهان چنگیزی صحبت از رشادت وپیکار مردانه حاکم اترار وسرسختی مردم‌آن شهر بود همچنین درنقاط دیگر مردم تا توانستنددربرابر صفوف مغولان وادوات‌حرب‌آنان پایداری نمودند لیکن بعلت نداشتن سر کرده وفرمانده وبروز اختلاف وکینه توزی ویا خیانت درپایان‌کار محکوم بتسلیم میشدند .

پرواضح است که‌کلیه اخبار و اطلاعات اوضاع ممالك خوارزمی وشکاف عمیقی‌که بین طرفداران خوارزمشاه ومادر او ازیك طرف وازطرف دیگر با فرزندانش تولید شده بود باضافه سایر معلومات جغرافیائی از وضع شهرها و معابر بوسیله جاسوسان و بازرگانان باردوی چنگیز خان رسانیده میشد ازمجموع این اطلاعات‌که حاکی بر پریشانی اوضاع ممالك خوارزمی وفرار سلطان محمد واختلاف بین امراء و فرزندان او بـاشد چنگیز و مشاورین حداعلی استفاده را دراجراء نقشه تصرف خوارزم می‌نمودند تا بحدیکه بنا بنوشته مورخین آنقدر مغولان باوضاع ممالك خوارزمشاهی و متصرفات‌آن آشنا ومطلع شده بودند که نکته‌ای‌برآنان مجهول‌نبود باالعکس درمقابل بهمان اندازه سلطان محمد وطرفدارانش ازاوضاع ممالك‌خوارزم ومردم خودبی‌اطلاع بوده ودرجهل و بیخبری بسرمیبردند .

جهات استیلاء چنگیز ولشگریان مغول

چنگیزخان که نام اصلی اوتموچین وفرزند یسوکای بهادر وازقبیله مغولی قیات بوده

که‌درحوالی سال ۵۴۹ هجری درمغولستان تولد یافت .

چنگیز پس‌ازمرك پدرش که‌مردی رشید ودارای‌قدرت‌بود بریاست‌طایفه خودانتخاب ومدتی‌نزدآونك‌خان که‌خان قبیله کرائیت‌مسیحی بود گذراند لیکن‌طولی‌نکشید که‌ما بین‌این دوخان اختلاف‌حاصل‌شد . درنتیجه چنگیزخان برآونك مستولی گشته قوم گرائیت‌را مطیع خود نمود وخان‌آن قبیله را ازبین برداشت وبتدریج برا قوام اویغور وسایر قبائل مغول و اتراك غلبه یافت تااینکه درسال ۶۱۲ هجری هنگامیکه سلطان محمد خوارزم شاه عازم ناحیه‌قرقیز بود باعده‌ئی ازلشگریان چنگیز بفرماندهی جوجی پسر چنگیز خان برخورد نمودند وبااینکه قوای مغولی قصدمقابله باسلطان محمد را نداشتند واقامت خودشان را در حدود مساکن اتراك قبچاق معلول وجودشکار گاههای فراوان‌آن منطقه قلمداد میکردند معذالك سلطان محمد بعلت غرور وعدم تدبیر بآنان حمله‌کرد وازاین تاریخ است‌که سلطان محمد بمیزان قدرت وشجاعت مغولان‌آشنا شده وضعف و فتوری درتصمیم اوبرای مقابله با سپاهیان تاتار پیدا شدکه‌آثار ترس وهراس‌آن تاآخرین ساعات زندگانی درخاطر سلطان محمد باقی‌ماند .

چون دراین فصل منظور اصلی **بیان‌علل استیلاء چنگیز برخوارزمشاه** میباشد لذا اینك باهم جهات موفقیت مغولان اشاره میکنم .

گرچه با مطالعه صفحات قبل در باب علل شگست سلطان محمد و اقدامات غرور- آمیز وبدون تدبیر او ومادرش ترکان خاتون دلایل استیلاء چنگیز ولشگریانش معلوم و واضح میگردد لیکن چون ازمهمترین اسباب فتوحات مغولی نظم وترتیب و حکومت اتحاد واتفاق واجراء یاسای مغولی را باید دانست نمی‌توانیم ازشرح مختصرآن صرفنظر کنیم .

۱ ـ اصولا مغولان مردمانی‌بودند که درابتداءکار زندگانی خود را مانند سایراقوام بدوی ازطریق صحرا نشینی وگله داری وشکار میگذرانیدند البته‌لازمه این نوع زندگی و وضع معشیت چادرنشینی وآشنا شدن بوضع‌چراگاهها وداشتن‌اسلحه ومهارت درتیراندازی وشجاعت وبیرحمی وقساوت بوده است .

وجود چنگیزخان دررأس چنین قومی که خود مردی قسی‌القلب وخونخوار وسخت- کش وجنگجو وطالب قدرت بود توانست که بتدریج قوای مختلف وپریشان این اقوام را برای انجام مقاصد وهدف کشور گشائی خویش جمع‌آوری نموده درحکم قوم واحدی برای اطاعت ازقوانین ویاسای مغولی درآورد . همین اتحاد وپیوستگی اقوام وحشی وبدوی مغول که بدون چون‌وچرا اجراء احکام چنگیزخان را لازم‌الاطاعه میدانستند از اهم علل غلبه برحدود متصرفات خوارزم وانتظام‌لشگرکشی‌آنان است .

درصورتیکه‌کاملا عکس این حالت در بین سپاهیان خوارزم شاه حکومت می‌کرد هر

دسته وعده‌ای خود را تابع یکی از فرزندان سلطان محمد و یا سایر امراء و مادرش میدانستند و در تمام مدت سلطنت سلطان محمد هیچگونه اتفاق و اتحاد و وحدتی بین لشگریان خوارزمی دیده نشد و گذشته از اینکه با یکدیگر مخالف بودند غالباً بفکر کشتن سلطان و سرکردگان خود برمی‌آمدند .

اجراء قوانین و آداب مغولی (یاسا) موجب ایجـاد وحدت سیاسی و اداری وسپاهی در بین مغولان گردید که تخلف از یاسای مغولی بهیچوجه مقدور نبود .

۲ ـ چنگیزخان مردی کاردان و دارای ثبات عقیده وخونسرد و فاقـد غرور بود در صورتیکه خوارزم شاه بسیار مغرور و بی‌تدبیر و دراواخر عمر دوچار تزلزل خاطری شده بود که حتی حاضر نشد مسئولیت حفظ ممالك خوارزمی را بعهده فرزندانش بگذارد و تا آنجا که نمیتوانست ازفرط رعب وخوفی که براو مستولی شده بود دو شب را دریك محل ومکان بسر برد .

۳ ـ چنگیزخان برای اینکه بتواند درموقع حمله بایران وممالك خوارزمی ازنقاط سوق‌الجیشی استفاده نماید قبل ازهرنوع اقدام وحمله‌ئی بجمع‌آوری اطلاعات عمومـی و جغرافیائی از وضع معابر ونقاط صعب‌العبور و اوضاع روحی و اجتماعی نقاط مورد حمله اقدام می‌نمود وانجام این وظیفه غالباً بعهده کاروانهای تجارتی وجاسوسان مغولی واگذار میشد، بدیهی‌است میتوان حدس هنگامیکه حملات چنگیزخان ولشگرجرار آن متکی باطلاعات کامل بر اوضاع ماوراءالنهر وسایر ممالك خوارزمی باشد میتوانند تاچه حد ومیزان پیشرفت وغلبه حاصل نمایند . درصورتیکه نفاق وچند دستگی وگرفتاریهای دیگر کوچکترین فرصتی را برای سلطان محمد باقی نمیگذاشت تابتواند از اوضاع مغولان ونقشه آنان اطلاعـی بدست آورد .

٤ ـ آثار اتحاد واتفاق بی‌نظیری که بین پسران چنگیز و سرداران مغولی حکومت میکرد همواره درتمام محاربات ولشکرکشی ها معلوم بود زیرانتیجه داشتن نظـام واحد اداری وسپاهی همان فتوحات عظیمی بود که پی درپی نصیب آنان می‌گشت وهمین حفظ نظام مغولی است که مخالفین ودشمنان مغول را دوچار آنچنان وحشت وهراسی کرد که اغلب فرار را برقرار ترجیح‌میدادند بهترین شاهد مثال آن فرار سلطان محمد ازمقابل لشگریان مغول وپناهنده شدنش آن بجزیره آبسکون میباشد .

۵ ـ لشگریان مغول بنابتبعیت ازاصول ایلی وفطری همواره حاضر و آماده کار زار وجنگ‌وستیز بودندودرواقع حمله وغارت وکشت کشتارجزء برنامه امورروزانه آنان بود در صورتیکه لشگریان خوارزم و موافقین آنان مردمی شهر نشین وعـادت بخوشی وآرامـش داشتند و همین تضاد روحی ازعوامل موثر پیشرفت چنگیز وجانشینان‌وی بشمار میرود .

۶ ـ اختلاط اقوام مغولی واطاعت ازفرمان واحد (بدون اینکه صفات ظاهری مانند رنك پوست وسایر خصوصیات نژادی واخلاقی بین آنان سبب برتری واختلاف شود .) عموم آنان را در تحت لواء یك پرچم درآورده ودرحکم یك خانواده محسوب میشدند ، درحالی که وضع مردم ممالك خوارزم وسپاهیان سلطان محمد کاملا بعکس این جریان بود .

۷ ـ چنگیز اصولا بمشاوره ومصلحت اندیشی اعتقاد داشت واز همین رواست که در تشکیل مجلس مشاوره سلطنتی (بنام قوریلتای) اقدام نمود وکلیه مسائل مملکتی ازقبیل اتخاذ تصمیم در مورد شروع محاربات و حملات و انتخاب رئیس خاندان و تهیه وسایل اردوکشیهای مهم را درآن مجلس مطرح می‌نموده و پس از مطالعهٔ جوانب کار تصمیمات چنگیزی اتخاذ میشد .

درصورتیکه دردربار سلطان محمد چنین مجلس مشاوره‌ای وجود نداشت وچه بسا در موارد مهم هم که فرزندان وامراء اواظهار عقیده ومصلحت بینی میکردند مورد قبول واقع نمیشد بشرحی که دیدیم هرقدر سلطان جلال‌الدین خواست مسئولیت اداره امور جنك و مقابله دربرابرمغولان‌را شخصاً بعهده گیرد سلطان‌محمد موافقت‌ننمود وعلی زعم‌پیشنهاداتی که باوشده بود عمل کرد .

همین نکته‌که زائیده غرور ونخوت سلطان محمد بود موجب شد در هنگام مرگ دوچار عاقبت هائل ودلخراشی شود .

سلطان جلال‌الدین منکبرنی

بشرحی‌که سابقاً گذشت قبل ازمرگ سلطان محمد فرزندان خود جلال‌الدین واز لاق شاه وآق شاه ۱ را احضارنموده وباٰینکه قبلا بنا بوساطت ترکان خاتون اوزلاق شاه را بولیعهدی منصوب داشته بودلیکن دراین‌موقع بنا بمصلحتی جلال‌الدین‌را بولیعهدی انتخاب کرد وفرزندان دیگررا بقبول جانشینی واطاعت ازاوتوصیه نمود لیکن انتصاب جلال‌الدین بولایتعهدی که برخلاف تمایل قلبی ترکان خاتون وعده‌ای ازامراء ومتنفذین بود درابتداء حکومت اوموجب یك‌رشته حوادث ودشمنی وکارشکنی وحتی توطئه چینی برای قتل سلطان جلال‌الدین شدکه شرح مختصرآن بدینقراراست :

۱ ـ ازگرفتاریهای اساسی جلال‌الدین در مرحله اول مخالفت ترکان خاتون باوی بود زیرا ترکان خاتون بانفوذ معنوی‌که در سلطان محمد داشت باتکاء سربازان قبچاقی توانسته‌بودکه‌منصب ولایتعهدی‌را دراوائل‌کاربرای‌فرزندش اوزلاق شاه تحصیل نماید بدیهی

۱ـ در بعضی ازنسخ خطی حبیب‌السیر اوزلاق شاه را ارزاق سلطان وآقشاه راآق سلطان ضبط کرده‌اند.

است بعداً که سلطان محمد جلال‌الدین‌را بسمت ولایت عهدی وجانشین خود تعیین نمود پیش ازپیش تولید عقده خصومت دراین بانوی مستبد ومغرض نمود .

۲ ـ عده‌ای ازامراء وصاحبان مناصب ازبیم آنکه سلطان جلال‌الدین پس ازاستقرار و بدست آوردن قدرت بحساب آنان رسیدگی خواهد نمود و یقیناً دیگر نخواهند توانست بقوت مناصبت برمردم تعدی وتجاوز وتحصیل مال ومنال نمایند طریق کار شکنی ودشمنی‌را می‌پیمودند .

۳ ـ اختلاف ونفاق بین برادران و سلطان جلال‌الدین در نتیجه سعایت و تحریك اطرفیان بحدی روزافزون بود که درمقام وفرصت آن بودند تا بهنگام مناسب جلال‌الدین را هلاك سازند .

۴ ـ پریشانی وبی‌سروسامانی تشکیلات اداری ونظامی بقیه ممالك خوارزمیان که تا عهدسلطان جلال‌الدین درمقابل سپاهیان مغول مقابله نموده بودند ازاهم گرفتاریهای داخلی بشمار میرفت .

۵ـ حس یاس وبدبینی وتزلزل خاطری که ازدوران سلطنت سلطان محمد درمردم تولید شده بود وهر روز بانتظار حمله مغولان وکشت و کشتار آنان بودند اساس وحدت ملی و اجتماعی ولایات خوارزمی رامتزلزل ساخته بود .

۶ـ اقدام سفیهانه ترکان‌خاتون درباب قتل عده کثیری ازبزرگان وامراء وشاهزادگان خوارزمی که بامر سلطان محمد در زندان می گذرانیدند بتصور اینکه بلای هجوم مغولان خاتمه خواهد یافت ونفوذ وسلطه وی مانند دوره خوارزمشاه ادامه پیدا می کند دستور داد که‌کلیه محبوسین را بآب جیحون انداختند . ۱

۷ ـ تصمیم چنگیز بفتح خوارزم (که مغولان اورگانج می گفتند جز جانبه قدیم و گرگان کنونی) وتعقیب جلال‌الدین .

درچنین هنگامی ودرچنان وضعی سلطان جلال‌الدین بایستی برای تمشیت امور و جلوگیری ازحملات مغول وحفظ تاج وتخت خود اقدام نماید . وازبدبختی آنکه امراء ترك

۱ـ مشاهیر این جماعت که قریب دوازده نفر ازپادشاهان اسیر وبزرگان صدور و سادات عالی رتبت درمیان ایشان بوده بقراء ذیل است .

دوپسر سلطان طغرل سلجوقی ـ عمادالدین صاحب بلخ وپسر اوبهرامشاه صاحب ترمذ . علاءالدین صاحب بامیان ـ جمال‌الدین عمر صاحب وخش ـ دوپسر امیرسقناق ـ برهان‌الدین محمد صدر جهان و برادرش افتخار جهان ودو پسرش ملك‌الاسلام و عزیزالاسلام و غیره (نسوی ص ۳۹) نقل از تاریخ مغول اقبال .

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بسرکردگی قتلغ خان وتحریك اوزلاق شاه مصمم بودند که جلال‌الدین را بزندان افکنده و بقتل رسانند لیکن قبل از اجراء چنین نقشه‌ای جلال‌الدین توانست باطایفه‌ئی از خواص از راه نسا عازم شادیاخ (قوچان‌کنونی) شود در راه گرفتار حمله دسته‌ئی از مغولان شد وجان بسلامت برد ازشادباخ بعزم غزنین حرکت نمود برادران سلطان هم درهمان موضعی که جلال‌الدین بزدوخورد بامغولان پرداخته بود گرفتار حمله مغولان شدند و چـون تاب مقاومت دربرابر حمله آنان نیاوردند دوچارهزیمت گردیدند قشون مغول درتعقیب آق‌سلطان واوزلاق شاه برآمده هردو برادر راباطرافیانش تار ومارکردند .

درغزنین (۶۱۷ هجری) رسولانی‌که جلال‌الدین برای اعـلام ولیعهدی وجمع‌آوری سپاه خوارزمی باطراف واکناف فرستاده بود بخدمت رسیدند وچون‌آوازه شهرت وجلادت جلال‌الدین بکوش مردم ولایات رسانیده شده بود بقیةالسیف سپاه خـوارزم روی بغزنین آوردند ضمناً امین‌ملك ملك‌هرات باپنجاه هزار سپاهی وسیف‌الدین اغراق باچهل هزار نفر از ترکان ورزیده قنقلی وخلج باردوی جـلال‌الدین پیوستند امین ملك دختر خـود را دراین مسافرت بعقد جلال‌الدین درآورد .

محاربات سلطان جلال‌الدین بامغولان

درموقعیکه جلال‌الدین درغزنین میگذرانید اطلاع حاصل کرد که عده‌ای از مغولان بسرکردگی دونفر ازسرداران مغولی بنام بیکیچك ویمغور [۲] بمعاصره و الیان مشغولند و **چیزی نمانده** که‌حصارمغولان تسلیم شود از آنرو جلال‌الدین پس ازتهیه سپاهی‌وتعیین فرماندهان لایقی برای اداره امورلشکر خود مانند امین‌ملك وسیف‌الدین اغراق بغتةبر سرآنان‌تاخت بعلت رشادت‌وجلادتی‌که دراین زد وخوردبعمل‌آورد عده‌زیادی‌ازمغولان را بخون‌کشیدوغنائم فراوانی بدست‌آورد بعدازاین‌فتح‌است که‌آوازه شجاعت‌وحشمت لشگریان جلال‌الدین بگوش‌چنگیزخان رسید وازاین‌پس‌دانست که‌بافرمانده‌شجاع‌ولایقی‌سروکاردارد.

جلال‌الدین پس‌ازاین فتح باردیگر درمحل بارانی باسپاهی از مغولان‌که در حدود سی‌هزار نفر بودند تصادف نمود لیکن در اثناء مقابله سرداران مغولی دست بحیله نظامی بردند بدین ترتیب‌که هر سوار مغولی در عقب خویش تمثالی از چوب ونمد نصب‌کرده تا

بقیه پاورقی صفحه قبل

۲ ـ درکتاب حبیب السیر بیکحیك و یلغور ودر روضةالصفا بجای یلغور یمغور وقیقور آمده است .

بتواند نیروی خودرا مضاعف ودو برابر از آنچه حقیقت دارد جلوه دهند سپاهیان جلال الدین متوجه این خدعه جنگی نشدند وبتصور رسیدن نیروی امدادی قصد داشتند که دست ازمحاربه بردارند سلطان جلال الدین در مقام دلداری وتحریك نیروی خوارزمی برآمده بهرترتیب بود برسپاهیان مغول ناختند درنتیجه عده زیادی ازمغولان اسیر وکشته شدند .

بقیه سپاه مغول که تعداد ناچیزی بود باتفاق دونفر فرماندهان خودکه نام آنان برده شد بانهایت شرمساری درناحیه طالقان برای تشریح وضع سپاهی جلال الدین بحضورچنگیز رسیدند .

در اثناء محاربه مغولان با سپاهیان جلال الدین بین دو نفر از فرماندهان اردوی جلال الدین امین الدین ملك وسیف الدین اغراق برسرانتخاب اسبی اختلاف رویداد وامین-الدین باتازیانه‌ای که در دست داشت درحضورجلال الدین برسرسیف الدین‌زد چون ازطرف جلال الدین بعلت این اهانتی که به سیف الدین شده بودامین الدین موردمواخذه قرارنگرفت این امر موجب رنجش سیف الدین اغراق ازجلال الدین شد سیف الدین شبانه باحالت قهر باتفاق سپاهیان خود از اردوی جلال الدین دوری جسته بطرف کوهای کرمان عزیمت نمود .

جدائی سیف الدین اغراق موجب تفرقه دراردوی سلطان جلال الدین شد زیرا نیروی سیف الدین هم ازلحاظ عده وهم ازنظر شجاعت وورزیدگی جنگی درپیشرفت جلال الدین و جلوگیری از حملات مغول بی‌نهایت موثر واقع شده بودند همینکه چنگیزخان براین جریانات وقوف یافت باعجله هرچه تمامتر ازراه کابل بتعقیب جلال الدین عازم غزنین شد و چون اطلاع حاصل کرد که جلال الدین متوجه هندوستان شده است بلا درنگ رو بسوی هندوستان برد رجب سال ۶۱۸ هجری .

درکنار رود سند مابین قوای چنگیز وجلال الدین تماس حاصل شد بااینکه سپاهیان مغول دراین‌محل‌چند برابر لشگریان جلال الدین بودند ومهمات کافی از آلات وادوات جنگ و کشتی دراختیار مغولان بود باوجود این سلطان جلال الدین دست ازمقابله نکشید دراولین برخورد خان ملك که فرماندهی قسمتی از نیروی جلال الدین را برعهده داشت بقتل رسید وهمچنین امین الدین ملك فرمانده دیگرلشگر خوارزمیان نیز دوچار هزیمت شد جلال الدین که در مرکز سپاه خود مشغول بجنك و گریز بود چون این وضع را دید پس از ابراز شجاعت ودلاوریهای کم نظیری که مورخین ازاو نقل کرده‌اند بنا باصرار اجاش ملك که خال زاده سلطان بود ازمعرکه بیرون تاخته ویکه وتنها سواره ازرود سند عبور نمود خود را زیر

باران تیر وکمان مغولان بسلامت کنار رودخانه رسانید [1].

غلبه سلطان جلال‌الدین بر هندوستان ۶۲۰ هجری

پس از عبور جلال‌الدین از رودخانه سند وتوقف مختصری دریکی ازبیشه هـای کنار رودخانه‌پنجاه نفرازلشگریانش که توانسته‌بودند جانی‌بسلامت برندبوی پیوستند جلال‌الدین باهمین عده معدود برجماعتی ازهندوان شبیخون زده توانست میزانی اسلحه وتعدادی اسب بدست‌آورد بتدریج افراد دیگری که ازفتوحات جلال‌الدین اطلاع یـافتند بدور او جمع

---

۱ - و چون جلال‌الدین دیدکه از طرفی تیغ‌آتش بار است واز جانبی دریای خونخوار و دانست که ازتاب‌آفتاب حوادث جز بسایه سپرپناه نمی‌توان برد وازآن‌معرکه دلگسل‌جزباستعمال سیف وسنان جان بیرون نمی‌توان‌آورد بضرورهٔ‌آماده قتال وجدال گشت .

وقت ضرورت چه نماند گریز   دست بگیرد سر شمشیر تیز

سپاه چنگیز برخان ملك که ضبط میمنه سلطان متعلق باهتمام او بـود حمله کردنـد و خدمتش را بااکثر لشکر بقتل‌آوردند وهمچنین میسره را نیز ازجای برگرفتند وسلطان ازصباح تاوقت استوا باهفتصدکس‌که بااو درقلب مانده بودند درمیدان محاربت اسب مبارزت می‌تاخت و درهرحمله چندکس برخاك مذلت می‌انداخت وفی‌الحقیقه سلطان‌آنروزگار زاری نمودکه اگررستم دستان زنده بودی صد بوسه برآن دست وبازو زدی و اگر اسفندیار روئین تن‌آن‌کروفر مشاهده نمودی تن بخدمت او در دادی ولشگر چنگیز خان ساعت بساعت زیاده میشدند تاعرصه جولان برسلطان تنك شد وقریب بآن شدکه اورا دستگیرکنند وچنگیز حکم‌کرده‌که لشگریان باقصی - الغایه‌کوشیده سلطان‌را زنده بچنك‌آرند وچون‌کار از نام وننك بگذشت‌آجاش ملك عنان سلطان گرفته باز پس‌آورد وسلطان‌اولاد واکباد را باهزار درد وداغ وداع فرموده بر اسب‌آسوده سوار شد وماننـد شیرژیان برلشگرچنگیزخان حمله‌کرد وایشان رمیده سلطان عنان برتافت وچترخویش را ربوده جوشن بینداخت وتازیانه براسب زده خود را درآب سند انداخت گویندکه از کنارآب تارودخانه زیاده ازده‌گز بود وسپاه سلطان بااو درآن امر موافقت نمودند و چنگیزخان بکنار آب‌آمده مغولان نیز خواستندکه خویش را دررودخانه اندازند و چنگیزخان مانع‌گشت و سپاه تاتار دست به تیرگشادند و از خون کشتگان‌آب سند لعل فام‌گشت و چون سلطان ازآن غرقاب خلاص یافت‌کنارآب می‌رفت تامقابل اشگر رسید و مشاهده نمودکه مخالفان اردوی اورا غارت میکردند وچنگیزخان همچنان برکنارآب ایستاده بودکه سلطان ازاسب فرودآمد وزین برداشته

بقیه پاورقی درصفحه بعد

شدند تااینکه تعداد همراهان اوبپانصد نفر رسید دراین اثنا با طوایف دیگری از هندوان اطراف بنگاله که‌خودرا برای مقابله باجلال‌الدین حاضر کرده بودند دست وپنجه نرم نمود و با آنکه تعداد آنان بیش از چهار هزار نفر بود لیکن یارای مقابله [سلطان را نیاورده منهزم گردیدند سپس باسه هزار سپاهی که جمع‌آوری نموده بود عازم دهلی شد .

دراین خلال عده‌ئی ازمغولان بسرکردگی بلانویان ازسرداران قوم جلایر و دور بانویان بامرچنگیز بتعقیب سلطان جلال‌الدین تااواسط هندوستان پیشروی نمودند . وچون خبری ازجلال‌الدین بدست نیاوردند درضمن مراجعت پس ازتصرف یکی از قلاع آنحدود که متعلق به قمرالدین کرمانی‌وازمأمورین سلطان جلال‌الدین بود عازم مولتان شده وبعلت ناسازگاری‌آب وهوا پس ازکشت وکشتار زیاد وغارت‌اموال هندوان ازآب سند عبورنموده بحضور چنگیزخان شتافتند .

جلال‌الدین ازدهلی عین‌الملك نام را بعنوان رسالت نزد سلطان شمس‌الدین ایلتتمش فرمانروای‌هندفرستاد وازایلتتمش خواست که در مقام برادری ومساعدت موافقت نمایدکه بحکم حقوق مجاورت ودوستی‌مدتی معدود بااطرافیان خود درآن حدود بگذراند ایلتتمش

بقیه پاورقی صفحه قبل

ونمد زین و تیرها وقبا درآفتاب پهن‌کرده تاخشك شود وغلاف شمشیر ازآب پاك ساخت وچتررا برسرنیزه تعبیه فرموده درشیب‌آن تنها بنشست وهنگام نماز دیگر هفت‌کس ازمردم اوکه ازآن غرقاب بیرون‌آمده بودند بدو پیوستند ودر وقت غروب بـاآن هفت نفر روی براه نهاد وچـون این احوال مشاهده چنگیزخان‌گشت گریبان قبا بدندان‌گرفته :

بروآفرین‌کرد وگفت از پدر — بدین سان نزاید بگیتی پسر
بصحراچوشیر است فیروزجنك — بدریا دلیراست همچون نهنك

وروی بفرزندان‌آورده گفت ازچنان پدر پسرچنین باید .

بگیتی‌کسی مرد اینسان ندید — نه از نامداران پیشین شنید

وچون‌ازگزند تیغ وآسیب‌آب بساحل نجات رسید از او وقایع قوی وفتنهای عظیم متولد گردد ومرد عاقل ازکاراوچگونه غافل تواند بود بالجمله هرکه ازلشگریان سلطان بدست چنگیز خان افتادتیغ تیز بروی حکم‌گشت و اولاد ذکور او تا اطفال شیرخواره بموجب فرموده بکشتند وچنگیزخان فرمان داد تاغواصان درآب رفته بعضی ازنقود و جواهر سلطان راکه هنگام تلاقی فریقین درآب ریخته بودند بیرون آوردند واین واقعه دررجب سنه عشرین و ستمایه بظهورآمده مضمون‌کلمه عش رجباً تراعجباً بوضوح پیوست .

تاریخ روضة‌الصفا میرخواند جلد چهارم ص ۴۲۲ـ۴۲۳ چاپ پیروز

که ازصولت جلال‌الدین وشهرت او مرعوب شده بود جندی درصدور جواب تأمل نمود و عاقبةالامر عین‌الملك را باخوراندن زهر بدیار نیستی فرستاده شخصاً رسولی باتحف وهدایا بنزد سلطان‌جلال‌الدین کیسل‌داشت پیام فرمانروای‌هندموافق‌طبع‌سلطان‌واقع‌نشد لذا بناحیه بنگاله عزیمت نمود وازهمین موضع است که تاج‌الدین خلج را بحدود کوه جودی فرستاد و پس ازتحصیل غنائم فراوان بخدمت جلال‌الدین پیوست.

جلال‌الدین برای اینکه بتواند بدامنه تصرفات خود در هندوستان اضافه نماید و ضمناً ازتوهینی که باو در موضوع کشته شدن عین‌الملك وارد شده بود انتقام بگیرد در صدد شدکه ازراه مزاوجت بادختر یکی ازامراء هند بنام رای‌کوکار سنگین مدد و یاوری تهیه نماید رأی باپیشنهاد مواصلت موافقت نمود دختر خود را بهمراه برادر نزد جلال‌الدین فرستاد.

دراین خلال مابین‌رأی ویکی‌ازامراء ناحیه سندبنام قباجه اختلافی بروزکرد چون رأی ارسلطان جلال‌الدین داماد خودکومك سپاهی خواست سلطان جهان پهلوان اوزبك‌را باهفت‌هزارنفر بجنك باقباجه مأمور ساخت ودرشبیخونی‌که ازطرف همراهان جهان پهلوان براردوی قباجه وارد شد قباجه دوچار هزیمت گردید بیکی از قلاع پناهنده گشت و چون درتعقیب‌او بودند ناچارازقلعه خارج و بحدود مولتان گریخت وبنابامر سلطان جلال‌الدین قباجه مجبورشدکه پسرودختر خودرا بامال فراوان برای عذر خواهی نزد سلطان بفرستد جلال‌الدین پس از این موفقیت قلعه بس‌راور را محاصره نموده پس ازگرفتن قلعه عده زیادی از ایل راور را بعلت مقاومت وتیری‌که بر دست او خورده بود بقتل رسانید.

هنگامی‌که سلطان‌جلال‌الدین عازم‌مراجعت بود مجدداً قباجه درمقام محاربه برآمد سلطان جلال‌الدین این بارهم باتفاق جهان پهلوان درجنگی‌که درحوالی مولتان نمود بر قباجه وفخرالدین سالار ولاچین ختائی‌که هردو ازسرداران او بودند غلبه یافت ختائی در این مصاف بقتل رسید ضمناً شهر سدوستان[1] که ازمتصرفات فخرالدین سالاری بود بتصرف سپاه جلال‌الدین درآمد لیکن‌سلطان جلال‌الدین بعلت تسلیم شدن فخرالدین از سر تقصیر وی‌گذشت مجدداً بحکومت ناحیه ومتصرفات سابقش مأمور نمود وپس‌ازمدت دوسال اقامت درهندوستان وغلبه برعده‌ای ازامراءآن خطه‌که‌آخرین‌آنان حنیسر نام حاکم ولایت دیول بود ازراه مکران بحدودکرمان وارد شد.

---

1 ـ درنسخه‌ای سندوستان ودر بعضی نسخ هندوستان در جامع‌التواریخ سدوسان ونسوی سیبستان نوشته.

سلطان جلال‌الدین در کرمان و فارس و اصفهان

غیبت دوساله جلال‌الدین از ایران واقامت او درهندوستان موجب شد که براق حاجب قراختائی ازموقع استفاده نموده و باتحریکاتی که ازجانب خلیفه بغداد برعلیه جلال‌الدین می‌شد براق دست بعملیاتی می‌زد که دوراز طریق اطاعت نسبت بسلطان جلال‌الدین بود ازاینرو سلطان ازمکران عازم حدود کرمان شد همینکه خبرورود جلال‌الدین برفسنجان رسید براق عده‌ای ازمعاریف کرمان را باعریضه وخراج دوساله و هدایای فراوان واظهار بندگی نزد سلطان فرستاد استدعای مراجعت سلطان را ازحدود کرمان نمود ودرمقابل تعهد کرد که چهارماه دیگر شخصاً تشرف حاصل نماید در این اثناء سلطان جلال‌الدین بعزم شکار عازم حوالی کرمان شد درشکارگاه متوجه شد که براق ببهانه عارضه درد پا تخلف نموده درشهر مانده است سلطان قاصدی نزد براق فرستاد واورا طلب نمود که چون حضورتو برای مشاوره در امر لشکرکشی به عراق لزوم دارد و بایستی از تجارب مرد ورزیده و مجربی مانند تو استفاده شود بهتر آن است که بمجلس مشاوره درشکارگاه حاضرشوی لیکن بشرحی که گذشت چون براق صاحب اصولا باخاندان خوارزمشاهیان سرصدق وصفائی نداشت علاوه برآنکه حاضر نشد پیغام سختی برای جلال‌الدین فرستاد که خلاصه آن چنین بود : «مناسب آن است که سلطان بسرعت هرچه تمامتر بعراق عزیمت نمایند زیرا قلعه گواشیر متناسب مقام سلطان وحشم وخدم نیست واین ملك ازقدیم‌الایام بقراختائیان تعلق داشته واین دیار را من بضرب شمشیر بدست آورده‌ام وازمن لایقتر ومشفقتر برای این کارکسی دیگرنیست چه بنده قدیمم که موی درخدمت سلطان سپید کرده‌ام . » بعدازاین جواب بااینکه براق حاجب دخترخودرا بحباله نکاح سلطان جلال‌الدین درآورده بود دیگر مجال توقف برای سلطان نبود ازکرمان ناچار براه شیراز رفت [1] .

جلال‌الدین ازکرمان عازم فارس وشیرازشد وقبلا رسولی نزد اتابك سعد که ازاتابکان مهم فارس بود فرستاد وخبر ورود خود را اعلام داشت اتابك فرزند خویش سلغرشاه را

۱ـ بااین حساب بایستی جلال‌الدین دوبار متوجه کرمان شده باشد یکی در ۶۲۱ ویکی در ۶۲۳ و هردوی این قبل از قتل غیاث‌الدین باید باشد : (در نگارستان قزوینی ورود اول جلال‌الدین مثل سایر تواریخ در ۶۲۱ ذکر شده نسخه خطی کتابخانه دهخدا) ابن‌اثیرگوید : « دراین سال (۶۲۳) درجمادی الاخرخبر رسید که بلاق(کذا) حاجب نایب جلال‌الدین درکرمان

بقیه پاورقی درصفحه بعد

با پانصد سوار برای تجلیل و استقبال بخدمت سلطان جلال الدین فرستاد و عذر وتقصیر خودرا از اینکه شخصاً باستقبال نیامده است (بدین مضمون که تعهد نموده‌ام درتمام مدت عمر هیچکس را استقبال نکنم) خواست ومورد قبول واقع شد جلال‌الدین پس از ازدواج بادختراتابك سعد وابراز محبت وافر به‌سلغرشاه وقبول تحف وهدایای فراوانی که ازجانب اتابك بپشکش شده بود ازراه فسا عازم اصفهان گشت[1].

اتابك علاء الدوله فرزند اتابك سام حاکم ناحیه میبد که ازخاندان آل بویه بود در محل تخت سرخ با مال فراوان که لایق تقدیم سلطان باشد بخدمت رسید و از جهة اینکه اتابك بسیار معمر بود سلطان او را پدر خوانده و در پهلوی خود نشاند وازاین رواتابك را بلقب آقاخان ملقب ساخت.

این اتابك همواره باپانصد سوارهمراه جلال‌الدین بود تاآنکه ازطرف سلطان بامارت شهر اصفهان برگزیده شد وپس از شصت وسه سال اتابکی در ناحیه میبد و یزد ومدتی حکومت دراصفهان درسال ٦٢٤ درسن هشتاد وچهار سالگی بقتل رسید.

درهمین مسافرت جلال‌الدین باصفهان است که قاضی رکن‌الدین مسعود بن صاعد از

بقیه پاورقی صفحه قبل

طغیان نموده و بعلت دور بودن جلال‌الدین از این ناحیه بر شهرها تسلط یافته است جلال‌الدین بعد ازشنیدن این خبر (هنگامیکه می‌خواست بطرف اخلاط رود) ازعزیمت خود منصرف ومتوجه کرمان شد وضمناً دربین راه فرمان خلع بلاق را از حکومت کرمان نیزصادرکرد وبدست رسولی دادکه درکرمان اگراوضاع را مناسب یافت اورا برکنارکند اما بلاق متوجه جریان شد وفوراً بقلعه رفت ودروازه ها را مستحکم کرد و یارانش را درقلاع جا داد وسپس نامه‌ای بجلال‌الدین نوشت ودرآن توضیح دادکه من بنده فرمانروایم خبرحرکت تورا باین طرف شنیدم و بدینجهه شهر را تخلیه کردم - اکنون ملك ازآن تست . . . وقتیکه رسول نزد جلال‌الدین آمد دانست که نمی‌تواند قلاع را ازجنگ اوخارج کند فیمابین نامه و رسل رد وبدل شد وجلال‌الدین دراصفهان بودکه نامه‌ای رسیدکه خلاط و تفلیس خالی ومستعد تسخیر بدینجهت ازکرمان انصراف حاصل کرد. (الکامل. ج ١٢. ص٨٨٠)

«جلال‌الدین درتفلیس» شنیدکه براق درکرمان مخالفت میکند. در هفده روز ازتفلیس بکرمان آمد براق حاجب بخدمت پیش او رفت سلطان جلال‌الدین براق حاجب را بکشت (؟) (ظاهراً بشکست (؟) ازکرمان باخلاط رفت ؟! (ص١٠٥ چاپ عکسی تاریخ گزیده)

نقل ازتاریخ کرمان سالاریه ص١٤٧-١٤٨

وی استقبال شایانی نمود .

هنگام توقف سلطان جلال‌الدین دراصفهان شایع گشت که غیاث‌الدین برادرش باسی هزار سپاهی وعده‌ای ازامراء ومتنفذین بقصد محاربه باسلطان جلال‌الدین ازری عازم شده است جلال‌الدین بنابرعایت مصالح و مقتضات اوضاع رسولی نزد مادر وبرادرخود فرستاد آنانرا ازاینکه درچنین موقع سختی که بایستی بااتحاد واتفاق بایکدیگر زندگانی نمایند تا بتوانند ممالك از دست رفته را بدست‌آرند وبالعکس طریق خصومت می‌پیمایند ملامت و دلالت نمود غیاث‌الدین پس ازاصغاء نظرات خیر خواهانه برادر باخواص خود نزد سلطان جلال‌الدین‌آمد ومورد استمالت ونوازش قرارگرفت جلال‌الدین پس ازجلب رضایت خاطر برادر ومادر وسایر امراء غیاث‌الدین وانتصاب اغلب‌آنان بحکومت ولایات سر و سامانی باوضاغ اداری ولشگری خود داده وعازم حرکت بسوی بغدادگردید . ۲

۱ــ بوقت‌توجه سطلان غلامی‌ازآن عزالدین سنکماز نام اوقلیج ازاصفهان‌گریخته برسید اورا بحضرت‌سلطان‌آوردند ترکی‌بود که مصورازعکس‌خود تقدیرتصویراو کرده بود وقاسم صباحت وملاحت حسن اورا بایوسف هم سنك‌کرده درضمن لطاف‌آب رخسار بریق‌آتش قرار گرفته‌گوئی شاعر بدین رباعی اورا خواسته است :

آنهاکه بمذهب تناسخ فردند — دی می‌رفتی‌درتو نظرمی‌کردند

سوگند بجان یکدیگر میخوردند — کین‌یوسف حسن‌است‌که‌بازآوردند

سلطان قلیج‌را برکشید وبخدمت خود نزدیك‌گردانید .

نقل ازتاریخ جهانگشای جوینی فصل چهارم ص ۹۲

داستان عشق بازی جلال‌الدین با این غلام‌که قبل ازسلطان فوت نمود و ندبـه وزاری‌که سلطان برنعش غلام‌کرد ازوقایعی‌است‌که موجب دلتنگی مردم وبلکه شکست جلال‌الدین درمقام سلطنت گردید

۲ ــ منشی ومدیرملك نورالدین منشی بود (مقصود نورالدین محمدمنشی زیدری مولف کتاب نفثةالمصدور در تاریخ شرح حال جلال‌الدیں است .) و این نورالــدین پیوسته بشرب و انهماك مشغول بودکمال‌الدین اسمعیل اصفهانی شاعر باجمعی ازائمه اصفهان بامدادی بخدمت او شدند هنوز ازخواب مستی برنخاسته بود این رباعی را بنوشت ودرفرستاد و ایشان بازگشتند :

فضل تو واین‌باده پرستی باهم — مانند بلندیست و پستی با هم

حال تو بچشم خوب‌رویان ماند — کانجاست‌همیشه نورومستی‌باهم

بقیه پاورقی درصفحه بعد

حرکت سلطان جلال‌الدین بجانب بغداد

سلطان جلال‌الدین در اوایل سال ۶۲۱ عازم ناحیه تستر (شوش وشوشتر کنونی) خوزستان گردید بخیال آنکه زمستان را در این نواحی قشلاقی بگذراند وازطریق احتیاط ایلچی پهلوان را بادوهزارنفر بعنوان مقدمة‌الجیش بجلو روانه ساخت درضمن عبورعده‌ای ازامرای طوایف لر از جمله سلیمانشاه بخدمت سلطان رسیده خواهر خودرا بعقد سلطان درآورد وپس ازاظهار اطاعت وانقیاد هریك بحدود متصرفات خود مراجعت نمودند.

جلال‌الدین پس‌ازیك ماه توقف درحدود خوزستان وتقویت امور سپاهی و لشگری عازم بغداد شد.

جلال‌الدین برای اینکه بتواند از ناصرالدین خلیفه بغداد برای مقابله بامغولان مددومساعدتی گیرد قبلا رسولی نزد خلیفه فرستاد و در این زمینه تقاضای کومك کرد لیکن خلیفه مغرض بنابسوابق دشمنی که باجد و پدر سلطان جلال‌الدین داشت وهمواره درصدد ایذاء و کشتن جلال‌الدین بود علاوه برآنکه جواب موافقی نداد یکی از ممالیك وامراء خود را بنام جلال‌الدین قشتیمور را با بیست هزار نفر مأمور ساخت که سلطان را ازحدود بغداد برانند.

از طرفی خلیفه برای اینکه بیکباره کار جلال‌الدین را بسازد مظفرالدین کوکبوری صاحب اربل و موصل را نیز باتفاق ده هزار سپاهی دیگر مأمور نمودکه با قشتیمور متفقاً برجلال‌الدین تاخته وسراورا به نزد خلیفه آورند سلطان جلال‌الدین پس‌ازتصرف شوشتر وبصره وغلبه برامیرمظفرالدین که ازحکام مطیع خلیفه بود برای قشتیمور که خودرا آماده مقابله مینمود پیامی فرستاد که خلاصه آن چنین بود:

«مقصودازآمدن ما بدین جانب پناه است بخلیفه که خصمان قوی سر برآورده‌اند وهیچ لشگر را طاقت مقاومت ایشان نه اگر از خلیفه مددی یابم دفع آن مستولیان کار من است

بقیه پا ورقی صحفه قبل

ونورالدین منشی راست درحق سلطان قصیدهٔ که مطلع آن این است:

بیا جاناکه شد عالم دگر باره خوش وخرم
بفر خسرو اعظم الغ[1] سلطان جلال‌الدین

تاریخ جهانگشاهی جوینی ص ۹۲

۱ ـ الغ درترکی بمعنی بزرگ است: مولوی گوید:

کافر و ترسا یهود و گبر ومغ — جمله راروسوی آن سلطان الغ

قوشتیمور بدان سخن التفات نکرد .

جامع‌التواریخ جلد اول ص۳۹۳ چاپ اقبال تهران .

قشتیمور بدون اینکه تأمل نماید نیروی کوکبوری بـدوملحق شود درمقام مقابله بـا جلال‌الدین‌جلال‌الدین‌در آمد ناچارشد باقلت‌نفرات‌که بنا بنوشته مورخین همراهان او بیش ازعشر لشکر قشتیمور نبودند باعده معدودی برآنان حمله‌نمود وپس ازآنکه قوای قشتیمور را بکمینگاه‌کشید برسرشان تاخته قشتیمور کشته شد ونیروی او باحالت فرار بسوی بغداد مراجعت نمودند این فتح موجب شدکه لشگریان جلال‌الدین بآزار و اذیت وقتل وغارت مردم و آبادیها پردازند و قبل از اینکه بخلیفه دست یابند ساکنین آنحدود را رنجانیدند دراین موقع جلال‌الدین درحوالی بغداد بود ومی‌توانست بـایك حمله دستگاه خلافت را برچیندلیکن‌مسیرراه‌خودرا‌تغییر داده بسمت دقوق رفت دراین شهرمطلع‌شدکه مظفرالدین کوکبوری قصد حمله ناگهانی‌را دارد جلال‌الدین‌پیشدستی نموده بغتتهٔ برمظفرالدین تاخته او را دستگیر نمود پس‌از دستگیری چون مظفرالدین ازطریق اطاعت واستغفار برآمـدو تعهد نمودکه درآینده جبران گذشته را نماید مورد عفوقرارگرفت وقرارشدکه‌کماکان در متصرفات خود باقی ماند .

جلال‌الدین درآذربایجان سال ۶۲۲ هجری

قبل از اینکه جلال الدین از مراغه عازم تبریز شود در مراغه اطلاع یافت بغان طـایسی شوهر خواهر او بتحریك خلیفه و اتابك اوزبك پسر اتابك محمدجهان کـه حکومت تبریز را در دست داشت پس از قتل و غارت در آذربـایجان همدان را بتصرف آورده‌وآن‌ولایت‌را مرکزحکومت‌خود ساخته‌است ازاینروجلال‌الدین‌بدون فوت‌وقت بسوی همدان شتافته چون یغان تاب مقاومت نداشت از درعذر خواهی در آمد سلطان جلال‌الدین اورا بشفاعت خراهرخود بخشید مشروط براینکه ازآن ببعد درجزء همراهان سلطان باشد سپس عازم تبریز شد اتابك ازبك‌که مردی عیاش و عاری ازتدبیرو سیاست بود بدون‌آنکه مقاومتی ازخود نشان‌دهد بقلعهٔ النجق گریخت اداره‌آذربایجان را بزوجه خوددخترطغرل سوم‌آخرین پادشاه سلجوقی عراق واگذاشت پس‌ازاینکه تبریز درمحاصره واقع شد زوجه اتابك‌که دل خوشی هم ازشوهر خود نداشت بامشورت بزرگان وامراء مصلحت دیدندکه دست ازمقابله برداشته وتسلیم شوند بدین ترتیب بااینکه جلال‌الدین خاطره بسیار تلخی از مردم تبریز برای‌کشت وکشتار لشکریان خوارزمی و اطاعت آنان از مغولان داشت در ۱۷ رجب سال ۶۲۲ وارد تبریز شده و بنا بتقاضای ملکه ومردم ازهرگونه تعرض وقتل و

کشتاری مضایقه نمود وسپس زوجه اتابك را باعده‌ای بخوی فرستاد [۱] وازآنجا منتقل به نخجوان نمود ودرنخجوان بشرحی که ذیلاخواهیم نگاشت بنا بتمایل قلبی‌ملکه وفتاوی ائمه جماعات مالك ملکه گردید وبعقد خود درآورد [۲] در خلال مدتی که سلطان در آذربایجان مقیم بود تا توانست بنا بتشویق ملکه درجلب رضایت مسلمین و ساختمان انبیه وانجام امور خیریه همت نمودبعداً بشرحی که خواهیم دید برای سر کوبی کفار گرجی که دوبار بحدود شروان وآذربایجان حمله نموده بودند عازم شد .

---

۱ ــ بعداز دوروز ملکه امراء واعیان‌کمراء شهر را بخواند وگفت سلطانی بزرگ است که بظاهر شهر نزول‌کردست واتابك را قوت ازعاج‌واطراد اونه واگر بااومهادنه ومصالحه نرود وشهر بغلبه مشخص‌کند همان‌کندکه پدرش در شهر سمرقندکرد اگر صلاح باشد قضاة ومعارف‌را نزدیك او فرستیم وبااومیثاقی‌کنیم‌که حرم اتابکی و متصلان اورا تعرضی نرسانند وتعلقی نکنند تاهرکجا خواهند بروند و شهر بدو تسلیم‌کنیم انچ رای من اقتضا نمود این انچ شمارا که ارکان اتابك ایدمصلحت می‌نماید هم باز بایدگفت تمامت متفق‌الکلمه‌گفتند رای ملکه رایی ملکانه است است واندیشه عاقلانه قاضی‌القضاة عزالدین قزوینی راکه ازاعیان افاضل وعلمای عصر بود با جمعی حجاب نزدیك سلطان فرستادند والتماس عفو واغضاء‌کردند بقراری‌که بملکه ومتعلقان اتابکی تعرضی‌نرساند تاهرکجاخواهند بروند سلطان اجازت داد .... تاچنانك خواهند بروند... وملکه برخوی خود عزم خوی‌کرد وسلطان درسنه اثینتن وعشرین وستمایه در شهرآمد بکامرانی وسلطان روزی چند درآنجا مقام فرمود وبعد ازآن بنخجوان‌آمد وبفتاوی ائمه بر ملکه مالك شد وراه‌گذر اتابك سالك ودرآن وقت اتابك درقلعه النجه بود چون خبروصول سلطان بنخجوان بشنید دانست‌که اندیشه چه باشد در داند رون‌که بی‌درمان بود باعلت بیرون متظاهر شد وهم در آن روز ازغم وغصه جان تسلیم‌کرد :

جان‌عزم رحیل‌کردگفتم بمرو		گفتاچه‌کنم خانه فرو می‌آید

بااختصار نقل ازجهانگشای جوینی فصل خوارزمشاهیان ص۹۴ــ۹۵

۲ ـ سلطان جلال‌الدین در شهور سنه ۶۲۲ درظاهر تبریز نزول اجلال فرموده بمحاصره مشغول‌گشت ودرآن اوان ملکه روزی ببارو برآمده چشمش برسلطان جلال‌الدین افتاد وسلطان عشقش درشهرستان دل وجان جای داده باميد ازدواج خوارزمشاه دعوی‌کرد که شوهر مرا طلاق داد وقاضی قوام‌الدین بغدادی چون میدانست‌که‌آن دعوی بیمعنی‌است التفات‌بسخن ملکه نکرده اما یکی از اهل دیانت‌که موسوم بعزالدین قزوینی بودگفت اگر ملکه منصب قضاء تبریز را بمن ارزانی دارد مواصلت‌را بهم‌رسانیم وملکه علی‌الفور منشور قضا آذربایجان بنام عزالدین‌قلمی کرده بواسطه‌آن عزیزعقد مناکحت میان سلطان وملکه انعقاد یافت وسلطان‌ازظاهرتبریز بحجله

بقیه پاورقی درصفحه بعد

جلال‌الدین درگرجستان ومراجعت او بعراق

بعد ازبرچیده شدن‌حکومت اتابکان درآذربایجان وتسلیم شدن شهر وملکه بسلطان جلال‌الدین گرجیان که دوبار درحدود شروان وتبریز ازمسلمین دوچار شکست شده بودند برای انتقام‌جوئی وتصرف نقاطی از آذربایجان در صدد برآمدند که‌آذربایجان را متصرف شده سپس بغداد را مسخر ساخته مساجد و مدارس اسلامی را تبدیل به‌کلیسا و کنشت و بجای مدرسین وپیشوایان اسلامی از وجودکشیشان و جاثلیق استفاده نموده حق را باطل کنند درچنین موقعی بااینکه تعداد نفرات ناچیز و معدود جلال‌الدین بهیچوجه قابل قیاس باهفتاد هزار نفر سپاهی گرجستان نبود لیکن سلطان تصمیم گرفت تـاقبل ازحرکت ایـن اردوی عظیم شبیخونی بآنان بزند .

جلال‌الدین برای اینکه استمدادی ازسلطان عـلاءالـدین کیقباد سلجوقی پادشاه روم دراین مقابله باکفار نماید قاضی‌مجیرالدین خوارزمی را نزد وی مأمور ساخت و چنانکه خواهیم دید علاوه بر اینکه علاءالدین جـانب سلطان را رعایت ننمود بعداً دست بمخالفت وجنك باجلال‌الدین هم زد .

شبیخون جلال‌الدین درمحل دره گرنی (جنوب دریاچه‌گوگجه) برگرجیان وارد شد سرکرده لشگریان گرجی دونفر بنام شلوه وایوانی نام بودندکه دراین شبیخون هردو نفرآنان اسیر ونزد جلال‌الدین‌آورده شدند دراین برخورد تلفاتی‌فراوان بگرجیان وارد وتا اندازه‌ای از تکبر و نخوت‌آنان‌کاسته شد چنانکه پس ازحضور شلوه جلال‌الدین او را که مردی تنومند وصاحب داعیه شمشیر زنی بود مخاطب ساخته‌گفت : کجاست صولت تو که گفته بودی صاحب ذوالفقار کجاست تازخم شمشیر آبدار به بیند شلوه گفت این کار دولت سلطان‌کرد بهرترتیب‌شلوه وایوانی‌وسایرامراء گرجی، پس‌ازتشرف بدیانت‌اسلام متعهد شدند که درخدمت جلال‌الدین صادقانه خدمت نموده ودرطریق فتح گـرجستان مدد و راهنمائی نمایند لیکن ازآنجاکه تعهدآنان برخلاف مبانی قلبی بود طولی نکشید که خیانت نموده وبسزای‌آن رسیدند .

جلال‌الدین پس ازمراجعت به تبریز برای بار دیگر عازم گرجستان وحدود تفلیس شد دراین مسافرت شلوه را بسمت معاون خود انتخاب نموده و نواحی مـرند و سلماس و ارومیه واشنویه راباوواگذاشت درمقابل‌شلوه تقبل وتعهدکردکه درراه موفقیت جلال‌الدین

بقیه پاورقی صفحه قبل

ملکه خرامید وچون این خبر بگوش اتابك رسید ازغایت اندوه درساعت بمرد .

نقل ازتاریخ‌خطی حبیب‌السیر خطی که‌درتاریخ ۱۰۳۹ هجری تحریرشده

ومسلمانان خون خودرا بریزد جلال‌الدین چون متوجه شد که شلوه و ایوانی قصد خیانت دارند لذادرمجلس مشورتی که تشکیل شده بودشخصاً برخاسته باضربات شمشیر شلوه‌رابدو نیم کرد وفرمان‌داد تاسایرآن‌جماعت‌را تنبیه وسیاست نمودند وبدون فوت وقت جلال‌الدین برای بار دوم حملات خودرا آغازکرد بدواً شهر توون (در نزدیکی ایروان) را تسخیر نموده وباده هزارسپاهی که همراه داشت مدت دوروز درحدود دشت لوری‌شب وروز بجنگ سختی ادامه داد پس‌ازکشتار زیادی از اهالی لوری وقلعه علیاباد متوجه شدکه این مرتبه گرجیان بالشگری درحدود پانصد هزار نفر عازم مقابله بااو شده‌اند .

در این ایام سلطنت گرجستان بازنی بود بنام قیزملك [1] که بداشتن ذخائر وثروت بیشمار شهرت داشت وبا اینکه جلال‌الـدین رسولی بنام ملك طشت دار را برای مصالحه نزد وی فرستاد لیکن غروروتکبر بیجا مانع شدکه ملکه‌گرجستان حاضر بصلح وصفاشود ازاین روچون جلال‌الدین چاره را ناچار دیدباچنان رشادت وشجاعتی وارد معرکه جنك وستیزشدکه‌گرجیان اضطراراً فرارورا برقرارترجیح دادند وبیشترآنان‌ازترس جلال‌الدین خود را بآب انداخته غرق ساختند وبرای آنکه خزائن وذخائر ملکه بدست سپاه مسلمان نیافتد تمامی‌آنرا در دریا ریختند وبعداً طلب امان‌کردند دراین هنگام سلطان جلال‌الدین ولشکر اوبحدود ابخاز رسیده بودند .

بهرحال شهر تفلیس در هشتم ربیع‌الاول سال ۶۲۳ هجری تسلیم شد و معروف است لشکریان فاتح چنان قتل و غارتی در حدود تفلیس و سایر شهرهای‌گرجستان نمودند کـه لشگریان مغول بپای آنان نمیرسیدند و باستثنای مسلمین کلیه مردم عیسوی آنحدود را اززن و مرد وصغیر وکبیر ازدم شمشیر گذراندندکلیه‌کلیساها و صوامع عیسوی را منهدم و بجای‌آنان مساجد برپاساختند وبنابامر سلطـان جلال‌الـدین ازکلیه مناره های مساجد در ساعات متوالی موذنین شروع باذان‌گفتن‌کردند ازاین جهـات فتح گـرجستان را مسلمین آن زمان‌که بدشمنی‌وخصومت باگرجیان‌معروف بودندازبزرگترین موفقیتهای خودشمردند ومجالس‌جشن وسرور وشادی فراوانی برپاساختند .

دراین‌خلال خبررسیدکه برای چندمین بار براق حاجب درکرمان علم طغیان وحق ناشناسی‌برداشته وازگرفتاری ودور ماندن جلال‌الدین ازایران استفاده نموده بابرقراری روابط دوستانه بامخالفین جلال‌الدین مانند خلیفه ولشگریان مغول نقشه‌ئی راطرح ساخته که برسلطان غلبه‌یافته وبرای همیشه مستقل وبدون هراس‌حکومت نماید جلال‌الدین بااینکه عازم ارمنستان وفتح قلعه اخلاط بود معذالك وزیرخویش شرف‌الملك را در تفلیس گذاشت وباسیصد سوار بسوی ایران وکرمان حرکت نمود همینکه خبر ورود سلطان به براق رسید

مانند دفعات گذشته درمقام عذرخواهی برآمده باتقدیم هدایاوتعهد انجام خدمات بیشماری جان خود را بسلامت از معرکه بیرون برد سپس سلطان عـازم اصفهان شد درمدت توقف اصفهان بزرگان عراق وسایر نقاط ایران بخدمت اورسیدند و در مقام تجلیل ازفتوحات سلطان برآمده وهریك به ترتیبی بعرض تبریك قیام کردند[1].

درمدت توقف جلال‌الدین دراصفهان اخبار وحشتناکی ازتفلیس وآذربایجان وممالك شام ومصر والجزیره باورسید ناچارشد که بدون توقف زیاد درآن حدود بشرحی که خواهیم دید اقدام نماید:

مختصرآن اخبار چنین بودکه اهالی گرجستان شروع بگـرفین انتقام از سپاهیان مسلمین نموده و در صدد حمله و تصرف متصرفات گـذشته خود بر آمده‌اند بهمین جهت یلدوزچی وزیر که ازطرف سلطان جلال‌الدین مأمورضبط تفلیس شده بود اضطراراً به تبریز آمد همچنین در نتیجه اقدامات جابرانه شرف‌الملك وزیر درگرجستان وتعدیات فراوان او بمردم آنحدود گرجیان مصمم شده بودند که سپاهیان ومأمورین سلطان راقلع وقمع نموده‌و بهلاکت رسانند.

ازطرفی ملك‌الاشرف ایوبی(٦١٥ـ٦٣٥) والی‌شام براثرحملات سپاهیان‌جلال‌الدین بحدود اخلاط وارزنةالروم وشام حاجب حسام‌الدین علی موصلی را مأمـور نمود که جلو حمله شرف‌الملك وزیر ونفرات اورا بگیرد دراین مقابله زیان فراوانی بافراد شرف‌الملك

---

۱ ـ کمال الدین اسمعیل اصفهانی در این سفرقصیده مطولی بعنوان عرض خیر مقدم و تهنیت سروده و بوسیله نورالدین محمد زیدری بحضور سلطان تقدیم داشت اینك چند بیت از آن قصیده:

بسیط روی زمین‌گشت بازآبادان	بیمن سایه چتر خدایگان جهان
جلال دینی‌ودین‌مینکبرنی‌آنشاهی	که ایزدش‌بسزا کردبرجهان‌سلطان
براق‌عزم توگامی‌که‌برگرفت‌زهند	نهاد گام دگر بـر اقاصی اران
که بودجزتوزشاهان‌روزگار که‌داد	قضیم اسب زتفلیس وآب از عمان
نخست اینکه‌همه‌اهل عقل مثفقند	که بیوجود تو گیتی نباشدآبادان
زباغ سلطت این نهال سر بکشید	که‌برك‌اوهمه‌عدل‌است‌وباراواحسان
تو دارمنبراسلام بسته‌ی ز صلیب	تو برگرفتی ناقوس راز جای اذان
حجاب ظلم توبرداشتی‌زچهـره عدل	نقاب‌کفر توبگشادی ازرخ ایمان
زبازوی توقوی‌گشت بازوی اسلام	که از مصادم‌کفارگشته بد ویران

نقل ازمقدمه نفثةالمصدور بقلم هدایت ص١٦
چاپ تهران ١٣٠٧

وارد شد .

شرف‌الملك چون تاب مقاومت درمقابل مخالفین رانداشت بوسیله فرستادن قاصدی اوضاع را باطلاع سلطان رسانید جلال‌الدین ناچارشدکه باکمال سرعت از عـراق درسال ۶۲۳ خود را بتفلیس رساند وقصد داشت دراین سفر براخلاط وحاجب حسام غلبه نموده و انتقام عملیات حاجب را در غیاث خود وتاخت وتاز اورا بحدود آذربـایجان و نخجوان بگیرد لیکن دفاع دلاورانه مردم قارص و اخلاط وخیانت چند نفر از سپاهیان خـوارزمی سبب گردیدکه تصمیم سلطان عملی نشد بناچار دست ازتصرف اخلاط کشیده برای سرکوبی بقیه مخالفین وتیره‌ای ازترکمانان ایوائی‌که در اشنویه وارومیه و خوی دست بتجاوزاتی زده بودند عازم‌آذ بایجان شد .

جلال‌الدین برای سرکوبی گرجیان مجدداً درسال ۶۲۴ عازم تفلیس‌شد تاباکسانیکه شهر را سوزانیده وعده‌ئی ازلشکریان اورا در آن شهرکشته‌اند تلافـی نماید لیکن بدون نتیجه عازم حدودالموت شده پس ازتاخت وتاز براسماعیلیان‌آنحدود بدامغان بـرگشت و آماده گرفتن انتقام اززوجه خود (همسر سابق اتابك‌آذربایجان‌که بعلت عـدم رضایت از سلطان باحاجب علی همدست شده وبنابدعوت ملکه حاجب توانسته بود بآذربایجان‌آمده و حدود نخجوان را متصرف گردد .) و حاجب علی بودکه خبر رسید لشگریان مغول بقصد تصرف ایران غربی درحدود دامغان وری اردو زده‌اند .

صف‌آرائی جلال‌الدین بامغول دراصفهان ۶۲۴ هجری

فرماندهی اردوی مغولان درناحیه عراق ودامغان وری دراین ماموریت با نایماس و تاینال مغولی بود این اردو چون مطلع شدندکه جلال‌الدین اصفهان را مرکزجمع سپاهی وتمشیت لشگریان‌خودقرارداده‌ازاینرومغولان بانهایت شتاب تا حدود قریه‌معروف سین در حوالی اصفهان پیشروی نمودند .

در اصفهان عده زیادی از امراء و در حدود صد هزار سوار و غیاث‌الدین و یکی ازسردارانش بنام ایلچی‌پهلوان برگرد جلال‌الدین جمع شدندتادراین مقابله‌که سرنوشت خوارزمشاهیان بدو بسته بودشرکت نمایند لیکن قبل‌ازاینکه جنك شروع شود غیاث‌الدین باتفاق‌ایلچی‌پهلوان‌وگروهی‌ازاطرافیان‌دست بخیانت‌بردند بدین‌ترتیب که‌جانب‌جلال‌الدین را رها نموده عازم لرستان شدند با اینکه این خیانت در روحیه جلال الدین فوق‌العاده

اثر کرد لیکن بدون تأمل وارد کار زار بامغولان شد دراین پیکار سخت وخونین تامدتی دراثراختلالی که دروضع میدان محاربه بروز کرده بود غالب ومغلوب معلوم نبود تا اینکه جلال‌الدین توانست بادلاوری و رشادت خاص جان خـود را از مهلکه جنك نجات داده و بطرف لرستان عازم شد .

درهمین جنك است که اتابك رکن‌الدین‌ابوالفتح و علاءالدوله که هردوازهمراهان جلال‌الدین بودند بمرحله شهادت‌رسیدند وازطرفی شایع کردند که علم جلال‌الدین واسب اودرمیدان جنك سرنگون وناپدید شده وجلال‌الدین‌هم بدست سپاهیان مغول شهید گردیده است .

جلال‌الدین ازلرستان باصفهان‌آمد ورود اوباصفهان باعث دلگرمی مردم وخشنودی سپاهیان متفرق اوشد ازکلیه اطراف وجوانب نفرات وجنگجویان بسلطان روی آوردند و استقبال شایانی ازمقدم جلال‌الدین درحین ورودش باصفهان نمودند .

سلطان جلال‌الدین دراین ایام اکثر از سرداران وامـراء راکه درحین جنك فرار اختیار نموده وازاجراء اوامر سرپیچی نموده بودند تنبیه وتکدیرنمود معروف است که بر سرعده‌ای ازآنان چادرنموده دستور داد که درمحلات شهر بگردانند وبرخی ازامناء دیگر راکه راه دوستی واطاعت اختیارکرده ودر میدان جنك دلاوری نشان داده بودنـد بمقام امارت رسانیده وبلقب خانی ملقبشان ساخت وبهرکدام خلعت و منصبی اعطاء نمود .

غیاث‌الدین پس‌ازفرار مدتی درحدودلرستان وخوزستان گذرانید بعداً بالموت رفته پناهنده شد لیکن بشرحی‌که سابقاً گذشت ازالموت بکرمان عزیمت نمود درکرمان بدست براق حاجب خود ومادرش بقتل رسیدند ودرنتیجه طمع خیانت به بـرادر را فرزند ومادر چشیدند .

لشکرکشی سوم جلال‌الدین بگرجستان ۶۲۵ هجری

چون خبر فتوحات جلال‌الدین وغلبه اوبرلشگریان مغول انتشار یافت سلاطین شام و روم وارمنستان باگرجیان وقبائل‌آلان ولزگی‌وترکان قبحاقی وابخاز دست اتحاد واتفاق بیکدیگر داده متعهد ومتکفل شدندکه باتشکیل سپاه واحدی در برابر سلطان جلال‌الدین مقابله نمایند .

جلال‌الدین همینکه براین اتحاد عظیم اطلاع یافت ازاصفهان عازم حدود گرجستان

شده درناحیه مندور فرود آمد دراین مکان کلیه سران سپاهی وامـراء همراه خود را جمع نموده برای اتخاذ روش واخذ تصمیم دراین محاربه بمشورت پرداخت معروف است که درهنگام شوریلدرجی وزیر پیشنهاد سخیفی نمود موجب عصبانیت جلال الدین شد ودرهمان مجلس دوات وزارت را برسر وزیر زدچون ازاین مجلس فایده‌ای حاصل نشدو خبر آماده گی لشکریان متحد بجنك بسلطان جلال الدین رسید سلطان ناچارشد که باهمان عده قوای حاضر که از لحاظ تعدادوسازوبرگ قابل مقایسه بانیروی دشمن نبود درصف محاربه برآید ضمناً برای اینکه ازاستعداد سپاهیان مخالف مطلع شود شخصاً درمحل مرتفعی ازاردوی آنان بازدید نموددرضمن بازدیدو مشاهده نفرات اردوملاحظه کرد که‌عده زیادی‌ازترکان‌قبحاقی‌درحدود بیست هزار نفر درجزء لشگریان گرجی جمع آمده‌اند بلافاصله جلال الدین یکی از خواص خود را بامقداری نان ونمك نزدایشان فرستاد وپیغام داد که مراباشما حق نمك خوارگی است وبیاد دارید که پدرم سلطان محمد در زمان حیات خود قصد داشت که پدران شما را که درآن زمان مقید و زندانی بودند بهلاك رساند و وساطت من موجب آزادی آنـان گشت اینك موقع آن است که ذمه خود را دربرابرآن خدمت اداء نمائید قوم قبحاق پس‌ازشنیدن این پیام شرمنده گشته ازمیدان‌محاربه خارج‌شدند . خروخ این اقوام شجاع موجب تقویت لشکریان خوارزم وسلطان گردید .

بعدازاین موفقیت جلال الدین رسولی نزد ایوائی فرمانده گرجیان فرستاد وپیامی بدین مضمون ارسال داشت : [۱]

«که شماامروز ازدوررسیده‌اید واسبان کوفته باشند ومردان خسته امـروز هم برین نمط بایستیم جوانان جنگجوی ازهرجانب یك یك درمیدان آیندو برسبیل مجادله ومطارده دستی برهم اندازند تاماامروز نظاره کنیم وکارفرداکناره . »

ایوائی باپیشنهاد جلال الدین موافقت نمود دستور داد یکی‌ازدلیران تنومند بمیدان آمدسلطان جلال الدین شخصاً باآن دلیردست وپنجه‌ئی نرم کردچیزی نکشید که‌آن فرستاده بخون‌خودغلطید بعد ازاوسه پسر ازآن‌دلیرمقتول جداجدا بمیدان آمده هرسه دوچارعاقبت پدرشدند درمرحله چهارم که بادلاوردیگری دست بگریبان شد نزدیك بودکه جلال الدین دوچار زخم شود وبایك حرکت سریع خود را ازمحل هلاکت نجات داده و سالم وکامل ازمیدان‌جنگ تن به‌تن‌خارج شده‌این‌اقدام تهورانه جلال الدین بزرگترین چشم زخمی بود که قبل ازمحاربه برروحیه سپاهیان دشمن وارد شد اثـرات همین شجاعت ورشادت است که مدتها نقل مجالس و محافل گرجیان شده بود تاآنجاکه جلال الدین را مظهر شجاعت ومردانگی نامیدند .

---

۱ ـ نقل ازتاریخ جهانگشای جوینی ص۱۰۳

جلال‌الدین پس‌ازاین مقدمات بیکباره برسرمهاجمین تاخت وتـاآنجاکه میتوانست انتقام عملیات سابق را ازگرجیان و متحدین‌آنان گرفت و غنائمی فراوان بدست‌آورد. این فتح ازنظر معنوی برای سلطان جلال‌الدین ولشگریان مسلمان اوبسیار ارزنده ومهم بود زیرا در عالم‌آنـروزی نتیجه این جنك را بغلبه عالم اسلام بر کفار تعبیر وتفسیر میکردند بدیهی‌است مسلمین بعدازاین فتح بسیار مسرور وشاد شدند وتامدتی درکلیه ممالك اسلامی (باستثنای بغداد ،مرکز خلافت که صفائی باجلال‌الدین‌نداشتند .) مجالس جشن و سرور برپاکردند و مدایح فراوانی در تجلیل وتوصیف سلطان جـلال‌الدین سروده شد [1] جلال‌الدین‌پس‌ازاین‌توفیق‌برای گوشمالی‌مخالفین خودعازم‌تصرف‌ارمنستان‌واخلاط گردید.

اخلاط وفتح آن ۶۲۷

جلال‌الدین قبل ازتهیه وسایل برای حمله باخلاط با وجودگرفتاریهای فراوانی‌که برای اوپیش‌آمده بود(بالاخص موضوع اداره گرجستان و بی‌سروسامانی‌آذربایجان واخبار متواتر ازهجوم مغولان در عراق وتبریز واقدامات جاه طلبانه شرف‌الملك وزیـرکه باعث رنجش مردم‌آذربایجان شده بود وهمچنین تبانی زوجه جلال‌الدین در تبریز باحاجب علی وتشویق حاجب بتصرف‌آن‌نواحی) معذالملك درفاصله فتح‌گرجستان وحمله باخلاط توانست قسمتی از ناحیه ایروان وشهرگنجه و اطراف رودخانه ارس را مسخرسازد وسپس بـرای تصرف اخلاط اقدام نماید .

جلال‌الدین‌برای اینکه بتواند تصمیم خود رادرمورد تسخیر اخلاط بدون خونریزی انجام دهد قبل ازهرگونه اقدام سپاهی متوسل بفرستادن رسولانی نزد حاکم اخلاط‌که در این موقع عزالدین ایبك‌بودنمود لیکن مردم اخلاط‌بعلت تحریك مخالفین سلطان‌و غـرور فراوان وثروت سرشاری‌که داشتند بهیچوجه حاضر بتسلیم نشدند وبـاالعکس‌برای مقابله شروع بفراهم‌کردن تجهیزات نظامی و استحکام قلاع وبستن‌دروازه‌ها برآمدنددراین‌مدت ار طرف خلیفه بغدادکه دراین‌زمان المستنصربالله بود و سلاطین دیگـر روم وشام عده‌ای بمنظور شفاعت و وساطت نزد جلال‌الدین‌آمدند تا بهرترتیب‌که ممکن است ویرا ازتصرف

---

۱ ـ یکی ازشعراءگفته است :

ایشاه جهان جمله بکام توشود   گردون ستیهنده غلام توم شود
صبراست مراکه سکه عالمیان   بس دیرنباشدکه بنام تو شود

اخلاط منصرف سازند .

ازطرفی چون جلال‌الدین مصمم بود که اخلاط را فتح نماید لذا پس ازمدت ده ماه توقف درآنحدود ومایوس شدن ازتسلیم اهالی دست باقدام قطعی زد وپس ازسه شبانه روز جنك مهیب وبکار بردن‌منجنیق ومشعلهای نفتی وسوزاندن بار وی شهر اخلاط سقوط نمود بدیهی است قحط وغلاء و نداشتن‌آب درامر تسلیم اخلاط بی اثـر نبود بطوریکه مورخین ضبط نموده‌اند چون جلال الدین در طی مدت توقف در آن نواحی صدمات زیاد دیده بود کینه عجیبی نسبت باهالی این شهرداشت دستورداد که مدت بیست وچهار ساعت تمام قشون اوبقتل عام مردم پرداختند ودراین کشتار بی‌رحمانه دست کمی ازجلادان منولی نداشت .

جلال‌الدین‌درتاریخ ۲۸ جمادی الاخری سال ۶۲۷ وارد اخلاط شده ودرمنزل ملك اشرف نزول نمود عزالدین‌آیبك حکمران گرجستان باتفاق مجیرالدین برادر ملك‌اشرف که بخصومت باجلال‌الدین مشهور بودند دوچار ترس ورعب فراوان شدند و میخواستند بوسیله ملك‌اشرف تقاضای‌عفو نمایند سلطان مجیرالملك رابعلت خدمتی‌که بسلطان درطریق تصرف اخلاط‌نموده‌بود بخشید‌لیکن‌عزالدین‌را بیکی‌ازاطرافیان‌حاجب‌علی سپردطولی نکشید که‌عزالدین‌با نتقام‌کشتن‌حاجب‌علی بدست‌سپرده‌سلطان بقتل‌رسیدو کیفر کشتن‌منعم‌خودراچشید.

از اقدامات نامطلوب‌جلال‌الدین درموقع‌اقامت دراخلاط تصرف همسرالملك‌الاشرف بودگرچه این‌عمل را بمنزله انتقام‌کشی ازحاجب علی درمورد زوجه خود درآذربایجان میدانست لیکن برای مدتی دراز تاثیر این عمل ناگوار دراذهان مردم باقی ماند .

دراین فتح غنائم فراوان واموال سرشاری نصیب جلال‌الدین وسپاهیان اوگردید تا آنجاکه نورالدین منشی درضمن انشاء فتح نامه تاریخی‌اخلاط‌که ذیلا بارعایت اختصارنقل میشود باین موضوع تصریح کرده است . ۱

---

۱ ــ سپاس وحمد و ثناآفریدگار راجل ذکره وعلاکه ظفر ونصرت را بارای دولت و رایات‌مملکت افزای‌ماهم عنان‌گردانیدست ... بنهضتی‌کشوری درتصرف وتدبیر بندگان دولت... می‌آیدوبرکضتی لشگری مامور قهر ومامور فرمان میشود تا رایات ظفرنگار نصرت پیکـر ... برحدود ممالك ارمن‌خفقان یافته است وحوالی شهر اخلاط را مدت هشت ماه مرکز ساخته‌آیات وعدو وعید برجماعت مخالفان دولت بکرات خواندیم .... تا باشدکه راه سلامت خویش بدیده بصیرت ببینند... وازتلاطم امـواج خشم حشم جهانگیر . . . دربگشایند بهیچوجه درایـن مدت مدید دعای . . . را اجابتی پیدا نگشت . . . لشگری بسیار ازدیاربکـر وسواحل فرات وبلاد مصر وشام وبعضی ازبلاد شرقی و طوایف تراکمه واتراك درآن شهر ازدحام نموده .....که جای بقیه پاورقی درصفحه بعد

سلطان جلال‌الدین ومخالفین

از نتائج فتح اخلاط گذشته ازاینکه بر قدرت وقوت جلال‌الدین ازلحاظ معنوی ومادی پیش ازپیش افزوده گشت تا بحدیکه آوازه فتوحات او در ممالك همجوار تولید رعب وهراس نمود وسلاطین

بقیه پاورقی صفحه قبل

قبول هیچ موعظت بازنداده و خیال فاسد در دماغهای مخالفان چنان تمکن یـافته که اندیشه صواب در نگنجید تادر آخر جمادی‌الاولی که حشم جهانگیر .. رخصت جنگ یافتند وفـرمان شد که هرکس بجای خویش نقب بردارند وهرقومی بموضع خویش راه جویند شیران خدم ودلیران حشم که ازامتداد مدت مقام ستوه شده وبوسایط و وسایل التماس اجازت جنگ میکرده مدت سه شبانه روز برمحاربت مصابرت نمودند . ... وازجوانب بشهرراه جستند روزیکشنبه بیست وهشتم جمادی‌الاولی .... مخالفان دولت بقلعهٔ که درمیان شهرست تحصن نمودند و حشم منصور بغارت و تاراج مغول‌گشت ، هرچند اهالی اخلاط از اصراری که برغوایت نمودند جـای مرحمت نداشتند رأی عطوف دادگستر برجان ایشان ببخشود فرمان فرمودهم تادست از غارت وتاراج بازداشتند فیضی ازسحاب مکرمت بیدریغ نصیب حال آن ستمدیدگان گشت همگنان بجای خویش آرام گرفتند ودعای دولت قاهره شیدالله ارکانها ورد ساخت . جماعت مخالفان چون راه فرار بسته ودرمرحمت شامل گشوده دیدند باعتذارواستغفار . گویا زگشتند رأی زلت بخشای سعادت بخش برایشان ترحم فرمود . .. وبدین مکرمت بی‌اندازه در امید برهمه مجریان بازگشاد بـرادران ملك‌اشرف ــ مجیرالدین و تقی‌الدین وعـزالدین آیبك وصاحب ارزن وامیر .... واسد عبدالله وتمـامت ارکان ملك بنی‌ایوب امروزروعاً اوطوعاً درسلك عبودیت منتظم‌اند وبجانی که بخشیده‌ایم وامانی که یافته‌اند دست برداشته مزید قدرت وجهانداری ودوام دولت وکامگاری می‌می‌خواهند بدین نهضت مبارك اقلیمی بدین شگرفی درممالك موروث ومکتب زادیاالله بسطة افزود تا.. زود ممالك شام و روم درتصرف بندگان دولت .. خواهدآمد چون این سعادات روی نمود و چنین مـرارات دست داد امیر فلان را .. فرستادیم تااین بشارت بامر اواکابر صدور ومعارف وقضاة وروسا ومشایخ واز کیا واعیان ومعشبران وکافه اهالی همدان .... رساند، همگنان بدین‌الطاف که ازحضرت آفریدگار عزوعلا درحق مامی‌فرماید شادی واهتزاز نمایند وبمواتات دولت‌قاهره ...که طوایف امم رافواید آن عامست مستظهر ومستبشر شوند ودروظایف دعوات صالحه بیفزایند انشاءالله تعالی وحده .

نقل ازجهانگشای جوینی ص ۲۶ فتح نامه اخلاط

وملوك اطراف ناچارشدند برای حفظ ممالك متصرفی وامنیت حریم خویش از درمتابعت واطاعت برآیند وبا تقدیم تحف و هدایا دربرقراری روابط محبت ووداد ازیکدیگر عقب نمانندلیکن همین‌شوکت واقتدار موجب شدکه ملوك مجاور بفکر ایجاد اتحادیه‌ای درپنهانی برعلیه جلال‌الدین شوند تا بتوانند بافراغ بال بگذرانند .

از طرفی غرور وجاه طلبی جلال‌الدین که پس از فتوحات گرجستان وارمنستان رو بفزونی میرفت مانع آن بودکه بتواند باملوك اطراف ممالك مجاور خودبحسن سلوك وداد رفتار نماید دراین زمینه وجودشرف‌الملك وزیرکه اصولا مردی متعدی وجاه طلب ومستبد بودگذشته ازاینکه‌نتوانسته‌بوددرمواقع‌حساس خدماتی بسلطان نماید بلکه از راه‌خودسری موجب زحمت وناراحتی‌جلال‌الدین را فراهم میساخت ازجمله هنگامیکه خلاط درمحاصره بود علاءالدین کیقبادسلجوقی پادشاه سلجوقی روم رسولی‌نزد جلال‌الدین فرستادکه وسایل ازدواج دخترجلال‌الدین را بافرزند خود تهیه نماید ونیزرکن‌الدین صاحب ارزن‌الروم راکه دراطاعت سلطان‌بود وازدشمنان علاءالدین‌بشمار میرفت تسلیم علاءالدین‌کند بااینکه سلطان درقبول وردپیشنهادات علاءالدین مشغول مطالعه بود لیکن شرف‌الملك وزیر ازراه جهالت برعلاءالدین وایلخان اوتندی نموده و بااهانت عذرآنان را خواست بدیهی است این اقدام وسایر عملیات وزیرمستبد موجب بروز کینه و دشمنی وخصومت گردید .

مشوق‌تشکیل اتحادیه نظامی برعلیه جلال‌الدین درمرتبه‌اول علاءالدین کیقباد پادشاه روم بودکه‌بادعوت الملك‌الکامل پادشاه مصروملوك حلب والجزیزه وموصل توانست سپاهی عظیم برای از بین بردن جلال‌الدین آماده سازد جلال‌الدین بوسیله رکن‌الدین صاحب ارزن‌الروم ازوجودچنین اتحادیه ونقشه عملیات آنان آگاهی یافت وبسرعت بشهر ملازجرد (شمال خلاط)وخرتبرت (خرپوت کنونی) خود را رسانید وشرف‌الملك وزیررامأمور حفظ ملازجرد نمود .

پس اززد وخوردی‌که در بیابان موش مابین طلیعه سپاه طرفین روی داد هردو اردو درناحیه یاسی چمن ارزنجان بمقابل یکدیگر رسیدند دراین جنك سپاه خوارزمیان بعلت کوفتگی وقلت نفرات وکسالت سخت جلال‌الدین دوچار هزیمت شدند سلطان بهر طریق بود خود را باخلاط رسانید وباعده‌ای‌که همراه اوبودند عازم خوی شد [1] ۲۸ رمضان سال ۶۲۷ هجری.

---

۱ ـ سلطان جلال‌الدین ازمحفه بیرون‌آمد ودرخاده زین‌آمد وبنا براستیلاء ضعف عنان از دست داده اسب‌گامی چند باز پس نهاد و خواص بعرض رسانیدندکه مناسب چنین می‌نمایدکه لحظهٔ استراحت نمایند و سلطان بموجب صوابدید نیك خواهان متوجه بگوشهٔ شده اعلام خاصه

بقیه پاورقی درصفحه بعد

لیکن مغولان دیگر رسیده بودند لذا سلطان اوزخان را درمحل توقف شبانه خودگذارده تا درمیان او ولشکر مغول فاصله‌ئی روی دهد تادراین میان بتواند چاره‌ای اندیشد مغولان همینکه باورخان و علم او حمله نمودند اورخان متواری شد ومغولان در یافتند که سلطان فرار اختیار نموده لذا همان شبانه برقلعه موغان‌که محل اقامت وخرگاه جلال‌الدین بود حمله نمودند و پس از تصرف قلعه بـرمتعلقین سلطنت از صغیر وکبیر و امیران ومأمورین دست یافته کلیه‌آنان را بقتل رسانیدند لیکن بر سلطان‌که در نواحـی ارس می‌گذرانید دست نیافتند .

پایان سلطنت سلطان جلال‌الدین و عاقبت او

جلال الدین باحالت فرار از اطراف رودخانهٔ ارس خود را بنواحی میافارقین و کوهستان آمدکه‌گردنشین بوده است رسانید و آنچه مورخین درباب خاتمه و عاقبت این سلطان شجاع نقل نموده اند بسیار متفاوت است بعضی را عقیده بر این است‌که سلطان بخت برگشته‌درمنطقه‌آمد بدست‌کردان‌کشته شدشوال‌سال۶۲۸ هجری.

برخی دیگر چنین نقل‌کرده‌اند هنگامیکه جلال الدین باکراد پناهنده شد ویرا امان‌دادند لیکن بعداً بعلت خونخواهی یکی ازکردان‌که درجنگ‌اخلاط بدست جلاالدین بقتل رسیده بود ازپای درآمد.

عده‌ئی‌گفته‌اند چون جلال الدین دارای لباس فاخر سلطنتی بوده است جمعی بطمع البسه پادشاهی اوراکشته‌اند .ـ

جماعتی دیگر بر این عقیده بودندکه جلال‌الین‌کشته نشده و پس از فرار بناحیهٔ کوهستانی‌گرد درسلك دراویش درآمد رشتهٔ تعلق خود را از سلطنت و پادشاهی خوارزم قطع وطریق فقررا انتخاب‌کرده و درحالت انزوا بمرگ طبیعی درگذشته و دلیل آنرا چنین ذکرکرده اند : در هنگام مراسم دفن وکفن سلطان شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفرانی مقیم بغداد برجنازهٔ جلال‌الدین نمازگذارده در حالیکه از طرف دراویش بمقام رجال‌اللهی رسیده بود بخاك سپرده شد۱.ـ

۱ـ اما ازشیخ رکن‌الدین علامهٔ سمنانی‌که از معارف عرفا ومشایخ راسخ العلم بوده است

بقیه پاورقی درصفحه بعد

لیکن اصح اقوال این است کـه سلطان جلال الدین درغلبهٔ مغول بمرحلهٔ شهـادت رسیده‌است.

همین اختلاف عقیده دربارهٔ کیفیت پایان زندگی این شهریار است که تامدتها گاه ـ گاهی آواز زنـده ماندن جلال الدین در بین اطرافیان او بلند میشد و هرچند سالیکه میگذشت یکی بنام جلال‌الدین ظهور و دعوی سلطنت می‌نمود جمعی ازخلایق مدعی شدند که جلال‌الدین را دیده و درفلان موضـع وقلهٔ میگذراند وبیش از همه شرف الدین علی طبرسی وزیرعراق در انتشار شایعه حیات سلطان میکوشید زیرا با نشر خبر زنـده ماندن سلطان جلال‌الدین انتقام خود را میگرفت و با این وسیلهٔ موجبات وحشت مغولان و کفار را که خاطرات تلخ وجانگدازی از دلاوری وشجاعت سلطان داشتند زنده واحیاء میکرد.

مدتی این شایعه قوت داشت که سلطان درقلعهٔ اسپیدار مخفی شده دامنهٔ این اخبار تا سال ۶۵۲ زمان حکومت جنتمور سردار مغولی ادامه داشت هم دراین سال جمعی گفتند که‌شخصا جلال‌الدین‌را زنده‌دیده‌ایم وشناخته‌ایم چون این خبر بسردار مغولی رسید تولید وحشت بسیارکرد برای کشف حقیقت مطلب فرمان داد مدعیان دیدارجلال‌الدین راحاضر کردند و چون پس از تحقیق معلوم شدکـه دروغ گفته‌اند حکم قتل کلیه آنان را صادر و نابودشان ساخت.

آخرین خبری که سی سال بعد ازقتل جلال‌الدین ۶۲۸ شایع گشت ازناحیهٔ جماعتی بازرگان بودکه درحین عبور از رودخانه جیحون یکی‌ازمسافرین خودرا بنام جلال‌الدین بکشتی‌بان معرفی نمود وچون دراین امر اصرار میورزید و از مسافرین کشتی میخواست که اورا بنام سلطان خطاب نمایند آنجماعت برسر اوریختند وویرا بکشتند.

کیفیت مرگ جلال‌الدین بهرصورت که باشد اساس یکرشته تخیلات و داستانهـائی دربارهٔ مرگ وزندگانی وشجاعت این سلطان دلاورشده است گرچه با از بین رفتن او و

بقیه پا ورقی صحفه قبل

درتواریخ نقل کرده‌اند که گفته من در بغداد درملازمت شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراتی‌میبودم که آن جناب از مجلس برخاست و بیرون شد تا مدت سه شبانه روز بخانقاه باز نیامدند چون شیخ بازآمد مریدان ازغیبت شیخ پرسش کردنـد شیخ فرمود که سلطان جلال الدین بعد از همه زحمتها آخر خودرا از سلطنت معزول نموده سلطنت فقر اختیار فرموده و در این زمان ازهمت بلند بدرجهٔ رجال‌اله رسید دراینده روز درقریهٔ صرصر ازقرای بغداد صرصر اجل عرعر حیات اورا ازپای درافکند وازریشه برکند و من ازعالم غیب مامور بکفن ودفن اوشده رفتم وبازآمدم واله اعلم بالصواب.

مقدمهٔ رضاقلی خان هدایت ـ برنقثه‌المصدر ص ۲۵

ادامه حملات مغولان برایران بسلطت خوارزمشاهیان خاتمه داده شد لیکن تاریخ محاربات جلال‌الدین بامغولان همواره نام این سلطان شجاع رازنده نگاهداشته است.

اوضاع پریشان ممالك خوارزمی بعد ازمرگ سلطان جلال‌الدین

چون جانشین وولیعهدی نداشت که ادارهٔ امور مملکت را در دست گیرد و از طرفی دیگر در اثر استیلاء و خونریزی مغولان کسی نمانده بود که سر و سامانی باوضاع پریشان متصرفات خوارزمی دهد لذا لشگریان مغول که از جانب حریف دلاور و شجاعی مانند جلال‌الدین فارغ‌البال شده بودند دراواخر سال ۶۲۸ درناحیهٔ آذربایجان واران شروع بتاخت وتاز نموده بدواً شهر مراغه را مسخرساخته و ازاین نقطه یورشهای خودرا آغاز نمودند اهالی تبریز مصلحت درآن دیدندکه بمغولان واوگتای قاآن تسلیم شوند. ـ

ارمنستان وگرجستان والجزیره وعراق هم یکی بعد ازدیگری با دادن تلفات بسیار بدست مغولان درآمدند. ـ

بطورکلی اداره تمام مملکت ایران از سال ۶۲۶ بنا بامر اوگتای قاآن جانشین چنگیزخان بعهده جورماغون که ذکرآن گذشت واگذار شدپس مسئولیت اداره هرقسمت را بیکی از سرداران وامیران مغولی واگذاشتند چنانکه جنتمور هم مأمور خراسان و مازندران شد.

ازبقیةالسیف خوارزمیان که بعداز جلال‌الدین توانستند بامغولان دست وپنجه‌ئی نرم نمایند یکی اوزخان بود که درواقعه شبیخون مغولان بمقرجلال‌الدین موجبات بیداری سلطان وفرار او را فراهم ساخت این امیر باچهار هزار سپاهی در اصفهان حکومت میکرد لیکن طولی نکشید که بقتل رسید همچنین دونفرازسرداران جلال‌الدین بنام قراجه ویغان سنقور مدتها بعنوان اینکه از جانب سلطان مأموریت دارند که حدود خراسان را حفظ واداره نمایند بانفرات مغول درحالت جنك وگریز بودند وتاتوانستند از مغولان آنحدود را بقتل رسانیدند وعاقبةالامر چون یار ویاوری نداشتند بدست مغولان اسیرشدند.

سرنوشت سپاهیان خوارزم هم مانندممالك خوارزمی شد جماعتی ازآنان بنام خوارزمیه بجمع نظامیان سلاطین الجزیره وعلاءالدین کیقباد رومی پیوستند وقسمتی دیگر که ازناپدید شدن سلطان جلال‌الدین دوچارحزن واندوه بودند بدست ملوك وامراء مخالف جلال‌الدین

بقتل رسیدند بدین ترتیب در اندك مدتی نام سپاهیان خوارزمشاهی هم ازصفحه تاریخ نظامی قرن هفتم هجری محو ونابودگردید .

سلطان جلال‌الدین وقضاوت تاریخ

سلطان جلال‌الدین خوارزمی که از سال ۶۱۷ الی ۶۲۸ در واقع مدت یازده سال سلطنت نمود ازپادشاهان نامداری است‌که در طی مدت‌کوتاه سلطنت خود دوچار یك رشته بلیات‌داخلی‌وحملات اقوام خونخوار مغول‌وچنگیز شده و بطوریکه مورخین‌احصاء نموده‌اند در دوران عمرسلطنت درپیش‌ازیکهزارجنك ومحاربه شرکت داشته وغالباً ازمیادین حرب پیروز مندانه خارج شده بود .

گرفتاری ومشکلات ایام سلطنت این سلطان را بایستی بدوقسمت تقسیم نمود :

مشکلات داخلی : بطوریکه درفصول قبل‌گذشت‌ترکان‌خاتون‌مادر سلطان‌محمد که اصلا ازترکان قنقلی بود ازسلطان محمد باصرار حکم ولایتعهدی اوزلاق شاه برادر دیگر جلال‌الدین رابعلت انتساب وی به ترکان قنقلی‌گرفت زیرا این خاتون مستبد و متنفذ تصور مینمود باولایتعهدی‌اوزلاق شاه خواهد توانست نفوذ خود را مانند زمان پسرش بـر ممالك خوارزمی‌وتشکیلات نظامی حفظ وحاکم مطلق باشد از اینرو پس ازاینکه سلطان محمد در آبسکون هنگام مرك جلال‌الدین را بولیعهدی انتخاب نمود بیش ازپیش ترکان خاتون در صدد فتنه وآزار وحتی قتل جلال‌الدین برآمد .

۱ ـ تحریکات ترکان خاتون ونفوذ او درسربازان ترك‌که ازیك نژاد وتیره بودند وپشتیبانی اوزلاق شاه وسایر مخالفین‌جلال‌الدین یکی ازمشکلات مهم اوائل دوره سلطنت این سلطان بشمار میرود .

۲ ـ ازطرفی حکام وسایر امراء وسرداران خوارزمی‌که به نیروی شجاعت واداره وشمشیر زنی وجلادت جلال‌الدین‌آشنا بودند بهیچوجه مایل نبودند که‌جلال‌الدین‌برمسند حکومت و قدرت مستقر شود زیرا یقین داشتند همینکه جلال‌الدین قـدرت یابـد بحساب عملیات‌آنان رسیدگی‌خواهد نمود ومنصب وامارت وحکومت راکه برخلاف استحقاق بدست آورده‌اند ازدست خواهند داد .

۳ ـ سوء سیاست سلطان محمد ازلحاظ رفتاریکه بامردم ستمدیده ممالك خوارزمی نموده بود و در هنگام حمله مغولان مردم را بحال خـود وامیگذاشت (تصمیم بمقاومت یا

تسلیم را بخود آنان واگذار میکرد) چنان تولید دلسردی ویاس در مـردم خوارزم نموده بود که دیگر تغییر روحیه وایجاد حس اعتماد واطمینان در بین آنـان کاری بسیار مشکل و حاجت بمرور زمان وپیش آمدهای بعدی داشت .

٤ ـ قتل عام مردم سمرقند وکشتاری که درتبریز شد خاطره تلخی از خوارزمیان دربین مردم مناطق متصرفی باقی گذاشت که همواره تولید حس انتقام دربین باز ماندگان مقتولین می‌نمود .

این بود اهم مسائل و مشکلات داخلی سلطان جلال‌الدیـن دربدو استقرار بسلطنت بدیهی است هر کدام از این نکات چهارگانه سبب گرفتاریهای عظیمی بـرای این سلطان متحرك جاه طلب گردید تاآنجاکه درطی‌مدت سلطنت نتوانست دمی را فارغ‌البال وآسوده خاطر بگذارند .

مشکلات خارجی

درشرح حال سلطان سلطان محمد پدرش باین نکته اشاره شدکه اساس اختلاف وتخم نفاق مابین او وخلیفه بغداد‌الناصرالدین‌که شخصاً مـردی مغرض و فتنه جو بود باتهیه استفتاء بمنظورواژگون ساختن‌بساط خلافت‌ازآن دوره سرچشمه گرفت بدین جهات آثار کینه توزی خلیفه و جانشینان وی در عصر جلال‌الدین ادامه داشت تا چنانکه دیـدیم باوجـود اینکه جلال‌الدین بکرات از خلفاء بغداد کمك طلبیدعلاوه برآنکه حاضر بمساعدت با سلطان نشدند وسایل وموجبات اخراج او وسپاهیانش راهم‌ازحدود بغداد فراهم ساختند .

١ ـ ازاشتباهات‌مهم خارجی‌جلال‌الدین‌که بدون هیچگونه هدف‌سیاسی انجام‌گرفت موضوع چند بارلشگرکشی‌بحدود گرجستان وارمنستان وفتح اخلاط بودبدیهی است گذشته ازاینکه در این محاربات کوچکترین نتیجه سیاسی ونظامی نصیب وی‌نگشت‌خودموجب یك رشته‌گرفتاریهای زیادی برای سلطان بدون یار و یاور گردیدکه حداقل اثرات آن تسریع دراستیلاء مغولان برجلال‌الدین شد .

٢ ـ محاربات جلال‌الدین با علاءالدین کیقباد سلجوقی پادشاه روم و ملك‌الکامـل پادشاه مصر وملوك حلب والجزیره وموصل باعث شدکه اتحادیه قوی نظامی ازاین ممالك برعلیه اوتشکیل شو: وبطوریکه گذشت ازنتیجه این منازعات جز پریشانی و ایجاد دشمنی وخصومت چیزی عاید جلال‌الدین نشد .

٣ ـ بزرگترین بدبختی و مهمترین عاملـی که بدوران سلطنت خـوارزمشاهیان و جلال‌الدین خاتمه داد لشگرکشی مغولان ووجود چنگیز مردکینه جو وقسی‌القلب درعصر این سلسله آنهم در دوران سلطان محمد وجلال‌الدین میباشد بدیهی‌است مقابله باچنین قوم

خونخوار وسردارانی که درحکم بلای آسمانی بودند گذشته ازاینکه برکلیه ممالك خوارزم و ایران تسلط یافتند همانطوریکه جلال‌الدین بکرات باطلاع خلیفه و سایر سلاطین هم عصرخود رسانده بود طولی نکشید که دامنه فتوحات مغولان بکلیه ممالك همجوار خوارزمی واروپا کشانیده شد .

مشخصات وعوامل روحی جلال‌الدین

سلطان جلال‌الدین که ازترکان‌هند ونژادبود اصولا مردی مستبد ومتحرك وجاه طلب وبسیارشجاع ودلاور ودرعین‌حال‌غیور ومیهن پرست بود جلال‌الدین درمدت دهسال سلطنت بشرحی که گذشت همواره باقیام مخالفین‌وسلاطین همجواروتوطئه اسماعیلیه وترکان خاتون و روحانیون و برادران خود مواجه بوده تمام عمر سلطنت وقبل از انتخاب بولیعهدی هم همواره شمشیر بدست درتکاپوی تجدید عظمت خوارزمشاهیان چه درخدمت پدر وچه درعصر استقلال خـود جنگید تـا اینکه درنیمه شب دوچـار شبیخون مغول و آن سر نوشت شوم گردید .

از مطالعه محاربات این سلطان بـدون شك و تردید ایـن نکته روشن شده است که جلال‌الدین یکی‌ازقهرمانان جنك وسیمای شجاعان تاریخ ایران وبالاخص‌قرن هفتم هجری وسلسله خوارزمی است زیرا این مرد که وارث اوضاع نابهنجار و پریشان دوران سلطنت پدر خود بود بعدازمرك سلطان محمد بدون یاور ومددی علیرغم تحریکات داخلی توانست که علم خوارزمی‌را بر افراشته وبرای نجات ممالك موروثی قد مردانگی علم نماید اولین صفت بارز این چهره دلاور تـاریخ از هنگام مـرك پـدر واژگـون بخت بمنصه ظهور و بروز رسید .

نیروی خـانمانسوز مغول بـا آن تشکیلات و سازمانهـای انضباطی و قوانین سخت (یاساویاسانامه) در تحت رهبری چنگیز که از زمره چندتن فاتحین خون‌آشام تاریخ است باسازوبرك‌کامل‌نظامی‌وقوت وشوکت بسیاردقیقاً قدم بقدم درتعقیب سلطان‌محمد وجلال‌الدین بودندزیرا درقوریلتای‌مغولی‌درزمان چنگیز وجانشین‌او اوگتای قاآن باین‌مرحله رسیده بودند که بایستی بهرترتیب که امکان دارد جلال‌الدین دستگیر وکشته شود .

انتخاب جرماغون نویان ازطرف اوگتای‌قاآن صرفاً برای دست یافتن بجلال‌الدین بوده است زیرا درجریان ده سال محاربه بامغولان که خود ازخدایان جنك وشمشیر بودند

این مطلب باثبات رسیده بود که وجود شخص جلال‌الدین درهرحال وهرکجا که باشد مانند سد سکندری دربرابر مقاصد آنان است و مغولان نخواهند توانست تا زمانی که جلال‌الدین زنده است سرزمین ایران و بالاخص ناحیه جرجانیه پایتخت مشهور خوارزمیان و سایر نقاط را درتحت نظم و یاسای مغولی درآورند ویا باصطلاح مغولان مردم آن اراضی بحالت ایلی قبول اطاعت نمایند.

در این زمینه حق بامغولان بوده است زیرا با ناپدید شدن جلال‌الدین هم همواره دوچار ترس ولرز میشدند تا آنجا که کوچکترین شایعه‌ئی‌را درباره زنده ماندن این سلطان خلاف مصالح سیاسی واداری خود تلقی نموده وبلادرنك گویندگان وشایعه سازان‌را بدیار نیستی‌میفرستادند.

ازاین‌جهت‌است که مورخین بالاتفاق جلال‌الدین را شهریاری شجاع ورشید وفرزند شمشیر وجنك نامیده‌اند.

این سلطان رشید را با اینکه عده‌ئی از مورخین شهریاری بی‌تدبیر قلمداد کرده‌اند لیکن ازمطالعه وموشکافی درحوادثی که برسر آن رفت‌خلاف آن ثابت میشود بدین دلیل که لازمه تدبیر وتفکر داشتن‌فرصت کافی‌ودور بودن ازآتش نفاق داخلی وجنك خارجی میباشد درصورتیکه با توجه بمشکلات داخلی این سلطان وعملیات ترکان خاتون فراغتی پیش نمیآمد که مشورت وتأملی درکارها بشود.

باوجود این جلال‌الدین همواره سعی داشت که متحدینی از پادشاهان ممالك شام و روم والجزیره وحتی خلیفه عباسی وترکان برای خود وخوارزمیان تهیه نماید تابتواند در مقابل صفوف مغولان مقاومت کند چنانکه درآخرین ایام زمان حیات رسولانی نزد خلیفه وسایر سلاطین وملوك برای انجام همین منظوراعزام وارسال داشت لیکن‌آتش نفاق وکینه توزی مانع شد که پادشاهان عصر به پیام جلال‌الدین توجه نموده تالااقل بتوانند ممالك خود را دربرابر سیل لشگریان مغول حفظ نمایند.

درمقام شجاعت جلال‌الدین‌کافی است باین نکته که میرخواند صاحب روضةالصفا در جلد چهارم نوشته است استناد شود که خلاصه آن چنین است: درهنگامیکه درکنار رودسند مابین قوای مغولان وجلال‌الدین مصاف هولناکی پیش‌آمد جلال‌الدین که متوجه شکست لشگریان میشود چنان تازیانه براسب زده وخود را درآب سند انداخت ویکه وتنها جان خویش را ازاسارت خلاصی بخشید که فرماندهان مغولی دوچار تعجب و تحیر شدند معروف است که چنگیزخان در این‌موقع شخصاً درکنار رود سند حضور داشت وازنزدیك شاهد اقدام دلیرانه جلال‌الدین بود ودرهمین زمان است که فرزندان خود را احضار نموده و گفت ازچنان پدری چنین پسری شجاع باید بروزگار بماند.

عده‌ای ازمورخین جلال‌الدین را مردی مستبد و خونخوار نامیده‌اند بفرض اینکه این قضاوت درباره اوصحیح باشد باید اوضاع زمان و گرفتاریهای این سلطان راآنهم در مقابله بادشمن قهاروخونخواری که حتی‌ازکشتن‌حیوانات‌مانند سك و گربه دریغ نمیکردند درنظر داشت زیرا فقدان تشکیلات اداری و نظامی و عدم مسئولیتی که در دستگاه خوارزم حکومت میکرد مستلزم‌آن بود که لااقل ازسلطان وطن پرستی مانند جلال‌الدین که همواره آشکارا ونهان‌بقتل‌وزجر واسارت تهدید میشد باعزمی‌راسخ واراده‌ای‌قوی ظاهرشود تالااقل بتواند فرامین واحکام خود را برای اداره امور اردوکشی با قدرت واستبداد عملی نماید زیرا اگرجلال‌الدین دوچار ضعف اراده وزبونی میشد همان وجود ترکان خاتون‌کافی بود که ازاحراز مقام سلطنت هم محروم بماند تاچه‌رسد باینکه درمدت دهسال باحشمت وجلال برممالك وسیعی حکومت کند .

هدف دیگر جلال‌الدین برای فراهم ساختن متحدینی بمنظـور جلوگیری از مغول پیوند زناشوئی‌های متعدد این سلطان باصاحبان نفوذ معاصرخود بوده است ازجمله :

ازدواج‌بادختر براق‌حاجب قراختائی و دختر امین‌ملك‌امیر هـرات و همچنین مزاوجت بادختر یکی ازامراء هند وخواهرسلیمانشاه ازحکام طوایف لر ودخترطغرل‌سوم سلجوقی (عیال اتابك محمد جهان پهلوان که شرح آن گـذشت) وعده‌ای دیگر بودکه بر خلاف تصور ،لطان علاوه براینکه از اینقبیل خویشاوندیها نتیجه مثبتی نگرفت بلکه مانند آخرین ازدواج زحماتی‌هم برای اوتولید نمود.

ازلحاظ‌خصوصیات شخصی‌جلال‌الدین را مردی عیاش وخوشگذران معرفی نموده‌اند واقوی دلیل بر بیخیالی ومستی‌آن حکایتی است که درآخرین شب سلطنت و سروری‌آن نقل کرده‌اندکه دراثناء شبیخون مغولان‌درناحیه موغان‌آذربایجان دربستر مستی غنوده وپس‌از بیداری واطلاع بر نزدیکی مغولان نتوانسته بود باسلامت فکر وعقل سالـم تصمیمی برای سرنوشت خود واطرافیانش اتخاذ نماید .

خلاصه بهرترتیب‌که باشد جلال‌الدین از رشید ترین سلاطین خوارزم و متهورترین پادشاهان ایران بشمار میرود زیرا در اندك مدتی توانست‌کلیه ولایات از دست رفته زمان پدر خود رامجدداً بتصرف‌آورد وعلاوه براغلب نواحی ارمنستان وگرجستان وآذربایجان مستولی گردد (گذشته از اینکه نتیجه‌ئی از این تلاشها و فتوحـات نصیب وی نگردید) بلکه اقدامات او موجب‌شدکه‌قسمتی ازممالك‌آباد خوارزمی هـم پایمال لشگر مغولان‌شود.

اقدامات خلاف شرع و اسلام ونارواى دیگری بسلطان جلال‌الـدین نسبت داده‌شده از جمله تصرف ملکه آذربایجان وهمسر ملك الاشرف در قضیه فتح اخلاط است‌که اثرات نامطلوت اینقتل اقدامات و داستان عشق بازی او با قلیچ نام غلام در جامعه روحانیت

آنزمان موجب تنفر ملسمانان نسبت بوی گردید .

عاقبت ترکان خاتون

ترکان خاتون مادر سلطان محمد ازقبائل اتراك قنقلی بوده که در قساوت وبیرحمی کمتر از قوم مغولان نمیباشد چون در دوران سلطنت سلطان محمد و پسرش جلال‌الدین اغلب ذکری ازاین‌خاتون بمیان‌آمده لذا بطور اختصار بشرح حال‌او اشاره مینمائیم:

ترکان خاتون‌بعلت انتساب واتکائی که به اتراك داشت بانوئی متنفذ ودارای دستگاه ودربار خاصی دردوران زندگی بوده‌است همواره در محضر وی سران سپاهی ترك حاضر بوده وهرکس که مورد غضب این خاتون قرار میگرفت امر باحضارش صادر واغلب بدست مأمورین خاص او به تیغ جلادان سپرده میشد .

ترکان‌خاتون شخصاً بانوئی متمول‌ودرعهد خود دارای دربار ودولت اختصاصی بوده درباب درآمد سرشار املاك وهدایا وپیشکشهائی که ازملوك اطراف بخزانه ملکه میرسیده است داستانهای مفصلی نقل‌شده‌که خلاصه‌آن دال برثروت بیشمار ومال ومنال فراوان این بانو میباشد .

چنانکه درفصول قبل گذشت ترکان خاتون بعلت نفوذ فراوانی که در سلطان محمد داشت علیرغم جلال‌الدین توانست فرمان ولیعهدی اوزلاق شاه برادر دیگر جلال‌الدین را که‌مادرش ازترکان بود وبهمین جهة مورد عنایت و محبت واقع شده ازسلطان محمدبگیرد هدف این خاتون درجانشینی اوزلاق حفظ نفوذ خود درممالك خوارزمی ومداخله درکلیه شئون لشگری وکشوری بود .

علاقه ترکان خاتون برای بسلطنت رسانیدن اوزلاق وتثبیت مقام اوتاحدی بودکه از هیچ نوع فداکاری وکشت وکشتار مخالفین خود واوزلاق خود داری نمیکرد بنحویکه‌کلیه ملوك وحکامیکه سرباطاعت خوارزمیان مینهادند ازترس‌اینکه روزی برمسند قدرت استوار شوند وعلم‌مخالفت‌بااوزلاق بردارند بحکم‌این‌خاتون‌تمامت‌آنان‌را شبانه مقتول واجسادشان بدجله ریخته میشد .

معروف است هنگامیکه سلطان محمد از مقابل مغولان بحالت فرار بسوی مازندران میگریخت ناصرالدین وزیر را مأمور ساخت که ترکان خاتون و کلیه افراد حرم وخزائن سلطنتی را ازخوارزم وراه دهستان بمازندران منتقل نماید ودر قلاع لاریجان وایلال اقامت

دهد ترکان خاتون چون متوجه وخامت اعمال خود شده بود از بیم اینکه مبادا زندانیانی که درزندان مانده‌اند بعداً مستخلص ودرتعقیب‌وی برآیند دستورداد قبل‌ازحرکت بمازندران کلیه‌آنان را شبانه بجیحون ریختند .

فرمانده مغولی‌مأمور تعقیب سلطان محمدوحرم‌اودراردوکشی بمازندران سبتای بهادر بود ازقضا درمدتیکه ترکان خاتون و حرم سلطنتی بقلعه ایلال در محاصره لشگریان مغول بودند بعلت عدم بارندگی دوچاربی‌آبی شده وچون مقاومت‌آنان دربرابر تشنگی بسرآمد اضطراراً ترکان خاتون وناصرالدین وزیر پس از پانزده روز توقف ازقلعه خارج شدند همینکه ایشان بپای قلعه رسیدند باران شدیدی باریدن گرفت بعد ازاینکه قراولان مغولی بافراد خاندان سلطنتی ووزیر خوارزمی‌دست یافتند بنابریرلیغی که صادرشد ترکان خاتون را باتفاق ناصرالدین وزیر و سایر فرزندان سلطان محمد بحدود طالقان بخدمت چنگیز فرستادند . ۶۱۸ هجری .

چنگیز پس ازورود حرم سلطنتی بدواً ناصرالدین وزیر را مورد ملامت و سرزنش قرار داد وسپس برطبق یاسای مغولی دستور تنبیه اورا صادر نمود بعداً کلیه اولاد ذکور سلطان را ازخورد وبزرك بقتل رسانید ترکان خاتون را بمرکزیورت اصلی مغول قراقورم فرستاد وپس ازدوازده سال زندگی توام بارنج واندوه درسال ۶۳۰ هجری درگذشت دو دختر سلطان را باردوی جغتای‌بخشید دختر دیگررا بعقد قطب‌الدین حبش عمید وزیرخود درآورد آخرین دختر سلطان محمد را بازدواج عمید حاجب داد .

قبل ازاینکه حرم واژگون بخت سلطان محمد بسر نوشتی که ذکر شد مبتلا شوند برحسب دستور چنگیز کلیه‌آنان را با سروپای برهنه مجبور ساختند که بر یاد بود دوران زمامداری‌سلطان‌محمدوعظمت‌خوارزم باحالت‌تضرع وزاری باصدای‌بلندنوحه‌بخوانندتابدین ترتیب‌خاطرچنگیزوسرداراااز ملاحظه‌وتجسم‌ماتم‌خوانین‌سلطنتی برعاقبت‌شوم‌خوارزمشاهیان غرق لذت شود .

ازعاقبت فرزندویافرزندان جلال‌الدین اطلاع صحیحی در دست نیست جزآنکه تنها فرزندی‌که ازجلال‌الدین‌بعد ازناپدید شدن پدرش باقی ماند منحصراً یك دختر دوساله‌ئی بوده است‌که‌آنرا هم بنام ترکان میخواندند این طفل دراوائل نزد منکوقاآن وبعداً نزد هلاکو فرستاده شد هلاکو این دختر را که تربیت یافته بود بعقد فرزند حاکم موصل ملك صالح درسال ۶۵۵ درآورد .

باشرحی‌که گذشت‌معلوم شد‌که ترکان‌خاتون تاچه‌اندازه درامورمملکتی زمان سلطان محمد وجلال‌الدین‌دست داشته بعقیده برخی ازمورخین یکی از علل‌شکست وپناهنده شدن سلطان محمد را بجزیره آبسکون از نتایج عملیات مغرضانه و جاهلانه این بانوی مستبد میدانند

بدون تردید اقدامات ترکان وسپاهیان ترك قنقلی درتولید عدم رضایت حکام واختلال اوضاع داخلی سلطان محمد وجلال الدین اثر بسزائی داشته است .

وزراء دوره خوارزمشاهیان

از وزراء معروف دوره خوارزمیان بایستی درمرتبه اول نام نظام الملك سعدالدین علی ابهری برده شود .

نظام الملك که ازوزراء دوره سلطنت تکش بشمارمیرود ازجمله وزراء کاردان ومدبری بوده است که درایام فرمانروائی تکش برخوارزم ودرجمیع محاربات این سلطان در منصب وزارت بخدمت مشغول وطرف مشورت قرار میگرفته ازصفات برگزیده اوبسط عدل و داد درحوزه متصرفات خوارزمی وتقویت احکام شریعت اسلامی بوده است .

دوران مبارزات این وزیر مسلمان و متعصب باملاحده درتاریخ ایام سلطنت تکش معروف میباشد تا آنجاکه پیوسته نظام الملك سلطان تکش را باستیصال ملاحده و تخریب قلاع آنان تحریك و تشویق مینمود و چون ملاحده بخصومت باطنی این وزیر پی برده بودند وکلیه بدبختیهای خود را درنتیجه نفوذ معنوی نظام الملك درسلطان میدانستند لذا جمعی ازملاحده را درایامی که سلطان تکش از فتح قلعه ارسلان گشای فراغت یافته بود مأمور قتل وزیر نمودند ونقل است هنگامیکه نظام الملك قصد خروج از سرای خود داشت بوسیله دونفر ازملاحده باکارد ازپای درآمدوبدین ترتیب ملاحده آتش خشم وغضب خودرا باریختن خون وزیرکاردان مسلمان فرونشاندند .

معروف است که سلطان تکش پس ازاطلاع برشهادت وزیر مدبر خود دوچار تأسف فراوان شد وبااینکه دستور داد دونفر ازفدائیان راکه دست بقتل وزیر زده بودند درمحل شهادت نظام الملك شقه کردند برای گرفتن انتقام ازملاحده بلافاصلهٔ قطب الدین ملك را بشرحی که دیدیم مأمور فتح قلاع ملاحده وخونخواهی وزیر شهید نمود .

ازنوادراحوال درباب تقدیر وزیرشهید این بوده است که نظام الملك درایام صدارت بادونفر ازبزرگان خوارزمی بنام حاجب کبیر شهاب الدین مسعود خوارزمی و حمیدالدین عارض زوزنی اختلاف وعداوت بهمرسانده بود بهر ترتیبی بود موافقت سلطان را برای قتل عارض جلب کرده فرمان داد که سرازبدن عارض جداکردند درنظرداشت که حاجب را هم بسرنوشت عارض دوچار سازد که خود بدست فدائیان بدنبال عارض رفت .

بعدازشهادت نظام‌الملك فرزندش صدرالدین علی قائم‌مقام پدر گردید صدرالدین تا زمان مرگ تکش سمت وزارت وی را داشت ودر رعایت جانب اهل فضل وادب سعی بلیغ و جد واقی مینمود در اواخر عمر با اینکه منصب وزارت داشت دوچار مواخذه سلطان محمد قرار گرفت و از مسند وزارت خلع شده بزندان رفت طولی نکشید که در حبس وفات یافت .

سلطان محمد پس از بر کنار ساختن صدرالدین خلعت وزارت را به نظام‌الملك محمد بن صالح که از غلام زادگان ترکان خاتون بود بخشید محمد صالح درحسن خط و کتابت درعصرخود شهرت بسزائی داشت لیکن ازسائر فضائل اخلاقی وانسانی بی‌بهره بود بااین وصف‌مدت هفت سال تمام بااستقلال‌وقدرت فراوان باداره امورملك ومهمات خوارزمی مشغول بود تاآنکه بجرم تصرف دراموال دیوانی متهم گشته ومعزول شد پس از عزل چون مورد حمایت ترکان‌خاتون قرار گرفت بدستگاه خاتون مادرسلطان پناهنده گشت ودردربار اختصاصی‌مادر سمت وزارت یافت باآنکه سلطان تسلیم وزیر فراری و متهم را ازمادرخود خواست لیکن تقاضای اوعملی نشد .

بعد ازفرار محمدبن صالح نوبت وزارت بناصرالدین رسید ناصرالدین تازمان مرگ سلطان‌محمد دراین سمت باقی ماند تااینکه باتفاق ترکان خاتون وسایر اولاد سلطان محمد وبانوان حرم ازترس اسارت بدست مغولان بقلعه ایلال مازندران پناهنده شد وبشرحی‌که گذشت پس ازاسارت بدست مغولان واعزام‌آنان بیورت چنگیزخان ناصرالدین وزیر و محمد بن صالح‌که همراه اوبود بامرچنگیز باعده دیگری‌کشته شدند .

درزمان سلطان محمد علاوه بروزراء عده‌ای بعنوان نایب وزیر انتخاب میشدندکه بمنظوراجراء احکام‌وقوانین درباری بولایات میرفتند اختیارات این افراد چون نامحدود بود دارای قدرت فراوان بودند وبطوریکه مورخین ثبت نموده‌اند عملیات این هیأت منجر بتوسعه ظلم وستم برمردم وایجاد عدم رضایت عمومی بوده است .

ازوزراء معروف سلطان جلال‌الدین‌آخرین شهریار خوارزمی بایستی نام‌شرف‌الملك فخرالدین علی‌الخجندی برده شود شرف‌الملك اگرچه بهره‌کافی ازعلوم متداوله زمان خود نداشت لیکن درحل‌وعقد امور دیوانی بقول میرخوند صاحب حبیب‌السیریدو بیضامینمود ودر زبان ولغت ترکی‌صاحب اطلاع بود در اوائل حال مردی رقیق‌القلب و بی‌آزار لیکن پس ازتحصیل قدرت در منصب وزارت بتدریج باعث زحمت وآزار مردم شد تا بحدی‌که مردم تاب تعدیات این وزیر ظالم را نیاورده و از سلطان جلال‌الدین خواستندکه بسزای اعمال ناهنجارش بکیفر رسانیده شود فخرالدین‌که از تصمیم سلطان جلال‌الدین اطلاع یافت بیکی ازقلاع‌آذربایجان متحصن‌شد ودرهمان قلعه بدیار نیستی رفت .

نویسندگان وشعراء دورهٔ خوارزمیان

چنانکه در طی تاریخ صد و چهل سال (٥٢٢ ـ ٦٢٨) سلطنت هفت نفر ازسلاطین خوارزمشاهیان دیدیم در دوران این سلسله که از اوائل قرن ششم تاربع اول قرن‌هفتم هجری ادامه یافت ممالك تحت استیلای خوارزمیان وامرای‌آنان بعلت یك رشته انقلابات وزد وخورد و کشت و کشتارها و خرابی دوچار بلیه‌ای شدند که درنتیجه‌کلیه بلاد ماوراءالنهر وخوارزم وخراسان صدمات وخرابی فراوان دیدند بدیهی است درچنین مصیبتی‌که توأم باویرانی مدارس وسوزانیدن‌کتب وکتابخانه ها وکشتن علماء وادباء است دیگر بحث دراطراف معارف عمومی وصنایع این‌عهد زائدبنظرمیرسد زیرا بشرحیکه گذشت بلای هجوم مغول وقتل عام ولایات‌وکشتاردست جمعی‌آنان موجب شدکه بزرگترین مراکز علم وادب ایران‌که درنشابور وجرجانیه وخوارزم بود بکلی درتحت ضربات نیروی مغولان وتاتار برچیده شود زیرا هرگونه تحقیق و بحث وفحصی دراطراف علوم وادبیات وصنایع حاجت بمحیط‌آرام وبرقراری امنیت دارد ازاین روتنها درفاصله این مدت صد وچهل‌سال پناهگاههای معدودی برای ملتجی‌شدن ادباء وعلماء پیدا شدکه ازآن‌جمله ولایات جنوبی ایران ودربار اتابکان فارس وامرای لر درلرستان وحکام‌آل مظفر وسلاطین سلجوقی درروم بوده است .

این‌عده نویسندگان وعلماء وفضلاء وحکماء رابایستی مربوط به دوران مغول وفترت بین دوره استیلای مغولان و ایلخانیان برایران و تیموریان دانست و چون در این‌کتاب بتاریخ مغول و حکومت ایلخانان بنحو اختصار اشاره میشود لذا از بحث آن دراین فصل صرفنظرگردید .

از بین نویسندگان دوره خوارزمی فقط بشرح حال محمد نسوی و از شعراء بذکر نام‌کمال‌الدین اسمعیل اصفهانی ملقب بلقب خلاق‌المعانی اکتفی مینمائیم .

نورالدین محمدبن احمد علی‌بن محمد نسوی

محمد نسوی که‌بنام خواجه نورالدین‌محمد زیدری خراسانی هم نامیده شده ازمردم شهر نسا بوده‌که ازسال ٦٢١ تـاسال ٦٢٨ بعنوان منشی مخصوص جلال‌الدین در خدمت

سلطان میزیسته و بشرحیکه گذشت چندین بار باسمت نمایندگی آخرین شهریار خوارزمشاهی نزد سلاطین و امراء متنفذ مأموریت و رسالت یافته وآخرین سفارت آن که برای جلب مساعدت سپاهی بمنظور مقابله با مغولان بود در میافارقین است که در دربار ملك المظفر باشد .

محمد نسوی شرح حال و تاریخچه این رسالت را بتفصیل در کتاب معتبر خود بنام نفثةالمصدور که شامل وقایع اواخر دوران سلطان جلال‌الدین وانقراض خوارزمشاهیان و فتنه مغول است درسال ۶۲۲ هجری بزبان فارسی برشته تحریر آورده این کتاب ازمعتبرترین اسناد ومدارك درباره‌حوادث اواخر عمرجلال‌الدین وشبیخون مغولان میباشد [۱] .

از مؤلفات دیگر این مورخ کتابی است بنام سیرة جلال‌الدین منکبرنی که بزبان عربی درسال ۶۳۹ هجری نگاشته این کتاب هم‌شامل موثقترین مآخذ ومنابع درباب تاریخ سلطان جلال‌الدین وحملات خونین مغول است .

اینك برای ملاحظه نمونه‌ئی از انشاء بلیغ نسوی قسمتی که مربوط بفاجعه قتل سلطان جلال است عیناً درزیرنقل می‌نمائیم . [۲]

---

۱ ـ شادروان امیرالشعراء رضاقلیخان متخلص بهدایت درسال ۱۲۸۱ هجری مقدمه‌ئی بر کتاب نفثةالمصدور منشی زیدری نگاشته است که درروشن ساختن‌مطالب کتاب بدون تأثیر نمیباشد این مقدمه واصل کتاب درسال ۱۳۰۷ شمسی درتهران بطبع رسیده است .

۲ ـ افسوس که بنامردی وجوانمردی‌سور وباروی ملت وسوار میدان سلطنت بانی‌اساس جهانبانی و مضحك ثغور مسلمانی‌که از تهیب او زهره در دل خاکساران آتشی آب میشد بباد بردارند .

هرگز درنك اوبزمینی و دشت نبود   تا او قرار کرد جهان بیقرار شد

آفتاب بود که جهان‌تاریك را روشن کرد پس‌بغروب محجوب شدنی سحاب بود که خشکسال قله زمین را سیراب‌گرداند پس بساط درنور دید شمع مجلس سلطنت بود برافروخت پس‌بسوخت گل بستان شاهی بود بازخندید پس پژمرد بخت خفته اهل اسلام بود بیدارگشت پس‌بخفت چرخ آشفته بود بیارامید پس برآشفت مسیح بود جهان‌مرده را زنده‌گردانید پس بافلاك رفت کیخسرو بود ازچینیان انتقام‌کشید ودرمغاك رفت چه میگویم وازاین تعسف چه میجویم نوردیده سلطنت بودوچراغ‌وارآخر کارشعله برآورد وبمردنی‌نی‌بانی‌اسلام‌بودهذاغریباًدعاغریباً بیاتا بسر نفثةالمصدور خویش بازشویم‌که این‌مصیبت نه ازآن‌قبیل است‌که بببکاء عویل‌درمدت طویل حق‌آن توان‌گذارد شرح حال تن‌مهجور ودل رنجور باسرگیریم‌که این‌حسرت‌نه ازآن جمله است‌که بزاری و نوحه گری دادآن توان دادآسمان در این ماتم‌کبود جامه تمام است زمین در مصیبت خاك برسرتمام

بقیه پاورقی درصفحه بعد

کمال‌الدین اسمعیل

کمال الدین اصفهانی ملقب بخلاق المعانی از شعراء قصیده سرای معروف اصفهان است وی مادح سلاطین خوارزمی و برخی از اتابکان فارس میباشد این شاعر در مدت اقامت بشهر اصفهان مدایح فراوانی ازدوخاندان مذهبی بنام آل صاعد و آل خجند که بایکدیگر برسرمذهب حنفی وشافعی اختلاف داشتند سروده است .

بطوریکه صاحب حبیب‌السیر در باره این شاعر نوشته وی از معاصرین جلال‌الدین بوده ودر نظم اشعار مهارت‌کامل داشت و بعلت وقوف برمعانی لقب خلاق‌المعانی یافت .

درآن زمان که سلطان جلال‌الدین ازسفر گرجستان برای سرکوبی براق حاجب عازم حدود کرمان‌واصفهان شد کمال‌الدین قصیده‌ای درمدح‌خوارزمشاه درسلك نظم کشید که چند بیت‌آن اینست :

حجاب ظلم تو برداشتی زچهره عدل	نقاب کفر تـو بگشادی از رخ ایمان
براق عزم‌توگامی که‌برگرفت ازهند	نهاد گام دگـر تـا اقاصی ایران
که بود جزتوزشاهان روزگارکه‌داد	قصیل اسب بتفلیس و آب از عمـان

هنگامیکه مغولان‌درنتیجه خیانت واختلافی که دربین مردم اصفهان پدیدار شد وارد اصفهان گردیدندضمن کشت و کشتاری که نمودند کمال‌الدین‌اسمعیل‌شاعرراکه‌درحالت انزوا میزیست تصادفاً بدست‌آورده و بعداً بوسیله مغولان‌کشته شد ٦٣٥ هجری .

بقیه پاورقی صفحه قبل

است شفق برسم اندوه زدگان رخسار بخون دل شسته است ستاره بر عادت مصیبت رسیدگان بر خاکستر نشسته است صبح دراینواقعه هائل اگرجامعه دریده است صـادق است ماه دراین حادثه مشکل اگر رخ بخون خراشیده بحق است که این معنی جان سوز بدو رسید وفرو نه‌ایستادسحاب دراین غم اگر بجای‌آب خون بارد بجای خود است دریا دراین ماتم اگرکف برسرآرد رواست آفتاب را مهرچون شایدخواندکه بعد از اوبرفروخت شفق را شفق نشایدگفت که دلش نسوخت .

جهان تاند چنین خرمـن بسی سوخت	مشعبد را نبایـد بازی آموخت
کـدامین سرو را داد او بلنـدی	که بازش خم نداد از دردمندی
از آنسرو آمـد این کاخ دلاویز	که تا جا گرم کردی گویدت خیز

معروف است که کمال‌الدین درهنگام شهادت این‌دورباعی را سروده وبردیوار سرای خویش نوشت :

دل نیست که تابروطن خـودگرید — بر حال خود و واقعه‌ی بـدگرید
دی برسرمرده‌ای دوصد شیون کرد — امروز یکی نیست که بر صدگرید

دل‌خون‌شدوشرط‌جانگدازی این‌است — در مذهب مـاکمینه بازی ایـن است
بـا ایـن همه هیچ نمی‌یارم گفت — شاید که مگر بنده نوازی این است

فهرست اسامی خوارمشاهیان و مدت سلطنت هر یك

۱ ـ قطب‌الدین محمد	٥٢٢ — ٤٩٠
۲ ـ علاءالدین ابوالمظفر	٥٥١ — ٥٢٢
۳ ـ تاج‌الدین ابوالفتح	٥٦٧ — ٥٥١
٤ ـ جلال‌الدین محمود سلطانشاه	٥٦٨ — ٥٦٧
٥ ـ علاءالدین تکش	٥٩٦ — ٥٦٨
٦ ـ سلطان جلال‌الدین محمد	٦١٧ — ٥٩٦
۷ ـ جلال‌الدین منکبرنی	٦٢٨ — ٦١٧

فصل هشتم

کلیاتی در باره حمله چنگیز بایران و حکومت ایلخانان

چنانکه درفصل سابق گذشت چنگیزخان که دراوائل جوانی بنام تموچین نامیده میشد فرزند یسوکای بهادر رئیس قبیله قوم کرائیت که درکرانه‌های رودآمورسکونت داشتند بود قبیله کرائیت‌مسیحی یکی ازقبائل هشتگانه تاتار محسوب میشدند .

یسوکای بهادر پدر تموچین ومادرش بنام فوجین پس ازاینکه از اطاعت امپراطوران چین شمالی خارج شدند برای اینکه فرزندشان بتواند بنیان دولت تاتار را بریزد قبل‌از مرك بایکی از نوادگان خان عیسوی کرائیت صیغه برادری خوانده بود وهمچنین با قبیله قنقرات تاتارنیز متحد شده وضمناً برای فرزندش دختریکی‌از روسای قبیله مزبور رانامزد نمودبدین ترتیب ازطرف مغرب ومشرق متحدینی‌برای خانواده خود باقی‌گذارد موقعیکه یسوکای فوت نمود تموچین سیزده ساله توانست درتحت رهبری ونفوذ مادر خویش بتشکیل دولت مغول توفیق‌یابد .

تموجین در حوالی سال ۵۵۰ هجری در ناحیه قراقـروم پا بعرصه گیتی نهاد وسپس باتکاء متحدینی‌که داشت وبالاخص شوهر مادر خود منکلیك نام وپسرش کوکچه توانست حدود سنین سی ودوسالگی باهزاران زحمت ومرارت براقوام کـرائیت و نایمان واوینور تسلط یابد تا اینکه درحدود سال ۶۱۲ بشرحیکه درباب سلطنت سلطان محمد خوارزمشاه گذشت نخستین برخورد پادشاه خوارزم بامغولان درنواحی شهر جند بتفصیل ذکر شد از این تاریخ ببعد دراثر غرور و عدم تدبیر سلطان محمد یك رشتهٔ حوادثی بر سیر سلاطین

خوارزم وولایات ایران رفت که از سلسله محاربات و حملات چنگیز و جانشینان او در ایران بسه مرحله تقسیم میشود ۱

۱ ـ مرحله اول مربوط بزمان حیات چنگیزخان و آغاز حملات او بایران (درعهد سلطان محمد و جلال الدین) است که ازسال ۶۱۲ آغاز و تاسال ۶۲۴ هجری که زمان فوت چنگیز و اواخر سلطنت جلال الدین درایران است ادامه داشته .

۲ ـ مرحله دوم که از زمان مرگ چنگیز و حکومت جانشینان وی شروع میشود این دوره ازسال ۶۲۵ تاسال ۶۶۳ طول کشیده که دوره فرماندهی هولاکو وادامه حمله بایران وتسخیر بغداد جزء مرحله دوم منظور شده است .

۳ ـ مرحله سوم شامل حکومت ایلخانان مغولی درایران ودوران تجربه آنان است که ازسال ۶۶۳ آغاز وبسال ۷۵۶ هجری ختم میگردد .

مرحله اول (۶۱۲ـ۶۲۴) که شامل شروع روابط سیاسی وتجاری مابین سلطان محمد خوارزمشاه وچنگیزخان میشود بدینقرار است :

چنگیز خان در اوائل تحصیل قدرت بنا بکینه ای که ازفغفورچین شمالی داشت در خلال سال های ۶۱۲ ـ ۶۱۵ باآغاز یك رشته حملات قسمتی از سر زمینهای حاصلخیز و پهناور چین شمالی رابتصرف آورد در این محاربات قشون مغول توانستند انضباط نظامی و آشنائی خود را ببعضی ازفنون سپاهیگری مانند استفاده از منجنیق برای پرتاب سنك و مواد آلوده نفتی وامثال آن نشان دهند بالاخص اطاعت بدون چون وچرای کلیه مغولان ازقوانین مغولی (یاساوتوره) واجراء مصوبات مجلس مشاوره (قوریلتای) جمیع تشکیلات اداری و نظامی مغول را درتحت لواء حکومت واحدی درآورده بود که بانظم ونسق خشن و سخت مغول اداره میشد .

آنچه که از مطالعه روابط اولیه چنگیز با سلطان محمد کشف میشود این است که چنگیز بهیچوجه مایل نبود در آغاز استقرار روابط سیاسی مابین مغولان وایران بممالك خوارزمی حمله نماید بالعکس میل وافر داشت که بوسیله طرح اتحادی با سلطان محمد که اورا سلطان مقتدری میشناخت اساس ارتباطات سیاسی وتجاری وکاروانی را مابین مغولستان وایران برقرارسازد تابتواند راه بازرگانی ابریشم ایران را بروی کاروانهای تجارتی مغول که ازطریق طرابوزان . آسیای صغیر آذربایجان . ری . خراسان . کاشغر بمغولستان و

۱ ـ دراین فصل فقط باعنایت اختصار بحملات مغولان بایران (بدون ذکرسایر فتوحات آنان) اشاره میشود برای مطالعه کامل تاریخ مغول و حملات آنان بایران وسایر مطالب مربوط باین فصل بتاریخ مفصل ایران جلد چهارم ازحمله چنگیز تاتشکیل دولت تیموری تألیف شادروان مرحوم عباس اقبال آشتیانی مطبعه مجلس چاپ تهران سال ۱۳۱۲ رجوع شود .

وچین شمالی منتهی میشد باز ومورد استفاده قرار دهد و برای این منظور و کسب اطلاع از اوضاع اقتصادی واجتماعی ایران بهر وسیله که میدانست متوسل شد تا برای وصول بهدف اقتصادی خود نایل شود.

ازطرفی سلطان محمد که آرزوی فتح چین را درسرداشت پس ازاطلاع براینکه شهر پکن پایتخت چین بتصرف چنگیز درآمده آزرده خاطرشد وبرای اینکه اطلاعات صحیحی بدست آورد هیاتی را بریاست یکی ازمحارم خود بنام بهاءالدین رازی بسفارت نزدچنگیز به پکن فرسناد این عده پس ازورود مشمول الطاف خان مغول قرارگرفته و پس ازپذیرائی وتجلیل کافی ازنمایندگان خوارزمشاه وارسال هدایا وتحف فراوان برای سلطان باعده‌ای مستحفظ مغولی آنانرا مراجعت داد ضمناً بنمایندگان خوارزمشاه اطمینان داد که دربین راه بهیچوجه مزاحمتی برای آنان نخواهد بود و علاقمند است که روابط تجارتی ورفت و آمد کاروانان مغولی وایران ازراه ابریشم افتتاح یابد تاطرفین بتوانند ازمنافع تجارتی یکدیگر منتفع شوند.

پس ازمراجعت بهاءالدین رازی چنگیزخان عده‌ئی را بسرپرستی یکی ازبازرگانان مسلمان کاشغر بنام محمود که مشهور به یلواج شد بدربار خوارزمشاه فرستاد این فرستاده توانست باتهیه مقدمات وتمهید فراوان موافقت سلطان محمد را درباب انعقاد قرار داد اتحاد وبرقراری روابط تجارتی وحق عبور از جاده ابریشم که قسمت اعظم آن در قلمرو حکومت ایران بود بدست آورد وبدین ترتیب برخلاف نظریات سلاطین وسلسله‌های گذشته درایران که باصدورحق هرگونه عبورکاروانان ازجاده تجارتی ابریشم مخالف بودند رفتار نمود خوارزمشاه بعد از امضاء این معاهده چندین کاروان تجارتی از طریق کاشغر بچین شمالی وحدود مغولستان فرستاد این کاروانیان مورد استقبال قرارگرفته وبامر چنگیز کلیه امتعه واقمشه آنان را ببهای گزاف بازرخریداری نمودند و با اطمینان کافی کاروان تجارتی ایران راباوطان خود مراجعت داد.

متأسفانه بشرحیکه سابقاً در ضمن روابط سلطان محمد و چنگیز گذشت هنگامیکه کاروان تجارتی مغول بسرحد ایران وشهر اترار رسیدند حاکم آن شهر بنام غایرخان کلیه آنانراکه بالغ بر پانصد نفربودند بقتل رساند وامتعه کاروانان را تصاحب کرد این اقدام که باموافقت سلطان محمد بعمل آمده بود مقدمه کینه توزی شدید چنگیز ومغولان نسبت بسلطان محمد وغایرخان وایرانیان شد،

بااینکه چنگیز ازاین خلف عهد بی‌نهایت متأثرشده بود لیکن قصد مقابله باسلطان محمد را نداشت ازاین روسه نفر ازمأمورین خودرا بعنوان اتمام حجت وتسلیم غایرخان واعزام اوبمغولستان نزدسلطان محمد فرستادبرای بار دوم دونفر ازاین نمایندگان مغولی

بقتل رسیدند نفرسوم توانست که ازچنك مأمورین‌خوارزم فرار اختیارنموده خودرا بدربار خان مغول برساند وکیفیت ماوقع را اطلاع دهد .

ازمطالعه این‌جریانات معلوم میشود که مسبب‌اصلی هجوم مغولان بایران وبدبختهای بیشماری که برسرمردم ایران وسلاطین خوارزمی وارد گردید همین‌عملیات سفیهانه سلطان محمد بوده است که بهانه حمله چنگیز بایران را بشرحیکه دیدیم تسریع نمود .

اولین حمله چنگیز بایران ازشهرسرحدی اترار و درامتداد رود سیحون آغازشد دراین شهر بعلت کینه‌ای که مغولان ازحاکم آن داشتند با اینکه بامقابله سرسخت آن شهر روبرو شدند پس‌ازتصرف اترار دست بقتل‌عام عمومی زدند وازکلیه وسایل وادوات جنگی که داشتند برای تخریب استفاده کردند پس‌ازعبورازسیحون وماوراءالنهر وتصرف بخارا وسمرقند وجند وخجند وبناکت وبلخ ونیشابوروخراسان ومازندران ودامغان وسمنان وهمدان همواره درتعقیب سلطان‌محمد بودند تا آنکه سلطان محمد بترتیبی که سابقاً ذکرشد بجزیره آبسکون پناه برده ودرشوال ۶۱۷ درآن جزیره ازدردوغصه واندوهی که بروی غالب گشته بود فوت نمود بدیهی است در این فتوحات که با قتل و کشتار فراوان نصیب مغولان گشت عده ای ازفرزندان چنگیزهم مانند جوجی وجغتای واوگتای وتولی وبرخی ازسرداران نامی‌مغول شرکت داشته‌اند ونیز همچنین چنگیزخان توانسته‌بود ازجمیع اطلاعاتی که بوسیله کاروانان تجارتی وجاسوسان ازاوضاع اجتماعی وتزلزل روحی سلطان‌محمد وترس وبیمی که دربین کلیه اهالی ممالك خوارزم ازخونریزی وشقاوت مغولان تولیده شده بود (بسه‌کلمه مختصر در آمده : آمدند . سوختند کشتند .) حداعلی استفاده را بنماید تا آنجاکه اغلت اهالی بلادی که در سرراه حمله مغولان واقع میشدند قبل از ورد لشگریان خونخوار بدان محل ترك مسکن وماوی کرده شهررا خالی نموده وفرار را برقرار ترجیح میدادند .

برخی از مورخین چنین عقیده دارند چنگیز پس از فتوحاتی که دراوائل نصیب او شد دیگر قصد ادامه حملات را نداشت ومصمم بود که دامنه فتوحات خود را بمرزجیحون متوقف سازد ولی اخباری که ازاوضاع داخلی ایران وبالاخص‌فرار سلطان محمد وخرابی حالات اجتماعی و روحی مردم بدو میرسید چنگیز را بادامه تاخت و تاز تشویق وامیدوار ساخت .

مرحله‌دوم که اززمان مرك‌چنگیز وجانشینی اوکتای قاآن که از۶۲۵ شروع ودر سال ۶۶۳ ختم میشود دوره‌ای است که برحسب وصیت خان مغول وتصویب قوریلتای مغولی اوکتای قاآن مأمور تصرف بقیه بلاد ایران وتعقیت سلطان جلال‌الدین میشود .

بطوریکه میدانیم جلال‌الدین ازسال ۶۱۷ تاسال ۶۲۸ هجری چه درخدمت پدر و چه در دوران سلطنت‌وتاپایان عمر همواره دوچار حملات چنگیزخان وبعداً اوگتای قاآن

بوده (داستان رشادت وشجاعت این شهریار خوارزمی درشرح حال سلسله خوارزمشاهیان بتفصیل ذکرشد) تا آنکه در۶۲۸ هجری ناپدیدگشت دراین دوران جلال‌الدین توانست با جمع‌آوری قوای متفرق خوارزمی تاحدی‌که امکان داشت درمقابل پیشرفت چنگیز بجانب مغرب مقاومت نماید درهمین‌زمان است‌که اتابکان فارس سرسازش وتسلیم بجانب لشگریان مغول فرودآوردند وبدین ترتیب توانستند نواحی جنوبی و غربی ایران را از شرحملات خونین وخرابی لشگر مغولی حفظ کنند.

پس‌ازمرگ چنگیز وجلال‌الدین‌اوگتای‌قاآن تصمیم‌بفتح نواحی‌کردستان وآذربایجان گرفت ویکی ازسرداران خودرا بنام جرماغون نویان ازطریق اسفر این مأمور عراق نمود دراین مرحله‌کلیه نقـاط غزنین ـ کابل وسند وزابلستان وطبرستان وگیلان مورد تاخت و تاز شدید قرارگرفت تااینکه‌دراواخرسال ۶۲۸ برولایت مراغه وتبریز مرکزآذربایجان دست‌یافتند ازاین تاریخ‌بمدت سی‌وپنج سال حکومت‌ایران درتحت نظرخانان مغولی وطبق اوامر مغولستان وحکام‌آنان بامساعی وشرکت منشیان ایرانی اداره میشد.

دراین موقع مقام اصلی خان مغول راکه مقیم یورت قرانروم بود منکوقاآن داشت این خان برادرکوچکتر خود بنام هلاکورا مأمور تسخیر بغداد و برچیدن اساس خلافت عباسی وتسخیر قلاع ملاحده اسماعیلی نمود هلاکو شخصاً بعزم تسخیر قلاع ملاحده از راه بطام عازم شد دراین سفر عطا ملك جوینی وخواجه نصیرالدین طوسی هردوبخدمت هلاکو رسیدند وبدین ترتیب قلاع ملاحده وذخائرآنان درحدود سال۶۵٤ هجری بتصرف هلاکو درآمد.

هلاکو دراوائل سال ۶۵۵ از طریق‌کرمانشاه عـازم بغداد وسرکوبی‌المعتصم خلیفه عباسی‌گردید و پس از غلبه بر بغداد و کشتن خلیفه عباسی اساس خلافت پانصد ساله آنان برچیده‌شد عاقبةالامرهلاکو در۶۶۳هجری درسن٤۸سالگی‌درحوالی شهرارومیه‌درگذشت.

درپایان این‌مرحله است‌که فتوحات مغولان درایران وعراق بپایان میرسد وازاین تاریخ معابرآسیای غربی بـاانقراض خلافت عباسی بغداد برروی لشگریان فاتح تاتار باز میشود.

مرحله سوم بحث مختصری در اطراف حکومت ایلخانان مغولی و ایران وتجزیه‌حکومت‌آنان است‌که مدت‌نود وپنج سال طول‌کشیده وبدین ترتیب میباشد.

بعد از مرگ هلاکو دوره ایلخانان مغول ایران با سلطنت اباقاخـان شروع میشود وزارت این‌ایلخان‌باخواجه‌محمد صاحبدیوان جوینی‌وبرادرش عطاملك بوده‌است وازهمین تاریخ است‌که نفوذ سیاسی‌واجتماعی ایرانیان دربین مغولان رسوخ یافته ودواوین مغولان باسلوب ایرانی‌اداره شد پس‌ازاباقا سلطنت ایلخانی‌نصیب برادرش تگودارگردید تگودار

ایلخانی مسلمان ومردی بذال وبخشنده بود ودرایام حکمرانی‌همین ایلخان مسلمان است که عطاملك جوینی در گذشت .

تگوداررا که بنام سلطان احمدهم نیز نامیده اند درتاریخ ۶۸۳ بدستور ارغون‌خان ایلخان بعدی کشته شد سپس‌ارغون بمنصب ایلخانی‌رسید درزمان ارغون خواجه شمس‌الدین محمد صاحبدیوان وکلیه اعضاء خاندان جوینی بقتل رسیدند .

بعد ازارغون گیخاتو مامورایلخانی ایران گشت این ایلخان بعلت عملیات جابرانه وظالمانه‌اش دوچار نفرت ایرانیان ومسلمین شد تااینکه بسزای اعمالش بقتل رسیدآخرین ایلخان مغولی باید واست که اوهم بدست غازان در ۶۹۴ کشته شد .

دراین‌دوره پایتخت ایلخانان درشهر تبریز بود وفرمان انتصاب‌آنان بمقام ایلخانی درایران از طرف (قوریلتای) مجلس مشورتی مغول وقراقورم صادر میشد ایـن ایلخانان اصولا مردانی بیرحم و گاهی عیاش بودند در مدتیکه سلاطین ایلخانی مغولی بـر ایران سلطنت‌داشتند مردم نقاط مختلفه مملکت بعلت تحمیلات مادی فراوانی که ازطرف مغولان‌و هیاتهای سیاسی دربار اصلی مغول بآنان میشد دوچار خسارات زیاد شدند وهمواره درکمین وفرصت بودند که اززیر یـوغ مغولان خود را نجات دهند درحقیقت از همین ایام است که بتدریج باروی‌کار آمدن عطا ملك جوینی و خواجه صاحبدیوان و تاثیر مذهب اسلام دربین ایلخانان ومغولان دایره نفوذ ایرانیان در دربار ایلخانان وسازمان اداری ومالـی‌آنان رو بفزونی نهاد ودر واقع ایرانیان بر آن بودند که بهرنحو و ترتیب که میسر باشد روحیه خشن‌وحالت استبدادی‌مغولان را تغییر داده وتاآنجاکه میتوانند باتکاء دیانت اسلام وآداب ورسوم ملی و انتشار و رواج ونفوذآن بین مغولان جبران شکسته‌ـای نظامی را بنمایند این منظور بمرور زمان پس ازتلاش وکوشش‌های فراوان نصیب ایرانیان گردید تا بآنجاکه ایلخانان مغولی برای‌برقراری نظم‌وانتظام دراموراداری ومالی واقتصادی ناچار شدندکه‌ازعادات وسنن‌اسلامی وایرانیان استفاده نمایند وبدین‌ترتیب عجزخودرا دراداره امور اجتماعی وعمومی اذعان واعتراف نمودند .

بدین ترتیب بعد ازقتل بایدوخان که درحدود مدت شش ماه سلطنت نمود باانتصاب محمود غاران خان بسمت ایلخانی ایران منظور ایرانیان حاصل شد زیرا این ایلخان که پرورش یافته ایرانیان وبمذهب اسلام گرویده بود پس ازاستقرار درایران طولی نکشید که روابط خود را بامرکز اصلی مغولان قطع نمود و باحمایت ایرانیان ومسلمین بالااستقلال سلطنت کرد بدیهی است‌کلیه مسئولیت اداره امورکشوری را بوزیران ورجال‌کاردان وبصیر ایرانی سپردوبدین ترتیب حق این است سال ۶۹۴ هجری راکه مصادف باانتخاب غازان بایلخانی وبرتخت نشستن وی در تبریز است مبدا احیاء جامعه ایرانی بعد از عصر مغول

دانست وازاین تاریخ است که سلطنت قسمت دوم ایلخانان که تحت عنوان ایلخانان مغولی ایران نامیده شده‌اند درایران شروع میشود .

ایلخانان ایندوره شامل ده نفر میباشند که ازسال ٦٩٤ تاسال ٧٥٦ هجری سلطنت نموده‌اند دربدوامر پایتخت غازان خان درتبریز بود واز برکت قبول مذهب اسلام دراین دوره ابنیه مذهبی فراوانی درتبریزوکلیه شهرهای آذربایجان وسایر بلاد ساخته شد وعلوم اسلامی رواج یافت ودراصلاح شئون اداری وکشوری ورعایت جانب آزادی مردم و تبدیل بتخانه و کلیسا ها بمساجد ومدارس اقدامات وسیعی بعمل آمد .

پس‌ازدرگذشت غازان نوبت سلطنت بسلطان محمدخدابنده الجایتوکه حامی مسلمین وشخصاً بآئین تشیع گردیده بود رسید این ایلخان سعی وافی درانتشارمذهب اسلام وحمایت ازطبقه روحانی داشت تا بحدیکه بنا بامر اونام ١٢ امام را برروی مسکوکات نقش کردند و نیز محل پایتخت را از تبریز بشهر سلطانیه زنجان منتقل ساخت در این شهر ابنیه فراوانی‌ازآن دوره ساخته‌شدکه مهمترین‌آن گنبد مشهور به‌سلطانیه است که وصف‌آن بعداً خواهد آمد .

آخرین ایلخان‌مغولی‌مشهوراسلامی ایران‌ابوسعید بهادراست این ایلخان بعلت‌قتل خواجه‌رشیدالدین وزیر وفرزندجوان‌خواجه‌موردتنفرایرانیان‌وبالاخص‌فضلاءواقع گردید و ازهمین‌تاریخ است که‌آثارطغیان درنواحی مختلف‌کشور ظاهر شد ودرهر گوشه‌ای دستجاتی ازنیروی متفرق بفرماندهی‌رهبران خود ویادست نشاندگان دولت ایلخانی تشکیل جبهه‌ئی داده درصددبودندکه ازضعف حکومت‌مرکزی واحساسات ایرانیان‌که قلباً بااعقاب مغولان کینه وعداوت داشتند استفاده نموده وضرباتی‌برپیکردولت مغولی وارد سازند دراین ضمن برخی از حکومت های همجوار که بوسیله نوادگان چنگیز بوجود آمده و خود را تابع یورت اصلی قراقرم نمیدانستندحاضر باطاعت از دربار ایلخانان ایران‌هم نبودند این‌قبیل حکومتهانیزبرعلیه ایلخانان در مقام شورش و طغیان برآمدندبدین ترتیب مقدمات تجزیه دستگاه‌ایلخانان‌که سرچشمه اصلی‌آن از انتقامجوئی ایرانیان ومسلمین سرچشمه میگرفت شروع گردید .

پس‌ازمرگ ابوسعید هشت تن دیگر بنام ایلخانان مغولی‌ایران بمدت ٢٠ سال بر ایران سلطنت نموده‌اندکه‌آخرین‌آنان بنام انوشیروان عادل است ازاین پس طولی نکشید که عوامل سقوط حکومت ایلخانان فراهم شده ودرنتیجه حکومت های متعدد دیگری در ایران جانشین ایلخانان شدندکه مهمترین‌آنان بشرح زیر میباشند :

١ ــ ایلکانیان درعراق وقسمت غربی ایران .

٢ ــ آل مظفر درفارس .

۳ ـ خاندان اینجو درحدود فارس واطراف آن .
٤ ـ سربداران درسبزوار وناحیه مرکزی خراسان .
٥ ـ چوپانیان درناحیه آذربایجان .

این قبیل حکومت هـا تا اواخر قـرن هشم دوام داشتند بعداً دوچـار انقـراض گردیدند .

دراین مدت که حالت ملوك الطوایفی وهرج ومرج سیاسی درسراسر ایران و آسیای غربی برقرار بود دولت مرکزی ایلخانان بوسیله نیروهای متعددی دوچار محاصره شدند وبتدریج مقدمات طوفان مدهشی درمجاورت مرزهای شمالی خراسان بوجود آمد وباردیگر خیال جهانگیری وخونریزی وقتل وغارت قبائل تاتار برهبری امیر تیمورکورگان آشکار و آتش جنك افروخته شد وازنظر اینکه امیر تیمور خود را وارث امپراطوری بزرك چنگیز و منسوب وی میدانست تصمیم گرفت که برای مرحله دوم وحدت امپراطـوری عظیمی را ایجاد واحیاء نماید .

دوره استیلاء مغول برایران که ازنحستین سال حمله مغولان ٦١٢ هجری آغـاز وتا سال ٨١٢ هجری بطول کشیده مجموعاً درحدود دویست سال میشود این دوقرن از دوران بسیار تأسف آورتاریخ ایران است زیر آثارحملات مغول (که شامل خونریزی وقتل عام و تخریب ابنیه و مدارس وکشتن فضلاء ودانشمندان وکوچ دادن صنعتگران بناحیه مغولستان وسوزانیدن کتابخانه‌ها باشد .) هیچگاه از خاطر مردم بلاکشیده ایران محو ونابود نشد لیکن چون این دوقرن دنباله تمدن عالی دوره عباسی وسلاجقه درایران است بازهم ازلحاظ جهات علمی وادبی دارای امتیازات خاصی میباشد چون درباب تمدن وفرهنك وصنایع این عهد که عصر استیلای مغولان باشد فصل جامعی در تاریخ مغول تألیف شادروان عباس اقبال آشتیانی بچاپ رسیده است لذا ازبحث آن دراین فصل خود داری میشود و درپـایان این مقال بقسمی ازتاریخچه ابنیه تاریخی وهنر دوران مغول که باین عصر اختصاص دارداشاره مینمائیم .

شرح برخی ازابنیه تاریخی وصنایع دوره مغول

بامطالعه شرح حال آخرین سلاطین خوارزمشاهیان (سلطان محمد وجلال الدین) و حملات مغول وتشکیل امپراطوری عظیم مغولان و عملیات خونخوارانـه آنان تصور میرود

علاوه بر آنکه کلیه آثار ومظاهر تمدن درخشان دوره اسلامی ایران بایستی پایمال سم ستوران مغولان شده باشد دیگر فرصتی هم برای خانان مغولی و ایلخانان بدست نیامده باشد تا بتوانند درصدد ترمیم خرابیها وانشاء ابنیه جدید و تشویق فضلاء و هنرمندان همت گمارند لیکن از آن جاکه ایرانیان همواره مترصد بودند بجبران لطمات فراوانی که از مغولان خورده بودند در دستگاه آنان نفوذ ورسوخ یافته تا بتوانند از طریق ترویج مذهب اسلام ورواج شعائر و سنن ملی ایران تلافی شکست‌های نظامی خود را بنمایند بدین ترتیب بطوریکه میدانیم باانتصاب ایلخانان مغول بسلطنت ایران بتدریج بشرحی که گذشت بمقصود ومنظور خود نایل شدند.

گذشته ازاینکه امورمملکتداری و دربار ایلخانان بدست وزراء مدبر ومنشیان لایق ایرانی اداره میشدعلاوه براین ایرانیان نیز توانستند ازطریق ارتباطات تجارتی وسیاسی وعلمی هم بااقوام مغول واهالی چین در بسط معارف اسلامی ایران تااقصی نقاط مغولستان وچین توفیق حاصل نمایند بدیهی است دراجراء چنین امرمهمی دانشمندان ایرانی آن عصر مانندخواجه نصیرالدین طوسی وخواجه رشیدالدین فضل‌الله ومورخ شهیرحمدالله مستوفی وعطاملک جوینی وفخر بناکتی تأثیر بسزائی داشته‌اند.

ازاختلاط عناصر ایرانی ومغولی وچین فایده دیگری درتجدید واحیاء صنایع عصر مغول نیصب تمدن این دوره شد که آثار وشواهد تأثیر تمدن ایران درچین وچین درایران درکلیه رشته‌های هنری این عهد پدیدار است بالاخص درشئون معماری و ساختمان وهنرهای ظریفه ونقاشی ومیناتورسازی وتصاویر مجالس کتب تاریخی. اثرات این ارتباط تا پایان تیموریان درتکامل صنایع مستظرفه ایران نقش مهمی را حائز میباشد.

بطور کلی عمده آثاری که ازدوره مغول باقیمانده است متعلق بدوره غازان خان و ایلخانان مسلمان بعد از غازان است که دراثر گرویدن ایلخانان بمذهب حقه اسلام واز برکت این دین مبین است که پس از تثبیت اوضاع ممالک ایران و پیدایش آرامش و امنیت بانشاءابنیه وساختمان شهرها ومساجد ومدارس ومقابر بسبک اسلامی همت گمارده شد که اینک بشرح بعضی ازابنیه معروف این دوره میپردازیم.

بیشتر این ابنیه در بلادی که از طرف ایلخانان بپایتختی مانند تبریز وسلطانیه و مراغه انتخاب شدند باقی است که اغلب آنان بعلت سستی بناکه باخشت وگل ساخته شده بود ازبین رفته و فقط چند نمونه مهم سرپا میباشد:

درشهر مراغه اکنون تعدادی بنای تاریخی بنظر میآید که بدوره هلاکو وسایر ایلخانان منسوب است که به ترتیب تقدم تاریخی بدانها اشاره میشود:

گنبد سرخ

بنای گنبد سرخ که بنام گنبد قرمز هم نامیشده میشود قدیمترین ابنیه تاریخی مراغه است بدنه‌آن شباهت‌کاملی بساختمان برج مربع شکلی دارد که برروی قاعده برج سنگهای ظریف تراشیده شده بیك شکل قرارگرفته برج بنای چهارگوش گنبدی بنظـر میرسد که روکش اصلی آن که بنائی هرمی شکل بوده است بمرور ایام از بین رفته و فقط مختصری از آثار گنبد در قسمت سفلی باقی مانده درزیراین بنادخمه ایست‌که درقسمت تحتانی بنای چهارگوش که بدنـه اصلـی قسمت وسطی برج را تشکیل میدهد ساخته شده و بعقیده برخی ازباستان شناسان این دخمه محل گذاردن جسد وسنك لحد بوده‌است .

جلوخان ودرب این گنبد درطرف‌شمال آن‌واقع‌و باهفت‌پله بداخل گنبد وصل میشود نمای‌خارجی‌مرکب ازطاقنماهائی‌میباشدکه‌درهرطرف آن‌دوطاقنما با حاشیه کتیبه‌ای که اضلاع آن از سنك و با آجر ساخته شده منظره خارجی گنبد را تشکیل میدهد ـ سردرب بقعه از لحاظ تزئین بالاخص کاشیکاری‌آبی رنك وطرزآجرکاری بدیع وگچبریهـا ودوکتیبه‌کوفی آجری وآرایشهای‌گوناگون دیگر بر زیبائی وجذابیت این بنا میافزاید بنظر عده‌ای از باستانشناسان آجرکاری‌گنبد از نظر ظرافت منحصر باین بنا میباشد و همچنین ستونهای آجری‌گنبد سرخ در عداد شاهکار صنعت معماری اسلام وجهان است[1] .

هنر دیگری‌که در تزئین منظره این بنابکار برده شده اختلاط کاشیهای آبی‌رنك و فیروزه‌ای درزمینه‌آجری است وهمچنین‌گچبری وخطوط ونقوش ورسوم هندسی این بناار امتیازات مهم این ساختمان است روزنه‌های متناسبی درچهار طرف قاعده‌گنبد تعبیه شده‌که متعلق بساختمان بنا میباشد درون‌گنبد فاقد هرگونه تزئینی‌است با ایـن توصیف بعقیده برخی از باستانشناسان‌که دراین اواخر مطالعاتی درباب خصوصیات معماری سلجوقیان و مغول نموده‌اند این بنارا برخلاف شهرتی‌که دارد بدوره سلجوقیان نسبت میدهند وتاریخ ساختمان‌آنرا در۵٤۲ هجری تعیین‌کرده‌اند[2] .

در سردرب این برج دو کتیبه بخط‌کوفی باقیمانـده‌که معرف بانـی بنا وتاریخ‌آن

---

۱ ــ کریستی ویلسن درکتـاب صنایع ایران ترجمه دکتر فریار ص۱٦۰

۲ ـ دردایرةالمعارف اسلامی ENCYLOPEDIE DE LISLAM جلد سوم ص ۲۸۱ مقاله‌ئی در باب شهر مراغه و شرح مختصری در اطراف تاریخچه چـهار برج مـراغه ضبط شده است .

بشرح ذیل است :

کتیبه سردرب

امر ببناء هذاالقبةالامیرالرئیس العالم فخرالدین عمادالاسلام قوام آذربایجان ابوالعز عبدالعزیز بن محمودبن سعید . . . . الله علاه .

کتیبه افقی دیگری بنظر میرسد که شامل تاریخ بنااست بدین ترتیب :

بنی المشهد فی الحادی عشرمن شوال سنه اثنین واربعین وخمسمائه.

کتیبه سمت شرقی آیات قرآن وکتیبه جهت غربی شامل نام بنا ومعمارآن است .

عمل العبدالمذنب الراجی الی عفوالله بنی بکرمحمدبن بندان البناء بن المحسن المعمار.

پس معلوم میشود که گنبد سرخ یاقبه‌سرخ بامرعبدالعزیزبن محمودکه دارای عنوانی بوده‌است درسال ٥٤٢ هجری اتمام یافته وبنائی آن بعهده محمد نام فرزند محسن معمار واگذار شده .

علت‌وجه تسمیه این‌برج برای بکاردن آجرهای سرخ رنك آن میباشد درپایان میتوان بنای این گنبد را ازنظر ساختمان و معماری وریزه‌کاری‌صنعتی یکی ازابنیه مهم قرن ششم هجری دانست که بعلل امتیازات خاص معماری و هنر کاشیکاری و تـزئینات مورد توجه کامل هنرمندان و باستانشناسان قرار گرفته است.

برج مدور

دومین بنای تاریخی‌مراغه برج مدوری است که ازنظرهنرساختمانی وتزئینات قابل مقایسه باگنبد سرخ نمیباشد لیکن قطعات کاشی که دراین بنابکار رفته معرف پیشرفت نهضت صنعت‌کاشیکاری ورنك‌آمیزی‌آن میباشد .

دربالای سردرب این برج دو کتیبه‌کوفی نقش بسته‌کتیبه بالای‌آن در داخـل قاب بندی جای داده شده وبقیه‌کتیبه درزیرطاق سردرب جای‌گرفته‌که مجموع عبارات این دو کتیبه بدینقرار است :

«کل نفس ذائقةالموت ـ تم‌البناء برجب سنه ثلث وستین وخمسمائه » .

درقسمت تحتانی برج دخمه‌ئی وجود دارد بهمین جهت است‌که این برج راهم جزء مقابر ومزارات مراغه میدانند .

گنبد کبود یاقبر مادر هلاکو

ساختمان گنبد کبود یکی ازابنیه صنعتی ذیقمتی است[1] که درمجاورت برج مدور در محوطه دبیرستان خواجه نصیر مراغه واقع شده که بیشتر بنام قبر مادر هلاکو ویادختر هلاکو نامیده میشود .

بنا برعقیده آقای آندره گدار مدیرسابق باستانشناسی ایران[2] که درباب ابنیه تاریخی مراغه تتبعات ذیقیمتی نموده اند این بنارا متعلق بمادر هلاکو نمیدانند و تاریخ ساختمان آنرا درفاصله سالهای ۵۸۲–۶۵۶ هجری تعین کرده وباقرب احتمال تاریخ اتمام آنراسال ۵۹۳ هجری میدانند و مبنای این تشخیص وتعیین سال مقایسه‌ای است که از نظر تناسب بنا ونکات مشابه معماری باساختمان بنای بقعه مومنه خاتون در نخجوان (مورخ بسال ۵۸۲ هجری) داردازاینرو تعلق این بنا ازدوجهة یکی‌ازنظرفنی ومعماری ودیگر ازلحاظ اینکه مادر هلاکوخاتونی مسیحی بوده است ونبایستی درچنین‌آرامگاهی بخاك سپرده شده باشد بمادر هلاکو ودوره مغول صحیح نمیباشد این بنا ازنظرمعماری‌برج هشت گوشی است آجری دارای قاعده سنگی که درهرضلع آن طاقنمائی باآجرساخته شده دربالای طاقنما سه‌ردیف مقرنس‌کاری آجری دیده میشود درزیرآنهم مانند سایر ابنیه مراغه دخمه‌ئی وجود دارد .

بطورکلی گنبدآجری این بنا وسه طبقه قطار دورگردنه گنبد وحاشیه‌کتیبه‌کوفی و گچبریهای ظریف زیر قاعده‌گنبد وپشت بغلهای زیبا و طاقنماهای متناسب ومقرنس های داخل طاقنما وسایرتزئنات آجری وگچبری باین‌بناجلوه خاصی داده است‌که بزعم برخی ازمحققین باستان شناسی‌تزئین گنبدکبود برمعماری بنا فایق‌آمده وازهمین نظر میباشدکه نقش و نگار تزئینی‌آن اساس و سرمشقی برای مطالعه هنر های ظریفه وهنرشناسان ادوار بعد شده است .

کتیبه‌وخطوط داخل‌وخارج این بنا بیشترمحووخراب شده وازآنچه باقیمانده‌معلوم میشود که‌کتیبه‌های داخل ازآیات قرآن بوده است . سنك قبری در داخـل دخمه بربدنه

---

۱ — دکتر کریستی ویلسن درتاریخ صنایع ایران ترجمه دکترعبدالله فریار ص ۱۶۱ این بنا رانمونه یك‌کار صنعتی ویادگاری برمهارت واستادی‌کارگران ایرانی میداند .

۲ — درنشریه جلد اول‌آثار ایران ص ۵۹ ترجمه فارسی ورساله شماره ۷ انجمن‌آثارملی طبع پاریس آقای اندره گدار مدیرکل سابق باستان شناسی ایران مطالعات مفصلی درباب ابنیه مراغه بعمل‌آمده که ازنظرمعماری قابل‌کمال توجه است .

دیوار نصب گردیده که در روی آن جز نقش کلمات «کل من علیها فان و یبقی وجه ربك ذوالجلال و الاکرام» چیز دیگری بنظر نمیرسد ظاهراً سنك اصلی قبر که نام صاحب قبر وتاریخ درگذشت آن باشد ازبین رفته است .

گنبد غفاریه

گنبد غفاریه بمناسبت مجاورت بامدرسه غفاریه بدین نام خوانده میشود بنائی است که درزمان ایلخانی ابوسعید بهادرخان ساخته شده این گنبد هم مانند سایر مقابر مراغه بنائی است چهارگوش که بر روی صفه سنگی و دخمه‌ای استوارگشته در چهار زاویه بنا ستونهای آجری بانقوش لوزی جلب توجه مینماید مدخل گنبد بسمت شمال و درهرکدام از اضلاع آن دو طاقنما و یك حاشیه کتیبه تعبیه شده در مدخل بنا کتیبه‌ای شامل دوسطر که باصطلاح خطاطان بشیوه ریحانی نوشته خوانده میشود این گنبد ازنظر استخوان بندی واستحکام مانند گنبد سرخ است تزئینات آن باکاشیهای رنگین سیاه و سفید وآبی و آسمانی جلوه‌ای بآن داده است .

کتیبه سردرب آن بسه سطر نوشته شده بااینکه چندان سالم وخوانا نمیباشد باوجود این شامل عبارت ذیل است :

« امر بانشاء هذاالقبه المبارکة فی‌ایام مولاناالسلطان الاعظم ظل‌الله فی‌الارض سلطان سلاطین العرب والعجم ابوسعید بهادرخان خلدالله ملکه . » بدین ترتیب ساختمان این‌بنا بایستی متعلق بروزگار ایلخانی ابوسعید ۷۱۶-۷۳۶ هجری باشد.

آثاروبقایای کتیبه دیگری هم دربالای سردرب دیده میشود که بیشترکلمات و حروف آن ریخته ویا محوشده است وازآنچه مستفاد میشود بایستی این‌کتیبه شامل‌نام صاحب بقعه باشدکه اکنون برمامجهول است [1]

آقای گدار فرانسوی که یکی ازمحققین‌آثار باستانی ایران بشمار میروند از روی علائم مانند چوگان که دراین بنا شخصاً ملاحظه نموده‌اند این بنارا منتسب به شمس‌الدین قراسنقر منصوری که ازدودمان چوگانداراست میداند ومعتقد است که شمس‌الدین در سال ۷۲۸ هجری ضمن روزگار ایلخانی ابوسعید درگذشته ودراین‌گنبد بخاك سپرده شده [2].

---

۱ - H.SCHiNDLER هوتوم شیندلر مدعی‌است‌که نام ابوبکرسعد بن زنگی (اتابك فارس ۶۲۳-۶۵۸) را درکتیبه نامبرده خوانده شد .

مجله شماره ۷ انجمن‌آثارملی طبع پاریس ص۱۷

۲ - اندره‌گدار درنشریه‌آثار ایران فرانسه جلد ۱ ص ۶۳-۶۴ .

پنجمین برج تاریخی مراغه بنام **قوی یا کوی برج** بوده است متاسفانه این بنا در نتیجه عملیات حفاری و کاوش که بدست عده‌ای سودجو بتصور اینکه دفینه و گنجینه‌ای بدست آرند در اسفندماه سال ۱۳۱۰ منهدم گردید[۱] .

باشرح مختصر ابنیه مراغه چنین نتیجه گرفته میشود: بنای گنبد کبود که دارای تاریخ ضمنی ۵۹۳ هجری میباشد ازجنبه تزئینات درشمار زیباترین ابنیه تاریخی ایران محسوب است .

برج مدور ازلحاظ رنك آمیزی و کاشیکاری دارای امتیازات خاصی است .

دو بنای غفاریه وقوی برج که شرح خصوصیات آنان داده شد برخی بنای اولی را متعلق بعهد مغول ودیگری را بتاریخ بعدازمغول نسبت میدهند[۲] .

یکی دیگرازابنیه بسیار معروف مراغه ساختمان **رصدخانه هلاکو** بوده است که برای خواجه نصیر الدین طوسی ساخته شده بود اکنون از آن بنای مشهور فقط بقایای ناچیزی مانده است[۳] .

معروف است که این رصد خانه در عصر خـود دارای آلات و ادوات نجومی نفیس و گرانبهائی بوده است [٤] .

---

۱ ــ تاریخ ساختمان قوی برج بنابعقیده آقای ف ۰ سار در نیمه دوم قـرن هشتم هجری است .

FRiEDRICH . SARRE . رساله شماره ۷ انجمن آثارملی چاپ پاریس ص۱۹

۲ ــ رساله بنگاه هنروباستان شناسی ایران جلد ۴ مقاله آثار تاریخی مراغه ص۲۲۹

۳ - برطبق پرونده اداره کل باستان شناسی ایران در سال **۱۳۱۶** خورشیدی استانداری آذربایجان اقدام بتسطیح جاده مراغه بمحل رصدخانه نمود ضمناً درهنگامیکه بپاك کردن محل آن اشتغال داشتند درحین خاکبرداری آثاری شبیه به غار ودخمه اززیرخاك پدیدارشد و نیز چند عدد ظرف گلی و کاشی ازجمله یك عدد ظرف گلی که پیسوز روغنی ودوات وغیره بود کشف شد این اشیاء گلین برای حفظ سابقه تاریخی رصد خانه به موزه ایران باستان تحویل گردید .

٤ ــ ساختن آلات رصدی و نجومی واقسام ساعتها واسباب معرفت اوقات نماز وتعیین ظهر نیز در جمیع ممالك اسلامی معمول بوده وقبل از استیلای مغول در دومرکز اسلامی عمده شرق یعنی الموت و بغداد اسماعیله وخلفای عباسی درجمع آوری اینگونه آلات وجلب استادان این فنون سعی بسیار داشتند وخزائن بغداد والموت ازاین جهات دردنیای آن ایام کمال شهرت را داشت و پس از آنکه هلاکو برالموت و بغداد دست یـافت قسمت عمده این آلات نفیسه را تحت اختیار خواجه نصیرالدین قرار داد تادررصد خانه مراغه ازآنها استفاده کند وخواجه خود نیزدرسفرهائی

بقیه پاورقی درصفحه بعد

ارگ علیشاه

ارك علیشاه یامسجد علیشاه که اکنون آثاری ازآن درشهر تبریز باقیمانده دردوران آبادی بنای با شکوهی بوده است که بدست تاج‌الدین علیشاه جیلان تبریزی وزیر زیرك غازان خان ایلخان مغولی ورقیب جدی خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر درفاصله سالهای ۷۱۶-۷۳۶ هجری ساخته شده [۱].

بطوریکه ازبررسی دربقایای بنای مزبور معلوم میشود این بنا ازساختمانهای معتبر ومفصل وزیبائی بوده است که اغلب مسافرین خارجی و جهانگردان بعظمت واستحکام آن اشاره نموده‌اند ازجمله ابن بطوطه طنجی صاحب کتاب تحفةالنظار که در روزگار ایلخانی ودوران آبادی واتمام این بنا به تبریز مسافرت نموده وارك یا مسجد علیشاه را از نزدیك دیده شرحی از زیبائی وساختمان آن وصف مینماید و معتقد است که سنگهای مرمر دیوار مسجد را ازکاشان حمل نموده‌اند واز میان مسجد نهرآبی میگذرد ودارای اشجار فراوان بوده .

همچنین شاردن فرانسوی که درسال ۱۰۸٤ هجری به تبریز سفر کرده درضمن شرح ابنیه ومسجد تبریز مینویسند [۲] .

مسجد علیشاه که اکنون خراب شده دارای مناره بلندی بوده است که هر مسافری که ازایروان بـه تبریز سفر مینمود اول بنائی که بنظـرش میرسد مناره ایـن ساختمان بوده است .

اکنون ازاین بنای معروف ومشهور فقط دیوارهای عظیم آجری که شاهد عظمت بنا و

بقیه پاورقی صفحه قبل

که ببغداد کرد مقداری دیگرازآن آلات را برای انجام کاررصد جمع آورد وآشنایان بصناعت آلات رصدی ونجومی را بمراغه برد .

نقل ازتاریخ مغول تألیف عباس اقبال ص۵۶۱

۳ ـ تاج‌الدین علیشاه جیلان تبریزی که مردی باهوش و درآغازکار دلال حرید وفروش جواهر بوده بتدریج در دستگاه ایلخانـی مغول راه یافته مـورد عنایت واقعشده تاآنکه بپایه وزارت رسید درایام وزارت بتأسیس وانشاء ابنیه در سلطانیه وتبریز اقـدام نمود که یکی ازآن ابنیه مسجد یاارك علیشاه است .

۱ ـ CHARDiN درسفرنامه خود مینویسد : درتبریز مساجد زیادی میباشد که تعدادآن ابنیه به ۲۵۰ میرسد ص۳۲۲ـ۳۲۳ جلد ۲ .

ومعماری دقیق آن‌است بنظر میرسد با اینکه چندین قرن ازعمرساختمان آن میگذرد قسمتی ازدیوار وباروهای‌آن بحال خود باقی مانده ضمناً درساختمان جرزها وزوایا وقوس‌های هندسی نمای‌آن ریزه‌کاریهای خاص‌بکار رفته‌که از نظر اصول معماری درآن عصرجلب توجه سیاحان را نموده است .

دیگر ازمشتر قین‌خارجی که درباره این‌بنامطالعه نموده‌اند بایستی، نام ژان دیولافوا[1] وفلاندن برده شود [2] ونیز حمدالله مستوفی هم درکتاب نزهه القلوب بساختمان این بنا اشاره نموده است [3] .

درپایان برای تصویر وتوصیف عظمت واهمیت این بنا سزاوار است‌که بنوشته دکتر گریستی ویلسن متوسل شویم‌که درحقیقت جامعترین بیانی است‌که در باره این ارك ویا مسجد گفته شده است[4] .

---

۱ ــ مادام ژان دیولافوآ درکتاب (کلده وشوش) LAPERSE LACALDEE'ETLA SUSiANE ص ۵۹

درباب ارك علیشاه می‌نویسد : توده ودیوار عظیم وشگرفی از آجر ببلندی بیست وپنج متر ازمسافت دور وپیش ازورود بشهر تبریز در برابر نظر نمایان میشود که دروسط آن فضای بزرگی است که‌ازاطراف محدود بدیوارهای بارومیباشدکه امروزه تمام‌آن‌ویران شده درساختمان وآجر چینی این بنامهارت واستادی خاصی بکار رفته .

۲ ــ FLANDiN درسال ۱۲۵۷ هجری به تبریز مسافرت نموده .

۳ ــ حمدالله مستوفی‌درنزهته‌القلوب مینویسد : خواجه تاج‌الدین علیشاه جیلانی درتبریز درخارج محله نارمیان مسجد جامع بزرگی ساخته که صحنش ۲۵۰گز در ۲۰۰گز و در اوصفه بزرگی‌که ازایوان‌کسری بمدائن بزرگتر اماچون در عمارتش تعجیل کردتد قرودآمد و درآن مسجد انواع تکلفات بتقدیم رسانیده‌اند وسنك مرمر بیقیاس در وبکار برده شده و شرح‌آنرا زمان بسیارآید ص۷۶ طبع لیدن هلاند .

۴ــ میگویند که مسجد علیشاه درتبریز گویا توسط رقیب رشیدالدین ساخته شد طاق هلالی داشته‌که ازطاق کسری‌یاتیسفون بزرگتر بوده وازمنابع ادبی وتاریخی معلوم میشودکه باکاشیهای الوان و مرمر تزئین شده بود . بقایای این بنای بزرك امروزه بنام ارك تبریز نامیده میشود اثری ازتزئینات رنگی ندارد ولی با وجود خرابی مانندکوهی ازآجر در وسط شهر قرار دارد و موجب شگفت وحیرت بیننده‌است تمام بنادراصل ازهرحیث خیلی عظیم بوده مناره بزرگی داشته ودرزمان خود شاید یکی ازبزرگترین وبااهمیت ترین ابنیه دنیا بوده است .

تاریخ صنایع ایران تألیف دکتر کریستی ویلسن WiLSON ص۱۷۵

ترجمه دکتر عبدالله فریار

ایلخانان مغولی پس از تشرف بدین اسلام درزمان فرمانروائی خود در تبریز بایجاد ابنیه وساختمانهائی همت گماردند متاسفانه چون اغلب این بناها ازخشت‌خام و گل ساخته شده بود طولی نکشید که بکلی منهدم و ویران گشت وازآن همه ابنیه چند بنای معروف و آجری بیشتر نمانده.

ازجمله ابنیه معروف دوره ایلخانی مغول در تبریز بنای شام غازان یاشنب غازان بوده که درنزدیکی وجنوب شهر تبریز کنونی قرار داشته این بنابطوریکه ازمطالعه شرح سفرنامه مسافرین وباستان شناسان معلوم میشود از عظیمترین ابنیه دوره اسلامی محسوب میشده که در سال ۷۰۲ هجری ساختمان مجموعه بناباتمام رسیده در اطراف شام غازان بناهای دیگری که شامل خانقاه ــ کتابخانه ــ مدارس وگرمابه وکاخ ــ رصدخانه ومخزن کتب وغیره بوده ساخته شده که اکنون اثری ازآثارآن دیده نمیشود براین ابنیه از دست رفته بایستی بناهای ربع رشیدی را هم اضافه نموده علت عمده خرابی وواژگون شدن این ساختمانها یکی ساخته شدن باخشت خام و وقوع زلزله وعوامل دیگر تاریخی بوده است که درواژگونی این‌آثار تسریع کرده است.

جامع مرند

مسجد جامع مرندازابنیه قرن هشتم هجری است که درزمان ایلخانی‌ابوسعید بهادر خان مرمت شده درحال حاضر ازساختمان اصلی وقدیمی‌آن محراب گچبری زیبائی باقی مانده است که ازشاهکارهای عالی هنر تزئینی دوران مغول بشمار میرود.

اهمیت بیشتر این محراب ازنظر طرز ساختمان وستونهای مدور وحاشیه‌های مکرر وکتیبه تاریخی بخط‌کوفی و رقاع و عرض و طول وارتفاع متناسب و طرح و زمینه قابل توجه‌آن است که چشم هربیننده را مسحور و مجذوب مینماید. متن‌کتیبه تاریخی‌آن در هلال بزرگی دربالای قسمت اصلی محراب بخط رقاع گچبری‌شده وشامل‌تاریخچه‌ساختمان ونام هنرمند وسازنده محراب میباشد چنین است:

«جددمن فواضل انعام‌السلطان الاعظم مالك رقاب‌الامم ابوسعید بهادر خان خلدالله ملکه فی‌سنه احدی وثلثین وسبعمائه هجریه.»

درفاصله دوسرستون نام سازنده بدینطریق بخط رقاع خوانده میشود:

عمل‌العبد الفقیر نظام بندکیرالتبریزی.

در داخل هلال ودرمابین دوکتیبه‌کتیبه دیگری بخط رقاع است که اشاره بروقف

مالی براین مسجد است بدین شرح :

وقف من مال خیرته مدینة مرند علی مصالح هذا المسجدالجامع و شرطالتولیهالعبد الضعیفحسینابن محمودابن خواجه .

تاریخ دیگری از تعمیر وتجدید این بنا در روی لوحه سنگی که در سردرب مسجد زمستانی ورواقآن نصب شده بدست میآید بدین ترتیب :

امر بتجدید هذا العماره العبدالفقیر خواجه حسین ابن سیفالدین محمود ابن تاج خواجه فیاواخر شوال سنه اربعین وسبعمائه.

بدین ترتیب اکنون ازاین ساختمان عظیم مغولی منحصراً محراب گچبری نفیسآن که مورخ بسال ۷۳۱ هجری است باقیمانده و بشرحیکه گذشت درسال ۷۴۰ هم تجدید و تعمیر شده است .

مسجد جامع و برج کاشانه بسطام

درسمت جنوب شرقی مقبره با یزید بسطامی [1] این دو بنا بر طبق کتیبه سر درب برج که بخط ثلث گچبری شده ودرپایانآن تاریخ نیمه شوالسال ۷۰۰ هجری نمایاناست متعلق بقرنهشتم هجری میباشداینك متن کتیبه :

«عملمحمدبن الحسین بنابیطالبالمهندس البناالدامغانی غفراله له ولوالدیه ولجمیع المومنین ــ عمل محمدبن احمد دری سمنانی ... بالسرور والرحمة و المغفرة فیمنتصف شوال سنه سبعمائه [2] . »

کتیبهگچبری دیگری بخط ثلث برجستهدربالای دودهانه سمت راست وچپ مسجد باقیماندهکه شامل تاریخ اتمام بناء مسجد در سال ۷۰۶ هجری است .

«امر هذا العمارةالشریفهالذی هو ... لهذاالبقعهالمنیفه باذنالواقفین منالله . . .

---

۱ ــ بایزید بسطامی که درسال ۲۶۱ هجری وفات یافته صومعه او مرکز ستایش صوفیان عالم میباشد مورخ بسال ۵۱۴ هجری است این تاریخ تعلق بساختمان اصل مسجد سلجوقی دارد که مقبره بایزیدکه دارای تاریخ ۷۰۲ هجری است درآن واقعشده .

۲ ــ در کتیبه حاشیه تاریخی دیده نمیشود لیکن در داخل یك لوحهکه درمسجد نصب شده معلوم مینمایدکه این بنادر تاریخ ۷۰۰ هجری زمان غازان خان ساخته شده سفر نامه از اسلامبولالی مسکن عمر خیام تألیف ژاکسن JACKSON ص ۱۹۶ و فهرستآثار تاریخی شماره ۶۹ ادارهکل باستانشناسی .

الی‌الله‌الغنی ابویزید بن محمد بن مسعود البایزیدی غفرالله له ولوالدیه ولجمیع المومنین والمومنات فی‌شهورسنة سته وسبعمایه . ۱ »

برج‌کاشانه ۲ (ممکن است مدفن یکی از فرزندان الجایتو باشد) دارای معماری خاصی است٬ بدنه برج دارای ترك های آجر تیزی بوده‌که در بالای آنها دوکتیبه با آجر تراشیده بخط‌کوفی برجسته نصب شده قسمتی از این کتیبه که خوانا مانده بدین قرار است :

« السلطان المعظم شاهنشاه الاعظم مالك الرقاب الامم حافظ بلادالله ناظراً عبادالله الموتمن من الدنیا والدین والمسلمین .... العدل والدین ظل‌الله فی‌العالمین‌المهندس الدامغانی.۳ »

درکتیبه‌گچبری درون دالان نام الجایتو خوانده میشود و همچنین درآغاز وپایان کتیبه بزرك وکوچك نام معمار بناء برای بار دوم باتاریخ ثبت شده :

«عمل محمدبن‌الحسین. . . الدامغانی‌عفرالله ولوالدیه ولجمیع‌المومنین‌والمومنات فی‌سنه ثلث وعشرین وسبعمایه .

صفه قبر بایزید بسطامی‌که قبله‌گاه اهل ذوق و صوفیان میباشد شامل سنگهای قبور تاریخی عده زیادی ازبزرگان دین و متصوفه است . درجنب صفه بایزید بنای چهار طاقی مانندی دیده میشود که متعلق بآرامگاه یکی از بزرگان افغانی است‌که در روی سنك‌آن اشعاری بخط نستعلیق حاکی ازبی اعتباری وبیوفائی عالم نقرشده در پایان اشعار نام نویسنده‌کتیبه وحجارآن بدین ترتیب خوانده میشود :

«حرره العبدالمذنب‌محمد رحیم‌هراتی عمل‌حجاری سیدحسن‌مشهدی۱۲۸٦هجری »

سنك قبرکنونی‌که‌برای علامت ونشانی درروی مدفن بایزید بسطامی نصب شده طبق کتیبه‌آن بایستی متعلق به شخص دیگری باشد . ٤

---

۳ ــ این تاریخ ممکن‌است همان سبعمائهٔ مطلق باشد در صورتیکه سته وسبعمائه باشد بایستی‌سال پایان بنامحسوب شود.

۴ ــ تاریخ این برج را ارنست . هرتسفلد · E . HERZFELO . تقریباً درسال ۷۰۸ هجری تعین کرده ؛ نقل از فهرست تاریخی شماره ٦۹ باستانشناسی .

۱ ــ معمار این بنابطوریکه ازمفادکتیبه ها یزید معلوم میشود همان معمار بنای صومعه بایزید است .

۲ ــ کتیبه سنگ مرمرکه بخط ثلث برجسته است چنین میباشد .

«حضرت‌الدستورالاکرم‌الاعلم نتیجة‌الوزراء العظام و الاکابرالفخام غیاثاً للوزارة والمغفرة والدین محمدالدیلمی‌المشهوربقاضی‌ملك تغمده‌الله تعالی بغفرانه واسکنه فی‌فرادیس. »

مسجد جامع ابرقو (۱)

این مسجد که از ابنیه چهار ایوانی و دارای صحن مستطیل شکل ورواق و شبستانهای متعددی بوده است اکنون قسمت اعظم آن خراب شده بنابتحقیقاتی که درنقشه آن بعمل آمده ازساختمانهای قبل ازمغول بایستی محسوب شود لیکن قسمتی ازاین مسجد درزمان سلطنت سلطان ابوسعید تعمیر شده وهمچنین بخشی دیگر ازبنا که شامل ایـوان وصفه آن باشد در اواخر دوره ایلخانان مغولی مرمت یافته وازمطالعه کتیبه‌ای که باکاشی معرق نصب‌شده این مطلب معلوم میشود کـه مسجد چهار ایوانـی بنام مسجد قـدیم شهرت داشته است اینك متن کتیبه :

« امر ببناء هذاالمسجدالمتصل بالمسجدالقدیم العبدالضعیف الفقیرالحسن ابن‌حاجی محمد ابن احمد المشتهر بفراش الملقب بحاجی امین‌الدین ابرقوئی اصلح‌الله احواله . »

درقسمت داخل‌ایوان شرقی مسجد که مورخ بسال ۷۳۸ هجری است محراب گچبری بسیار زیبائی ازدوره ابوسعید میباشد این محراب ازنظرصنعت گچبری وظرافت نقوش بی اندازه جالب توجه است .

سنك مرمری در دیوارمقابل محراب نصب گردیده که ازلحاظ هنر سنگتراشی حائز اهمیت است .

---

۱ ــ درابرقو بقایای ساختمانهای تاریخی و باستانی از دوره قبل‌ازمغول نیز دیده میشود یکی ازآن ابنیه بسیار معروف و مهم بنائی است بنام‌گنبد علی یا عالی که بوسیله حکام محلی در قرن پنجم هجری (بسال ۴۴۴ هجری) ساخته شده این ساختمان بشکل برج کثیرالاضلاعی است که دارای هشت ترك و از سنك نتراشیده باگچ بنیان گذارده‌اند سقف آن گنبدی شکل و دارای مقرنس‌کاری زیبائی است که درحد فاصل کتیبه کوفی و گنبد قرار گرفته‌این دو کتیبه که درخارج بنا بنظر میرسد بخط‌کوفی باحروفی درشت جلوه‌گری میکند وشامل تاریخ ساختمان و نام مدفونین درزیر این‌گنبد است :متن کتیبه‌چنین‌میباشد

بسم‌الله‌الرحم‌الرحمن‌الرحیم

«هذه‌التربة‌الامیرالاجل‌السیدالسعید القاضی عمیدالدین شمس‌الدوله ابن علی‌هزار اسب‌بن سیف‌الدوله‌ابن الحسن نصیرابن‌الحسین‌بن الفیروزان نورالله قبرهما وغفرلهما ما امر ببنائه ابنة

بقیه پاورقی درصفحه بعد

گنبد خدابنده درسلطانیه

الجاتیو خدابنده که از سال ۷۰۳ - ۷۱٤ هجری سلطنت میکـرد پایتخت خود را بسلطانیه مشرق زنجان انتقال داده بود دراوائل غازان‌خان بخیال افتاد که دراین سرزمین که بزبان مغولی قنغور آلانك نامیده میشد بساختمان شهری دست بـکار شود چون مرگ وی در رسید انجام این امر بدست اولجایتو افتاد .

بقیه پا ورقی صحفه قبل

الفیروزان فی سنه ثمان واربعین واربعمائه حسبنا‌الله . »

قسمتی از کتیبه داخل سردرب که بسیاری ازحروف‌آن ریخته است و آنچه باقیمانده چنین است :

«وبوالدته‌السیدةالجلیله . . . نازشرف . . . . . رحمةالله علیها . »

ازمطالعه‌کلمات این دوکتیبه مانند نورالله وغفرلهما معلوم میشود دراین‌آرامگاه دو نفر مدفون می‌باشند لیکن امروزه اثری از سنگ قبور مدفونین درزیرگنبد دیده نمیشود .

این بنا دربین اهالی بنام‌گنبد داراهم نامیده میشود وازنظرمعماری شباهتی‌کامل باابنیه دوره‌آل زیار (گنبدقابوس این و شمگیر درگنبد قابوس و میل رادگان درنزدیکی‌گنبد قابوس) دارد .

بطوریکه در کتاب لب‌التواریخ آمده رکن‌الدوله دیلمی دارای سه فرزند(بنام عضدالدوله وموید‌الدوله وفخرالدوله که‌ازدخترحسن‌بن فیروزان‌که پسرعم ماکان‌بن‌کاکی‌پادشاه طبرستان‌بوده) بنا بر این میتوانم بانی این بقعه را مـادر فخرالـدوله دیلمی بدانیم که بنام فیروزان مشهور است .

ازابنیه دیگر ابرقو بنای معروف بمزار پیرحمزه سبز پوش‌است‌که ازساختمانهای متعلق بقرن ششم هجری است از باقیمانده‌کتیبه‌گچبری محراب آن‌که بخط نسخ میباشد فقط این‌کلمات باقیمانده :

«عمل محمدبن‌ابی‌الفرج‌العراقی غفرالله‌له . »

« فی رمضان . . . . . . عشروخمس مائه . »

دیگر از ابنیه مهم ابرقو که‌اکنون‌اثری‌ازآن دیده نمیشود وبکلی خراب و منهدم گردیده بنای مزار معروف بطاووس‌الحرمین است‌که بایستی‌آرامـگاه یکی ازعرفاء قرن هفتم هجری بود باشد .

بقیه پاورقی درصفحه بعد

بقیه پاورقی صفحه قبل

بنا بر کتیبه‌ای که در بالای محراب آن سابقا خوانده شده این بنا آرامگاه حسن ابن کیخسرو بوده که درسال ۷۱۸ هجری زندگی را بدرود گفته ضمناً مزار دخترش که بنام بی بی عایشه ملکه خاتون است در درون همین بنا قرار داشته و مزار حقیقی طاووس الحرمین درمجاورت آرامگاه کیخسرو بوده که سنگ قبر او در کنار قبرش تااین اواخر بنظر میرسیده .

اینک متن کتیبه‌ئی که در بالای محراب جای داشته و حاکی از تاریخ ساختمان و صاحبان مزار و نسب آنان بوده است چنین ثبت شده :

«ولذکر الله الاعلی. . . الاولی هذه‌ق. . . مطهرة وتربة مقدسة الملك لاسلام الشهيد.... السعيد قدوة المولى العجم صاحب السيف والقلم ناصر ايات ؛ المبرات فاتح . . . ابواب الايات الكرامات ولى الله فى عهده خليل الدنيا والحق والدين الحسن ابن الصاحب الاعظم السعيد الامير الاعدل الشهيد مجد الدوله والدين كيخسرو ابن الصاحب الامير الشهيد . . . الدوله والدين السعد ابن الامير الاعدل سعد الدوله والدين منصور ابن امير . . . صاحب العالم الزاهد سلطان الحاج والحرم منبع الخيرات والمبرات مجد الدنيا والدين تاج المعالى ابى بكر محمد زاد الله مضجعه وابنة الملكه المعظمه العاقلة العادلة العفيفة الشهيدة عظمة الدنيا والدين صفوة الاسلام والملت بى بى عايشه ملكه خاتون نور اله قبرها وانفق واقعة .

وفات الملك السعيد . . . زاد الله مضجعه ليله السبت خامس جمادى الثانيه ثمان عشرة و سبعمائة وزمان حيوته ثلثه وتسعين سنه وصرف جمع الاوقات الشريفه بالطاعات . . . رات وانواع المبرات ووفات ابنته المذكوره نور الله قبرها فى ليله الخمس السابع عشر من ذى العقدة سنه سبع و سبعمائه . »

درمجاورت این بنامناره‌های سردرب **مسجد نظامیه** که قریب بیست مترارتفاع داشته دیده میشود که بایستی باقرب احتمال تاریخ ساختمان آن مقارن باتاریخ ساختن بقعه حسن بن کیخسرو باشد این دومناره هم چون باسلوب معماری دوران مغول ازخشت وگل ساخته شده بود نیمی از آن خراب وفقط قسمت آجری آن باقیمانده از ملاحظه قطعات کاشی معرق که در بالای سردرب مسجد باقیمانده روشن میشود که این بنادارای کتیبه‌ای تاریخی بوده که بمرور ایام ریخته ومحو گردیده وفقط ازآن نوشته تاریخی دوکلمه : (ضعیف ـ احمد) باقیمانده است .

بشرحیکه گذشت معلوم شد که درشهرابرقوابنیه باستانی زیبائی ازدوران سلجوقیان ومغولان بیادگار ساخته شده بود که متأسفانه اکثرآن ابنیه مانندگنبد سیدون ومزار پیرحمزه ومسجد نظامیه وگنبدگل سرخی بکلی منهدم واز صفحه افتخارات آثار هنری ایران نابودگردیده‌اند . وازآنچه که باقی است وشرح آن درمتن کتاب داده شد میتوانیم باهمیت وزیبائی این شاهکارهای هنری تااندازه‌ای آشناشویم .

این شهر که بنای آن مدت ده سال در زمان سلطنت اولجاتیو بطول کشید در عداد یکی از مهمترین شهرهای اسلامی اوایل قرن هشتم هجری بوده است که مرکز داد و ستد بازرگانی و رفت و آمد کاروانان و هیئت های سیاسی بدربار ایلخان مسلمان منولی گردید. این ایلخان بدواً بساختن باروی مربع شکل که طول آن سی هزار قدم ودر روی پهنای دیوار آن چهار سوار میتوانستند پهلوی یکدیگر آزادانه حرکت نمایند مبادرت نمود پس از بارو بساختمان قلعه‌ای حصین که متناسب با مقام حفظ گنبد سلطانیه و مساجد و مدارس و یك سلسله ابنیه خیریه دیگری که از نظر معماری واجزاء وعوامل (سنك مرمر وچینی) شهرت عالمگیر داشت همت گمارد گذشته ازاینکه خدابنده خود دررونق شهرسلطانیه موثر افتاد بزرگان دوره ایلخانی و وزراء و فرمانداران واکابر آن عصر هم هرکدام بنوبه خود درتکمیل آبادی این شهر شرکت نمودند ازجمله خواجه رشیدالدین یك محله تمام ازشهر سلطانیه راکه شامل هزارخانه ومدرسه و خانقاه بود بخرج خود ساخت وبدین ترتیب علاوه بر ابنیه سلطنتی ودولتی ساختمانهای شخصی دراین شهر ساخته وپرداخته شد .

بنای گنبد سلطانیه ازشاهکارهای مهم هنری قـرن هشتم هجری و از عالیترین آثار ساختمانی اسلام و ایران بشمارمیرود. این بنای عظیم که شهرت جهانی دارد ساختمان بزرك کثیرالاضلاع شکلی است که درهرضلع آن سه طاقنما تعبیه شده درقسمت بالای دیوار دورتا دور آنرا حجراتی فراگرفته که هرکدام از حجرات باسه طاقنما بطرف خارج باز میشود ودرروی هرکدام ازجرزهای هشتگانه آثار مناره‌ای که بزیباترین کاشیهای معرق تزئین یافته دیده میشود درمیان این مناره‌ها گنبد دوپوشه نوك تیزی که بزرگترین گنبد تاریخی ایران می‌باشد جای دارد .

در سمت جنوبی گنبد آثار ساختمان مسجدی که دارای محراب گچبری است دیده میشود که بعداً به بنای سلطانیه افزوده شده درجهات دیگر بنا آثار راهرو وپله کانهائی برای وصول بطبقات فوقانی بنا وجود داشته که اکنون مختصری از آن آثار باقیمانده است .

بدنه اصلی گنبد وروکش خارجی تمام ساختمان آرامگاه باآجر محکم وگچ ساخته شده بعدروی بنای آجـری رابا بهترین کاشیهای رنگین بنفش و فیروزه‌ای و آبی ولاجوردی بشیوه کاشیکاری معرق آراسته‌اند ـ کاشیهای فیروزه‌ای این بنا وگنبد منظره وحالت دلچسب وگیرنده‌ای باین ساختمان داده است. سایر تزئینات سردرب ومجموعه خطوط رقاع وکوفی که عموماً باکاشی زینت شده حکایت ازعظمت وجذابیت این ساختمان در زمـان آبادی آن می‌نماید. ارتفاع گنبد ۵۱ متر وپهنای آن ۲٤/٤۰ متر است از اینرو این گنبد رامیتوانیم بزرگترین گنبدهای ایران دانست .

دراطراف شاه نشینهای داخلی وخارجی این بنا نرده‌های مشبك چوبی وپنجره‌های

آهنین نصب بوده که اینك چند نمونه ازآن باقی است[1] . این آرامگاه دارای درهای بسیار گرانبهائی بوده که درحال حاضر اثر و نمونه‌ای از آن برجای نمانده گنبد آن با کاشیهای فیروزه‌ای رنك پوشیده شده گیلوئی بالای دیوار و سایر قسمتهای بنادارای با کاشیهای رنگارنگ خیره کننده‌ای است ـ سقف داخلی شاه‌نشیها ورواق‌های اطراف با گچبریهای رنگین وآجر تراش مزین شده ـ درون گنبد بانضمام شاه نشین و سایرصفه ها مجموعه کاملی از هنرهای ظریفه آن عهد را در بردارد (خطوط ـ نقاشی ـ فن کتابت ـ گچبری و ریزه‌کاری) که نظیر آن کمتر در سایر ابنیه اسلامی دیده شده . در بقیه بنا نمونه های بسیار جالبی از انواع و اقسام خطوط (بشیوه کوفی ـ رقاع ـ ثلث ـ نسخ) با گچبری و طراحی ظریف نمایان است .

بطورکلی بنای آرامگاه بادوسر درتاریخی آن که یکی دارای کتیبه گچبری و دیگری با بهترین نوع کاشی معرق فیروزه‌ای ولاجوردی تزئین یافته ازمظاهرعالی صنعت دوره مغول بشمار میرود زیراآثار مقرنس وقطارهای ظریف کاشی الوان که بانقوش هشت پر وپنج پرو ستاره‌ای شکل مزین ساخته‌اند برلطف وزیبائی جاودانی این بناگواهی میدهد بدین جهة این بنارا باید ازنظرفن معماری وهنرهای ظریفه (استخوان بندی ـ هیأت ساختمان عظیم گنبد ـ تزیینات کاشیکاری و گچبری ورنك آمیزی وانواع خطوط ومقرنس وقطار سازی) سر آمد ابنیه تاریخی ایران نام نهاد .

پیدایش گنبد سلطانیه را میتوانیم آغازنهضت معماری ایران نام دهیم زیراازتاریخ اتمام این بنای شگرف (۷۰٤ هجری) جنبش عظیمی درمعماری واسلوب ساختمانی ایران پدیدار شده که اثرات آن بلافاصله درابنیه همان دوره مانند ساختمانهای تاریخی نطنز (خانقاه ـ مسجد)وسایر نقاط بعالیترین وجهی دیده شده ازاین جهة این بنا را باید بمنزله سرمشق وراهنمای معماری وصنعتی ادوار بعد دانست .

درپایان بطورخلاصه بامطالعاتی که ازطرف دانشمندان خارجی وداخلی درباره این بناکه ازعجائب ابنیه ایران و ازلحاظ کاشیکاری کلیه هنرشناسان وباستانشناسان باعجاز مقام هنری آن اعتراف نموده‌اندشاهکاری است که ازهیچ بنای دیگری تقلیدنشده بلکه ازنظرجهات معماری وهنری ازابتکارات خاص ایرانیان درقرن هشتم هجری است . همچنین تزئینات باشکوه و گچبری‌های رنگین وظریف آن بمنزله سرمشق ونسخه گرانبهائی برای هنرمندان آن عهد وادوار بعد بشمار رفته و بدین جهات ساختمان گنبد خدابنده را در چمن سلطانیه

---

1 ـ چند نمونه از پنجره های مشبك چوبی به موزه ایران باستان تهران انتقال داده شده است .

باید یکی ازمنابع ومراجع مهم معماری اسلامی وایران دانست [1] .

دراین جا مناسب است که ازبنای دوکاروانسرای دوران مغول که درحدود تبریز و زنجان واقعشده نامبرده شود .

اولین‌کاروانسرای مغولی محلی است که درناحیه موسوم به هلاکو در ۹۳کیلومتری شمال تبریزواقعشده. این‌کاروانسرا دارای صحن بزرگی بوده‌که دیوارهای‌آن مانند بارو ساخته شده وارتفاع سردرآن ۸/۲۵ متراست. دراین سردرکه‌بطاق نوك تیزی منتهی میشود کتیبه‌ای بخط‌کوفی ازآجرکه زمینه‌آن‌کاشی فیروزه‌ای رنك است وجود داشته‌که قسمتی ازآن ریخته است .

درقسمت عقب سردرساختمان نیم‌گنبدی قرارگرفته‌که باکاشیهای سفید وآبی تزئین شده دراین بدنه بناکتیبه دیگری از کاشی بنظر میرسدکه بعلت محو شدگی قابل قرائت نیست .

همچنین‌درناحیه سرچم بین‌میانه وزنجان‌کاروانسرای خرابه‌ای ازدوران مغول باقی مانده این‌کاروانسرا دارای‌کتیبه سنگی بر سردر بنامیباشدکه در روی سنك‌کتیبه نقر شده وهنوز باقی‌است تاریخی‌که در این‌کتیبه بنظر میرسد سال ۷۳۳ هجری است .

مقبره ملاحسن شیرازی [2]

درقسمت غربی دهکده سلطانیه ساختمان بالنسبه مفصل‌گنبد داری است‌که عده‌ای آنرا متعلق بدوره صفوی و بانی‌آنرا شاه اسمعیل اول میدانند لیکن بنابر نوشته پرفسور مینورسکی‌درفرهنك اسلامی درروی یکی ازدیوارهای این‌بناکه‌کتیبه‌ئی داشته نام اولجاتیو خوانده شده بااین ترتیب ممکن است ساختمان‌آن پیش از دوره صفوی باشد واین نکته از تاریخ سال۷۳۳ هجری‌که برخانقاه مجاورمقبره شیخ حسن دیده میشود تااندازه‌ای تأیید میگردد [3] .

بنای دیگری ازقدیم در مجاورت مقبره ملاحسن دیده میشده‌اکنون جز چند دیوار مخروبه ازآن چیزی بنظر نمیرسد.این بنا را بنام مقبره چلبی اغلی مینامند واز ابینه

۱ـ ازمورخین‌اسلامی‌حمدالله‌مستوفی‌درنزهة القلوب وحاجی‌خلیفه درجهان‌نامه‌شرحی‌درباب این‌بنای تاریخی ثبت‌کرده‌اند .

۲ ـ ملاحسن یکی‌ازعلمای حکمت الهی بوده‌که‌درزمان سلطنت‌شاه اسماعیل اول صفوی زندگی میکرده است .

۳ ـ Minorski · درفرهنك اسلامی فصل سلطانیه جلد ۴ ص ۵۷۵

متعلق بدوران مغول بوده است.

سومین بنا که درصد کیلومتری سلطانیه برجا مانده بنای مقدس قیدار نبی است که بایستی ازساختمانهای قرن هفتم هجری باشد. این نکته ازتاریخ صندوق مزار که بسال ۶۹۱ هجری است روشن میشود و گذشته ازاین تاریخ در کتیبه بنا تاریخ ۷۱۰ هجری نیز خوانده میشود[۱]

مسجد جمعه نطنز[۲]

ازمسجد جمعه یاجامع نطنز که در دروازه کبود ساخته شده در نتیجه مرور زمان آثاری ازبنای اصلی کمتر دیده میشود بااینکه بکرات تعمیر ومرمت یافته هنوز هم برخی ازامتیازات قدیمی را در بردارد. تاریخ اتمام بنا درروی در چوبی وپایان کتیبه که سال

---

۱ ــ بنای قیدار بنی درقریه‌ای موقوفه بهمین نام واقعشده.

چون قریه قیدار مجهول‌المصرف و مجهول‌التولیه بود بحکم قطعی محاکم صالحه بتصرف وزارت فرهنك واوقاف داده شد وازطرف وزارت فرهنك نیز بدانشگاه هدیه‌شد. این‌هدیه برطبق تبصره ماده ۸ قانون تأسیس دانشگاه قبول شده و مقرر گردید که اداره آن فعلا بعهده مدرسه سپهسالار باشد وبرئیس دانشگاه اجازه داده شد که قریه مذکوررا بنام دانشگاه ثبت نماید.

نقل ازسالنامه وزارت فرهنك ۱۳۱۵ــ۱۳۱۷ ص۴۸۶

۲ ــ شهر ییلاقی نطنز که درآخرین نقطه شرقی کوه کرکس ببلندی ۱۵۶۰ متر واقعشده بمناسبت موقعیت‌طبیعی وآب وهوای ییلاقی واینکه‌در سرراه اصفهان‌قرارگرفته پیوسته‌آباد ومحل سکونت بوده وبنابر نوشته مسافرین و سیاحان خارجی که بایران و اصفهان و کاشان مسافرت نموده‌اند شهر نطنز را یکی ازمراکز آباد و خوش‌آب وهوای ایران بشمارآورده چنانکه ماژور سایکس درکتاب ده‌هزار میل در ایران (درصفحات ۱۷۹و۱۸۰) نطنز را یکی ازنقاط ییلاقی سلاطین صفوی بشمار آورده و در حوالی همین شهر است که‌کاخ شکارگاه شاه عباس بنیان گذارده شد.

دیگرمسجدی است که درسال۷۱۵ هجری‌بر پا گردیده ازنظر زیبائی‌ودارا بودن کاشیهای نفیس شهرت بسزائی دارد.

همچنین حمدالله مستوفی درکتاب نزهةالقلوب (چاپ اوقاف گیب ص۶۹)شرحی درباره

بقیه پاورقی درصفحه بعد

۷۰٤ هجری باشد خوانده میشود :

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

امر بعمارة المسجد . . . المولی‌المعظم والصاحب‌الاعظم دستور ممالك‌العالم‌الممهد قواعد الخیروالکرم خواجه زین‌الدنیا والدین خلیفه بن‌الحسن الماستری بمساعی‌الصدر المعظم شمس‌الدین محمدبن علی‌النطنزی‌فی‌سنه‌اربع وسبعمائه .

تاریخ دیگرهم که سال ۷۰۹ هجری باشد درمسجد دیده میشود. این دوتاریخ ۷۰٤ و۷۰۹ به ترتیب سال آغاز وپایان ساختمان مسجد است .

بقعه شیخ عبدالصمد

بقعه یاخانقاه شیخ عبدالصمد مکان چهارگوشی‌است‌که دارای گنبد هرمی شکل هشت ترك است که ازنظردارا بودن‌کتیبه‌گچبری تاریخی ومحراب‌کاشیکاری نفیس وضریح چوبی ظریف شهرت خاصی دارد . متأسفانه قسمتی ازکاشیهای‌گرانبهای محراب ازبین رفته واز آنچه باقیمانده زیبائی وجذابیت محراب روشن میشود .

متن‌کتیبه‌تاریخی خانقاه چنین است :

هذه‌القبةالمشرفة مزارالشیخ الربانی نورالملة والدین عبدالصمد بن علی‌الاصفهانی المقیم بنطنزامربینائها‌الصاحب‌الاعظم زین‌الدنیا والدین خلیفةالماستری فی‌سبع وسبعمائه.

درجنب بقعه‌آثار خانقاهی دیده میشودکه ازبنای اصلی آن فقط ایوانی بنظر میرسد بدنه اصلی آن آجری بوده وروکشی ازکاشیکاری معرق فیروزه‌ای ولاجوردی دارد ایـن

بقیه پاورقی صفحه قبل

آبادی نطنزنوشته‌که دال برآبادی‌ووسعت‌آن بوده است‌گذشته ازاین چندین اثرباستانی ویران که بیادگار ادوار تاریخی درنطنز وحوالی‌آن دیده شده وهنوز پایداراست دلیل کافی بر سابقه تاریخی‌وآبادی این‌ناحیه بوده‌است .

قدیمترین‌آثار تاریخی‌آن بنای سنگی از دوره ساسانی است ایـن بنای‌گنبد دار دارای چهار ستون وچهارطاق بوده ازهرجهة معرف ساختمان‌آتشکده های دوره ساسانـی میباشد اهمیت این بنا بیشتر ازآن‌جهت‌است‌که دریکی‌ازنواحی‌مرکزی‌ایران چنین‌بنائی‌ازساسانیان وجود دارد ازچهارطاق اصلی این‌آتشکده سه طاق‌آن فرو ریخته فقط در حال حـاضر چهار ستون ویك طاق آن‌که نمونه طرز سـاختمان طاق ومعماری ساسانی است باقیمانده اجزاء ساختمانی این‌بناه‌مانند سایر ابنیه‌سنگی ساسانی ازسنگهای بزرگ میباشد .

کاشی کاری از نظر ترکیب واختلاط رنگ وانتظام وترتیب چیدن کاشیها در نوع خود از عالی‌ترین نمونه‌ای کاشی مغولی محسوب است . کتیبه کاشی این ایوان فاقد تاریخ است لیکن از آنمقدار که باقی مانده معلوم میشود که بانی این خانقاه هم خلیفة بن حسن بن علی الماستری است که در بنای مسجد وبقعه نام آن دیده میشود .

مناره زیبای خانقاه هم دارای همان امتیازات کاشیکاری ایوان میباشد گذشته از رنگ آمیزی بدیع وکم نظیر کتیبه مناره که برنگ فیروزه‌ای ساخته شده دارای تاریخ سال ۷۲۵ هجری است که بینهایت مورد توجه هنرمندان قرار گرفته است .

متن این کتیبه تاریخی چنین است :

امر ببناء هذه المنارة العالية والغرف الرفيعة الملك الاعظم الصاحب المعظم اعدل ملوك العجم بانی قواعد الخيرات منبع السعادات باسط الامن والامان ناشر العدل والاحسان شمس-الدولة والدين ناصر الاسلام وعون المسلمين محمد بن ابی علی تقبل الله حسناته فی شهور سنة خمس وعشرين وسبعمائه .

بااین ترتیب میتوانیم تاریخ ساختمانهای مسجد ـ بقعه ـ خانقاه ـ ومناره را چنین ثبت نمائیم :

مسجد دارای دو تاریخ ۷۰۴ و ۷۰۹ هجری است که سال آغاز وپایان بناست .

تاریخ ساختمان بقعه شیخ عبدالصمد سال ۷۰۷ هجری است .

ایوان خانقاه دارای تاریخ ضمنی ۷۱۶ یا ۷۱۷ هجری میباشد .

مناره مورخ بسال ۷۲۵ هجری است . پس بااین ترتیب تاریخ کلیه این ساختمانهای تاریخی (مسجد وبقعه[1] وایوان ومناره) مابین ۷۰۴ و ۷۲۵ هجری است .

دراین ابنیه که درفاصله ۲۰ سال ساخته شده آثار نهضت ساختمانی دوران ایلخانان وبالاخص نفوذ معماری وهنر تزئینی مقبره باشکوه خدابنده کاملا نمایان است که تاچه حد ساختمان آرامگاه خدابنده مورد تقلید وسرمشق این ابنیه باشکوه قرار گرفته وازاین پس باید کلیه ساختمانهای قرن هشتم را درحقیقت تقلیدی از اصول معماری آرامگاه خدابنده درسلطانیه دانست .[2]

---

۱ ـ بنابر کتیبه‌ای که در دروازهٔ کبود موجود است برای حفظ این بنایکی از مردم خیر بنام نجم‌الدین موقوفاتی براین بقعه وقف نموده واین عبارت خوانده میشود :

وقف خواجه نجم‌الدین محمود جمادی‌الثانی ۹۲۱ .

۲ ـ بنای دیگری بنام مسجد آفوشته (درقریه آفوشته) وبقعه سید حسن واقف که اولی مورخ بسال ۸۳۱ ودومی دارای تاریخ ۸۲۸ هجری است درجزء ابنیه تاریخی حوزهٔ نطنز شهرت

بقیه درصفحه بعد

خانقاه و مزار شیخ علاءالدوله سمنانی

شرح احوال علاءالدوله سمنانی در کتاب نفحات الانس جامی ورسایل طریقت بتفصیل ذکر شده نام علاءالدوله سمنانی احمدبن احمدالبیابانکی است که صاحب کتاب مکاشفات است علاءالدوله در روزگار شباب ملازم ارغون ایلخان مغولی بوده سپس درزمره عرفاو صوفیان درآمده وهم صحبتی شرف الدین سمنانی راانتخاب نمود و نیز زمانی به شیخ عبدالرحمن اسفراینی ارادت میورزید تاآنکه بمرتبه ارشاد رسید ومدت ۱۶ سال در خانقاه خود بسر برد ودرسال ۷۳۶ هجری فوت کرد .

مزار این عارف بزرك درهیجده کیلومتری سبزوار وشش کیلومتری قریه سرخه واقع شده این بنا که ازساختمانهای دوره ایلخانی اولجاتیو بوده دراثر مرور زمان وسستی بنا مانند اغلب ابنیه دوران ایلخانان ازهم پاشیده است لیکن بطوریکه از مطالعه و مراجعه بنوشتجات مسافرین خارجی بر میآید از ابنیه زیبا و نامدار دوره ایلخانان بشمار میرفته است .

ابنیه تاریخی دوره مغول دریزد

بطوریکه مولف تاریخ جدید یزد احمدبن علی الکاتب دراواخر قرن نهم [1] در کتاب گرانبهای خودنگاشته است نسبت ساختمان یزد رابه یزدگرد پادشاه ساسانی داده وهمچنین

بقیه پاورقی صفحه قبل

دارند .

همچنین درقریه ابیانه وفهرود نطنز آثار تاریخی بنام مسجد میانده وبرزله بسال ۷۰۱ هجری باقیمانده است .

اثر مهم دیگری که بعلت ظرافت و هنر فوق العاده مشهور است محراب گچبری بسیار ظریفی است بنام محراب گچبری مسجد کوچه میر که از زمره شاهکار های هنر گچبری بشمار میرود .

۱ ـ کتاب تاریخ جدید یزد که بدستور وزارت فرهنگ درسال ۱۳۱۷ درچاپخانه گلبهار یزد بچاپ رسیده از کتب موثق در تاریخ یزد و ابنیه آن است مؤلف این کتاب مطالبش را بسیزده مقاله تقسیم نموده که اززمان اسکندرشروع وبدوران سلطنت سلطان بهادرخان ختم مینماید وشرحی در آغاز رساله در آبادی شهر یزد وتوجه شاهرخ بعمران این خطه نوشته است که ازنظر اطلاع برمفاد وسیاق نویسندگی نقل میشود :

دوراستی درزمان سلطنت هیچ پادشاه خطه یزد چنین معمور نبوده که در حضرت سلطان اعظم سعید خاقان اعلی اعدل حمید سلطان السلاطین فی عهده وزمانه الباریاسالیب(؟) رحمة الله بغفرانه

بقیه پاورقی درصفحه بعد

بنای نواحی عقدا ومیبد وفیروز آباد رابفیروز ساسانی منسوب میدارد تاآنکه درقرن هشتم هجری ودرمان سلطنت شاهرخ بهادر کورکانی این شهر بکمال آبادی ورونق رسید از ایـن دوران ابنیه مهمی درشهر یزد کنونی باقیمانده که اینک بشرح مختصر بناهای دوره ایلخانان اشاره می کنیم وبعداً درفصل آثار دوره تیموریان بتفصیل درباب ابنیه دوره تیموری یـزد بحث خواهیم نمود .

مقبره سید رکن الدین

این بنا ازابنیه قرن هشتم هجری بشمار میرود دارای گنبد زیبائـی است که پوشش آن ازکاشی ومزین بکتیبه‌ئی بخط کوفی وتزئینات جالب آجرکاری میباشد .

بطوریکه صاحب تاریخ جدید یزد [1] درباب بنای رکن الدین نوشته است معلوم میشود قبل ازاینکه ساختمان آرامگاه دراین محل احداث شود درایـن مکان مسجد مصلی عتیق بنیان گذارده شده بود .

بانی این مقبره باستناد مفاد کتیبه امیررکن الدین محمد قاضی بوده است که درسال

بقیه پاورقی صفحه قبل

معین الحق والدنیا والدین شاهرخ بهادر سلطان انارالله برهانه واسکنه فی فرادیس الجنان مع ـ حورالعین .

شعر

خطه یزد بخوای چو بهشتست برین	بلکه خلدیست مشکل شده برروی زمین
جنت وخلد چه خوانیش که دررتبه زیب	خودقیاسی نکندکس نه بدان ونه بدین
خـاك او عنبر و آبش بمثل آب حیات	باد اوچون نفس روح امین مشك آگین
گر بفردوس بگویم که بهشتست بهشت	کند اقرار و بگوید که چنینست چنین
کوی و بازار پـر ازماه رخان زیبا	راست مـاننده جنات در او حورالعین
پای تـا سر بمثل کوچه اهرستانش	هست پر یاسمن و لاله و سرو ونسرین

تاریخ جدید یزد ص۶-۷

۱ ـ درباب مقبره سیدرکن الدین چنین نوشته است : بانی مسجد مصلی عتیق امیررکن الدین محمدقاضی بود ومسجدی بنایت مروح است ومناره برگوشه مسجد نهاده است وغرفه مقابل آنرا امیر معین الدین اشرف ساخته وامیر شمس الدین محمد خضرشاه عمارتی برآن افزوده و مهتر علیشاه فراش تخت موذنان درپیش گنبد ازآجر بساخت ودرسنه ستین و ثمانمائه بواسطه سیل گنبد مسجد خراب شد بنابراین مسجد درسنه خمس وعشرین وسبعمائه بود ص ۱۲۸

خمس وعشرین وسبعمائه ۷۲۵ ساخته شده .

صاحب مرآت البلدان در ضمن شرح جامع یزد مینویسد [۱] که درسنه ۷۲٤ مرتضی اعظم سعید رکن‌الدین محمد بن‌سید نظام‌الدین محمد قاضی در نزدیکی مسجد قطعه زمینی خریده طرح مسجدی نوانداخت و صفه وگنبد ومقصوره وغرفـه های بسیار زیبا محکم بنا کرده لیکن‌چون باتمام‌آن توفیق نیافت بموجب‌وصیت اوشرف‌الدین علی دراتمام‌آن کوشید ازمطالعه ودقت درگفته تاریخ یزد ومرآت البلدان بنظر میرسدکه صاحب مرات البلدان مطالب مربوط بمقبره رکن‌الدین را ازکتاب تاریخ جدید یزد استخراج نموده باشد .

بهرحال‌مسجد جامع‌یزد دارای تاریخ مفصلی‌است زیرا هرقسمت ازاجزاء ساختمان در ادوار مختلف ساخته شده در روی یکی ازمحرابهای‌آن تاریخ سال ۷۷۷ هجری دیده میشود .

مسئله قابل توجه درساختمان این جامع‌که ازنظر معماری وهنرسازندگی فوق‌العاده کسب اهمیت نموده موضوع حل‌کردن مسئله روشنائی غیرمستقیم بوسیله انعکاس نور ازگچ سفید گنبد ودیوارها میباشد .

درپایان میتوان مسجد جامع یزد را ازنظرساختمان ونکته مهم فنی (روشنائی بطور غیر مستقیم) و هنر تزئینی از ابنیه‌ای دانست‌کـه احتیاج بمطالعه و بررسی‌کافی و وافی دارد .

مسجد جامع نائین

بنای اصلی مسجد جامع نائین ازابنیه قـرن چهارم هجری است کـه از نظر شکل ساختمان و انواع مختلفه سقفهای هلالی وطاق نما نظیر مسجد تاریخانـه دامغان و جامع نیریز میباشد . [۲]

---

۱ ـ مرآت البلدان جلد ۴ ص۱۲٤-۱۲٦

۲ ـ قدیمترین مسجدی که تاکنون‌مانده‌تـاری‌خانه‌دامغان‌است اگرچه کتیبه‌ای که‌تاریخ آنرا تعیین کند وجود ندارد اما از روی سبك بنا میتوان آنـرا متعلق بقبل از سال ۲۰۰ هجری دانست .

اهمیت ساختمان این مسجد برای‌آن است‌که بسیاری ازاسلوب ساختمانی ساسانی را دربر دارد طاقهائیکه بدون مجاورت دیوار روی ستون ساخته شده بخاطـر میآوردکه ستون سازی از خصائص معماری قدیم ایران است .

بقیه پاورقی درصفحه بعد

اهمیت دیگر این مسجد وجود منبر ودرهای چوبی گرانبهای تاریخی آن است که گذشته ازهنر وجنبه صنعت آن فایده تاریخی دیگری رادر بر دارد زیرا در شناسائی تاریخچه تعمیر مسجد درقرون بعدی راهنمای مستندی است ازاین رو بیشتر باستان شناسان و هنرمندانی که این مسجد را بازدید نموده‌اند در باره ظرافت کار و ارزش هنری این منبر یادداشت هائی نموده‌اند ۱ .

کتیبه‌های منبر که بخط نسخ درمتن شاخ و برگ کنده شده دارای تاریخ سال ۷۱۱ هجری است که شامل زمان وقف این منبر تاریخی بر مسجد میباشد آنچه از کتیبه سالم مانده بشرح زیر است :

« وقف الصدر الاجل المنعم المحترم ملك التجار جمال الدین حسین بن المرحوم عمر بن عفیف ـ هذا المنبر علی المسجد الجامع فی مدینة النائین تقبل الله منه فی رجب سنه احدی عشر وسبع مایه . »

لله ملك السموات والارض ومافیهن وهو علی کل شئی قدیر .

دردو طرف ستون منبر این کلمات کنده شده :

الملك لله ـ العظمة لله ـ عمل الاستاد افتخار الصناع محمود شاه بن محمد النقاش الکرمانی خدایش بیامرزاد کسی فاتحه خواند بخط العبد عبدالحکیم المحمدی .

از متن این کتیبه معلوم میشود که منبر تارتخی در رجب سال ۷۱۱ هجری توسط جمال لدین حسین بر مسجد وقف شده سازنده منبر محمود شاه کرمانی بوده وخط از عبدالحکیم محمدی است . ضمناً از تاریخ کتیبه قاب درب مسجد ۲ معلوم میشود که در سال ۷۱۱ و ۷۸٤

بقیه پاورقی صفحه قبل

درنیریز ۲۰۰ کیلو متری مشرق شیراز مسجدی است (که ساختمان آن ازایوان بسیار بزرگی که طاق هلالی داشته وازسایر قسمتها جدا بوده) این ساختمان ازبقایای اسلوب ساسانی است که تقلید از آن در دوره اسلام ادامه پیدا کرده است درقسمت دیگر مسجد مناره‌ای دیده میشود که شاید متعلق بساختمان مسجد اولیه باشد.

تاریخ صنایع ایران تألیف دکتر کریستی ویلسن
ترجمه عبدالله فریاری ص ۱۲۵ و ۱۳۷

---

۱ ـ صنایع ایران درستش جلد تألیف پرفسور پوپ چاپ لندن ThESuRvEy oF
جلد ۱ و ۲ ص ۹۳۳ ـ ۹۴۰ ص ۲۱ ـ ۳۵ iRANiAN ART 1958 .

۲ ـ نمونه‌ای ازقاب‌های تخته‌ئی درب مسجد جامع نائین بموزه ایران باستان تهران انتقال داده شده درروی این دوتخته بخط نسخ کتیبه زیر وتاریخ سال ۸۷٤ خوانده میشود :

قال الله تعالی انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الاخر ـ قال النبی علیه السلام من بنی لله مسجداً بنی الله له بیتاً فی الجنة فی سنه ۸۷۴ . »

هجری تغییراتی در ساختمان مسجد نائین رویداده که ازمشاهده و بررسی در وضعیت کنونی ساختمان مسجد روشن میشود .

باشرح مختصری که داده شد تااین اندازه روشن گردید که این مسجد بااینکه از نمونه‌های گرانبهای مساجد قدیمی اسلام است دارای امتیازات هنری بسیار هم میباشد که اهم آن تزئینات گچبری ستون شبستان وداخل طاقنماها ومنبر نفیس آن است .

مسجد باباعبدالله نائین

بنای دیگری که درنائین متعلق بآغاز قرن هشتم واین دوره است مسجد باباعبدالله میباشد که بنام بانی آن شهرت یافته باستناد کتیبه‌ئی که بخط نسخ وشامل شش سطرمیباشد و برروی چوب کنده شده وموجوداست این مسجد درسال ۷۰۰ هجری ساخته شده اینك متن آن قسمتی که ازکتیبه باقیمانده است :

«امر ببناءهذاالمسجدالمبارك الصدر الکبیرالحه. . . لصدور والاکابر مفخرالعراق مرضی‌الاخلاق لدولت والدین جلال الاسلام والمسلمین امین‌الملوك و السلاطین محمدبن ـ المرحوم شمس‌الدین بن عیدالله بن‌محمد بن عبدالله القسم‌بن علی‌متع‌الله بطول بقائه وتقبل الله منه . . . واعانه یوم‌الفزع الاکبرتحریراً فی‌غره شهرالله الحرام سنه سبع مائه . »

درنائین مسجد دیگری بنام مسجد محمدیه میباشد این مسجد هم دارای منبر چوبی نفیسی است .

ازابنیه تاریخی دیگر نائین بنای معروف بمسجد سفلی است‌که دارای درب قیمتی بوده در روی درب تاریخ سال ۹۹۷ هجری بدین ترتیب خوانده میشود :

« وقف‌کرد عبادالله بن‌سلطان علی‌بن محمد ابن دررا برمسجد سفلی قریه محمدی قربةالی‌الله تعالی سنه ۹۹۷ عمل علی‌بن شمس‌الدین بن قطب‌الدین میبدی .»

ازابنیه تاریخی‌معروف یزدبنای مشهوررصد وقت‌الساعة بوده است‌که تاریخ احتمالی ساختمان‌آنرا ۷۲۰ هجری تعیین کرده‌اند متاسفانه این بنای مشهور بکلی منهدم شده آثاری ازساختمان رصد ودومناره‌آن دیده نمیشود شرح‌کامل ساختمان این بناکه از نوادر وعجایب ابنیه تاریخی اوایل قرن هشتم هجری بشمار میرفته درکتاب تاریخ جدید یزد بمیان آمده‌که ما ذیلا خلاصه‌ئی ازآنرا درزیر نقل مینمائیم . [1]

---

۱ ـ درذکر وقت ساعات . در مقابل درگاه مدرسه دو منار بردوگوشه ایوان اونهاد وبر یك مناره مرغی‌ازمس ساخته وازهرطرف که‌آفتاب روی‌آوردآن مرغ روی‌بآفتاب دارد ومیگردد

بقیه پاورقی‌در صفحه بعد

دراطراف این بنا مدرسه و محلی بنام بیت الادویه و عمارتی برای کتابخانه که شامل سه هزار مجلد کتب خطی بوده است ساخته شده .

از ابنیه دیگر قرن هشتم هجری دریزد بایستی نام دارالشفاء و خانقاه شمس الدین محمد صاحبدیوان که بنا بامر این وزیر صاحب تدبیر بوسیله نایب او خواجه شمس الدین تازی ساخته شد برده شود تاریخ اتمام این بنا درسال ۷۶۰ هجری بوده است درباب همین ساختمان است که امامی هروی قصیده‌ای دروصف آن سروده که بیت آخر آن چنین است :

خواجه دیوان هفت اقلیم شمس ملك ودین

مبدع امن و امان مقصود ابداع زمان

عمارت نه گنبد که بنام عمارت شمسیه معروف بوده و در سال ۷۲۷ هجری پایان

بقیه پاورقی صفحه قبل

وبرمناره دیگرعلمی هنگام پنج وقت که طبل زده میشود برمی‌آید وبرسر آن مناره درمیان رصد چرخی چوبین منقش ساخته وبسیصد وشصت قسمت کرده وهرقسمتی درجه وهرروزکه آفتاب برمیآید درهردرجه که نموده میشود بحروف ابجد برچهارگوشه چرخ چهار دایره نهاده ودر هردایره سی خانه ونام ماههای ترك وررومی وعربی وجلالی نوشته هر یك روز که میگذرد یك خانه از آن دایره سیاه میگردد وازدو درجه بالای چرخ دومرغ رومی سربیرون ومهره روئین درطاس که زیرآن نهاده‌اند میاندازند وچرخ درگردش میآید واز این دوازده تخته سفید که نشان دوازده ساعت است یکی میافتد وتخته سیاه بجای او می‌آید ودرپنج وقت چون مهره بیفتدطبل یکزمان دراندرون رصد زده شود وعلمی برمناره برآید ودایره بالای چرخ کشیده وسی دایره سفید بروی نهاده هرروزکه ازماه میگذرد یکی ازاین دایره سیاه میشود ودرمیان آن دایره تمام آن نوشته وازیکطرف دیگر مقابل ساعات دوازده تخته دیگر نهاده که چون از شب یکساعت میگذرد یك چراغ ازآن دوازده چراغ که نهاده شد بازنشانده میشود وهمچون که درمیان چراغ نهاده منطقة البروج واسامی چهل وهفت منازل قمر ثبت کرده اول . . . . و بطن الحوت و سرابالای دایره قمرخمسه پنجره زحل مشتری عطارد مریخ زهره منسوبات هر روز نوشته بهرکوکب که باشد و در اندرون رصد تنوره دوبالای آدمی ازپیش ساخته هرروز پرآب میکنند ولنگری مسین بزنجیری بسته برروی آن تنوره است دوریا بین آن تنوره اسطرلابی روئین ساخته واز عصاره اوآبی ازتفته بیرون میآیدوهرچند آن تنور کم میگردد آن لنگری فرومینشیند وتمام عمل بدانست وطاس کوچك چون جام آویخته نشان دقیقه است که دقیقه یك برآن جام خورده میشود وآوازی میکند ودرما بین چرخ رصد پنجره چوبین بمعقل درهم کرده ودرپنجره آب چنین بیرون میآید . . . صبغة هذه الساعات العبدالفقیر الی الله الجلیل ابی بکر بن محمد خلیل غفرالله له واتمام آن رصد در سال خمس وعشرین وسبعماءه بود . ص ۱۳۴-۱۳۵

یافته جزء یك سلسله بناهای معروف برباطات است که بهمت امیر شمس‌الدین محمد اتمام پذیرفته است .

همچنین است مدارس خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر درسال ۷۱۵ هجری وضیائیه مورخ بسال ۷۰۵ هجری وکمالیه (۷۲۰ هجری) وخاتونیه بنام خاتون مادر شاه یحیی آل مظفر (۷۸۷ هجری) ونصرةالدین یحیی (۷۸۷ هجری) وغیاثیه که بنام غیاث‌الدین وزیرامیر شیخ ابواسحق شهرت داشته (۷۴۰ هجری) وعبدالقادریه ازابنیه خواجه عبدالقادر معاصر زمان ایلخان ابوسعید ورقیب خواجه علیشاه (۷۳۴ هجری) و خواجه ابوالمعالی (۷۸۷ هجری) وقطبیه (۷۸۷ هجری) وهمچنین صاعدیه (۷۶۲ هجری) وخواجه شهاب‌الدین (۷۳۷ هجری) ومولانا (۷۸۹ هجری) ویعقوبی (۷۸۵ هجری) ویك رشته بناهای خانقاه ومساجد ومزارات تاریخی که درفاصله سالهای ۷۰۰ الی ۸۵۰ هجری درحدود شهرستان یزد ساخته شده که متاسفانه درحال حاضر نه ازدارالشفاء وعمارت نه گنبد صاحبدیوان اثری مانده. و نه ازمدارسی که بذکر نام وتاریخ ساختمان آنان اشارت رفت . بهرحال شهریزد ونائین از نقاطی میباشد که هم اکنون نیز دارای ساختمانهای مهم تاریخی (بشرحیکه گذشت) می‌باشدوازجمله ابنیه معروف آن مسجد میر چخماق شامی است که بایستی بسال ۸۳۰ هجری ساخته شده باشد شرح کامل این بناء ضمن آثار دوره تیموریان بتفصیل ذکرخواهد شد .

ابنیه تاریخی دوران مغول دراصفهان

اصفهان که ازقدیمترین ایام تاریخ مورد توجه سلاطین ایران بوده است(در زمان هخامنشی جزء اقامتگاههای تابستانی این سلسله محسوب و بعلت موقعیت خاص طبیعی و کاروانی همواره ازنقاط آباد ایران بشمار میآمد) . ازدوران هخامنشی اثرمهمی تاکنون بدست نیامده[1] وآنچه از ادوارپیش ازاسلام کشف شده شامل دوسرستون سنگی متعلق باوایل

---

۱ ـ اصفهان که درمشرق کوههای زاگرس واقع میباشد از دوران هخامنشی آباد وازنواحی مشهور ایران بشمار میرفته جنانکه بنای موجود بنام آتشگاه که برفراز کوهی درمسافت چهارمیلی اصفهان بارتفاع قریب ۷۰۰ پاواقعشده اختصاص بآتشکده داشته ودراین باره اغلب ازسیاحان و باستانشناسان خارجی مانند: BARBARO بارباروP. DELAVALLE پیتردولاواله A. OLÉARIUS آ. اولتاریوس تاورنیه TAVFRNIÉ شاردن CHARDiN کرپرتر KERPORTER ویلیام اوزلی W. OSLIY لردکرزن L. KORZEN

وغیره مطالعات کافی نموده‌اند وعقیده آنان براین است که این بنا آتشکده بوده وبنامهای مختلف مانند قلعه وبرج گبری وآتشگاه نامیده شده .

بقیه پاورقی درصفحه بعد

دوره ساسانیان است .

بشرحیکه درفصل محاربات مغولان وسلطان جلال الدین منکبرنی گذشت درسال ۶۲۵ هجری جنگ سختی مابین مغولان و خوارزمیان دراین شهر درگرفت که سرانجام اصفهان تسلیم مغولان گشت و درنتیجه خرابی فراوانی باصفهان و ابنیه تاریخی آن که متعلق بدوران اسلامی و بالاخص سلاجقه بود وارد شد بدین جهة ازابنیه دوره خوارزمی وحتی زمان مغول کمتر دراصفهان دیده میشود . ازآنچه باقیمانده ابنیه زیر میباشد که باختصار بشرح هـر کدام اشاره میشود :

درجامع عتیق اصفهان که شرح قسمتی ازابنیه دوره سلجوقی آن درخاتمه فصل سلاجقه ذکر شد، قدیمترین تاریخ مسجد که بانام سلطان ملکشاه سلجوقی وخواجه نظام الملك وزیر توام است(۴۶۵ـ۴۸۵ هجری) دیده میشود پس ازآن ساختمان گنبدمعروف بخاکی است که درسال ۴۸۱ هجری بدستور تاج الملك وزیر وبتقلیدازگنبد خواجه نظام الملك ساخته شده .

سومین تاریخی که درمسجد ملاحظه میشود سال ۵۱۵ هجری است این سنه ازمتن کتیبه‌ای مستفاد میگردد که حاکی ازآتش سوزی درمسجد بوسیله قوم باطنیه بوده است که بعداً تعمیر ومرمت یافته .

چهارمین تاریخ ایـن مسجد سال ۷۱۰ هجری است. ایـن تاریخ در روی محراب گچبری مغولی شبستان سلجوقی است که درسمت غربی صحن مسجد ساخته شده ـ گچبری این محراب که موجب تزئین دیوار شمالی شبستان است ازعالیترین وزیباترین نمونه گچبری وهنردوران سلطان محمد الجایتو است که دارای نقش ونگار ظریف وخطوط ممتاز میباشد درحقیقت میتوان این اثر گرانبها ونفیس را اززمره مهمترین شاهکارصنایع گچبری مغول دراوایل قرن هشتم هجری وازاجزاء جالب توجه تاریخی جامع اصفهان بدانیم اینك متن

بقیه پاورقی صفحه قبل

ازمورخین ایرانی واسلام مانند ابن‌خردادبه ومسعودی درکتاب مروج‌الذهب وابن رسته وحمزه اصفهانی هرکدام در باره سوابق تاریخی اصفهان و آتشگاه مطالبی نوشته‌اندکه ازمطالعهٔ مقالات آنان معلوم میشود که این محل بنام آتشکده ماربین یا یکی از معابـد مقدس هفتگانه و بتخانه شهرت داشته‌ونسبت ساختمان آنرا به خشایارشا شهریار هخامنشی میدهند .

یکی دیگر ازمأخذ تاریخی درباب ساختمان آتشگاه کتاب المحاسن اصفهان است که بانی ساختمان آتشکده راکدخدای قریه هورستان ناحیه ماربین معرفی نموده است .

بعدازدوران مغول اصفهان درسال ۷۵۷ هجری بدست امیرمبارزالدین آل مظفر افتاد پس ازآن مدتها درتحت تسلط تیموریان وترکمانان بود تاآنکه نوبت‌تجدید عظمت آن رسید وازز مان شاه اسمعیل صفوی نخستین شهریار سلسله صفویه روبآبادانی رفت .

کتیبه محراب درزیر نقل میشود .[1]

«هذه المحراب المستطاب من مضافات العمارات التی اتفقت اعادتها فی ایام معدلة السلطان حامی حوزة الاسلام والایمان غیاث الدنیا والدین ظل الله فی الارضین سلطان محمد حرس الله ببقائه الاسلام من فواضل صدقات العمیمة الصحیة(؟) الاعظمه صاحب دیوان الممالك شرقاً وغرباً بعداً وقرباً سعدالحق والدین المخصوص بعنایة رب العالمین محمد الساوی اعزالله انصاره وضاعف اقتداره تولاه العبدالضعیف الراجی الی رحمة الله تعالی وغفرانه عضد بن علی الماستری احسن الله عقبته فی صفر سنه عشر وسبعمامه ختمه الله تبارك وتعالی بالخیر والطفر . »

در باره متن این کتیبه وعکس برداری ازآن مطالعات مفصلی انجام یافته ازجمله عکسی است که ژه کورتلمن ازاین محراب برداشته تصادفاً این سند تاریخی بدست باستان شناس نامی ماکس ون براخم سوئیسی[2] افتادبدین ترتیب برای نخستین دفعه مفاداین کتیبه و اهمیت گچبری محراب باطلاع دانشمندان وهنرشناسان رسانیده شد .

سپس دانشمندان دیگری در مورد این کتیبه و تشریح زیبائی محراب و خطوط آن مطالعه و رسالاتی چاپ ومنتشرساختند که خلاصه‌ئی از این نشریات درتهران بطبع رسیده است[3] .

درسردرب شبستانی که محراب گچبری مورخ بسال ۷۱۰ هجری درآن قرار گرفته کتیبه‌ای ازکاشی معرق نصب شده که میرساند بنای شبستان متعلق بزمان سلطنت سلطان محمد پسر بایسنقر بتاریخ ۸۵۱ هجری است[4] .

ابنیه دیگری درمسجد جامع بنظرمیرسد که انتساب آنان بدوره آل مظفر بشرحی که خواهیم نوشت قطعی است از مهمترین بناهای این دوره صفه یا مدرسه معروف به عمر بن عبدالعزیز وچهل ستون (بین گنبد خاکی و ایوان شمالی) جنوب شرقی است که کلیه این ساختمانها ازدوران آل مظفر وزمان قطب الدین شاه محمود میباشد .

دراین صفه تاریخ بسال ۷۶۸ هجری درپایان دو کتیبه باقیمانده بدین ترتیب که در مقابل صفه وسردرمجاور گنبد خاکی درانتهای بقایای کتیبه کاشی معرق که بیشتر آن ریخته فقط سال مذکور بدست میاید : فی شهرمحرم سنة ثمان وستین وسبعمائه .

عین همین تاریخ درپایان کتیبه زیررومی طاق صفه که ازکاشی معرق و بخط طغری در

۱ـ این محراب بامرمحمد ساوی وزیر مقتدر خدابنده الجایتو ساخته شده .

۲ ـ G. COURTELLEMON درسفرسال ۱۹۰۰ میلادی باصفهان .

۳ـ MAXVON BERCHEM

۴ ـ آثارایران بفارسی جلد ۱ جزء ۲ ص ۱۲٤

۵ ـ درفصل تیموریان بتفصیل شرح داده خواهد شد .

زمینه‌لاجوردی نوشته‌شده خوانده میشود : مرتضی‌ابن‌الحسن‌العباسی‌الزینبی .... فی‌شهور سنه ثمان وستین وسبعمائه من هجرة .
در کتیبه‌ای که روی محراب‌کاشی‌این صفه خوانده میشود تاریخ دیگری‌که سال۷۷۸ هجری است بدین ترتیب بانام‌کاتب نمایان میباشد .
«کتبه علی‌کوهیار الابرقوئی فی‌سنه نشمان و سبعین وسبعمائه . » این تاریخ بایستی زمان پایان ساختمان‌صفه باشد.
جملاتی ازیك‌کتیبه ناقص دیگری برسردرجنوبی صفه باقیمانده که میرساند ساختمان مدرسه بدست شاه محمودآل مظفر شروع شده‌است :
«خلدالله سلطانه الی‌یوم الموعود بنیت هذالعمارة . »

بقعه باباقاسم

بنای‌مختصرودرعین حال جالبی است این بقعه دارای گنبد هرمی شکل منولی که روکش آن‌کاشیکاری‌است میباشد سردرزیبای‌آن دربین ابنیه اصفهان شهرت خاصی دارد .
برطبق‌کتیبه‌کاشی معرق‌که درحاشیه بالای سر درقرارگـرفته معلوم میشودکه بانی ساختمان بقعه بابا قاسم‌که مورد احترام مردم اصفهان است سلیمان ابـوالحسن طالـوت دامغانی نام داشته‌که درسال ۷٤۱ هجری بساختمان این بنااقدام نموده است . ضمناً کتیبه دیگری هم داردکه میرساند این بقعه درزمان شاه صفی‌صفوی بدست‌آقاخان نامی بتاریخ ۱۰٤٤ هجری مرمت یافته متن‌کتیبه اصلی بنابدین‌قراراست :
« بتوفیق‌الله الفرد بلاثانی‌وهمة ولیه الربانی‌القطب‌الصمدانی‌محمد باباقاسم الاصفهانی فی‌اتمام هذه‌المبانی تشرف العبدالجانی سلیمان ابی‌الحسن طالوت الدامغانی فـی‌شهورسنه احدواربعین وسبعمائه . »
درون‌بقعه‌که بشکل شبستانی‌درآمده ازلحاظ دارا بودن‌کاشی وکتیبه معرق ومقرنس سقف بسیار جالب وقابل مطالعه است از مفادکتیبه داخل شبستان جزنام بانـی ساختمان و القاب‌آن چیزی مستفاد نمیگردد .

مدرسه امامی

این مدرسه ازابنیه زیبا وباآب ورنك اصفهان است‌که در جوار بقعه ومزار باباقاسم واقعشده بیشتر اهمیت این‌بنا ازنظرساختمان وکاشیکاری وکتیبه‌های معرق ممتازآن میباشد

که نظیر تزئینات‌آن فقط در بنای باباقاسم دیده شده .

کتیبه این مدرسه که تاریخ ساختمان‌آنرا دربردارد ناقص‌وقسمتی‌ازآن ریخته است لذا بامقایسه این بناکه شباهت‌کافی بساختمان بقعه باباقاسم دارد سال ۷۲۵ هجری را بایستی بمنزله تاریخ بنادانست .

امامزاده جعفر یاجعفریه

برج امامزاده جعفر از نمونه برجهای کثیرالاضلاع شکلی است‌که نظائرآن در آذربایجان (شهرستان‌مراغه) ازدوران مغول باقیمانده .

ازملاحظه کتیبه وتاریخ‌آن (۷۲۰ هجری) که درپشت برج قرار دارد نسبت این بنا بدوره مغول قطعی است .

کاشیکاری‌آبی‌رنگ کتیبه وخطوط کوفی‌آجری‌واسلوب‌آجرکاری بدنه و گنبدآن گذشته ازاینکه معرف زیبائی ساختمان میباشد ارتباط این بنارا باسایر ابنیه دوره مغول تأئید می‌نماید .

بطوریکه پرفسور هرتسفلد [1] درباب این امامزاده مینویسد نسب و تاریخ‌آن بایستی چنین باشد :

بقعه‌امامزاده جعفریه درسال ۷۱۰ برای صاحب سیدالسیف والقلم تاج‌الملة والدین عماد الاسلام والمسلمین جعفربن شمس‌الدین‌الحسین بن عمادالدین ساخته وپرداخته شده است .

درون این برج مانند برجهای مراغه نمیباشد زیرا فاقد تزئینات‌است ضمناً قبور عده‌ای ازمعاریف وفضلاء وقت در داخل بقعه بنظر میرسد که از نظرشناسائی ومطالعه سنگ قبور برای متخصصین باارزش میباشد .

بقعه پیر بکران

پیر بکران نام دهکده‌ایست ازلنجان‌که در سی‌کیلومتری جنوب اصفهان واقعشده علت وجه تسمیه این دهکده بواسطه وجود بقعه زیبائی از آثار قرن هشتم هجری بنام

---

۱ ـ رساله آثارملی : تألیف دکترارنست هرسفلد جلد پنجم

Bulletin· Atharc Mélli iran . E . Herzfeld

درطرفین محراب و درقسمت تحتانـی آن دوستون گچبری بنظر میرسد که در وسط آن دوستون کتیبه‌ای بخط رقاع عالی بشرح زیر جلب نظر بینندگان را مینماید :

« عمل عبدالمومن بن شرفشاه النقاش تبریزی فی‌شهر ربیع‌الاخر سنه سته و سبعین وستمائه . »

بقیه پاورقی صفحه قبل

میباشد .

۲ ـ یك رشتة از بناهای تاریخی‌زمان‌مغول را در اصفهان ساختمان مناره هـای مغولـی تشکیل میداده.

چنانکه در حال حاضر عده‌ای از باستانشنان‌که مطالعات مفصلی در باب ساختمان مناره نموده‌اند برخی ازمنـاره های موجود در اصفهان‌را بعصر مغول منسوب میدارند،که اهم‌آن ابنیه بدینقرار است .

الف ـ مناره زیارکه درآبادی بهمین نام درمسافت ۲۵ کیلومتری مشرق اصفهان واقعشده این مناره‌که مسجدی هم درپای‌آن ساخته شده بود ازابنیه دوره مغول بایستی باشد زیـرا طرح کاشیکاری وسایرتزئینات‌آن معرف هنردوران مغول است .

این مناره قریب ۵۰ متر بلندی دارد وازامتیازات ساختمان این مناره باسایرمناره‌های دوره سلجوقی‌که شرح‌آنان درابنیه دوره سلجوقیان‌گذشت ساختمان چهار طاقی محقر آجری نوك تیزی است‌که باصطلاح معماری اطاقك‌منار نامیده میشود .

ب ـ **دومناره‌دارالضیافه** ـ دومناره دارالضیافـه‌که برفراز ساختمان سردربی از دوران مغول مشاهده میشود جزء مناره‌هائی هستندکه دارای پایه هشت‌گوش نسبة بلندی است این مناره دارای تزئینات کاشیکاری دوره مغولی بوده واز نظر خطوط‌کتیبه و مقرنس وقطار دارای‌کمال اهمیت میباشد .

ج ـ دومناره در دشت هم از لحاظ زمانی همدوره بامناره دارالضیافه میباشد این دومناره باگنبد مجاورآن بنام قبردختر‌امیرخسروشاه هم نامیده شده دارای‌کتیبه‌ای بخط نستعلیق برروی کاشی است عده‌ئی از باستانشناسان مجموعه این ابنیه را متعلق بـه نیمه اول قـرن هشتم هجری دانسته‌اند .

د ـ مناره باغ قوشخانه را هم بدوره مغول منسوب میدارند ارتفاع ایـن مناره در حدود ۳۸ متر میباشد .

دراین اواخر موضوع ساختمان مناره در ایران مـورد مطالعه باستانشنان و معماران و مهندسین خارجی وداخلی قرارگرفته باآنکه تاکنون‌نتیجه‌کامل تحقیقات محققین منتشر نشده لیکن

بقیه پاورقی درصفحه بعد

و بدین ترتیب معلوم میشود که ساختمان و نقاشی و گچبری این

بقیه پا ورقی صحفه قبل

تاآنجاکه از مطالعه نشریات مربوط باینقبیل آثار بدست‌آمده چنین معلوم میشود: در ساختمان مناره‌های تاریخی ایران(که قدیمترین‌آن ازدوره سلجوقیان مناره مسجد میدان ساوه مورخ بسال ۴۵۳ هجری است.) تااندازه‌ای ازسبک ستونهای یادگار یونانی نیز تقلید شده‌وسپس درهر عصری تغییرات وتحولاتی ازلحاظ استخوان بندی وارتفاع وقطر پایه وعوامل ساختمانی (آجر کاشی - خشت) وهمچنین ازنظرتزئینی درساختمان مناره ها پدیدارگردیده ازاین جهات دراصول ساختمان منار‌های عصر سلجوقی ومغول وتیمور وصفوی اختلافات زیادی مشاهده میشود که اهم این تحولات بقرارذیل است.

ه — مناره های دوره سلجوقیان در اوائل دارای ارتفاع زیاد - ظرافت کار بوده قطر قسمت پائین مناره زیادتر از ناحیه وسط وبدنه اصلی مناراست وهرقدرکه برارتفاع مناره افزوده شود ازقطرآن‌کاسته میگردد.

و - تزئینات مناره ها شامل نقوش و اشکال هندسی است‌که با تراشیدن‌آجرهای بزرگ و تبدیل‌آن‌بقطعات‌آجرهای‌کوچك وظریف در متن بدنه مناره‌کارگذارده شده.

ز — شکل اصلی ساختمان مناره‌دراین دوره‌مرکب‌ازسه‌قسمت قاعده- قسمت‌وسطی(بدنه)- رأس منـاره بوده‌است‌که‌کلیه ساختمان ازآجر پخته ومحکم تشکیل میشود.

ح - ساختمان‌مناره‌های‌دوره مغول ازلحاظ‌چندی باساختمان مناره‌های دوران قبل‌اختلاف دارد قاعده مناره های این عهد اغلب بشکل مربع وکثیرالاضـلاع است‌که بکلی ازبـدنه مناره مجزی شده بلندی و ظرافت منارههای آجری سلجوقی مخصوص بآن دوره میباشد در صورتیکه منارهای مغولی قطور وکوتاهتر ازمنارهای سلجوقی ساخته شده.

تزئین منارهای مغولی تابع تزئینات‌کلی سایرساختمانهای همعصر خود قرارگرفته بدین ترتیب‌که اغلب منارهای دوره مغول با عالیترین کاشیهای رنگین نیلی رنگ ولاجـوردی مزین گردیده. آجرکاری وتراش‌آجر اختصاص بدوره سلجوقیان دارد.

در دوره سلجوقیان بیشتر منارها بطور منفرد ساخته میشد و یا آنکه درجوار مساجد، و مدارس برپا میگردید لیکن در دوران مغول منارها را برفراز سردر و ایوان مساجد ومدارس میساختند تابدین وسیله در مقام رفع نقص کوتاهی منارها برآیند نتیجه ایـن تحول وتغیر بطور کامل درمنارهای دوره تیموری وصفوی دیده میشود چنانکه عالیترین نمونه مناره صفوی را در سردر و برفراز ایوان گنبد مسجدومدرسه سلطانی اصفهان میتوان، مشاهده نمود این منارهای دوره صفوی سراسر مزین بکاشیکاری وگلدسته‌های چوبی مشبك وپله‌کانهای مار پیچ وکتیبه ویك سلسله تزئینات نقش ونگار جالب میباشد.

۱ ـ کتیبه کوفی گلدار دور گنبد که درنهایت زیبائی گچبری شده در پایان کتیبه این تاریخ خوانده میشود :

«وذالك فی‌اول خمس‌وعشر سبعمائه . » این تاریخ ۷۱۵ هجری بایستی زمان شروع ساختمان باشد .

۲ـ چهار کتیبه گچبری بخط رقاع وکتیبه دورمحراب (یك کتیبه بخط رقاع ودو کتیبه بخط کوفی) که متن آن بر نك فیروزه‌ئی نقاشی شده :

۳ ـ دو کتیبه دیگر بخط کوفی که شامل آیات قرآن است .

این مسجد بنا برلوحی که درآن نصب شده درسال ۸۳۱ هجری زمان ابوالنصرحسن بهادرآق قویونلو توسط کمال‌الدین اشترجانی تعمیرومرمت شده است .

بطورکلی جامع اشترجان ازنمونه مساجدی است که هنرتزئین برساختمان و معماری غلبه یافته بطوریکه میتوان گفت که بانی ساختمان بیشتربه تزئینات‌پرداخته واساس ساختمان در درجه دوم‌مورد نظر بوده‌است .

بهرحال شبستان این مسجد(که‌حافظ هنرارزنده‌ای ازگچبری ومجموعه‌ئی ازخطوط کم نظیر کوفی وسایرشیوه‌های کتابت است) را بایستی گنجینه‌ای از ذخائرهنری قرن هشتم هجری دانست [1] .

درنزدیکی‌مسجد جامع‌اشترجان ویرانه امامزاده‌ئی‌بنام ربیعه خاتون یارقیه خاتون ازدوره مغول باقیمانده که بکلی‌ساختمان‌آن فرو ریخته است دراین‌ویرانه محراب گچبری نفیسی که دارای تاریخ ۷۰۸ هجری است باقیمانده بود که اکنون بموزه ایران باستان منتقل شده . [2]

---

۱ ـ ازامتیازات مسجداسترجان مجموعه‌ئی ازیادگارهای تاریخی‌است‌که اززمان ساختمان مسجد و عهد صفوی درآن حفظ شده بدیهی است مطالعه اینقبیل خطوط تاریخی خود موضوع دلپذیری ازنظراجتماعی و روانشناسی میباشد ازجمله یادگاری است‌که در درون رواق ورودی بصحن مسجد نوشته شده : . . . درتاریخ‌ماه شعبان سنه‌سی‌وسه سبعمائه .

نکته‌ئی‌که در تاریخ این یادگار قابل توجه است اینکه‌آحاد و عشرات‌آنرا بفارسی ومأت آنرا بعربی نوشته است‌که درنتیجه ۷۳۳ هجری است وپس‌ازگذشت ۱۸ سال از زمان ساختمان بنا این یادگار ثبت شده .

۲ ـ در سال ۱۳۱۶ خورشیدی بوسیله نگارنده محراب مورخ بسال ۷۰۸ هجری بموزه ایران باستان انتقال‌داده شد.

این محراب دارای‌امضائی بدین‌شرح میباشد : عمل‌مسعود کرمانی.

مسجد کاج

مسجد کاج که نامش از آبادی کاج گرفته شده بنائی است که درسی وسه کیلومتری جنوب غربی اصفهان واقعشده این مسجد را بنام جامع کاج هم نامیده‌اند.

در بنای کنونی تاریخ و کتیبه‌ئی که مورد استناد باشد بدست نیامده لیکن با مطالعاتی که دروضع بناو گنبد که بشیوه مغولی ساخته شده بعمل آمده معلوم میشود که این مسجد متعلق بعصر مغول است. [1]

گذشته ازابنیه‌ئی که انتساب آنان بدوران مغول برطبق مدارك قطعی بنظر میرسد یك سلسله بناهای دیگری درحوزه استان اصفهان بنام ابنیه مغولی نامبرده شده که متاسفانه در حال حاضر اثری از آن ساختمانها و بالاخص مناره‌های معروف مغولی دیده نمیشود وکلیه آن ابنیه بعلت اینکه از خشت و گل ساخته شده بود بمرور ایام از بین رفته و نابود شده‌اند. [2]

آثارمغولی در آذربایجان

بنای مسجدجامع رضائیه که بقرن هفتم هجری منسوب میباشد درعداد ابنیه تاریخی آذربایجان وازمساجد مهم وقابل مطالعه بشمار میرود.

در این بنای رفیع صنعت‌معماری‌درساختمان گنبد وشبستانهای طرفین وهنر گچبری وتزئینی‌درتزئینات وظرافتکاریها درون بنا وبالاخص محراب قدیمی آن که دارای تاریخ سال ۶۷۶ هجری ومتعلق بزمان ایلخانی اباقاخان‌مغولی است جلب توجه مینماید(ارتفاع محراب ۷/۸۲ متر و عرض آن ۵/۴۸ متر است) کلیه نمای محراب بخطوط وکتیبه‌های عالی‌وکنده کاری‌ظریف‌هنری تزئین‌شده‌است‌این‌محراب‌جزءقدیمترین‌محرابهای دوره‌مغول‌است‌خوشبختانه‌بسیار سالم‌مانده‌ونیزمانند محراب الجایتو مسجد جامع اصفهان که‌مورخ‌بسال ۷۱۰ هجری‌میباشدازشاهکارهای‌عالی صنعت زمان‌مغول بشماراست.

---

۱ ـ کتاب تاریخ صنایع ایران تألیف دکتر کریستی ویلسن ص۱۱۷ در باب این مسجد چنین مینویسد :

بواسطه شکل عالی و تناسب بین گنبد و رواق و غیره مورد تحسین و تمجید اهل فن

بقیه پاورقی درصفحه بعد

محمدبن بکران دراین ناحیه (که از کبار مشایخ ومدرسین اوایل این قرن بوده است) می باشد .

عده‌ای ازباستان شناسان خارجی این بنا را بنام بقعه استر خاتون هم نامیده‌اند از همین جهة است که مقبره پیر بکران زیارتگاه یهودیان هم واقعشده ازآنچه تـاکنون بدست آمده معلوم میشود که محمدبن بکران ازپیشوایان وعلماء عصر خود بوده در ایام حیات ازاین مکان برای تدریس صوفیان استفاده میکرده وپس ازمرگ هم بنا بوصیتش دراین بقعه مدفون گردید.

ازمطالعه دروضع ساختمان بقعه وایوان بلندآن که کاملا شبیه بایوانهای دوره ساسانی وطاق کسری (مداین) میباشد وهمچنین با توجه بسایر قسمتهای الحاقی بنا چنین بنظر میرسد که کلیه بنای کنونی متعلق بیکدوره نباشد بطـور خـلاصه ساختمان بقعه پیر بکران یااستر خاتون ازجهات معماری و کتیبه های گچبری وانواع خطوط رقاع وترسیمات هندسی وکاشیهای لوزی شکل ومحراب نفیس وطاق بلندآن درعداد ابنیه بسیارمهم تاریخی عصرمغول واصفهان بشمار میآید .

دربالای سر در ورود بصفه وداخل آن کتیبه‌هائی است که حاکی از تاریخ ساختمان و درگذشت محمد بکران است :

« هذه العمارة المبارکة الشیخ المشایخ محمد بن بکران فی سنه ثلث وسبعمائه .

هذه صفة المبارکة الشیخ المشایخ المسلمین قدوة ارباب المحققین محمد بن بکران قدس الله روح العزیز سنه اثنی عشر وسبعمائه . »

دیگر نوشته‌ای است برروی سنگ قبر که معرف مقام حقیقی پیر بوده است .

« هذه الروضة المقدسه المبارکة الشیخ المشایـخ المسلمین قـدوة ارباب المحققین معالم الشریعة معظم معالم الطریقة کاشف اسرار الحقیقة حجة الحق علی الخلق الی الحق العالم باسرار الربوبیه الواقف بآثار الالوهیه محمد بن بکران جعلها الله روضة من ریاض الجنة فی لیله ثلث عاشر شهر ربیع الاول سنه ثلث وسبعمایه عمل سراج . »

کتیبه دیگری که برای دومین بـار دارای تـاریخ ۷۰۳ هجری است در ایـن بقعه خوانده میشود :

« هذه الروضة المقدسة الشیخ المشایخ المسلمین قدوة ارباب المحققین محیی معالم الشریعة کاشف اسرار الحقیقة واقف بآثار الالوهیه حجة الحق علی الخلق محمدبن بکران نور الله قبره فی سنه ثلث وسبع مائه . »

درپایان کتیبه طولانی دورادورصفه نام محمدشاه نقاش که شایدیکی ازکارگران ساختمان بنا باشد دیده میشود .

بنای پیر بکران که هم ازنظر باستانی ومعماری قابل توجه وهم ازجنبه مذهبی مورد

احترام مسلمانان و پرستش یهودیان میباشد درزمره ابنیه نامی دوره مغول و اصفهان است [1] که بایستی درمرمت و نگاهداری آن که شامل عالیترین مجموعه خطوط و گچبری است همت گمارده شود .

درمجاورت بنای پیر بکران بنای دیگری است بنام ساره خاتون که شاید مراد همان بنائی باشد که آقای هرتسفلد بنام استر ضبط نموده و باپیر بکران اشتباه شده است بهرحال بنای ساره خاتون از لحاظ فن گچبری شباهت کاملی بساختمان بنای مشهور استر و مردخای همدان دارد این بقعه مرکب ازچند دخمه تاریك مسقف و دالانهای پر پیچ وخمی است که اینك پرستشگاه یهودیان است .

مسجد جامع اشترجان

در شش کیلومتری پیر بکران و دهکده اشترجان مسجدی است بنام مسجد جامع اشترجان که ازابنیه قرن هشتم هجری بشمار میرود این جامع ازلحاظ معماری وخطوط و کتیبه‌های معرق کاشی و گچبری وساختمان دومناره دربین ابنیه دوره مغولی اصفهان شهرت بسزا دارد وباستناد کتیبه کاشی معرق آن که بخط رقاع میباشد بانی آن محمد بن محمود بن علی الاشترجانی است اینك متن کتیبه کوفی :

« امر ببناء هذا المسجد المبارك الصاحب الاعظم ملك الوزراء العالم فخرالدنیا و الدین محمد بن محمود بن علی الاشترجانی .»

در زیر این کتیبه در درون کاشی نام بناء و کاشی تراش بدین ترتیب خوانده میشود :

« عمل بناء احمد بن محمد البناء المعروف حداد ـ عمل حاجی محمد قطاع تبریزی . »

ایوان وشبستان بزرك شمالی مسجد که دارای گنبد آجری میباشد مهمترین قسمت اجزاء تاریخی مسجد را تشکیل میدهد دراین شبستان چند رشته کتیبه بخط کوفی ورقاع میباشد که برخی ازاین کتیبه‌ها مورد استناد تاریخچه ساختمان است بشرح زیر :

---

[1] ـ در اواخر سال ۱۳۱۵ خورشیدی نگارنده مأموریت یافت که باتفاق آقای ب ـ سمیت . MyRON BMENT . SMITH باستانشناس آمریکائی ازبنای مزبور بازدید نمایم وپس از تحقیق ومطالعه دراطراف نکات تاریخی آن نسبت بحفظ وتعمیر بنا درمحل اقدام شد .

محراب کارعبدالمؤمن فرزند شرفشاه نقاش تبریزی میباشد که درماه ربیع الاخر سال ۶۷۶ هجری باتمام رسیده است .

تشریح عظمت ساختمان گنبد وطاق بندی و کتیبه کوفی گچبری و کاشیکاری معرق سر در ومقرنسهای آن وسائر نکات معماری و فنی این بنا حاجت بمقاله مفصلی دارد که از بحث آن در این فصل صرفنظر میشود [1] .

شرح کلی ابنیه دوره مغولی آذربایجان در تبریز وسایر نقاط آن استان باختصار درصفحات قبل گذشت . [2]

ابنیه کاشان[3]

در مسجد میدان یا پاسنك کاشان از اوائل دوران مغول محرابی از کاشی شفاف و

---

۱ ــ بنای مشهور دیگری در خارج شهر رضائیه واقعشده که بنام برج سه گنبد نامیده میشود این بنا برجی است مدور که ازنظر شکل ساختمان مانند ابنیه حوزه مراغه ونظیر بنای قوی برج وبرج مدور مجاور مقبره هلاکو است . برج سه گنبد شامل پایه سنگی بلندی است که قریب سه متر ارتفاع دارد در زیر آن دخمه‌ای مانند دخمه های ابنیه مراغه ساخته شده سردرآن مزین بنقش ونگارهای بدیع وزیبائی است که ازاین جهة باابنیه مراغه قابل مقایسه نیست درمدخل سه گنبد سه کتیبه کوفی که نقوش وخطوط آن در روی سنگ نقر شده جلب توجه مینماید درپایان سومین کتیبه ماه وسال اتمام بنابدین ترتیب ثبت شده است .

«فی شهر محرم ثمانین وخمسمائه . »

بنابر این بنای سه گنبد که مورخ بسال ۵۸۵ هجری است جزء ابنیه قرن ششم و دوران سلاجقه است لیکن ازنظر آجرکاری وشکل ساختمان مانند برجهای مغولی جلوه می‌نماید .

۲ ــ درخارج شهر خوی محله شمس مناره آجری بلندی دیده میشود که در فواصل آجرهای ساده آن شاخ آهو نصب شده این مناره که قریب ۱۴ متر ارتفاع دارد ازنظر تاریخی وفنی قابل اعتبار نمیباشد در درون منار راهرو پله کانی ساخته شده که بتوسط چهل پله کان میتوان ببالای منار رفت .

ساختمان مناره شاخ دار درایران سابقه داشته است ازجمله مناره شاخ دار اصفهان بوده است که اکنون اثری از آن نمانده لیکن تصویر زیبائی از این مناره درکتاب : ایران تألیف دوبو LAPERSE. LouiS DUBEUX طبع پاریس سال ۱۸۴۱ میلادی دیده میشود .

۳ــ پیش ازآنکه هیات نمایندگان موزه لوور فرانسه بریاست آقای پرفسور رمان گیرشمن ــ

بقیه پاورقی درصفحه بعد

گرانبهائی بدست آمده که دارای تاریخ سال ۶۲۳ هجری (۱۲۲۶ میلادی) است وجود
این محراب که ازعالیترین انواع کاشی ایران باشد میرساند که درآغاز استیلاء مغولان بر
ایران نهضت ساختمانی وهنرهای ظریفه آغاز گردیده این اثرممتاز گرانبها اکنون درموزه
برلن میباشد درحاشیه این محراب امضائی بنام (حسن بن عربشاه) خوانده میشود وتصویری

بقیه پاورقی صفحه قبل

R. GhERshman فرانسوی ایرانشناس درسال ۱۳۱۳-۱۳۱۶ خورشیدی- شروع بیک رشته مطالعات علمی و باستانشناسی و گمانه زنی درتپه‌های قدیمی معروف بسیالك (سی ارگ) که‌در سه کیلومتری جنوب غربی شهرکاشان وسرراه شهر بباغ تاریخی فین واقعشده نمایند اهمیت کاشان بیشتراز نظر آثار دوره اسلامی وفن کاشی پزی وهنرهای یدی مشهورآن بوده تاآنکه در خلال حفریات علمی آثاری بدست آمد که دامنه تاریخ این ناحیه را تا ۱۷۵۰ الی ۲۸۰۰ سال قبل ازمیلاد رسانید زیرا بامطالعه آثار عصر حجر وآهن (وانواع ظروف سفالین وفلزی ومفرغی وشیشه و مهرهای گلین و استخوانی وسایرظروف منقش) که ازقبور باستانی دوتپه بزرگ وکوچك سی ارگ کشف شد ومقایسه آن با کشفیاتی که در سرزمین موسیان وگیان نهاوند واراضی بیش ازتاریخ تخت جمشید شیراز وشوش اول ولرستان وتپه‌حصار دامغان بعمل آمد ثابت شد قبل از دوره ساسانی (آتشکده نیاسر کاشان) واسلام قسمتی ازناحیه کاشان کنونی دارای تمدن عالی وباستانی بوده است.

مهمترین کشفی که در نخستین طبقات اراضی روی تپه بزرگ سیالك نصیب تاریخ باستانی ایران گردید بیداپش الواح گلی (پرت عیلامیت PROTO - ELAMiTE) است وبنا بر مطالعه وتتبعاتی که بوسیله دانشمندان باستانشناس بر روی این الواح انجام گرفته اظهار عقیده نموده‌اند خطوط این الواح جزء قدیمترین آثار کتایت وعلائمی بوده است که درایران مرکزی کشف شده (در کاوشهای شوش الواح زیادی نظیر این الواح بدست آمده) درنتیجه بابدست آوردن این الواح وادامه تحقیقات این نتیجه تاریخی بدست آمد که از لحاظ قدمت و زمان این طبقه از اراضی سیالك همزمان باطبقات متوسط اراضی شوش میباشد.

بطورکلی کاوش های علمی سیالك موجب شد مجموعه‌ئی ازظروف سفالین منقش ورنگین و ساده ومصور بصور حیوانات واشکال هندسی بدست آید که اکنون قسمتی از این آثارگرانبها زیب موزه ایران باستان میباشد. برای آشنائی کامل باهمیت تاریخی سرزمین سیالك و جریان کاوش علمی آن مراجعه شود بگذارش حفریات علمی سیالك تالیف ر. کیرشمن فرانسوی.

RAPPORT .SNR LES FouiLLES DETPE SjALKE

R. GHERSHMAN. PARIS. میلادی ۱۹۳۵

FouilLes De SIALKE. . . . . ص ۳۷ — ۳۴ — ۱۹۳۳ جلد ۲۹۱

پس از کتیبه بنای مخروطی گنبد دوپوش (پوش زیرین آن خراب و ریخته است) که در رأس برج ویامیل قرار گرفته بنظر میآید در بدنه این میل محل دو در شرقی وغربی تعبیه شده تزئینات آن ساده لیکن درعین سادگی جذاب و زیبا است . عده‌ای معتقدند که این میل متعلق بمقبره یکی ازبزرگان محلی بوده‌است که امروزه نام ونشانی از آن درکتیبه باقی نمانده بهمین جهة در تشخیص اینکه این بنا متعلق بچه قرنی است اختلاف نظر پیدا شده وآنچه ازنتیجه تحقیقات مستند باستان شناسی بدست میآید بایستی ساختمان آنرا بـا مقایسه ابنیه مشابه وهمدوره آن ازقرن هفتم‌هجری دانست . ۱

برخی ازابنیه تاریخی دیگر مانند برج فیروزآباد کاشمر ومناره‌علی‌آبادوقلعه کوشك را بدوران مغول نسبت می‌دهند چون درایـن انتساب اختلاف نظر زیاد است لـذا از توصیف آن آثاردر فصل ابنیه دوران مغول خراسان صرفنظر گردید .

ابنیه کرمان

ازآثاریکه درنقاط مختلفه استان کرمان بدست‌آمده می‌توان بسابقه تاریخی برخی ازنواحی آن پی برد مهمترین آن ابنیه خرابه های آتشکده کوه خواجه یارستم است که متعلق بدوره اشکانی و ساسانی بوده و همچنین آثار قدیمی شهر سیر جان قدیم و ویرانه‌های قلعه سنگی که در پنج میلی سعیدآباد و بقابای شهر کمادین ویك رشته قلاع بنام اردشیر ودختر وگورستانهای قدیم وبقاع واماکن ومقابر تاریخی است که‌گواه صادقـی بر قدمت کرمان‌است لیکن بیشتر ازبناهای تاریخی این‌منطقه بزرك بمرورزمان منهدم گردیده وازآنچه باقیمانده ودارای نشانی می‌باشند چندبنای معروف است که اکنون درفهرست آثار غیر منقول باستانی به ثبت رسیده است .

---

۱ – ماکس وان برخم درکتاب خراسان ص۱۰۷ مینویسد : در کتیبه بنای میل رادکان سال ششصد بطور وضوح خوانده شده وبقیه تاریخ کتیبه معلوم نیست ومن تصور میکنم کـه بایستی تمام تاریخ ششصد و دوباشد

M. V. BERCHEM

وهمچنین دکتر ارنست هرتسفلد تاریخ کتیبه این بنا را در سال ششصدوهشتاد ضبط کرده: سالنامه ۱۳۰۷ چاپ طهران

E. HERZFELD.

در این فصل بیشتر توجه با بنیه‌ای میباشد که درقرون هفتم وهشتم درسر زمین کرمان ساخته شده واکنون باقی‌است که بنحواختصار ازلحاظ ارتباطی که بدین مبحث دارد ذکر می‌نمائیم.

گنبد سبز [1]

گنبد یاقبه سبز کرمان که بنام آرامگاه قراختائیان کرمان هم نامیده میشود از ابنیه بسیار مهم ومفصل کرمان است که درمجاورآن مدرسه وساختمانهای دیگری بوده که بمرور ایام ودرنتیجه زلزله قسمت اعظم آن ابنیه ازبین رفته اکنون جزسر دربزرگی (که داخل آن باکاشی های معرق نفیسی زینت شده) وآثاری از محل آرامگاه چیزی باقی نمانده

---

۱ ـ سایکس.SiRP.M.SYKES درکتاب ده‌هزارمیل‌سیروسفردرکشور شاهنشاهی‌ایران . ترجمه چاپ اصفهان درباب قبه سبزچنین مینویسد :

« تاسال ۱۸۹۶ میلادی قبه سبز برجسته ترین ابنیه‌کرمان بشمار میرفت ودرآن تاریخ زلزله بنای آنراکه رو بخرابی نهاده بود بکلی ویران ساخت این محل مقبره یکـی از امرای خاندان قراختائی ویك قسمت ازمدرسه‌ای‌که بنام مدرسه ترك آباد معروف بـوده تشکیل میداده است قبه مزبور ساختمان‌عجیب استوانه‌ای شکل بوده‌که تقریباً درحدود پنجاه فوت ارتفاع داشته درخارج محوطه‌آن خاتم‌کاری‌وتذهیب دلفریبی چشمان‌بیننده را خیره میساخت درگچکاری داخلی محوطه نیزجسته جسته‌آثار مطلاوتذهیب‌کاری ممتازی دیده میشدکتیبه روی دیواررا بطریق ذیل برای نگارنده خواندند :

عمل استاد خواجه شکرالله واستاد غیاث‌الدین ولدان استاد نظام‌الدین معماراصفهانی .»

تاریخ این بنا ۶۴۰ هجری بوده که هشت سال بعد از وفات براق حـاجب موسس سلسله قراختائی‌میبـاشدمحمدبن ابراهیم‌مورخ‌ومولف‌تاریخ سلاجقه‌شرحی راجع بملك‌محمدهفتمین‌سلطان سلسله سلجوقی‌مینویسد باینمعنی که مشارالیه‌درحوالی بردسیرابنیه‌چندی‌ازقبیل‌بیمارستان ومدرسه وکاروانسراومسجدومحلی برای‌مقبره‌خودبرپاکرده‌وبدین‌لحاظ‌احتمال‌میرودکه‌قبه‌سبزتیزیکی‌ازهمان ابنیه باشکوه بوده است.

گفته محمد ابراهیم باتاریخ بنای قبه سبز که در کتاب لرد کرزن تصریح گردیده منطبق میشود . . . وضمنا تحقیقات بعدی گفته ویـرا تایید کرد بدین ترتیب محتمل است که قبه سبز را ملك محمد بنا نموده وبعداً امرای قراختائی درآن‌دست برده‌و بخود اختصاص داده‌باشند .

[illegible]

[illegible]

مقبره معروف لقمان بابا یا شیخ لقمان در سرخس

بنای بقعه یا مقبره لقمان بابا در سرخس دارای گنبد آجری دو [illegible] و تزئینات گچبری و خطوط عالی [illegible] نیمه اول قرن هشتم هجری [illegible] که در ساختمان گنبد این بنا بکار رفته اسلوب قرار دادن گنبد مدور روی آن بر قاعده چهار گوش است که [illegible] تقلید از ساختمان مقبره سلطان سنجر در [illegible] است [illegible] از لحاظ [illegible] ساختمانی شباهت کامل با بنای گنبد [illegible] دارد .

در [illegible] گنبد آجری [illegible] که [illegible] آجری واقع شده که در واقع [illegible] گنبد [illegible] در قسمت [illegible] ساده آجر [illegible] در [illegible] آن [illegible] است که در [illegible] آنها تزئینات [illegible] شکل [illegible] با [illegible] آجری [illegible] تزئینات [illegible] ساختمان [illegible] که در حال حاضر [illegible] از این تزئینات خارجی [illegible] در [illegible] ساختمان است .

ایوان [illegible] آجری که در حال حاضر [illegible] از [illegible] دیوار های [illegible] آن که [illegible] آجر [illegible] است [illegible] این ساختمان تاریخی میباشد در قسمت [illegible] بنا تزئینات [illegible] از جمله کتیبه تاریخی آن که متأسفانه بعلت [illegible] قابل قرائت نیست [illegible] که فقط تاریخ ۷۵۷ هجری در آن خوانده میشود . بموجب این کتیبه [illegible] بنای مقبره برای شیخ [illegible] محمد لقمان ساخته شده [illegible] کتیبه دیگری ساختمان این بنا را [illegible] محمد [illegible] که [illegible] محمد [illegible]

۱ ـ فهرست شماره ۲۳ [illegible] اداره کل [illegible] دکتر [illegible] در کتابشناسی ایران ص ۲۳۹ .

را برای شیخ لقمان ساخته باشد این نکته ازمطلبی که در فرهنك اسلامی [1] نوشته شده تا حدی مورد تأیید میباشد .

بطور کلی این بنااز نظر ساختمان گنبد تقلیدی از بنای آرامگاه سلطان سنجر واز لحاظ تزئینی شباهت زیادی ببنای گنبد هارونیه طوس دارد ازاین جهات بنا بنوشته محققین باستان‌شناسی مقبره شیخ لقمان معرف تحولات معماری وهنری در ادوار قـرن هفتم وهشتم هجری است زیرادرحالیکه اصل بنا متعلق بقرن هشتم هجری میباشد دارای عناصرمختلفی ازامتیازات و اختصاصات معماری دوره پیش ازقرن هشتم و دوران بعد بنظر میرسد بدین لحاظ مقام مهمی در تاریخ معماری‌اسلامی ایران داراست وازهمین رواست‌که پرفسور پوپ‌آمریکائی [2] این بنا را مانند مقبره سلطان سنجر سلجوقـی نماینده استقلال و شیوه خـاص معماری و تزئین قسمت خاوری ایران زمین دانسته ضمن شرح مفصلی عظمت آنرا تشریح و معرفـی نموده است .

میل رادکان قوچان

میل رادکان قوچان که در سه‌کیلومتری شهر واقع شده بنام میل رادکان غربی هم خوانده‌میشود [3] این بنان‌آجری که محیط‌خارجی‌آن ۴۰مترو داخلی آن ۲۶ متر می‌باشدو بارتفاع۲۵ متراست ازابنیه‌ایست که بقرن‌هفتم هجری تعلق‌دارد .

منظره خارجی این بـرج مدورکه دارای گنبد مخروطی شکل میباشد چنین است از قاعده بنا تاحدود ۲/۵ مترکه پایه‌آن نامیده می‌شود باآجر محکم بطورمدورساخته شده بعد ازآن بدنه میل‌که مشتمل بر۳۶ ترك‌آجری نیمکرداست شروع می‌شود ایـن ترك ها تازیرلبه قاعده‌گنبد ادامه دارد پس ازآن‌کتیبه میل جایگرفته خطوط این‌کتیبه بامخلوطی ازآجروکاشی تراشیده شده ودورادورقسمت تحتانی‌گنبد را می‌پوشاند متأسفانه اغلب‌کلمات کتیبه ریخته وناخوانا است .

---

۱ ـ در فرهنك اسلامی : فصل قبه ص ۱۴۲ تألیف ا. دیـز چـاپ برلن سال ۱۹۱۳ ـ E. DiFZ. چنین‌نوشته شده : «قبه تازه سرخس که درکنارهریرود بناشده بایستی باغلب احتمال متعلق باواخر قرن هفتم‌واوائل‌هشتم‌هجری باشد .

۲ـ پرفسور پوپ درکتاب‌مطالعات هنر ایران‌جلد۲ صفحه ۱۰۷۶ چاپ لندن

SuRVEY OF iRANiAN ART. A. M. POPÉ

۳ ـ این میل را نبایستی بامیل رادکان شرقی نزدیك گرگان اشتباه نمود .

روشن وکامل ازاین قطعه محراب در رساله صنعت کاشیگری موجوداست .۱

مسجد میدان بر طبق کتیبه‌ای که در سر در کنونی آن مشاهده میشود از ابنیه زمـان جهانشاه قراقویونلو میباشد . ۲

---

۱ ـ رساله معرفت بصنعت کاشیگری ایران تألیف ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمد الکاشانی طبع ریتر استانبول ۱۹۳۵ میلادی .

۲ ـ بانی این مسجد امیر عمادالدین شیروانی در سال ۸۶۸ هجری بوده که در بـاب ساختمان مسجد درفصل آثار تیموریان وقراقویونلو بحث خواهیم کرده‌ازامتیازات این جامع‌قدیمی کاشان(که‌بنا بر نوشته شاردن فرانسوی درسفرنامه خویش شهرکاشان را عروس شهرهای ایران در عصرصفوی نامیده است) یك سلسله احکام وفرامین تاریخی است‌که در روی‌الواح سنگی درجلو خان مسجد نصب‌گردیده‌که ازنظراوضاع‌اجتماعی‌ایران درآنروزگار قابل‌کمال دقت ومطالعه‌است بطور اختصار این فرامین مورخ بشرح زیرمیباشد :

۱ـ فرمانی‌بخط ثلث مورخ بسال ۸٦٦ هجری بنام میرزاجهانشاه قرایوسف قراقویونلو که پس ازیکسال‌که از ساختمان مسجدگذشته است نوشته ونصب شده این فرمان مربوط بفروش عادلانه اجنـاس میباشد .

۲ ـ فرمانی بخط نستعلیق مورخ بسال ۹۲۲ هجری بنـام شاه طهماسب صفوی مـربوط برعایت جانب‌کشاورزان .

۳ ـ فرمانی بخط نستعلیق مورخ بسال ۹٤۱ هجـری بنام شاه طهماسب صفوی مـربوط بمنع وترك اعمال نامشروع .

۴ ـ فرمانی بخط نستعلیق مورخ بسال ۹۷۹ هجری مربوط باهمیت زراعت وآبادانی .

۵ ـ « « « « « ۹۸۱ « « ببر داشتن بدعت و رفع ظلم و ستم .

٦ ـ فرمانی بخط تستعلیق مورخ بسال ۹۹۱هجری مربوط بلغو حقوق دلالی‌کاشان .

۷ ـ « « « « « ۱۰۰۲ هجری ایـن فرمـان منظوم مربوط بلغو بدعت امورکیالی وحقوق تدفین اموات میباشد .

۸ ـ فرمانی بخط نستعلیق بسال ۱۰۲۲ هجری مربوط بمعافیت از مالیات درماه رمضان

۹ ـ فرمانی بخط نستعلیق بسال ۱۰۴۷ و بنام شاه صفی مربوط بجلوگیری ومنع رسوم خلاف مروت .

۱۰ ـ فرمان مورخ بسال ۱۱۰۶ هجری درباب ممنوع ساختن‌قمار بازی وچرس فروشی

بقیه پاورقی درصفحه بعد

درناحیه پشت مشهدکاشان وبنای حبیب بن موسی (ع) که بنا بقولی مقبره شاه عباس اول هم دراین بقعه واقعشده چند قطعه خشت کاشی بسیار نفیس طلائی مصور بنقوش وشاخ و برك برجسته بدست آمده که ازنظر زیبائی وشفافیت ولعاب وآب ورنك جالب جزء نفایس آثار هنری میباشد این قطعات کاشی (بایستی متعلق بمحراب یامرقد این بنا باشد) دارای دو تاریخ سنه ٦٦٧ هجری ودیگری محرم سنه سبعین وستمائه ٦٧٠ هجری است ومیرساند که این قطعات کاشی بعداز محراب کاشی مسجد میدان ساخته شده [1] .

نظیر این قطعات کاشی دربقعه سید اسحق که درخارج شهرساوه ساخته شده وازبناهای اواسط قرن هفتم هجری میباشد بدست آمده است اهمیت این بقعه برای دارا بودن کاشیهای بزرك فیروزه‌ای رنك روی قبر است که ازنظر خط کم نظیر ومورد توجه ودقت خط شناسان است در روی این قطعات هم تاریخ ٦٧٦ هجری خوانده میشود .

ابنیه مغول درخراسان

درنزدیکی ناحیه طوس محل تولد شاعر بزرك ملی ایران فردوسی بنای عظیم آجری گنبد داری بنام گنبد هارونیه جلب توجه بینندگان را می‌نماید این بناو گنبد ازنظر معماری وساختمان شبیه بآرامگاه سلطان سنجر سلجوقی وشباهت تامی باگنبدسلطان محمد خدابنده درسلطانیه دارد دراین مقبره که بشکل مربع ساخته شده باتوجه باسلوب معماری و تزئینات گچبری آن از ابنیه اواسط قرن هشتم هجری بشمار میرود .

گنبدآجری هارونیه دوپوشه بوده پوشش اصلی آن که منظره خارجی گنبد را تشکیل میداده ریخته وحراب شده دراین بنا تزئینات کاشیکاری دیده نمیشود مختصر ظرافتکاری که دراین ساختمان بنظر میرسد آرایشی است که ازاختلاط قطعات آجر و گچ بوجود آمده - قاعده اصلی بقعه چهار گوش بوده که منتهی به بنای هشت گوش میشود درچهارطرف آن چهار طاق ساخته شده که مزین بمقرنسهای گچی است در اطراف بنا حجرات ومحراب گچبری

بقیه پاورقی صفحه قبل

وسایر ادویه مخدر .

۱۱ ــ فرمان مورخ بسال ۱۱۴۳ هجری مربوط به امحاء آثار بدعت .

متن برخی ازاین فرامین بعداً درفصل مربوط درج خواهد شد .

است .

مسجد جامع

بنای مسجدجامع یاجامع مظفری برطبق کتیبه‌ای که درسر درآن موجود است متعلق به نیمه قرن هشتم هجری ودر عدادابنیه‌صنعتی وزیبای این دوران است .

متن کتیبه که باکاشی معرق سفید درزمینه لاجوردی نظر خـواننده را جلب مـی‌نماید بدینقرار است :

امر ببناء هذا المسجد تقرباً الی‌الله تعالی‌العبد الضعیف المحتاج الی‌رحمة ربه‌الغفار . . . . الحاجی الخراسانی . . . الیزدی مولداً فـی‌العشر الاول مـن شوال السنهٔ خمسین وسبعمایه .

گذشته از این کتیبه در درون سر در مقرنس و دو رشته قطار و ستونهای کاشی کتیبه‌های دیگری دیده می‌شود .

در قسمت غربی مسجد ایوان بزرگی است که بنای‌آن از دوران‌آل مظفر می‌باشد ۱ سایرمتعلعات بنادر ادوار بعد ساخته شده وبه بنای اصلی الحاق گردیده است ۲

درپایان این جامع ازلحاظ سبك معماری وتزئینات‌کاشیکاری وساختمان سردر رفیع دارای اهمیت شایانی می‌باشد .

---

۱ ــ این قسمت ازبنادرزمان محمداسمعیل وکیل‌الملك مرمت‌گردیده ودرمتن لوح سنگی که درسمت راست محراب نصب شده تاریخچه تعمیر نقر گردیده است .

۲ ــ محمد حسنخان صنیع‌الدوله درکتاب مرآت البلدان جلد چهارم در باب مسجد جامع کرمان چنین مینویسد :

« مسجد جامع‌کرمان موافق کتیبه‌ای‌که در درب شرقی این مسجد دیده میشود از بناهای محمدبن مظفرالمنصور است‌که درسنه هفتصدوپنجاه هجری بنانموده ومضمون‌کتیبه مزبوره تقریباً این است :

(امر ببناء ذالك المسجد تقرباً الی‌الله تعالی العبدالضعیف المحتاج‌الی رحمة ربه‌الغفور محمدبن المظفرالمنصور علی‌یدالحاج الخراسانی فی‌العشرالال من شوال سنه خمس وسبعمائه) .

بموجب خطوطی‌که دربالای مناره و گلدسته منقوش است درسنه هزار وصـد وهفتاد وشش محمد تقیخان نامی درزمان‌کریمخان زند مسجد مزبور را تعمیر کرده است قبل ازاین تاریخ هم

بقیه پاورقی‌در صفحه بعد

مسجد پامنار

این مسجد هم بنا بکتیبه‌ای‌که دارد متعلق باواخر قرن هشتم و مورخ بسال ۷۹۳ هجری است درباب وجه تسمیه‌آن چنین بنظر میآید چون درمجاورت مسجد مناره‌کوتاهی ساخته شده بدین‌نام‌شهرت‌یافته‌این‌ساختمان بامرسلطان عمادالدین‌که ازخاندان آل مظفر است بنا شده .[۱]

ابنیه تاریخی قرن هفتم وهشتم فارس

در ابنیه تاریخی مشهور فارس چند تاریخ روشن و صریح در برخی از ساختمانهای قدیمی آن منطقه بنظر میرسدکه انتساب‌آنان‌را بدوران قرن هفتم وهشتم ثابت

درعهد شاه عباس ثانی شاهرخ تامی بمرمت این مسجد پرداخته درایوان بزرگ محراب بسیار خوبی داردکه درسنگهای مرمرآیات قرآنی را درنهایت خوش خطی‌کتیبه‌نموده . . وچنین رقم کرده‌اند (عمل خواجه عنایت‌الدین نظام‌الدین معمار اصفهانی) ص۱۱۷ـ۱۱۸ .

مطالب‌کافی‌درباب این بنا درکتب زیر میباشد :

۱ـسایکس،کتاب‌ده هزارمیل‌سیردرکشورشاهنشاهی‌ایران‌ترجمه سعادت‌نوری ص۱۹۹ .

۲ ـ ۱۰۱. پوپ درکتاب هنر ایران‌جلد ۲ص ۱۰۹۹ـ۱۱۰۰ .

---

۱ ـ سایکس درکتاب ده هزار میل سیر درکشور شاهنشاهی ترجمه ص ۷۳ـ۷۴ درباره این‌مسجد چنین مینویسد :

کرمان موقة بدست عموی شاه شجاع عمادالدین .. احمد افتادکه مسجد پامنار راکه تاکنون درکرمان برپااست بنا نمودند اسم مشارالیه در روی منبر سنگی بزرگ قلعه سنگ سیرجان منقور است درنزدیکی سیرجان قلعه سنگی است‌که برفرازآن مسجدی‌قرارگرفته‌دراین مسجد منبرسنگی وجود داردکه درطرف جنوب‌آن این‌کتیبه نقرشده است :

العالم‌العادل‌المظفرمن‌السماء بالنصرالعزیزوالفتح‌المنبرعمادالحق والدین‌الواثق بالملك الصمد اماالخیرات السلطان احمد خلداله سلطانه‌اقل‌ممالکه فی‌سلطانه قطب .. الدین حیدر ... فی‌سنه تسع وثمانین و سبعمائه .

می‌نماید مهمترین این ابنیه شامل : مسجد نو ومسجد سنك ومنبر جامـع سوریان وقسمتی ازمسجد جامع عتیق شیراز می‌باشد :

مسجد نو

مسجد نو ازابنیه زمان اتابك سعدبن زنگی است که بنام مسجد اتابکـی هم خوانده می‌شود بطوریکه ازمطالعه دربنای نامبرده معلوم می‌شود این بنا درسال ٦١٥ هجری بامر اتابك سعدبن زنگی ساخته شده پس‌ازآن درادوار بعد مرمت وتعمیر یافته. ۱

بنای اصلی مقبره ابش خاتون‌آخرین‌اتابك فارس هم‌بنظرمیرسد متعلق باوایل قرن هفتم هجری باشد ۲ .

مسجد سنك

در مجاورت نقش شاپور مسجدی واقعشده که بنام مسجد سنگی نامیده می‌شود این مسجد را درون‌صخره سنگی ایجادکرده‌اند . درمحراب این مسجدکتیبه وتاریخی‌خوانده می‌شوداین‌تاریخ‌که سال٦٥٢ هجری می باشد (فی رمضان‌سنه‌اثنی‌وخمسین‌وستمائه)در روی محراب سنگی نقرشده است ۳ .

---

۱ ـ مرآت‌البلدان جلد ۴ ص ۱۰۸ وآثارعجم ص۴۴۲

ازبنای اصلی مسجد اتابك سعدبن زنگی اکنون فقط یك طاق بزرگ‌که بنام طاق اتابکی شهرت دارد چیزی باقی‌نمانده بقیه ساختمان‌مسجد نوکه اززمره مساجد بزرگ وباصفای شیراز محسوب‌میشود متعلق بقرون بعد میباشد .

۲ ـ درگورستان شیرازبنای زیبائی‌بنام مقبره دختراتابك واقعشده این ساختمان‌آجری که مزین بکاشیکاری نفیس وشامل تالار سرپوشیده و دوگنبدوبناهای دیگری‌است باسلوب خاصی ساخته شده دراین بناکتیبه‌ای بخط زیبا درمتن‌کاشیکاری مغرق طلائی وآبی رنگ دیده میشودکه متأسفانه قسمت اعظم‌آن خراب شده مدفن ابش‌خاتون درسردابه‌ان جای دارد .

درنزدیك مقبره داخل صحن سنگ قبر بزرگی نصب شده این سنگ بمزاریکی ازافراد طایفه عدنانی عرب نسبت داده میشود .

۳ ـ عده‌ای از باستان شناسان معتقدندکه اصل این بنـاآتشکده بـوده است بعداً شاید

مسجد جامع سوریان بوانات

مسجد جامع سوریان رادرزمره ابنیه قرن هشتم هجری تشخیص‌داده‌اندلیکن‌اهمیت این مسجد بواسطه دارابودن منبرچوبی بزرك نفیسی بوده است که اکنون در موزه ایران باستان تهران‌زیب غرفه اسلامی گردیده این‌منبر تاریخی که مورخ بسال ۷۷۱ هجری است دارای کتیبه‌ای نیز می‌باشد که در پایان کتیبه تاریخ‌آن بخط رقاع برجسته چنین خوانده می‌شود :

«فی‌تاریخ ربیع‌اول سنه احدی وسبعین وسبعمائه الهجریه النبویه المصطفویه.»

این‌منبر دارای دوازده عدد پله ودرب ورودی نفیسی است که درساختمان‌آن ازنظر ظرافت وکنده‌کاری سلیقه خاصی معمول شده بدین جهت می‌توانیم این منبر تاریخی را از نظر صنعت نجاری درعداد زیباترین منابر چوبی مساجد ایران بدانیم .

برای اولین بار درزمان اتابکان فارس ازصورت اصلی خارج وتبدیل بمسجد شده این بنا دارای صحن وایوان وطاقهای سنگی وشانزده حجره میباشد .

دراطراف محراب سنگی خطوطی نقرشده که‌بیشتر کلمات و خطوط آن‌محو گردیده وازآنچه که باقیمانده جملات زیراست :

(بناصرالله) و (امیرالمومنین) .

از ملاحظه این دو قسمت عبارت‌کتیبه با نظرگرفتن تاریخ سال ۶۵۲ هجری ایـن طور استنباط‌میشود که مقصود حجار و کاتب کتیبه نام الناصرالـدین خلیفه عباسی و ذکر لقب آن بوده است .

همچنین ازباقیمانده‌کتیبه دیگری که بخط ثلث بربالای سردرب نقر شده شامل :

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

«خدای جهان سلطان اتابك . . . بکرسعد . . . .» می‌توان بقین حاصـل کرد که در زمان ابوبکربن سعدبن زنگی تغییرات‌کلی در بنای اصلی رویداده است اهمیت این مسجد بیشتر ازلحاظ صنعت سنگتراشی وصیقلی ساختن سنگهای‌آن میباشدکه درنوع خودکم نظیر است وضمنا از مطالعه در اسلوب طاقهای هلالی‌آن‌که بشیوه آتشکده ها بنا شده میتوان بـدون اشکال باصـول ساختمانی ومعماری عهد ساسانی‌آشنا شد .

مسجد جامع عتیق شیراز

بنای جامع عتیق شیراز که ساختمان اصلی آن از ابنیه قرن سوم هجری بشمار می‌رود[1] متضمن کتیبه تاریخی نیز میباشد که در روی سنگ نقر شده از متن این کتیبه که مورخ بسال ۷۵۲ هجری است معلوم می‌شود که بانی قسمتی از مسجد که احتمالا بایستی خدا خانه باشد شاه ابواسحق اینجو فرزند شاه محمود اینجو است که در پایان کتیبه تاریخ اتمام و نام کاتب بدین ترتیب خوانده می‌شود :

« فی اثنیتن و خمسین وسبعمایه . . . . کتبه یحیی الجمالی . »

مسجد جامع عتیق جزء قدیمترین مساجد تاریخی ایران بشمار است و با اینکه قسمت اصلی و بنای اولیه آن از بین رفته با وجود این در اثر داشتن بنای معروف خدا خانه و شبستانهای قدیمی و دالانهای متعدد و کتیبه معرق والحاقات زمان صفوی دارای اهمیت خاصی در تاریخ معماری ایران است از شرح جزئیات و درج متن کتیبه‌های آن در این مقال بعلت عدم ارتباط با ابنیه دوران مورد بحث صرفنظر میشود.

ابنیه دوره مغول در ورامین

در نتیجه تتبعات تاریخی و مطالعات علمی و حفریات هیأتهای خارجی این حقیقت تاریخی بثبوت رسیده که ناحیه ورامین جزء رشته آبادیهای ری قدیم محسوب میشده و از لحاظ دارا بودن آثار زیر خاکی در اراضی چال تلخان و حسین آباد و منصور آباد و چشمه علی و طبرك شهرری حائز اهمیت میباشد .

ورامین دارای سهم و نصیب بزرگی از آثار باستانی و معماری قرن هفتم هجری و زمان سلطنت ابوسعید ایلخان و شاهرخ تیموری است و هم اکنون نمونه های برجسته‌ای را دارا می‌باشد که مهمترین آن بنای برج علاءالدین و امامزاده یحیی و مسجد جامع است :

---

۱ - فرصت شیرازی در کتاب آثار عجم ص ۴۳۵ بر این عقیده است که بنای جامع عتیق از یادگارهای عمرولیث صفاری است که در سال ۲۸۱ هجری بساختمان آن اقدام شده .

برج یامقبره علاءالدین

از آنچه‌که باقیمانده واز نظر تاریخ مقدم برسایر ابنیه می‌باشد مقبره علاءالدین است‌که درشهر کنونی ورامین ساخته شده این برج از نظر معماری باساختمان برج طغرل وکاشانه بسطام شباهت‌کلی دارد وبر طبق‌کتیبه‌ای‌که بخط‌کوفی در گردنه برج باکاشی‌های فیروزه‌ای رنك درمتن‌آجری تهیه ونصب شده (قسمتی ازکتیبه خراب وریخته شده) معلوم می‌شودکه این بنا ازابنیه اواخر قرن هفتم هجری است [1].

عده‌ای ازباستان شناسان‌که توانسته‌اندکتیبه این‌بنا را در روزگار آبادی خوانده

۱- این برج‌که ازآجرسخت ومحکم‌ساخته شده دارای بدنه مدوری است‌که ازکف زمین بانمایش سی‌ترك‌آجری بدون پشت بند شروع شده ارتفاع بدنه‌آن درحدود ۱۲ متر می‌باشد سی ترك بدنه بلبه تیزمنشوری شکل زیرقاعده‌گنبد مخروطی آن‌که درحدود ۵ متر بلندی‌دارد ختم میشود درحد فاصله بدنه برج و گنبد قطار زیبائی‌که مزین بکاشی فیروزه‌ای وکتیبه تاریخی‌آن است نصب نموده‌اندگنبد این‌برج دوپوشه ودرکمال سادگی واستحکام بنیان‌گذارده شده درقسمت جنوبی بدنه مخروطی راهرو پله‌کانی بدرون‌گنبد ترتیب داده‌اند.

سردرب اصلی‌آن‌که روبجاده عمومی ودربدنه غربی قرار گرفته دارای بزده بندیهائی‌از دوره صفوی میباشد سردرب دیگری درجهت شرقی ساخته شده‌که میرساند دراین سمت برج بنای تاریخی دیگری وجود داشته‌که اکنون اثری ازآن دیده نمیشود.

تزتین این بنادرعین استحکام وسادگی بسیار جالب میباشد ودرنتیجه داشتن‌قطارآجری و کاشیهای خوش رنگ و کتیبه فیروزه‌ای لطف خاصی باین بنا داده است.

درمقام مقایسه‌ساختمان این‌برج وبرج تاریخی مجاورآن‌که بنام برج طغرل (تاریخ اصلی ساختمان‌آن ۵۶٤ هجری بوده) شهرری اشتهار دارد بایستی باتوجه باین نکته‌که تفاوت سال ساختمانی آن دو تقریباً بیشتر از صد و سی سال نمیشود دقت شود که در این فاصله ناچه پایه‌ای‌تزئین درساختمان ابنیه تاریخی شیوع یافته‌ودر واقع فن معماری باهنرظریف‌کاری وزینت سازی توام شده‌است چنانکه میدانیم‌بنای اصلی‌برج طغرل بسیار ساده بوده. با اینکه ساختمان برج علاءالدین ازنظراستخوان بندی مانندبرج‌طغرل میباشد لیکن‌ازلحاظ منظره خارجی‌تکمیل شده بنظر میآید(تزئینات فراوانی ازاختلاط قطعات کوچك‌کاشی وآجـر درکتیبه وقطارآن جلوه گری مینماید) همین ترئینات است که شکوه خاصی باین بنا داده و ضمناً نماینده تحول ونهضت هنرهای ظریفه‌درابنیه بعدی نیزمیباشد.

و منتشر سازند تاریخ این بنا را ۶۸۰ هجری قرائت نموده‌اند لیکن عده‌ای دیگر تاریخ آغاز ساختمان برج را سال ۶۷۵ وپایان آنرا ۶۸۸ هجری تعیین نموده‌اند .

بقعه‌امامزاده یحیی

درمجموعه ابنیه تاریخی ورامین‌بنای مشهور دیگری نیز بنام امامزاده یحیی شهرت دارد که ازنظرمذهبی وصنعتی قابل کمال توجه واحترام است بنای کنونی برطبق کتیبه مورخ درون بقعه درعداد ساختمانهای قرن هشتم هجری‌نمی‌باشد

اهمیت صنعتی امامزاده یحیی مرهون تزئینات گچبری و کتیبه‌برجسته‌آن بخط ثلث ومحراب‌کاشی گرانبها ویك قطعه‌کاشی روی مرقد بوده است که امروزه جز کتیبه‌گچبری آن اثری ازسایرنقائش وهنرهای مستظرفه‌آن دیده می‌شود . ۱

این کتیبه گچبری که‌دورادور حاشیه‌داخلی بقعه‌را فرا گرفته‌بطرز برجسته‌درزمینه گل‌و بوته فوق العاده زیبائی جلب توجه بینندگان را مـی‌نماید متأسفانه قسمتی ازخطوط

---

۱ ـ محراب‌کاشی این بنا که درعالم هنر کاشی‌پزی‌اسلام وایران دارای‌کمال شهرت ومعروف کارشناسان هنرهای زیبای دوره اسلامی‌است دارای تاریخ سال ۶۶۳ هجری میباشد این محراب درنتیجه حوادثی اکنون درموزه صنعتی شهر فیلادلفی‌آمریکا بمعرض نمایش قـرار داده شده و زینت بخش‌آثار اسلامی‌آن موزه معتبر است تنها یادگاری‌که از این اثرهنری جـاویدان بدست آمده تصویر وعکس‌زیبائی است که در رساله‌ای بنام معرفت صنعت‌کاشیگری که عکسی‌هم ازمحراب کاشی شفاف (مورخ ۶۲۳ هجری) مسجد میدان‌کاشان درآن چاپ شده موجود است ،

این محراب دارای‌امضاء علی‌بن‌محمد بن‌ابی‌طاهر است که‌درجهان‌صنعت‌کاشی پزی‌قرن هفتم هجری‌دارای مقام شامخ‌هنری بوده است .

دیگرازنفایس مشهوروذیقیمت بقعه یك قطعه‌کاشی متعلق بروی مرقد امامزاده یحیی‌است که سرنوشت این‌قطعه هم مانند محراب‌مجاورش گردیده اکنون‌کاشی‌مرقددرموزه ارمیتاژلنینگراد شوروی مورد نظر بینندگان قرار دارد و متعلق بآثار اسلامی‌آن موزه عظیم است این قطعه‌کاشی دارای تاریخ دهم محـرم سال ۷۰۵ هجری است ودر روی‌آن نام امامـزاده یحیی را با جملات (عالم‌العالم) و نام‌کاتب‌کتیبه را (علی‌بن الحسین‌کاشی) و امضائی بنام (یوسف بن محمد) آورده‌اند.

بدین ترتیب معلوم میشودکه قدیمترین اثر این بنامحراب‌کاشی‌آن بوده وپس ازآن قطعه کاشی روی مرقد است وسپس تاریخ بنا میباشدکه مطابق‌کتیبه بقعه سال ۷۰۷ هجری است .

این کتیبه تاریخی ریخته و خراب شده و از آنچه که باقی است معلوم می‌شود نام بانی بنا بایستی ابو محمد ابی زید باشد تـاریخ این بقعه باستناد کتیبه ماه محرم سال ۷۰۷ هجری است ۱ .

ظاهراً پیش از آنکه ساختمان بنای امامزاده یحیی در تاریخ ۷۰۷ هجری بپایان رسانیده شود ابنیه دیگری درمجاورت این بنا ازدوره غزنویان وسلجوقیان ساخته شده بود که اینك از آن بناها بنوشته محققین باستان شناس که شامل مدرسه و برج هشت گوش آجری بوده است ، هیچگونه آثار وقرائتی در دست نیست .

مسجد جامع ورامین

سومین بنای تاریخی ومهم ورامین که متعلق بدوره ایلخانی ابوسعید می‌باشد جامع مشهور ورامین است این مسجد ازنمونه‌های کامل مساجد چهار ایوانی بوده که نه تنها ازنظر

---

۱ ـ ازنمونه های گچبری این بنا یك قطعه گچبری بزرگی است که در بـالای محراب کاشی نصب شده نقوش مارپیچی شکل وطرح شاخ وبرگ و نقشه آن بینهایت جالب توجه میباشد و جزء مجموعه زیبای هنری این ساختمان مشهور بشمار است .

در زیر این کتیبه و در روی بدنه دیوارکاشیهای برجسته منقش بشاخ وبرگ نصب شده که ازجهات هنری قابل کمال توجه وامعان نظر است .

ژ. دیولافوآ درکتاب ایران کلده وشوش ص۱۳ ۵ — ص۱٤۷ .

گنبد آجری کنونی برروی چهار پایه مربع شکل قرار داده شده درچهار گوشه قاعده گنبد چهار نیم طاقی است که گنبد برروی آنها استوارگشته درون این نیم طاقیها مـزین بنقوش زیبای گچبری میباشد .

باشرح مختصری که درباب بنای امامزاده یحیی داده شد این نکته روشن میشود که بطور کلی این بنا درعدادیکی از شاهکار های هنری قرن هفتم هجری ایران است ، با اینکه نفیسترین اجزاء آن ازایران خارج شده است باوجوداین بعلت ریزه کاری خاصی که در تزئین آن بکار رفته (اهمیت تزئین دراین بنا بمراتب زیاد تروکاملتر ازجنبه معماری آن است .) همواره مورد ملاحظه دقیق باستان شناسان وهنرمندان آثار گرانبهای زیبای ایران میباشد .

ساختمان ومعماری گنبددارای مقام ومنزلت صنعتی مهمی است بلکه بواسطه داشتن تزئینات فراوان کاشیکاری معرق و گچبری وکتیبه های تاریخی و انـواع خطوط مختلفه جلب توجه خاص دانشمندان وهنرمندان را می‌نماید .

جامع کنونی که باقیمانده‌ای ازبنای اصلی است اکنون شامل بقایا سردرب وطاقنماهای اطراف ودو رواق شمالی‌وجنوبی وشبستان وایوان وگنبدآجری عظیم است که مجموعه این ابنیه را در حصار مسجد محصور نموده‌اند .

برجسته ترین قسمت تاریخی وتزئینی این سردرب کتیبه‌کاشی معرق‌آن است که بخط ثلث عالی باکاشی سیاه رنك درمتن‌لاجوردی نصب گردیده این متن شامل تاریخچه ساختمان قسمی ازاین جامع مغولی‌است متأسفانه بیشتر خطوط کتیبه ریخته ومحو شده وازآنچه باقی مانده معلوم می‌شود که بانی ساختمان مسجد ابوسعید بهادرخـان است که بدستیاری محمد فرزند محمد قوهدی درسال۷۲۲ هجری ببنای این مسجد پرداخته ازاین روبایستی تاریخ آغاز ساختمان جامع را سال ۷۲۲ هجری بدانیم.

در جناحین سردرب دورواق شمالی وجنوبی مسجد واقعشده لیکن رواق شمالـی‌آن بکلی منهدم گردیده‌بقیه بناکه‌مجموعه شبستان‌وصفه وگنبد تاریخی‌است‌حفظ شده‌است.

شبستان مسجد دارای صفه و ایوان رفیعی است که از تزئینات جـالب آن پیچ‌کاشی فیروزه‌ای‌میباشد که‌درزیرطاق‌صفه‌جایگرفته‌وازحسن‌اتفاق‌سالم‌و بحالت‌اولیه‌خودباقی است‌در طرفین‌این‌صفه آثارطاقنماهائی‌دیده‌میشود که‌ازجهات‌تزئینات‌هندسی‌شکل‌آجری‌و ریزه‌کاری‌و کتیبه گچبری‌برجسته‌بخط‌ثلث‌ازظریفترین ودقیقترین‌صنایع مشهور این دوران است که‌نظایر آن جز در آرامگاه سلطان‌محمدخدابنده(در سلطانیه) در اماکن دیگر مغولی دیده نشده است .

استاد تزئین بنا باین تزئینات خیره‌کننده هـم اکتفی ننموده زینت کاری دیگری‌که شامل یك رشته‌کتیبه‌گچی‌کوفی باشد درحاشیه‌کتیبه ثلث بیرون‌آورده (ازملاحظه ودقت در سیاق‌گچبری وحکاکی و درآوردن خطوط بسیار نازك ظریف و رعایت حدود فواصل‌کلمات ومشابهت تام وتمام حروف سراسر کتببه می‌توان گفت‌مانند‌این است که بایك‌مقیاس و قالب ریخته شده باشد) بدین ترتیب‌توانسته است مقام استادی ومهارت هنری خویش را بانمایش این اثرحیرت انگیز جاویدان سازد . ۱

---

۱ ـ درمدخل درورودی شبستان زیرگنبد در درون‌دوقاب‌آجری لوحـی اززمان شاهرخ بهادر تیموری نصب شده که میرساند پایان ساختمان این جـامع درزمان سلطنت شاهرخ وبسعی

بطوریکه درمقدمه‌این فصل گذشت منظور ازبیان تاریخچه منحصر ابنیه مغولی شرح آن‌رشته ازبناهائی بوده است که اززمان مغول‌وایلخانان درحدودکنونی ایران برجامانده

امیرغیاث‌الدوله یوسف‌خواجه درتاریخ محرم سال ۸۲۱ هجری انجام یافته قسمتی ازمتن این‌لوح درقاب سمت‌راست وبقیه درقاب سمت چپ نوشته شده بدین ترتیب بایستی تزئین شبستان وگچبری محراب وزیر گنبد از آثاری باشدکه بامرشاهرخ‌اتمام پذیرفته‌متأسفانه تاریخ این لوح هم مانند تاریخ پایان‌کتیبه ازبین رفته و محو شده است .

بدین ترتیب سه تاریخ دراین جامع بنظر باستانشناسان رسیده است اولین تاریخ‌آنسال ۷۲۲ ودومین سال ۷۲۶ هجری است‌که بایستی مجموعه بنا باستثنای تزئینات دوره تیموری در فاصله دوسال فوق‌الذکر بپایان رسیده باشد .

در روی قاب‌گچی بخط ثلث امضاءکارگر بناکه باغلب احتمال استاد تزئین بنا هم بابستی باشد بدین ترتیب ثبت شده است :

« عمل علی قزوین خداش بیامر زاد » خوشبختانه ستون‌آجری‌که در روی‌آن این امضاء گچبری شده درنهایت استقامت واستحکام باقیمانده است .

گذشته ازابنیه‌ای که شرح‌آن داده شد یك رشته بناهای دیگر باستانی در ورامین وجود داشته که مهمترین این سلسله اماکن تاریخی که در مرحله دوم اهمیت قرار داشته‌اند بدینقرارند :

شاهزاده حسین — بقعه سید فتح‌الله — امامزاده کوکب ـ امامزاده جعفر وتعدادی بنای دیگر را ثبت نموده‌اندکه امروزه اثری ازآنهادیده نمیشود : قلعه‌گبری ـ امامزاده عبدالله ـ امامزاده‌سعید ـامامزاده‌عظیم ـ امامزاده علی وغیره‌که مجموعاً ۱۸ بنای تاریخی میگردید .

دربین این ابنیه وآثار متفرق تاریخی ورامین بایستی نام بنای شاهزاده حسین وبقعه سید فتح‌الله‌که هردوی‌آنان ازدوران‌مغول میباشد برده شود :

شاهزاده حسین‌گذشته‌ازجنبه مذهبی‌که مورد احترام وستایش اهالی است ازنظرکاشیکاری دارای لطف وجذابیت خاصی میباشدکه باعالیترین ابنیه هم عصرخود ازلحاظ تزئینات برابری میکند این بنا دارای محراب نفیسی ازنوع زیباترین محرابهای دوره مغولی است .

بقعه‌سیدفتح‌الله بواسطه دارا بودن گنبد بزرگ‌آجری‌جلب‌نظربینندگان را مینماید این بقعه برطبق‌کتیبه تاریخی‌که دربالای مدخل ورودی‌آن نصب شده بایستی از آثار نیمه دوم قرن هفتم هجری باشد از قرائت متن کتیبه میتوان بمقام و منزلت صاحب بقعه‌که باالقاب سلطان العارفین وعماد الحق والشریعة معرفی میشود آشنا شد تاریخ پایان‌کتیبه ماه رجب سال ۶۶۹ هجری است .

دراین مبحث سعی شده است که بانهایت اختصار وایجاز بذکر ساختمانهائی اشاره گردد که انتساب آنان بدوره مغول قطعی بنظر می‌رسد بدیهی است شناسائی کامل ابنیه تاریخی این عصر محتاج ببحث مفصلی است که ازعهده این مقال خارج می‌باشد .

سایر صنایع دوران مغول

مکرر درضمن مطالب گذشته باین‌موضوع اشاره کردیم که ازاهم اثرات مطلوب ومفید استیلای مغولان بر ایران گذشته از ارتباطات تجاری وسیاسی اختلاط دو تمدن باستانی ایران وچین بود بدیهی‌است‌تأثیر تمدن ایران در چین‌وبالعکس وهمچنین حضورهنرمندان وصنعتگران چینی درمراکز مهم علمی ومقر ایلخانان مانند تبریز وسلطانیه ومراغه خود موجب نهضت وتحول عظیمی درکلیه رشته های هنری وظریفه گردید .

ایلخانان اصولا برای هنر وفرهنك چین مقام باارزشی قائل بودند از همین رواست که نقاشان و طراحان ایرانی بیش از سایر هنرمندان در تحت تأثیر نقاشی و مناظر چینی در آمدند که بتدریج اثرات آنرا در این رشته از صنایع مستظرفه‌قرن هفتم و هشتم می‌بینیم . ۱

نقاشی وخط وتذهیب

گذشته ازتأثیرات‌مکتب نقاشی‌چین درایران نقاشی دوره مغول درتحت تبعیت وتقلید هنرنقاشی عصر ساسانی وشیوه مانویه نیزهم بوده است وبزعم عده‌ای ازمحققین این فن آثار نقاشی مسیحیان‌هم در تکمیل این رشته ازهنر دوران مغول بدون دخالت نمانده بهر صورت‌پس‌ازمطالعه درتاریخ نقاشی‌قبل ازمغول میتوان چنین نتیجه گرفت که اغلب بلکه تمام

---

۱ ــ ازآثار نقاشی دوره سلجوقیان وخوارمشاهیان که باقیمانده قطعاتی ازنقاشی بردیوار است وتعدادی‌ظروف(سفالی که دارای اشکال‌وصور انسانی ومناظردرباری) که‌معمولا سفالهای این دورانرا به ری وکاشان نسبت میدهند ، رنگ این نقاشیها وسفالها اغلب صورتی وزیتونی و بنفش وآبی وقهوه‌ای وطلائی‌است که در زمینه سفید یافیروزه‌ای نقش بسته .

بطور کلی در دوره سلجوقیان وخوارمشاهیان صنعتگران ایرانی درساختن ظروف سفالی منقش رنگین مهارت خاص بکار میبردند بطوریکه ظروف سفالی این دو دوره را میتوان درزمره بهترین و زیباترین نوع این صنعت دانست .

عناصری که ذکر شد در مکتب نقاشی مغول که در اواخر قرن هفتم هجری ظاهر می گردد اثر داشته است .

ازقدیمترین کتب خطی تاریخی دوره مغول که بامر غازان خان (۶۹۵-۷۰۴) درمراغه نوشته شده یك نسخه کتاب تاریخ طبیعی است که بنام منافع الحیوان ابن بختیشوع شهرت دارد این کتاب دارای ۹۴ صفحه نقاشی است که شامل تصاویر آدم وحوا واقسام حیوانات و پرندگان است .

مجموعه تصاویر این کتاب طبیعی که حاوی صور حیوانات و اشکال مختلفه است می نماید که تمام صفحات آن نبایستی کار هنرمند واحدی باشند ظاهراً چند نقاش چیره دست درتهیه تصاویر نقاشی بایکدیگر همکاری نموده اند .

ازجمله تصاویر عالی وارزنده کتاب نمایش طرحی از ابر درآسمان می باشد که بعداً ازاجزاء وعناصر مهم آرایش وتزئین هنرمیناتور درآمده است . این کتاب گرانبهای مصور اکنون درکتابخانه پیرپونت مورگان [1] نیویورك است .

اثر جاودان دیگری که شامل یك صفحه نقاشی از همین کتاب منافع الحیوان باشد در درموزه متروپولیتن نیویورك محفوظ مانده که شامل شکل دوعقاب است وهمچنین تصاویر متعددی بطور پراکنده از کتاب مذکور در مجموعه وکتابخانه خصوصی علاقمندان باین آثار دیده شده که کلا حاکی ازلطف وجذابیت خاص تصاویر ورنك آمیزی آنان می باشد .

چند نسخه ازشاهنامه فردوسی ازاین دوره باقیمانده که مهمترین نسخ مصور آن در مرحله اول :

شاهنامه معروف بشناهنامه دموت [2] است که تاریخ تحریر آن باحتمال قوی در سال

۱ـ PiERPONT MORGAN LiBRARY. بعضی ازتصاویر آن باسلوب مکتب نقاشی عراق (بغداد) وبقیه ازشیوه نقاشی چینی تقلید شده است .

۲ ـ این شاهنامه که از عالیترین شاهکارهای هنری دنیا محسوب میشود دارای ۵۵ تصویر بزرك وکوچك است .

این تصاویر بطور متفرق وپراکنده درموزه های دولتی وشخصی اروپا وامریکا حفظ میشود معروف است که بهترین تصاویر آن درموزه صنایع ظریفه شهر بستون BOSTON وفریرگالری واشنگتن FREERGALERY میباشد این تصاویر نشان میدهد که بسبك نقاشی ایرانی تهیه شده واز ملاحظه اسلوب ایرانی آن این نکته روشن میشود که نقاشی اقوام اویغور وترك بدون تأثیر درهنر صنتعگران ایران نبوده ازجمله تصویری است در موزه متروپولیتن نیویورك که در نهایت هنرمندی کشیده شده این تصویر منظره ای از بخاك سپردن اسفندیار وحالات مختلفه عزاداران را دراطراف آن نشان میدهد .

۷۲۰ هجری است ودرشهر تبریز استنساخ‌شده .

نسخه‌کامل دیگر شاهنامه‌ای است که دارای تاریخ ۷۳۱ هجری می‌باشد که در یکی ازکتابخانه شهر استانبول ترکیه‌می‌باشد وهمچنین نسخه ذیقمتی هم که مورخ بسال ۷۳٤ هجری‌است‌نیز در موزه‌لینگراد‌محفوظ است .

تصاویر واوراق پراکنده دیگری ازمجالس داستانهای شاهنامه‌که بیشتر آن تصاویر متعلق به نیمه اول قرن هشتم هجری درفاصله وسالهای ۷۰۰ الی ۷٤۱ هجری است در موزه وکتابخانه دولتی وخصوصی اروپا وامریکا موجوداست‌که‌اهم‌آن نسخه‌ایست‌که در سال ۷٤۱ هجری در شهر شیراز برای‌کتابخانه قوام‌الدین حسن وزیر ایالت فارس تهیه شده مجالس این نسخه معرف مکتب نقاشی مغولی شیرازاست .

همچنین تعدادی نسخ شاهنامه بقطع‌کوچك درلندن ونیویورك موجود است‌که باشیوه نقاشی ایرانی تهیه شده ازمطالعه‌کلیه این اوراق و تصاویری‌که شرح‌آن گذشت این نتیجه بدست‌آمده که دراوائل قرن هفتم نقاشی ایران درتحت تأثیر مکتب چینی بوده بتدریج تا اواسط قرن هفتم هجری هنرمندان ایرانی توانسته‌اند بابکار بردن الوان تیره وزمینه قرمز که ازصفات خاصه نقاشی ایران است فن نقاشی ومیناتور را ازسلطه نفوذ مکاتب چینی و مغولی واقوام اویغور رهائی داده وباسلوب خاص مکتب مشهورایران که درزمان تیموریان تکمیل گردید تجلی دهند .

از کتب‌دیگرخطی که‌نمایش‌نقاشی عصرمغولی رادر بردارد ومورخ‌بسال۷٤۱هجری می‌باشدبایستی‌نام یك‌نسخه‌قدیمی‌معروف‌که مونس الاحراراست برده شود این کتاب‌دارای تصاویر نجومی و بروج فلکی می‌باشد اکنون تصاویر کتاب مزبور زینت بخش موزه مترو-پولتین است .

مهمترین عاملی‌که در رواج‌نقاشی‌مکتب مغولی درایران موثر افتادوآثار گرانبهائی ازبرکت‌آن عامل تاریخی نصیب تمدن این عصر گردید وجود خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر ومورخ بود این‌وزیر خردمند بنا بمیل وعلاقه قلبی‌که بتدوین کتاب جامع‌التواریخ داشت بامر الجایتو در تألیف این‌کتاب تاآنجاکه میسر بود بذل مجاهدت نمودو برای اینکه براهمیت وزیبائی وشهرت جامع‌التواریخ بیافزاید گذشته ازاستفاده‌ای که‌ازمورخین چینی ومغولی‌واویغور برای تحریر قسمتی‌ازفصول تاریخ‌مغول‌نمودتوانست عده‌ای ازنقاشان وهنرمندان و خوشنویسان چینی ومغولی وایرانی را برای تهیه تصاویر نسخ متعدد عربی‌و فارسی این‌کتاب جمع‌آوری نماید معروف است‌که‌کار تحریر و نقاشی واستنساخ وتهیه‌این کتاب وسایرکتب خطی آنزمان در محل ربع رشیدی بوده (بشرحی‌که‌گذشت بنای ربع رشیدی درخارج شهر تبریز احداث شده بود این محل دارای‌کتابخانه‌ای بوده‌است‌که

متجاوز ازشصت هزار جلد بزبانهای مختلف داشته هنرمندان و پیشه وران درایـن مکان برای استفاده ازمحضر یکدیگر دورهم گرد میآمدند ودر حدود هفت هزار نفر دانشجو و طلبه دراین ناحیه که بصورت شهری درآمده بود سکونت داشتند) از این کتاب نفیس فقط تاآنجاکه تاکنون اطلاع داریم فقطچند نسخه‌بدست‌آمده است [1].

قدیمترین نسخ‌آن‌مورخ(۷۰۷ هجری) متعلق‌بکتابخانه دانشگاه ادمبورك است [2] دومین نسخه‌آن دارای‌سال ۷۱٤ هجری است که اکنون‌دراختیارکتابخانـه انجمن‌آسیائی لندن [3] می‌باشد .

دو نسخه دیگر از جامع‌التواریخ‌که در زمان زندگی رشیدالدین نوشته شده و بـه ترتیب دارای تاریخ ۷۱٤ و ۷۱۷ هجری می‌باشند درکتابخانه توپقاپـو سرای استانبول است .

نسخه دیگری از کتاب جامع التواریخ بدست آمـده‌که اکنون در کتابخانـه موزه مترو پولیتن است تاریخ تحریر این کتاب را در سال ۷۱۸ هجـری تعیین نموده‌اند .

درکتابخانه ملی‌پاریس [4] هم نسخه‌ای مصور ازاین تاریخ موجوداست‌که‌بقرار معلوم بعد ازدرگذشت خواجه اتمام یافته است .

از هنرهای ظریفه‌که درعصراستیلای مغولان اهمیت فراوان یافت موضوع‌فن‌کتابت‌و حسن خط بوده .

شیوه معروف خط عصرمغول که‌تعلیق‌نام‌داشت بافن‌تذهیب‌توام‌شد وازرمان‌ایلخانیان

---

۱ - کتاب جامع التواریخ بدستور غازان و الجایتو (ایلخانان مسلمان مغولی) تألیف خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر میباشدکـه در سال ۷۱۰ هجری در تبریز در سه جلد نوشته شده است ،

الف - جلد اول تاریخ اقوام مغول .

ب- جلد دوم درتاریخ عمومی‌وسلطنت اولجایتو .

ج - جلد سوم درباب جغرافیا واقالیم .

ازمجلد سوم تابحال اثری دیده نشده است .

مجلد اول ودوم این‌کتاب‌نفیس‌بکوشش دکتربهمن‌کریمی وسرمـایه شرکت نسبی اقبال و شرکاء درتهران سال ۱۳۳۸ خورشیدی بچاپ رسیده است .

۲ - EDiNBuRgHUNiVERSjTY

۳ - ROYAL ASiATiC SOCiETY

۴ - BiBLiOTHEQUENATiONALE

هنر خط و تذهیب کاری بکمال ترقی رسید . مهمترین و عالیترین آثار کتابت و تذهیب این دوره را میتوانیم درمجموعه‌ی و قرآن های تاریخی موجود بیابیم از جمله معروفترین آثار خطی ومذهب این عهد قرآنی است که سال ۷۰۶ هجری در بغداد نوشته شده واکنون در موزه شهر لایپزیك آلمان می‌باشد و همچنین قرآن دیگـری است که در سال ۷۱۳ هجری تحریر یافته و کاتب آن عبدالله بن محمد همدانی است این قرآن متعلق بکتابخانـه سلطنتی مصر درقاهره است .

سومین قرآن متعلق باین عهد بخط عبدالله الصیرفی است که درماه محرم ۷۲۸ هجری اتمام یافته همچنین نسخه دیگر گرانبهائی که بدست عبدالله بن احمد مراغه‌ای نوشته شده و دارای تاریخ شوال ۷۳۸ هجری است باقیمانده که در موزه صنایع ظریفه بوستون محفوظ است . ۱

کلیه اینقبیل کتب آسمانی که بخط مشهور ترین خطاطان نیمه اول قرن هشتم باتذهیب عالی تهیه شده ازنظر فن کتابت و تذهیب کاری در عداد بزرگترین شاهکارهای هنری جهان محسوب است .

ازخطاطان معروف این عصر صفی الدین عبدالمومن اره‌وی ودیگر جمال الدین یاقوت است که دراواخر قرن هفتم هجری هر دوآنان در سلك منشیان خاندان جوینی درآمده و مورد احترام کامل عطاملك بودند .

هنر تزئین نامه‌ها وکتب ازازمنه بسیار قدیم میان ایرانیان سابقه داشته ۲ وبحکم علاقه قلبی که ایرانیان ومسلمانان بداشتن کتب آسمانی وسایر کتابها داشتند همواره درگرد آوری کتاب وتهیه کتابخانه وخزائن کتب همت میگماردند ازاینرواغلب سعی وکوشش میشد که این قبیل کتب مقدس وگرانبهارا با نقوش زیبا وکاغذ اعلی بـاآب زر وسیم وشنگرف و

۱ـ اوراق این قرآن حاکی ازاستعداد وهنرمندی عجیب استاد تذهیب کار ایرانی است که از ترکیب وتزئین صور گوناگون یك نوع طرح تزئینی جدیدی بوجود آورده :

صنایع اسلامی : تالیف دکتر دیماند چاپ نیویورك ۱۹۳۰ ترجمه دکتر عبدالله فریار بنگاه ترجمه ونشر کتاب تهران ص ۸۱

AHANDBOOKOF MOHAMMEDAN DECORATiVE ART.DR. DiMAND.

۲ـ میگویند کتب خطی مانویان که متعلق بفرقه مانوی درزمان ساسانیان باشدمشحون از تصاویر زیباوتذهیبهای بینظیر زرنشان بوده وهنگامیکه این کتابخانه هنری بدست تازیان طعمه آتش گردید آنقدر زر وسیم درآنها بکار رفته بود که جوئی از طلا ونقره روان شد .

لاجورد زینت میکردند این توجه ایرانیان بتزئین کتب وصحایف و اوراق همچنان نزد ایرانیان رواج داشته چنانکه اکثر قرآنهای تاریخی کهن که :کرآنها گذشت روی پوست آهو نوشته شده وسپس باآب طلا تزئین نموده‌اند .

اکنون درموزه‌های سراسرجهان وموزه مذهبی‌آستانه قم ومشهد وتهران قرآنهای نفیسی‌موجوداست‌می‌شود که درصفحات‌اول و سرسوره ها و حواشی‌آن‌تذهیبهای جالب‌دیده می‌شود .

در دوره مغول علاوه برصنعت تذهیب‌هنرترصیع‌هم که شامل‌رنك‌آمیزی‌تصاویرمذهب بالوان متناسب وسایه زنی باشد رواج داشته است .

همچنین صحافی وتجلید وشمسه بندی وبازوبند کتب‌و هنرتشعیر [1] دراین عصر مورد نظر واعتناءبوده تابحدی‌که امروزه تحقیق درهنرتشعیر جزءشعب‌مهم‌هنرهای زیبا درآمده است .

جلدهای قدیمی عموماً ازپوست حیوانات وچرم بوده‌که بصـورت منبت‌کاری پدیدار میشده گاهی روی اینقبیل جلد ها را باآب طلاهم تزئین می‌نمودند .

فلزکاری

ازاواخراین‌دوره صنعت فلزکاری درایران رواج یافت وآثاری‌که بدست‌آمده معرف مکتب فلزکاری‌ایران میباشد درروی‌آثار فلزی اشکال تزئینی که‌شامل‌تصویر انسان‌و مناظر شکار وحیوانات و نباتات باشد دیده میشود مهترین تصاویر فلزی‌که دارای ظرافت وشیوه ایرانی باشد بصورت عقاب ونقش ابوالهول ظاهرشده‌است.

دربرخی‌آثار این عهد ظروفی برنزی وزرین وسیمین یافت شده‌که هنر ترصیع هم درآن بکار برده‌اند لیکن بیشتر این‌آثارکه عمل‌هنرمندان ایرانی است درخارج ازایران بدست‌آمده در روی‌بعضی‌ازاین‌آثار فلزی نام ایلخانان والقاب‌آنان‌موجود است ازآنجمله سه‌کره برنزی است‌که دارای نام الجایتو بوده واکنون درقاهره میباشد .

همچنین‌طشت بزرك‌برنجی موزه متر پولیتن‌است‌که از نمونه های بسیار ارزنده هنر

---

۱ - اغلب درکتب قدیمی دیده میشود که اطراف یك نوشته یانامه‌ای را تشعیر مینمایند این هنرعبارتست ازآرایش زرین یاسیمین یك قطعه یانسخه‌ای ازکتاب بوسیله نقوش حیوانی یا انسانی وگلها وسایر مناظرطبیعت است ووجه تسمیه‌آن چنین میباشد: خطوط تشکیل دهنده این نقوش بایستی مانند موئی (شعر) باریك ونازك باشد این هنر درعصرصفوی بنهایت‌ترقی رسید .

فلزی این عهد بشمار میرود .

بطورکلی صنایع فلزی وترصیع فلزات درعصر تیموری بمنتهی اهمیت صنعتی رسید که شرح آن در فصل هنر دوره تیموریان خواهدآمد .

کاشی سازی

حمایت ایلخانان مغولی از فنون و هنر های مختلفه اسلامی در پیشرفت صنعت کاشی سازی تأثیر مهمی نمود بطوریکه عالیترین نمونه ظروف کاشی لعابدار که متضمن مناظر طبیعی وتخیلی است متعلق باین عهد واواسط قرن هفتم وهشتم هجری میباشد .

ظروف این دوره بانقاشی زیر لعاب ولماب فیروزه‌ای رنك وتزئینات فراوانی که شامل نقش حیوانات وپرندگان میباشد در کارگاهای مهم کاشی پزی ایران ساخته وپرداخته شد ازاینقبیل ظروف که بیشتر دارای کتیبه باحروف برجسته برنك سفید در متن آبی ونارنجی است آثار ارزنده‌ای بدست آمده از جمله کاسه‌ای است که اینك درموزه و یکتوریاالبرت در لندن میباشد این کاسه دارای تاریخ ۶۷۲ هجری وتصاویر پرندگانی برروی آن دیده میشود قسمتی دیگر ازصنعت کاشی سازی این دوره اختصاص بساختن گلدانهای لعابدار بزرك ومزین بصور حیوانات وانسان داردکه بظروف جلادار شهرت داشته وبیشتر این گلدانها با لعاب آبی رنك ساخته شده .

گذشته از ظروف مختلفه وانواع واقسام گلدانها مقادیر زیادی قطعات کاشی متعلق بروی قبور ومرقد ومحراب مساجد از ایندوره بدست آمده که معرف پیشرفت وتحول صنایع کاشی پزی (ازلحاظ نوع لعاب ولعاب جلادار و خطوط برجسته وکود وترسیم حواشی و اشکال مختلفه وشاخ وبرك) است شرح بهترین نمونه هنری اینقبیل محرابها وقطعات کاشی درفصل ابنیه تاریخی دوران مغول درکاشان داده شده است.

نوع دیگری از قطعات کاشی این عصر کاشیهای صلیبی شکل و ستاره‌ای میباشندکه اغلب بلکه تمام این قبیل قطعات دارای تاریخ وکتیبه ونام کابت ودرحواشی آن اشعار وآیات قرآنی خوانده میشود ودر بیشتر اماکن تاریخی این عهد موجود است قطعات زیبائی از این مجموعه بانضمام محراب نفیسی ازقم درموزه ایران باستان تهران بنظر میرسد .

بطورکلی در دوره مغول ساختن ظروف وقطعات کاشی وکاشیهای ستاره‌ای بالعاب و جلای مخصوص شفاف طلائی رنك که دارای اشکال طبیعی وتصاویر اشخاص وطرح برك وگل باشد رواج کلی داشته و بتدریج ساختن ظروف مینائی و کاشی مینائی هم بر آن افزوده شده .

بدیهی است برای پختن و پرداختن این صنعت مهم کارگاههای مشهوری در قرن هفتم وهشتم درایران دایر بوده از مهمترین مراکز کاشی پزی آن عصر بایستی نام کاشان وری وسلطان آباد ودامغان وقم وساوه وسلطانیه ونیشابور ومشهد وگرگان برده شود دربین این نقاط کارگاههای کاشی پزی کاشان ودامغان وری از لحاظ رنگ آمیزی انواع خشت کاشی مغولی شهرت خاصی داشتند.

صنعت کاشی معرق[1] که اززمان سلجوقیان متداول شده بوددردوره مغول بمنتهی ترقی وکمال زیبائی رسیدچنانکه درصفحات قبل اشاره شد بهترین نمونه این هنررا میتوان درسلطانیه زنجان وسایرآثار تاریخی حوزه نطنز وورامین ویزد واصفهان مشاهده نمود.

دراصفهان وبرخی ازابنیه دوره مغولی مانند مقبره باباقاسم (۷۴۱ هجری) ومدرسه امامی (۷۵۵ هجری) ومسجد جامع چند محـراب و قطعات کاشی معرق ساخته شده که از عالیترین کاشی معرق این زمان محسوب است.

بافندگی ومنسوجات

صنایع بافندگی دوره مغول درتحت تأثیر سبك چین قرارداشته وازنمونه‌های بسیار معدودی که بدست آمده تأثیرهنر کالای چینی بطوروضوح بدست میآید ازمنسوجات مغولی چند قطعه پارچه زربفت دراسپانی میباشد این قبیل منسوجات دارای تزئینات وصور گوناگون واشکال مختلفه حیوانات ونباتات وگلها است.

تهیه پارچه های ابریشمی در این عصر رواج کامل داشته واین رشته از منسوجات درعداد مهمترین کالای تجارتی بین ایران و مغولستان وچین بشمارمیآمد:

مرکز مهم بافت زربفت درتبریز وشیراز ونیشابور بوده وهرساله مقادیر زیادی از این پارچه‌های گرانبها برسم تحف وهدایا ازجانب ایلخانان وایرانیان بخارج از مملکت صادرو ارسال میشد.

صنعت بافندگی بعلت اینکه سرزمین ایران مرکز تهیه ابریشم و نوغان بود بکمال

۱ــ کاشی معرق یامغرق که بشیوه موزائیك میباشد عبارتست ازقطعات ریزودرشت باشکال مختلف بارنگهای متفاوت که بوسیله کاشی تراشان ازروی نقشه وطرح خاصــی تراشیده میشودکه پس از قالب گرفتن وریختن گچ درپشت آن بصورت یك صفحه کاشی بزرگ رنگین در میآیـد ازاین قطعات کاشی برای ساختن سردرب مساجد ومدارس وکاشیکاری ایوان وصحن ومحـراب استفاده میشود چنانکه هم اکنون قسمت اعظم ازکاشیکاری مسجد جامع اصفهان مزین بکاشیهای معرق کم نظیر میباشد.

ترقی رسید و چون در این زمینه مملکت ایران دارای استادان ماهر و متخصص بود لذا بنا بامر ایلخانان عده‌ای از این اساتید را از تبریز و سایر نقاط بمغولستان کوچ دادند در دوره سلاطین مغولی هندوستان منسوجات زری ایرانی وقالی باقی بوسیله استادان ایرانی در آن مملکت رواج کلی یافت ازمعروفترین مراکز تهیه زری ایرانی درهندوستان بایستی درمرحله اول نام لاهور وهمچنین دکن وبنارس واحمدآباد برده شود .

صنعت قالی بافی وشعب مختلفه آن مانند گلیم وسجاده‌های عالی که اغلب آنان دارای کتیبه‌هائی درحاشیه باخط کوفی بوده است درایام ایلخانان درایران وکلیه ممالك اسلامی رایج وپیشرفت زیاد داشته واصولا عده‌ای از محققین عقیده دارند که صنعت قالـی بافی از ایران بهندوستان منتقل شده ازاین رو قطعات قالی قرن هفتم وهشتم هندوستان را بطورکلی مربوط بایران دانسته واستادان این صنعت ملی ایران هم ازبین ایرانیان انتخاب گردیده که بعداً بهندوستان اعزام شده بودند .

بااینکه این نکته بتحقیق رسیده که درزمان مغول وایلخانان در ایران صنعت قالـی بافی رواج داشته (نقشه بعضی ازقالیهای موجود قدیمی را باتصاویر میناتورهای مغولی مشابه ونزدیك میدانند) معذالك تاکنون نمونه قطعی ازقالی ایران که متعلق باین دوره باشد بدست نیامده بعضی ازقالیهائی هم که باین عهد نسبت داده‌اند متعلق بکشور اسپانی است .

همچنین درهندوستان صنعت قالی بافی مغولی رواج کامل داشته لیکن نقشه بافت این قبیل قالیها ایرانی بوده است .

تکمیل این هنرملی ایران ازاوایل قرن دهم هجری وزمان صفویه شروع شده که در نتیجه نفیسترین قالیهای ایران متعلق بایـن دوره است که در کاشان وهمدان و شوشتر و هرات وجام واصفهان وتبریز وخراسان کارگاههای آن دایره بوده و برخی قطعات آن نیز شهرت جهانی دارد. ۱

درپایان شرح صنایع دوره مغول بایستی باین نکته توجه شود که دراین عصر فن معماری توام باآرایش وتزئینات فراوان بوده بنحویکه دربیشتر از ابنیه‌ای که شرح آن باختصار گذشت تزئینات درمرجله اول اصول ساختمانی قـرار گرفته استحکام واساس وبنیان بنادر مراحل بعدی واقعشده ونیز درهنر میناتورسازی ونقاشی کتب ترقیات وپیشرفت حیرت انگیزی نصیب هنرمندان ایرانی گردید که بعداً در دوره تیموریان بعلت حمایت و تشویقی که از ارباب فنون بعمل آمد بمقام شامخ هنری و بی نظیری رسیده است

۱ ــ ازجمله قالی زربفت بزرك شاه عباسی است که متعلق بآقای گورکیان درامریکا میباشد که درنمایشگاههای هنرایران درسال ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ در پاریس وزوریخ ولاهـه هلند بمعرض نمایش قرارداده شده بود .

اوضاع ایران مقارن قیام امیر تیمور

بادرگذشت الجایتو ایلخان مسلمان مغول و روی‌کارآمـدن ابوسعید بهادر مقدمات دوران تجزیه وهرج ومرج در دستگاه ایلخانان ظاهر شد زیرا ابوسعید بهادربعلت رشك وحسدی‌که برلیاقت وشهرت وقدرت اراده خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیـردانشمند پیدا کرده بود همواره‌درپی‌فرصت وبهانه‌ای‌می‌گشت که خواجه را ازسمت دیرین خود معزول وسپس بدیارنیستی فرستد . ازطرفی چون مابین خواجه رشیدالدین وخـواجه علیشاه‌که دردرگاه ابوسعید نفوذو اعتباری داشت‌کینه شدیدی حکمفرما بود خواجـه علیشاه توانست رشیدالدین فضل‌الله را متهم بمسموم ساختن الجایتو پدر ابوسعید نماید همین بهانه و اتهام موجب شدکه خواجه رشیدالدین فضل‌الله کشته شود .

قتل خواجه‌که نشان‌کاملی‌ازحق ناشناسی ایلخانان نسبت بخادمین واقعی خود بود تولیدچنان بیم‌ونفرتی‌دربین اطرافیان وامراء صاحب اعتبار ایلخانـی نمودکه بتدریج ترك خدمت را براقامت در دربار آشفته ایلخانـی ترجیح داده و در صدد برآمدند با تشکیل دستگاه مستقلی خود را از شر عـداوت و سعایت اطـرافیان ایلخان مصون و محفوظ سازند.

ازطرفی چون در دوره حکومت ایلخانی ابوسعید وجانشینان وی آرپاخان وموسی خان یك رشته‌اتفاقاتی رویدادکه روزبروز برقدرت امیرشیخ حسن جلایری موسس سلسله ایاکانی‌افزوده‌میشد(وبهمین‌نسبت‌حکومت اعقاب چنگیز دوچار ضعف‌و زبونی‌میشدند .) تاآنجاکه درفاصله ایام فترت بین برچیده شدن اساس حکومت ایلخانـان وظهور و قیام امیرتیمور کورگانی چندین سلسله بوجود آمد . با اینکه هیچکدام از ایـن سلسله ها دارای موقعیت سیاسی واجتماعی مهمی نشدند لیکن چون برخی از آنان مانندآل جلایر خدماتی‌بعالم‌علم‌وادب‌واحترام‌وتشویقی‌درباره‌علماءواد باءعصرخود نموده‌اندازاینراه صاحب شهرت ومعروفیتی گشتند که اهم آنان بدینقرار میباشند :

۱ - آل جلایر یاامرای ایلکانی (۷۴۰-۸۲۷ هجری)

آل جلایر که‌در نواحی بغدادوآذربایجان مستقر شده بودند در حدود هشتاد وهفت سال حکومت نموده‌اند موسس امراء ایلکانی امیرشیخ حسن بزرك وآخرین فرد امیر این خاندان سلطان حسین میباشد .

این خاندان چون خودرا ازتیره مغولی میدانستند بهمین دلیل بین سایر سلسله‌هائی که همعصرآنان بودند بیشترازدیگران سعی داشتند که وارث ممالك چنگیزی شوند لیکن درتمام مدت امارت دربغداد وتبریز بعلت نفاق خانوارگی‌وبرادرکشی‌نتوانستندسروسامان بممالك مفتوحه خوددهند .

تااینکه درسال ۷۸۸ هجری که‌آثار زوال این حکومت ظاهر شده بود امیر تیمور توانست ناحیه‌آذربایجان را متصرف وازامارت نشین جلایریان بغدادمنتزع سازد بدین ترتیب متصرفات امراءجلایری‌درایران ازاختیارآنان خارج شد وطولی نکشید که باقتل سلطان حسین ناحیه عراق عرب هم بدست امرای ترکمان افتاد ۸۳۶ هجری .

۲ - آل مظفر ۷۲۳-۷۹۵ هجری

مظفریان یاآل مظفر که قریب هفتاد ودوسال برنواحی فارس ویزد وکرمان حکومت داشتند مجموعاً درحدود هفت نفرازآنان بسلطنت و امارت رسیدند بانی این سلسله امیر مبارزالدین‌محمود مظفراست که پس‌ازدرگذشت ابوسعید بهادر درصددتوسعه قلمروحکومت خودبرآمد شیراز واصفهان ولرستان‌رامتصرف گردیدلیکن چون‌این‌امیرمردی‌متعصب بآئین اسلام ودرعین‌حال‌سخت‌کش ودارای سوء ظن زیاد باطرافیان حتی بفرزندان خویش بود طولی‌نکشید که‌درنتیجه‌ظلم‌وستم بیحد بدست‌اولادش‌شاه‌محمود کور گردید جانشین‌اوشاه‌شجاع که بحسن خلق ودانش دوستی شهرت داشت برشیراز و اصفهان وآذربایجان مسلط‌شدوبا کفایت وتدبیری که دراداره امور بکار میبرد توفیق‌یافت سایرمخالفین وافرادخاندان‌آل مظفررا بتبعیت خود درآورد تاآنکه درسال ۷۷۶ هجری درگذشت .

ازامراء این‌خاندان که‌دوران‌امارتش‌باقیام امیرتیمورمصادف‌شدسلطان زین‌العابدین فرزند شاه شجاع(۷۸۶-۷۹۰) است که ازمقابل تیمور فراراختیارکرد هنگامیکه امیرتیمور

وارد شیرازشد سایر افرادآل مظفرناچارسر باطاعت نهادنددرنتیجه نواحی فارس وکرمان ازخطرخرابی وقتل وغارت نجات داده شد . وبنابامر تیمور شاه یحیی بحکمرانی فارس انتخاب ومنصوب گردید .

آخرین امیر نامدارآل مظفرشاه منصور فرزند شاه مظفر است (۷۹۰-۷۹۵) که همواره درصددبود بامساعدت برادران وتهیه متحدینی درمقابل تاخت وتازامیرتیمورمقاومت نماید شاه منصور پس‌ازاطلاع برآنکه سلطان زین‌العابدین ازبرابر امیرتیمورفرار اختیار نمود.وشاه یحیی باعنوان‌نایب امیرتیمورامورفارس‌را اداره می‌نماید مصمم شدکه درنزدیکی شیرازبجنك باامیرتیمور بپردازد . بااینکه‌نیروی مختصر او آماده مقابله با سی هزار سپاهی‌آزموده امیرتیمور نبودلیکن دراین جنك که سرنوشت‌آل مظفربدوبسته بودآن چنان رشادت‌وشجاعتی‌ازجانب‌شاه‌منصور نقل‌ونشان‌داده‌شده که‌مدتهامورد تعجب‌امیرتیمور گردیددر پایان این محاربه شاه منصور بدست یکی ازامراء امیرتیمورکشته شد وبدین ترتیب خیال امیرتیمور ازجانب رشیدترین‌امراءآل مظفر و بزرگترین مخالفین خود فارغ گردیده طولی‌نکشیدبنا بدستور امیر تیمور کلیه افرادنامداراین سلسله‌را بقتل رسانیدند و باکشتن آنان بحیات‌آل‌مظفرخاتمه داده شد .

۳ - آل کرت (۶۴۳-۷۸۳ هجری)

امراءآل کرت که قریب ۱۴۰ سال برناحیه هرات حکومت داشته‌اند شامل نه نفر میباشند موسس این سلسله ملك شمس‌الدین است که در اوائل مورد محبت اباقاخان مغولی بود وآخرین آنان ملك غیاث‌الدین است که بعدازفوت معزالدین حسین درهرات بسلطنت رسید وحکومت‌ناحیه سرخس‌رابه برادر خود ملك پیرمحمد واگذاشت‌لیکن حاکم سرخس را با برادر اختلاف بوده تاآنکه درسال ۷۷۸ هجری ایلچی از جانب امیرتیمور بهرات فرستاده شد وچون ملك غیاث‌الدین‌مقدم ایلچی را محترم داشت و رعایت نظریات امیر تیموررانمود مابین این دوامیررشته های مودت وعلائق‌دوستی محکمتر گردید وضمناً ملك غیاث‌الدین توانست یکی ازافراد خاندان امیرتیمور راهم بازدواج پیرمحمد برادر زاده خود درآورد .

درسال ۷۸۲ هجری امیرتیمور بعزم تسخیر خراسان وهرات عازم شد بااینکه در آغاز محاصره هرات‌ازطرف ملك غیاث‌الدین مقاومت بعمل‌آمدلیکن چون مقابله بانیروی امیرتیمور را مصلحت ندانست لذا اضطراراً تسلیم گردید امیر تیمور پس‌ازفتح هرات عازم

سمرقند شد ومجدداً فرمان حکومت هرات را بنام ملك غیاث‌الدین صادر نمود طولی نکشید که برای باردیگر مابین ملك غیاث‌الدین وامیرتیمور احتلاف حاصل شد امیر تیمور ملك غیاث‌الدین را باکلیه اولاد وخانواده‌ش مقید ساخته وبماوراءالنهر اعزام داشت‌وسپس‌کلیه آنانرا در سمرقند بقتل رسانید و بدین ترتیب بحکومت ملوك آل کرت در هـرات خاتمه داده شد.

۴- سربداران (۷۳۶-۷۸۸ هجری)

سربداران که درنواحی سبزوار وحدود جرجان وطـوس و قهستان حکومت داشتند جزء امرائی‌میباشند که درفاصله فترت بین‌ایلخانان وتیموریان برقسمتی‌ازنواحی خراسان فرمانروائی داشته‌اند . حکومت سربداران درحدود ۵۲ سال بطول انجامیده و درایـن مدت یازده نفر حکومت نموده‌اند .

موسس سربداران امین الدین عبدالرزاق است که ازطرف‌عده‌ای ازاهالی‌ناحیه‌بیهق بسمت سرپرستی وسرداری تعین‌شده بود این جماعت که خودرا حامی مذهب شیعه وشیعیان معرفی نموده بودند توانستند درمدت قلیلی طرفداران متعصب زیـادی بگـرد خـود جمع آورنده عبدالرزاق در نتیجه اختلافی که با برادر خود وجیه الدین مسعود پیدا کرد بقتل‌رسیده جانشین عبدالرزاق توانست بافتوحاتی که‌درناحیه جرجان وخراسان‌وغلبه‌ای که برطغاتیمور (امراءطغاتیمور ازنوادگان‌چنگیزخان‌میباشند که‌ازسال۷۳۷-۸۱۲ برجرجان حکومت داشتند آخرین این امراء سلطان علـی نـام است که در سال ۸۱۲ هجری توسط یکی ازحکام دستگاه الغ بیك بقتل رسید وبدین ترتیب بـدوره حکومت این خاندان درجرجان خاتمه داده شد) نمود برای‌خود ایجاد اعتبار و اهمیتی نماید . ولی طولی‌نکشید درنتیجه جدالی که باملك حسین‌کرت وامرای مازندران بعمل‌آوردضعیف شده ودرسال ۷۴۵ درحین زدوخورد درنزدیکی‌آمل مـازندران بقتل رسید . پس ازکشته شدن امیر مسعود که مشهور ترین امیر سربدران بود چند نفر دیگر ازایـن سلسله بحکومت رسیدند تاآنکه نوبت بخواجه علی موید سربداری رسید قبل ازاینکه این خواجه‌گرفتار قدرت امیرتیمور شود مدتی‌باملك‌معزالدین‌کرت درجنك وستیز بود وسپس گرفتارمخالفت شاه شجاع ودراویش طایفه جوریه و خواجه امیرولی شد بدینجهته‌ناچارگردیدروی بامیر تیمور آورد وبدین‌ترتیب‌مدتهادرسلك‌مقربان ومعتمدین‌امیرتیمور سر بردتاآنکه‌درسال۸۸۸ هجری‌درگذشت وبافوت‌وی‌دوران‌حکومت سربداران بسر آمد .

بامختصر شرحی که دراطراف حکومت‌های چهارگانه دوران فترت ایلخانی وامیر تیمور داده شد این مطلب روشن گردید که علت‌العلل برچیده شدن اساس هر کدام از این حکومتها گذشته ازنفوذ امیرتیمور ویك رشته وقایع دیگر جنك وجدال خانوادگی وقیام پدربرفرزند ونفاق واختلاف بین‌افرادخانواده‌آنان بوده است که یکی بعدازدیگری بدست هم‌مغلوب ومقتول گردیده‌اند وبدین ترتیب عوامل موفقیت امیرتیمور برای ایجادمرکزیت واحدی درایران وتسخیرعراق عرب بشرحی‌که خواهیم دید مهیا گردید .

فصل نهم

تیموریان(۷۷۱-۹۰۶ هجری)

تیمور فرزند ترغای نویان است که ازتیره اجدادی باچنگیزخان منسوب بودند و اجداد این دوفاتح که دربرخی ازازمنه بایکدیگر برادرهم بوده‌اند (جد هشتم تیمور وچهارم چنگیز برادر بودند) همواره‌روابطایلی ومحلی داشته‌چنانکه‌یکی ازاجدادتیمور در ملازمت جغتای فرزند چنگیز دارای منصب امارت شده و در مواقع سخت هم‌بحکم‌تعصب ایلی وخانوادگی بطرفداری یکدیگر قیام اقدام‌نموده‌اند .

آباء واجداد تیمور درنواحی ماوراءالنهر واطراف ناحیه‌کش (شهرسبز) روزگاری را باتبعیت ازخانواده (اولوس) جغتای میگذرانیدند وهمواره احکام مناصب‌آنان ازطرف خانان مغولی‌صادر میشد ودرحقیقت اداره امور اردوکشی واجرای سنن ایلی‌بآنان تفویض میگردید . ۱

تیموردرشب بیست وپنجم شعبان سال ۷۳۶ هجری درخطه شهرکش تولد یافت واین سال مصادف با زمانی است‌که ابوسعید بهادر خان درگذشت . ازاحوال روزگار جوانی تیمور اطلاعات دقیقی در دست نیست وآنچه راکه مورخین دراین‌زمینه ضبط نموده‌اند مورد قبول محققین واقع نشده . وبااینکه درباب زندگی تیمور مراتب بتفصیل درکتاب تزوک

---

۱ ــ امیرقراجای نویان جد پنجم تیمورکه بحسن‌رفتار وکردار مشهور بوده ازطرف دومین اولادچنگیز جغتای‌خان‌صاحب‌اختیارات‌فراوان‌شده وهمواره‌سمت‌امیرالامرائی داشته‌است .

تیموری نقل شده لیکن در صحت وقایع این کتاب هم تردید حاصل گردیده آنچه که قریب بیقین است ومیتوان قبول نمود بایستی چنین باشد که دوران زندگانی تیمور که مردی جاه طلب بوده است نظیر بیشتر فاتحین وجنگجویان بسواری وتیراندازی وابراز شجاعت و خونریزی وقتل و غارت گذشته است ودرنتیجه همین عملیات و نظائر آن است که تیمور توانست درمدت کوتاهی نفوذجنگی ومعنوی خویش‌رادربین‌اطرافیانش‌وسعت دهدوبمرحله‌ئی رساند که بسمت سرکردگی وفرماندهی انتخاب شود. تیمور بحکم طبیعت ایلی وخوی‌سرکش وبیابانی وسایرخصائص‌نژادی که‌داشت همواره مترصد بود که مقام خودرادربین اطرافیان تثبیت نماید از اینرو برای وصول بمقصود پیوسته در تکاپوی یاران صمیمی و تحصیل سمت فرماندهی وغلبه برخانان طوایف تاتار بود .

تیمور برای اینکه بتواند بر موافقین خود بیفزاید درابراز تعصب بمذهب اسلام و اجراء شعائر این دیانت کوشش بسزا داشت بهمین جهة از آغازکار حلقه اطاعت ازشیخ شمس‌الدین کلار که پیشوای مسلمانان ناحیه کش بشمار میرفت بر گردن نهادوازاظهار هرگونه احترام واخلاص وارادت بمقتدای خود فروگذار ننمود تااینکه توانست ازطریق تبعیت بآئین اسلام دربین اطرافیان شیخ شمس‌الدین وسایرعلماء مذهبی نفوذ و اعتباری بهمرساند وبدین ترتیب توفیق یافت که جماعتی از مسلمانان متعصب وعلاقمندان باسلام را بدور خودگرد آورد .

تیمور که درزبان ترکی بمعنی‌آهن میباشد باخصائل نژادی و بدویت ایلی و حس جنگجوئی‌وابرازتعصب بدیانت اسلام واعتقادفراوان به پیش‌گوئی وخرافات‌بتدریج توانست درمیان اقران ویاران خویش دارای نام ونشانی شود همین صفات موجب شد که تیمور در سن ۲۴ سالگی بداشتن لیاقت و کفایت دربین اهالی واولوس تاتار مشهورگردد وازاین تاریخ است که نام تیمور بتدریج در زمره کشورگشایان تاریخ برده شد .

پس‌ازفوت جغتای وقراجای‌نویان مدتی نواحی‌ماوراءالنهر وترکستان دوچارآشوب وفتنه شدازاینروفرزندان قراجای بناحیه‌الخضرا که همان شهرکش وسبزباشد رحل اقامت افکندند و همواره از طرف پادشاهان ماوراء النهر در این ناحیه عنوان و سمت حکومت داشتند .

چون دراین مقدمه که شامل اصل ونسب تیمور است نامی از اولوس جغتای برده شد لازم میباشد که اشاره‌ای بوضع خانواده و تابعین جغتای در هنگام قیام و ظهور تیمور بشود .

اصولاساکنین نواحی ماوراءالنهر وکاشغر را تابعین جغتای تشکیل میدادند ودراین تاریخ سرکرده وریاست‌آنان باتغلق تیمور بود .

تغلق تیمور وحکومت اودوچار مخالفت امراء وهرج ومرج ملوك الطـوایفی که در حدود کاشغر رویداده بود گردید تااینکه درسال ۷۴۷ هجری بعلت بروز اختلافاتی که بین سران متنفذ حوزه ماوراءالنهر ظاهرشد امیر قرغن ازسر کردگان متنفذ مـاوراءالنهر بر قرای سلطان که فرمانروای ناحیه جغتای نشین بود خروج نمود قـرای سلطان که مردی سفاك و خونریز بود در مقابله‌ای که باامیر قرغن نمود کشته شد از این پس تامدتی کلیه نقاط قلمرو اولوس جغتای وتغلق تیمور که شامـل ماورالنهر وخراسان بـاشد بحیطه تصرف امیرقرغن درآمد .

دراین هنگام ناحیه خراسان دردست ملك معزالدین ازملوك کرت بود چون ملك معزالدین درمقابله باامیرقرغن دوچارشکست شد خراسان بحدود قلمرو امیرقرغن در آمـد ۷۵۲ هجری . ملك معزالدین باازدست دادن خراسان دوچارشورش اهالی هرات (پایتخت ملوك کرت) و قیام آنان گردید لذا ناچار شد برای بر طرف کردن طغیان مردم پایتخت دست مساعدت ویاری نزد امیرقزغن درازکند امیرقزغن که نیمی از ایـالات ملك معزالدین را بتصرف خودآورده بود بیاری پادشاه هرات بـرخاست و در نتیجه مجدداً ملك معزالدین بحکمروائی خویش درهرات ادامه داد .

امیر قزغن تا سال ۷۶۰ هجری که بدست داماد خود کشته شد در نواحـی متصرفی با ملاطفت‌واحسان تمام حکومت داشت پس ازدر گذشت اوامیرعبدالله پسرش بجانشینی او رسیددیری نکشید که طرفداران امیر قزغن هم قتلغ تیموررا بعلت کشتن امیر بسزای خودرسانیدند حکام معتبر ماوراءالنهر در تاریخ قتل امیر قـزغن از قبائـل مختلف بقرار ذیل بودند :

۱ ـ قبیله آرلاد .

۲ ـ جلایر . منتسب بامیربایزید جلایر

۳ - برلاس . منتسب بقراجای نویان

٤ ـ قاوچی .

امیرعبدالله درنتیجه نادانانی وسخافت رأی بدون علت دست بکشتار برخی ازروساء وامراء این قبائل زد وتصور می‌نمود با معدوم کردن سران متنفذ قبائل میتواند بلامعارض بماند غافل ازآنکه همین اقدام ابلهانه موجب شورش امیر بیان ازطایفه سلدوز وامیرحاجی

ازقبیله برلاس برعلیه اوشد شورشیان تـوانستند درسال ۷٦۱ امیرعبدالله را بسزای اعمال ناهنجار خود رسانیده وازپای درآورند .

پس‌ازقتل امیرعبدالله امیربیان حکومت ماوراءالنهررا بدست گرفت وامیرحاجی در ناحیه‌کش علم استقلال برداشت وسایر نواحی ماوراءالنهر ازآن سایر امراء شد در نتیجه امیرحسین که‌ازنوادگـان‌امیر قزغـن محسوب‌میشد و مدعی حکـومت بر قلمروجدش بود باحالت‌یاس ونا امیدی‌برای بدست آوردن قدرت و حکومت بایـن در و آن در متوسل میشد .

آغاز پیشرفت تیمور

درسال ۷٦۱ هجری چون دربلاد ماوراءالنهر هرج ومرجی‌رویداد تنلق تیمورخان پادشاه اولوس جنتای‌کاشغر که ازنسل جنتای بود با تهیه مقدماتی بماوراءالنهر لشگر کشید اکثرامراءآنجا بخدمتش پیوستند امیرتیمورکه دراین تاریخ ۲٦ سال داشت و درنـزد امیرحاجی بسر میبرد توانست بادختر امیرمسلاربن امیرقزغن ازدواج نماید واز این پس بنام امیرتیمورگورکانی نامیده شد .

امیر حاجی از بیم اینکه دوچار انتقام‌کشتن امیرعبدالله نشود ازترس تغلق تیمور بخراسان فرار نمود وامیرتیمور را همراه خود برد لیکن طولی نکشیدکه امیر تیمور از امیرحاجی جدا شده بماوراءالنهر برگشت دراین موقع جمع‌کثیری بدورش گردآمـدند وتصمیم گرفتندکه امیرتیموررا بسلطنت انتخاب ومراسم پادشاهی را برپانمایند لیکن تیمور قبول نکردودرجواب طرفداران گفت که قبل از خواندن خطبه واجراء سنن ایلی بایستی ماوراءالنهر را از شر اشرار ومدعیان حکومت وگردنکشان خلاصی بخشید و سپس تصمیم گرفت .

عدم عجله امیرتیمور درقبول خواندن خطبه وانجام سایر اعمال پادشاهی‌وفراست و موقع شناسی‌اوموجب شدکه تغلق‌تیمور شجاعت و دینداری و هـوشمندی تیمور را تحسین نموده فرمان حکومت شهرکش را بنام اونوشت تیمور توانست از این پس با مقدماتی که فراهم شده بود برنام واعتبار وشهرت خویش بیافزاید .

چون‌مقدمات پیشرفت‌کار تیموروآوازه حسن شهرت اوفراهم وشایع شد امیرخضریسا بوری‌که ازامـراء ماوراءالنهر بشمار میرفت بخدمت تیمور پیوست وسپس امیر حسین نواده قزغن‌هم ازامیرخضرتبعیت نمود تابتواند بااین پیوستگی انتقام‌کشتن امیرعبدالله راهم بستاند

تیمور بلافاصله بکمك امیرحسین شتافت وناحیه بدخشان را از امیر بیان منتزع ساخت و ویرا منهزم نمود وبدخشان رابقلمروحکومت خود اضافه کرد.

تغلق تیمور برای بار دوم در۷۶۳ هجری بحدود ماوراءالنهر وارد شد ودرناحیه خجندامراء ماوراءالنهر ازجمله امیربایزید وامیربیان وامیرحاجی وامیرتیمور بوی ملحق شدند تغلق تیمور دستور داد بدون مقدمه امیر بایزید را بقتل رسانیدند بدیهی است سایرامراء ازاین‌اقدام ناگهانی متوحش شده قصدفرار نمودند امیرحاجی برای دومین بارقصد فرار بخراسان را داشت امیر تیمور بخلاف امراء دیگر مورد عنایت ولطف تغلق تیمور قرار گرفت وازفرار روی برگرداند سپس‌تغلق‌تیمور بسراغ‌امیربیان‌رفت امیر بیان‌هم دوچار سرنوشت امیر بایزید شده وبدین‌ترتیب هدف تیمور که خلاصی‌بخشیدن ماوراءالنهر ازامراء متنفذ بودتحقق‌یافت...

پس از اینکه حکومت ملوك الطوایفی ماوراءالنهر بر چیده شد تغلق تیمور فرزند خودالیاس‌خواجه رابسمت حکمران کل ماوراءالنهر وامیرتیمور را بامقام سپهسالاری لشکر مأمور اداره آن‌خطه‌کرد الیاس‌خواجه‌که مردی مستبد وخونخوار بود از بدو زمامداری شروع بظلم وستم وتجاوزنمود وتاآنجاکه توانست درکشتن مردم وسادات بی‌گناه وخرابی اوضاع‌کوشید و با اینکه امیر تیمور همواره این حکمران جابر را از کشت و کشتار بیهوده منع و جلوگیری می‌نمود تاثیری نداشت در نتیجه مابین حکمران و امیر تیمور اختلاف‌رویداد ودامنه‌این مخالفت راطرفداران‌خونخوار حکمران باانواع حیل‌وخبرچینی روزبروز توسعه دادند بدیهی است امراء الیاس خواجه‌که از قدرت معنوی وشجاعت امیر تیمور بیمناك بودند برای اینکه بتوانندکارتیمور را بسازند چنین‌جلوه دادندکه امیرتیمور قصد شورش برخواجه الیاس را در سر پرورانده و آماده قیام بر علیه حکمران و مخالفین خویش است چون این اخبار به تغلق تیمور رسید دستور دادکه امیرتیمور را بقتل رسانند تاباقتل امیرتیمور فرزندش بتواند بدون مدعی برماوراءالنهرحکومت نماید:

قیام امیر تیمور

امیرتیموربحکم‌فراست ودوراندیشی‌بامشاهده اوضاع دریافت‌که قریباً بدست مأمورین الیاس خواجه بقتل میرسد لذا قبل ازاینکه حکم وفرمان‌کشتن اوازطرف تغلق تیمور صادر شود راه فرار درپیش گرفت وبرای اینکه انتقام خود را ازخواجه الیاس بگیرد نزد امیر حسین‌شتافت وبهرترتیب بود امیر حسین وعده‌ای ازامراء قبیله برلاس وجمعی از سواران

را باخود همراه ساخته وازطرفی برای برانگیختن احساسات مسلمین وخونخواهی سادات معصوم که بدست خواجه الیاس بخون کشیده شده بودند فتاوی بسیاری دال برلزوم قتل مغولان بدست آورد .

امیر تیمور بمنظورسر کوبی مخالفین و گردآوری لشگر ازسمرقند به بدخشان رفت و پس از مطیع ساختن حکام آن ناحیه عازم پاك نمودن خطه ماوراء النهر از باقیماندگان مغولی شد .

الیاس خواجه برای مقابله باامیر تیمور حکمران ناحیه خوارزم بنام تکل بهادر را مامور نمود بااینکه تعدادنفرات حکمران خوارزم ازنظرعده وسلاح فزونی قابل ملاحظه‌ئی بهمراهان امیر تیمور وامیرحسین داشتند معذالك امیرتیمور توانست بانیروی شجاعت و تدبیر برلشکریان خوارزم غلبه نماید وآنانرا مغلوب وپراکنده سازد بطوریکه درپایان محاربه بیش‌ازچند نفرهمراه تیمور نبودندکه ازاین‌عده یکی امیرتیمور ودیگری امیرحسن وخواهرش بنام الجای ترکان است که بعداً بزوجیت امیرتیمور درآمد و چنانکه قبلا گفتیم ازاین تاریخ نام تیمور به امیرتیمورکورگان [1] مبدل شد .

بااینکه امیر تیمورکورگان دراین مقابله غالب شده بود لیکن بعلت قلت نفرات و عدم وسیله مدتی دربیابان خوارزم باحالت بی‌سروسامانی گذراند ودرنتیجه سخت‌پریشان و مستاصل شد تااینکه درهمین احوال دوچار حمله ناگهانی علی بیك پسر امیر ارغون شاه شده بناچار امیر تیمور وامیرحسین وهمراهانشان که مجموعاً هفت نفر بودند باسارت در آمدند ودراصطبلی بحبس افتادند مدت اسارت آنان قریب ۶۲ روز بطول کشید ودرطی‌همین مدت اسارت وزندانی شدن دراصطبل است که روح سفاکی و انتقام جوئی وقتل عام نمودن درامیرتیمور نفوذ ورسوخ‌یافت تاآنجاکه توانست آتش غضب خودرا باکشتار دست جمعی خاموش سازد .

امیرتیمور نگهبان اصطبل و زندان را بقتل رسانده و پس از استخلاص از علی بیك طلب بخشایش کرد وبادوازده‌نفر ازاطرافیان بطرف خوارزم و بخارا وسمرقند وشهرکش رفت وتاآنجا که توانست بر موافقین خود افزود و پس از بدست آوردن سپاهیانی بدشت خوارزم بمنظورپیوستن به امیرحسین مراجعت نمود.

درسال ۷۶۳هجری والی سیستان که دوچار شورش مخالفین خود شده بود اضطرارا دست مساعدت بسوی امیرتیموروامیر حسین دراز نمود این‌دوامیر بحمایت حاکم سیستان برخاستند وپس ازقلع وقمع یاغیان‌کلیه قلاع واستحکاماتی که بتصرف‌مخالفین‌بود ازدستشان

۱ــ کورگان درلغت مغولی بمعنی داماد است .

خارج ساختندوالی سیستان ازبیم آنکه امیرتمور سیستان را برقلمرو حکومت خود بیافزاید دوچار بیم و ترس شد ودرنتیجه بین طرفین زد وخوردی درگرفت درهمین زد وخورد ها است که بردست تیمور زخمی وارد وتیری هم بپای اواصابت کرد که دوچار لنگی باشد واز همین تاریخ است که بنام تیمور لنك خوانده شد .

امیرتیمور پس ازمدتی توقف درحدود گرمسیرات خوارزم و درمان دست و پا باتفاق چند نفر ازامراء بنام خواجه اغلان وتغلق خواجه وامیرسیف الدین بامیر حسین پیوست دراین مدت امیرتیمورتوانسته بود که سروسامانی بوضع نفرات وسپاهیان خود داده وپس ازمشورت باامراء برای سرکوبی سران مخالف مانند منکلی بوغا وسایرین که درحدود دره گـز و قلاع دیگر علم طغیان برداشته بودند عازم شد .

دراین اردوکشی نیروی تیمور ویاران اوتوانستند برمخالفین خود غلبه نموده وپس ازتوقف درنواحی بلخ واطراف آن بعلت تسلیم امیر بدخشان ازدرمصالحه درآمدند همچنین امیرتیمور توانست بامساعدت امیرحسین ازطریق سالی سرای بریکی دیگـر ازدشمنان که بنام امیرتغلق سلدوز بود غلبه یابد :

یکی دیگر ازمخالفین باقدرت امیر تیمور الیاس خواجـه بود که در مجاورت شهر سبز درناحیه تاش کروفری داشت امیرتیمور باتفاق امیرحسین برالیاس خواجه ولشکریان وی تاخته درنتیجه الیاس خواجه فراری شد ومتصرفات آن بحوزه قلمرو امیرتیمور درآمد درموقع مراجعت این دو امیر بشهر سمرقند وارد شدندوازطـرف خـودکابلشاه را بامیری سمرقند انتخاب ومنصوب نمودند .

امیرتیمور والیاس خواجه

الیاس خواجه بمنظورانتقامخواهی ازامیرتیموروامیرحسین باتهیه لشگرفراوان ووسائل دیگرکارزار درکنار سیحون دست بمقابله وتلافی شکست ناحیه تـاش زد دراین جنك که بنـام جـنك لای نـامیـده شـده بـر نفـرات هـر دو طـرف تلـفات فراونی رویداد و بااینکه امیر تیمور در ایـن مصاف امیر شمس الدین سردار لشـگریـان الیاس خواجه را مجبور بفرار ساخت و شخصاً شجاعت و رشادت و پایداری زایـد از حد نشان داد لیکن بعلت اختلافی که بین او وامیرحسین پیش آمد دوچار شکست شدند .

امیرحسین باطرافداران خود بمحل سالی سرای معاودت نمود امیرتیمور هم ناچار شد برای سروسامان دادن بوضع نفرات خود مدتی را درشهر بلخ بگذراند .

علت وجه تسمیه‌این جنك به جنك لای برای گرفتار شدن اسبان وچهارپایان لشکر امیرتیمور در گل ولای محل جنك بوده است .

الیاس خواجه که درنتیجه پیروزی جنك لای برامیر تیمور دوچار غرور شده بود بمعیت نیروی مغولی خود عزم تسخیر سمرقند را نمود مردم سمرقند برای اینکه بتوانند دربرابر مغول مقاومت‌نمایند اختیار جنك ودفاع شهر را بیکی ازپیشوایان سمرقند موسوم بمولانازاده سمرقندی که بشجاعت ومردانگی‌مشهور بود واگذارکردند مولانازاده توانست باتفاق یاران سمرقندی خود در برابر قوای الیاس خواجه که منظوری جز تخریب وقتل وغارت نداشتند مردانه دفاع نماید نیروی الیاس خواجه بعلت مقاومت دلیرانه مردم سمرقند وحصاروباروئی که بدورشهر کشیده شده بود نتوانستند بشهر داخل شوند ازطرفی شیوع مرض وبادربین چهارپایان سپاه الیاس‌خواجه ووارد شدن تلفات سنگین بآنان بکلی روحیه محاصره کنندگان شهر سمرقند را خراب نمود در نتیجه ناچار شدند پس از مدتی توقف در خارج شهر با دادن ضایعات فراوان ترك محاصره نموده بدیار خویش معاودت کردند .

مدافعین شهرسمرقندکه ازسربداران بودند پس‌ازهزیمت قوای الیاس خواجه بمنظور حفظ شهر از گزند مغولان دست بتصرف اموال مردم دراز نموده و مدتها بشرارت و آزار ساکنین سمرقند پرداختند . انتشار این‌اخبار بالاخص‌رشادت وشجاعت سران سمرقند در مقابل الیاس خواجه سبب وحشت امیر تیمور و امیر حسین‌گردید از این رو این دومیر ازطریق مصلحت بینی تصمیم گرفتند باارسال تحف وهدایا در برقراری روابط حسنه با سربداران و مردم سمرقند تامدتی خود و اطرافیان را از شروگزندآنان مصون دارند وبهمین ترتیب اقدام‌کردند. امیرحسین پس ازملاقات امیر تیمور عازم سالی سرای گردید وامیرتیمورهم بحدود کش‌ونخشب عزیمت‌نمود . ودرهمین زمان است که قصرمعروف بقرشی را درنخشب‌بناکرد . [1]

بروز اختلاف بین امیرحسین وامیر تیمور

امیرحسین وامیرتیموراز‌محل قشلاق متفقاً عازم سمرقند شدند . سربداران سمرقند چون تاب مقاومت دربرابر این دوامیر را درخود ندیدند تسلیم شدند و عده‌ای ازایشان که درطریق‌مقاومت ومخالفت قدم برمیداشتند مغلوب وتنبیه گردیدند دراین‌میان‌مولانازاده

---

۱ ــ قرشی درلفظ مغول بمعنی قصر میباشد .

سمرقندی که مورد علاقه مردم سمرقند بود جان بخلاصی برده درسلك معتمدین امیر تیمور قرار گرفت .

غلبه این دوامیر بر سمرقند موجب تشدید اختلافات قلبی آنان شد زیرا بشرحی که گذشت در جنك لای که بشکست تیمور منتهی گشت امیرحسین درحین جنك با حالت قهر از میدان مصاف باتفاق همراهان خود خارج شد و با اینکه امیرتیمور بافرستادن چند نفرقاصد درخواست مساعدت و یاری نمود گذشته ازاینکه امیرحسین حاضر بشرکت درجنك و حمایت ازامیرتیمور نشد عده‌ای ازطرفداران امیرتیمور راهم بدور خودخواند وازشرکت بقیه آنان هم در میدان جنك و تقویت امیر تیمور جلو گیری وخود داری کرد . آثار این کدورت درسیمای طرفین آشکار بود تا اینکه امیرحسین درنتیجه فتح سمرقند در صدد تجاوز بمال ومنال امراء و بزرگان واطرافیان تیمور برآمد وبرای جمع مال واندوختن ذخائر ازهرگونه ظلم و ستم فروگذار نمیکرد . و همچنین مامورین و عمالی که برای تحصیل مال باطراف میفرستاد از هیچگونه تجاوز و بیرحمی و قساوت خودداری نمی‌نمودند .

چون تحصیل داران در انجام این مأموریت سرسختی وخشونت بسیار نسبت بمردم نشان میدادند وازطرفی مردم سمرقند و اطرافیان امیر تیمور درنتیجه صدمات و خسارات فراوانی که باموال واحشام وچهارپایان آنان درخلال جنك باالیاس خواجه رویداده بود قدرت تحمل پرداخت وجوه وحوالجات امیرحسین را نداشتند و اظهار عجز و اعسار می‌نمودند ناچار بتشریح وضع گرفتاری خود نزد امیرتیمور برآمدند .

ازطرفی امیر تیمور و سرداران او مانند امیر برلاس و امیرسیف‌الدین وآقبوقا بهادر و ایلچی بهادر هم نیز از اینقبیل پرداختها بی‌بهره نماندند . محصلان امیر حسین احکام حوالجات امراء و مقربان امیرتیمور راکه میزان ومبلغ حواله درآن قید شده بود بنظر امیرتیمور رسانده‌ودر وصول آن اصرارفراوان داشتند تاآنجائیکه امیرتیمور ناچار شد ازاموال شخص خویش قسمتی از حواله جات امیرحسین را بپردازد . چون برای امیر تیمور تهیه و پرداخت وجوه تحمیلی مقدور نبود ناچار گردیدکه تعدادی ازاسبان و مقداری ازلوازم شخصی‌وحتی‌دستبند وگوشواره‌زوجه خویش‌اولجای ترکان آغارا که خواهر امیرحسین نیزبود پیش برادرفرستد امیرحسین بااینکه متوجه شدکه دست بند وگوشواره از اموال شخصی‌خواهرش میباشدمعذالك‌در ضبط آنان‌اقدام‌نمودامیرحسین پس‌ازجمع آوری ذخائر فراوان بانتظار وصول بقیه وجوه‌تحمیلی عازم سالی سرای گردید ،

ادامه این‌عملیات جابرانه واصرار امیرحسین درگردآوری مال‌ومنال‌موجب گردید

که‌اختلاف بین او وتیمور روزبروز زیاد تر شود دراین بین‌مفسده جویان از موقع استفاده نموده امیرتیموررا که مخالف اقدامات امیرحسین بود وازطرفی نتوانسته بود باقی رقم حواله سه هزاردینار امیرحسین را فراهم‌کرده وبسالی سرای بفرستد متهم بیاغیگری برعلیه امیرحسین نمودند ودراین زمینه تاتوانستند در مشوب کـردن اذهان امیرحسین و اطرافیان اوکوشش‌کردند .

معروف است‌که امیرحسین تحقیق ورسیدگی باتهام امیر تیمور را بمادر عیال خود رجوع نمود بدیهی است امیرتیمور تن باین محاکمه نداده و همین جریانـات بیش ازپیش سبب اختلاف وعداوت مابین این دویار قدیمی گردید . ازطرفی چون درهمین ایام زوجه امیرتیمور اولجای‌ترکان‌که خواهر امیرحسین‌بود درگذشت لذاآخرین حلقه خویشاوندی مابین این دوامیرهم‌که دربرخی ،واقع موجب اتصال‌آنان بیکدیگر بود ازبین رفت .

امیرتیمور برای مقابله باامیرحسین وتهیه مقدمات لشکرکشی باعده‌ای از امـراء و خانان بمشورت پرداخت وبااینکه‌دراین‌مشورت‌برخی‌ازامراء طریق‌خیانت درپیش گرفتند معذالك‌درپائیز سال ۷۶۷ هجری سپاهی فراوان بفرماندهی امیرسیف‌الدین مأمورسرکوبی امیرحسین ساخت‌امیرحسین همینکه ازقصد امیرتیمور مطلع شد ازطـریق تزویـر و حیله رسولانی‌بنام‌ملك بهادر وعبدالله بادر دست داشتن‌عهدنامه‌ای نزد امیرتیمور فرستاد بعنوان اینکه ماباهم دویارصمیمی و موافق بودیم وآنچه تـاکنون بدست‌آورده‌ایم نتیجه اتحاد و اتفاق بوده‌است وحال هم سزاواراست‌که ازدر دوستی ومصالحه برآنم حق‌آن است‌که عهد نامه مرا امضاء نموده تابدین ترتیب پیش ازبیش بیکدیگر مطمئن شویم . چون امیرتیمور قلباً ازعملیات امیرحسین نگران بود لذا نمایندگان اورا باعهد نامه پس فرستاده بناچار امیرحسین‌برای باردوم علی‌رغم تمایل‌قلبی‌امیرخضر خزانه دارخود را باقرانی‌که سوگند نامه هم همراه داشت نزد امیرتیمور فرستاد وچنین پیام دادکه بروز نزاع وجنك درمیان مامستلزم ویرانی مملکت وپریشانی اوضاع است مصلحت‌آن می‌باشدکه بملاقات یکدیگـر بشتابیم بااینکه امیرتیمور بعهدومیثاق امیرحسین اطمینان‌نداشت ناچار بناباصرار ووساطت علماء وبزرگان حاضر شدکه بملاقات امیرحسین در میعادگاه برود امیر تیمور ازطـریق احتیاط بمعیت عده‌ای سپاهی‌که درحدود دویست وچهل نفر بودند عازم محل قرشی گردید دراین مکان اطلاع یافت‌که امیرحسین قصد دارد ازطریق خدعهٔ وحیله باهمراهان خودکه درحدود دوازده هزار نفر بودند بغتة شبیخونی زده‌کاراورا بسازد امیرتیمور باوجود قلت نفرات شبانه خودرا بکنارآب‌آمویه رسانید وباشجاعت ورشادت خاص‌جان خود وهمراهان را از این مهلکه نجات داد پس از جنك و گریزی که دراین مقام‌کرد باحالت خشم وغضب بناحیه قرشی واردشد وباتفاق امیرسیف‌الدین وسیور اغلان وامیرآقبوغا برلشکریان

مخالف حمله نموده پس‌ازتار ومار کردن‌آنان محمودشاه را بحکومت بخارا منصوب کرد و مدتی درحوالی قرشی اقامت گزید .

جنك امیرحسین و امیرتیمور

روابط مابین این دوامیر درنتیجه اقـدامـات امیرحسین وسعایت مفسده جویان و اینکه هیچکدام حاضر نبودند که صادقانه ازیکدیگر اطاعت و حمایت‌نمایـندکار اختلاف و خصومت‌آنانرا بشرحی که خواهیم دید بجنك کشانید دامنه این مبارزات وکشمکشها تاسال ۷۷۱ هجری که زمال استقلال وسلطنت یافتن امیرتیمور کورکانی است ادامه یافت .

امیرحسین پس ازاطلاع برقدرت امیرتیمور برای اینکه بتواند حریف خود را از پای درآورد ازمحل سالی‌سرای باتفاق امراء وفرماندهان خود مانند امیرموسی وجهانشاه وده هزار سوار زبده عازم تسخیر بخاراگردید دراین موقع حکمران بخـارا محمود شاه بودکه ازطرف امیرتیمور حکومت می‌نمودبااینکه مردم بخارا مردانه ازشهر دفاع نمودند لیکن درنتیجه حیله‌ئی‌که ازطرف قوای امیرحسین بعمل آمد دوچار شکست شدند ناچار محمود شاه که نتوانسته بود مردم بخارارا برای‌دفاع مجدد آماده‌سازدعازم‌خراسان وخدمت تیمور شد .

امیرتیمور چون بوسایل مقتضی از میزان سپاهی وقوت و شوکت لشکر امیر حسین اطلاع داشت درصدد برآمدکه ازملك حسین پادشاه کرت‌که در هرات حکومت مـی‌کرد طلب یاری ومساعـدت نمایدلذا امیرجاکو را بعنوان سفیرنزد ملك حسین‌فرستاد ملك‌حسین حاضر شدکه بمدد امیرتیمور بشتابد ودربرقراری روابط دوستی پیشقدم گردید. امیرتیمور فرزند خود امیرجهانگیر را باتفاق مبارکشاه‌که سمت اتابیکی‌امیرجهانگیررا داشت برای تشبید مبانی برادری نزد ملك هرات اعزام داشت .

امیرتیمور برای‌گوشمالی امیرحسین عازم حـدود ماوراءالنهر شد و پس ازعبور از اطراف جیحون وغلبه‌برعده‌ای ازسرکشان‌و تحصیل غنائم فراوان بناحیه سمرقند وتاشکند رسید دراین‌موقع امیرحسین باآماده‌کردن لشگری فراوان درحدود نخشب وقرشی‌منتظر پیداکردن فرصت برای هجوم وحمله بود .

درمدتیکه امیرتیمور درتاشکند می‌گذرانید امیر بهرام حاکم‌آن محل در پذیرائی وتجلیل امیرتیمور فروگذار نکرد وتعهد نمود علاوه براینکه در موقـع لشکرکشی تیمور برعلیه امیرحسین‌کومك ومساعدت نماید حاضرشدکه دختر خودراهم بازدواج‌فرزندتیمور

امیرزاده جهانگیر درآورد .

امیرحسین باتفاق امیرموسی وامیر محمدبیان سلدوز وبیست هزار نفر سپاهی که گرد آوری نموده بود برای مقابله باامیرتیمور ازراه سمرقند عازم شد امیرتیمور بادوهزار نفر ازاطرافیان خودبمقابله آنان شتافت دراین جنك رشادت وفداکاری امیر تیمور موجب شدکه سپاهیان امیر حسین باادادن تلفات فراوان عقب نشینی نمایند چون خبر شکست سرداران امیرحسین منتشرشد وبیم سقوط کلی امیرحسین میرفت لذا امیر حسین این بارهم برای نجات خرد ویارانش دست توسل بدامان علماء ومشایخ ناحیه خجند و تاشکند دراز نمودتابهروسیله که ممکن است با شفاعت این طبقه که مورداحترام امیرتیمور بوده‌اند قرار صلح وسازشی بین آنان داده شوداین‌بارهم امیرتیمور بسابقه دوستی قدیم ووساطت روحانیون مسلمان حاضرشدکه باامیرحسین قرار مصالحه‌ای بدهد تاشاید ازطریق صلح وصفا روابط حسنه گذشته برقرار شود . ۱

درمجلد ششم خطی کتاب روضةالصفا که تاریخ تحریرآن سال ۸۸۹ هجری میباشد وجزء مجموعه کتب موقوفه مقبره شاه صفی در اردبیل است و اکنون در کتابخانه خطی موزه ایران باستان تهران حفظ میشود شرحی در مورد تنظیم این مصالحه نامه نوشته شده که چون درکتب چاپی روضةالصفا دیده نمیشود لذا بنقل آن میپردازیم :

امیرحسین ... لاجرم همت مصروف تسکین این آشوب گردانیده بعلماء ومشایخ خجند و تاشکنت توسل جسته ازیشان التماس نمودکه باحضرت صاحبقران کامکار اختلاط فرموده درختم ماده مخالفت و نزاع کوشیدند و غباری که بر صفحه خاطرهمایون نشسته بزلال موعظه فرو شویند اصحاب خرقه وارباب عمامه بمقتضی کریمه‌وان‌طایفتان‌من‌المؤمنین اقتلوا فاصلحوا بینهما . ملتمس امیرحسین را بجان‌ودل قبول کرده ازسروفوررغبت قدم درعرصه مصالحة نهادند وباتفاق بمجلس جنت‌آئین حضرت‌صاحبقرانی رفته بعدازتقدیم مراسم ودعا وظائف ثنا معروض گردانیدندکه چون مامخلصان حقیقی‌راکمال نصفت‌وعدالت ودین پروری ومرحمت‌کستری حضرت صاحبقرانی محقق ومعلومست‌کلمهٔ چندکه متضمن صلاح حال بلاد وعباد است بسمع همایون میرسانیم اگر بمضمون کلمات درویشان اعتماد نموده نتایج آن درعاجل‌وآجل شامل‌حال امیرنیکو اعتقاد وعادل گردد و حال‌آنکه منازعت ومخالفت شما وامیرحسین مستلزم ویرانی مملکت وپریشانی رعیت است اگر لشکر بیگانه درین دیار راه یابند خونها بناحق ریخته گردد واموال مسلمانان درعرصه تلف‌آید واهل شرك وکفر برارباب توحید وعرفان استیلا یابند واوضاع شریعت عزا اختلال گیرد ومبانی ملت انهدام پذیرد وعاقبت باشما تیر وفا نکنند وآنزمان پشیمانی سود ندارد واگر بفجوای کلمه و الصلح خیر طریق موافقت مسلوك شود عندالخلق والخلایق‌مستحسن‌ودلپذیر باشدکه آشتی بهمه حال بهتر ازجنکست ... درآنولاکه اعیان واشراف التماس صلح نمودند من صمیم‌القلب

بعد ازتنظیم‌مصالحه نامه ومبادله سفرا این‌دوامیر درناحیه قندوز بایکدیگر ملاقات نموده وطرفین متعهد شدند که ازاین پس درطریق صداقت ودوستی بایکدیگر قدم بردارند وجبران خصومت گذشته را بنمایند .

تسخیر کابل و بدخشان

گرفتاری امیرتیمور واختلاف‌آن با امیر حسین موجب شده بود که حکمران کابل آقبوغانام‌ازفرصت‌استفاده نموده درصددطغیان‌وگردنکشی برآید ازاین رو بعد ازعقدمصالحه این‌دوامیر تصمیم گرفتند که متفقاً حاکم کابل‌راگوشمالی کنند دراین‌مصاف بااینکه سرداران تیمور زخمی ومجروح شدند لیکن درنتیجه فتح نصیب آنان گردید .

اهالی بدخشان بسرکردگی شیخ علی بدخشانی سرازاطاعت امیرحسین و امیر تیمور برداشته بودند بناچارامیر تیمورباتفاق‌جهان‌ملك فرزند امیرحسین برای سرکوبی‌شورشیان ببدخشان عازم شدپس‌ازتصرف بدخشان وگرفتن غنائم فراوان عده‌ای ازیاغیان را مجازات نموده ومدتی درحدود بدخشان اقامت گزید .

غلبه امیر تیمور وهمراهان اودرتسخیر کابل وبدخشان ومطیع ساختن سایر مخالفین روزبروز براعتبار وشهرت امیرتیمورمیافزود وباآنکه امیرتیمور ازفتوحاتی که نصیب شده بود دوچار نخوت وغرور نشده وهمواره خود را علاقمند بانجام تعهداتی که دربرابرامیر حسین داشت نشان می‌داد وراه صواب می‌پیمود لیکن حس کینه توزی شدیدی که در امیر حسین بود موجب شد که درنهان وآشکار برعلیه امیرتیمور اقدام نماید تاآنجاکه طرفداران ویاران امیر تیمور راازمساکنشان احضار نموده در تحقیر آنان از هیچ اقدامی فروگذار نمی‌کرد و از اینکه از سرصدق و صفا با امیر تیمور رفتار می‌نمودند اظهار عدم رضایت می‌کرد .

امیرتیمور پس ازوقوف وتحقیق کامل بعملیات خائنانه امیرحسین این باره بامشورت امراء وسرداران تصمیم گرفت که بهرترتیب باشدکاررا یکسره ودفع شر این امیرجابر و یار قدیم خائن را بنماید .

عاقبت امیرحسین

درمجلس مشاوره‌ای که امیر تیمور برای مقابله قطعی با امیرحسین تشکیل دادکلیه

قبول فرمود وچون ضمیر آفتاب تأثیرش برمصالحه قرارگرفت .

سران سپاهی وامراء واکابر آن عصر که ازمظالم وعهد شکنی امیر حسین بجان آمده بودند متفقاً رای دادند که بایستی در دفع امیرحسین اقدام نمود از اینرو امیر تیمور برای اینکه ضربت موثری برامیر حسین وارد سازد ناچار شد که ازشیخ محمد بیان سلدوز وامراء بر لاس اولاس جغتای وجمعی دیگر مانند امیر کیخسرو وسیور غتمش طلب یاری نماید.

ازعوامل دیگری که درتقویت اطرافیان امیر تیمور موثر افتاد حضور امیرسیدبرکه بود که ازاعاظم سادات مکه بشمار میرفت.

امیرسیدبرکه که برحسب معمول سنواتی برای وصول عوائد اوقافی قبلا نزد امیرحسین رفته بود با نهایت کدورت ودلتنگی ازرفتار خشنی که با او شده بود نزد امیر تیمور بشکایت آمد امیر تیمور نظر باعتقادی که باسلام واحترامی که بسادات داشت درجلب رضایت امیرسید برکه کوشش نمود وتا آنجا که میتوانست رعایت جانب احترام سیدرا باطرافیان توصیه کرد و ورود اورا دراین موقع که عازم میدان قتال بود بفال نیک گرفت.

دراین زمان امیرحسین درحدود بلخ اقامت داشت وپس از اطلاع برتصمیم امیرتیمور باتهیه مقدمات فراوانی عازم جنگ با امیر تیمور شد دراین جنگ که درحدود بلخ بوقوع پیوست شاهزاده امیرعمرشیخ فرزند امیرتیمور هم همراه او بود درنتیجه جنگ خونینی که بین صفوف طرفین رویداد عمرشیخ بعلت اصابت تیرسخت مجروح شد و جمع کثیری ازنیروی طرفین وسرداران ازجمله شیخ علی چوپانی کشته شدند امیرحسین که متوجه اسارت خود و عاقبت وخیم گردید بیکی ازقلاع بلخ پناه برد وازپناهگاه درخواست امان ازامیر تیمور نمود. بااینکه امیر تیمور بامیرحسین امان داد وامیر حسین متعهد شد که پس از استخلاص بزیارت بیت‌الله رود باوجود این پس ازاستخلاص ازقلعه از انجام تعهد خود که که خروج ازبلخ وتشرف مکه باشد سرپیچید درباره عاقبت این امیرظالم که خودوفرزندانش دستگیر ودر رمضان سال ۷۷۱ هجری بامر امیر تیمور بقتل رسیدند شرحی درکتب معتبر تاریخ ضبط شده که اینک مختصری ازآن مراتب درزیر نقل میشود [۱].

---

۱ ــ امیرحسین بادونوکر بیرون آمد و از کمال دهشت وحیرت نمیدانست که کجا میرود و کیف ما اتفق قدم بهرطرف می‌نهاد تا بشهرکهنه افتاد و قریب بصبح شده بود نوکرانرا از خود ببهانه‌ای دور ساخت خایف وگریزان بربالای مناره شهر ویران درمسجد جمعه که از آسیب لشکریان تاتار در وقت کندن وتخریب عمارات سالم مانده بود ... رفت وگفت که ندانست که :

بیت

از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست

روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست

ازعجایب حالات آنکه شخصی اسبی گم کرده بخاطرش آمد که بدان مناره بالا رود و نظر بر

پس ازبقتل رسیدن امیر حسین وفرزندانش بنا بامر تیمور فرار شد ساکنین بلخ که قبلا بدستور امیر حسین ازمساکـن خـود باجبار بنقاط دیگر کوچ داده شده بودنـد مراجعت نمایند .

جلوس امیر تیمور در سال ۷۷۱ هجری

قتل امیرحسین وفرزندان اوموجب شد که‌کلیه مخالفین امیرتیمور ویاران امیرحسین سراطاعت وروی خدمت بسوی امیر تیمورآورند در این زمینه‌کلیه اعیان اولـوس جغتای و سران ناحیه بلخ‌مانندامیرشیخ محمد بیان سلدوز وامیر کیخسرو ختلانی وامیرداود وامیر جلایر وشاه شیخ محمد بدخشانی باتفاق سادات واکابرماوراءالنهر؛ ترمدوازجمله سیدبرکه که‌دارای‌مقام ومنزلت‌خاص نزد امیر تیموروسلمانان‌بود برای‌شرکت‌دراجراء مراسم‌خاص وآداب ایلی‌که درجلوس شاهان مغولی معمول بود مانند زانو زدن وکاسه گرفتن و درم و دینار نثار کردن‌حضور بهم‌رسانیدند باتنظیم بیعت‌نامه‌ای‌در بلخ‌خطبه‌امارت‌ایران وتوران‌رابنام امیرتیمور که ازاین پس ملقب بصاحبقران شده است درتاریخ ۱۲ رمضان سال ۷۷۱هجری خواندند .

دراین تاریخ که زمان جلوس امیر تیمور بپادشاهی است صاحبقران در حدود سی و

اطراف وجوانب دشت وصحرا اندازد شاید که اسب‌کم شده را بیابد چون برآن مناره برآمد امیر حسین را دید وبشناخت امیرحسین که‌یك‌کف‌گندم بهیچ مبارز پهلوان نمیداد یك مشت مروارید غلطـان بآن شخص‌داد ودرکتمان سرخویش‌مبالغه‌ها نموده و بمواعیدخوب اورااميدوارگردانيد وآن مرد امیرحسین را بسوگندآن عظیم مطمئن‌گردانیده فرودآمد و بدرگاه حضرت صاحبقرانی رفت صورت قضیه را بتفصیل معروف داشت وشاه وسپاه را بر آن حال اطـلاع افتاده پیاده و سوار بجانب مناره شتافتند امیرحسین ازبالای مناره بزیرآمد در سوراخ دیوار همان مسجد در خزید وچون دست اجل‌گریبان جانش‌گرفته بود مقداری از دامان جامه‌اش بیرون مـاند مردم ببالای مناره رفته و از شکاف بیرونش کشیده دست و گـردن بسته بخدمت حضرت‌صـاحبقرانی بردند .

نقل ازجلد ششم روضة‌الصفا خطی (۹۹۸ هجری)

چهار سال داشت [۱]. پس‌ازاستقرار امیر تیمور صاحبقران براریکه سلطنت دستور داد که کلیه خزائن ودفائن ونقوذ امیرحسین را که ازطریق ظلم وتعدی وتجاوز بدست‌آورده بود ما بین اعیان وبزرگان دولت وطبقات مختلف بلخ تقسیم نمودند وچون ازانتظام امور بلخ فراغت یافت حکومت‌آن ناحیه را بیکی ازسرداران بنام مرادبرلاس واگذارکرد وازبلخ عازم ماوراءالنهروسمرقندشد . درورود سمرقند تجلیل مهمی‌ازمقدم امیرتیموربعمل‌آمدامیر تیمور دسترو دادکه درتعمیرعمارات وقلاع وابنیه سمرقندکه بعداً بپایتختی‌خودانتخاب نمود اقدام شود .

دراین ایام‌که‌آوازه سلطنت امیرتیمور وانتخاب شهر سمرقندبپایتختی دراطراف و اکناف ترکستان وماوراءالنهرشایع می‌شد هرروزگروهی ازامراء ومتنفذین برای اظهار اطاعت وانقیاد بدربار سمرقند حاضر میشدند .

نقل است‌که امیرتیمورهنگام پذیرفتن امراء منافق ومخالف ازابراز محبت فراوان در باره‌آنانان دریغ نمی‌کرد وبدین ترتیب موجبات دلجوئی و استمالت‌آنان را فراهم می‌ساخت . دربین امراء مخالف تنها امیرزنده چشم بودکه از حضور درمجلس قوریلتای تیموری‌که بعدازتاریخ جلوس درسمرقند بمنظور تمثیت امور تشکیل شده بود امتناع ورزید بااینکه امیرتیمور سه نفرازسرداران خود را برای دلالت ونصیحت نزد زنده چشم بناحیه شیرغان فرستاد با وجود این زنده چشم علاوه بر اینکه حاضر نشد بحضور تیمور بیاید فرستادگان وایلخان تیموری راهم درحبس وقید انداخت .

امیرتیمور شخصاً برای سرکوبی زنده چشم پس ازعبور از جیحون عزم شیرغان را نمود چون دشمن تاب مقاومت دربرابر نیروی امیرتیمور نیاورد بوساطت سرداران تسلیم شد امیرتیمور هم ازتقصیر وی صرفنظر نمود لیکن زنده چشم برای باردیگر علم طغیان بر داشت وبتحریك ابوالمعالی ترمدی درمقام قتل وغارت اهالی بلخ برآمد این بارهم زنده چشم ازعملیات خود اظهار ندامت نمود و مجدداً مورد عفو امیرتیمور قرارگرفت . سپس امیرتیمور عازم مغولستان شد ۷۷۲ هجری پس از عبور ازسیحون عده‌ای از روسا وطوایف خانان مغولی برای اظهار اطاعت وتهنیت بحضور امیر تیمور رسیدند امیر تیمور یکی از امراء رابحکومت مغولستان تعیین نمودلیکن این‌حاکم بمحض پیداکردن قدرت علم طغیان برعلیه امیرتیمور برداشت امیرتیموربلادرنك برسرحاکم مغولستان تاخته دراین اردوکشی برعده‌ای ازیاغیان مانند شیخ ابولیث سمرقندی وامیر موسی وزنده چشم وامیرخضر و ابوالمعالی ترمدی‌که سودای غلبه برامیرتاتار داشتند مظفر وپیروز شد .

---

۱ – ز هفتصد فزون بود هفتاد وبك . قضاگفت شه راکه الملك الك . تمر آمدش نام یعنی حدید ومن شانه فیه باس شدید .

امیر تیمور از این تاریخ ببعد بمنظور آنکه اساس و قوامی باوضاع بی سروسامان ماوراءالنهر وخوارزم ومغولستان دهدوضمناً بهدف اصلی خود که احیاء امپراطوری چنگیز باشد توفیق یابد نظریات وتصمیمات خود را منحصر باجراء دواصل زیر که بمنزله شالوده وبنیان سلطنت تیمور وتیموریان است نمود و عملی ساختن این برنامه را هدف واقعی خود در دوران عمر وسلطنت قرارداد :

۱ - بطوریکه درشرح حال ومقدمه احوالات امیر تیمور اشاره شد تیمور در اظهار اخلاص بمذهب اسلام واحترام بسادات ومسلمین وتجلیل علماء وپذیرائی ازسید برکه وتعمیر مساجد وبقاع جدوافی داشت ازاینرو برای اینکه بتواند ازنیروی مادی ومعنوی مسلمین بر خور دار شود اشاعه مذهب اسلام و حمایت از مسلمین را در سرلوحه برنامه خود قرار داد .

۲ - تجدید و احیاء امپراطوری عظیم مغول درماوراءالنهر و خوارزم و تسخیر کلیه ممالکی که سابقاً درتصرف چنگیز بود .

لشکرکشی بخوارزم ۷۷۳ هجری

امیر تیمور درفاصله سالهای ۷۷۳ تا ۷۷۷ چهار بار بحدود خوازرم اردوکشی نمود علت حمله بخوارزم درنتیجه اقدام حسین صوفی والی خوارزم بود امیر تیمور قبل ازاقدام نظامی با فرستادن ایلچیانی نزد حاکم خوارزم تقاضی کرد که خراج وصولی چند ساله بلادی ازاولوس جغتای که درناحیه خوارزم واقعشده بود برحسب سنن ایلی بخزانه تیمور ارسال دارد . علاوه‌ازاین ایلچی خاص که برای انجام این منظور مأمور خوارزم گردید مولانا جلال‌الدین کشی هم که بحسن عقیده وتأثیر کلام دربین مردم ماوراءالنهر شهرت داشت ازطرف امیرتیمور بعنوان حکم ومصلح مأمور حل وفصل این دعاوی مالی گردید حسین صوفی در نتیجه غروری که بهم‌رسانده بود دستور داد مولانا را بزندان افکندند این اقدام بی‌باکانه حاکم خوارزم علاوه برآنکه اهانتی مستقیم به تیمور بود موجب برآشفتن علماء ومسلمانان گردیده تیمور که حمایت مسلمین را بعهده داشت دست‌آویزی برای حمله بخوارزم برای خود تهیه کرد بلافاصله ازبخارا عازم جنك شد . فرماندهی نیروی امیرتیمور دراین مرحله باشیخ علی بهادر وخواجه یوسف بود وهمچنین سرداران قوای حسین صوفی دراین مقابله شیخ موید ومنکلی خواجه بودند بااینکه نیروی خوارزم در این جنك نهایت شجاعت را بظهور رسانیدند لیکن درپایان کار حاکم خوارزم تسلیم شد .

حسین صوفی ازاین پس مترصد بودکه در اولین فرصت انتقام شکست لشکریان خود را ازتیمور بگیرد طولی‌نکشیدکه حاکم خوارزم بتحریك ومساعدت سپاهی امیر کیخسرو برای بار دوم درخارج شهرخوارزم باقوای تیمور دست وپنجه‌ای نرم‌کردند این بار هم حاکم خوارزم وسپاهیان او مغلوب شدند وحسین صوفی ازشدت غم واندوه درگذشت.

جانشین حسین صوفی برادرش یوسف صوفی از امیر تیمور تقاضای مصالحه نمود پس ازبرقراری صلح باخوارزم امیر تیمور دستور داد امیر کیخسرو راکه سبب تحریك حسین صوفی شده بود دستگیر ساختند وبجرم خیانتی‌که نموده بود بفرمان سیورغتمش‌خان‌که از نزدیکان تیمور بود اورا بند نهادند وبسمرقند فرستادند تابدست بازماندگان امیر حسین قصاص شود.

امیرتیمور بااینکه بایوسف صوفی ازطریق دوستی و محبت رفتار می‌نمود لیکن این والی خوارزم مانند پدر در تحت تأثیر تحریکات فرزندان امیر کیخسرو قرارگرفت و بر خلاف‌عهد ومیثاقی‌که نموده بود بقصد جنك وتعرض پرداخت لیکن‌چون درخودتاب مقاومت ندید برای بار دوم درخواست صلح و سازش‌کرد ومورد عفو قرارگرفت. ۷۷۴ هجری. یکی از شرایط مصالحه این بودکه برادر زاده یوسف صوفی‌که خاتونی مشهور بود بعقد امیرزاده جهانگیر فرزند تیمور در آورده شود این ازدواج باتشریفات مفصلی درسمرقند بآئین اسلام انجام پذیرفت ۷۷۵.

والی خوارزم چون شاهد فتوحات امیر تیمور بربلاد مغولستان واولوس جغتای و قمرالدین دوغرات که شرح‌آن خواهدآمد بود بعلت حس جاه طلبی و سلطنت خواهی‌که داشت پیامی بدین مضمون برای امیرتیمورفرستاد: که بیش ازاین من نمی‌توانم ناظرکشت وکشتار واستیصال مردم ولایات ومسلمانان باشم بایستی تکلیف جهانداری در این حدود معلوم شود اگرحکومت بامن است مردم بدانند واگرامیر تیمور حاکم‌بالاستقلال‌است‌آنهم روشن‌گردد این‌اتمام‌حجت‌حاکم خوارزم سبب‌شد که امیر تیموربدون فوت وقت درسال ۷۰۸ هجری عازم خوارزم شود چون تیمور بپای حصار خوارزم رسید پیغام فرستادکه من طبق درخواست والی خوارزم تاپای حصار بپای خودآمده‌ام اکنون نوبت والی است‌که از حصار خارج شده تکلیف جهانداری را درهمین مکان روشن سازیم بااینکه امیرتیمور قصد حمله ودستگیری یوسف صوفی را نداشت وبسبب خویشاوندی‌وقرابت مایل نبودکه بیحرمتی باوشود لیکن نخوت وغرور والی‌خوارزم موجب تحریك امیر تیمورشد بنابراین سرداران تیمور بامنجنیق‌های‌آتشین برحصار وکاخ رفیع والی خوارزم یورش بردند دراثنا محاصره کاخ خبر رسیدکه یوسف صوفی‌درگذشته است ودر داخل شهرهرج مرجی‌برپا است نیروی امیر تیمور وارد شهر شدند وباغضب هرچه تمامتر دست بقتل وغارت‌گذاردند وعده زیادی ازمردم‌آن شهر را باستثنای سادات ومشایخ و علماء و اشراف وارباب صنایع و حرف‌که

برای تدریس درمدارس اسلامی وساختمان وپیشرفت صنایع وجودشان درشهر کش لازم بود بقتل رسانیدند . پس از این فتح شیخ علی بهادر بسمت حاکم خوارزم منصوب گردید امیر تیمور بشهر کش عزیمت نمود وبشکرانه این پیروزی دستور داد از ارباب صنایع خوارزمی برای ساختمان کاخی عالی استفاده شود بنای این کاخ که بزودی بـاتمام رسید بنام آق سرا شهرت یافت .

جنك امیر تیمور باقمرالدین دوغرات حاکم مغولستان ۷۷۶ هجری

سپاهیان قمرالدین دوغرات از سال ۷۷۲ هجری بکرات باتاخت وتازهای فراوان از کاشغر بحدود ماوراءالنهر موجبات آزار وخسارت اتباع امیر تیمور را فراهم می‌ساختند این حملات وشبیخونهای فصلی تااوائل سال ۷۷۶ هجری ادامه یافت چـون دراین سال دامنه تجاورات خونین نیروی قمرالدین روبتوسعه نهاد بناچار امیر تیمور عازم سرکوبی قمرالدین‌شد سرداران‌امیرتیمورکه بهمراهی‌سپاهیان مأموریت انجام این‌حملات را بعهده داشتند شامل میرزا جهانگیر فرزند تیمور وشیخ محمد بیان سلدوز وعادلشاه جلایر بودند دراین مقابله‌فتح بالشگریان امیرتیمورشد غنائم ومال فراوان نصیب میرزا جهانگیر گردید که‌کلیه‌آن اموال واسبان را بابشارت‌مژده فتح برمغولان در شهر سمرقند بحضور پدر تقدیم کرد دربین اسیرانی‌که همراه امیرجهانگیر بسمرقند انتقال داده شد دوخاتون مغولی بنام خاتون‌آغا ودخترش دلشادآغا بودند . امیرتیمور دلشادآغا را بزوجیت خود آورده وسپس امیرتیمور بشهرخجند روی‌آورد دراین شهر ازطرف عـادلشاه جلایر استقبال شایانی از امیرتیمور وهمراهان اوبعمل‌آمد وبعداً بشهر کش وارد شد .

دراین خلال باطلاع امیرتیمور رسیدکه در خفا توطئه‌ای برای قبل وی بدست شیخ محمد بیان سلدوز و عادلشاه ریخته شده بـااینکه نقشه انجام خیانت ایـن دوسردار قریب الوقوع بودلیکن تیموربافراستی‌که داشت درلحظه خطر متوجه شد برای تنبیه توطئه‌گران دستورداد جلسه تحقیق تشکیل شود پس ازمحاکمه وثبوت تقصیر نسبت‌بقتل آنان اقدام‌نمود بدین ترتیب شیخ محمد بیان بکیفر رسیده عـادلشاه هم از بیم مجازات فـرار اختیار نمود ونزد قمرالدین دوغرات رفت .

قمرالدین برای بار دوم بمنظور تلافـی شکست اولیه سپاهـی درمحل اندکان برای مقابله جمع‌آوری نمود بااینکه سپاهیان قمر الدین رادر این مرحله چهار هزار نفر ضبط کرده‌اند ونیروی تیمور درساعت شروع جنك پیش ازدویست نفر نبود باوجود این درنتیجه

رشادت خاص فتح نصیب امیر تیمور گردید . بدین ترتیب کاشغر بحوزه متصرفات امیر تیمور درآمد . این محاربات قریب پنج سال بطول انجامید تا اینکه درسال ۷۸۱ هجری بافرار قمرالدین وسران سپاه او پیروزی نصیب تیمور گردید .

فوت امیرزاده جهانگیر وولادت شاهرخ بهادر

درزمانیکه امیر تیمور برای سرکوبی قمرالدین عازم بود امیرزاده جهانگیر فرزند ارشد امیر تیمور بیمار وناتوان شد ازاینرو برای معالجه درسمرقند توقف نمود امیر تیمور پس از فتح مغولستان در هنگام ورود بسمرقند مطلع شد که فرزند مورد علاقه‌اش در سن بیست سالگی فوت نموده امیر تیمور ازشنیدن این خبر بسیار متأثر گردید . از حسن اتفاق چون این ایام مصادف باولادت شاهرخ بهادر(۱٤ ربیع‌الاخر سال ۷۷۸ هجری) هم گردید تولد این فرزند سبب شد که ازاندوه وتالم تیمور کاسته شود . [۱]

---

۱ ــ هنگامی که امیر تیمور ازاین سفر مراجعت می‌نمود یعنی موقعی که هزاران فرسنگ راه شمال راتاختای طی کرده وبسمرقند بازمیآمد . مردم سمرقند تابیرون باغهای شهر به پیشواز رفتند . آنها لباس تیره پوشیده وبدون سروصدا بانتظاروی صف کشیدند .

سیف‌الدین که مسن ترین امیران بود عده‌ای ازسرداران را بجلو برد آنان روی جامه‌های سیاه خود گرد وغبار فشانده بودند . تیمور که آنان رادید عنان کشید وسیف‌الدین پیاده شد بدون اینکه برروی تیمور نگاه کند رکاب اسب اورا در دست گرفت .

تیمور گفت : «چرا میترسی سخن بگو .»

سیف‌الدین گفت : «ای امیر بخدا ترس در دل من نیست . اما پسر جوان تو پیش از آنکه بحد رشد برسد درگذشته است این گل سرخ تورا باد اجل کنده است .» بیماری جهانگیر رابه تیمور نگفته بودند وی چند روز پیش ازمراجعت تیمور درگذشته بود وسیف‌الدین آموزگار پیر شاهزاده جرئت کرد خبر مرگ اورا بپدرش برساند .

تیمور فوری به سیف‌الدین گفت : «سرجایت برگرد وسوارشو» سیف‌الدین سوارشد ودرظرف چند لحظه سپاهیان ودیگران ازجریان خبرشده بسمرقند بازگشتند . درهمان شب نقاره جهانگیر را پیش تیمور آورده درهم شکستند که پس ازمرگ وی برای کس دیگر نواخته نشود .

ازروزی که جهانگیر سردار شده بود تا هنگام مرگ وی این دسته نقاره در موقع ورود جهانگیر بصدا درمیآید وورود جهانگیر را اعلام میداشت . لحظه‌ئی لبان پیرمرد تاتار ازشدت اندوه آویخته گشت وی جهانگیر را پیش ازهرکس وهرچیز می‌خواست .

نقل از کتاب تیمور لنگ . تألیف بارولد لامب ترجمه علی جواهر کلام

ازامیرجهانگیر دوپسر باقی‌اند : یکی بنام میرزاده محمد سلطان ازخاتون خانواده صوفی دیگری پیرمحمد ازملك آغا دخترخواجه الیاس .

نزاع امیرتیمور باارس خان پادشاه قبچاق وسایرمخالفین

حاکم سقناق بنام تنتمش خان که ازطرف امیرتیمور سمت حکمرانی داشت در دو نوبت گرفتار حملات ارس خان و پسرش قتلق بوغا شد بااینکه قتلق بوغا کشته شد وحاکم سقناق هم مجروح ومنهزم گردید باوجود این ارس‌خان دست ازتجاوزات خود نکشید در این ضمن ایلچی‌ای نزد امیرتیمور فرستاد و بتلافی کشته شدن فرزندش قتلق بوغا در جنك تنتمش خان را طلبید که بکیفر رساند بدیهی‌است امیر تیمور حاضر نشد که حاکم پناهنده خودرا بدست دشمن سپارد همین موضوع باعث شد که طرفین درنزدیکی محل سقناق دست بمقابله ومقاتله زنند آخرالامر ارس‌خان که دوچار شکست شده بود با دادن تلفات سنگین بقبچاق عزیمت نمود ودرگذشت پسر ارس‌خان جانشین پدر شد . بدین ترتیب برای بار سوم تنتمتش خان عازم حکومت سقناق گردید .

چون خبرهرج ومرج اوضاع قبچاق باطلاع امیر تیمور رسید تنتمش‌خان‌را مأمور تصرف آنحدود نمود تنتمش‌توانست بامساعدت امیرتیمور بردشت قبچاق والوس جوجی‌خان غلبه یابد ۷۷۹ هجری .

همچنین چون دراین سال قوریلتای تیموری برای اتخاد تصمیم ولشگرکشی بایران درسمرقند تشکیل شده یود از جانب امیرتیمور امیرسیف‌الدین مأمور شد که برای گرفتن کومك نزد ملك غیاث‌الدین کرت والی هرات رود وازملك هرات تقاضای مساعدت سپاهی نماید بااینکه سیف‌الدین مدتی در دیار هرات ماند لیکن‌بدون نتیجه عزیمت نمود دراین زمان علی بیك جانی فرمانی نیز بخدمت امیرتیمور پیوست ودختر خود را بعقد امیرزاده سلطان محمد فرزند امیرتیمور درآورد .

فتح خراسان وآغاز لشگرکشی امیرتیمور بایران ۷۸۱ هجری

پس‌ازآنکه امیرتیمور برکلیه ماوراءالنهر وحوزه متصرفات اولوس جغتای و جوجی غلبه‌یافت وعلی‌بیك جانی‌قربانی‌حاکم ناحیه ابیوردهم تعهدنمودکه هنگام حرکت بخراسان

آماده مساعدت سپاهی باشد امیر تیمورعازم یورش وحمله بایران شد همینکه بقصبه «اندخود» رسید باحسن اعتقادی که نسبت بپیشوایان مذهبی و اولیاءاله داشت بملاقات باباسنکو نام که از اوتاد زمان خود بود رسید وازاین تصادف بسیار خشنود شده و بفال نیک گرفت، وچون بحدود سرخس نزدیک گردید ملك محمد حاکم آن دیار باستقبال امیر تیمور شتافت وازهمین ناحیه است که ایلچی‌ای نزد علی بیك جانی قربان فرستادوویرا بتعهدی که نموده بود متذکر ساخت وسپس عازم جام وطیبات شد درطیبات (تایباد) بدیدار مولانا زین‌الدین صوفی مشهور نایل وناحیه پوشنج را بتصرف آورده وعازم فتح هرات گردید .

دراین موقع حکومت هرات باملك غیاث‌الدین کرت بود پس اززد وخورد شدیدی که بااردوی امیر تیمور نمود عاقبةالامر چاره را درتسلیم دیدلذا امیرپیرمحمد فرزند خود را باتفاق یکی ازسردارانش بنام اسکندر مسیحی نزد امیر تیمور فرستاد وپس از چند روز شخصاً برای‌عذر خواهی درمحل باغ زاغان بملاقات امیر تیمور رسیدوبدین ترتیب فتح هرات وبرچیدن شدن اساس امارت آل کرت درآن ناحیه درسال ۷۸۳ هجری اتفاق افتاد .

پس ازفتح هرات برحسب دستور امیر تیمور مولانا قطب‌الدین رابهمراهی کلیه ذخائر ودفائن ملوك غور بناحیه شهر کش ماوراءالنهر انتقال دادند . همچنین نواحی نیشابور و سبزوار باتسلیم شدن حکام آنان علی بیك جانی‌قربانی وخواجه علی موید سربداری بتصرف امیر تیمور درآمد . ناحیه اسفر این هم که در دست امیرولی بود بامختصر مقاومتی بر حوزه قلمرو امیر تیمور اضافه گشت .

امیر تیمور پس ازاین فتوحات برای تمشیت امور وگذراندن زمستان عازم سمرقند وبخارا شد .

دومین یورش امیر تیمور بناحیه‌خراسان بقصدتصرف طوس وکلات باهمراهی ومساعدت امیرانشاه حاکم سرخس وملك غیاث‌الدین حاکم‌هرات شروع شد ۷۸۴ بااینکه امیر تیمور مایل نبودکه باعلی بیك جانی قربانی درمقام جنك وستیز برآید لیکن ازآنجا که علی بیك همواره درصددکشتن امیر تیمور بود بناچار امیر تیمور برقلعه‌کلات حمله برد وچون آثار فتح وپیروزی قوای تیمور برحاکم کلات معلوم شد بناچار علی بیك اطاعت نمود وبااعزام رسولانی عذر تقصیر خواست .

امیر تیمور ازکلات بسوی قلعه قهقهه رفت پس ازتعمیر ومرمت وتعیین کوتوالی برای قلعه عازم ترشیز گردید .

ترشیز دراین تاریخ بدست یکی ازگماشتگان‌ملك غیاث‌الدین بنام ملك علی‌سدیدی که بشجاعت و مردانگی معروفیت داشت سپرده شده بود اهالی این ناحیه با اینکه دردفاع ترشیز مردانه قیام نمودند لیکن مغلوب شدند درنتیجه ترشیز وقلعه‌آن بدست امیر

تیمور درآمد . پس‌ازتصرف ترشیز چون امیرتیمور متوجه میزان قدرت ورشادت اهـالی آنجاکه بسدیدیان شهرت داشتند گردیددستور دادکه عده زیادی ازآن مدافعین سرسخت ترشیز را برای نگهبانی قلاع وحفاظت راههای نظامی بحـدود ترکستان اعـزام داشتند . ونیز درهمین موقع است‌که فرستاده شاه شجاع ازشیراز بنام عمرشاه با تحف وپیشکشهای فراوان ونامه دوستانه نزد امیر تیمورآمد معروف است‌که امیر تیمور فـرستاده را بانامه جوابیه وهدایای شاهانه‌ای‌که مناسب مقام شاه شجاع بود روانه شیراز نمود وضمناً ازشاه شجاع خواست برای تحکیم مبانی محبت یکی ازخواتین دودمان‌آل مظفررا جهة همسری فرزندش امیرزاده پیرمحمد اختصاص داده و معرفی نماید . سپس امیرتیمور ازترشیز عازم مازندران شد .

امیرتیموردرسال ۷۸۵ هجری ازطریق ترشیزوکبود جامه عازم تسخیر مازندران شد امیرولی حاکم مازندران چون تاب مقاومت درخود ندید سر باطاعت نهاد امیر تیمور عازم رادکان گردید دراین‌مکان امیرشیخ علی بهادرکه مأمورحفظ قلعه‌کلات بود باطلاع رسانید که علی بیك جانی قربانی راه خـلاف وعصیان میرود امیرتیمور دستور داد علی بیك را بهمراهی سایر امراء وامیرغوری فرزند ملك غیاث‌الدین‌کرت مقید ساخته ودربند نمودند وبماوراءالنهر نزد میرزا عمرشیخ فرستادند طولی‌نکشیدکه‌کلیه این امراء برحسب امرامیر تیمور بقتل رسانیده شدند .

دراواخرهمین سال است‌که بازعده‌ای ازغوریان بعزم تصرف هرات بسرپرستی ملك محمد قیام نموده وتاتوانستندمردم مسلمان هرات وعلماء وسادات راکشتند چون این خبر بامیرتیمور رسید میرزا میرانشاه را مأمور ساخت‌کـه انتقام خون مسلمانان را از یاغیان بستاند میرانشاه پس‌ازغلبه برمتجاوزین دستور داد نسبت بقتل عام‌آنان اقدام شود معروف است که در کنار حصار شهر هرات چندین مناره از سر کشته شدگان ساخته شد وهم دراین سال است‌که دلشادآغا زوجه وقتلغ ترکان‌آغا خواهر امیرتیمور درسمرقند در گذشتند .

سومین یورش درسال ۷۸۵ هجری

درمدت توقف امیرتیمور درماوراءالنهر جماعتی ازمردمان‌آن‌حدود برحکامی که‌امیر تیمور در آن حدود گذارده بود شوریدند لذا امیرتیمور برای مطیع ساختن آنـان عازم هرات شد .

تیمور قبل ازحرکت بسوی هرات ازملك غیاث‌الدین دعوت نموده بودکه درشورای سالانه شرکت نماید لیکن ملك هرات قبول این دعـوت را موکول بایـن نموده بودکه سیف‌الدین نامی که از نزدیکان تیمور بود بهرات بیاید وبالاتفاق نزد امیر بروند بااینکه تیمور سیف‌الدین را فرستادلیکن معلوم شدکه غیاث‌الدین قصد خدعه وحیله دارد ودراین فرصت بعنوان تهیه تحف وهدایا مشغول فراهم نمودن وسایل جنگی وآماده ساختن خود برای مقابله باسپاهیان تیمور می‌باشد تیمور رسول دیگری نزد غیاث‌الدین فرستاد غیاث‌الدین این بار هم نماینده تیمور را توقیف نمود چون این خبر به امیرتیمور رسید فرمان حمله به هرات را صادرکرد ودرمرحله اول فوشانك که قلعه هرات بود بتصرف آورد سقوط فوشانك مقدمه قطعی سقوط هرات شد غیاث‌الدین تقاضـای صلح نمود تیمور اورا بااحترام استقبال کـرده بسمرقند فرستاد . ۱

امیر تیمور پس ازتصرف هرات جمع کثیری ازاهالی آنحدود را بقتل رسانید وچون ازتسخیر این بلاد فارغ شد عزم بدست‌آوردن قندهار را نمود بعدازآنکه قندهارهم مسخر شد حکومت آنرا بیکی از امراء خویش واگذارکرده وعازم مراجعت بماوراءالنهر بود . دراین بین اطلاع یافت که امیرولی برای بدست‌آوردن نقاط متصرفی سابق خود در حوالی استراباد ظاهر شده لذا بدون درنك باسپاهی مجهز از راه کبود جـامـه (بهشهر کنونی) بمقابله باامیرولی شتافت دراین جنك شکست قطعی بامیر ولی و همراهان وی وارد شد وپس ازتار ومار شدن نیروی امیرولی امیرتیمور زمستان را در حدود گرگان واستراباد گذرانید .

در همین یورش است که تیمورشخصاً به سبزوار وسیستان حمله نمود تسخیر قلعه سبزوار

---

۱ ــ هرات درآن تاریخ جزء یکی ازچهار شهر نامی اسلامی (بلخ ــ بخارا ــ نیشابور) بشمارمیرفته وچنانکه مورخین نوشته‌اند هنگام فتح هرات دراین شهر دویست وپنجاه هزار نفر جمعیت بوده ودارای صدها مدرسه وسه هزارگرمابه وده هزار دکان وتعداد زیادی آسیاهای باری که موجب استعجاب فاتحین شده بود بچشم می‌خورده است .

معروف‌است که دروازه‌های تاریخی وآهنی این شهرراکه یادگار ملوك غور بوده است بشهر کش (سبز) انتقال داده شدوکلیه خزائن ودفائن وآلات وادوات سیمین وزرین وجواهرات گرانبها وتحت طلای غیاث‌الدین را بغارت ویغما بردند .

بدیهی است گذشته از چپاول وتطاولی که دراین شهر روی داد بامـر تیمور مقرر شدکه بسیاری ازعلماء واکابر وهنرمندان هرات را بماوراءالنهر منتقل سازند وهمین امـر موجب رواج شعر وشاعری وفضل وهنر در دوره تیموریان گردید . ازاین پس تیمور درعداد یکی ازسرداران جهانگشا درآمد وبه منتهی درجه قدرت وشوکت رسیده بود .

بازدن‌نقب برای امیرتیمور میسر شد معروف‌است چون امیر تیمور درتصرف سبزواردوچار خشم وغضب شده بود دستور داد دوهزار نفراز مردم اسیرآن ناحیه را زنده زنده بربالای یکدیگرنهادند وباگل‌وخشت وخاك اطراف آنانرامسدود ساختند تابدین ترتیب مناره‌هائی ازکشته شده‌گان برپاسازند که مورد عبرت سایر مخالفین‌قرارگیرد تاگرفتار وسوسه دیو غرور نشده ودرچاه ویل نیافتند [1] .

ناحیه سیستان بادفاع دلاورانه‌ای که دربرابر هجوم امیرتیمور نمود بناچار از پای درآمد وازتعداد پنج هزار نفر مدافع سیستان که در مقام دفاع شهر برآمده بودندکسی باقی نماندکلیه‌آنان بامرتیمور بقتل رسیدند وبقول صاحب ظفرنامه : [2]

« هرچه در آن دیار بود خزف تاگوهر شاهوار و از نفائس اجناس تا میخ در و دیوار بباد تاراج رفت وبرق غارت بر بیش وکم‌آن ولایت‌کوفته خشك وتر درهم سوخت.»

معروف است‌که پس ازورود بسیستان از کله دشمنان چندین مناره برپاساخته شد و سپس امیرتیمور برای استراحت بسمرقند بازگشت .

یورش سه ساله وجنك باتغتمش خان (۷۸۸ـ۷۹۰)

امیرتیمور پس‌ازفتوحاتی‌که نصیب‌آن شدوشرحش گذشت‌چون باوضاع‌آشفته وپریشان ممالك ایران‌آگاه بود بعزم تسخیر ایران‌که از آرزوهای دیرینه وی بشمار میرفت مصمم شدکه بهرطریق‌است سراسرکشور را مسخر سازد ازاینرو مقدمات جمله بزرگی را برای مدت سه سال درخاك ایران فراهم ساخت ودراین فاصله باتاخت وتاز ویورش وخونریزی بسیار توانست‌که بآرزوی خود صورت عمل دهد :

امیرتیمور درسال ۷۸۸ هجری ازسمرقند عازم ایران‌گردید وچون بناحیه فیروز کوه مازندران رسید غیاث‌الدین فرزند سیدکمال‌الدین حاکم ساری بدو پیوست وچون بنا بدستور ملك‌عزالدین‌حاکم لر کوچك‌کاروان حجازکه ازناحیه لرستان عبور می‌کرده مورد تجاوز وقتل وغارت قرارگرفته بود لذا امیر تیمور عازم لرستان شد که ملك عزالدین را تنبیه نماید دراین‌اردوکشی توانست قلعه خرم‌آباد راکه ازقلاع مستحکم ومتین بود بدست آورد سپس بروجرد و خرم‌آباد را مسخر ساخت وتاتوانست ازکشتار لران دریغ ننمود ـ وبسیاری ازمخالفین ودشمنان خود را دراین لشگرکشی بدیار نیستی فرستاد .

---

۱ و ۲ ـ ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی جلد اول ص۳۶۰ و ۳۶۸ . نقل از سعدی تا جامی ص۲۱۰ .

همچنین چون دراین‌موقع سلطان احمد جلایراز بغداد باسپاهی فراوان بقصد مقابله باامیر تیمور به تبریز آمده بود امیر تیمور ازفرصت استفاده نمود امیرزاده میرانشاه را بفرماندهی اردو تعیین ساخت وشخصاً عازم فتح تبریزشد سلطان احمد جلایر چون قدرت مقاومت درخود ندیدفرار اختیارکرد و بحدودنخجوان متواری گشتو بدین ترتیب امیر تیمور وارد تبریز شد و حوالی شنب غازان رابرای‌اقامتگاه تابستانی‌خود انتخاب‌نمود.

چون اهالی واکابر وسادات تبریز ازرفتار مستبدانه‌عادل‌آقا درایام حکومت تبریز شکایت داشتند لذا یکی‌ازامراء مأموریت یافت که بسلطانیه محل‌اقامت عادل‌آقا رفته ویرا دستگیر واموال‌آن را ضبط نماید این مأموریت با دستگیری عادل‌آقا انجام شد[1] بنا بامر تیمور عادل‌آقا را زنده ازدیواری بلند فروافکندند و کلیه اموال وذخائر اورا نزد امیرتیمور ارسال داشتند . درهمین ایام است که ازطرف حاکم خلخال امیرولی (که از فرزندان امراء طغا تیموریه بود) دستگیر شده وسپس سرش را ازبدن جداکرده نزد امیر تیمور به تبریز فرستادند . پس‌ازبرقراری‌آرامش وامنیت درآذربایجان وتبریز برحسب دستور امیرتیمور عده زیادی ازهنرمندان و صنعتگران نامی‌آذربایجان را بنواحی سمرقند کوچ داده و از حضور آنان درآن شهر برای آبادانی وپیشرفت امور صنعتی استفاده کردند .

امیرتیمور درفصل پائیز ازحوالی رود ارس عبور نموده بحدود نخجوان در حرکت آمد وپیشوای نخجوان راکه شیخ حسن نام داشت‌کت بسته بحضور او آوردند وسپس به تسخیر قلعه قارص پرداخته کوتوال قلعه‌که فیروز بخت بود شخصاً نزد امیرتیمور روانه شد بااینکه فصل زمستان فرا رسیده بلادرنك عازم تصرف تفلیس که از امهات‌بلاد آنروز بشمار می‌رفت گردید چون اهالی تفلیس و گرجیان مخالف مذهب اسلام بودند امیرتیمور توانست باتحریك وتشویق سپاهیان مسلمان مقاومت دلیرانه آنانرا از بین بردارد وبدین ترتیب تفلیس هم بحوزه متصرفات افزوده گشت[2] . امیرتیمور مدتی دراین شهر باستراحت

---

۱ ـ درظفرنامه وبرخی ازکتب تاریخی دیگر عادل‌آقاراکه دراوائل سمت شحنگی سلاح خانه بغداد را داشت بسارق عادل ملقب ساخته .

۲ ـ حضرت صاحبقران دین پرور فرمودکه چگونه رواباشدکه طایفه‌کرجیان‌که ازنور توحید وعرفان بهره ندارند دروسط مملکت مسلمانان قرارگرفته دعوی سلطنت‌کنند . . . اکنون زمام مهام اختیار جهانیان‌که درقبضه اقتدار ماقرارگرفت بردست همت پادشاهانه‌خویش‌واجب و لازم میدانم که‌عرصه‌کشوررا ازلوث‌وجوداین مشت‌بداخترپاك‌گردانیم .. آن حصن حصین بکشودند وبضرب شمشیرآبدارکفار بدارالبوار فرستاده ورئیس‌ایشان ملك‌بقراط دست وگردن بسته بدرگاه

وشکار پرداخت وبنا بنوشته صاحب ظفرنامه شکار فراوانی دراین ناحیه صید شدکه از حمل آن بخارج شکارگاه عاجزآمده وبسیاری ازآن شکاررا درشکارگاه گـذاردند - سپس امراء وسرداران خودرا مأمور جمع‌آوری اموال مغلوبین نمود وشخصاً برای گذرانیدن زمستان عازم ناحیه قشلاق قراباغ گردید .

درخلال این‌فتوحات است که امیرشیخ ابراهیم والی شیروانات وهمچنین عده‌ای از ملوك نواحی گیلان وامیرشیخ علی‌بهادراز راه اردبیل‌درقشلاق قراباغ برای اظهار اطاعت نزد امیرتیمور رسیدند .

دراوائل‌سال ۷۸۹ هجری بامیرتیموراطلاع رسیدکه تغتمش‌خان پادشاه دشت قبچاق (مردان دشت) که تااین تاریخ باامیرتیمور درمقام دوستی وصفا سرمی‌کرد درصدد است‌که مانع عبور لشگریان‌امیرتیمور ازکنار رودخانه‌کر شودچون این اخباربتواتررسید وصورت حقیقت یافت امیرتیمور امیرزاده میرانشاه را برای‌گوشمالی تغتمش خان مأمور نمود بـا اینکه امیرتیمور وفرماندهان اومایل نبودندکه‌کار اختلاف بجنك و جدال کشد لیکن چون حمله ازطرف مأمورین‌تغتمش‌خان شروع شد ناچارنیروی امیرزاده میرزانشاه وارد جدال گردید درنتیجه فتح نصیب قوای امیرتیمور گردید پس از رفع غائله تغتمش خـان طولـی نکشیدکه خبر ورود شاهرخ وخلیل سلطان وسرایملك خاتون زوجه امیرتیمور بمرند شایع شد امیرتیمور برای دیدن فرزندان خود عازم محل ملاقات گردید .

دراین تاریخ قلعهٔ‌النجق‌راکه بدست‌یکی‌ازگماشتگان‌سلطان‌احمدجلایر بودوحاکم‌آن راه خلاف می‌رفت بتصرف آورد ونیز امیرشیخ علی بهادررا بمأموریت تصرف قلعه بایزید نامزد ساخت وامیرسیف‌الدین وامیر ایدکوتیمورا هم بجانب مروگسیل داشت .

دربهارسال ۷۸۹ هجری امیرتیموربرای‌سرکوبی‌ترکمانان‌که دست‌تعرض بکاروانان تجارتی دراز نموده بودند عازم فتح‌قلعه بایزید ووان [1] وسایر نواحی‌آسیای صغیر گردیدو توانست شهرهای این ناحیه‌را مانند ازرروم وارزنجان و موش واخلاط بتصرف‌آورد . در

گیتی‌پناه رسانیدند ... ملك بقراط را مشمول عاطفت و احسان‌گردانیده حکومت ولایتی راکه سابقاً متعلق باو بود با دیگر ضمائم و ملحقات بخدمتش ارزانی داشت ملك بقراط در زمره اهل اسلام درآمد .

نقل ازروضةالصفا خطی جلد ششم

تاریخ تحریر سنهٔ ثمان وتسعین وتسعمانه ۹۹۸ هجری

---

1 ـ یکی ازفضلا درتاریخ فتح قلعه وان این رباعی راگفته است :

شاهی‌که بتیغ‌فلك ایران بگرفت — ماه علمش سرحد کیوان بگرفت

تاریخ گـرفتن حصار وانـرا — گر پرسندت‌بگوکه‌کیوان بگرفت

این موقع سرپرستی ترکمانان باقرامحمد ترکمان وبرادرش بایرام خواجـه بودکه بعلت عدم اطاعت دوچارمقابله باامیرانشاه گردیدند ودرنتیجه بادادن تلفات وتقدیم اموال فراوان شکست حوردند . ازاین پس ولایات سلماس وارومیه هم نیز تسلیم شدند .

امیرتیمور درمدت اقامت در سلماس ملك عزالدین حاکم آن ناحیه را مـورد توجه قرار داده درهنگام عزیمت علاوه برحکومت سلماس اداره ناحیه کـردستان را بدو تفویض کرد . ضمنا امیرتیمور ازعراق ایلچی‌ای نزدزین‌العابدین مظفر فـرزند شاه شجاع سلطان ناحیه فارس فرستاد و ویرا متذکر ساخت که پدرت شاه شجاع سفارش وتوصیه تـورا بمن کرده است اینك بحکم علائق گذشته موظف می‌باشی که نزدمن آئی که بدیدار یکدیگر نائل شویم . گذشته ازاینکه زین‌العابدین مظفری حاضرنشددستورصادره را اجراءنمایدایلچی امیرتیمور راهم که حامل پیام دوستانه بودبقتل رسانید ازاینرو مقدمات یورش بفارس آماده شد وچون بنزدیك اصفهان رسید عده‌ای ازاکابـر واشراف واعیان وسادات باستقبال امیر تیمور بخارج شهرروی بردند تاازشرعواقب خشم وغضبی که بفارس دارد درامـان باشند . دراین ضمن حکم شدکه آنچه اسب واسلحه دراصفهان موجود است تحویل اردوی امیرتیمور داده شود ومحافظت دروازهای شهرهم بامیران واطرافیان وی واگذارگردد .

چون محصلان ومأمورین تیموری دراجراءوظیفه مقرر شدت‌عمل بخرج داده ومطالبه جریمه هنگفتی ازمردم آن دیارکردند وازطرفی دراخذاین جرایم واموال ناحق پافشاری و ظلم وستم روا می‌داشتند بناچار عده‌ئی از مردم اصفهان برآنان شوریدنـد و همین شورش مختصر سبب گردیدکه اصفهان دوچارکشتار فجیع وقتل‌عام عمومی گشت و بطوریکه ضبط شده هفتاد هزار تن کشته شدند وازسرآنان کله مناره‌ها برپا گردید [1] .

پس ازآن تیمور عازم شیراز شد و شهر شیراز تسلیم گـردید . [2] و همچنین سلطان

---

۱ – ظفرنامه یزدی جلد اول ص ۴۳۴

۲ – دراین هنگام است‌که‌گویا ملاقاتی مابین امیرتیمور باشاعر بلندمقام شیراز خواجه حافظ واقع شده واین واقعه را دولتشاه درتذکره خود ضبط‌کرده و همچنین علی‌بن حسین الکاشفی درکتاب لطائف الطوائف‌که در سال ۹۳۹ هجری تألیف نموده باین ملاقات تصریح کرده و در اینکه تیمور خواجه حافظ شیرازی را طلبیده وباتفاق سید زین‌العابدین جنابـدی وزیـر تیمور بخدمت رسیده تردیدی ننموده است

عین مطلبی‌که درتذکره دولتشاه ضبط شده چنین‌است :

«حکایت کنندکه دروقتی‌که سلطان صاحبقران امیر تیمورگورگان ... فـارس را مسخر ساخت درسنه خمس و تسعین و سبعمایه وشاه منصور را بقتل رسانید خواجه حافظ درحیات بود کس‌فرستاد واوراطلب کرد چون حاضرشدگفت من بضرب شمشیرآبداراکثرربع مسکون را مسخر

زین‌العابدین شاهزاده آل مظفر فرار اختیار نمود و بشاه منصور حکمران شوشتر که از منسوبانش بود پناه برد و بزندان افکنده شد.

صاحب روضة‌الصفا تاریخ‌ورود بشیراز امیرتیمور را اول ذی‌الحجه‌سال ۷۸۹ هجری‌ضبط نموده ودرهمین‌تاریخ است که سلطان عمادالدین برادرشاه شجاع ازکرمان عازم شیرازشد وبدینوسیله کرمان‌وسیرجان‌تسلیم گردید ونیزشاه نصرت‌الدین یحیی‌برادر زاده شاه شجاع ازیزدوشاه ابواسحق‌نبیره شاه شجاع‌هم ازسیرجان واتابکان لروسایر امراء محلی جملگی درشیراز برای اظهار اطاعت وخراجگزاری حاضر شدند. امیرتیمور پس ازاین فتوحات که توأم باخونریزی وکشتار فراوان بود عازم ماوراءالنهر گردید.

درهنگامیکه امیر تیمور درشیراز اقامت داشت وبحل وفصل امور می‌پرداخت اخبار ناگواری(ازعملیات تغتمش خان ۷۹۰ هجری که باتفاق قمرالدین بغرات حاکم‌کاشغر علم مخالفت برداشتند ودراطراف ناحیه اترار دست بجنك وجدال با امیرزاده عمرشیخ زده و توانسته بودندتاحدودتاشکندوبخاراپیشروی نمایند.)ازسمرقند بوسیله‌قاصدمخصوصی که‌توانسته بود فاصله سمرقند تاشیراز را درمدت هفده روز طی نماید بدورسید ازاینرو چون حضور امیرتیمور درمحل دارالملك برای اتخاد تصمیم و مقابله با نیروی مخالفین لازم بود بدون تأمل وبانهایت شتاب راه سمرقند را درپیش گرفت. [1]

ساختم وهزاران جای‌ولایت را ویران‌کردم تاسمرقندوبخارا راکه وطن مالوف وتختگاه من‌است آبادان سازم، تومردك بیك خال هندوی ترك شیرازی سمرقند و بخارای مارا می‌فروشی دراین بیت که‌گفته‌ای... اگرآن ترك شیرازی...»

خواجه حافظ زمین خدمت بوسید وگفت «ای سلطان عالم ازآن نوع بخشندگی است‌که بدین روز افتادم.

صاحبقران را این لطیفه خوش‌آمد وپسند فرمود وبااوعتابی نکرد بلکه عنایت ونوازش نمود. نقل ازسعدی تاجامی ص ۲۱۳

۱ــ پیش ازحرکت ازشیراز امیرتیمور شاهزادگان‌آل مظفررا بشرح زیر مورد ملاطفت قرار داده وبه‌ترتیب شاه یحیی را بحکومت شیراز وسلطان محمود را دراصفهان وسلطان احمد را درکرمان وسلطان ابواسحق را درسیرجان ابقا نمود ونیز حکومت قم وکاشان را به پیرمحمد وساوه وری بموسی جوکار ونواحی مازندران وگیلان را بامراء محلی و فیروزه‌کوه را باسکندر شیخی ودامغان را باامیرجمشید قارن واستراباد را بیکی ازنبیرگان طغاتیمور خان واگذاشت و همچنین هنگام حرکت ازشیرازعالم وفاضل معروف میرسید شریف جرجانی‌را همراه خود بسمرقند برد ونیزدستورداد امیرعلاءالدین که‌ازاعیان‌دستگاه‌شاه‌شجاع بود بمعیت عده‌ئی ازاساتید موسیقی ازشیراز بسمرقندعزیمت نمایند بدین ترتیب امیرتیمور توانست علاوه برجمع مال وذخائرفراوان

ورود امیرتیمور بسمرقند موجب شد که لشگریان فاتح تغتمش خان ازحدود سمرقند عقب نشینی نمایند معروف است امیرتیمور برای رسیدگی بجهات و علل شکست لشگریان خود ازتغتمش‌خان دستور داد مجلس تحقیق ورسیدگی تشکیل شود چون درپایان دادرسی معلوم شد که عده‌ای ازسران لشگر سستی وغفلت نموده و مسبب خرابی اوضاع درغیبت او شده‌اند یکان‌یکان مقصرین را بیاسای رسانیده ودرمقابل عده قلیلی‌ازمأمورین راکه‌درضمن محاربه شجاعت و رشادت بخرج داده بودند مورد تشویق قرار داد [1] سپس مصمم بدفع غائله تغتمش وتلافی شکست و تلفاتی‌که درغیاب او بلشکریان شاهزاده عمرشیخ وارد شده بود گردید.

اواخرسال ۷۹۰ هجری‌امیرتیمور عازم‌سرکوبی‌تغتمش‌خان‌بود که‌در این‌ضمن خبر رسید که اطرافیان‌تغتمش‌چون‌ازتصمیم‌وغضب‌امیرتیمورمطلع‌شده بودندفراورا بر قرارترجیح‌داده‌ومتواری گردیده‌اندازاینرو‌امیرتیمور موقتاً ازتعقیب‌تغتمش‌صرفنظر نموده‌عازم‌تسخیرخوارزم گردید. تسخیر خوارزم بدون هیچگونه مقاومتی میسر شد لیکن امیرتیمورکه ازخوارزمیان عقده زیادی در دل داشت دستور داد شهر را چنان خراب وزیر و روکردند که‌کمترین اثری ازآن بلاد معروف وآبادنماند بطوریکه تامدت سه سال جانداری درآن ناحیه ساکن نشد عاقبت تیموردرسال ۷۹۲ ازسرتقصیر باقیمانده خوارزمیان گذشت وموافقت‌کردکه نسبت باباد‌ساختن دیار خراب شده خویش همت گمارند.

در هنگامی‌که امیرتیمور عازم خوارزم بود سیور غتمش خان را بمقام خانی اولوس جنتای انتخاب نمود سیور غتمش درسال ۷۹۰ هجری در گذشت سپس بتصویب امیرتیمور سلطان محمد فرزندش بجانشینی پدر انتخاب شد.

امیر تیمور پس از مدتی توقف در سمرقند برای تهیه مقابله با تغتمش خان دست بکار شد.

تغتمش خان دراین اردوکشی توانست باسپاهیان فراوانی‌که ازاقوام چرکس وبلغار وقبچاق وآلان و سایر قبائل مغولی واهالی ولایات جوجی جمع‌آوری نموده بود خود را

۱ـ امیر تیمور پس‌ازمعاودت بسمرقند دستور دادکه‌کلیه امراء وارکان دولت وسردارانی که‌درمعرکه جنگ شرکت داشتند واهمال وسستی نموده بودند جمع‌آورده بعدازتحقیق وتفتیش بدواً باامیرسلیمان شاه عتابی‌عظیم نمود وسپس دستور داد یکی ازمقصرین راکه درجنگ سستی کرده بود برحسب‌حکم ریش تراشیدند وبرروی او سپیدآب مالیدر وچادر بسرش نهادند وبدور شهرگردانیدند. بااختصارنقل ازروضة‌الصفا جلد ششم.

ازناحیه اصفهان وفارس عده زیادی ازدانشمندان واساتید فنون و حرف مختلفه را برای رونق دستگاه سلطنتی خود بماوراءالنهر اعزام دارد.

بحوالی زرنق بخارا رسانیده و آماده جنك باامیر تیمور شود دراین برخورد نیروی امیر تیمور توانستند جبران تلفات گذشته را بنمایند تغتمش‌خان چون غلبه امیرتیمور را دراین مصاف قطعی‌دانست ناچار فرار اختیارکرده عازم مرکز ولایتش قبچاق گردید دراین فرار وعقب نشینی تلفات فراوانی براطرافیان‌اووارد شد واسراء زیادی بچنك نیروی امیرتیمور وسرداران تیموری درآمد .

درخلالیکه سرداران امیرتیمور در تعقیب قوای متفرق وفراری تغتمش خـان بودند باطلاع امیر تیمور رسانده شده‌که درنواحی خراسان جـانی قربانـی مجدداً علم طغیان برداشته وباتفاق عده‌ای ازطرفداران سربداران شورشی بر پاساخته‌اند ونیزعلی‌رغم امیر تیمور خطبه بنام تغتمش خان خوانده‌اند تصمیم دارندکه خـراسان را مسخرخـود سازند امیرتیمور امیرزاده میرانشاه را ازطریق سبزوار مأمور دفع مخالفین‌نمود میرانشاه‌توانست برجانی قربانی غلبه ساخته ویاغیان را سرکوبی نماید وآخرالامر شهر طوس راکه تبدیل بقلعه وحصاری برای مخالفین شده بود تصرف کند ـ سپس میرانشاه بشهر جام وارد شده و هرچه سعی نمودکه ازجنك با سربداران جلوگیری نماید میسر نشد تااینکه بین طرفین زد وخورد شدیدی رویداد ونزدیك بود میرانشاه کشته شود لیکن در پـایان جنك موفقیت نصیب میرانشاه گردید وغنائم فراوان بدست لشکریان او افتاد وسپس بامرمیرانشاه از کله کشته شدگان بیاد بود این پیروزی مناره‌ای درسبزوار برپاساختند . [1]

بعداً میرانشاه برای اعلام این فتوحات عازم سمرقند وديدار پدر شد .

امیر تیمور دراین فاصله‌که قریب دوسال میشود توانست بازد وخورد های مکـرر و خونینی‌که درحوالی شمال قفقازیه ورود خانه اترك بالشگریان تغتمش واطـرافیان اونمود عاقبة الامر این حریف قوی پنجه را مغلوب و منکوب سازد و ناچارش ساخت که بطرف دشت قبچاق‌عقب نشینی نماید امیرتیمور پس‌ازاین پیروزی‌درسال۷۹۳ عازم‌سمرقند شدپس از چهار سال بار دیگر قصد یورش بایران وفتح عراق وبغداد را دنبال نمود .

یورش پنج ساله ۷۹۴ ـ ۷۹۹ هجری

مردم ولایات ایران‌که مدتی از چنك خونریزی وقتل و کشتار لشگریان امیرتیمور

---

۱ ـ معروف است دراین جنك غنائم واموال فراوانی نصیب لشگریـان تیموری گردید و چون ازاموال غارتی سهمی برای میرانشاه‌آوردند این شاهزاده ازآنهمه نفایس و جواهرات فقط بگرفتن دومجلد کتاب : بحرالانساب‌ودیوان ابن یمین‌فریومدی‌شاعراکتفی‌وبقیه‌رابرای‌تقسیم بین لشکریان واگذارد .

نفسی براحتی کشیده بودند ومحاربات تیمور باتغتمش خان ومغولان وامراء خوارزم وخیوه وسایر گردنکشان و مخالفین فرصتی داده بود که سروسامانی باوضاع داخلی خوددهند بار دیگر (باستثنای شورشی که درخراسان بظهور رسید وظاهراً این شورش دراثر شایعه شکست لشگریان تیمور ازتغتمش خان بود) گرفتار ترکتازی وحملات خونین گردیدند.

درمدتیکه امیرتیمور درخارج ازایران مشغول جنك وستیز بود بدو اطلاع داده بودند که حکام برخی ازنواحی سر زمین ایران مانند مازندران علم طغیان برداشته از اینرو تیمور در رجب سال ۷۹٤ از بخارا بعزم ایران خارج شد درخارج شهر مریض گردید بدینجهة مدتی حرکت وی بتعویق افتاد تا آنکه پس از بهبودی ازناحیه جیحون عبور نموده ازخبوشان بجرجان روی‌آورد در جرجان سیدبرکه‌که‌شرح‌آن درصفحات قبل گذشت باتفاق سید غیاث‌الدین فرزند سیدکمال‌الدین حاکم شهرساری برای اظهار اطاعت نزد امیرتیمور آمدند و چون امیرتیمور بساری رسید متوجه شدکه حاکم‌آن ناحیه فرار اختیار نموده وبقلعه ماهانه سرآمل که ازقلاع محکم و در وسط جنگل واقعشده نزد سید رضی‌الدین پناهنده گردیده‌امیرتیمورپس‌ازورود بامل‌سعی‌نمودکه باوساطت سید غیاث‌الدین پدرش را عفونماید لیکن چون سید کمال‌الدین حاضر نشدکه ازقلعه خارج شود درنتیجه زد وخورد شدیدی بین‌طرفین رویداد وبااینکه وصول سپاهیان امیرتیمور بقلعه بعلت نداشتن راه وپوشیده بودن‌آن نواحی ازجنگلهای عمیق بسیار دشوار بود لیکن بهرترتیب که میسر بود نیروی امیرتیمور توانست که‌باقطع اشجارکوره راهی ساخته خودرا بماهانه سربرسانند سیدکمال‌الدین ناچارشدکه شخصاً برای عذرخواهی نزد امیر تیمور حاضرشود امیر تیمور پس از تسخیر این قلعه تاریخی آنرا باخاك یکسان نمود وجمع کثیری از اهالی را بقتل رسانده وسپس سید کمال‌الدین وهمراهان اورا بتاشکند فرستاد.

بدین ترتیب ولایات‌ساحلی بحرخزر وهمچنین نواحی ری وقزوین ودامغان وسمنان وسلطانیه ولرستان وبروجرد وخوزستان ودزفول وشوشتر مسخر شد ودرضمن تصرف این نواحی قتل وکشتار زیادی ازالوار در قسمت لرستان پیش آمد چون نقاط بالا بتصرف‌آمد امیرتیمور دربین راه شیراز قلعه سفید را که حصاری مستحکم داشت بگرفت وبافتح این قلعه سلطان زین‌العابدین راکه از دوچشم بدست شاه منصور نابینا شده بود از زندان قلعه نجات داده وبرشاه منصورآل‌مظفرهم‌غلبه‌یافت‌وسپس شاه منصور وکلیه رجال مظفری رابقتل رسانیده عمرشیخ فرزند خودرا بحکومت شیراز منصوب ساخت وبعزم بغداد عازم اصفهان وهمدان شد. امیرتیمور پس ازفتح فارس دستور داد مانند فتوحات پیشین‌کلیه هنرمندان وپیشه وران فارس وعراق را بسمرقندکوچ دادند.

امیرتیمور پس ازتسخیر شیراز وکشتار خاندان‌آل مظفر مدتی را دراصفهان گذرانید

ودرشکارگاههای این شهر حرم سلطنتی وعده‌ای ازفرزندان وی بدو پیوستند وپس ازورود بشهرهمدان قاصدی ازجانب‌امیرزاده میرانشاه رسید وباطلاع امیرتیمور رساند که قرامحمد ترکمان بازهم درمقام‌شورش وطغیان برآمده امیرتیمورباتفاق امیرانشاه ترکمانان رامطیع ساخته و سپس بقصد از بین برداشتن‌سلطان احمدجلایرکه باعملیات ورفتار مستبدانه‌اش باعث غضب امیرتیمور شده بود ودرعراق عرب (بغداد) فرمانفرما بود عازم‌گردید .

دراین خلال که امیرتیمور بسوی بغداد میشتافت سفیری بنام شیخ‌الاسلام نورالدین عبدالرحمن‌اسفراینی که ازز هادعصر بود ازجانب سلطان احمد در رسید این سفیرکه بعداً مشمول مراحم امیر تیمور گردید باستحضار رسانید : «سلطان احمد میگوید که بنده وحدمتکارم ودرمقام متابعت ثابت قدم‌یارأی‌آن ندارم‌که سعادت پای بوسی‌حاصل‌کنم.» که شخصاً توانائی‌بحضور امیر تیمور را ندارم . این عذر مورد قبول واقع نشد لیکن امیر تیمور ایلچی را بااعزار واکرام بسیار روانه ساخت .

امیرتیمور درشوال‌سال ۷۹۵ واردبغداد شده[1] سلطان احمدکه تاب مقاومت نیاورده بود باشکستن‌جسر دجله وغرق ساختن قایقها ازراه‌کربلا بجانب دمشق گریخت امیرتیمور قصرسلطان احمد را برای اقامت خود انتخاب نمود وسپس چند تن از سرداران را مأمور تعقیب ودستگیری سلطان واژگون بخت‌کرد این عده درنزدیکی شهرکربلا بسلطان احمد رسیده درنتیجه حمله‌ای‌که براو نمودند با اینکه سلطان احمد فرار نمود لیکن توانستند غنائمی فراوان بدست‌آورده وعده‌ای اززنان وفرزندان اورا باسارت ببغدادنزد امیرتیمور

---

۱ ــ مولانا نظام‌الدین‌شنب‌غازانی که‌تاریخی علیحده مشتمل بر قضایای حضرت صاحبقرانی ثبت نموده است میگوید که من‌درآن اوان ساکن دارالسلام بغداد بودم وازمردم‌آن دیار اول این بنده بشرف بساط جلالت مناط اختصاص یافتم وحضرت صاحبقرانی نسبت بمن صنوف عاطفت و مرحمت بتقدیم‌رسانیده برزبان‌گوهرافشان‌گذرانیدکه خدایتعالی برتورحمت کناد که‌نخست ازمردم این شهر تو پیش‌ما آمدی . غرض ازتقریر این حکایت آنکه مولانای مشارالیه مرویست که‌گفت درآن زمان‌که از بغداد بعزم بساط بوسی بیرون می‌آمدم روی دجله را از کثرت لشکر منصور که عنان فراآب داده بودند ازصحرا بازنشناختم و متعجب شدم‌که‌آیا این چه طایفه‌اندکه‌آب و خاك پیش ایشان یکسانست . . . از حافظ نورالدین عبدالله المشتهر بحافظ ابرو منقولست‌که‌گفت من ازحضرت‌صاحبقران شنیدم‌که فرمودکه ازمن درآن روزتقصیری واقع شد چه اگر درآن‌زمان که بکنار دجله رسیدم خودرا برآب زده‌میگذشتم سلطان احمد را میگرفتم، باختصارنقل ازجلد ششم روضة‌الصفا خطی .

. . . برای روشن جریان فتح بغداد وتصویر میدان قتال‌آن حق‌این است‌که بنوشته‌ای ازکتاب، تیمور لنگ تألیف هارولدلمب ترجمه‌آقای علی جواهرکلام متوسل شویم .

بیاورند .

« در این اثنا پیامی از امیران اطراف بغداد رسید که تیمور را بطرف جنوب متوجه کرد .

ظاهراً فرمانده قوای بغداد ازآن شهر دفاع میکرد . سلطان احمد ازبغداد گریخته نزد ایلدرم رفته و ضمناً دستور داده بود که اگر خود تیمور بطرف بغدادآید شهر تسلیم شود ولی‌امیرتیمور شخصاً نیاید باید تارسیدن نیروی ترکان ازشهردفاع شود . ازآنروز فاتح تاتار درتخت روانی نشسته باعجله بطرف جنوب شتافت .

خبرآمدن تیمور بافسران سلطان احمد رسید یکی از آنان‌که تیمور را دیده بود شخصاً بیرون‌آمد تا او را به‌بیند وازآمدنش مطمئن شود فرج فرمانده قوای بغداد چنین مقتضی دیدکه دستور سلطان احمدرااجراءنکند .شاید برای اینکه پس ازبستن دروازه‌های بغداد بروی تیمور از تسلیم شدن‌بیم داشت و شاید تصور میکردکه‌گرمای تابستان تنور گداخته‌ای در دره نیل مشتعل‌کرده واین‌گرمای سوزان تاتار را عقب برمی‌گرداند . اما او بایستی متوجه میشدکه ازچهل سال‌بآن طرف‌سپاهیان تاتار ازمحاصره هیچ‌قلعه‌ای بعقب برنگشته .

مردم بغداد بدیوارهای ضخیم سنگی شهر اعتماد داشتند وگمان میکردند در برابر تاتار مقاومت می‌توانندآخرین چیزی‌که تیمور می‌خواست محاصره وتسلیم بغداد بود درآن موقع سپاهیان وی قریب دوسال در میدانها بدون استراحت مـی‌جنگیدند نیروی عمده وی درتبریز برای مقابله باترکان‌گردآمده بود ونقشه‌اش این بودکه خودش هم درآنموقع در آنجا باشد وچون باشتاب زیاد بطرف بغداد آمده بود ناچار صحراهای خشك سوزان بی آب وعلف را طی‌کرده باکمی علیق وخواربار دست بگریبان بود .

ولی چه میشودکرد بغدادکلید دجله ومحل‌آسایش وتلاقی احتمالـی سپاهیان مصر و آخرین سنگر دشمنان تیمور درآسیا بشمار میآمد . درظرف یکساعت فکر تیمور عوض شد وقاصدی ازاردوگاه خود نزد شاهرخ فرستادکه باده هنك کارآزموزده جنك دیده وعده‌ای مهندس برای محاصره بغداد ازشمال عزیمت‌کند . دسته‌ای هم برای مراقبت عملیات ترکان درآسیای صغیرمأموریت یافتندودستوری برای محمد مقیم سمرقند فرستاده شدکه باسپاهیان سمرقند بطرف مغرب بشتابد همینکه شاهرخ نزدیك‌بغداد رسید تیمور فرمان داد ازسواران وی رسماً بازدید شود لذا صدهزار سوار با پرچم ها و طبل وکوس جنگی دربـرابر چشم مردم بغداد رژه رفتند این نمایش هم موثر واقع نشد و تیمور را باحالت‌وحشیانـه وادار بکار ساخت .

در پائین شهربغداد پلی از قایقها روی دجله افکندند وسپاهیان را ازآن‌کرانه بآن

کرانه انتقال دادند تاازفرار مردم شهر جلوگیری نمایند . اطراف شهر بباد قتل وغارت رفت وهمه نقاط تابعه بتصرف سپاهیان درآمده و محاصره حلقه مانند بمساحت دوازده میل آغاز گردید . ازجنگل‌های دور دست الوار بسیاری‌آوردند وازآن الوار برجهائی ساختند وروی‌آن برجها منجنیق و منك افکن برده داخل شهر بغداد وبرج وباروهای شهر را سنگباران نمودند .

درعین‌حال نقب چیان زیر پایه‌های برج وبارونقب زدند درظرف چند روز دیوارهای قسمت خارج شهرپائین‌آمد امامردم بغداد پشت این‌دیوارهای درهم‌ریخته دیوارهای دیگری باسنك وآهك برپاداشته بوسیله‌آتش افکن ها آنرا مجهز کردند .

سرداران تیمورخواهش کردندکه دستورحمله بدهدگرماکشنده بود بقسمی که مطابق اظهارات مورخان پرنده در میان زمین وآسمان جان میداد سربازانی‌که در پرتو حرارت منعکس ازگل‌های سوزان مشغول کار بودند میان اسلحه های آهنین خودآب پز میشدند .

تاتار پیر راضی نمیشد که دهل بزرك بصدا در آید حمله را اعلام دارد یك هفته گذشت ومهندسین عملیات محاصره را ادامه دادند سربازان از نزدیکهای ظهر تاعصر به پناهگاهها میرفتند .

ولی ناگهان یك روز دروسط ظهر تیمور ضربت خود راواردآورد درآن ساعت ظهر که مدافعین‌شهر درپناهگاهها بسرمیبردند وفقط چندديده بان روی برجها کشیك میدارند ناگهان دلیران برگزیده تاتار بانرده بامها ازکمین‌گاه بیرون جستند همین عمل ناگهانی موجب موفقیت شد نورالدین که درجنگهای پیش‌تیموررا ازحمله توکتامیش نجات داده بود درآن موقع بقلعه حصار رسید وپرچم دم اسب راکه باهلال طلا مزین بود برفرازقلعه بر افراشت .

آنگاه کوس بصدا درآمد وتمام هنك‌ها بطرف شهر روآوردند نورالدین واردحیابان بغدادگشت وپشت سراو تاتار سلحشور فرودآمدند درآن ظهرگرماکه همه چیز سوخته و برشته بود تاتار یکی ازمحلات بغدادرا تصرف‌کرده مردم‌آنجا را بطرف رودخانه راندند وقسمت شهرکه درکرانه رود بود مورد حمله قرارگرفت و بطوریکه شرح وتوصیف مناظر وحشتناك‌آن قابل‌ذکرنیست وچه بهترکه بسکوت برگزارگردد مردان تیمورکه ازکثرت تلفات ورنج گرما خشمگین ومتأثر بودند دیوانه وار مردم بغداد را قتل عام نمودند .

مورخ‌آنان میگوید : بغدادی‌که دارالسلام لقب داشت در آنروز دارالعذاب وجهنم شدفرخ فرمانده دفاع بغدادکه داخل‌قایق‌بطرفی می‌گریخته باتیر تاتارکشته شد وجسدش را ازقایق بکرانه رودکشیدند .

صد وبیست مناره از سرهای بریده برپاگشت وشاید نود هزار نفر درآن روز بقتل

رسید تیمور فرمان داد لبه دیوارهای را باخاك یکسان سازند و باستثنای مساجد وپاره‌ای عمارات مذهبی بقیه بناها را بکوبند.

باین‌قسم نام بغداد ازصفحه تاریخ محو شد. گرچه بعداً خرابه‌های بغداد را تصرف کردند ولی ازآن تاریخ ببعد بغداد درامور جهانی بی‌اهمیت ماند. خبرسقوط بغداد بتمام شهرهای تابع تیمور وهم چنین سلطان بایزید توسط فتح نامه ابلاغ گشت.

فصل بیست وهفتم درتحت عنوان: یوحنااسقف‌باروپا میرود.»

امیرتیمور ضمن استراحت دربغداد دستور داد علاءالدوله فرزند سلطان احمد را با حرم وی وجماعتی ازهنرمندان واساتید فنون بغداد و همچنین موسیقی دان مشهور خواجه عبدالقادر مراغی‌را بسمرقند اعزام داشتند وهمچنین درتعمیر بقاع متبرکه واماکن مذهبی اوامرلازم صادرنمود سپس‌ازبغداد سفیری بدربار پادشاه مصرالملك‌الظاهر. برقوق فرستاد خلاصه پیام امیرتیمور برای ملك مصرچنین بود:

«درایام فرمانفرمائی‌چنگیزخان صدمات بسیار برآن مملکت وارد شد تااینکه بصلح ودوستی ختام پذیرفت اینك که از حدود ماوراءالنهر وایران و عراق عرب درتحت نظر و اطاعت ماآمده‌است مقتضی‌آن میباشدکه با تنظیم و انعقاد عهد نامه مودت وتجاری بیش از پیش از دوستی‌هم بهره مند شویم تابدین ترتیب ابواب مکاتبات مفتوح گردیده و کاروانان تجارتی که‌آبادانی عالم بدیشانست بدون دغدغه خاطر بتوانندآمد وشد نمایند.»

اقدام دیگر امیرتیمور فتح قلعه تکریت ازبلاد شمالی بغداد بود (علت تصرف این قلعه بواسطه تجاوز وعملیات راهزنی‌ساکنین وقلعگیان بود که‌کاروانان وقوافل تجارتی‌مصر وشام را بجان رسانیده بودند ونامبردگان ناچارشدند که دست‌توسل برای برقراری‌امنیت بجانب امیرتیمور درازنمایند.).

بااینکه اهالی‌قلعه شجاعانه دفاع‌نمودند لیکن بناچار تسلیم شدند امراء تیموری پس ازاین فتح مناری‌رفیع از سرکشته شده‌گان بیاد بود پیروزی وحس انتقامی‌که از دلاوری مردم تکریت دردل داشتند برپا ساختند ۷۶۹ هجری.

امیرتیمور سپس‌ازکرکوك واربل وموصل وناحیه روحه‌گذشته‌وکلیه امراء این‌نواحی سرباطاعت اونهادند برملك عزالدین‌که درعراق عرب شورش نموده بود غالب‌گشت ونیز والی ماردین سلطان عیسی شخصاً برای عذر خواهی نزد تیمور آمد و بدین ترتیب قلعه ماردین هم برحوزه متصرفات امیرتیمور ملحق شد.

درضمن تصرف قلعه ماردین قاصدی مژده تولد الغ بیك فرزند شاهرخ را درسلطانیه باطلاع امیرتیموررسانید امیرتیمور ازاین خبرخوش بی‌نهایت خشنود شده وبشکرانه نعمت خداوندی ازسرتقصیر نگهبانان قلعه وباغیان درگذشت.

امیر تیمور پس از فتح این نواحی حکومت بغداد را در غیاب خود بخواجه مسعود سبزواری سپرد وسپس بامحاربات سختی بر بلاد آمد و دیار بکر غـالب شد وضمن عبور ازسیواس و مزش و بطلیس و اخلاط در ناحیه بیابانی آلاداغ بقصد دیدار حرم وفرزندان خود که ازسلطانیه بسوی امیر تیمور میآمدند توقف کرد . سپس عـده‌ای را بتعقیب قـرا یوسف ترکمان که از دشمنان او بود روانه ساخت .

دراین خلال که امیر تیمور عازم بین‌النهرین وعراق بود قاصدی از ناحیه شیراز نزد امیر تیمور آمدو خبر شهادت شاهزاده عمر شیخ فرزند امیر تیمور را در راه کردستان که به تیر یکی از کردان کشته شده بود باطلاع اورسانید امیر تیمور دستور داد جسد فرزندش را ازشیراز بناحیه شهر کش (ماوراءالنهر) حمل نموده و دربقعه‌ای درجوار قبر شیخ شمس‌الدین کلار مدفون ساختند .

دراین‌ضمن قلعه آونیك که درقسمت علیای رود ارس واقعشده وحاکم آن مصر نام بود بدست امیرزاده محمد فتح گردید و بنا بامر امیر تیمور این حاکم مغلوب را بسمرقند فرستادند و ضمناً سلطان عیسی هـم در محـل حکمرانی سابق خـود ماردیـن ابقاء شد . سپس عازم گرجستان شده با تاخت وتاز وغارت فراوان آن ناحیه را تسخیر کـرده و شهر تفلیس را بتصرف آورد درهمین موقع است که خبر ولادت ابراهیم سلطان فرزند شاهـرخ را باطلاع امیر تیمور رسانیدند .

دراین اوقات شایع شد که تغتمش خان خصم قدیم و متهور امیر تیمور مصمم است که ازطریق دربند قفقاز بحدود متصرفات امیر تیمور دست درازی نماید وازطرفیهم سلطان احمد که درنتیجه غلبه امیر تیمور بر بغداد مدتها متواری ودرنزد پادشاه مصر میگذرانید توانسته است با گرفتن کمك سپاهی بر پایتخت قدیم خود بغداد مسلط شود ۷۹۷ هجری . و در نتیجه خواجه مسعود سبزواری حاکم بغداد که ازطـرف امیر تیمور منصوب گردیده بود بناچار فرار اختیار نموده است . [۱]

---

۱ - دراین ایام که سلطان احمد با نگرانی ووحشت زیاد دربغداد میگذرانید وهردم انتظار دیدار امیر تیمور را دربغداد داشت مأمورین مخصوص او نامه‌ای را که بخط زیبای فارسی نوشته شده بود بدست سلطان احمد دادند این نامه پاسخ دعوتنامه‌ای بود که چندی پیش سلطان احمد در زمان شهرت واقتدار خود برای شاعر بزرگوار حافظ شیرازی علیه‌الرحمه فرستاده بود وازحافظ دعوت نمود که ببغداد رود .

جواب حافظ که منظوم بود متضمن این اشعار بوده است :

احمدالله علـی معدلـة السلطـان — احمد شیخ اویس حسن ایلکانـی
خـان بن خـان و شهنشاه نـژاد — آنکه میزیبد اگر جان جهانش خوانی
بشکن کاکل ترکانه که در طالع تست — بخشش و کوشش خاقانی و چنگیزخانی

امیر تیمور با اینکه ناگزیر بود عازم بغداد شود لیکن مصلحت برآن دید که بدواً تغتمش خان فرمانروای دشت قبچاق را بجای خود نشانده بعداً تکلیف سلطان احمد را روشن سازد بااینکه امیر تیموز در اوائل کار حاضر نبود که با تغتمش خان درمیدان جنك روبرو شودسفیری نزد وی، فرستادکه تغتمش را ازسرجنك وجدال بردارد لیکن عاقبةالامر مابین این‌دوسردارجنگهای سخت ومکرردر گرفت‌تا آنکه‌تغتمش‌ناچاربفرارشدکلیه متصرفات دشت قبچاق بحیطه تصرف امیرتیمور درآمد وسپس دامنه این تاخت وتازها تاحدود جنوب روسیه ومسکو ادامه یافت و بیش از مدت یك سال این نواحی در تحت اطاعت‌و تبعیت امیرتیمور باقی ماندند.

غیبت امیرتیمور ازایران وگرفتاریهای فراوان وی درحدود روسیه موجب بروزیك رشته وقایعی درایران شدکه‌اهم حوادث آن‌بقرارذیر بود:

۱ ـ عصیان قرایوسف ترکمان در ناحیه آذربایجان که با شکست رو برو گردید.

۲ـ مخالفت گودرز درناحیه سیرجان‌که ازطرف‌شاه ابواسحق عنوان حکومت داشت اختلاف گودرز با امیر تیمور و مقاومت رشیدانه قلعه سیرجان در حدود دوسال بطول انجامید عاقبةالامر بعلت نداشتن‌آذوقه وخرابشدن قلعه وبقتل رسیدن گودرز شهر سیرجان تسلیم گردید.

۳ ـ خروج سلطان محمد طبسی دریزد برنماینده امیرتیمور وتصرف اموال مردم‌آن ناحیه موجب شد امیرزاده پیرمحمد مأموریت یابدکه‌آن شهررا ازدست سلطان‌محمد طبسی آزاد سازد این مأموریت باموفقیت خاتمه یافت.

۴ ـ قیام بهلول درناحیه نهاوند نیز باسوزانیدن بهلول خاتمه یافت.

پس ازرفع شورشهای بالا امیرتیمورماه‌رمضان رادرشهرهمدان گذرانیده دراین‌مدت بیشتراوقات‌را بعبادت‌مصروف داشت وپس‌ازتمشیت امورایران واحضارفرماندهان‌فرمان‌داد که‌کلیه ناحیه خلیج فارس‌ازایالت خوزستان تاهرمزراتحت اطاعت‌درآورندوسپس‌امیرتیمور عازم سمرقند شد.

امیرتیمور درمدت توقف درپایتخت خود سمرقندکه مرکز علماء وفضلاء وصنعتگران وهنرمندان‌شرق وغرب عالم‌آنروزبشمارمیرفت‌دستور دادکه درمرمت وآبادانی‌شهروساختن عمارات وباغات عالی واماکن مذهبی و مساجد اقدام شود و تاآنجاکه امکان داشت شخصاً درطریق عمران وزیبائی سمرقندکوشش نمود بطوریکه مورخین ضبط نموده‌اند درساختمان باغ شمال وکاخ‌رفیع آن امیرتیمور نظارت مستقیم داشت‌تاهرچه زود تر اتمام یابد معروف است که‌کلیه ساختمان این‌اثرمشهورکه هم اکنون بهمین نام در سمرقند خوانده میشود مدت

چهل وپنج روز بطول کشید و بنا باعتقاد امیر تیمور بعلم نجوم درساعت سعدی که از جانب منجمین تعیین شده بود گشایش یافت .[1]

ازاقدامات دیگر امیر تیمور درسمرقند برپاساختن ضیافت وجشن‌های بزرگـی بود که بعناوین مختلف برپامیکرد ازجمله جشن باشکوهی بمناسبت اعطاء مقام امارت خراسان ومازندران بفرزند عزیز خود شاهرخ بهادر است که در باغ معروف آق سرا برگذار شد . (۷۹۹ هجری) ونیز درتشویق هنرمندان وصنعتگران واعطاء جوائز وپاداش بآنان وتجلیل مقام سادات وپیشوایان مذهبی وتقدیر ازخدمات سران لشگری ومأمورین خاصه فروگذار ننمود .

انتصاب شاهرخ بفرمانروائی خراسان وهرات موجب آبادی وعمران واستقرار امنیت و عدالت و ایجاد مرکزیت علمی و فرهنگی در آن نواحی گردید و این وضع درزمان جانشینان وی هم ادامه یافت بدین ترتیب شاهرخ و اعقاب فرهنك پرور وی توانستند علاوه برترمیم خرابیهائی که درهنگام یورش وحمله باین نقاط وارد شده بود بنیان تمدن درخشانی را پی‌ریزی نمایند که بنام مکتب مشهور هرات نامگذاری شده است .

حمله امیر تیمور بهندوستان

امیر تیمور حکومت نواحی سرحدی هندوستان و همچنین کابل و غزنین وقندهار را بامیرزاده محمد جهانگیرواگذار نموده این امیرزاده پس از انتظام امور بلادتحت تبعیت در صدد توسعه قلمرو خود گـردید وپس ازتهیه مقدماتی برعلیه افاغنه ناحیه کلات سلیمان کوه وکفار سیاه پوش کافرستان ازتنگه خیبر واطراف رود سند عبور نموده و پس از محاصره مولتان قصدتصرف دهلی راداشت.

امیرتیمورپس ازاطلاع برفتوحات امیرزاده محمد ازماوراءالنهر حرکت نموده و با لشکری مسلح بانواع اسلحه گرم وسرد باردوی امیرزاده محمد پیوست که درتصرف هندوستان ومحاربات قریب‌الوقوع آن شخصا شرکت داشته باشد . امیر تیمور بـرای اینکه بهانـه‌ای برای حمله بهندوستان دردست داشته باشد فرمانروای هندرا متهم ساخت که نسبت بمسلمانان سختگیری نموده ودرمقام آزار و ایذاءآنان برمیآید و بعلاوه ازلحاظ مذهبی برمسلمانان فرض است که باکفار وبت پرستان هند ونژاد درمقام جنگ وجهاد برآیند تـابتوانند پـرچم

1 ـ نام باغات معروف تیموری درسمرقند که هرکدام شامل عمارات رفیع نیز بوده است چنین ضبط شده : باغ دلکشاو باغ جهان نمای وتخت قراجه است ·

اسلام را در آن مملکت کافر نشین با هتراز آورده و در ترویج مذهب حقه اسلام وامحاء آثار بت پرستی اقدام کنند.

دراین موقع امارت هندوستان باسلطان محمود تغلق دوم بود که بجانشینی اسکندر شاه در ۷۹۵ در آن مملکت بفرمانروائی رسیده بود. امیر تیمور در مدت شش ماهی که مولتان درمحاصره قوای امیرزاده محمد بود توانست بر عده‌ای ازحکام وروساء قبایل ونگهبانان قلاع نواحی مختلفه مانند بطیر هندوستان غلبه نماید درهمین خلال شهر مولتان پس ازشش ماه محاصره تسلیم گردید وراه برای ادامه عملیات فاتحانه اردوی امیر تیمور بسوی دهلی باز شد.

امیر تیمور پس ازیك رشته محاربات فراوان که باقتل وکشتار هندوان و تصرف غنائم توام بود درصفر سال ۸۰۱ هجری باتفاق عده‌ای ازسرداران نامدار تاتار ازپلی که برروی رودخانه سند بدست کارشناسان ساخته شده بود عبورنمود وآماده جنك شد وفرماندهی محاربه را خود بعهده گرفت وتا آنجا که میسر شد درتهیه وسایل حمله وروش جنك وگریز سرداران وقوای خود را شخصاً هدایت نمود زیرا باتمام مجاهدتی که برای تقویت روحیه افرادخود می‌نمود متوجه شد که سپاهیان تاتار از مقابله در میدان جنك بافیلان هندی سخت نگران و دوچار بیم وهراسی شدید میباشند [1]. بهر صورت درجنك وگریزی که در حوالی شهر دهلی (محل پانی پت) رویداد و حیله‌ای که سرداران امیر تیمور برای غافلگیری قوای دشمن بکار بردند توانستند بدون اینکه بمحاصره دهلی اقدام کنند وتلفاتی برنیروی تاتار

---

۱ - شرکت فیلان دراین جنگ موجب ترس ووحشت سرداران و نیروی امیرتیمور شده تابحدی که این نگرانی دربین دلاوران نیروی تاتارهم رخنه پیدا کرده بود چنانکه خواجه افضل کشی ومولانا عبدالجبار خوارزمی که ازارباب عمائم ودانش بشمار میرفتند ودراین جنگ سمت ملازمت امیر تیمور را داشتند از شدت وحشت نتوانستند بیم و ترس خود را درمقابله بافیلان از امیرتیمور پنهان دارند. امیرتیمور برای اطمینان خاطرآنان دستور داد که در رده اول صفوف لشگریان تاتار خندق حفر نمایند وسپس تعدادی گاومیش قوی‌الجثه را پهلوی هم قرار دهند بطوریکه گردنها وپاهایشان باچرم گاو یکدیگر بسته باشد و همچنین مقداری زنجیر وقلابهای آهنی فراهم نمودند که درهنگام حمله پیلان کمندوار درپای پیلان بیافکنند دراین زمینه یکی از شاعران دربار تیموری که شاهد این آرایش جنگی بوده است ابیاتی سروده که سه بیت آن نقل می‌شود.

پس آنگه بسی گاومیشان نر	بزنجیر بستند بریکدیگر
که درپیش خندق فصیلی بود	وزو هریکی منع فیلی بود
چرا باید ازپیل کردن حذر	که اوچارپائی است چون گاووخر

وارد سازند لشگر هندیان رادوچار شکست ساختند وسپس درتعقیب سلطان محمد وسپهسالار لشگر هندکه روبفرارنهاده بودند برآمده وخودرا تانزدیك حصار دهلی رسانیدند .

امیر تیمور باکروفر فراوان در روز چهار شنبه هشتم ربیع‌اولال سال ۸۰۱ هجری وارد دهلی گردید درمدخل شهراستقبال کنندگان‌راکه شامل‌سادات و علماء وارباب عمائم ومسلمین بودند مورد نوازش قرار داده و درنتیجه اهالی دهلی را بجان ومال امان داده لیکن‌چند روزی نگذشت‌که عده‌ای ازاهالی دهلی‌کهنه درمسجد جامع شورش نمودند این شورش مختصر بطغیان عمومی‌اهالی هند منجرشد امیرتیمور دونفر ازسرداران خودرا بنام امیرشاه ملك، وعلی سلطان را مأمورکردکه در دفع شورش اقدام‌کنند این طغیان باکشتار بیحدوحصر پایان یافت ونتیجه‌آن پس‌ازقتل وکشتار بمصادره اموال عمومی‌مردم منتهی شد وبنابر رویه همیشگی امیرتیمور دستور داد ارباب‌صنایع وحرف را از دهلی بسمرقندکوچ دادند تادرپایتخت خود درانشاء ساختمان مسجد جامعی نظیر مسجد جامع دهلی ازاین هنرمندان استفاده شود .

درباب غنیمتی‌که نصیب امیرتیمور و لشگریان اوشد داستانهای فراوانی ضبط شده و آنچه‌که محقق شده این‌است‌که درفتح هندوستان‌گذشته ازتعداد صد وبیست فیل مقادیر فراوانی اجناس‌و امتعه مختلف وانواع جواهرات وسنگهای قیمتی والبسه زرین واشیاء سیمین وگرانبها وظروف قدیمی ودوعدد طوطی شیرین‌گفتار بعنوان غنائم جنگی بسمرقند وسایر نقاط ماوراءالنهر وایران انتقال‌داده‌شد.

امیرتیمور پس ازپانزده روز توقف واستراحت در دهلی بعزم فتح سایرنقاط ومواضع مهم ومشهور هندوستان ازشهر دهلی خارج شده بفیروزآباد واردگردید والی این شهرکه بدون مقاومت تسلیم شد مورد عنایت و ملاطفت قرارگرفت سپس بفتح سایر قلاع و نواحی اطراف رودگنك و شهرلاهور پرداخت سراسر این فتوحات شامل یکرشته وقایع جنگهای بری وبحری است‌که خلاصه‌آن خونریزی وقتل وغارت و کشتار دست جمعی‌وگرفتن غنائم جنگی واسارت مغلوبین میباشد و بس .

قتل عام صد هزار نفری در نزدیك دهلی وکشتار فراوان داخل شهر ازاهم حوادث خونین فتح هندوستان بشمارآمده است [1] .

---

۱ ـ تفصیل وقایع یورش تیمور بهندوستان در رساله تاریخی موسوم به «روزنامه غزوات هندوستان . »

مندرج‌است مولف این رساله‌که خودشاهد این‌وقایع بوده‌است شخصی موسوم بغیاث‌الدین علی بن جلال‌الاسلام یزدیست واین‌کتاب دربطروگراد بطبع رسیده است

نقل ازسعدی تاجامی ص۲۲۱

امیر تیمور درموقع مراجعت ضمن تنبیه‌عده‌ای ازافاغنه که شورش نموده بودند نهری بطول پنج فرسنك برای آبیاری در نزدیکی شهر کابل حفر کرد که امروزه اثری ازآن نیست.

دراین موقع امیر تیمور بعلت شنیدن اخبار ناگواری از ایران و بالاخص حدود آذربایجان که درنتیجه عملیات سفیهانه میرانشاه حاکم‌آن دیار رخ داده بود ناچارازادامه فتوحات درهندوستان چشم پوشیده ازطریق کابل عازم سمرقند شد. حکومت‌هندوستان‌راهم کماکان درخاندان تغلقیه ابقاء نمود.

یورش هفت ساله ۸۰۱ - ۸۰۷ هجری

امیرتیمور که دراین هنگام بمرحله هفتاد سالگی عمررسیده بود مدتی را درسمرقند وماوراءالنهر گذرانید درضمن استراحت اداره قسمت اعظم ممالك متصرفی را بفرزندان و نوادگان خود واگذاشت و نیز دستور داد از نظریات ساحبان حرف وصنایع که از غرب وشرق جهان‌آنروزجمع‌آوری نموده وبحوزه ماوراءالنهر وسمرقندکوچشان داده بود درساختمان ابنیه مذهبی وقصور سلطنتی وجامع تیموری استفاده شود طبق نظر امیر تیمور

در کتاب عکسی منظوم «جنگ چنگیز باتیمورخان» که‌بخط نستعلیق نوشته شده ومتعلق بکتابخانه‌ملی‌تهران‌ازمیباشددرباره فتح هندوستان چنین ضبط‌شده: چند بیت از اشعار صفحه ۴۱و ۴۸آن بمناسبت مطلب درزیرنقل میشود:

کشیدند عالـی فصیلی ز پیل — شده نره پیلان بروج فصیل
حصاری بپرداختند از چپر — که باشد پی دفـع پیلان سپر
به پیش چپر ها که افراختند — ز خندق محیطی بپرداختند
وزآن پس بسی گاومیشان نر — بزنجیر بستند بر یکدیگر
که در پیش خندق فصیلی بود — وزآن هریکی منع پیلی بود
. . . . — . . . .
فتادنـد در بندگـی هندوان — چه‌دانا چه‌نادان‌چه‌پیروجوان
مظفر شه کامران با خـواص — شدازرزمگه جانب‌حوض‌خاص
برآن طرف درباچه زد بارگاه — نشیمن شدش تخت فیروزشاه
زمین‌بوسه دادنـد نـام‌آوران — ستادند برجای خود سروران
شه از دیده مرحمت دیدشان — نوازش نمود و بپرسیدشان

میرانشاه بصورت خالی و باغ تفرج احداث شد .

چون رفتار ظالمانه میرانشاه که در نواحی ایران غربی و مرکزی حکومت می‌نمود در اثر اختلال مشاعر که پیدا کرده بود (بعلت زمین خوردن از اسب) تعادل روحی خود را از دست داده بود روز بروز توسعه می‌یافت و پیوسته عده‌ای را مقتول و شکنجه میکرد بناچار جمعی از اهالی بدربار شتافته او هم همراه آنان بود و برای تسلیم شکایت نزد تیمور رسیدند میرانشاه که از این وضع و شکایت اطلاع یافت شخصاً برای عذر خواهی نزد امیر تیمور آمد امیر تیمور میرانشاه را از منصب امارت و حکومت بر کنار ساخت و فرمان حکومت قلمرو او را بنام فرزندش میرزا ابوبکر صادر نمود و برای اینکه تشفی از اطرافیان ظالم میرانشاه بگیرد ... عده‌ای از اطرافیان او را مانند مولانا محمد قهستانی و قطب الدین نائینی و عبدالمؤمن را محکوم بمرگ ساخت . روایت است چون بپای دار آویختن محمد قهستانی رسید قبل از شهادت این دو بیت را برزبان راند .

پایان کار و آخر دور است ملحدا	گرمیر دی و گرنه بدست اختیار نیست
منصور وار گر ببرندت بپای دار	مردانه پای دار و جهان پایدار نیست

چنانکه نقل شده از اقدامات ناپسندیده میرانشاه در تبریز در مرحله اول حکم بتخریب ابنیه تاریخی بوده و شرم‌آور تر از آن نبش قبری میباشد که ازمورخ شهیر و وزیر نامی رشیدالدین فضل‌الله نمود بنابامر میرانشاه جسد این مرد خدمتگزار رابگورستان یهودیان منتقل ساختند این عمل ابلهانه میرانشاه موجب گردید که طرفداران وعلاقمندان بمقام علمی واجتماعی این مورخ مشهور رنجیده خاطر شده و بعلاوه علما اسلام این اقدام ناروا را تقبیح نموده منتهز فرصت برای گرفتن انتقام شدند .

همچنین عده‌ای ازاهالی گرجستان وحدود عراق که ازغیبت امیر تیمور وتوقف اودر هندوستان استفاده نموده بودند درصدد طغیان برآمده وشورشی بپا ساختند مجموع این حوادث موجب گردید که امیر تیمور پس از تهیه مقدمات کافی بجنوب ایران و ممالک غربی حرکت نماید این حرکت ولشکر کشی بنام یورش هفت ساله امیر تیمور نامیده شده [1] ودر حقیقه آخرین دوره جنگهای امیر گورکانی می‌باشد .

درطی این مدت جنگها وفتوحات متعددی انجام گرفته که ازذکر تفصیلی صحنه‌های خونین آن صرفنظر میشود وفقط بذکر مهمترین آن اکتفا مینمائیم :

پس ازورود امیر تیمور به تبریز و بر کنار ساختن میرانشاه وانتصاب فرزند اوبجای پدرش وتنبیه عده‌ای از همکاران متجاسر میرانشاه بناحیه گرجستان تاخت تاتلافی شورشی

---

۱ - این یورش درحقیقت یورش پنج ساله دوم باید نامیده شود زیرا از ۸۰۲ آغاز و به ۸۰۷ که امیر تیمور بسمرقند مراجعت نموده است ختم میشود .

که درغیاب اونموده بودند بنماید بااینکه این لشگرکشی در فصل زمستان انجام گرفت و راه وصول بگرجیان بسیار صعب وپوشیده ازجنگلهای انبوه ودرهم وبرهم بود باوجود این امیر تیمور بدون لحظه‌ای توقف ودرنك ازمعابر کوهستانی وجنگلی عبور نموده باقتل و کشتار فراوان سرزمین گرجستان ۱۰ با کلیه‌معابد ودیر وکلیساهای‌آن‌خراب‌وباخاك‌یکسان کرد ونیز دستور داد عده‌ای از امراء میرانشاه راکه درقضیه قلعه النجق تقصیر و غفلت نموده بودند بیاسا رسانیدند و هر کدام از آنانرا بفراخور حال جریمه نموده تعدادی اسب ازامراء بزور وجبر گرفتند .

پس ازفتح گرجستان دراوایل محرم ۸۰۳ بطرف‌آسیای صغیر حمله ورشد وبرنقاط ارز روم وارزنجان وآونیك غالب گشت لیکن برای تصرف‌شهر سیواس دوچارمقاومت شدید ودلاورانه مردم‌آن دیار شد وپس‌ازغلبه براین شهر دستور داد درحدود چهار هزارنفر از مردم‌مسیحی وارامنه‌آن‌حدود را زنده زنده بگورکردندتنها مسلمانان ناحیه سیواس بودند که اززنده بگورشدن معاف شدند .

قتل عام بغداد و فرار سلطان احمد ۸۰۳ هجری

امیرتیمور برای تنبیه سلطان احمد وگرفتن انتقام‌خون‌چندنفرازسران‌لشکری‌تاتار که‌درمحاصره بغداد کشته شده بودند وهمچنین‌تحریکاتی که ازجانب‌سلطان‌احمد وقرایوسف ترکمان‌که با یکدیگر متحد گردیده و علی رغم‌امیرتیمور اقدام می‌نمودند تصمیم‌باخراج سلطان احمد ازبغداد گرفت بدین منظور امیر زاده رستم را باتفاق امیرزاده پیر محمد که درشیراز بود مأموریت دادکه‌ازراه‌شوشترو‌بهبهان عازم‌بغدادشوند‌آنان‌دربین راه‌برقلاع بسیاری‌ازجمله‌قلعه مندلی‌غالب شده وراه را برای‌پیشرفت‌بسوی‌بغدادبازساختند‌بااینکه‌حکام قلعه مندلی بنام امیرعلی قلندر وخوزستان موسوم بامیرشروان باقوای خود بسلطان احمد پیوسته وکروفری بهمرساندندمعذلك حاکم بغدادبعلت بیم ووحشتی‌که ازعملیات امیرتیمور داشت چنان دوچار سوء ظن وبدبختی وهیجان روحی شده بودکه هرروز عده‌ای از سران لشکر وامراء دولت وحتی اعضاء حرم سلطنتی را بادست خودگردن میزد وبرای اینکه از ورود جاسوسان بشهر جلوگیری نماید دستور داده بود دروازه‌های بغداد را بسته ومقفل سازند وپیوسته سعی داشت‌که ازنظر مردم ودرباریان مخفی باشد وجزدرمواقع فرارسیدن تاریکی وشب‌حاضر نمیشدکه‌ازقصرخارج‌شود حتی برای صرف غذا وطعام محارم اوناچار بودندکه سینی غذارا در مواقع معین‌پشت‌دراطاق‌او‌بگذارندبدون‌اینکه‌ازوضع‌سلطان‌بخت

برگشته خود اطلاعی بهم رساندند.

دراین هنگام خبر عزیمت امیر تیمور بحدود روم وشام باطلاع سلطان احمد وقرایوسف ترکمان رسانده شد این دونفر پس ازمشورت صلاح دراین دیدند که قبل ازاینکه امیر تیمور براین دوناحیه غالب شود و راه خلاصی را برآنان مسدود سازد هردو تن با نیروئی که آماده داشتند بکومك ومساعدت سلطان عثمانی بایزید ملقب به ایلدرم بشتابند.

دراین اثنا مابین امیر تیمور وسلطان مصر بنام الملك الناصر فرج[1] که سفیر امیر تیمور را درقاهره بحبس انداخته وحاضر نشده بود بامیال امیر تیمور تسلیم شود کدورتی سخت پدیدار گشت. این جریانات ویك رشته مکاتبات سیاسی دیگر مابین امیر تیمور وسلطان بایزید درمورد تسلیم وتحویل سلطان احمد وقرایوسف ترکمان[2] بقوای امیر تیمور وعدم قبول این درخواست موجب شد که امیر تیمور عازم ممالك مصر وشام وعثمانی شود دراین اردوکشی تصرف این ممالك هدف اصلی قرار گرفت.

امیر تیمور بقصد حمله و غارت گرجستان ازقشلاق قراباغ عازم گردید بدواً سفیری نزد ملك گرگین که دراین هنگام سلطان گرجستان بود فرستاد وتقاضا کرد که سلطان طاهر فرزند سلطان احمد جلایر راکه ازیاغیان بشمار میرفت و در گرجستان میگذرانید نزد اوفرستد چون ملك گرگین باین تقاضای توجه نکرد امیر تیمور دستور حمله بگرجستان را صادر نمود دراین یورش پانزده قلعه مستحکم بتصرف آورده شد وآنچه میتوانست از مردم آن

---

۱ ـ این سلسله درسال ۷۸٤ هجری بدست الملك الظاهر سیف الدین که ازممالیك بشمار میرفت تشکیل شده بود این سلطان تاسال ۸۰۱ در سلطنت مصر باقی ماند و چون در گذشت فرزندش الملك الناصر ناصرالدین فرج جای پدر را گرفت مقارن حمله امیر تیمور بشام سلنطت مصر دردست این سلطان بود. این سلسله آخرین سلاطین مصر میباشند که تاسال ۹۲۲ هجری دراین مملکت سلطنت داشتند تا اینکه بدست ترکان عثمانی منقرض شدند و بدین ترتیب مصر مدتها ضمیمه ممالك عثمانی گردید.

۲ ـ نقل از کتاب عکسی منظوم جنگ چنگیز باتیمورخان: ص ٦۴

چنین زد رقم منشی سحر ساز	خرده پیشه یزدان دانش طراز
که چون شه رایوسف ترکمان	گریزان ز صاحب قران زمان
درین دیر دیرین پناهی ندید	بجز درگه ایلدرم بایزید
عنان تاب شد سوی آن مرز و بوم	که سازد نشیمن دراقصای روم
بدرگاه قیصر چو برد التجا	بهمسایگی از خودش داد جا
چوصاحب قران زآن خبردار گشت	که قیصر بآن بد منش یار گشت
ز کردار قیصر غضبناك شد	گریبان صلحش ز سرچاك شد

حدود را بقتل رسانید فقط مسلمانان بودند که جان بخلاصی بردند ونگهبانی، شهرتفلیس را بعده‌ای‌ازاهالی‌خراسان که‌همراه‌او بودندواگذار نموده‌درنتیجه‌ملك گرگین روبفرارنهاد ومورد تعقیب امراء امیرتیمور قرارگرفت.

دراین ضمن نیروی امیرتیمور شروع بتاخت وتاز و قتل وکشتار فراوان وتخریب کلیسا ها و گرفتن غنائم فراوان ازاهالی ولایات و قلاع گرجیان نمودند. چون ملك گرگین متوجه شد که با فرار متوالی نمیتواند . امیدی بحفظ تصرفات خود داشته باشد ناچار بدواً دربرکناری سلطان طاهر برای جلب عنایت امیر تیمور نسبت بخود اقدام کرد سپس ایلچی‌ای‌بنام اسمعیل‌برای عذرخواهی‌نزد امیرتیمور فرستاد وبدین ترتیب مورد عفو قرارگرفت .

امیرتیمور پس‌ازغلبه برملك گرگین عازم حدود متصرفات امیرایوائی درگرجستان گردیدکلیه‌آن نقاط را باخونریزی بسیار بدست‌آورد .

اقدامات سلطان عثمانی بایزید ایلدرم ومطالبه باج و خراجی که ازحکام نواحی ارزنجان وارزروم که تابع امیرتیموربودند می‌نمود موجب شدکه سفیری ازناحیه سمرقند بجانب دربار عثمانی روانه شود [1] با اینکه امیرتیمور بکمال قدرت رسیده بود لیکن مایل نبودکه باسلطان عثمانی‌درمیدان جنك روبرو شود چون ایلدرم جواب سختی بنامه نصیحت آمیز داد لذا امیر تیمور پس از عبور ازار زروم وارزنجان درمحرم ۸۰۳ هجری درحوالی قلعه سیواس دست بجنك سختی زد دراین جنك قوای امیرتیمور توانستند با زدن نقب وبکار انداختن‌منجنیق های‌آتشین غلبه یابند وتاآنجاکه می‌توانستند درتخریب شهرو ابنیه وگشت وکشتار ساکنین سیواس وتاراج ویغما اموال فروگذار نکردند .

سپس براشرار ویاغیان دوناحیه‌آبلستان و ملطیه غالب شده و عازم فتح شام‌گردید پس ازتصرف قلاع‌آنحدود وقلعه عین‌تاب ناحیه حلب را بازد و خورد شدیدی محاصره و ناچار بتسلیم ساخت [2] دراثر تسلیم این شهر نامی نواحی حما وحمص وبعلبك یکی پس‌از دیگری سرباطاعت‌گذاردند. پس‌ازفتح این‌نقاط امیرتیمور عازم دمشق گردید درضمن این اردوکشی‌است‌که یکی ازفدائیان بتحریك سلطان مصرالملك الناصر قصد قتل امیرتیمور را نمود وچون‌توفیق نیافت سرخود را برداراداد [3] .

---

۱ - مابین بایزیدوامیر تیمور سفرائی مبادله شده‌که حامل نامه‌ومکتوباتی نیز بوده‌اند برای اطلاع برمفاد برخی ازاین مکاتبات تاریخی ناچاریم‌که بقسمتی از اشعاری‌که دراین زمینه سروده شده است اشاره نمائیم: ازکتاب‌جنك‌چنگیزبا تیمورخان ص۶۵-۶۶ .

دبیر خرد پیشه را پیش خواند	که باید زکلکت جواهرفشاند
بتیمور خان نامهٔ ساز کن	بنام خداوندش آغاز کن

شهر دمشق درنتیجه کشت و کشتاری که‌در آن‌رویداد تسلیم شد ولی طولی نکشید که دوباره شورشی عظیم درآنجا بظهور رسید بالاخره در۸۰۳ هجری دمشق مسخر گردید و امیر تیمور باپیروزی، تمام‌کلیه‌سواحل‌سوریه را تاحدود عکا بتصرف آورد. درنتیجه نام‌امیر تیمور ضمن‌خطبه‌ای که‌درمسجد جامع‌خوانده‌شده‌منظور گردید وبدین‌ترتیب فرمانروائی امیر تیمور بردمشق تثبیت شد.

کن آرایش نامه صدق ونیاز — زفرمان بری نیز سازش طراز
دبیر سخن دان قلم بر گرفت — زنی آتش آشتی در گرفت
بنامه نویسی چو یازیددست — بنام خداوند طغراش بست
رقم سنج دانای مانی قلم — بس‌ازحمد بیچون چنین‌زدرقم
که ای سایه ذات یزدان پاك — جهانرا گرامی تنت جان پاك
شهان جهان در پناه تواند — همه خاك راه آستان تواند
خطایی ز ما رفت اگر بیشتر — عطایت بود لیك ازآن بیشتر
زخردان‌خطاوز بزرگان‌عطاست — که اندیشه خرداکثر خطاست
بدی را بدی سهل باشد با سزا — بدیرانکوئی‌خوش‌آید‌خطاست
شد ان نامه برحسب فرمان‌تمام — پذیرفت انجام آن و السلام
چودیبای مکتوب شدنقش‌گیر — ز انگشترین گشت تمغا پذیر
رسولی گزین کرد عالی نسب — کهن سال‌وزیرك مثل درحسب
بعزت ببوسید خاك ادب — شد از خاك‌بوسیش فرخنده‌لب
چو هنگام خوش‌دید هنگامه را — رسانید زانو زنان نامه را
خداوند گیتی ستان در جواب — بآیندگان‌کرد زینسان خطاب
نباشد بقیصر مرا کینه — تهی دارم از کینه‌اش سینهٔ
که همواره با کافرانش غزاست — خصومت‌باو از منی،کی‌سزاست
باو بهردنیا مرا جنگ نیسب — بویرانی ملکش‌آهنگ نیست
قرایوسف آن ره زن نابکار — که‌بگریخت‌ازصدستم زین‌دیار
ازو بند گردیده راه حجاز — برو بر سر حاجیان ترك تاز
همه کارش آزار مردم بود — بر آن‌کس نه جای ترحم بود
شده در پناه وی آرام گیر — شبان یارگشته بآن‌گرگ پیر

۲ - درجزء غنائم و ارباب حرف و دانشمندان که از حلب بسمرقند فرستاده شد یکی هم مورخ‌مشهور تیموری نظام‌الدین شامی بودکه ازاهالی شنب غازان تبریز میباشد.
۳ - ازطرف‌الملك‌الناصرسلطان مصر سه نفر مأمور شدند بعنوان رسالت و ایلچی نزد

طولی نکشید که شهر دمشق برای سومین بار دوچار خرابی وزیان گردید این بار بعلت آتش سوزی مهمی بود که در آن روی داد معروف است چون خبر این حریق بامیر تیمور رسید دستور داد بهر ترتیب که ممکن است مسجد جامع بنی‌امیه را که از ابنیه قدیم بود از خطر حریق ونابودی حفظ کنند باوجود مساعی بی‌شماری که برای حفاظت این اثر تاریخی بعمل آمد دامنه آتش بمسجد رسید وجامع اموی تبدیل بخاکستر شد.

ضمناً دراین‌خلال فرزندان وامراء امیر تیمور توانستند که بر شورش هائی که در نواحی ماردین وقلعه النجق وگرجستان برپاشده بود غلبه نموده وباغنائم فراوان موجبات رضایت خاطر امیر تیمور را فراهم نمایند.

بدین ترتیب امیر تیمور توانست پس ازاین فتوحات عظیم عازم بغداد وتعیین تکلیف سلطان احمد جلایر شود.

قتل عام بغداد

امیر تیمور پس ازرسیدگی بمهام امور مملکت وصدور یك سلسله فرامین بنام فرزندان وامراء وامر بمراجعت برخی‌ازآنان به‌تبریز ازنواحی شام وموصل گذشته خود ولشکریانش را بحدود دجله رسانید ودرمحل دروازه قریةالعقاب اردو زد. در این اردوکشی سه تن از شاهزادگان تیموری میرانشاه و امیرزاده رستم وامیرزاده خلیل سلطان سمت فرماندهی داشتند وهمچنین شاهرخ بهادرهم بااردوی اختصاصی بسوی بغداداحضارشد که بالاتفاق دراین محاربه شرکت داشته باشند. اردوی امیر تیمور وسایر اطرافیان وی مدتی در خارج حصار بغداد بانتظار صدور فرمان حمله بسر بردند بااینکه گرمای شدید تابستان آنان را دوچار رنج و ناراحتی ساخته بود معذلك‌توانستند باروی متین بغداد راباخاك یکسان نمایند وپس ازورود بشهر ازکثرت قتل وکشتار محشری بپاکردند وبانتقام خونی که از لشکریان وی درپای حصارشهر ریخته شده‌بود امیر تیمور دستور دادهرفرد ازلشکریان اوسر یکنفر بغدادی

امیر تیمور بشتابند دونفر ازاین رسولان که در عداد فدائیان سلطان مصر بودند هر کدام خنجری زهرآلوده درزیر لباس‌خود مخفی داشتند که درموقع فرصت ضربتکاری برامیر تیمور وارد سازند تصادفاً سرآنان برخواجه مسعود سمنانی که از نویسندگان دوره امیر تیمور است روشن شد وچون مطلب باطلاع امیر تیمور رسانده شد دستور داد سریکنفر ازفدائیان را ازتن‌جدا کرده وجسد اورا سوزانیدند وگوش وبینی دونفردیگر را بریده وبانامه‌ئی نزد سلطان مصر فرستادند.

نقل از روضةالصفا جلدششم . فصل تیموریان

را ازتن جدا کرده تحویل دهد [1] فتح بغداد که قریب چهل روز طول کشیده درهفتم ذیقعده سال ۸۰۳ اتفاق افتاده است . امراء تیموری پس از انجام زیارت اعتاب مقدسه حدود ولایات حله وواسط را بباد غارت داده و سپس باکلیه قوائی که در رأس آن امیرتیمور فاتح بغداد بود عازم تبریز شدند درهنگام ورود به تبریز استقبال وتجلیل فراوانی ازامیرتیمور وامراء فاتح او بعمل آمد . بدین ترتیب برای بار دوم بغداد خراب وقتل عام شده بدست امراء تیموری افتاد وسلطان احمد جلایر ناچار بفرار شد .

جنگ آنقره یامقابله امیرتیمور وایلدرم ۸۰۴ هجری

امیرتیمور ازتبریز عازم گرجستان بود لیکن بعلت رسیدن فصل زمستان ازاردوکشی بگرجستان منصرف شد وپس ازمدتی توقف واستراحت درقشلاق قراباغ قصد جنگ باسلطان عثمانی ایلدرم بایزید را نمود وبشرحی که سابقاً گذشت امیرتیمور درسال ۸۰۳ عازم عثمانی ومقابله با بایزید بود لیکن انجام این مهم بملل فتوحات دیگر بتعویق افتاد .

سلسله بایزیدعثمانی که‌از نژاد ترکان بودند بداشتن قوت و رشادت وجلادت شهرت داشته ودرکلیه محارباتی که‌درطی مدت سلطنت خود نموده بودندهمواره‌ازصحنه‌کارزارپیروز ومظفر بیرون آمده بدینجهة این خاندان را بعلت شجاعت فطری بلقب ایلدرم (صاعقه)

---

۱ - چنانکه صاحب روضة‌الصفا درفصل تیموریان ضبط کرده است : امیرتیمور فرمان داد که هرنفری سرنفری بیاورد و بازار سیاست چنان گرم شدکه دلال اجل پیرهفتاد ساله و کودک هفت ساله را بیك بها میفروخت و شعله غضب پادشاهی چنان بالاگرفت که تر و خشك را یکسان میسوخت‌وتواچیان برحسب یرلیغ سلطانی‌بشمار رؤس مخالفان پرداختند وسادات وعلماء ومشایخ و فضلاکه خود بدرگاه گیتی پناه رسانیدند از آفات سالم مانده عاطفت خسروانه ایشانرا نوازش نمود ومرکب وملبوس داده فرمودکه همه را بمامنی که خواهند رسانید وباقی خلایق درمعرض تلف آمدند وکاراغنیاء ومساکین باین طریق فیصل یافته نوبت بدوره بمساکن رسید فرمان صادر شدکه بغیر ازمساجد ومدارس وخوانق وسایر بقاع خیرمجموع را پست وویران سازند لشگریان روی بآن مهم نهاده عمارات عالیه وسافله ازاسواق وبیوت وباقی بقاع ورباع زیروزبر ساختند وازآن ابنیه اثرنگذاشتند :

ونیز ابن عربشاه درتاریخ خود نوشته است که عدد لشکریانی که مأمورآوردن سر اهالی بغداد شده بودند در این قتل عام بیست هزار نفر بوده است که هر یك دو سرآدمی میبایستی تسلیم نمایند .

ملقب ساختند چون دراثنائی که امیر تیمور درسیواس بودیکی ازفرزندان ایلدرم درجنك کشته شده بود و گذشته ازاین بعللی که شرح آن گذشت بین این دوفاتح خصومت زیادی ریشه دوانیده بود لذا دراوا بل امیر تیمور مصلحت چنین دید که ازطریق مسالمت باسلطان عثمانی درآید ازاینرو سفیری نزد سلطان بایزید فرستاد وازاقدامات آن سلطان که خلاف مقام دوستی ووداد بود گله نمود ماموریت این سفیر مورد توجه پادشاه عثمانی قرار نگرفت.

امیر تیمور پس ازآماده نمودن سپاهی فراوان از طریق سیواس و محاصره ناحیه قرا شهر درحوالی آنقره باقشون عثمانی که ازورزیده ترین نظامیان آن عصر بودند روبرو شد این کارزار درفصل تابستان رویداد نیروی عثمانی بااینکه رشادت فراوان بخرج دادند لیکن در نتیجه شدت گرما وخستگی تاب مقاومت در برابر قوای امیر تیمور نیاورده دوچار صدمه و تلفات شدند و ضمن اسرائی که بدست لشگریان افتاد شخص بایزید ایلدرم بود. بتدریج کلیه ولایات آسیای صغیر وشبه جزیره آناطولی اشغال شدند ونیز پایتخت عثمانی بنام بروصه وقونیه وآق شهر تسلیم گردیدند.

درضمن اسراء همسر سلطان عثمانی نیز بود که بااحترام نزد بایزید فرستاده شدوضمنا یکی ازدخترهای بایزید را هم بعقد شاهزاده تیموری در آوردند. معروف است که سلطان بایزید راکت بسته نزد تیمور حاضر ساختند. امیر تیمور پس ازآنکه تقصیرات ایلدرم رایکایك تشریح کرد اورا بخشید و وعده داد ممالك سابقش را بار بازدهد و گویا موضوع داستان قفص کردن بایزید بتوسط امیر تیمور صحت تاریخی نداشته باشد.[1]

زیرادرهمین هنگام که بایزید مریض شده بود بنا بدستور تیمور چندین پزشك بدرمان وی مشغول شدند وهمواره سعی میشد که درکلیه ضیافتها بایزید درکنار تیمور بسر برد.

شرف الدین علی یزدی مورخ میگوید: «که چون بایزید را با دستهای بسته بحضور تیمور آوردند ویرا مخاطب ومعاتب ساخته باعمال گذشته ویرا ملامت کرد سپس ازاینکه با یکنفر برادر ایمانی خودکه آنهمه خدمات بزرك باسلام نموده است اقامه حرب نموده اورا سرزنش کرد ومتذکر ساخت که اگر حوادث برعکس ماوقع واقع میشد وی با تیمور احتمالا چگونه معامله میکرد وباین سخن کلام را بپایان میاورد.[2]»

---

۱ ـ داستان معروف قفص آهنین که میگویند امیر تیمور بایزید را درقفص آهنین محبوس کرد واورا همراه اردوی خود حرکت میداد دراین ایام محل شبهه وتردیداست ظاهراً شرف الدین علی یزدی ودیگر مورخین ایرانی باین واقعه اشاره ننموده اند.

لیکن ابن عربشاه که بدشمنی باتیمور شهرت داشته درتاریخ خود کلمه قفص را بطور استعاره بکار برده وخواسته است عمل تیمور را به بدترین صورتی ذکر نماید.

ازسعدی تاجامی ص ۲۲۶

۲ ـ میگویند هنگامیکه بایزیدرا لشکریان تیمور کت بسته بچادر تیمور بردند تیموراز

« اما بشکرانه نصرت وفیروزی که ازعنایت مرحمت حق مرا روزی شده درباره تو و مردم توجز نکوئی نخواهم کرد خاطرآسوده دار . »

امیرتیمور دراین لشگرکشی شهر بروصه وازمیرکه مقرسلاطین عثمانی بشمار میرفت مورد تاخت وتازقرار داد وویران نمود وعاقبت سلطان بایزیدهم درسال ۸۰۵ هجری در حال اسارت جان داد .

تسلیم شدن ملک مصر

خبر فتح آنقره وگرفتاری بایزید موجب شدکه سلطان مصر سفیر تیمور را ازحبس رهاکرد وسفرائی برای عذرخواهی باتحف وهدایای فراوان پیش امیرتیمور فرستاد وقرار شدکه در مصر وشام خطبه‌وسکه را بنام‌امیرتیمور خوانده‌وضرب‌زنند وهمچنین‌خراج سالانه را مرتباً تادیـه‌نمایند .

امیرتیمور پس‌ازاین‌فتوحات عازم حدودگرجستان شدوچون پادشاه‌این‌خطه‌گرگین علم طغیان برداشته بود بسوی تفلیس روانه‌گردید .

اهالی‌گرجستان‌که ازقتل عام تیمور وحشت داشتنند دست توسل بسوی علماء واکابـر درازنمودند وباقبول پرداخت باج وخراج توانستندکه ازشرنوبت سپاه تیمور مصون مانند

جا برخاسته تادرچـادر باستقبال اورفت . آنگاه تبسمی روی تیره تیمور را روشن ساخت . بایزیدکه‌هنوز غروروجرئت خویش را ازدست نداده بود پس ازمشاهده‌آن تبسم‌گفت :

«کسی راکه خدا ناتوان ساخته نباید مسخره‌کرد . »

تیمور پاسخ دادکه : «تبسم من از آنروست‌که خداوند دنیارا به لنگی مثل من وکوری مثل تودادەاست» سپس تیمورباخشونت‌گفت . «اگرتوغلبه‌کرده بودی سرنوشت من وکسانم معلوم بود.» بایزیدباین‌حرف‌جواب نداد تیمورگفت بندەای بایزید رابگشایندواوراکنارخودش‌متعددر چادربنشانند. تیمورخشنودبودکه‌اسیری‌مثل‌سلطان‌زیردست‌خودش‌باشد ولذابااو بمهربانی رفتارکرد بایزید خواهش کرد درباره پسرانش تحقیق شود وتیمورفوری‌این خواهش را پذیرفت . یکی از آنان بنام موسی‌دستگیرشده بحضورآمد وازدست تیمورخلعت‌گرفت‌کنارپدرنشست یکی دیگر که در جنگ کشته شده بود پیدا نشد وبقیه پسران بایزیدگریخته بودند .

سپاهیان تیمور به تعقیب ترکان پرداختند واز هرطرف تادریا بدنبال‌آنها رفتند نورالدین پس‌ازتصرف بروسه پایتخت بایزید خزانه و زنان بایزید راکه بسیار متعدد و زیبا بودنـد نزد تیمور فرستاد . . .

دربرخی ازشهرها اماکن مذهبی ازقبیل‌کلیسا ودیرها دوچار خرابی وانهدام شدند.
امیرتیموردرحینی‌که عازم قراباغ بود ازدرگذشت سلطان محمد مطلع شد این خبر موجب‌کمال تأسف او گردید. بلافاصله از تمام ولایات امراء و علماء و اکابر و سادات برای عرض تسلیت بحضور امیر تیمور آمدند و در سال ۸۰۶ هجری از قراباغ عازم سمرقند شد.
درهنگام توقف امیرتیمور در سمرقند هیأتی از طرف پادشاه اسپانیا درتحت ریاست لرنکلاویخو[1] بدربار وی وارد گردید. ازاین‌سفیرسفرنامه جالب توجهی‌که ایاب و ذهاب خودرا از اسپانیا تا سمرقند شرح داده و نظریات خویش را در باره تیمور نگاشته است باقی مانده.
درمعیت این سفیرفرستاده‌ای‌موسوم به محمد القاضی‌که تیمور اورا باسپانیا فرستاده بود وهم‌چنین‌شخصی‌موسوم به گومس دسالازار GOMEZ DESALAZAR وکشیشی مسمی به‌فرای آلنز و GOMEY ALONZO وجود داشته‌اند همه اینها از اشبلیه بطرف شرق‌حرکت نموده‌اند وازطریق قسطنطنیه - طرابوزان - ارز روم - خوی - تبریز - تهران - مشهد - بسمرقند رفته وباتفاق سفراء (پادشاه ناپل) به مقر تیمور وارد شده و بحضورآن پادشاه بار یافته‌اند. وی نوشته است‌که درآن وقت تیمور درجلو دربزرگ قصر زیبائی برکرسی نشسته وسفیرخودرا دربرابرش برروی زمین نشانده . . . . . .
سفرا را خیلی نزدیك وی بردند برای اینکه اوبتواند بخوبی‌آنها را ببینید زیرا که قوه‌باصره اوضعیف شده بقدری پیر بودکه مژه‌های اوبرفراز دیده میافتادوی بمهربانی آنها را پذیرفته‌وسئوال‌کرد. «فرزند من سلطان اسپانیاچگونه است؟ آیاسلامت وتندرست می‌باشد.»
پس بسوی امراء وبزرگان‌که دراطراف اوایستاده بودند متوجه شده گفت:
«ببینید این‌سفرا را فرزند من پادشاه اسپانیا که بزرگترین سلاطین فرنگیان است ودرآخردنیا مقام دارد فرستاده است فرنگیان حقیقة مردمی‌بزرك هستند من برای فرزندم پادشاه اسپانیا طلب خیر میکنم. این‌کفایت میکردکه شما تنها با نامه میآمدید وحاجت بتحف وهدایا نبود بشارت سلامت وآبادی دولت اسپانیا برای رضایت خاطرمابس بود.»
سفرای اسپانیا را بعداً درچند ضیافت دیگر بارداده‌اندکه‌کلاویخو وصف مشروحی باذکر جزئیات بیان‌کرده ازملاقات تیمور حکایت نموده است ظاهراً ازمقدار زیادی طعام و شراب‌که بمصرف میرسیده و مستی‌هائی‌که اتفاق میافتاده خیلی تعجب می‌نماید و می‌نویسد:

1 - Ruy Gonz Alez DE CLAVijo

« می گساری بحدی وفور داشت که بعضی ازحضار درحضور زن تیمور مست ولایعقل میافتادند واین عمل‌را تنعم‌وعیش میدانستند ومی‌پنداشتند که عیش ونوش جز بانوشیدن باده میسر نمیشود. » درموقع دیگرسفراء رادرهنگام سیاست کردن مقصرین احضار کرده بودند. ومیگوید درجایگاهی که تجار خیمه های خودرا بر افراشته بودند بفرمان تیمور چندین چوبه دار نصب کردند تیمور اعلام داشت که دراین بزم وضیافت بهمان گونه که نسبت ببعضی مهربان وبالطف است نسبت بدیگران سخت وقسی میباشد چندین نفر اشخاص مهم را یآن چوبه‌های دارآویزان کرد بعلاوه بعضی ازبازرگانان که اغذیه و طعام گران فروخته بودند وچند نفر کفشگررا نیز بدارآویختند.

کلاویخواضافه می کند که عادت درآنجا بر آن‌است که اشخاص‌بزرك را چون‌بخواهند سیاست کنند بدار میآویزند ولی دیگرمردمان زیردست را سرمیبرند واین عادت درست برعکس رسم معمول درانگلستان درقرون وسطی بوده است.

درهنگام توقف سفرا بتدریج کسالت امیرتیمور روبشدت‌نهادمیرزا هاومنشیهای دربار بسفراء امر کردند که عازم مراجعت شوند بااینکه سفرا درابتداء ازانجام این امرامتناع کردندلیکن بعداً ناگزیرشدند که‌شهرسمرقندراترك گفته باتفاق‌سفراءعثمانی‌وسفراءپادشاه‌ناپل حرکت‌کردند وپس‌ازوردبه تبریز وشش ماه اقامت دراردوی عمرشیخ میرزادرقراباغ عازم ارمنستان‌گردیدند.

کلاویخو در باره ساکنین دیار ارمنستان میگوید: «ارامنه مسیحی نژادی شریرند که سفرا وایلچیان راتاقسمتی ازاموال‌آنانرا نستانند اجازه عبور نمیدهند.» بالاخره پس ازعبور از طرابوزان وقسطنطنیه وژن بعد از سه سال دوری در بندر سن لوکار قدم بخاك اسپانیا نهادند. ۱

---

۱ ــ راجع باین سفارت درآثار مورخین ایران‌کمتر ذکری شده است.

شرف‌الدین علی یزدی درظفرنامه ص۵۹۸ جلد دوم اشاره بآنها‌کرده‌گفته است: «و در آن اثنا ازپیش فرمانده ممالك افرنج ایلچی رسید وبسی تحف فاخر وانواع تبرکات وتنسوقات نادر بموقف عرض رسانید ازآن جمله پرده‌ها بود که درنقوش‌آن صورتگری بنوعی بافته بودند که اگرکلك مانی همچنان برلوح ارژنگ جاری بودی ازطرح نظیرآن تصویر بصدگونه قصور وتقصیر موسوم‌گشته وشرمساری‌کشیدی.»

وبعدازآن حضور سفرای اسپانیارا دریکی ازضیافتهای تیموری یادکرده‌گفته‌است. «ودر آن طوی‌ایلچیان افرنج حاضر بودند وبهره‌ور که خس نیزیابدبدریاگذر.»

ظفرنامه ج ۲ ص۶۳۳

گذشته ازمأمورین سیاسی اسپانیاکه بحضور امیر تیمور بار یافتند سفیر دیگری ازطرف

مقدمات حمله بچین ومرگ امیرتیمور

امیرتیمور همواره مترصد بود که مملکت وسیع چین را بتصرف آورد. ظاهراً درهمین ایام است که تیمور ازبستر کسالت برخاسته وباتخریب معابد بودائی زمینه را برای نشر و تبلیغ دیانت اسلام در آن سر زمین پهناور مهیا میساخت بعد ازآنکه تمام ساز وبرگ لازم را تهیه دید و ترتیب انتظام واداره حکومت ممالك پهناور را در غیاب خویش داد در تاریخ ۸۰۷ هجری از سمرقند بسوی شرق درحرکت آمد.

قبل ازحرکت بامر امیرتیمور عمارات ومساجد وبازار جدیدی بنیان نهاده شد وسفرای روم ومصر وپاپ وهند وسایر ممالك را بحضور پذیرفت. محل تجمع قشون را درتاشکند تعیین نمود و بتهیه سپاه عظیمی برای حمله بچین مشغول شد ابتداء شاهزادگان وامراء و سرکردگان تیموری را گرد خود فراخواند مدتی را بعیش ونوش وشادی گذراند وپس ازانجام مراسم وضیافتهای شاهانه وپس ازیافتن اطمینان برترتیب سپاهی و انتظام آن باتفاق لشکری فراوان درحدود ٤٥٠ هزار پیاده وسواره ازماوراءالنهر عازم سیحون شد زمستان آن سال بسیار سرد وسخت بود قشون تیمور ازسرمارنج بسیار کشیدند تا اینکه توانستند ازروی یخ رود سیحون عبور کرده بشهر اترار (فاراب قدیم) رسیده اردو زدند. شدت سرما امیرتیمور را که بمیخوارگی نیز سخت معتاد بود مریض کرد وباآنکه مولانا فضل‌الله تبریزی که ازبزرگان اطباء آن زمان بود اورا معالجه میکرد بیماری او رو بفزونی نهاد تاآنکه عاقبت در ۱۷ شعبان سال ۸۰۷ هجری بعد از۷۱ سال عمر و۳۶ سال سلطنت درگذشت.[1]

هانری سوم که در آنموقع بنام پادشاه کاستیل شهرت داشت وبدربار صاحب قران ماموریت یافت همچنین بمناسبت فتح انقره شارل ششم مراسله تبریك وتهنیت بخدمت امیرتیمور فرستاد این بود خلاصه‌ئی ازروابط امیرتیمور باممالك اروپا.

---

۱ ــ عبدالله معروف بحافظ ابرو که صاحب ذیلی برکتاب ظفرنامه نظام‌الدین شامی است بنا بامرشاهرخ بهادر در دوران اواخر عمر وهنگام فوت امیرتیمور گورکانی درخدمت امیرتیمور میگذرانیده وچنانکه خود نیزتصریح نموده است ملازم اردوی صاحبقران امیرتیمور بوده وآنچه بقلم آورده از مشاهدات عینی آن مورخ میباشد ازجمله شرح زیراست که درتحت عنوان: ذکر وفات حضرت صاحبقرانی انارالله برهانه تنظیم کرده است که باختصار در زیر نقل میشود:

وچون هر بدایتی را نهایتی مقدرست وهرآفتابی را زوالی موجل مـزاج مبارك از جاده استقامت وحد اعتدال عدول نمود وعرض همایون اززیور صحت و حلیت خفت خالی وعاطل گشت وصبح نورافزای روح وراحت بشام ظلمت زای رنج وملالت بدل شد حضرت صاحب قرانی انارالله برهانه فرمودند که درمدت العمر طبعا هرگزمرا میل بمسکرات نبود و اینصورت که بی اختیار واقع شد سبب مرض گشت اگرچه جرایم بسیار دروجود آمده عرصهٔ لاتقنطوا مـن رحمةالله وسیع است بشارت وهوالذی یقبل التوبه عن عباده بسمع تحقیق شنوده توفیق هدایت توبوا الی الله یـافته فرمان کرد تامجموع آلات وادوات ملاهی ومناهی را بشکستند وازسراخلاص توبه نصوح فـرموده مستعدضیافت خانه والله یدعوا الی دارالسلام شد وگوش هوش بفرمان یاایتهاالنفس المطمئنةارجعی الی ربك داشته امراء وارکان دولت ومقربان حضرت چنانکه رسم باشد هریك دعائـی میگفتند در خلال این احوال بندگی حضرت صاحب قرانی اول یك انگشت و بعد ازآن دو انگشت برآورد و بچشم اشارتی فرمود پس استفسار مینمود که غرض من ازین چه بود بعضی ازامراء متصدی جـواب گشتند که بندگی حضرت می فرمایند که یك علاج یادوعلاج دیگر مانـده گفت نه آن میخواهم (و مضمون) این ابیات بزمان حال تقریر افتاد .

جهاندار گفتا ازین درگذر	که آمد مرا زندگانی بسر
بفرمان من نیست گردان سپهر	نه من داده ام گردش ماه ومهر
کفی خاکم وقطـره آب سست	ز نر مادهٔ آفـریده نخست
ز پـروردگیهای پـروردگار	بآنجا رسانیدم انجام کار
که چندانکه شایدشدن بیش وپس	مرا بود برجملگی دست رس
گر ایوان من سربکیوان کشید	همان زهر مرگم ببابد چشید
در آن وقت کردم جهان خسروی	که هم دل قوی بودوهم تن قوی
چو آمد کنون نا توانی پدید	بدیگر سرا رخت بایدکشید

بی اکراه درمقام رضا وتسلیم فرمودکه من درمیان شما یك روز یادوروز دیگر بیش نه ام واستشهاد این معنی اطباء راطلب فرمود وامراء قضیه مقدم تقریر کردند بندگی حضرت (فرمود) که راست گویید وخوش آمدمگوئید که راستی مراخوش می آید(اطباء)گفتند بعنایت الهی امیدواریم که سالهای بسیار . ایه آفریدگار برسرممالك ربع مسکون پاینده باشد فامـا از روی قاعده طبی چنان است که بندگی حضرت میفرماید درین حالت بعضی از ملازمان قهر کردند که چـرا چنین گفتند و بندگی حضرت برایشان محمدت گفت فی الجمله دست تصرف طبیب از دامـن معالجت کوتاه ماند .

طبیبان لشگر بزرگان شهر	نشستند برگـرد سالار دهر
مداوای بیماری انگیختند	ز هرگونه شربت بر آمیختند

امیر تیمور قبل از فوت یکی از نوادگان خود را بنام پیر محمد بن جهانگیر به جانشینی اختیار نمود وصایای خود را بنمود ۱ بنا بر آنچه که شرف الدین علی یزدی درظفر نامه ذکر

ز قاروره و نبض جستند راز | نیامد بکف عمر گم گشته باز
طبیب ارچه داند مداوا نمود | چو مدت نماند مداوا چه سود

نوبت سلطنت بخاتمت پیوست و برقضیه عادت روزگار جفاکار که یعطی فیرجع فی عطائه منشور دولتش بارسال ایلچی هادم اللذات وتبلیغ یرلیغ اذاجاء اجلهم لایستاخرون ساعة و لایستقدمون استرداد رفت .

قلم تقدیر طغرای فنا برمنشور بقای شاه جهان کشید وروح پاك شهریار هفت اقلیم بذروه نه فلك ترقی کرد وازسرای سپنج ومنزل عنا ورنج بریاض انس وحدایق قدس (خرامید) ومکتوب قضای محتوم بختام کل من علیها فان مختوم شد در منتصف شعبان سنه سبع و ثمانمائه در موضع اترار بمقام ابرار رسیده واز دنیای دون که وادی نامرادیست بصدر جنت خرامیده .

زدیوان قضا در نصف شعبان شد برات او | بدیدم صدر جنت بود تاریخ وفات او

و صندوق شهریار روی زمین را بدار السلطنه سمرقند نقل کردند و در مدرسه شاه ر شهزاده جهان ولی العهد فی الزمان المغفور المبرور امیر زاده محمد سلطان نورالله مرقده دفن کردند :

ندارد جهان دوستی با کسی | نیابی درو مهربانی بسی
بخاکش سپردند وگشتند باز | در دخمه کرده برویش فراز
جهانرا برینگونه شد رسم وراه | برآرد بگاه و ندارد نگاه
نه زین رشته سر میتوان تافتن | نه سررشته را میتوان یافتن

این است عاقبت حال امیر مرحوم مغفور امیر تیمور گورکان واز آن همگنان همین خواهد بود . هیچ کس راخلعت بقا نپوشیده‌اند وتاج خلود نبخشیده :

چه خوش باغیست باغ زندگانی | گر ایمن بودی از باد خزانی
چه خرم کاخ بد کاخ زمانه | گرش بودی اساس جاودانه
از آن سرد آمد این قصر دلاویز | که چون جا گرم کردی گویت خیز
زفرد اوزدی کس رانشان نیست | که آن رفت از میان وین درمیان نیست
یك امروزست ما را نقد ایام | بروهم اعتمادی نیست تا شام

ذیل ظفرنامه حافظ ابرو بامقدمه دکتر بهمن کریمی
ص ۲۷-۳۲ بنگاه مطبوعاتی افشار تهران

---

۱ - در ذیل ظفر نامه نظام الدین شامی تالیف عبدالله بن لطف‌الله عبدالرشید المدعو بحافظ ابرو که بامقدمه وتصحیح آقای دکتر بهمن کریمی از نشریات بنگاه مطبوعاتی افشار تهران میباشد در

کرده است بآئین اسلام کلمه شهادت بزبان رانده نفس آخررا بداد

ص۱۲ شرح زیرراکه حاوی وصیت نامه وفرمان اعطاء مقام سلطنت وجانشینی امیرتیموربامیر زاده عمر بهادر میباشد درج شده است که عینا برای اطلاع برمفاد وآشنائی بطرز نگارش وانشاء حکم نقل میشود :

سوادحکمی که درآن وقت بجهت امیرزاده عمربهادر نوشته - ازانشای مولانا شمس‌الدین منشی، اول‌منشور بدین عبارت مصدر بود هوالغنی، الحکم‌لله تعالی‌لقدرة الله‌تعالی الملک‌الله تعالی. تیمورگورکان سوز میز . آقایان و اوغلانان و فرزندان ودامادان و امرای اولوس وتومانات و هزارجات وصدجات بدانندکه منشیان رسایل ازل ومستوفیان دفاترلم یزل بوقت امضای حکم انی‌جاعل فی‌الارض خلیفة پروانچه تؤتی‌الملک من‌تشاء منشور سلطنت و جهانبانی ومثال دولت و کامرانی بتوقیع اوتینامن کل شیی موشح‌گردانید ودعای‌رب هب لی‌ملکالاینبغی‌لاحد ازجهت ضبط مملکت باجابت رسانیدند وبیمن طالع سعد حل وعقد اطراف ربع مسکون در قبضه اختیارآمده هذامن فضل ربی والحمدلله رب‌العالمین صرف همت بنظم امور و ضبط مصالح جمهورکه ادای‌آن موهبات وشکرآن نعمت باشد ازفرایض شریعت شهریاری وسنن جهانداری دانسته‌آمد والحمدلله ومنه‌که زروه سلطنت صفت ارتفاع یافته وسمت امتناع پذیرفته ذلک‌علی‌فضل‌الله یوتیه من یشاء در این وقت که‌هریک‌ازفرزندان دلبند طول‌الله اعمارهم‌را بایالت وحکومت طرفی ازممالک محروسه مقرر میفرمودیم فرزند اعزاکرم امجد ارجمند سعادتمند نیکو خصال محض رحمت ایزد متعال عمر بهادر طول‌الله‌عمره راکه فراغ روان وچراغ دودمان است بصنوف مهربانی وعنایات وضروب نوازش‌واصطناعات مخصوص ومحصوص سلطنت وایالت ودارایی وحکومت ممالک فارس وکرمان تاهوموز و عراق عجم ازری تا آذربایجان واران وموغان وقرابـاغ وجیلانات تماما وشروانات و شماخی ودربند تاباب الابواب وگرجستان وابخاز وکردستان و دیار بکر وعراق عرب تاحجاز و بلاد روم تااصطنبول ودیار فرنک ودیار شام‌تااسکندریه ونیل ومصر بروی مقرر ومفوض فرموده حل وعقد امورآن مهمات بکف‌کفایت وقبضه شهامت اونهاده‌آمد واین حکم جهان مطـاع واجب الاتباع لازال نافذأفی‌الاقطار سمت اصدار یافت تابلوک وحکام وولاة وامرا وعظما وصدور واصول واکابر واعیان‌واشراف ومشاهیرممالک مذکوره فرزند اعزمشارالیه را صاحب سریرسلطنت وایالت آن مواضع وحاکم نافذالامر وقهرمان باستحقاق دانسته در معظمات امور وکلیات مصالح جمهور کلی رجوع بدو وگماشتگان اونمایند واز فرمان وفـرموده اوکه اصل‌الباب نظام مملکت وعین صلاح حال ایشان تواند بودعدول وتجاوز جایز نشمرند و اوامر ونواهی او راکه هرآینه برنهج معدلت ونصفت باشد باطاعت وانقیاد تلقی نمایند و از منهج فرمان برداری و مسالک خدمتکاری بهیچ تاویل انحراف نجویند واورا وگماشتگان اورا درقطع وفصل قضایای ممالک دست قـوی و متمکن وصاحب اختیار ومطلق‌العنان شناسند وهرنکبت زده‌که سر ازربقه فرمان اوکشد بی‌شبهه

بازماندگان با احترام و تحلیل فراوان نعش را از اترار بسمرقند انتقال داده در آرامگاهی که اودر زمان حیات خود بنا نهاده بود وهنوز باقی است بخاك سپردند [1] .

با درگذشت امیر تیمور و انجام مراسم تدفین او دیگر موضوع حمله بچین ازخوشبختی مردم آن دیار ازمیان رفت .

ازدست حوادث ایام وشهور پای مال نکبات نامحصور شود وهرسعادتمندکه پای اخلاص درداپرهٔ اطاعت نهاده دست امیدواری بدامن بختیاری اوزند هرآینه سربلند وسرفرازگردد فرزند اعز مشارالیه نیز بایدکه بشرایط آزکار بزرك بروجهی قیام نمایدکه مطابق معدلت و نصفت گستری و لوازم دارایی ورعیت پروری باشد وقواعدآن برنهجی مرعی داردکه بنظام عالم وصلاح امربنی آدم انجامد ودرتقویت وتربیت صلحاء وارباب تقوی ورشادواصحاب صدق وسداد وتعمیر مساجد ومدارس ورونق بقاع خیرکوشیده قلع واستیصال مفسدان ومتمردان وشریران وقطاع طریق ورفع بدعتهای نامشروع وقوانین نامستحسن واجب ولازم شناسد تاامور مملکت درسلك نظام قرارگیرد واوضاع سلطنت برقاعده صواب استقامت پذیرد .

ومن الله الاعانة والتوفیق ازجوانب برین جمله بروندوچون بتوقیع رفیع موشح و مزین و محلی گردد اعتماد نمایند تحریراًفی اواخر شعبان المعظم سنه ست وثمانمائة الهجریة .

---

۱ - در باره مرگ امیرتیمور شرحی درکتاب تیمور لنك تألیف هارولدلمب ترجمه آقای علی جواهرالکلام ثبت شده که چون مانند تصویری از آخرین دقایق زندگی این امیرجهانگشای میباشد درزیر نقل میشود :

«مورخان منظره نیم روشنی ازمرگ تیمورنقل کرده‌اند امیران وافسران پشت دیوارهای چوبی قلعه ایستاده بودند درتالارهای عمارت قلعه ملکه بزرگ سارای خانم باکنیزان وملازمان اقامت داشت وی پس ازشنیدن خبر ناخوشی تیمور ازسمرقند بااترار آمده بود - بیرون عمارت در جلوی ایوان ملاها ایستاده وباهم آیات قرآن را تلاوت میکردند .

ازچند هفته پیش اینان همانجا می‌ایستادند ومرتب باهم قرآن میخواندند ودعا میکردند ولی حکیم باشی مولانا تبریزی گفته بود . «چاره نیست اجل محتوم است .»

تیمور روی تشك درازکشیده وصورت چورولئ خورده اومیان موهای سفیدش پوشیده بود تیمورآخرین فرمان خودرا باامیران خویش چنین داد . «شمشیررا ازدست ندهید متحد باشید اختلاف خرابی میآورد ازلشکرکشی بختای برنگردید . »

منقلهای آتش کنار وی میسوخت وصدای تیمور بزحمت شنیده میشد .

«جامه خودرا مانند دیوانگان پس ازمرگ من ندرید واین طرف آن طرف نروید واگر چنان کنید نظم برهم میخورد . »

تیمور نورالدین وشاه ملك راکنارخویش فراخواند وصدای خودرا بلندکرده گفت :

مورخین وامیر تیمور

تیمور درماه شعبان سال ۷۳۶ هجری درمحله خان نشین شهر کش متولد شد پدرش امیر طرغای نویان ازطایفه برلاس بود. این پدر و پسر درآغاز زندگی صاحب نام و نشانی نبودند ودرابتداء کارروزگاری را بشبانی وگله‌داری وهمراهی کاروانان تجارتی میگذرانیدند.

بطوریکه درمقدمه فصل تیموریان گفته شد هنگام تولد تیمور قرای سلطان ازنسل جغتای حکمران ماوراءالنهر بود. چون ازطرف مامورین این حاکم ظلم‌وستم برمردم‌وارد میشد امیرقزغن که‌ازامراء وی بود برقرای‌سلطان خروج کرد وغالب شد در نتیجه ناحیه ماوراءالنهردرمدت دوازده سال فرمانروائی امیرقزغن بنعمت امنیت وآبادی رسید تااینکه امیرتیمور بعلت رشادت وصداقت وجوانمردی مورد توجه امیر قزغن قرارگرفت وازهمین تاریخ است که نام تیمور درنزدروساء قبائل ترکستان و تاتار و مغول بااحترام برده‌شد و طولی نکشید که‌نامبرده را بعنوان رئیس قبیله‌وخانزاده انتخاب‌نمودند.

همینکه امیرقزغن‌متوجه شدکه بهادران نسبت به‌تیمور علاقه مندند (بهادران مردانی

«من پیرمحمد پسرجهانگیر را بجانشینی خود برگزیدم او باید در سمرقند بماند وامور سپاه را بدست خودبگیردوفرمانروای مطلق امورکشوری ولشکری پیرمحمد است. من فرمان میدهم که جان خود را دراختیاراو بگذارید واورا نگاهدارید. او باید ازسمرقند تادورترین ممالک دنیا را اداره‌کند واگر اطاعت اورا نکنیدکار برهم میخورد.»

امیران وسرداران یکی پس ازدیگری سوگند خوردند که وصیت اورا اجراء کنند آنها اصرار کردندکه‌تیمور نواده‌های دیگر خودرا نیزبخواند تاازشخص خودش این وصیت رابشنوند آنگاه تیمور بعادت معهود خود بابیقراری ولکنت زبان وتامل گفت:

«این وداع آخری است خدا چنین میخواهد.»

سپس مثل اینکه تیمور به خود خطاب نموده: «من جزدیدن شاهرخ هیچ نمی‌خواهم ولی این آرزومحال است.»

شاید این یگانه واولین مرتبه‌ای بودکه تیمور چنان سخنی گفت. روح واراده آهنین تیمورکه در تمام عمر جاده زندگانی را می‌شکافت وپیش میرفت آن‌هنگام‌بدون اعتراض پایان زندگی را پذیرفت. بعضی از امیران می‌گریستند وصدای‌گریه‌آهسته زنان شنیده میشد آنگاه ملاها وارد اطاق شده‌گفتند:

« لااله‌الاالله »

۵ ۲۲۳–۲۲۵

بودند که بواسطه رشادت فوق‌العاده بنام بهادر مشهور شده بودند) وتیمورهم تقاضای ریاست قبیله برلاس را داشت برای اینکه روابط خود را باتیمور مستحکم تر سازد یکی ازخوانین درباری و منسوبان خـویش را بنام آلجای خاتون آغا بازدواج امیر تیمورکه جوانی ۲۲ ساله بود درآورد وازهمین تاریخ است که تیمور بنام گورکان شهرت یافت .

امیرقزغن ازاین پس تیمورکورگان را برتبه مین باشی (فرمانده هزارنفر) ارتقاء داد تیمورکه متوجه مقام ومنزلت خود بود باافراد زیردست و دوستان وآشنایان و اعضاء قبیله بامهربانی کامل ونهایت فروتنی رفتار میکرد تاآنکه اختلافی بین امیرقزغن و امیران اوبرسر کشتن پادشاه هرات (امیرقزغن بپادشاه هرات قول داده بود اوراآزاری نرساند وبرای اینکه عهدش‌را انجام دهد پادشاه هرات‌را بهمراهی تیمور روانه پایتختش نمود .) رویداد امیرقزغن در شکارگاه بدست امیران مخالف بقتل رسید تیمور پس از اطلاع بر قتل امیر بتعقیب قاتلان پرداخت وپس‌ازغلبه وکشتن و گرفتن انتقام مراجعت نمود در همین اثنا خبر فوت پدرش به تیمور رسید .

بعد از این مقدمات چون جانشین امیر قزغن لیاقت اداره ممالك موروثی را نداشت (معمولا بعدازفوت هرحکمفرمائی مدتی هرج ومرج دربلادی‌که رئیس خود را ازدست‌داده جاری می شد)امیرتیمور ازکلیه حوادثی‌که بـر آن گذشته بود باتکاء نیروی معنوی و دلیری وشجاعت وبی‌باکی و صداقت بـا استفاده ازتجهیزات‌لشگری که در نتیجه ارتقاء بدرجه مین باشی نصیب وی‌گردیده بودبسلامت‌جست بحکم طبیعت ایلی بفکر افتاد که از ضعف وفتوری‌که دردستگاه مغول بافرمانروائی‌تغلق‌خان بروز کرد، برای تثبیت موقعیت حکومت خود اقدام نماید بالاخص رفتار زشت فرمانروای مغول دریغما وچپاول سمرقند وباسارت بردن زنان این شهر وعدم رعایت حرمت سادات چنان احساسات جـوانمردی و مسلمانی تیموررا تحریك نمودکه برخلاف نظراطرافیان برضد عملیات مغول وارد کار شد وبهمین علت است که برای اولین بارحکم قتل‌تیمور ازطرف مغولان‌صادرگردید.

احترام تیمور بمقام پیر ومرشدش زین‌الدین وقبول‌مذهب اسلام ورعایت جانب علماء وروحانیون ازعلت‌العلل پیشرفت این سردار فاتح بشمار میرود وبدون شك یکی ازعواملی که درممالك‌مفتوحه‌موجب حفظ اماکن مقدسه و مزارات ومساجد و اماکن‌متبرك بالاخص درایران گردید مسلمانی تیمور وحفظ احترام صلحاء وزهادعصر بوده است .

از جمله مورخین معروف‌که درنگارش تاریخ امیر تیمور همت گمارده‌اند باید در مرحله اول نام شرف‌الدین علی یزدی صـاحب‌کتاب معروف ظفرنامه و احمدبن عربشاه مؤلف‌کتاب عجائب‌المقدور فی‌نوائب تیمور ونظام شامی‌که نام‌کتاب‌اوهم ظفرنامه میباشد برده شود .

گذشته ازکتب بالا لازم است که به کتاب دیگری موسوم به . «تـزوکات و ملفوظات تیمور . »که شامل یادداشت هاوکلمات منسوب باومیباشد اشاره شود .

آنچه معلوم شده شرف‌الدین علی‌یزدی ظفرنامه را درتحت حمایت فرزند ان تیمور برشته تألیف‌آورده ودرتمجید و تعریف ازاین سردار تاتار ومداحی اوراه مبالغه‌رفته است تاآنجاکه امیرتیمور را بنام خداوندگار وآیت رحمت وسعادت وجهانگشای نامـی نامیده ودرتنظیم حوادث کتاب‌ظفرنامه سعی‌نموده که رضایت‌خاطر وخوش‌آمدامیرتاتار وجانشینانش را فراهم سازدلیکن درمقابل احمدبن عربشاه که‌بدشمنی وخصومت باامیرتیمور شهرت‌یافته چنان درمعرفی امیرتیمور جانب تعصب راگرفته‌که اورا خائن وجانی وپست وآواره وسر گردان نامیده بدیهی‌است آنچه مورد نظر در ذکر مطالب بالا میباشد قضـاوت منصفانه‌ای است در باره تیمور و عملیات‌آن و مقایسه او بـا چنگیزخان مغول و سایر جهانگشایـان نامی .

امیرتیمور بااصول وعادات وآداب اسلامی موافق بود و درقلمرو وی امـور مذهبی بوسیله روحانیون وعلماء حل و فصل میشد از خراب کردن عمارات مذهبی جـداً احتراز داشت .

ویران‌کردن مساجدومدارس وبقاع درنظراوحرام بودببشتر سربازان تیمور مسلمان بودند وتیمورهم نظرمذهبی‌آنان را پیروی مینمود .

تیمور علاقمند بودکه باسلاطین اروپا روابط سیاسی برقرار سازد ودرمکاتباتی که‌با پادشاهان مسیحی و یهودیان ونسطوریان و ارامنه گرجستان مینمود بهیچوجه برای خـود عنوان ومقام فرمانروائی اسلام ویالقب الرشید وامثال‌آنرا انتخاب ننمود و برای پسرانش هم چنان عناوینی معمول نداشت . ۱

---

۱ ـ قضاوتی که سرجان ملکم SiRJOHNMALCOLM در باب تیمور نموده مورد قبول هردانش طلب روشنفکری است که جـاه وجلال پهلوان پرستی چشم بصیرت‌اوراکورنساخته باشد وکشور ستانان جهانرا مانند اسکندرکبیر وچنگیز و ناپلئون و تیمور بادیـده راست بین بنگردکه چگونه برای اشباع حس جاه طلبی خود اندك قیمتی برای شدائـد وبدبختیهای بشر قائل نمیشده‌اند .

سرجان ملکم درکتاب تاریخ نفیس خودموسوم به HiSTORY OFPERSiA (طبع بمبئی‌ص۲۳۷)«باششصد یاهفتصد هزار نفرلشکرکه اورا میپرستیدند اعتنائی بخیالات سایر طبقات ناس نداشت. مقصود اوبلندی نام وفتح بلاد بود وبجهت تحصیل اسباب این دومطلب پروا نداشت که ملکی باخاك یکسان شود یاخلقی باتیغ بیجان‌گردد . تیمورچنین وانمـود میکردکه بشریعت مقید است ودراجرای لوازم مذهب اهتمام داشت وعلماء را احترام میکرد و ایشان نیز

چنانکه در صفحات قبل گفته شد دوصفت متمایز چنگیز در طریق اداره امور مملکتداری ومراعات قانون وایجاد نظم ونسق کشوری ولشکری موجب میشود که نتوانیم اورا باتیمور که ازفاتحین آسیا بشمار میرود مقایسه نمائیم لیکن از آنچه گفته شد میتوان استنباط نمود که علت عمده دوام دولت چنگیری ومنظم بودن ممالك وسیعه‌ای که بدست لشکریان خان مغول فتح شده و قریب یك قرن ازا قیانوس کبیر تاقلب اروپا با کمال نظم وترتیب اداره میشده

دربرابر انعام وی باومیگفتند خدای تعالی ملك سلاطین دیگررا باو داده است واز گفتن خـود اواین عبارت را درهمه‌جا معلوم میشود که بخود معتقد بوده‌است یامیدانسته است که اینگونـه صحبتها درخاطرها بی‌اثر نخواهد بود . »

بازمیگوید . «بعداز تمهید مقدمات مسطوره شایدبتوان گفت که تیمور اگرچه ازبزرگترین جنگجویان است لیکن ازبدترین سلاطین است درقابلیت و شجاعت وجوانمردی اوحرفـی نیست لیکن جبارومتکبر وظالم بود حیات وعافیت جمیع افراد بشررا درمقابل ترقی واستیفای خواهش خودبه پرکاهی نمیسنجید چنانکه ازولایاتی که ویران ونفوسی که ضایع ساخت معلوم میشود دستگاه حکومت اواگرچه‌فسحتی بی‌اندازه یافت الاآنکه بنیادش برآب بلکه بر باد بوده تاخـود نامی داشت سلطنتش قوامی داشت وبمحض آنکه رشته حیاتش گسیخت بنیاد مملکتش از هم‌فروریخت اگرچه بعضی اولادش بربرخی‌ازاطراف مملکت اوسلطنتی کردند لیکن فقط درهندوستان سلطنت ایشان مانند بقایای عمارت ازهم فروریخته به پشتیبانی دولت انگریز برتخت دهلـی نشسته و نامی ازپادشاهان برخود بسته دارد ومحل عبرت اصحاب خبرت‌است .

ونیز سر کلمانت مارکهام SiR CLEMEnTS. MARKHAM درکتـاب تاریخ ایران میگوید هرچند فتوحات تیمور موجب شدائد ومصائب‌بسیار برای نوع بشرگردیده معذلك نباید اورا چنانکه عربشاه ودیگردشمنان اووصف کرده‌اند ظالمی تباهکار دانست ودلائلی در دست‌است که میرساند ویرا مقاصـد ومطالب عالیه در نظر بوده ومـوجب این همه قساوت صـرف شهوت جهانستانی نمیباشد وهم اومیگوید گرچه نام تیمور (بمعنی آهن) را همواره مرادف نام چنگیرخان ذکرمیکنند معذلك بایدگفت که چنگیزمردی خشن ووحشی‌وبی‌تربیت بوده درصورتیکه شواهدی موجود است‌که تیمور دراغلب علوم متداوله عصر ومملکت خویش دارای بصیرت واطلاعی بوده است .» امادرباب زندگانی شخص تیمور اختلاف عقایدکمتر است .

قتل عام‌ها وکشتارهاوکله منارها راکه برپامیکرده است مورخین ومداحان زمان اومانند شرف‌الدین علی‌یزدی ونظام شامی وهم دشمنان اومانند ابن‌عربشاه عیناً ثبت کرده‌اند منتهی دسته اول براین اعمال وصفات اورا مظهر صفات جلال‌الهی می‌شمرده‌اند وجماعت دوم اورا جلـوه‌ای ازشقاوت ابلیس میخوانده .

ازسعدی تاجامی ص۲۳۳ـ۴۳۴

مرهون شالوده صحیحی بوده است که درعصر چنگیز و جانشینانش ازنظر سپاهی و اداری ریخته شده بود بدیهی است دربنیان گذاری اساس تشکیلات وسازمان آن دبیران ومنشیان و وزیران کاردان ایرانی که در خدمت مغول وایلخانان خدمت مینموده‌اند سهم بسزائی داشته‌اند .

درصورتیکه پس ازمرگ تیمور هیچیك ازافراد متعدد خاندان او نتوانستندآن ممالك وسیع را درتحت اداره و سازمان واحدی درآورند با اینکه‌میدانیم وسعت ممالك تیموری نسبت، بممالك چنگیزی اندکی کمتر بوده است زیرا اگر چه امیرتیمور هندوستان و قسمتی ازروسیه رافتح نمودلیکن چون اجل مهلتش، نداد که بتصرف، چنین فائق گردد لذا وسعت ممالك مفتوحه اوبمقیاس ممالك‌چنگیزی نرسید .

استبداد امیرتیمور وعدم اعتناءاوباموراداری ممالك مفتوحه مانع و سدی بوده است که درزمان او وزیرانی‌کاردان ومدبر مانند وزراء ایام چنگیزیان بظهور رسد وکسانیکه درایام امیرتیمور عنوان وزارت داشتند همه ازطبقه مردمان عادی وگمنام بوده که در حین احراز مقام وزارت درحکم منشیان و وقایع نگاران امیرتیمور محسوب میشدند . [1]

نتیجه

امیرتیمور تقریبا تمام عمررا درمیدان جنك و لشگرکشی گذرانید. قدرت جسمانی و طاقت سواری وشیوه و روش فرماندهی وعادت بسخت گذرانی وچادر نشینی و احتراز از تجملات درباری وقساوت قلبی وعزم واراده قوی ونبوغ نظامی اوموجب شد که امیرتیمور لنك را جزء یکی ازچهارسردار نامی بشمارآرند .

قبول کیش اسلام واحترام بمسلمین وسادات وعلماء وفضلاء وروحانیون وجلوگیری ازتخریب اماکن مقدسه وجهاد باکفارگرجی وهندوان بت پرست وسایرصفات ایلی و جوانمردی وی موجب ازدیاد شهرتش گردید .

جمع آوری فضلاء وهنرمندان و مورخین و اتخاذسیاست‌حمایت‌ازآنان‌واعزام‌ایشان

---

۱ ــ بنابنوشته شرف‌الدین علی‌یزدی : تیمور درسالهای اخیر سلطنت خود بنویسندگانی که درخدمتش میزیستند دستور داد بطور روزانه حکایات ووقایع رایادداشت کنند. این منشیان موظف بودند جریان وقایع را بتفصیل گزارش دهند سپس تیمور دستور ثبت آن اخبار را صادر میکرد وازمجموعه این‌گزارشها ویادداشت ها تاریخ دوره تیمورمدون شد.

بسمرقند وتهیه و تأمین‌وسایل‌زندگانی این‌قبیل مردان ازعلـل معروفیت امیرتیمور شد .
ازمطالعه شرح احوال و تاریخ عملیات امیرتیمور که در حقیقت مـردی قسی‌القلب باخوئی تند بود این نکته ثابت شده که صداقت و حقیقت‌گوئی را شعار خود ساخته بـود از دروغ گوئی بیزار وازدروغگویان متنفر بود . نوشته‌اندکه عبارت . «راستی، رستی .» را برنگین خاتم خود نقش نموده بود.[1]

بسیاری ازاسرارنبوغ نظامی‌وموفقیت‌تیموررابایددراین دانست که‌لشکریان تیمورخود را مانند سرکرده خویش شکست ناپذیر میدانستند اورا خداوندگارجنك دانسته غلبه امیر تاتار را بردشمنان درحکم قضا وقدر تعبیر میکردند .

مورخین ایرانی‌واروپائی همواره نام امیرتیمور را بامنارهائی‌که ازکله انسان ساخته شده ذکر میکنند برخی از آنان تشکیل این نوع منارها را دلیل بـر وحشیگری وسبعیت تیمور میدانند بعضی دیگر معتقدندکه تیمور درآن ایام قرون وسطائـی اگـر دست بچنین کشتارهای دست جمعی وقتل عام نمیزد دوچار ضعف و زبونی شده بود زیرا هیچ نوع قرار وقانون ورافت وشفقتی دربین مردم حکمفرما نبود .

بنابراین امیرتیمور را باید مردی سپاهی و جنگجو درعین حال فاتح مدبری از لحاظ‌جنك وسیاست درعصرخود دانست وهرنوع‌قضاوتی را درباره اوبامطالعه اوضاع‌آنروز ودرنظرگرفتن برنامه جهانگشائی وتسکین شهوات وامیال جاه طلبش مورد غـور ومطالعه قرار داد .

جانشینان امیرتیمور

امیرتیمور درهنگام فوت ازپسر ونواده ذکور سی‌نفربازمانده داشت . چنانکه سابقاً درضمن شرح حال اوگذشت دو پسرش درزمان حیات پدر درگذشتند .

---

۱ – نامه‌ئی ازتیمور درآرشیو دولتی فرانسه درپاریس هنوز موجـود است‌که نقش مهر او را باهمین عبارت و سه دایره متوالی که عـلامت اختصاصـی سلطنتی تیمور بـوده است دارا میباشد .

همواره اززیردستان ازعلماء وامراء ودرباریان خود انتظار داشته‌است‌که بـا اوبراستی سخن‌گویند وازکتمان حقیقت بواسطه ترس‌وبیم ومداهنه وچاپلوسی دوری‌گزینند واین خودیکی ازعلل واسباب‌کامیابی اودرجنگها وحصول فتوحات عجیبه اوست .

ازسعدی تاجامی ص ۲۳۵

تیمور را چهار پسر و یك دختر بوده است که چهار فرزند ذکورش‌را بقرار زیر میدانند :

۱ ــ غیاث‌الدین جهانگیر که دراوائل سلطنت پدر درسمرقند فوت کرد ازغیاث‌الدین دوپسر ماند .

۲ ــ میرزا عمرشیخ که ده سال قبل ازفوت پدر درگذشت .

۳ ــ میرانشاه تاسه سال بعد از فوت تیمور زنده بود حکومت و آذربایجان وناحیه جزیره‌وشام‌را بعهده داشت واودرآخرین سالهای زندگی اختلال حواس پیداکرده بود و سرانجام‌ضمن جنگی باقرایوسف ترکمان درحدودآذربایجان بقتل رسید .

٤ ــ میرزا شاهرخ که از طرف امیرتیمور بحکمرانی خراسان و هرات منصوب شده بود .

میرزا سلطان خلیل فرزند میرانشاه ونوه امیرتیمور با اینکه درزمان حیات جدش حکومت خراسان را داشت لیکن اغلب‌اوقات‌همراه‌امیرتیمور بود.پس ازفوت‌امیرتیموروی باحمایت عده‌ای از امراء و متنفذین درسال ۸۰۷ در سمرقند برتخت سلطنت نشست وتمام ماوراءالنهر وترکستان مطیع اوشد .

معروف است که سلطان خلیل وارث امیرتیمور وممالك مفتوحه مردی عیاش و بذال وبوالهوس بود چنانکه درمدت‌کوتاهی قسمت زیادی ازخزائن ودفائن وغنائمی‌راکه‌تیمور جمع آورده بود ازبین برد .

علاقه مفرط سلطان خلیل بمطربه‌ای بنام شادملك واعمال و رفتار ناهنجاری‌که از طرف سلطان واین‌مطربه درباره اکابرآن زمان وحرمسرای تیمور سرمیزد داستان مفصلی داردکه شرح‌آن در این جا مقدورنیست لیکن درنتیجه رفتار ناپسند وتبعیض و اهانتی‌که باطرافیان‌ودرباریان نمود اساس سلطنت خود را دوچار اختلال ساخت وفقط توانست مدت چهار سال سلطنت نماید .

درخلال سلطنت‌وی، یکی‌ازامراءمتنفذ اوبنام امیرخداداد‌علم طغیان برداشت‌وسلطان خلیل رامحبوس‌ساخت وبجای سلطان خلیل پادشاه مغولستان بنام شمع جهان را برحکومت ماوراءالنهر مستقرساخت لیکن طولی نکشیدکه امیر خداداد بسزای یاغیگری خود رسید وبدست شمع جهان‌کشته شدوسرش را نزد شاهرخ بخراسان فرستادند .

بعد از قتل امیر خدا داد سلطان خلیل از زندان رهائی یافت و پس انعقاد مصالحه نامه‌ئی بخدمت شاهرخ رسید ومأمور حکومت عراق وآذربایجان شد تااینکه درسال ۸۱٤ در ری وفات یافت ودر همانجا مدفون شد . ۱

---

۱ ــ زوجه سلطان خلیل شادملك پس ازاطلاع برمرك سلطان ازطریق عشق و وفاداری با

سلطنت میرزا شاهرخ ۸۰۷ ـ ۸۵۰

شاهرخ در سال ۷۷۹ هجری متولد و در ۲۰ سالگی بحکومت آذربایجان منصوب گردید و تا زمانی که بتخت پادشاهی نشست بیشتر اوقات خود را در خدمت پدرش گذرانید .

دامنه وسعت متصرفات او درنتیجه فتح مازندران درسال ۸۰۹ وتصرف ماوراء النهر در ۸۱۱ وفارس در ۸۱۷ وکرمان در۸۱۹ وآذربایجان در۸۲۳ روز بروزتوسعه یافت‌تا عاقبت برغالب ممالك ایران وتوران مسلط شد .

شاهرخ بااینکه سلطانی صلح طلب بود ، لیکن ناچارشد که برای رفع‌شورش چندین بار بابرادر زادگان خویش بجنك پردازد همچنین بکرات برعلیه قرایوسف ترکمان و فرزندان او بتاخت و تاز پرداخت تا اینکه قرایوسف بطور ناگهانی درگذشت و میرزا جهانشاه هم سر باطاعت شاهرخ نهاد ودرمقابل حکومت‌آذربایجان بدوتفویض‌شد . ونیزپس ازلشکرکشی بفارس حکومت اصفهان را بمیرزا رستم برادروی اختصاص داد .

دراین خلال پیرمحمد بدست یکی ازمخالفین کشته‌شد. مرك پیرمحمد موجب گردید که مدتها بین برادران اومیرزا اسکندر و میرزا بایقرا ومیرزا رستم‌آتش اختلاف روشن شود تااینکه میرزا اسکندر درسال ۸۱۸ بتحریك برادرانش بقتل رسید و میرزا رستم هم فوت نمود در نتیجه شاهرخ ابراهیم سلطان فرزند خود را مأمور حکومت نواحی فارس کرد .

محاربات مظفرانه شاهرخ برضد خانواده قرایوسف‌قره قوینلو و پسرش اسکندر و باطاعت‌آوردن یاغیان وگردنکشان بمنظوراستقرار نظم ونسقی‌درقلمرو وسیع حکومت خود بوده بطوریکه اغلب مورخین ایرانی وخارجی درباره عملیات اونوشته‌اند قصد جهانگیری نداشته است . [1]

خنجری انتحار نمودوآن هردو را درشهرری دریك قبر بخاك سپردند .

تاریخ ایران جلد اول طبع بمبئی · سرجان ملکم

---

۱ – سرجان ملکم SiRJOHN MALCOLM درتاریخ خود نوشته‌است .

«قصد وی جهانگیری نبود بلکه خرابیهای پدررا میخواست ترمیم‌کند وی باروهای‌شهر هرات ومروشاهجهان را تعمیرنمود وهرشهر ومملکت راکه درقلمرو ملك وی بود ازنوآبادساخت

بنا بنوشته تذکره دولتشاه از جمله هنرمندان نامی معاصر شاهرخ که مایه شکوه و جلال دربار او بوده‌اند چهارنفر ازمشاهیر آنانرا بشرح زیرمی‌توان نام برد :

۱ ـ استاد عبدالقادر مراغی استادموسیقی که در سال ۸۳۸ هجری در هـرات ضمن

این پادشاه اهل علم وادب راتشویق میکرد ودرباری باعظمت وبارونق داشت.وی مودت سلاطین معاصر خود را پیوسته جلب مینمود ومادرصفحات مـورخ زمـان او حکایتی عجیب میخوانیم از اعزام سفراء ورسل که مابین‌اووخاقان چین اتفاق افتاده است . »

ازلحاظ وصف‌سجایا وملکات .شاهرخ،یکی ازمورخین جدید ایران میرزا محمد حسین‌خان ذکاءالملك فروغی تحقیقی بسزا نموده ودرتاریخ ایران طبع تهران گفته است ؛

« بعدازتیمور پسرش‌میرزاشاهرخ بجای پدر نشست مردی‌صلحجووکم‌آزار بود که‌هیچ گاه قصد لشگر کشی وجهانگشائی نمینمود جزسر کوبی طاغیان که موجب بی‌نظمی واختلال کشور میشدنـد و اوسرکوبی آنان راواجب میدانست وخلاصه آنکه سلطنتی که بدست تیمور تاسیس شده بود بمجاهده میرزا شاهرخ روی عمران وبهبود گرفت ومدتی طولانی خرابیهای پـدررا جبران مینمود وبحال وحاجت رعایای خود میپرداخت واسباب‌آسایش آنانرا فراهم میکرد واین ازامور فوق‌العاده‌است که پسرمردی چنان قسی‌القلب چنین مهربان وخوش‌خلق وسلیم‌النفس وعلم دوست باشدکه انعام والطافش بهمه خاصه بفضلاء وهنرمندان شامل گردد .

اوکتای‌قاآن پسرچنگیزخان نیزتاحدی همین ملکات را داشته وبه نیکوئی رفتارمیکرد ومخصوصاً درصفحه تاریخ نامش به‌کرم وسخاوت معروف است واورا حاتم عصرخود میشمارند و حکایات بسیار راجع به بذل وبخشش ومهربانی ازدرکتب مورخین ملاحظه شده است . »

دولتشاه سمرقندی نیزهمچنان بمدح اوسخن‌گفته وباشیوه اغراق‌آمیزخود تـا بجائی رفته که گفته است . « رعایا آن‌آسودگی وفراغت که بروزگار دولت اویافته‌اند ازعهدآدم الی یومناهذا درهیچ عهد وزمان ودور واوان نشان نداده‌اند . »

وبعلاوه مینویسدکه فضائل معنوی اوبحدی بودکه دارای‌مقام و مرتبه ولایت‌گشته وبـر مغیبات مطلع شده وکرامات ازاونقل‌کرده . از حکایتی که از این مقوله ازشاهـرخ روایت نموده یکی را ازقول پدرش‌که بگفته اوازملازمان خاص شاه بوده روایت میکند ولـی بموجب عقیده این نویسنده شاهرخ عاقبةالامر برخلاف وصایای الهی رفتار نمود وسه نفرازعلماءوزهـاد راکه دراصفهان بودند وشاه درباره‌ایشان‌گمان‌بدکرده میپنداشت‌که نوه‌اش سلطان محمد بـایسنغر را برضد اواغوا نموده‌اند امربقتل داد واین‌کار براومبارك نیافتاد وآنها در دقیقه‌آخراورا نفرین کردند وچون درآسمان‌گشوده بود دعای‌آن عزیزان بیگناه مظلوم اجابت شدونسل‌آن پـادشاه عالی منزلت منقطع‌گشت وسلطنت بمرکز اصلی تحویل نمود . »

ازسعدی تاجامی ص۴۱۴ـ۴۱۶

شیوع وبای عام درگذشت .

۲ ـ استاد یوسف اندکانی که درمقام طرب و خوانندگی شهرتی بسزاداشت .

۳ ـ استاد قوام‌الدین شیرازی، مهندس وطراح ومعمار مشهور زمان خود بود .

٤ ـ مولانا خلیل مصور که درفن نقاشی وصورت سازی ثانی مانی بوده است .

بطور خلاصه شاهرخ پادشاهی عاقل وعادل و خیر ونیکوکار بود دراجـراء واجبات مذهبی‌جد بلیغ داشت وبزیور تقوی وزهد وحسن عقیده‌آراسته بود درهنگام جنك وحضر و سفر ازاداء فرایض پنجگانه غفلت نمی‌ورزید . باحفاظ قرآن مینشست وبتلاوت قرآن کریم مشغول میشد. اشتیاق او بمجالست باعلماء وادباء وهنرمندان و تشویق آنان بااعطاء مناصب ودادن هدیه وانعام درعصر وی زبان زدخاص وعام بوده‌است وی کمتر درمحاربـات وزد و خوردها دوچار شکست شده وحتی میتوان گفت که مغلوب نشد .

دربدو ورود بهرشهر ودیاری بزیارت بقاع متبرکـه میشتافت وهمواره سعی داشت که نمازپنجگانه‌رادرمساجد بخواند وچنانکه معروف‌است‌یکبارپس‌ازانجام نمازدوچارحمله ناگهانی احمد لر باکارد درمسجد هرات گردید . ۱

شاهرخ پس‌ازصحت یافتن عازم سمرقند شد و میرزا الغ بیك که مدتـی دوچار خشم شاهرخ شده بود مورد بخشایش قرار گرفت وباردیگرشاهرخ‌بصوب‌عراق‌وآذربایجان‌حرکت نمود و در ناحیه سلماس بـر میرزا اسکندر ترکمان کـه راه خـلاف و عصیان رفته بـود غلبه نمود .

درخلال‌توقف درسلماس‌قاصدی ازجانب الغ‌بیك‌گورکان که درماوراءالنهر وترکستان

---

۱ - حضرت خاقان عادل پیوسته در اداء واجبات ونوافل اهتمام تمام می‌نمود وهمواره اوقات خجسته ساعات‌را صرف اصناف طاعات وعبادات میفرمود واکثرجمعات بمسجد جامع تشریف حضور ارزانی میداشت وروی نیازبرزمین اخلاص سوده لواء مناجات و عرض حاجات می‌افراشت ودر روز جمعه بیست وسیم ربیع‌الاخر سنه ثلاث وثمانمائه دروقتی‌که بمسجد جامـع درون بلده فاخره هرات نمازگزارده بعزم سواری ازمصلی برخواست وروان شد کپنك پوشی احمدلر نام‌که مرید مولانا فضل الله استرابـادی بود بصورت دادخواهی‌کاغذی در دست برسرراه‌آمـد حضرت خاقانی یکی ازنزدیکان راگفت‌که سخن این شخص را معلوم نمای واحمد لرفـرصت یافت وبی اندیشه پیش دویده‌کاردی برشکم آنحضرت رسانید اماچون حمایت قادر بیچون حامی ذات فایض البرکات‌آن پادشاه فرخنده صفات بـودکاردکارگـر نیفتاد ونکات زخـم باحشا و امعا سرایت نکرد . . .

نقل ازحبیب‌السیر جلد سوم درذکر سلطنت شاهرخ

چاپ بمبئی . ص۱۲۷

اقامت داشت بخدمت شاهرخ رسید و اوضاع مغولستان و محارباتی‌راکه درآن‌ناحیه مابین سلطان محمود اوغلان وبراق‌اوغلان اتفاق‌افتاده‌ودرنتیجه‌براق درگذشته‌بود باطلاع رسانید وهم چنین ایلچی دیگری ازخراسان خود را به سلماس رسانید جریان فوت شاهزادگان مظفر بایقرا ومیرزا پیرمحمد ومیرزا عمرشیخ را اعلام نمود .

پس از غلبه شاهرخ برترکمانان قراقوینلو و مطیع ساختن مخالفین دیگر ، این پادشاه هنرپرور دست بجنك ولشکرکشی مهمی دراز ننمود تاآنکه توانست دربقیه دوره زندگی وسلطنت خودبه‌تعمیرخرابیها وانشاء ابنیه وحفظ روابط دوستی و مودت باسلاطین کشورهای مجاور مانند چین وهندوستان ومصر بگذراند .

در همین خلال است که میرزا بایسنغر در نتیجه شرب مدام در ۳۷ سالگی و درسال۸۳۷درگذشت وبرحسب دستورشاهرخ‌جنازه‌اودرمدرسه‌گوهرشادآغا هرات بخاك سپرده شد . ۱

میرزا بایسنغر دارای‌سه فرزندبود بنام رکن‌الدین علاءالدوله ومیرزا سلطان محمد ومیرزا ابوالقاسم بابرپس ازفوت او میرزا علاءالدوله بحکومت نواحی تحت تسلط‌پدر از جانب شاهرخ انتخاب‌گردید .

بایسنغر اززمره‌شاهزادگان معروف خاندان تیموری است‌که بفضل وکفایت وحسن خط ونقاشی‌وادب دوستی وهنر پروری شهرت‌داشته ازاینروسعی کرده است‌که درایام حیات دربار اختصاصی اومرکز علماء وفضلاء وارباب صنایع ظریفه باشد .

ازجمله‌آثاریکه بوی نسبت میدهند‌کتیبه معروف بایسنغری است‌که باکاشی معرق و بخط عالی درمسجد مادرش بنام‌گوهرشادآغا درمشهد باقی‌است وازرمره زیباترین خطوط وبهترین‌آثار تیموری درخراسان بشمار میرود .

همچنین اوراق‌گرانبهائی از صفحات‌قرآن‌و مقدمه‌ای‌که بنام او برشاهنامه فردوسی نوشته شده موجب شهرت نام این فردخاندان‌تیموری در عالم‌هنروادبیات‌ایران شده‌است.

پس‌ازدرگذشت بایسنغر درهنگامیکه‌شاهرخ عازم‌آذربایجان‌بود‌بدوخبررسید که‌میرزا ابراهیم سلطان نیز درشیراز دارفانی را بدرودگفته است . ۲

---

۱ ــ یکی از فضلاءزمان میرزا بایسنغر رباعی ذیل را در باب وفات او سروده است :

سلطان سعید بایسنغر سحرم	گفتاکه بگو باهل عالم خبرم
من رفتم وتاریخ وفاتم‌این‌است	بادا بجهان عمر دراز پدرم

۲ ــ میرزا ابراهیم سلطان نیزمانند میرزا بایسنغر درتشویق علماءوفضلاء وجمع‌آوری آنان درشیراز ازهیچ اقدامی فروگذار نمیکرد چنانکه بزرگترین مورخ دوران تیموری بنام

فوت شاهرخ ۸۵۰ هجری

شاهرخ دراواخر عمر دوچار طغیان وحق ناشناسی عده‌ای ازحکمرانان و همچنین سلطان محمد فرزند بایسنغر حاکم عراق وتجاوزات امیر فیروز شاه حاکم بلخ بخزانه دولت گردید و تاآخرین دقایق حیات سعی داشت که از بروز هرگونه نا امنی در حوزه متصرفات خویش جلوگیری نماید تا اینکه در شهر ری در ۸۰ سالگی پس از ۴۳ سال سلطنت در بیست وپنجم ماه ذی‌الحجه سال ۸۵۰ فوت نمود واورادر آرامگاه خانوادگی بنام مدرسه گوهرشاد آغا مدفون ساختند.

مورخین ایرانی وخارجی، شاهرخ فرزند امیرتیمور را ازلحاظ اخلاقی مانند اوکتای قاآن فرزند چنگیزخان میداند زیرا پس از فوت امیرتیمور که شرح محاربات خونین و قتل وعام های آن داده شد وجود شاهرخ که فطرتاً پادشاهی صلح جو ورؤف ومهربان و علاقمند بعمران و آبادی بود برای مردم ممالك تحت تسلط وی در حکم ناجی و پیشوای مهربانی بود که توانست تاحدود زیادی درترمیم آثار خرابی ونهب وغارت که ازدوران پدر یادگار مانده همت گمارد اصولا شاهرخ مایل نبود که اوقات خویش را درمیادین جنك و آتش بگذراند چنانکه دیدیم پس ازایجاد امنیت ومطیع ساختن خویشان واقرباء وگردن کشان توانست مدت زیادی ازدوران عمرسلطنت خودرا مصروف به رفاه حال مردم وانشاء واحداث ابنیه معتبر وتشویق فضلاء و ارباب صنایع وانجام فرایض مذهبی ودینی بنماید تاآنجاکه مورخین شاهرخ را بپایه مرادی شناخته واورا عالم برمغیبات دانسته و دوران سلطنت وی را ازنظر بسط عدل وداد باایام انوشیروان عادل برابر میدانند.

درمقام بذل وبخشش وعفو واغماض وفضائل معنوی واخلاقی مطالب زیادی درکتب بشاهرخ نسبت داده‌اند که ازمطالعه مجموع این مباحث چنین برمی‌آید که شاهرخ ازنظر دین داری ورعایت جانب علماء وپیشوایان دین مقام بلندی برای خود احراز نموده وگذشته از

شرف‌الدین علی‌یزدی راماموز نمود که درتدوین کتاب معروف تاریخ ظفرنامه همت گمارد. گذشته ازاین درترویج مذهب اسلام ورعایت خاطر مسلمین جد وجهدی وافرداشت. ابراهیم سلطان که در ۸۳۸ هجری درگذشت جزء پنج فرزند شاهرخ بقرارذیل بود:

۱ ـ میرزا بایسنغر ۲ ـ میرزا ابراهیم سلطان ۳ـ سیورغتمش که در ۸۳۰ فوت نمود ۴ ـ محمد جوکی متوفی درسال ۸۴۸ درشهر هرات که درجنب برادرش بدفن رسید ۵ ـ الغ بیك که بعد ازفوت پدر زنده بود.

این درنتیجه فتوحاتی که نصیب وی گشت (ازسرحد چین تاخاك عثمانی و ترکستان تامرز هندوستان) درعداد پادشاهان فاتح وممملکتدار قلمداد گردید .

اعزام دو نفر از معاریف عهد خود بنام شیخ نورالدین محمد و مولانا شمس‌الدین ابهری بزیارت خانه مکه وتقدیم پرده مخصوص بکعبه معظمه ازعواملی بود که بر ازدیاد حسن شهرت و مقام دینداری و نفوذ وی در بین مسلمانان جهان‌آن روز بمیزان زیادی افزود .

جمع‌آوری فضلاء و علماء و مورخین و هنرمندان وتشویق‌آنان بنوشتن‌کتب وتاریخ و احداث ابنیه زیبا ازعلل عهده ومهم رونق در بار هرات در ایام سلطنت شاهرخ بوده است .

چنانکه معروف است هنگامیکه سفیری ازجانب والی مصر و شام برای افتتاح‌روابط سیاسی و تجاری (الملك الظاهر) بدربار شاهرخ درهرات رسید .

این‌ایلچی‌مصر که شاهد رونق بازار علم وادب دربار شاهرخ‌بودوازنزدیك‌کتابخانه‌و خزائن‌کتب دربار تیموری را مشاهده کرده‌بودازجانب والی‌مصردرخواست‌کرد که‌تعدادپنج جلدکتاب معتبر ازکتابخانه دربار شاهرخ برای دربار مصر بهمراه برد شاهرخ تقاضای سفیر را بااهداء‌کتب معروف‌آن زمان برآورد . ۱

دوران سلطنت الغ بیك

الغ بیك نوه امیرتیمور وفرزند ارشد شاهرخ درسال ۷۹۶ هجری درشهرسلطانیه بدنیاآمد.الغ بیك‌که درکودکی محمد تراغای نام داشت از پادشاهانی است که بصفت

---

۱ ـ رجوع شود به حبیب‌السیر جلد ۳ جزء ۳ ص ۱۳۴ : پنج‌کتاب معتبر را بقرارذیل نامبرده است ،

اول ـ تاویلات حجة اهل سنت وجماعت تالیف شیخ ابومنصور.

دوم ـ تفسیرکبیر علامه رازی .

سوم ـ شرح تلخیص جامع تصنیف خواجه مسعود بخاری.

چهارم ـ شرح کشاف مولانا علاءالدین .

پنجم ـ روضه درمذهب شافعی.و باآنکه مجموع این‌کتب درکتابخانه موجود بود از هر یك یك جلد بخط خوب نوشته وجدول‌کشیده تسلیم ایلچی‌گردید .

فضل و عدل و تشویق علماء و فضلاء و بالاخص منجمان و دانشمندان علوم ریاضی و هیئت شهرت داشته .

الغ بیك قریب چهل سال درماوراءالنهرحکومت کرد وهمواره به‌تبعیت ازپدرخود در طریق عمران‌وآبادی‌آن ناحیه کوشید و چون شخصاً بعلم نجوم علاقه داشت بچهارنفر ازعلماء زمان خود دستور دادکه در شهر سمرقند علاوه براحداث مدارس وابنیه مذهبی بتاسیس رصدخانه وزیجی اقدام نمایندواین رصدخانه‌که بنام زیج الغ بیگی یازیج جدید سلطانی شهرت یافته مبدأ استخراج تقاویم شد . [1]

الغ بیك پس‌ازفوت پدر ازماوراءالنهر عازم خراسان گردید وناچارشدکه بامیرزا علاءالدوله فرزند بایسنغر بمنازعه‌پردازد. گذشته‌ازاینکه‌وی‌دراین‌جنك نتیجه‌ای‌بدست‌نیاورد میرزا عبداللطیف فرزندوی بزندان علاءالدوله افتادلیکن‌طولی‌نکشیدکه میرزا عبداللطیف ازحبس نجات یافت و بحکومت بلخ از طرف پدر نامزدگردید . در ایام سلطنت الغ بیك میرزا ابوالقاسم‌بابرفرزند بایسنغر بتصرف مازندران وخراسان وعراق وفارس نائل‌گردید درنتیجه مابین بابروعلاءالدوله حکمران خراسان پس ازوقوع محارباتی صلح شد همچنین در تعقیب‌بروز اختلاف برای دومین باربین علاءالدوله و میرزاعبداللطیف، الغ بیك ناچار شدکه به تنبیه علاءالدوله اقدام نماید چون ما بین سپاه آنان جنك در گیر شد نیروی علاءالدوله منهزم شد والغ بیك بهرات مراجعت نمود پس از اندك توقفی ناچارشدکه برای گوشمالی‌یاغیان عازم ناحیه جرجان شود دراین‌گیرو دار الغ بیك دوچار طغیان فرزندش عبداللطیف‌گردیده .

بطوریکه مورخین ضبط نموده‌اند اصولا بین این پدر وفرزند از اوائل زمامداری صداقت وصمیمتی نبود و هرکدام سعی داشتند بوسایلی بر یکدیگر غلبه کنند . در این بین‌که الغ بیك‌گرفتار طغیان فرزند خود شده بود بدبختی دیگری برای وی پیش‌آمد بدین‌مضمون‌که یکی‌ازامراء اوطریق خیانت درپیش‌گرفته‌بعزم تصرف سمرقند قدم‌برداشته بود.چون الغ بیك به نزدیك سمرقند رسید اطلاع یافت که عبداللطیف سمرقند را تسخیر نموده وبرتخت سلطنت نشسته است ناچار نزد فرزند عاصی رفت وبفرمان پسرحکم قتل پدر صادر شد طولی‌نکشیدکه عبداللطیف برادر خود میرزا عبدالعزیزراهم که‌دراوان‌جوانی‌بود

---

1 — در باب تاریخ الغ بیك و امپراطوری مغول پرفسور بارتلد BARTHOLD روسی کتابی نوشته است‌که توسط‌آقای حسین احمدی پور ترجمه شده دراین‌کتاب اطلاعات ذیقیمتی در باره زیج الغ بیکی مضبوط است .

بدنبال پدر شهید ساخت . ۱ ۸۵۳ هجری .

پس از شهادت الغ بیك وعبدالعزیز عبداللطیف توانست فقط مـدت سه ماه بانهایت بیرحمی وقساوت سلطنت نماید تااینکه بانتقام خون پدردانشمند وبرادر ناکامش بقتل رسید باکشته شدن این سه تن درفاصله یکسال بساط سلطنت اعقاب امیرتیمور در ماوراءالنهر بر چیده شد و در واقع از همین تاریخ است کـه مقدمات تجزیـه حکـومت تیموری فراهم گردید .

---

۱ ــ یکی از فضلاء این قطعه را درتاریخ شهادت میرزا الغ بیك گفته :

الغ بیك آن شاه جـم اقتدار — که دین نبی‌را ازاو بود پشت

ز عباس شهد شهادت چشید — شدش‌سال‌تاریخ‌عباس کشت ۸۵۳

در باب قتل میرزا عبداللطیف ، سرش از بدن جداکردند و از پیش طـاق مدرسه میرزا الغ بیك‌آویختند اوبعد ازقتل پدر پیوسته این بیت را تکرار می‌نمود :

پدرکش پادشاهـی را نشایـد — وگر شاید بجز شش مه نپاید

حبیب‌السیر جلد ۳ جزء سوم ص۱۶۲

---

۱ ــ میرخواند موضوع کشتن الغ بیك باستناد بیانات حـاج‌امیرمحمدخسروی اطلاعات مفصلی در دسترس ما گذاشته‌است؛ بعد ازظهر یکروز الغ بیك وحاج امیر محمد سوار اسباز خود شدند وازسمرقند خارج گردیدند پادشاه مخلوع بانشئه تمام ازهمه چیزی بحث میکـرد بآرامی اسب‌می‌راند هنوز ازسمرقند چندان دور نشده بودکه ازطرف « سولدوز» سروکله یکمرد جغتائی نمایان‌گردید وهمینکه بحضورآنان رسید اوامرخان مغول را برای توقف در قلعه مجاور ابـلاغ کرد الغ بیك درحالیکه ازاین دستور شاق فوق‌العاده متاثر و بیمناك گردیده بـود اجباراً بقلعه مورد نظروارد شد.شاه مخلوع ازفرط سرمادستور دادآتش روشن‌کنند وگـوشت پـاره‌ای بریان نمایند.در این اثنا جرقه‌ای ازآتش بدامن الغ بیك رسید و قسمتی از پوست وگـوشت بدنش را سوزانید وی درحالیکه‌بلهیب‌آتش سوزان خیره خیره مینگریست زیرلب گفت : «توهم‌آگاهی. » حکمران سابق ماوراءالنهر بسیارمشوش وناراحت بود.حاج امیرمحمد میکوشید اورا تسلی‌خاطر بدهد لیکن بی‌ثمر بود دراین موقع‌که سایه‌های مهیب‌آتش درصفحه دیوار میرقصیدند در بشدت بازشد وعباس ویك مردناشناس وارد گردیدند(سالها قبل‌بنابدستورالغ‌بیك پدرعباس‌کشته شده بود عباس بتحریك و تشویق عبداللطیف منتظرپیداکردن فرصت برای‌گرفتن انتقام خون پدر بود) الغ بیك همینکه عباس را دید ازفرط هیجان ازجای بشد ومشت محکمی بچشم راست‌وی زد.مرد ناشناس ازپشت سرالغ بیك را بغل‌کرد وبسرعت پوستین‌آلتائی اورا درآورد عباس برای‌آوردن طناب ازاطاق خارج شد وحاج محمد ازفرصت استفاده کرده در راچفت‌کرد وبازنجیر آنرا محکم بست لیکن عباس بهرنحوی بود در را بازنمود والغ بیك راطناب پیچ‌کرده همراهان الغ بیك از

برای رسیدن بتخت سلطنت عبداللطیف پدر و برادر خودرا بقتل رسانید. لیکن بعلت تندخوئی و کینه توزی نتوانست شالوده سلطنت خودرا مستحکم سازد. دراوائل امر دو چار حمله ابوسعید فرزندسلطان محمد جهانگیروازدست دادن سمرقند شد. سپس بریختن خون اطرافیان خود پرداخت درنتیجه بحکم خیانتی که برپدر و برادر نموده بـود بشرحی که گذشت بدست مخالفین بسزای خودرسید سرازبدن وی جدا کردند. وبرای عبرت دیگران جسد عبداللطیف را در سردر مدرسه الغ بگی بدار آویختند .

در مورد جانشینی عبداللطیف بین مورخین اختلاف نظردیده میشود چنانکه صاحب حبیب السیرضبط کرده‌است میرزا عبدالله شیرازی (بعلت تولدش‌درمحل شیراز بنام شیرازی شهرت‌داشت) فرزند ابراهیم سلطان بجانشینی‌اوبرخاست. برخی‌دیگر جانشین عبداللطیف را ابوسعید فرزندسلطان محمد جهانگیر میدانند بهرترتیب میرزاعبدالله مدت محدودی در سمرقند سلطنت نمودتااینکه دوچارتاخت وتازابوسعید گشت مدتی بهمین وضع ادامه داشت. تا اینکه ابوسعید توانست با مساعدت سپاهی ابوالخیر خان حاکم دشت قبچاق برعبدالله غلبه یابد و بدین ترتیب سمرقند بتصرف ابوسعید درآمـد دستور داد میرزا عبدالله راکه درحال فرار بود پس‌ازاسارت بقتل‌آوردند ، ۸۵۵ هجری .

قبل ازاینکه ابوسعید بامقدماتی‌که فراهم‌آورده بود بتواند بر تخت سلطنت جلوس نمایددوچارحریف قوی ومبارزی مانند ابوالقاسم‌بابرفرزند بایسنغر شد این رقیب زورمند از خراسان متوجه ماوراء النهر گردید. و پس از زدوخورد با ابوسعید طرفین مصالحه نمودند بدین ترتیب‌که ماوراءالنهر وحدودترکستان دراختیار ابوسعید باقی باشد وعراق وفارس بابوالقاسم بابراختصاص یابد . لیکن طولی نکشیدکه حوزه تصرفات بابـر نصیب جهانشاه پسرقرایوسف ترکمان قره قوینلوشد وابوالقاسم بابرهـم درسال۸۶۱ هجری در مشهد درگذشت .

دومین فرزند بایسنغر بنام علاءالدوله ، درهنگام فوت شاهرخ حکومت هـرات را داشت مابین او و الغ بیك و با بر زد و خورد هائی درگرفت در نتیجه حکومت خراسان بعلاءالدوله‌واگذار گردیدوپس‌ازیك رشته‌محاربات دیگروی‌درسال ۸۵۲ ازالغ بیك شکست خـورد و بناحیه بدخشان رفت سپس روزگاری را با نهایت سختی در بیسر و سامانی

ترس جان متواری شدند وعباس الغ بیك را کشان‌کشان‌کنارتنور برد وبایك ضربه شمشیرکارش را یکسره کرد .

حاج محمد وملازمین الغ بیك پس ازاینواقعه باتأسف زیاد بسمرقند مراجعت نمودند :
نقل ازکتاب الغ بیك وزمان وی . بارتلدترجمهٔ آقای حسین احمدی پور ص۲۶۵-۲۶۶
ازانتشارات‌کتابفروشی چهر .

گذرانید و چون آماده مقاومت باسر سخت‌ترین دشمنان خاندان تیموری‌جهانشاه ترکمان قره قوینلو نبود صلح نمود تا آنکه در سال ۸۷۵ زندگی را بدرود گفت .

پس ازمرگ علاءالدوله پسرش‌ابراهیم که بدست ابوالقاسم بابرعموی‌خود مقید وزندانی شده بوداز فرصت‌استفاده نمودواززندان‌خودراخلاصی بخشید وپس ازتهیه سپاهی وجمع‌آوری اطرافیان پدر بامیرزاشاه محمود که قصد تصرف استراباد را داشت روبروشد، ویراشکست داد ناگاه در همین ضمن گرفتار حمله جهانشاه ترکمان قره قوینلو گشت در این محاربه هرات را از دست داد بعداً با ابوسعیدهم بجنگ پرداخت لیکن نتیجه ای ازاین اقدامات بدست نیاورد تا اینکه در راه مشهد فوت نمود۸۶۳ هجری .

با مطالعه شرح مختصر احـوالات عبداللطیف وعبدالله بن ابراهیم وابوالقاسم بابر علاءالدوله وابراهیم این مطلب روشن شد که ازتاریخ قتل الغ بیك ۸۵۳ هجری تا زمان پادشاهی سلطان ابوسعید ۸۵۵ که دوسال طول کشید اوضاع ممالك تیموری و جانشینان او روبه پریشانی و تفرقه گذارد و در خلال این مدت بیشتر اوقات بازماندگان این سلسله مصروف جنك وجدال خانوادگی و قتل وکشتار یکدیگر وامراء وبزرگان میشد وازهمین تاریخ است که مقدمات پیشرفت و تسلط امراء ترکمان (جهانشاه قـره قوینلو) روبتوسعه گذارداین‌خصم‌ورقیب‌سرسخت توانست باتاخت‌وتازهای فراوان شالوده حکومت ترکمانان درنتیجه‌قره قوینلو را درمتصرفات تیموری بنیان نهد .

سلطنت ابوسعید ۸۵۵-۸۷۳

ابوسعیداز اوائل عمر درنزد الغ بیك بسر میبرد تااینکه الغ‌بیك کشته شد. ابوسعید هم بحکم عبداللطیف بزندان افتاد پس ازاستخلاص از زندان به بخارا رفت طولی نکشید که عبداللطیف بقتل رسیدابوسعید ازفرصت استفاده‌نمود وپس ازنزاعی که باعم‌خود ابوبکر کرد توانست با مساعدت ازبکان نواحی توران وترکستان را بدست‌آورد وهمچنین درسال ۸۶۱ هجری هرات را متصرف شد. از اقدامات ناروای اودراین ایام‌کشتن گوهرشادآغا می‌باشد .

توضیح آنکه‌ابوسعید که‌ازبدوکارهمواره‌درصدد تسخیرناحیه‌خراسان بود بعدازشنیدن خبردرگذشت ابوالقاسم بابرتصمیم‌بتسخیرآن‌ناحیه گرفت دراین اثنا برهرکدام ازنواحی

مملکت یکی از امراءحکومت‌مطلقه‌داشت‌چنانکه‌برای تسخیر ناحیه‌هرات‌ناچارشد باهمراهی حکمران بلخ‌اقدام‌نمایدپس‌ازمسخرساختن هرات‌وجلوس بتخت‌سلطنت‌برای گوشمالی کوتوال قلعه اختیارالدین(مولانا احمد یساول) عازم شد در ایـن بین مغرضین‌ومفسدان تـوانستند موجبات سوءظن و بدبینی‌ابوسعید را نسبت بزوجه شاهرخ گوهرشادآغاکه ازخواتین نامدار وخیرخاندان تیمور بشمار است فراهم آورند تا اینکه بنا بامر ابوسعید این بانو را بقتل آوردند. این واقعه ازعوامل موثر سقوط سلطنت ابوسعید میباشد .[1]

سلطان‌ابوسعید پس‌ازکشتن گوهر شادآغا و بروز حوادث دیگری از خراسان بعزم ماوراءالنهر بحرکت آمد ضمناً اطلاع یافت‌که میرزا احمد فرزند عبداللطیف ازبلخ بقصد تعرض حرکت نموده ناچاربمقابله اوشتافت درحین منازعه میرزا!احمد بقتل‌رسید وبرادرش میرزا محمدجوکی هم فرار اختیار نمود بدین ترتیب سلطان ابوسعید وارد بلخ شد .

در همین خلال‌است که مظفرالدین جهانشاه ترکمان از گرفتاری سلطان ابوسعید درناحیه خراسان استفاده نموده هرات را متصرف گشت لذابدون درنك ابوسعید بقصد پس گرفتن هرات‌بحرکت‌آمد درنتیجه مابین‌آنان‌کار بمصالحه‌کشید وقرارشدکه جهانشاه بهمان حکومت‌آذربایجان‌که درزمان سلطنت شاهرخ بدو تفویض شده اکتفا نماید وهرات‌و ناحیه خراسان وعراق را تخلیه‌کند پس‌ازانجام شرایط صلح‌بار دیگر هرات بتصرف ابوسعید در آمد. متعاقب این پیروزی بربرخی حکام‌قلاع بین‌راه خراسان هم‌که‌سرازاطاعت برداشته بودند غلبه یافت ونیز درهمین سال میرزا علاءالدوله و فرزندش میرزا ابراهیم‌که ازمقابل ابوسعیدگریخته ودرحدود دامغان بسر می‌بردند درگذشتند. ابوسعیدهمچنین پس از آرام کردن‌نواحی جرجان وانتصاب سلطان‌محمود فرزند خویش بحکومت‌آن‌ناحیه و خواباندن طغیان‌حاکم خطه سیستان و انجام یورش مازندران عازم هرات شد ۸۷۲ هجری . هم در این سال است‌که جهانشاه ترکمان بدست رقیب خود حسن ترکمان‌آق قوینلوبقتل رسید.

ابوسعیدکه مدتها در پی‌فرصت برای تصرف ولایات حوزه متصرفـی جهانشاه بود از موقع استفاده نمود بفکر پیروزی برنواحی غربی ایران بااوزون حسن ترکمان‌که حاضر بمصالحه بود درمیانه بجنك پرداخت در این مقابله چون لشکریان ابوسعید دوچار مضیقه آذوقه‌شدند شکست خوردندوابوسعیدبدست‌اوزون‌حسن‌اسیر گردیدسپس برحسب دستورامیر

---

۱ ــ مهدعلیا گوهرشاد آغا زوجه شاهرخ از بانوان عفیف و صاحب همت مشهوری است که در احداث ابنیه دوران تیموری در هرات و مشهد سهم بسزائی دارد آرامـگاه او در هرات می‌باشد .

ازآثار معروف اوبنای مدرسه ومسجدی است در هرات وهمچنین مدرسه‌گوهرشادآغا در مجاورت حرم حضرت رضا (ع) درمشهد ویك رشته ابنیه دیگر .

ترکمان آق قوینلو این سلطان اسیر که بخوشنامی و حمایت ازعلماء وفضلاء و اهل دین شهرت داشت بدست میرزا یادگاد محمد بانتقام خون جده‌اش (گوهرشادآغا) بقتل رسید ۸۷۲ هجری .

سلطان احمد

سلطان احمد که بزرگترین فرزند ابوسعید بود (در تمام مدت دوازده سال سلطنت پدر) بر ناحیه ماوراءالنهر حکومت داشت پس ازمرك پدر جانشین اوشد وبقصد تصرف خراسان عازم گردید و چون مواجه باغلبه سلطان حسین میرزا گردید بجانب سمرقند روانه شد .
سلطان احمد که بنام هشتمین پادشاه خاندان تیموری شهرت دارد دردوران سلطنت با آشوب و طغیان برادران خود (جمال ارغون ملقب بنعمت و عمرشیخ میرزا) وچندتن ازباقیماندگان امراء مغولی روبرو گردید در کلیه این تاخت وتازها پیروز شد وبدین ترتیب ولایات جنوبی بحیط تصرف احمد درآمد سپس بقصد تسخیر اندیجان باسلطان محمود طرح مودت ریخت لیکن توفیقی ازاین اتحاد نصیب وی نگردید سلطان احمد ازدرمصالحه باظهیرالدین محمد بابر در آمد وعاقبت دراواسط شوال ۸۹۹ فوت نمود .
سلطان احمد پادشاهی عادل وکریم النفس وشجاع و متدین بود است .

سلطان محمود

نهمین پادشاه تیموری سلطان محمود است که بشجاعت و مردانگی وجود وسخاوت و عیاشی مشهور زمان خودبود درموقع درگذشت پدرش درهرات بود سپس برای دیدار برادر خویش سلطان احمدعازم سمرقندشد دراوائل مابین این دوبرادر حسن رابطه بر قرار بود تا اینکه ولایات ترمد وچغانیان و بدخشان (جنوب شرقی ترکستان) را بتصرف آورد. پس ازفوت برادر درسمرقند درسال ۸۹۹ هجری بسلطنت رسید. در دوران سلطنت چندین بار درحدود کشمیر و نواحی هندوکش با کفار آن دیار بجنك پرداخت از اینرو بـه سلطان محمود غازی شهرت یافت . همچنین باسلطان حسین میرزابایقرا چندین بار بمقابله و زد وخورد شتافت .

سلطان محمود برای تحکیم مبانی سلطنت عده زیادی از افراد خاندان تیمـور

را بقتل رسانید وضمناً بامردم وبزرگان واکابرعصربنای بدرفتاری‌نهاد وتاتوانست موجبات ایذاء مردم را ازطریق ترویج فساد اخلاق ومحرمات فراهم ساخت تاآنکه در سال ۹۰۰ هجری بدیار نیستی رفت

سلطان حسین

سلطان‌حسین درسال ۸۴۲ هجری درهرات متولد شد دوران کودکی را نزد میرزا الغ بیك گذرانید. تا اینکه پیش میرزا ابوالقاسم بابررفت. سپس بخدمت سلطان ابوسعید پرداخت. طولی‌نکشیدکه بدست ابوسعید زندانی شدلیکن باوساطت یکی ازخوانین‌درباری مستخلص گردید .

سلطان حسین پس از خلاصی از زندان بابوالقاسم بابر ملحق شد ودر مرو با دختر معزالدین سنجر ازدواج نمود نتیجه‌این مزاوجت ولادت‌بدیع‌الزمان میرزا میباشد پس از چندی بین پدر زن وداماد اختلاف روی‌داد. سلطان‌حسین ناچارشدکه در معیت ابوالقاسم بابر بحدود خوارزم ومروشاهجهان وخیوه فرارنماید .

درسال ۸۶۲ هجری با باباحسن‌که ازمقابل امیرجهانشاه ترکمان و ناحیه جرجان فرارکرده بود بمقابله پرداخت جرجان بتصرف سلطان حسین درآمد وباباجان کشته شد. جرجان‌را بپایتختی‌انتخاب نمود ودراین شهر بسلطنت نشست . دراوائل سلطنت ازابوسعید بظاهراطاعت داشت لیکن پس ازتصرف نیشابور وسبزوار علم مخالفت برداشت درمقابله‌ئی که باابوسعید درنواحی رادکان رویداد استراباد ازدست وی خارج‌ودراختیار ابوسعید در آمدسپس ناچار شدکه بخوارزم فرارکند .

سلطان‌حسین همواره منتظرفرصت بودکه برجرجان تسلط یابد ازحسن اتفاق توانست درهنگامیکه سلطان سعیددرترکستان بامیرزا محمد جوکی‌درنبرد بود عازم استراباد شود این شهر بانضمام سایر نواحی جرجان و مـازندران بتصرف او درآمد . ازاین پس عازم تصرف هرات شد بدواً ناحیه سرخس را مسخر ساخت وهرات را متصرف شد . تا اینکه سلطنت او رسمیت یافت ۸۷۲ هجری .

سلطان حسین از خوارزم بحدود سبزوار و نیشابور وترشیز حرکت‌کرد در حوالی ترشیز میان اووسپاهیان سلطان‌سعید جنك درگرفت دراین مقابله رشادت خاصی از ناحیه همراهان‌سلطان‌حسین‌بظهور رسید درنتیجه‌اردوی سلطان سعید دوچارشکست‌شدنیروی فاتح

تمام ناحیه خراسان ومرو وخیوه را متصرف گردید .

دراین‌اثنا امیرعلیشیر نوائی که بوفور فضل‌ودانش مشهور بود ازدستگاه سلطان احمد دوری جسته و روی بخدمت سلطان حسین آورد حضـور ایـن فاضل بـا کمال از علل اساسی شهرت علمی دربار بایقرا درهرات گردید. زیرا باتشویق وحمایتی که بایقرا و این شاعردانشمند عالیقدر که‌بعداً خلعت وزارت‌هم پوشید.ازفضلاء وعلماء عصر خودنمودند موجب شد که ازنواحی‌ماوراءالنهر وآذربایجان وعراق‌وسایر ولایات جمع کثیری ازافاضل واکابر بدورآنان جمع شوند .

بشرحی که گذشت سلطان‌حسین بایقرا کلیه نواحی خراسان وسیستان وبلخ را بدست آورد وبرحدود جرجان حکومت میکرد . چون دامنه متصرفات اوروبفزونی نهاد یادگار محمد نوه شاهرخ بتحریك حسن بیك‌ترکمان شروع بتاخت وتاز دراطراف خراسان نمود تاآنجاکه هرات وخراسان وقهستان برای مدتی بدست دشمنان سلطان حسین افتاد. لیکن طولی نکشیدکه سلطان حسین‌مجددا هرات را بدست‌آورده ویادگارمحمد را بقتل‌رسانید. این اوضـاع مشوش و یـاغیگری اطرافیان تاسال ۸۹۵ ادامه داشت از بدبختیهای ایـن شهریار فرهنك پـرور مخالفت فـرزندش بـدیع الزمان میرزا بـا پدر بـود با اینکه در ایـن مقابله فرزنـدعاصی شکست خـورد لیکن بـا وساطت علمـاء و روحانیون مابین پدر وپسر مصالحه شد وقرار بر این گردیدکه حکومت سیستان هم‌به بـدیع الزمان میرزا واگذارشود. درهنگامیکه‌سلطان حسین‌دوچار حملات ازبکان شد امیرعلیشیرنوائی نیز درگذشت ۹۰۶ هجری [1].

بافقدان این سیاستمدار صائب‌رأی شکست عظیمی بدستگاه بایقرا وارد گردید زیرا با وجود داشتن چنین وزیر و مشاور عاقلی میتوانست در مقابل حمله ازبکان چاره اندیشی نماید .

درخلال‌همین سنوات است که عده‌ای ازفرزندان سلطان حسین‌هم درگذشتند وبعلاوه عده‌ای‌ازامراء ناحیه عراق هم‌ازبیم قدرت روساء قبائل آنحدود گریخته بهرات پناه بردند. پس‌ازمرك سلطان‌حسین بایقرا بانی مکتب درخشان علمی وهنری هرات بنا بصلاحدید

---

۱ ـ امیرعلیشیرنوائی بمرض‌سکته درگذشت ومورخ شهیرخواند میرصاحب حبیب‌السیر ماده تاریخی دراین باب سروده است :

جناب امیر هدایت پناهـی — که ظاهرازاو گشت آثاررحمت
شدازخارزار جهان سوی باغی — که‌آنجاشگفته‌است گلزاررحمت
چونازل‌شدانواررحمت بروحش — بجوسال فوتش زانوار رحمت

اکابر زمان قرار شد بدیع‌الزمان میرزا و مظفرحسین که هردوبرادر بودنـد مشترکا امور ممالك تیموری را باتحادکامل که مؤکد بعهد وپیمان بود اداره نمایند این دوبرادر پس‌از حمل جنازه پدر بهرات وانجام مراسم تدفین اقدام باجراء تعهدات خود نمودند.

بدین ترتیب امراء وبزرگان بنام‌آن دو برادر خطبه خوانـده وپس‌ازتقسیم ممالك تیموری وتعیین مناصب لشگری وکشوری‌وحدود متصرفات هریك هرات را بپایتختی مشترك انتخاب کردند وباداره امور مملکت پرداختند لیکن‌طولی نکشیدکه عده‌ای ازشاهزادگان تیموری ببهانه اینکه سلطان مظفر حسین‌میرزا شایسته احراز مقام سلطنت نمیباشد بطغیان و شورش پرداختند.

دوران فترت سلسله تیموری

بنابشرحیکه ضمن دوران‌سلطنت‌الغ بیك‌وقبل‌ازجلوس سلطان ابوسعید گذشت اوضاع ممالك تیموری دراثرجنك وجدال‌داخلی ونفاق وقتل وکشتار خانوادگی وسوءظن وبدبینی شاهزادگان نسبت بیکدیگر روزبروز رو به پریشانی‌وزوال میرفت. ازطرفی قیام تراکمه قره قوینلو وازبکان وقتل گوهرشادآغا عیال‌شاهرخ بدست سلطان سعید وایام معدود سلطنت سلطان احمد ومحمود و گرفتاریهای فراوان سلطان حسین بایقرا واختلاف وی بایادگار محمد ومرك وفقدان مورخ و وزیر عالیقدر امیرعلیشیر نوائی ازاهم علل پاچیدگی اساس خاندان تیموری بود.

مرك سلطان حسین بایقراکه در دوره وی هرات پایتخت او دارای درباری مشهور ومرکز علماءوفضلاءشده‌بود موجب شدکه اختلاف شدیدی بین فرزندان بایقرابوجود آید مجموع این حوادث وعوامل زمینه را برای موفقیت ازبکان‌آماده ساخت.

محمد خان شیبانی‌ازسلسله‌ازبکان که جزء حکام معتبر اولوس جوجی‌خان پسرچنگیز بشمار میرفت پس‌ازآنکه مدتها دربخاراملازم سلطان احمد بود علم طغیان برداشته وباتفاق لشگریانی که ازنواحی‌قبچاق وترکستان‌تهیه‌دیده بود توانست ناحیه‌ماوراءالنهروسمرقندرا تصرف نماید وسپس برفرغانه وتاشکند غلبه‌نمود بدین ترتیب سلسله خاندان‌ازبك را تشکیل داد وبلخ‌را درمحاصره خود درآوردوعازم فتح خراسان شد۹۱۲ هجری. خطه خراسان چون تاب‌مقاومت دربرابر نیروی محمد خان شیبانی را نداشت مانند سمرقند وبلخ تسلیم شد. بدین‌ترتیب‌متصرفات‌تیموریان‌درحوزه ماوراءالنهر،وخراسان بتصرف‌ازبکان درآمدو کلیه شاهزادگان‌تیموری باستثنای بدیع‌الزمان‌که بدواً بشاه اسمعیل صفوی‌وسپس بدربار عثمانی

استانبول) پناهنده‌شد بقیه کشته شدند تااینکه محمد خان شیبانی هم در سال ۹۱۶ هجری درجنك مرو ازشاه اسمعیل صفوی شکست خورده وکشته شد .

بدین ترتیب‌خراسان بین‌امراء ازبك تقسیم گردید. خطبه وسکه بنام امام محمدخان خلیفه‌خوانده شد. فرزندان سلطان مظفر حسین بنام حسن ومحمد حسین‌در حوالی مشهد بدست‌امراء ازبك اسیر و بقتل رسیدند ازبکان همچنین بر پسرسوم‌سلطان حسین که‌درقاین بود حمله نمود شاهزاده تیموری پس از شکست در اطراف سبزوار باردوی شاه اسمعیل صفوی‌پناهنده گشت بعداً درکاشان در گذشت‌دراین‌خلال‌سلطان‌بدیع‌الزمان وبرادرش سلطان مظفرحسین که‌در نواحی‌استرابادمیگذراندند دوچارتعقیب‌محمدخان شیبانی شدند تا اینکه سلطان‌مظفرحسین‌دراستراباددر گذشت۹۱٤هجری. سلطان‌بدیع‌الزمان هم‌پس‌ازمرك برادر ناچارشد که سفری بهندوستان نماید پس‌ازیك سال‌اقامت درآن مملکت بشاه اسمعیل پناهنده شد. اواخرعمر بهمراه سلطان سلیم ازتبریز باستانبول رفت ودرآنجا رحل اقامت افکند. طولی‌نکشید که‌بمرض طاعون درآن دیار درگذشت.

پس‌ازمرك‌سلطان بدیع‌الزمان‌یگانه فرزندش‌محمد زمان که مدتها درنزد شاه اسمعیل صفوی بسر میبرد‌ازاردوی شاه اسمعیل که بمقابله سلطان سلیم عثمانی میتافت روبرگردانده باسرعت خود را باستراباد رسانید. حاکم‌استراباد امیرحسین هزارجریبی‌بپاس‌حق شناسی بدودمان تیموری شهررا دراختیار محمد زمان‌گذارد لیکن طولی‌نکشید که شاه اسمعیل ازمقابله باسلطان سلیم برگشت ودر حدودآق مشهد ساری بسرکوبی محمد زمان پرداخت محمد دراین برخورد مغلوب شد و اضطراراً به ترکمانان پناهده گردید وازراه ابیورد بناحیه غرجستان (شمال شرقی هرات) که دراختیار یکی ازامراء پدرش بنام امیراردوشاه بود رفت وبامساعدت امیر اردوشاه نواحی بلخ وحوالی بدخشان را متصرف‌گردید ۸۱۳ هجری. اماپس‌ازاندك زمانی مابین‌این دومتحد نفاق‌افتاد درنتیجه امیراردوشاه کشته شد. محمد زمان گرفتار ظهیرالدین محمد بابر که درکابل سمت امارت و سلطنت داشت گردید وبالاخره باوساطت اکابرورفت و آمد ایلچیان قرار براین شدکه حکومت بلخ کماکان در اختیار اوبماند‌این‌وضع ادامه‌داشت تاآنکه بدست ازبکان حکومت‌آخرین بازمانده تیموری دربلخ هم بسر رسید .

امپراطوری تیموری درهندوستان ۹۳۳-۱۱۱۹

اززمره افراد نامدارخاندان تیموری ظهیرالدین معروف به‌بابراست. وی که فرزند

عمرشیخ و نـوه ابوسعید بوده در سـال ۸۸۸ هجری در هرات متولد و در ۱۲ سالگی بامارت ناحیه فرغانه منصوب گردید ومدتهادوچار کشمکش بامنسوبان وسایر شاهزادگان تیموری بود تااینکه‌ازهرج ومرج اوضاع‌استفاده نموده‌ناحیه سمرقند را درسال ۹۰۶ هجری بتصرف آورد .

لیکن بعداً گرفتارحملات محمدخان‌شیبانی گردید. سمرقندازدست‌وی‌خارج شدعاقبت الامرازتصرف‌ونگاهداری سمرقند وحوزه ماوراءالنهر هم مایوس ومنصرف گردید .

درهمین زمان حاکم کابل که ازمنسوبان بابر بود درگذشت واوضاع آن ناحیه دوچار اغتشاش گردید بابر ازفرصت استفاده نمود باکوشش و فداکاری زیاد توانست درسال ۹۰۹ هجری‌آن ایالت رابقبضه‌خوددرآورد پس‌ازدوسال که درکابل مستقر شدبعزم فتح هندوستان که ازمقاصد همیشگی‌وآرزوهای دیرینه اوبود عازم گردید توانست با مقدماتی که تهیه دیده بود به ترتیب برنقاط پنجاب ولاهور واگرا وگجرات ودکن غالب شود.این فتوحات‌عظیم موجب شد کـه فاتح هندوستان بتوانـد بتأسیس سلسله تیموری مشهور به مغول کبیر و یا امپراطوری‌مغول‌همت‌گمارددراین سلسله‌علاوه بر بنیان گذارآن«بابر» چندتن سلاطین‌مشهور ظهور نموده‌اندکه به ترتیب : همایون . اکبر . جهانگیر . شاه جهـان . اورنـك زیب میباشند .

سلاطین‌مشهوراین‌سلسله بااینکه‌درهندوستان ودهلی‌سلطنت داشته‌اند واصولا هیچگونه فرمانروائی بر کشورایران‌نداشته‌اند لیکن‌ازاین نظر که دربارآنان‌دردهلی تاتاریخ۱۱۱۹ هجری (۱۷۰۷ میلادی) مرکزعلماء وفضلاء وشعرای پارسی زبان بوده است دارای قدر و شوکت واهمیت بسیاری درتاریخ علوم وادبیات فارسی میباشد وازهمین جهت است که دهلی مامن وملجاء دانشمندان‌آن عصر بشمار میآمد .

بنابراین دوره زمامداری امپراطوران مغول در هندوستان قریب ۱۸۶ سال بطـول انجامید (۱۷۰۱-۱۵۲۷ میلادی) تا اینکه پس ازاورنك زیب جانشینان وی نتوانستندآن مملکت وسیع‌را اداره نمایند بتدریج دوچار ضعف وپریشانی شدند بتدریج بدوران‌حکومت آنان درهند خاتمه داده شد .

اسامی سلاطین تیموری ومدت سلطنت آنان

۱ ـ امیر تیمور گورکان	۸۰۷ — ۷۸۳ هجری
۲ ـ سلطان خلیل	۸۱۲ — ۸۰۷ »
۳ ـ » شاهرخ	۸۵۰ — ۸۰۷ »
٤ ـ » الغ بیك	۸۵۳ — ۸۵۰ »

۵ - « عبداللطیف ۸۵۳—۸۵۴ «
۶ - « عبدالعزیز ۸۵۴—۸۵۵ «
۷ - « ابوسعید ۸۵۵—۸۷۲ «
۸ - « احمد ۸۷۲—۸۹۹ «
۹ - « محمود ۸۹۹—۹۰۰ «
۱۰ - « حسین بایقرا ۹۰۰—۹۱۱ «

فهرست امپراطوران تیموری درهندوستان

۱ - ظهیرالدین بابر ۹۳۷—۹۳۳
۲ - همایون ۹۳۷—۹٦٤ هجری که بدربار ایران پناهنده شد
۳ - اکبر ۹٦٤—۱۰۱٤
٤ - جهانگیر ۱۰۱٤—۱۰۳۸
۵ - شاه جهان ۱۰۳۸—۱۰٦۹
٦ - اورنك زیب ۱۰٦۹—۱۱۱۹

(۱۵۲٦ - ۱۷۰۷م)

فصل دهم

اوضاع صنعتی وادبی ایران

(در دوره تیموری)

سلسله تیمورلنك که درحدود یکقرن ونیم‌دوام کردو بر کلیه امراءآل مظفر. آل کرت‌و ایلکانیان. سربداران غلبه نمود توانست علاوه برتشکیل دولت وسیعی که شرح آن بتفصیل در ضمن‌فتوحات‌تیموروا‌عقاب‌فرهنك پروراو گذشت خدمات فراوانی‌نیز بعالم علم‌وادب‌وهنر از نظر گردآوری‌فضلاء ودانشمندان وصنعتگران وهمچنین‌در تأسیس مراکزعلمی وکتابخانه‌و مدارس وتحولی‌درمعماری وساختمان‌ابنیه تاریخی‌وسایـر رشته‌هـای هنرهـای زیبا بنماید تاآنجاکه نام فرزندان امیرتیمور مانند شاهرخ وبایسنغر . الغ بیك. سلطان حسین بایقرا وهمچنین‌زوجه شاهرخ گوهرشادآغا(بعلت توجه‌خاصی که درتشویق‌ادباء وشعراء وخطاطان ونقاشان ومورخین وهنرمندان مبذول داشته‌اند) درعداد پادشاهان هنر دوست و حـامیان هنرهای ملی وفرهنك پرور ایران ثبت شده بدیهی‌است‌آثار باقیمانده گـرانبهای صنعتی و تاریخی این دوران شاهدبارزی‌ازخدمات شهریاران تیموری نیز میباشد .

یکی از نکات مهمی که در رونق ادبی وعلمی دربار پادشاهان تیموری موثـر افتاد حمایت امیرتیمور و فرزندان وی از ارباب معرفت و حرف بودکه در دربـار سلسله‌های مختلف‌که بدست امیرتیمور برچیده شدند . زندگانی‌می‌کردند

زیرا بـا جمع آوری ارباب علم و ادب و اعزام آنـان بماوراءالنهر و سمرقند و

بخارا و بعداً بهرات وخراسان مرکزیت علمی خاصی بوجود آمد که در تاریخ ادبیات و علوم بنام مکتب شاهرخ درهرات و بایسنغر و سلطان حسین بایقرا شهرت یافت .

شاهرخ که ازمشهورترین پادشاهان دودمان تیموراست گذشته ازجنبه تقوی وعدالت شخصاً پادشاهی مهربان و فرهنك پرور وعلاقمند بآبادانی ودرعین حال مردی رشید وسلطانی فاتح بوده . دربارش در هرات مرکز اجتماع فضلاء و شعراء و مورخین گردید و بنا بدستوراو کتب تاریخی چندی بزبان فارسی تدوین وتألیف یافت وانتشار این کتب ورونق سایر رشته‌های هنرهای ظریفه‌اعتبار ورونق خاصی بدربار هرات داده‌است که‌در نتیجه‌اجراء سیاست حمایت از ارباب فضل وصنعت تا دوره صفوی ادامه داشت و از همین جهات است که عده‌ای از محققین را عقیده براین است که تمدن درخشان دوران صفوی بالاخص در برخی‌ازشعب هنری بربنیان فرهنك دوران تیموری بر پا شده و اساس نهضت را بدوران تیموریان نسبت میدهند .

الغ بیك فرزند شاهرخ که مردی‌تربیت یافته بودو بفراگرفتن علوم ریاضی دلبستگی خاص داشت وبنای معروف زیج الغ بیگی در سمرقند ازآثاراوست ازبزرگترین حامیان ومشوقین علماء ریاضی‌ونجوم عصرخود بشمار میآید بهمین‌جهة دربار این شاهزاده تیموری دارای مقام علمی ونجومی بود وهمواره مرکزاجتماع منجمین وریاضی‌دانان آن عهد بشمار میرفته است .

گذشته ازاینکه دربار سلطان حسین بایقرا در ترویج زبان فارسی خدمات مهمی انجام داد (این سلطان شخصاً مردی فاضل واهل معرفت بوده است) آثار نفوذ این زبان درادبیات ترکی عثمانی آن تاریخ کاملا روشن وواضح است. وجود وزیردانشمند اوامیرعلیشیر نوائی که درنظم ترکی وفارسی شهرتی بسزا دارد دررونق مقام علمی وادبی این ایام بسیار موثر بود ونیزظهور شاعر دانشمند ومشهور ایران بنام عبدالرحمن جامی ومکاتبات منظوم ومنثورآن باسلطان بایزید عثمانی ازاهم علل تأثیرافکار ادبی‌ایران درزبان ترکی ودوره سلاطین عثمانی میباشد .

ارتباط‌عبدالرحمن چلبی‌فقیه مشهورترك باجلال‌الدین دوانی فیلسوف وحکیم ایرانی و اقدام سعدالدین تفتازانی درنظم ترکی بوستان سعدی تاثیر مهمی در نفوذ ادبی زبان فارسی درترکی داشته است بدین ترتیب دربار حسین بایقرا با وجود وزیر دانشمند وی از مراکز مهم ادبی و مجمع شعراء و ادباء نامدار دوره تیموری محسوب است .

هنرخط وتذهیب و نقاشی ومینیاتور سازی دراین عهدبمقام بلندی نائل شد و درباب پیشرفت فن خط وجود بایسنغر که خود ازخطاطان نامی بشماراست بسیار موثر بود زیرا

این‌شاهزاده تیموری درتشویق خطاطان سعی بلیغ داشت وتا آنجا که ازآثار خطی آن دوره برمیآید مکتب هنرخط وپیدایش خطاطان مشهور نتیجه مساعی دربار بایسنغر و شخص وی بوده است .

بایسنغر نقاش‌وشاعرهم نیزبوده است کتیبه‌های ثلث مسجدگوهرشاد مشهد بخط او میباشد اینك برای‌توصیف وتشریح‌آثارصنعتی این دوره درمرحله اول‌بطریق اختصار بشرح مهمترین ابنیه تاریخی این عهدکه ازلحاظ معماری حائزاهمیت است اشاره مینمائیم سپس بتاریخ ادبی وعلمی دوران تیموری میپردازیم .

معماری عصرتیموری

درضمن شرح فتوحات‌امیرتیمور واعقاب وی‌باین نکته اشاره شدکه سلاطین تیموری پس‌ازهرفتح وغلبه‌ای تساآنجاکه میتوانستند هنرمندان وصنعتگران و معماران ونقاشان و طراحان را ازنواحی‌مختلف گردآورده بحدودماوراءالنهر وسمرقند وهرات وبخارا اعزام مینمودند بدیهی‌است ازوجود این عده دراحداث ابنیه وکاخهای سلطنتی ومساجد ومدارس ومقابر و سایر ساختمانهای مورد نظرخود استفاده میکردند و در واقع یکی ازعلل مهم آبادانی پایتخت های تیموری جمع‌آوری همین ارباب هنر وصنعت وعلاقه پادشاهان تیموری بانشاء ابنیه بوده‌است وبس .

امیرتیمور بعلت قبول‌اسلام ومسافرت‌های فراوان همواره سعی‌داشت‌که دراقامتگاه‌های تابستانی‌وزمستانی خود دارای‌باغات وعمارات سلطنتی بوده ودرنقاط مهم ماوراءالنهر بساختن مساجد وابنیه مذهبی‌همت میگماشت تابدین‌ترتیب‌بتواند درعمران وآبادی وزیبائی تختگاههای خود اقدام نماید. همینکه امیرتیمور درگذشت بازماندگان‌او در صدد ترمیم خرابیها برآمده وپیش‌ازپیش بفکرایجادابنیه وتزئین وآرایش شدندتابحدی‌که شهرهرات پایتخت شاهرخ دارای بسی بناهای عالی وگرانبهاگردید .

اختلاط هنرمندان مختلف باصنعتگران ایرانی موجب نهضت خاصی در امرطراحی ساختمان وتزئینات‌کاشیکاری ونقاشی شد لیکن اسلوب وسبك ساختمانها تحت‌الشعاع شیوه ایرانی قرارگرفت واین نکته ازمشاهده وملاحظه‌آثار معدودی‌که ازاین دوره درسرزمین کنونی ایران باقیمانده ثابت وهویدا است .

ازابنیه مهمی‌که ازدوران تیموری قرن نهم هجری (۱۵ میلادی) در ایران میباشند دو بنا از همه مهمتر و سایر ابنیه‌آن در درجه دوم اهمیت قرار دارند که اینك بشرح

این قبیل ابنیه تاریخی میپردازیم .

مسجد گوهرشاد

مسجد گوهرشاد مشهد که جزء ابنیه آستان قدس رضوی بشمار میآید اززمره زیباترین ابنیه تاریخی قرن نهم هجری و دوره تیموریان است که بنام بانی آن گوهرشاد آغا زوجه شاهرخ تیموری نامیده میشود این مسجد بسبك مساجد چهارایوانی ساخته شده ساختمان این بنا در سال ۸۲۱ هجری (۱٤۱۸ میلادی) آغاز گردید بنای آن تقریباً ۱۲ سال بطول انجامید و تحت نظر قوام الدین معمار شیرازی پایان یافت. چون این بنا از ابنیه آستان قدس میباشد دارای سر در و مدخل مستقلی نیست . سر در ایوان طرف قبله آن دارای طاق عظیم کاشیکاری است درطرفین آن دومناره کاشی جالب ساخته شده که ازلحاظ زیبائی کاشیکاری آن بسیار قابل توجه وحیرت آور است . در این ایوان مجلل و با شکوه کتیبه کاشی تاریخی مفصل آن باخط بایسنغر و حروف بسیار درشت سفید برروی زمینه آبی سبز رنك که درنهایت زیبائی نوشته شده باعث اعجاب بینندگان است .

گذشته از جنبه کاشیکاری و رنك آمیزیهای متنوع این کتیبه مطلبی که بی نهایت در ارزش هنری وتاریخی این نوشته موثر میباشد شیوه وحسن خط درکتابت مفاد کتیبه است که بوسیله یکی ازشاهزادگان فرهنك پرور وخطاط ونقاش تیموری بیادگار نوشته شده از ازاین رومحققین باستان شناس برای این کتیبه ازلحاظ هنری ونکات تاریخی اهمیت زیادی قائل میباشند وبهمین جهات است که این بنارا با معماری دلپسندی که دارد جزء یکی از شاهکارهای معماری دنیا محسوب میدارند اینك متن کتیبه تاریخی آن :

بسم الله الرحمن الرحیم

قال الله تعالی انما یعمر مساجدالله . . . . . و قال النبی علیه السلام من بنی اله مسجداً لیذکرالله فیه بنی الله له بیتاً فی الجنة قال الله جل جلاله وعم نواله وقول النبی صلی الله علیه و آله ، قدانشأت هذاالمسجدالجامع الاعظم والبیت المحرم فی ایام دولت السلطان المعظم و الخاقان الاعدل والاکرم مولی ملوك العرب والعجم السلطان بن السلطان ابوالمظفرشاهرخ بن تیمور کورگانی بهادرخان خلدالله ملکه وسلطانه وافاض علی العالمین بره وعدله واحسانه الحضرة العلیاوالجلیلة الکبراء شمس سماءالعفة والسداد الموصوفة بالشرف والعزوالرشاد

گوهرشاد ابدت عظمتها و دامت عصمتها و کثرت برکاتها بالنیة الصادقة القصوی و العقیدة الراسخه العظمی لحصول المامول راجیة من الله باحسن القبول من عین مالها لحسن مآلها و اصلاح بالها یوم تجزی کل نفس اعمالها ابتغاء لوجه الله و طلبا لمرضاته و شکراً علی الائه وحمداً علی نعمائه فتقبلها ربها بقبول حسن و خیر بها باحسن اجر المحسنین وخصها باحمل ما اعده بعباده الصالحین کتبه راجیاً الی الله بایسنقر بن شاهرخ بن تیمور کورگانی فی ۸۲۱ .

بطوریکه ازمفاد این کتیبه تاریخی بر میآید، این مسجد را گوهرشاد آغا ازعین مال خود ساخته و بایسنغر هم تا حدودی که محل نصب کتیبه‌جای داشته ازمحاسن وفضائل و تقوی مادرخویش تمجید و ستایش نموده‌است . بنظر عده‌ای از اهل تحقیق که آشنائی کامل بشیوه خطوط مختلف دارند معتقدند که قسمت زیادی ازاین کتیبه که بخط بایسنغر بوده است ریخته شده وبعداً درحین تعمیر باخط محمد رضا امامی که ازخطاطـان مشهور دوره صفوی است تجدید وترمیم گردیده ضمناً درآغاز وپایان کتیبه تاریخی دوسطر دیگر بدین ترتیب خوانده میشود که حاوی نام معمار معروف این بنا میباشد .

«اتفق تحریرها فی اوائل شهرالله المبارك رجب المرجب سنة احدی عشرین وثمانمائه عمل العبد الضعیف الفقر المحتاج بعنایة الملك الرحمن قوام الدین ابن زین الدین شیرازی الطیان ؟ . » از مطالعه این کتیبه معلوم میشود که معمار این بنای شگرف و عظیم تاریخی قوام الدین شیرازی میباشد .

گذشته ازتاریخ ۸۲۱ هجری چند تاریخ دیگر دراین مسجد چهارایوانی گنبد دار که دراطراف آنهم حجرات دوطبقه‌ای ساخته شده موجود است که اغلب ایـن سال‌ها دلیل برتعمیر ومرمت بنا یاالحاق قسمتی بربنای اصلی میباشد .

گنبدکاشی این مسجد پیازی شکل و برنك سبز تیره مزین است و نقوش واشکال زرد رنگی درآن بنظر میرسد و هم چنین کتیبه بزرك سیاه رنك آن کـه بخط کوفـی جلب توجه مینماید براهمیت منظره گنبد افزوده است . مجموع این ابنیه وکاشیکاریهای معرق وخوش آب ورنك وکتیبه‌های زیبای آن موجب شده که این مسجد ازهرجهت کامل ودرعداد یکی از شاهکارهای معماری دنیا محسوب شود . بطورکلی مسجد گوهرشاد شامل: جامع تاریخی ـ صحن ـ ایوان مقصوره ـ منبرصاحب الزمان . شبستانها. گنبد ومنارهٔ است. در جوار مسجد مشهور گوهرشاد آغا مسجد دیگری بنام پیرزن میباشد که بنای آنراهم بدوره شاهرخ نسبت میدهند .

۱ ـ کتیبه ایوان روی بقبله حاکی از تعمیراتی است که در زمان شاه عباس که در داخل مسجد بعمل آمده .

۲ ـ در طـرفین در ورود کتیبه‌هائی بنظر میرسد در پـایان یکی از آنها نام استاد

علی بنا و تاریخ ۱۰۵۳ نقش بسته .

۳ ـ کتیبه‌ای بخط محمدرضا امامی مربوط بپایان یافتن تعمیر مسجد درزمان شاه سلطان حسین صفوی است .

٤ ـ درسمت راست وچپ ایـوان ورودی کتیبه منظومی در بـاره تعمیر مسجد توسط زال بیك درعهد سلطنت‌شاه سلیمان صفوی‌خوانده‌میشودا ین کتیبه‌مورخ‌بسال ۱۰۸۸ هجری وماده تاریخ‌آن چنین است:

شد رقم تعمیر مسجد کرد زال ـ عمل حقیر فقیر . شجاع بناء اصفهانی .

٥ ـ کتیبه پیشانی ایوان بخط زمینه زرد باکاشی معرق حاکـی از تعمیرات دوران شاه سلیمان صفوی تاریخ این کتیبه سبع وثمانین وبعد الف ۱۰۸۷ ونویسنده‌آن محمد رضا امامی است .

٦ ـ کتیبه خروجی سمت چپ برروی‌کاشی معرق دارای تاریخ سنه احدی و عشرین وثمانمانه ۸۲۱ هجری درکنار این‌کتیبه بخط نستعلیق برکاشی لاجوردی چنین ثبت شده :

بتوفیق حق ایـن مبارك مقام بمعماری کمترین شد تمـام

محمد باقر هزار وهشت

۷ ـ درایوان دارالسیاره درروی‌سنك بخط ثلث چنین نقرشده : الفقیرشمس‌الدین جعفرالموسوی سنه‌اثنی وستین و ثماتمانه وهمچنین‌کتیبه دیگری مورخ بسال۱۱۱۱ هجری ونام‌کاتب‌آن محمد رضا امامی دراین مکان موجود است .

۸ ـ کتیبه‌ای مربوط بتعمیر مسجد بسرکاری عبدالله در تایخ ۱۰۸٤ هجری‌کاتب‌آن محمد رضا امامی است .

۹ ـ کتیبه‌ای در پیشانی ایوان بخط ثلث بر روی‌کاشی معرق دارای تاریخ ۱۰۸۷ باامضاء محمد رضا امامی .

۱ ـدرطاق وسط مجاورمنار سمت راست تاریخ ۱۰۸۷ ضبط شده .

گذشته ازسالهائی که ذکرشد یك رشته‌کتیبه‌های دیگری که حاکی‌ازتعمیرات مکرر ابنیه‌آستانه است در گوشه و کنار ساختمانها موجود است . تاریخ کلیه این‌کتیبه هـا بین ۱۱۹۵ـ۱۲۷٤ هجری است .

دربین‌این‌کتیبه‌هامتن و قفنامه‌ای است بنام شاهرخ بهادر وگوهرشادآغاکه حاکی ازواگذاری موقوفاتی برمسجد است این وقفنامه مورخ بسال ۸۲۹ هجری است .

۲ ـ بطوریکه شهرت دارد برای تکمیل‌ساختمان مسجد معروف گوهرشادآغا حاجت بضمیمه نمودن صحن‌کنونی مسجد پیر زن بود چون صاحب زمین‌که‌بانوی سالخوردی بود حاضر نشد که قطعه زمین ملکی خود را واگذار نماید گوهرشادآغا از اضافـه نمودن‌آن

زمین بمسجد صرف‌نظر نمود وضمناً بنابدرخواست صاحب زمین‌مسجدی هم برای مشارالیها احداث نمود بهمین مناسبت است که مسجد مجاوررا پیر زن می نامند .

مسجد شاه

یکی دیگر ازابنیه معروف قرن نهم هجری بنای مسجد شاه مشهد است که دارای گنبدی بزرك ومزین بکاشیکاری ودارای ایوان و دومناره وفضای مناسبی میباشد بطوریکه ازمطالعه متن‌کتیبه ایوان که بخط ثلث باکاشی سفیددرمتن‌لاجوردی نقش بسته معلوم میشود ساختمان بنای اصلی‌مسجدتیموری درسال ۸۵۵ هجری پایان یافته است : «.... فی رجب سنة خمس وخمسین وثمانمائةالهجریة» درآخر کتیبه نام معمار بنا بدین ترتیب ثبت شده : «عمل . . . . ابن شمس‌الدین محمدالتبریزی بناء»

در قسمت پایه گنبد و در فواصل پنجره ها بخط کوفی باکاشی سفید رنك‌کلماتی مانند الحکم‌لله والملك‌لله ثبت شده قسمتی ازاین خطوط هم محو وریخته است .

دومناره‌کاشی که‌درطرفین ایوان‌قرار گرفته دارای کتیبه‌هائی‌میباشند مفاد این‌کتیبه‌ها احادیث وآیات قرآنی‌است .

بطورکلی این بنا صدمات فراوانی دیده. متأسفانه بیشترکاشیهای اصیل‌آن فروریخته وتزئینات بعدی‌آن معرف تعمیراتی است‌که دراین اواخرانجام شده .

مدرسه شاهرخ (یامدرسه دو در)

بنای مدرسه دو درمتعلق‌بزمان شاهرخ بهادر بنا برکتیبه تاریخی معرق‌آن باهتمام غیاث‌الدین یوسف خواجه‌بهادر درمحرم سنه ۸۴۳هجری ساخته شده اینك قسمتی ازکتیبه تاریخی سردر .

«. . . . قداسست هذه‌العمارة فی‌ایام دولت‌سلطان الاعظم ظل‌الله فی‌الارضین مغیث ـ المسلمین ابی المظفر شاهرخ بهادر سلطان خلد الله ملکه و سلطانه باهتمام الامیر الاعظم غیاث‌الدین یوسف خواجه بهادر دامت معدلته تقبل‌الله منه فی‌محرم سنة ثلاث و اربعین و ثمانمائه .

در زیر گنبد آثار قبری مشاهده میشود این قبر دارای کتیبه‌هائی که شامل آیاتی از قرآن و آیة‌الکرسی و همچنین معرف صاحب قبر است میباشد. بطوریکه از متن کتیبه بدست میآید این قبر متعلق به غیاث‌الدین امیر یوسف خواجه بهادر است که بانی مدرسه میباشد. تاریخ وفات صاحب قبر ۸۴۶ هجری ثبت شده و بعد از تاریخ نام سنگتراش قبر خوانده میشود: عمل العبد عطاءالدین عبدالله . . .

گذشته از کتیبه‌های مذکور کتیبه دیگری بخط ثلث گچبری شده که دارای تاریخ ۸۴۳ هجری است و نیز کتیبه های دیگری بخط کوفی و سایر انواع خطوط در دور گنبد باقی مانده که قسمتی از متن آن ریخته و از آنچه بنظر میاید معلوم میشود که حاوی ابیاتی دایر بر بی ثباتی دنیا میباشد. بطور کلی مدرسه دودر از نمونه‌های کامل معماری شیوای قرن نهم هجری بشمار است که از لحاظ تزئین و کاشیکاری معرق و مجموعه خطوط مختلفه و نقوش جالب قابل کمال توجه و مطالعه بنظر میرسد .

مدرسه پریزاد

این مدرسه نیز از ابنیه دوره تیموری است که بعدا درزمان شاه سلیمان صفوی بسال ۱۰۹۱ هجری تعمیر شده وبنام بانی آن پریزاد شهرت یافته . ۱

باآینکه مسجد درنتیجه تعمیرات مکرر ازصورت اصلی خارج شده معذلك استخوان‌بندی بنا معرف معماری عصر تیموریان است . ۲

آستان قدس رضوی

درضمن مجموعه ابنیه مقدس آستان قدس رضوی (ع) درمشهد که مشتمل بر بناهای متعددی

---

۱ ـ مدرسه پریزاد خانم بنای کوچکی است این زن ازجواری گوهرشادآغا است ودر همان وقت که خانم اومسجد گوهرشاد را میساخت اونیز این مدرسه را بناکرد وموقوفه‌ای برای آن قرار داد . . . مطلع‌الشمس جلد ۲ ص۲۸ .

۲ ـ درکتاب یاد داشتهای آسیای مرکزی تألیف خانیکف در ص۱۰۷ اشاره بساختمان این مدرسه می‌نماید واطلاعاتی درباب ساختمان آن بدست میدهد .

KHANIKOF. MEMOIRE SUR LA PARTIE MERIDIONALE DE L ASIE CNTRALE

است [1] علاوه برمسجد گوهرشاد ومدرسه بالاسر (در بازارحرم) چند کتیبه و تاریخ بنظر میرسد که متعلق بقرون ششم وهفتم وهشتم هجری است [2].

درحال حاضر ابنیه تیموری این بنای عظیم شامل قسمتهائی ازرواق غربی آستانه و سردر متصل بآن‌میباشدساختمان سردرصحن عتیق منسوب بدوره تیموری است لیکن بیشتر قسمتهای آن بامرشاه‌عباس مرمت یافته تنهاکاشیکاری این‌بنا مدت چهل سال بطول انجامید وبالاخره درزمان سلطنت شاه عباس دوم پایان یافته است.

ایوان طلای‌صحن عتیق مشهور بایوان طلای‌نادری ازبناهای امیرعلیشیر نوائی وزیر دانشمند دربار سلطان حسین میرزا بایقرا است که بعداً در زمان نادر شاه افشار طلا کاری شده.

اینك متن کتیبه ایوان شمالی :

«فی‌ایام دولت ساطان الاعظم‌والخاقان المعظم مالك الرقاب الامم مولی ملوك‌العرب والعجم شاه سلطانحسین میرزای بایقرا بهادر خلدالله تعالی ملکه.»

---

۱ ــ بناهای زیرجزء ابنیه‌آستان قدس رضوی میباشند.

الف‌ـ حرم مطهر، رواق دارالحفاظ، رواق توحیدخانه، دارالسیاده، دارالسیاده. گنبدالله‌ـ وردیخان، ایوان طلای نادری، دارالضیافه، ایوان عباسی درصحن‌عتیق‌ـ صحن‌عتیق، گنبدطلا و مناره‌های‌آن ، صحن جدید، ایوان طلای‌عهد قاجاریه، آرامگاه شیخ بهائی . بطور کلی ابنیه آستان قدس نماینده معماری وتزئینات هنری وشامل شیوه‌های مختلف خطوط وریزه‌کاری هنرمندان و صنعتگران درطی قرون مختلفه تا امروز میباشد ازاین رو میتوانیم ابنیه‌آستان قدس‌را بمنزله راهنمای دقیقی درباره نهضت وتکامل معماری وهنرتزئین ومازکاری در دوران گذشته بدانیم

کتیبه های آستانهٔ مقدس رضوی درمشهد

کتیبهٔ گنبد طلای امام رضا (ع) بخط ثلث طلا برمتن لاجوردی

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

من عظایم توفیقات‌الله سبحانه ان وفق‌السلطان الاعظم مولی ملوك‌العرب والعجم وصاحب النسب الطاهرالنبوی والحسب‌الباهرالعلوی تراب اقدام خدام هذه‌العتبة المطهرة اللاهوتیه غبار نعال‌زوارهذه‌الروضة‌المنورة‌الملکوتیه‌مروج مآثراجداده‌المعصومین‌السلطان بن‌السلطان بن‌السلطان ابوالمظفرشاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان فاستسعد بالمجئی ماشیاً علی قدمیه من دارالسلطنة اصفهان الی زیارة هذاالحرم الاشرف وقد تشرف بتزیین هذه‌القبة من خالص ماله فی

١٠١٠ سنة الف وعشر وتم فى سنة الف وست عشر ١٠١٦ .
بخط نسخ ریز درزیر کلمهٔ الحسینی نوشته است ، العبد علی رضا العباسی .

کتیبه دیگر که بر بدنه گنبد درچهار لوحه بخط ثلث طلا برمتن لاجوردی میناکاری نوشته شده است

بسم الله الرحمن الرحیم

من مامن الله سبحانه الذی زین السماء الدنیا بزینة الکواکب ورصع هذة القباب العلی بدرر الدراری الثواقب ان استسعد السلطان الاعدل الاعظم والخاقان الاکرم الافخم اشرف ملوك الارض حسباً ونسباً واکرمهم خلقاً وادبا مروج مذهب اجداده ائمة المعصومین محیی مراسم آبائه الطیبین الطاهرین السلطان بن السلطان بن السلطان شاه سلیمان الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان بتذهیب هذة القبة الملکوتیة وتزیینها وتشرف بتجدیدها وتحسینها اذتطرق الیها الانکسار وسقطت لبناتها(؟) الذهبیة التی کانت تشرق کالشمس فی رابعة النهار بسبب حدوث الزلزلة العظیمة فی هذة البلدة الطیبة الکریمة فی سنة اربع وثمانین والف وکان هذه التجدید الجدید سنة ست وثمانین والف .
کتیبه‌های کوچك درزیر الواح چهارگانه فوق بخط نسخ وبهمان سیاق :
زیرلوحه دوم : که باشد زرگر این قبهٔ خضرای نورانی . محمد باقر اب ماجی(؟) زمان استاد جیلانی .
زیرلوحه سیم : کرده تقدیر برین صفحه رقم . عمل قاسم فراش حرم . التوفیق علی الله .
زیرلوحه چهارم بخط ثلث درشت : کتبه محمد رضا الامامی الاصفهانی .
کتیبه در جنوب حرم برواق : کاشی طلائی دارای نقوش برجسته و کتیبه برنك آبی سیر بخط نسخ برجسته :

بسم الله الرحمن الرحیم

هذة الروضة المنورة المقدسة المعظمة المطهرة لمولانا الامام المعصوم الشهید المظلوم الرضا علی بن الکاظم موسی ابن الصادق جعفر ابن الباقر محمد ابن زین العابدین علی ابن الشهید بکربلا الحسین اخی الحسن ابن علی ابن ابی طالب امیر المؤمنین و امام المتقین وصی رسول رب العالمین محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب صلواة الله علیه وعلی آله الطیبین الطاهرین واصحابه المنتجبین وسلم .
بخط نسخ ریز برروی یکی از کاشیهای مزبور عبارت ذیل نوشته شده است :

مدرسه خرگرد (خراسان)

مدرسه خارگرد یا خرگرد از ابنیه قرن نهم هجری و برطبق کتیبه تاریخی متعلق بسال ۸۴۸ هجری وزمان شاهرخ بهادر است که توسط پیراحمد خوافی وزیر ساخته شده[1] این مدرسه درخارج شهر خرگرد وازمدارس چهار ایوانی است که دارای حجرات دوطبقه میباشد. دروسط ایوان غربی آن کتیبه زیر خوانده میشود:

«بنیت هذه المدرسة المبارکة الغیاثیة علی یدالعبد المرحوم استاد قوام الدین شیرازی وتمت بعمل العبد استاد غیاث الدین شیرازی.» ازاین کتیبه معلوم میشود که معمار اولیه بنا قوام الدین بوده که بعداً بدست غیاث الدین اتمام یافته واز همین جهة است که بنام مدرسه غیاثیه هم خوانده میشود.

دیگر قسمتی از کتیبه تاریخی آن است که بخط ثلث درقسمت چپ ایوان باقیمانده و بقیه کتیبه سمت راست که باید آغاز آن باشد ازبین رفته است:

اضعف عبادالله محمدبن ابی ظاهربن ابی الحسن بعد ماعمله وصنعه فی تاریخ غره جمادی الاولی سنه اثنی عشروستمائه غفرالله له ولوالدیه ولجمیع المؤمنین والمؤمنات بمحمد و عترته الطاهرین. درلوحهٔ بالای درکتیبه‌ای است که شرح آن درجلد دوم مطلع الشمس موجود وآخر آن این عبارت دیده میشود:

تقرب بهذه العمارة . . . العبدالضعیف الذلیل المحتاج الی رحمةالله تعالی مولی آل محمد عبدالعزیزابن آدم بن ابی نصرالقمی حشره الله معه ومع آله.

در داخل حرم کتیبه‌های فراوانی بنظر میرسد که تاریخ اثنی عشر وستمائه (۶۱۲ هجری) وستین وسبعمائه (۷۶۰ هجری) وتسع وخمسین وسبعمائه (۷۵۹هجری) برروی کاشیهای ستاره شکل وهشت پروکتیبه‌های برجسته ازاره دیده شده لکن بنابرگفتهٔ مطلع الشمس باید تاریخ... وخمسمائه نیز وجود داشته باشد که نگارنده ندیدم ممکن است بادقت مکرر دیده شود چون شرح مفصل وصحیح کتیبه‌های استان حضرت رضا (ع) درجلد دوم مطلع الشمس ثبت شده لذا از ذکرمکرر آنها صرفنظر شد.

---

۱ ـ خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی وزیر سلطان شاهرخ بهادر بوده این مدرسه و مزار زین الدین ابوبکر تایبادی و شیخ زین الدین خوافی را بنا نمود مدفن وی در بقعه بابا عبدالله واقع است.

« . . . . الخاقان ابن‌الخاقان ابوالمظفر شاهرخ بهادرخان خلدالله تعالی ملکه و سلطانه . . . . خسرو صاحبقران بسعی‌العبد الضعیف المحتاج الی‌الله الوافی احمدبن اسحق ابن مجدالدین محمدالخوافی سنة ثمان اربعین وثمانمائه [1] .

مسجد مولانا در طیبات یاتایباد

درتایباد نزدیك مرزایران وکشور افغانستان بنای زیبائی ازدوران شاهرخ تیموری بنام مسجد ومزار مولانا شیخ زین‌الدین [2] ساخته شده که بانی این بنا هم همان پیراحمد خوافی وزیراست که علاوه بر این مسجد بنیان‌گذار چند بنای دیگر درخرگرد وهرات می‌باشد .

بنای این مزار که بنام مزار مولاناشهرت دارداز برجسته ترین بناهای زیبای‌دوران شاهرخ تیموری است برخی عقیده دارند که با بنای مسجد گوهرشاد مشهد قابل مقایسه میباشد. این نظریه تااندازه‌ای قابل قبول است بدلیل‌آنکه باتطبیق زمان ساختمان وکاشی‌کاری ونقش‌ونگارهائی که دراین دوبناملاحظه میشود (مسجدگوهرشاد ومزارمولانا) تفاوت واختلافی مشاهده نمیشود بالاخص باتوجه باین نکته‌که قسمتی ازتزئینات‌کاشی‌الوان‌آن‌که باسنگهای شفاف‌مرمراختلاط پیدا کرده‌است منظرولطف‌خاصی باین‌ساختمان‌تاریخی مرزی داده‌است دراین بقعه گرچه‌نام معمار وبناءدیده نمشود لیکن بحکم قرائن موجود واینکه بانی مزارومدرسه‌خرگرد یکی میباشد میتوان (پیراحمد خوافی) معماران این ساختمان را همان قوام‌الدین وغیاث‌الدین دانست .

درضمن دوکتیبه این بنا نام شاهرخ بهادر وپیراحمد خوانده میشود :

« . . . . هذه‌البقعة الشریفة فی‌ایام دولةالخلیفة اعظم الخواقین ملکا و قدراً واشرف السلاطین عدلا وفضلا معین اهل‌الحق و الایمان شاهرخ بهادر خان خلدالله سلطانه بسعی واهتمام العبدالملك الخلاق الوافی پیراحمد بن اسحق‌الخوافی . »

دومین کتیبه که درلوحه چهارگوش دیوار سمت راست باقیمانده :

---

۱ ــ این مدرسه دارای سردری است که بشبستان گنبد داری منتهی میشود از اختلافی که دراسلوب طاق زدن حجرات‌آن بدست میآید چنین تصور میشود که یك جهة بنا را قوام‌الدین و سمت دیگررا غیاث‌الدین ساخته وپرداخته است .

۲ ــ شیخ زین‌الدین خوافی ازمشاهیرعرفاء زمان شاهرخ بهادر میباشد .

«. . . . . . . بناء هذه العمارة المبارکة الشریفة فی ایام دولة زینهاالله تعالی بسلطنة السلطان الاعظم و الخاقان المعظم سلطان سلاطین العرب و العجم شاهرخ بهادر سلطان خلدالله تعالی . . . . »

کتیبه مورخ دیگری درلوحه چهار گوش سمت چپ قرار دارد که شامل نام پیراحمد و تاریخ سال ۸۴۸ هجری است :

« . . . . . پیراحمد بن اسحق بن مجدالدین محمدالخوافی . . . . فی سنة ثمان و اربعین ثمانمائه . »

بربالای این سه کتیبه جملات الملك لله بخط کوفی باکاشی معرق طلائی رنگ زیبا خوانده میشود. همچنین ازباقیمانده کتیبه دیگری که درایوان این بنا بخط ثلث باآجر برجسته بر متن کاشی آسمانی رنگ تعبیه شده نام کاتب کتیبه بدین ترتیب بدست میآید :

«کتبه العبد الاحقر جلال الدین محمد بن جعفر.»

همچنین قسمتی از کتیبه روی سنگ قبر بدینقرار است : « . . . . الصاحب الاعظم المغفور صنادیدالوزراء والصدور قدوة ارباب القلم بالرای الرزین وعمدة اشراف العجم بالفضل المبین الواصل الی جوار رحمة ربه الودود خواجه زین الملة والدین محمود بن الصاحب الفاضل المعظم خلاصة الاعالی . . . . خواجه . . . الخوافی زین . . . . »

اشعاری بربالای سنگ قبر بخط نستلیق نقر شده که میرساند متعلق بزمان شاه عباس اول صفوی باشد . [1]

درپایان بطورکلی اهمیت این بنا بیشتر ازجنبه کتیبه‌های تاریخی زیبا وکاشیکاری سردر وحواشی بناست که از هرجهة معرف نکات معماری وتزئینات گرانبهای کاشیکاری معرق دوره تیموری است که خوشبختانه قسمت اعظم کتیبه‌های کم نظیر آن حفظ شده وزدستبرد حوادث زمان مصون مانده است .

تربت جام

شیخ احمدجامی که ازمعاریف عرفا واهل سلوك اواخر قرن پنجم واوائل ششم هجری

---

۱ - در زمان خسرو گیتی ستان — شاه عباس آن شه عالی مقام
نقد اولاد امیر المومنین — شاه گردون حشمت کیوان غلام
عبدا کبر خواجه درویش آنکه بود — درفن جود وسخا مرد تمام
بهر قبر شیخ زین الدین علی — این محجر ساخت ازسنگ رخام
در هزار و سی بتوفیق اله — تا بماند نام نیکش بردوام

بشمار است (درسال ٤٤٠ هجری درقریه نامق ترشیز متولد شد وتا ٥٤٦ هجری میزیسته) بلقب شیخ‌الاسلام نائل گردید لیکن ساختمان مزار این عارف مشهور در عداد ابنیه قرن نهم هجری محسوب است که بعداً در نتیجه اضافات وملحقاتی که بآن افزوده شده بصورت کنونی درآمده است .

قسمتی ازخانقاه محقراین مزار که تاریخ ساختمان آنرا بروزگار شیخ جامی نسبت میدهند وهم‌اکنون نمونه مختصری باقی‌است بکرات مرمت‌شده نخستین تعمیر آن تصورمیرود توسط شیخ قطب الدین نبیره صاحب مزار انجام‌یافته‌این تعمیرات بتدریج ادامه داشته تا اینکه درسال ٩٠١ هجری بوسیله سلطان حسین میرزا بایقرا ترمیم‌کلی یافت .

ساختمان مسجدی که بنام گنبد سفید شهرت دارد درسال ٦٣٢ هجری بناشده وپس ازآن درسال ٧٠٣ هجری بامر ملك غیاث‌الدین محمدکرت وسعت یافت .

احداث بنای مدرسه دیگری راکه‌آثارآن کم و بیش دیده میشود بدوران امیر تیمور منسوب میدارند ونیز ساختمان‌بناء مدرسه بزرك که درمجاورت بقعه‌قرار داردمتعلق بزمان شاهرخ‌گورکانی است که باید درسال ٨٤٦ هجری بپایان رسیده باشد . همچنین تاریخ رجب سال ٧٣٢ هجری که برروی دری حك شده معرف تکمیل بنا در قرن هشتم هجری می‌باشد .

تاریخ اصلی قسمتی از بنای‌کنونی برطبق‌کتیبه‌ای که درلوحه سمت راست جبهه بنا نصب شده مورخ بسال ٨٤٤ هجری است دراین لوحه نام معمار و کارگر بنا بدین ترتیب نقش بسته : « استاد حاجی محمود زین ،. جامع شیرازی [1] . » خط‌کتیبه این قسمت را ببایسنغر نسبت میدهند .

عده‌ای از باستان شناسان بدون توجه بسنواتی که در بنا موجود است اظهار عقیده نموده‌اند که بنای کنونی مزارازاحداثات شاه عباس اول صفوی میباشد وبرای تأیید نظریه خود بروایت فتح قندهار متوسل میشوند . [2]

---

١ – درکتاب هنرایران ١٠. پوپ امریکائی معتقد است معمار این بنا که خود را بنام جامع شیرازی معرفی میکند ممکن است که از معماران مسجد جامع شیراز باشد جلد ٢ ص١١٦٢ .

٢ – مشهور است زمانیکه شاه عباس بقصد فتح قندهار ازجام عبور می‌نمود بعلت شهرت شیخ احمد جامی بمذهب تسنن حکم بتخریب مقبره جامی صادرکرد چون مزار را خراب‌کردند نبش قبرنمودند طوماری که دال بر تشیع شیخ بود بدست‌آوردند شاه عباس ازعمل خود نادم و پشیمان شد ونذر وتعهد نمود درصورتیکه فتح قندهار میسرگردد در مراجعت بارگاهی شایسته برمزارجام بنا نماید اتفاقاچون شاه عباس موفق بفتح‌قندهار شد بنذر خود وفا نمود وآنچه حالا

در صورتیکه گذشته از چند تاریخی که درابنیه کنونی مزار جام بنظر میرسد شکل ساختمان سردر بلند واسلوب معماری حاکی از این میباشد که بنای سر در از ابنیه‌ای‌است که دارای خصائص روشن معماری تیموری است.

تاریخ دیگری برروی‌کاشی معرق ایوان غربی باقی‌است این تاریخ که بسال ۹۷۳ هجری است متعلق به تزئین ونصب قسمتی ازکاشیکاری ایوان میباشد.

دراین مزار یادگار نفیسی ازمحمدهمایون پادشاه هندوستان برروی سنگی نقرشده که اکنون سنك حاوی یادگار که دارای تاریخ ۹۸۱ هجری است درموزه ایران باستان تهران حفظ‌میشود. برروی سنك که دوپاره شده رباعی ذیل نقر گردیده:

ای رحمت توعذر پذیر همه‌کس | ظاهر بجناب تو ضمیر همه کس
درگاه ودر توقبله‌گاه همه خلق | لطفت بکرشمه دستگیر همه کس

«سرگشته بادیه بی‌سرانجامی‌محمد همایون پادشاه هندوستان ۱۴ شوال سنه ۹۵۱».

شهرت واهمیت دیگر مزارجام مرهون دارا بودن چهار جلد قرآن باتفسیر فارسی روانی‌است که بخط نسخ وتذهیب‌زیبا میباشد مجموعه این قرآنهای تاریخی را باواخرقرن ششم‌هجری‌نسبت میدهند. ازنظر تذهیب‌وحواشی‌وسرلوحه‌دارای‌کمال‌اهمیت و از نفایس‌آثار مقدس مذهبی بشمارند. اکنون این کتب نفیس آسمانی درضمن مجموعه قرآنهای خطی موزه حفظ میشود.

بنابراین مزار شیخ احمد جامی که ازمشاهیرعرفای عهد خود بشمار میامده پیوسته مورد احترام و ستایش ارباب عرفان بوده و میباشد و نیز از الحاقاتی که باصل بنا در طی قرون مختلف افزوده شده وتعمیراتی که درآن‌انجام یافته‌حاکی‌بر اهمیت مقام عرفانی صاحبِ مزارمیباشد.

تزئینات بنا ازنظر کاشیکاری معرق وخطوط‌کتیبه ها و گچبری‌مسجد‌کرمانی[1] دارای مقام ومنزلت خاص هنری وتاریخی است. ونیز نماسازی بقعه‌تربت‌حیدریه‌هم ازعهد شاهرخ تیموری میباشد.

باقی است از بنا های شاه عباس است وآن عبارت از باغ بزرگی است در جهت شرقی مقبره و دریاچهٔ در وسط باغ؛ مرآت البلدان جلد ۴ ص۹۴.

در این بنا تاریخ سال ۱۰۲۲ هجری توأم بانام معمار بنا بنام: «امیربن حاجی محمود نطنزی.» موجوداست بنظرنگارنده این تاریخ معرف تعمیرات وکاشیکاری معرق ایوان وسایر قسمتهای بنا در دوران این شهریار صفوی است.

---

۱ ــ یکقطعه ازگچبری مسجد جامع کرمانی که ازنظرظرافت‌کار بی‌نهایت جالب توجه

مزار شاه نعمة‌الله ولی در ماهان کرمان

درآرامگاه شاه نعمةالله (ماهان کرمان) که‌مورد احترام وستایش عرفاء ومشایخ بزرك متصوفه ومریدان وی میباشد ضمن مطالعه کتیبه‌های موجود آن تاریخ سال ۸٤۰ هجری که مصادف بازمان سلطنت شاهرخ بهادر تیموری (۸۰۷ـ۸۵۰) است خوانده میشود بدین لحاظ عده‌ای ازباستان شناسان و مورخین خارجی مانند سرپرسی سایکس[۱] مقبره ماهان کرمان را از بناهائی معرفی نموده که توسط امیر تیمور و شاهرخ ساخته شده .

بطور کلی بقعه کنونی شامل مجموعه‌ای ازابنیه قرن نهم ودهم و یازدهم ودوازدهم هجری است که قدیمترین تاریخ آن که در بنا بنظر میرسد عبارت است ازتاریخ کتیبه کاشی که دربالای سردری که بدرون حرم منتهی میگردد با زمینه خط سفید بر روی کاشی سیاه رنك نصب شده اینك مفاد کتیبه :

«حضرت سلطنت پناه حشمت ومعدلت دستگاه نصفت وعظمت ورفعت انتباه شهاب الملك والدنیا والدین احمد شاه ابوالغازی بانشاء این گنبد حصین الارکان وبناء این عمارت گردون رفعت عالی بنیان امرفرمود در زمان دولت فرزند دلبند آنحضرت مغفرت پناه سلطان علاءالدوله والدنیا والدین احمد شاه اتمام یافت تحریراً فی ایام عشرمحرم الحرام سنة اربعین وثمانمائة الهجریة والنبویة الهلالیة المصطفویة المحمدیة .»[۲]

تاریخ ۸٤۰ هجری را باید سال بنای گنبد که قدیمترین اجزاء ابنیه کنونی آستانه است دانست .

است بموزه ایران باستان تهران منتقل شده و اکنون زینت بخش غرفه آثار اسلامی قرن نهم هجری میباشد .

۱ـ SiR P.M. SYKES. A HiSTQRY OFPERSiA.

ترجمه آقای فخرداعی گیلانی تهران چاپخانه رنگین ۱۳۲۰ ص ۲۲۴ .

۲ ـ قدیمترین قسمت بنا گنبدی است که درزیر آن مقبره شاه نعمت‌الله ولی میباشد. مطابق شرح کتیبه احمد شاه که ازخاندان بهمنی دکن هندوستان ویکی ازمریدان شاه نعمت‌الله بوده در سال ۸۴۰ هجری (۱۴۳۷م.) آنرا بنا نموده ملحقات مهمی شاه عباس اول ومحمد شاه قاجار در

از شرح سایر متعلقات مزار که متعلق بدوره تیموری نمیباشد صرف‌نظر می‌نمائیم .[1]
دومین تاریخی که درمزار بنظر میرسد تاریخ سال ۹۹۸ هجری است که در بالای سر در برروی کاشی چنین خوانده میشود :

«الله و محمد علی یار تو باد حفظ ازلی حق نگهدار توباد»
«درزمان دولت سلطان یعقوب این مزار نوبت ثانی عمارت یافت بادا برقرار
«به‌نهصد ونود وهشت بعد هجرت شد که بازروضه سید زنوعمارت شد.»

بقعه ماهان که محل اجتماع مریدان شاه نعمت الله ولی و زیارتگاه مردمان باذوق و سالکین میباشد اینک درعداد ابنیه بسیار زیبا ومفرح ودلچسب استان کرمان است. ساختمان متناسب وایوان ومناره های بلند کاشیکاری و درهای گرانبها واشجار سرو وآسمان شفاف آن جلوه خاصی باین بنای تاریخی داد است. خوشبختانه چون از قدیم‌الایام این مزارمورد توجه قلبی سلاطین و مریدان شاه نعمةالله قرارگرفته برای حفظ آبادی آن همت گمارده شده چنانکه درحال‌حاضر ابنیه کامل وسالم آن جلب توجه زائرین را می‌نماید .

امامزاده جعفر دامغان

ساختمان مزار امامزاده جعفر درشمال عربی شهر دامغان واقعشده. طبق شجره‌نامه‌ای که دربناموجود است نسب صاحب بقعه به شش واسطه بحضرت علی علیه‌السلام میرسد. برطبق مطالعاتی که درسبك بنا شده باید از دوران سلجوقی باشد. درقسمتی ازصحن این امامزاده بنای محقری است بنام امامزاده محمد این قسمت را باستناد کتیبه سردرآن که بخط ثلث تهیه شده ازبناهای عهد شاهرخ تیموری میدانند .

«وبناء هذاالعمارة فی‌ایام دولةالسلطان الاعظم شاهرخ بهادر خلدالله ملکه . »

دردرون ایوان مقدار زیادی کاشیهای ستاره‌ئی‌شکل، هشت پر ودوازده پر برنك سبز روشن ولاجوردی نصب میباشد که بیشتر این کاشیها مصور بصورحیوانات ویادارای کتیبه‌های منظوم بخط نستعلیق میباشد درروی یکی ازاین کاشیها تاریخ سنه‌خمس وستین وستمائه ۶۶۵ هجری خوانده میشود .

آن بنا کرده‌اند . فهرست شماره ۱۳۲ اداره کل باستانشناسی .

---

۱ ــ گذشته ازشرحی که درتوصیف مزارداده شده این بناشامل حرم وچله خانه ورواق‌های متعدد ودوصحن بنام صحن محمد اسمعیل وکیل الملکی وسردر ومناره مرتضی قلیخانی و صحن خوش منظر اتابیکی وآرامگاه شاه خلیل دوم نواده شاه نعمت‌الله وچند تن ازدروایش این سلسله می باشد .

همچنین الواح سنگی دیگری دراین بنا باقی مانده که مهمترین آنها دارای تاریخ سنهٔ خمس وعشروثمانمائهٔ الهلالیه (۸۱۵ هجری) وسنه احدی وخمسین و ثمانمائه (۸۵۱ هجری) است .

ایوان مسجد جامع سمنان

ساختمان جامع کنونی سمنان که درپای مناره سلجوقی [۱] قرار گرفته بر روی مسجد جامع دوره سلجوقی ساخته شده این نکته گذشته از اینکه ازساختمان مناره بدست میآید از مطالعه برخی اجزاء ساختمانی دوران سلجوقی که هنوز درگوشه و کنار مسجد بنظر میرسد تائیدمیگردد .

ایوان بناء کنونی که مورخ بسال ۸۲۸هجری است ازابنیه ایست که بدروان شاهرخ تیموری تعلق دارد وبانی آن ملک‌حسین‌نام که ازاعاظم آن عهدبوده‌است میباشد. اینك متن کتیبه آن :

« اتفق بناءالعمارة المبارکة الشریفه فی‌ایام دولة سلطان الاعظم رقاب الامم مولـی ملوك العرب والعجم ظل‌الله فی‌الارضین المويد بتائید رب‌العالمین باسط الامن والامان ... المومنین معین‌الاسلام والمسلمین شاهرخ شاه ادام الله ملکه وسلطانه وافاض علی‌العالمین مرحمة واحسانه. والموفق ببناء الخیرمن خالص‌مالله الصاحب الاعظم دستورالوزراء فی‌الامم ملك الحاج وزایر الحرمین مغرالدنیا والدین ملك حسین بن الصاحب الاعظم خواجه عزالدوله والدین محمد بالیچه ؟ سمنانی وکتب فی‌رجب سنه ثمان وعشرین وثمانمائه . »

در این ایوان فرامین و الواح سنگی چندی باقی مانده که متعلق بسال‌های ۹۶۲- ۱۰۲۱-۱۰۳۹-۱۱۰۶ هجری میباشد که ازذکر متن ومفادآنها صرفنظر میشود .

سردرمسجد جامع کبیریزد

ساختمان اصلی مسجد جامع یزد را بابوجعفر عـلاء الـدوله در سال ۵۲۷ هجری

---

۱ ـ مناره‌ای‌که امروه بنام مناره مسجد جمعه سمنان شهرت دارد طبق اسلوب ساختمانی وبنابر کتیبه‌ای‌که بخط کوفی درمتن‌آجری‌جای‌گرفته‌بنا بفرمان ابوحرب بختیاربن محمد درزمان سلجوقیان ساخته شده .

نسبت میدهند [1] لیکن جامع کنونی مربوط بزمان آل مظفر (۷۷۷-۸۹۱هجری) است . بطور کلی این مسجد تاریخ مفصلی دارد و بیشتر قسمتهای آن درادوار مختلف ساخته‌شده[2].

مسجد دارای سر دری رفیع و بلند و درعین حال جذاب و نفیسی است دو مناره زیبا باتزئینات کاشیکاری ومقرنس های درون سردرجلوه وعظمت خاصی بمدخل این بناداده است که درکمتر ابنیه اسلامی ایران میتوان نظیر آنرا یافت. (متاسفانه تزئینات اصلی این سر دربمرور ایام خراب شده و همچنین بمقرنس های داخل و کتیبه کوفی آجری آن که در متن کاشی فیروزه‌ای، نصب گردیده و کتیبه کاشی معرقی که بخط ثلث سفید برروی کاشی لاجوردی جای داده‌شده آسیب فراوان رسیده) بااینکه تاریخ پایان کتیبه ثلث سردر ازبین‌رفته لیکن چون متن کتیبه متضمن نام شاهرخ بهادر تیموری است معلوم میشود که قسمت اعظم تزئینات کاشیکاری این سر در رفیع جامع کبیر یزد در عهد سلطنت شاهرخ انجام یافته است .

در زیر این کتیبه، کتیبه دیگری بنام ابوالمظفرسلطان جهانشاه بتاریخ سال ۸۶۱ هجری نصب شده که مربوط بسلطان جهانشاه قره قوینلو می‌باشد .

---

۱ ـ مسجدقدیم جمعه درشهرستان ازاحداثات ابوجعفرعلاءالدوله است وبردر ده پهلوی مسجد مناری عظیم بلند یک قفصه بساخت والقاب اسلان خاتون بکاشی‌تراشیده در دور زیرقفصه مناره ثبت کردند ومشهور بود بمناره درده‌واین مناره قائم بود تاسنه اثنی وثلاثین وثمانمائه . تاریخ جدید یزد . مقاله ۴ ص۶۵ .

۲- صنیع‌الدوله در مرآت البلدان جلد ۴ ص۱۲۴ـ۱۲۵ شرح مفصلی درباب مسجد جامع یزد مینویسد که خلاصه قسمتی ازآن نقل میشود :

گویند ابتداء سلطان علاءالدوله گرشاسب بن علی فرامرزبن سلطان علاءالدوله کالنجار مسجدی عالی ساخته درسنه ۷۲۴ سیدرکن قاضی طرح مسجدی نوانداخت وپس ازاو شرف‌الدین علی دراتمام آن سعی‌نمود ومناره‌ای برسرگنبد قدیم بساخت درسنه ۷۷۷. دهلیز مسجد بحکم‌امیر شمس‌الدین ساخته شد وپس ازآن نصرةالدین یحیی مظفری گنبد ومقصوره وصفه عالی درآن بنا کرد وسپس در زمان شاهرخ گورگانی وزیر یزد نظام‌کرمانی بکاشی‌کاری مسجد پرداخت کتیبهٔ بخط بهاءالدین هزار اسب که سرآمد خوشنویسان آن عصر بود نصب نمود ومحرابی از مرمرکار گذاشت درکتیبه درگاه مسجد اسم شاهرخ‌را ثبت نمود. در زمان طهماسب جمال الدین محمدکه وزارت‌یزد را داشت مسجد را مرمت‌کرد ودومناره بنانمود ودرسال۸۶۲ بدستور امیرنظام‌الدین جهانشاهی نام جهانشاه را باکاشی تراشیده درمسجد نصب‌کردند وهمچنین در زمان حکومت امیر جلال‌الدین چخماق صحن مسجد توسط زوجه‌او فاطمه‌خاتون باسنگ مرمر مفروش شد و دوستون ازمرمر در دوجانب صفه گذاشت ص۱۲۴ـ۱۲۵

بطور کلی مسجد جامع یزد که بنیان آن ازقرن پنجم هجری گذارده شد و سپس در ادوار بعد دارای اضافات وملحقاتی گردید وبتدریج برتزئینات جالب آنهم افزوده گشت در عداد یکی ازمهمترین آثار تاریخی وهنری کشور بشمار میرود زیرا گذشته ازعظمت سر در کم نظیر اسلوب رنك آمیزی وکاشیکاری های معرق و تزئینات مقرنس و قطار جالب و یك رشته کتیبه‌های تاریخی باخطوط عالی ووجود الواح وفرامین قدیمی ومحراب زیباوگرانبهای آن موجب شده است که مقام ممتازی بین ابنیه تاریخی کشور که حقاً استحقاق دارد بدست آورد. ۱

ایوان مسجد جامع ورامین

بطوریکه ضمن شرح تفصیلی مسجدجامع ورامین درفصل ابنیه تاریخی دوران مغول در ورامین گذشت در ایوان مسجد و شبستان زیر گنبد دو لوحه یاقـاب آجری از دوران شاهرخ بهادر تیموری موجود میباشد که از مطالعه مفاد کتیبه این دوقاب چنین برمیآید که اتمام ساختمان جامع ورامین مصادف با دوران پادشاهی شاهرخ تیموری بوده است و این میرساند که باید کلیه تزئینات شبستان و گچبریهای نفیس محراب و اطراف آن از آثاری باشد که بدستور این شهریار هنرپرور تیموری انجام شده باشد.

ازتفصیل وبحث درسایر خصوصیات وعوامل این جامع که متعلق بقـرن هشتم و نهم هجری است بعلت توصیف آن درفصل آثار مغول صرف‌نظر می‌نمائیم.

شبستان بیت‌الشتاء ـ مسجد جامع اصفهان

چنانکه‌درضمن‌توصیف فصل ابنیه تاریخی دوران مغول دراصفهان ومسجد جامع عتیق گذشت درسر در شبستانی که دارای محراب گچبری مورخ سال ۷۱۰ هجری است کتیبه‌ای باکاشی‌معرق‌اززمان سلطان‌محمدتیموری باقیمانده‌است این‌کتیبه‌معرف وحاکی ازساختمان شبستانی زمستانی مشهور به بیت‌الشتاء میباشد. درپایان این‌کتیبه سال (احدی وخمسین و ثمانمامه) ۸۵۱ هجری خوانده میشود:

---

۱ ـ بیان شرح مفصل تاریخچه این بنا وتزئینات جالب آن‌حاجت بتهیه رساله خاصی بنام تاریخ مسجد جامع کبیر یزد دارد.

مسجد جامع اشترجان

شرح ساختمان مسجد جامع اشترجان که متعلق بقرن هشتم هجری است ضمن آثاردوره مغولی اصفهان گذشت در روی یکی ازجرزهای این مسجد در درون لوحی کتیبه‌ای بخط رقاع گچبری شده که دارای تاریخ سال ۸۳۱ هجری است.

متن کتیبهٔ این لوح که متعلق بتعمیر مسجد درزمان ابوالنصر حسن بك بهادرخان آق‌قوینلو میباشد چنین است :

«درزمان خلافت حضرت پادشاه اسلام السلطان الاعظم مالك رقاب الامم ابوالنصر حسن بهادر خان خلدالله ملکه وسلطانه تعمیر یمین ویسار مسجد جامع اشترجان نمود ازخاص مال خود ابتغاءً لمرضاة‌الله تعالی امید که قبول حضرة ... گردد بدعا بانیش یاد کنند فی تاریخ ربیع الثانی سنه (احدی وثلاثین وثمانمئة)

مسجد جامع گرگان

بناءاصلی جامع گرگان ازعهد سلجوقی است.[۱] این مسجد درادوار بعد بحدی دوچار ترمیم وتعمیرشده که ازصورت قدیمی خارج گردیده درقاب چوبی منبر تاریخی آن که اکنون موجوداست (بدنه سمت راست آن بعلت اتصال بدیوار ودراثر رطوبت ازبین رفته) بخط ثلث در دوسطر این کتیبه حکاکی شده :

« قدتم فی ایام دولة السلطان الاعظم مولی ملوك العرب والعجم معین الدنیا والدین ابوالقاسم بابر بهادر[۲] خلدالله تعالی ملکه وسلطانه بسعی الامیر الاعدل بانی مبانی الخیرات مظفرالدنیا والدین بابا حسن ... عمت معدلته سنه ۸۵۹. »

۱ـ بناء کنونی جامع گرگان جانشین جامع دوره سلجوقیان میباشد زیرا باتوجه بساختمان و اسلوب مناره کوتاه آجری و کتیبه کوفی که در گوشه سمت چپ سردر باقی است میتوان بقدمت بناء جامع سلجوقی که مختصر آثاری از آن عهد باقی مانده پی برد.

۲ـ میرزا ابوالقاسم بابر پسر بایسنغر فرزند شاهرخ تیموری وجزء سلاطین آن سلسله است. بدیهی است که این ابوالقاسم بابر غیر ازظهیرالدین بابر کبیر است.

ازمتن این کتیبه معلوم میشود که ساختمان قسمتی ازمسجد درزمان دولت میرزا بوالقاسم یا بربسعی بابا حسن در سال ۸۵۹ هجری اتمام پذیرفته ، گذشته از این تاریخ سنوات دیگری در کتیبه‌های مسجد بنظرمیرسد که کلاحاکی ازساختمان بعضی ازاجزاء مسجد ویا تعمیرات آن است . ۱

امامزاده قاسم جاپلق

در ناحیه جاپلق قریه معروف امامزاده قاسم بقعه ای است که ساختمان آن متعلق بقرن هشتم ونهم هجری میباشد بناء این امامزاده منسوب بدوره شاه‌رخ تیموری است : نکته‌ای که‌دراین مزارمورد توجه‌هنرمندان وباستانشناسان قرارگرفته‌صنایع ظریفه‌ای‌است ازقبیل نجاری وحکاکی‌روی دوصندوق‌چوبی مرقد ودرهای‌آن وزیبائی‌خطوط مختلفی‌است که‌بشیوه رقاع وثلث دراین بنا جلوه گری می‌نماید .

این دوصندوق در روی صفه بلندی دروسط مزار قرارداده شده دربالای سرهرکدام کتیبه‌ای بخط ثلث که معرف نام ونشانی صاحبان قبور است بدین ترتیب خوانده میشود :

متن کتیبه صندوق اول بدین‌قرار میباشد: «هذا مشهد مقدس امام‌الاعظم شهید زیدبن حسن‌بن علی اللهم اغفروارحم . سید نظام‌الدین سید مرتضی‌بن سید زید قاسم فی‌اوائل ماه مبارك صفر سنة خمسین وثمانمائه نصرمن‌الله وفتح قریب» .

درحاشیه زیرصندوق این عبارت درطرف راست وچپ مشاهده میشود :

«ملکا معبودا پادشاها پروردگارا . ایام دولت پادشاه اسلام شاه‌رخ بهادر خلدالله مدظله امیرزاده اعظم سلطان محمد بهادر . »

کتیبه حاشیه صندوق دوم چنین است :

« هذامشهد الامام المکرم‌امام قاسم‌بن‌زیدابن حسن‌ابن علی‌ابن ابی‌طالب علیه‌السلام . . . . . سید نظام‌الدین‌محمودبن سید اعظم سید مرتضی اکبربن سعید مغفور سید زید قاسم‌آبادی فی‌غره ماه صفرسنه خمسین ... هذابسعی امیر جلال بن صدیق بن امیر داود علیه‌الرحمة » .

کتیبه ای که بر روی در گرانبهای مدخل بقعه بخط رقاع برجسته کنده شده

---

۱ ـ درپایان بعضی ازفرامین وکتیبه‌های مسجد تاریخ سال ۹۰۷ و۱۱۰۸ و ۱۰۱۸ و ۱۰۵۷ و۱۲۱۹ هجری خوانده میشود کلیهٔ این سنوات حاکی ازتعمیراتی است که در مسجد بعمل آمده است .

چنین است :

«هذه المقبرة المتبركة الشریفة لخلیفة الله فی الارضین امام المتقین خلاصة الماء و الطین زبدة آل طه ویس المؤید بتائید رب العالمین زین الاصحاب الناطق بالصواب قاسم زید طاب الله ثراه و جعل بجنة مثواه رضی الله عنه وعز ابائه ؟ »

سپس با این عبارت خاتمه مییابد :

«تم هذا الباب فی شهر محرم الحرام سنه ثمان وثلاثین وسبع مائه عمل مفخر النجار و نقاش استاد حسن بن جمال احمد شیر کیر جانیاری ؟ .»

ازمطالعه مفاد مجموع این کتیبه ها این نکته روشن میشود که دراین بقعه ده تن از اولاد حسن بن علی بنام زیدبن حسن و دیگری بنام قاسم بن زید مدفون میباشند . ساختمان بقعه کنونی در زمان شاهرخ بهادر سال ۸۵۰ هجری اتمام یافته است .

مسجد کبود تبریز

مسجد کبود تبریز که متعلق بقرن نهم هجری میباشد درزمان جهانشاه قره قوینلو [1] ساخته شده بانی این بنا صالحه خاتون دخترجهانشاه بوده است و بمناسبت کاشیکاری زیبا بنام فیروزه اسلام هم خوانده شده. لیکن عده ای وجه تسمیه آن رابرای بکار بردن کاشی های کبود رنك دراین بنادانسته‌اند .

درسر درساختمان کتیبه بسیار نفیسی باکاشی معرق و مقرنس‌کاری ظریفی باقی‌مانده ازمطالعه مفاد کتیبه معلوم میشود این مسجد را بنام مظفریه هم خوانده‌اند .

دراین بنا تاریخ فی اربع ربیع الاول سنهٔ سبعین و ثمانمائه خوانده میشود که ظاهراً باید در این تاریخ (۸۳۰ هجری) ساختمان مسجد باتمام رسیده باشد وهمچنین درپایان این کتیبه چنین نوشته شده :

« اقل العباد نعمة الله بن محمد البواب . » بنظر میرسد که نعمة الله باید کاتب کتیبه باشد .

---

۱ ـ ابوالمظفرجهانشاه‌بن قرایوسف ازسلسله قراقوینلو در سال ۸۴۹ بحکم میرزا شاهرخ بحکومت آذربایجان منصوب گردید بعداً در جنگ با حسن بیك حاکم دیار بکر گرفتار و در حین فرار کشته شد ۸۷۲ هجری. جهانشاه هفتاد سال عمر داشت پس ازقتل جسدش را به تبریز منتقل ودر مظفریه که خود درخیابان تبریز بناکرده بود دفن کردند .

لب التواریخ باب پنجم فصل اول

شهرت این بنا بیشتر ازنظر دارا بودن کاشیهای بسیار زیبا وشیوه معرق کاری ظریف وخطوط عالی وداشتن سنگهای مرمر شفاف وریزه کاری هنری آن میباشد . متاسفانه قسمت اعظم آثارجالب آن ازبین رفته است لیکن ازآنچه که از اجزاء اصلی وقدیمی بنا برمیاید حاکی برعظمت وشکوه خاص این بنا در روزگار آبادی آن است .

مسجد میدان کاشان

ساختمان مسجد میدان کاشان درزمان سلطنت جهانشاه قراقوینلو اتفاق افتاده وبرطبق مفاد کتیبه گچبری سردرساختمان مسجد بایددرسال ۸۶۸ هجری بهمت عمادالدین شیروانی پایان یافته باشد اینك قسمتی ازمتن کتیبه سردر :

« . . . . اتفق بناء هذا الجامع تقرباً الی الله فی ایام دولة السلطان الاعظم اعاظم الخواقین فی العالم المنظور بانظار عواطف الله و معز الدنیا والدین ابوالمظفر جهانشاه خلدالله ملکه و سلطانه ولحرم الشریفة العلیا[1] ایدالله مملکتها الموفق باالتوفیق السبحانی عمادالدین محمود الشیروانی ایده الله تعالی وزدفی حیوته وفی اجتهاده ... سنه ثمان وستین ثمانمانه . »

سردرتاریخی این مسجد بکرات مرمت شده آخرین تاریخ تعمیرآن سال ۱۲۴۳ هجری است که بنابامر حاکم وقت کاشان مرمت یافته .

اهمیت وشهرت این مسجد بیشتر بواسطه دارا بودن احکام وفرامین تاریخی متعددی است که در جلوخان آن نصب گردیده وازنظر شناسائی تاریخ اجتماعی واداری ایران درقرن نهم و ادوار بعد قابل استفاده و مطالعه میباشد .

درزیر شبستان ومجاور محراب منبری ازکاشی معرق مشاهده میشود که ازلحاظ هنر کاشی کاری معرق واختلاط رنك و ظرافت تراش جزء یکی ازشاهکارهای این هنر محسوب میشود . دربدنه راست منبر مزبور عبارت زیر در دوسطر بخط رقاع نوشته شده است :

« فی ایام دولة السلطان الاعظم والخاقان الافخم الاکرم غیاث الدنیا والدین سلطان ابوسعید کورگان خلد الله ملکه و سلطانه . » یا غیاث المستغثین اغثنی . عمل حیدر کاشی

۱ ـ حرم العلیا زوجه جهانشاه میباشدکه در نزد سلطان منزلت بسزا داشته و در امور سیاست و حکومت مداخله مینموده است: روضة الصفا جلد ششم در احوال ابوسعید کورگانی .

تراش .

ابنیه تاریخی قرن نهم هجری درمازندران

در ضمن یك سلسله ابنیه تاریخی که در حوزه مازندران از قرن هشتم و نهم برپا مانده آثار هنری وصنعتی ازقرن ۹و۸ بدست آمده که ازلحاظ صنعت حکاکی و نجاری قابل کمال مطالعه و مداقه میباشد: اینك بطور اختصار تا آنجاکه مناسب این مقال است بدانها اشاره می‌نمائیم :

در بنای امامزاده یحیی ساری صندوق منبت کاری چوبی میباشد که در روی مرقد نصب شده این صندوق که از نظر هنر نجاری و ظریف کاری مورد توجه هنرشناسان قرار گرفته دارای کتیبه‌ای است که معرف بانی صندوق بنام خواجه حسن در تاریخ جمادی الاول سال ۸۴۹ هجری است. کاتب کتیبه آنهم فخرالدین آملی میباشد . اینك متن کتیبه :

«امر بعمارة هذا الصندوق المبارك المعظم المنور زین الاماجد و/لاعالی خواجه حسن ابن المرحوم پیرعلی الر... تقبل‌الله حسناته فی عشر جمادی اولی سنه تسع واربعین وثمانمائه کتیبه فخرالدین مطهر بن عبدالله الداعی الحسنی الاملی غفرالله له ولوالدیه برحمتك یاارحم الراحمین . »

در کتاب استراباد ومازندران. رابینو[۲] صورت کتیبه‌ای ذکر میکند که درروی پنجره چوبی امامزاده یحیی ساری خوانده میشده . اکنون آن پنجره تاریخی که متضمن نسب امامزاده یحیی هم نیز بوده است ازبین رفته[۱] .

دربرج زین‌العابدین که مجاور امامزاده یحیی است چند در منبت وصندوق چوبی و پنجره نفیس تاریخی موجـود است که ازلحاظ مقام هنری و صنعت دارای ارزش گرانبها می‌باشد .

---

۱ - ص۲۲ مفاد کتیبه پنجره امامزاده یحیی ساری کتاب RABINO

۲ ـ هذا الروضة المبارکة الامیر الاعظم صاحب الکرامته والامامه یحیی بن موسی الکاظم علیه‌السلام والثانی اخوه حسین ابن الامام موسی الکاظم علیه‌السلام والثالث اختهم سکینه بنت الامام موسی الکاظم علیها السلام فی احد عشر شهر ربیع الاولی سنه ست واربعین و. . . . عمل استاد حسین واستاد محمد نجار گیل .

بدین ترتیب معلوم میشود علاوه بر امامزاده یحیی در این بقعه برادر او وهمچنین قبر دیگری نیز میباشد .

در اطراف صندوق که از شاهکار های هنری محسوب میشود کتیبه ای بخط ثلث برجسته عالی کنده شده که معرف هویت یکی ازصاحبان قبور است .

متن کتیبه بدین ترتیب میباشد :

«صاحب هذه‌الصندوق‌المرقدالمبارکة الشریف السلطان الاعظم‌الاکرم برهان‌السادات والاشراف المرحوم المغفور سلطان امیرشمس‌الدین امیرکمال‌الدین الحسینی طاب نژاه فی‌تاریخ وفات یوم‌الاثنین‌خامس عشرین شهرجمید الثانی سابع عشرخوزداد ماه سنه خمس وتسعمائه. [1] »

کتیبه دیگری‌هم برروی‌خشت‌کاشی، دردرون برج بنظر میرسد که معرف نام ونشان صاحب برج است :

«هذا گنبد المرقدالمبارکة الشریفه حضرةالسلطان الاکرم اعظم الامیرالکبیرالمغفور امیرزین‌العابدین ابن امیرکمال‌الدین الحسینی . »

کتیبه دیگری نیز برروی پنجره چوبی بالای سرمرقد میباشد : درپایان کتیبه تاریخ سال ۸۹۴ هجری ثبت شده .

بدین ترتیب در این بنا دوتاریخ ۸۹۴ و ۹۵۰ هجری موجـود است اولی بر روی صندوق ودومی در روی پنجره .

دربنای امامزاده‌عباس که درقریه‌آزادکله‌واقع شده تاریخ سال‌تسع وتسعین وثمانمائه ۸۹۹ هجری در کتیبه بنا خوانده میشود. ساختمان هرمی شکل این بنا از لحاظ نکات معماری قرن نهم قابل مطالعه است .

بنای سلطان محمد طاهر که دربابل واقعشده برطبق کتیبه ازابنیه قـرن نهم هجری میباشد. درروی‌صندوق‌چوبی مرقداین‌بناکتیبه ایست که درپایان آن‌سنه‌خمس‌وسبعین‌وثمانمائه ۸۷۵ هجری باقیمانده اینك بقسمتی ازآغاز و پایان این‌کتیبه‌که جنبه تاریخی دارد اشاره می‌نمائیم .

«صاحب اختیار هذه‌العمارة مشهد منور مقدس مطهرامام اعظم سلطان طاهرابن امام الموسی‌کاظم علیه‌التحیته والرضوان و بناءالعمارة بامر امیراعظم شاه معظم امیرکبیرخلاصة اولاد سیدالمرسلین امیرمرتضی‌الحسینی‌طاب نژاه . . . . معمار هذه‌المجاور استاد مولانا شمس‌الدین ابن‌نصرالله المطهری بتاریخ سنه خمس و سبعین وثمانمائه . »

درروی درچوبی‌بقعه‌کتیبه‌ای بخط رقاع برجسته‌کنده شده‌که شامل نام‌معماربنا نیز

---

۱ ــ این‌کتیبه ازنظرخط زیبا وتطبیق تاریخ هجری وخورشیدی دارای امتیازخاصی نیز میباشد

می باشد :

« معمار هذا العمارت مولاناشمس‌الدین‌ابن نصرالله مطهری عمل استاد علی‌بن استاد فخرالدین نجار ...»

در بابلسر دوبنای تاریخی بنام امامزاده ابراهیم وسکینه خاتون واقعشده ایـن دو بنا متعلق بقرن نهم هجری بوده درامامزاده ابراهیم دو تاریخ بسال ۸۵۸ و۷۵۸ هجری موجود است . درسکینه خاتون هم تاریخ ۹۸۳ هجری خوانده شده است .

درقصبه لیمرك امامزاده ای بنام امامزاده احمد میباشد این بقعه مورخ بسال ۸۷۳ هجری است .

بامعرفی آثارتاریخی دوره تیموری درناحیه مازندران ازذکروبحث‌درباره‌سایرآثار قرن نهم که‌بدوره تیموری‌منسوب میباشند بعلت نداشتن تاریخ وکتیبه‌صرفنظر میشود لیکن برای تکمیل این فصل بچند کتیبه مورخ دوره تیموری وآق قونیلو که بشرح زیـر درآثار حجاری تخت جمشید موجود است اشاره می شود . [1]

---

[1] ــ کتیبه های بسیاری بخط پهلوی وکوفی و سایر انواع خطوط برروی جرزهای در و پنجره تالارآینه وایوان‌جنوبی‌آن درتخت‌جمشیدخوانده میشود اینقبیل‌کتیبه وسنك نبشته‌ها‌بیشتر جنبه یادگاری نیز داردکه مهمترین‌آن نبشته ها بدینقرارند :

بفرمان سلطان ابراهیم پسر شاهرخ نوه امیرتیمور درسال ۸۲۶ هجری اشعار ذیل بخط ثلث برپایه سنگی جنوب غربی ایوان نقرشده :

« کرادانی از خسروان عجم — ز دست حوادث نشد پایمال
نه برباد رفتن‌سحرگاه و شام — سریر سلیمان علیه السلام
بآخر ندیدی که بر باد رفت — خنك‌آنکه با دانش‌وداد‌رفت
الا تا درخت کرم پروری — که بی‌شك‌برکامرانی خوری

کتبه ابراهیم سلطان‌بن شاهرخ‌فی‌سنه ست وعشرین وثمانمائه »

اشعاردیگری بخط ثلث درروی جرز غربی درگاه جنوبی‌تالارآینه درتاریخ ۸۸۱ هجری بحکم سلطان علی پسرسلطان خلیل پسر حسن‌آق قوینلو نقرگردیده بموجب بیتی که درزیرتاریخ نوشته شده معلوم میشود خط کتیبه را سلطان علی در سن ۹ سالگی نوشته بعداً سنگتراشی شده است :

«یکی ازعنایات حق است این — که نه‌ساله‌ام می‌نویسم چنین»

هفت بیت شعر دیگر جزء مجموعه این خطوط است که در پایان اشعار ایـن کتیبه نقر شده :

« حرره علی‌بن سلطان خلیل بن‌سلطان حسن اصلح‌الله شانهم فی‌شهور سنه احدی و ثمانین

بطوریکـه ضمن شرح حـال تیمور و جانشینان وی گـذشت امیر تیمور کورگان سمرقند را برای پایتختی امپراطوری خویش انتخاب نمود و بااستفاده ازگروه هنرمندان وصنعتگرانی که ازایران و ماوراء قفقاز وآسیای صغیر وهندوستان جمع‌آوری کرده بود در تجدید ساختمان وتوسعه سمرقند همت گماشت بدین‌ترتیب مجموعه ابنیه. مشهوربه شاه زنده تیموری را درمجاورت مزار قاسم ابن عباس نخستین مروج و مبلغ آئین اسلام درسمرقند بنیان نهاده است .

ابنیه‌شاه زنده‌آرامگاه اختصاصی‌خانواده تیمور وسردارانش‌میباشد . بعضی ازبناهای شاه زنده باقیمانده ، ازبرخی ازآن ساختمانها فقط آثار سردری بجااست. بقیه‌آنهم بکلی منهدم وویران شده .

مجموع بناهای شاه زنده‌که اززیباترین ابنیه تـاریخی دوره اسلام بشمار میرود و حاکی ازمراحل عالی ذوق وابتکار ونبوغ هنرمندان‌آسیای میانه‌آنروز است شامل مساجد تابستانی وزمستانی‌وچندین‌آرامگاه. مقابرترکان‌آغا (۸۸۹ هجری) وشیرین بك‌آغا (۷۸۰ هجری) وامیرزاده(۷۸۱ هجری) است‌که ازلحاظ تزئینات‌آجری وکاشیکاری معرق‌که با رنك‌آبی‌آسمانی شفاف مزین‌گردیده بی‌نهایت جالب وسحرانگیزاست .

بنای مشهورومسجد وآرامگاه تومان‌آغا یکی ازهمسران سوگلی امیرتیمور درعداد زیباترین ساختمانی است‌که ازنظر معماری وتناسب وهیأت بنادربین‌سلسله ابنیه شاه زنده مقام ارجمندی را دارا میباشد .

بنای‌کاخ‌آق‌سرا(سپید) وسایرابنیه شهرکش (سبز) وهمچنین‌مسجد بی‌بی‌خانم ومقبره گورامیردرشهرسمرقنددرعدادابنیه تاریخی‌وهنری بشمارند که کلاحاکی‌برعظمت وقدرت و جلال‌امیرتیمور ودولت‌وی‌میباشند . این‌امیرتاتارخواسته‌است بابرپاکردن این‌ساختمانهای مقدس جاودان‌ومذهبی مسلمانان جهان‌آنروز را بمیزان اخلاص‌واحترام خودبسنن اسلامی

وثمانمائه . »

«آنکه پاینده وباقی است خدا خواهد بود .

صحبت دنیا که تمنا کند — با که وفا کرد که با ما کند
ملك‌سلیمان‌مطلب‌کان هبااست — ملك‌همان‌است سلیمان‌کجاست
زین گهروگنج که نتوان شمرد — سام چه‌برداشت‌سلیمان‌چه‌برد
خاك‌شدانکس ک. دراینخاك‌زیست — خاك‌چه‌داند که‌دراینخاك کیست
هر ورقی چهره آزاده ایست — هرقدحی‌فرق‌ملك زاده‌ایست
عمر بخشودی دلها گذار — ناز تو خشنود بود کردگار
هرکه به نیکی عمل آغاز کرد — نیکی او روی بدو بازکرد

آشنا سازد تاهمواره بتواند ازپشتیبانی و حمایت عالم اسلام که از نکات اساسی سیاست این فاتح جنگجوی بوده برخوردار گردد .

مسجد بی‌بی‌خانم ازلحاظ عظمت بنا وداشتن گنبد رفیع وسردر بلند (ارتفاع آن ۴۱ متر) ومناره‌های زیبا وسنگتراشی وبکار بردن سنك مرمروکاشی معرق الوان هندسی شکل ازمعتبرترین ابنیه‌ایست که بدستورامیرتیمور بنا نهاده شده. متأسفانه بعلت عدم دقتی که در بنیان گذاری ساختمان اولیه آن شدقسمت اعظم آن منهدم گردیدمعذلك آنچه که امروزه بعنوان بقایای بنای اصلی جلوه گری میکند خود شاهد کافی بر عظمت ومجد و جلال دیرین این بنا است .

درزمان الغ بیك این بنا در دست تعمیر ومرمت قرار گرفت و ستون مرمری که در داخل مسجد است متعلق بزمان این شهریار ستاره شناس میباشد .

سردر ورودی این مسجد که درطرفین آن‌دو مناره زیبا قرار داده شده وگنبد اصلی آن راکه چهارصد ستون مرمر نگاهداری مینموده از شاهکار های بی‌نظیر معماری تیموری بوده است .

اهمیت وارزش هنری وتزئیبات روکش این بنا ومجموعه ساختمانهای شاه زنده کمتر قابل‌قیاس باسایر ابنیه اسلامی است .

آخرین ساختمانی که بامر تیمور درسمرقند ساخته شد مقبره گور امیر است . امیر تیمور این آرامگاه مجللرا در زمان حیات خود برای نوه‌اش محمد سلطان که مورد علاقه وی بود بناکرد .

منظره خارجی آرامگاه مانندکثیرالاضلاعی که دارای هشت ترك است میباشد داخل مقبره چهار گوش وگنبد رده داری برنك آبی تمام ساختمان آرامگاه را می‌پوشانده اهمیت این گور از نظر تناسب بنا وتزئینات وکتیبه‌های فراوان وعظمت و ابهتی است که در آن مشاهده میشود. وسعت قسمت داخلی آرامگاه وپنجره‌های مشبك و حاشیه دیوار هاکه برنك عقیقی درآمده توأم بانقش و نگارهای زرین برجسته است وهمچنین نرده سنك مرمر شفاف ازاجزاءمهم این‌اثرجاودان صنعتی میباشد .

مزیت دیگر هنری این آرامگاه سنك یك پارچه یشم است که روی‌قبر تیمور درنهایت زیبائی وسادگی جلب توجه بینندگان را مینماید .

درسرداب این آرامگاه‌قبورچندی‌دیده‌میشود این قبورمتعلق باجسادتیمور والغ بیك. محمد سلطان وسایر اولاد وحرم سلطنتی وسرداران تیموری میباشد .

این آرامگاه درسال ۸۳۸ هجری (۱۴۲۹ میلادی) توسط محمد اصفهانی ساخته‌شده است. بطورکلی ابنیه‌ای که درزمان تیمور درسمرقند احداث شده واکنون بقایائی ازآنهمه

بناهای تاریخی بنظر میرسد کلا معرف توجه خاص امیر تیمور بعظمت وجلال وتزئین وآرایش نام وتمام این ابنیه بوده است درصورتیکه ازمطالعه ومشاهده بناهای دوره الغ بیك ومقایسه آن ابنیه با بناهای دوره جدش تیمور معلوم میشود که درزمان الغ بیك کمتر توجه بآرایش وایجاد نقش ونگار وزینت وآئین بندی ساختمانها شدهٔ است .

مدارس معروف الغ بیك دربخارا وسمرقند

درعین حال که ازنظر معماری واسلوب کاملا تابع اصول معماری دوران تیمور قرار گرفته لیکن ازقید وتعلق آرایش آزاد شدهٔ در این ابنیه جنبه سادگی بنا بیشتر از جهات دیگر جلب توجه می نماید .

مسجد الغ بیکی درشهرسبز (کش) که بنام گوك گنبد یامسجد نامیدهٔ شده ازابنیه‌ای است که بعلت تزئینات کاشیکاری آبی رنك معروفیت داشته است . ونیز آرامگاههای واقع در آق سرا وعشرت خانه درسمرقند ازابنیه این دورمحسوب میشوند .

شهرتاشکند که درقلمرو امیرتیمور بود درقرن نهم هجری روبآبادی ووسعت گذارد. ابنیه عظیم مذهبی که شامل مجموعه‌ای ازآثار معماری است درآن‌شهر بنیان گذارده شد: مانند مدرسه براق خان وآرامگاههای دیگری که معروفترین آن مقبره شیخ ابوبکراست که اکنون پس‌ازتعمیرات مفصلی بر پا میباشد .

مدرسه‌شیردار که روبروی مدرسه الغ‌بیك ساخته شدهٔ یکی دیگرازابنیه این دوران است .

گذشته ازابنیه‌ای که نام آنان‌دربالا ذکرشد یك‌رشته بناهای‌دیگری درناحیه سمرقند وبخارا وخیوه ونخجوان وباکو وپایتخت دولت شروانشاهان از دوران قرن نهم هجری و عصر تیموریان وشروانشاهیان باقی ماندهٔ که مهمترین آن بناها مسجد وآرامگاه سید یحیی باکوی و آرامگاه خاندان سلطنتی شیرو انشاهیان میباشدکه اسلوب ساختمانـی این ابنیه نیزمانند مدارس‌ومساجدعصر تیموراست. ازوصف سایر آثاری که‌ازلحاظ‌معماری‌درمرتبه دوم وسوم قرار گرفته اند صرفنظر مینمائیم .

بطورکلی درعصرتیموریان صنعت معماری و تزئین ونقش ونگار درابنیه بطرز شگفت انگیزی ترقی وپیشرفت نمود بالاخص علاقه صنعتگران بکاشی‌کاری وقرار دادن روکش‌های رنگی ازکاشی معرق برروی سردر وگنبد ومنارهٔ های مساجد ومدارس وآرامگاهـها جلوهٔ خاصی بساختمانهای تـاریخی آن دوران داده است که درتاریخ صنایع اسلامی کمتر نظیر

دارد .

در این زمان تغییراتی در اسلوب ساختن گنبد بـزرگ پیازی شکل رویداد کـه در ادوار بعد مورد تقلید قرار گرفت . تااینکه کاملترین انواع این قبیل گنبد هارا در دورهٔ صفوی درابنیه تاریخی عظیم اصفهان مانند گنبد مسجد شاه ومدرسه سلطانی می‌بینم . گنبد دوپوشه واتصال جدار گنبد خارجی بگنبد داخلی بوسیله تیروشمعك از امتیازات صنعتی و معماری این عهد است . احداث طاق ضربی در این دورهٔ معمول شده آجر کاری دراین عهد تبدیل بکاشیکاری الوان خشتی ومعرق گردید .

مختصری در باب هنرهای یدی عصر تیموریان

باشرحیکه درباب آثارهنری ومعماری دوره تیموری داده شد میزان پیشرفت وترقی صنعت معماری وتزئین درآن عصر روشن گردید بدیهی‌است این نهضت عظیم درتکمیل‌سایر صنایع وهنرهای یدی هم نیز مؤثر افتاد .

از طرفی اعزام هنرمندان و صنعتگران فنون مختلفه ازکلیه ممالك مفتوحه تیموری علی‌الاخص از بغداد بسوی تختگاه سمرقند و هرات بدون شك درایجاد مکاتب‌علمی و فنی بدون تأثیر نبود . چنانکه دررشته فلزکاری . شیشه . بلور . کاشی‌سازی. مینا ومنبت‌کاری وهمچنین درشعب‌نقاشی . مینیاتور . تذهیب ومنسوجات زربفت اثرات بسزائی کرد . اینك بارعایت اختصار درباره اهمیت مقام هنری هریك ازاین فنون یدی بحث مینمائیم .

فلزکاری

در عصر تیموریان صنعت فلزکاری بالاخص هنر ترصیع بمنتهی ترقی رسید وازمطالعه برخی‌آثار فلزی‌که منسوب باین دورهٔ است چنین برمیآیدکه نقوش فلزی تصاویر ایرانی جـای اشکال دورهٔ قبل را گرفت و نام اغلب صنعتگران در روی فلزات نقش‌شد . ازجمله «شمعدان‌فلزی[۱] است‌که دارای تاریخ۷۷۱ هجری(۱۳۶۰ میلادی) وامضاء «محمدبن رفیع‌الدین شیرازی .» میباشد وجود این شمعدان معرف‌کامل هنرفلزکاری قرن هشتم هجری‌در شیرازاست .

چندین‌کلاهٔ خود جعبه ای ، شمعدان ، کـاسه فلزی ، شمشیر، قمه ازدورهٔ تیموری

۱ ــ این شمعدان درموزه قاهره میباشد .

باقی ماندهٔ که در روی آنان تصاویر و نقوشی ازطبیعت و مناظر زندگی و چوگان بازی ترسیم‌شدهٔ که ازنظر شناسائی تاریخ هنرملی ایران قابل‌کمال مطالعه ودارای ارزش بسیار است .

کاسه‌ای ازاین عهد در موزهٔ قاهرهٔ میباشد که بازر وسیم ترصیع شده از لحاظ هنر ظریف وممتاز ترصیع سرمشق ومورد تقلید اساتیدمرصع‌کاری بعدی قرارگرفته . ونیزهنر قلمزنی در روی اشیاء فلزی وخنجر وقدارهٔ معمول بوده‌است قلمزنان برای تیمن وتبـرك مصنوعات وتکمیل هنرخویش برروی این قبیل صنایع فلزی‌آیاتی ازقرآن کریم ویا اشعاری دال برشجاعت وپهلوانی‌صاحبان سلاح‌نقش زده‌اند. قبضه‌اینقبیل شمشیرها بطلا ونقرهٔ‌کوبی ومرصع‌کاری وجواهرنشانی مزین میشده .

ازدقت و بررسی در اینقبیل‌آثار باقیمانده فلزی این نکته روشن میشودکه بااینکه اینقبیل صنایع‌چکیدهٔ دست صنعتگران اقوام مختلفه بوده است لیکـن سلیقه و ذوق ایرانی دراین‌آثارکاملا مشهور ونمایان است .

درموردشیشه وبلورسازی عده‌ای‌ازمحققین‌را عقیدهٔ برآن‌است که‌هنرمندان‌ایرانی در فن‌آبگینه سازی ومیناکاری مهارت وشهرت بسزائی داشتند . اصولا هنر میناکاری برروی چراغ وقندیل مساجد ازایران بکشورهای مصر وسوریه ودمشق وحلب انتقال یافته . ونیز همچنین عدهٔ زیادی ازصنعتگران این فن از ایران بمراکـز مهم‌آبگینه سازی معروف‌آن عصر رفته‌اند .

یکی ازآثار مهم این صنعت چراغی است‌که برروی‌آن نام « امیر شهاب‌الدین احمد مهماندار. » وتاریخ۷۳۳ هجری نقش شدهٔ . اکنون در موزهٔ متروپولیتن امریکا میباشد . برروی این چراغ تزئینات طلائی فراوانی دیده میشود .

بیشترظروف شیشه‌ای وبلورین ومیناکاری دوره تیموری شامل چراغ وقندیل مساجد وجام وآبخوری است .

کاشی سازی

ظروفی ازکاشی‌مانند بشقاب وجام وپیاله وکاسه ازدوره تیموری بدست‌آمده‌که معرف صنعت‌کاشی پزی و اشکال ونقوش زیبائی است‌که بـرروی آنان نقش بسته. نقوش این ظروف اغلب شامل مناظر طبیعی ونمایاندن قطعات ابر وشکارگاه است .

رنك این اشیاء بیشتر سیاه ویا بالعاب فیروزه‌ای وسبز جلوه گری مینماید .

چندجام کاشی منقش ازاین دوران باقیمانده که دارای تاریخ ۸۷۳ و ۸۷۸ و ۸۸۵ و ۹۰۰ هجری است.[۱]

گذشته ازظروف کاشی لعاب داراصولا میتوانیم عالیترین نمونه صنعت کاشیکاری این عصررا درابنیه مذهبی وآرامگاههای پادشاهان تیموری بیابیم. درداخل وخارج این امکنه وروکش گنبدها ومناره وسردرهای بلند تزئینات فراوانی باکاشی خشت ومعرق وجود دارد که زمینه رنك آنها بیشترزرد وآبی وفیروزه‌ای وسبز. لاجوردی است که باطرح ونقش ورسم گل وبرك توأم گردیده ازمطالعه خطوط وکتیبه‌های معرق ایندوره پیش از بیش بمقام عالی این هنر آگاه میشویم.

ازنمونه‌های آثار گچبری دوره تیموری دربرخی ازابنیه آن دوره بالاخص درساختمانهای حوزه سمرقند وگور امیر بقایائی باقیمانده که معرف تکمیل صنعت گچبری وریزه کاری در این عهد میباشد آنچه که بنظرمیرسد این است که مکتب گچبری دراوایل قرن هشتم بمرحله کمال خود رسیدة بود (محراب مورخ ۷۱۰ هجری مسجد جامع اصفهان) بدیهی است در قرن نهم چون این هنرمورد توجه کارشنان تیموری بوده وطرحهای میناتوری زیبائی برای تجسم و نمایش در دسترس گچکاران گذارده شده بود بیش از پیش بررونق و ظرافت آن افزوده شد. برای دسترسی بنمونه سنگتراشی وحجاری این دوره باید متوسل بسنك قبور ومحراب مساجدشویم. ازجمله آثار وشواهد این صنعت سنك قبر مرمری است که دارای کتیبه‌ای بخط کوفی میباشد. نام صاحب قبر و تاریخ سنك بسال ۷۵۲ هجری برروی آن نقرشده است. وهمچنین محرابی است ازسنك مرمر که معرف اشکال میناتور ومقرنس کاری این قرن است. صنعت کاشی پزی وکاشیکاری وساختن کاشی معرق در دوره تیموریان درکلیه نقاط ایران رواج کلی داشته. لیکن مهمترین کارگاههای آن درتبریز واصفهان وسمرقند و مشهد بودة است.[۲]

حکاکی و منبت کاری

هنرتزئین در روی چوب طی قرون هشتم و نهم هجری در ایران معمول و رواج داشت بدین ترتیب که در روی رحلهای چوبی ودرمساجد و مدارس وآرامگاهها وصندوق روی قبور با هنر حکاکی طرحهای طبیعی و اشکال هندسی وکتیبه هائی بخط کوفی و سایر

۱ - این مجموعه جام درموزه ویکتوریا وآلبرت لندن میباشد.

۲ - مسجدکبود تبریزودرب امام اصفهان وآرامگاه امیرتیموردرسمرقند ومدرسه گوهرشاد مشهد بهترین دلیل بررواج صنعت کاشی سازی دراین مراکزمهم دوره تیموری است.

شیوهای مرسوم آنزمان وجود دارد که ازلحاظ فنی‌وهنری بدرجه‌کمال رسیده‌است:

ازجمله رحل قرآنی است که دارای کتیبه‌ای بنام دوازده امـام و امضاء سازنـده‌آن «حسن بن سلیمان اصفهانی .» وتاریخ ذیحجه سال ۷۶۱ هجری است . ۱

همچنین‌چندین د.چوبی درابنیه ترکستان وآرامگاه امیرتیمور وشاه زنده ومدرسه الغ بیك درسمرقند است که بیشترآنها مانند درالغ بیکی(۸۲۰ هجری) متعلق به نیمه اول قرن نهم هجری است این درها دارای تزئینات مختلفی ازاشکال هندسی وشاخ وبرك نباتی مـی‌باشد .

چند در وتابوت وپنجره گرانبها ازاین عصر که اغلب دارای‌کتیبه وتاریخ هستند در بناهای تاریخی‌مازندران وگرگان‌باقیمانده که معرف‌کامل ترقی صنعت چوب بری وحکاکی است کـه شرح برخی ازانواع‌آن درفصل بناهای تاریخی‌آن استان دادة شد . ۲

تابوتی از چوب که در رمضان سال ۸۷۷ هجری درمـازندران ساخته از جهة اینکه متضمن‌کتیبه و کنده کاری زیبائی میباشد در جزء بهترین شاهکار چوبی ایـن دوره بشمار است .

درباب خاتم‌کاری ومیناسازی وقطعات عاج نقاشی‌شده تاکنون نمونه‌های مهمی ازاین دوره بدست نیامده لیکن‌آنچه که پس ازتحقیق ومطالعه معلوم شده این‌صنعت اززمان بسیار قدیم درمشرق زمین مرسوم بوده که ازعالیترین انواع‌آن یك قطعه تخته چوبی خاتم کاری شده میباشد . همچنین‌جعبه‌ای است که باچوب‌وعاج درسال۸۸۸ هجری‌برای سلطان بایزید ثانی ساخته شده .

نقاشی ومینیاتور

پس‌ازاینکه‌سمرقنددرزمان‌امیرتیموربمقرتختگاه تبدیل‌وهرات‌هم درعهدشاهرخ‌مرکزیت علمی‌وصنعتی‌یافت. هنرنقاشی‌ومیناتور سازی درایران‌باوجود پیدایش‌هنرمندان وصنعتگران وتشویق وترغیب موثری‌که از جانب شاهرخ و با یسنغر و سلطان حسین بایقرا ازاستادان این فنون بعمل میآمد بمنتهی ترقی رسید .

ازنسخ خطی دوره امیرتیمور چندکتاب باتصاویر زیبا موجود است که متعلق بمکتب هنری شیراز وبغداد میباشد . ازجمله سه نسخه شاهنامه مکتب شیراز است‌که یکی دارای

۱ ــ این‌رحل درموزه متروپولین‌آمریکا است .

۲ــ صندوق امامزاده یحیی ساری. صندوق سلطان محمد طاهردربابل .

تاریخ ۷۷۲ هجری است و متعلق بکتابخانه اسلامبول میباشد. دیگری که تاریخ آن ۷۹۶ هجری است در کتابخانهٔ قاهره است. قسمتی از نسخه سوم شاهنامه که مورخ بسال ۸۰۰ هجری است تعلق بموزه بریتانیا دارد.

همچنین یك نسخه خطی ازدیوان خواجوی کرمانی درموزه بریتانیا است که متعلق بمکتب بغداد بوده ودارای تاریخ ۷۹۹ هجری است درذیل یکی ازمیناتورهای این کتاب امضائی ازنقاش آن بنام جنید نقاش سلطانی خوانده میشود.

اسلوب و سبك تصاویر ومیناتور سازی این کتب ضمن اینکه شباهت کاملی بیکدیگر دارند بمنزله مقدمه مکتب معروف میناتورسازی هرات بشمار میروند که بعداً درمکتب هرات بمرحله کمال هنری رسیده است.

بطوریکه میدانیم شاهرخ شخصاً پادشاهی هنرمند وشهریاری باذوق بود از این رو دستورداد ازوجودهنرمندان واستادان فن دراستنساخ ومصور ساختن کتب کتابخانه سلطنتی هرات استفاده شود. معروف است که شاهرخ درهرات کتابخانه‌ای تأسیس نمود که درحدود چهل نفر از اساتید فن نقاشی ومیناتور وخوش‌نویسان و صحافان معروف آن زمان در آن کتابخانه مشغول بهنر نمائی شدند. از جمله معاریف آن اساتید فن یکی خلیل نقاش بوده است که در عصر خود ازهنرمندان کم نظیر بشمار میرفته و عده‌ای ویرا تالی مانی نام نهاده‌اند.

اصول کار این هنرمندان بر دقت و ظرافت کار بوده است مخصوصاً بریزه کاری اهمیت زیاد داده‌اند. درانتخاب رنك ونمایاندن مناظر طبیعت. نمایش نباتات وگل وگیاه و اسمان حد اعلی ذوق وابتکار را بکار برده‌اند. تااینکه توانستند بایجاد چنان مکتبی درهرات نائل شوند که نظیر آن دیده وشنیده نشده است. ایجاد سبك ملی ایرانی را دررشته نقاشی و مینیاتورسازی باید مرهون مکتب هرات در عهد شاهرخ دانست.

در عهد بایسنغر مانند دوران پدرش شاهرخ تشویق هنرمندان در سر لوحه برنامه علمی وصنعتی وی بود وچون شخصاً مردی هنرمند و خطاطی مشهور بشمار میرفته لذا در جلب خاطر ارباب هنر بعلت رشته اتصال ذوقی که داشته است سعی و جدکافی مینمود، از جمله خطاطان معروف مکتب بایسنغر یکی بنام جعفر خطاط است که مشهور آن زمان بوده ونیز دربین نقاشان چیره دست بایسنغری امیرشاهی سبزواری وغیاث‌الدین شهرت بسزائی داشته‌اند.

این هنرمندان درمصور ساختن مجالس شاهنامه وکتب خمسه نظامی ودیوان جامی وبوستان وگلستان سعدی با یکدیگر رقابت هنری میکردند واین رقابت موجب گردید که سبك جدیدی ابداع شود که متناسب بامعانی ومفاهیم اشعار رزمی وبزمی باشد.

علاقهٔ قلبی وطبیعی شاهرخ ووزیر معروفش امیر علیشیر نوائی و بایسنغر بآثار جاودان سعدی و نظامی وهمچنین شاعر معروف دربارخود جامی موجب شدکه نقاشان باابتکار ونبوغ هنری خود بتوانند صحنه آرایش جدیدی برای ابراز عوالم قلبی و اخلاص خویش اختراع نمایند. از نتایج عالمگیر سرپنجه این ارباب هنراست که امروزه مکتب نقاشی میناتور ایران درجهان هنرهای ظریفه دارای مقامی بس ارجمند و ارزنده است.

گذشته اززمان شاهرخ و بایسنغر درمدتیکه سلطان ابراهیم فرزند شاهرخ درشیراز حکومت مینمود شعبه‌ای ازمکتب هنری هرات درشیراز دایر نمود وتوانست بااستفاده از نبوغ ذاتی هنرمندان شیرازی مکتبی بوجود آورد که امروزه بنام مکتب میناتور و نقاشی شیراز شناخته شده ، ار آثار مشهور مکتب شیراز نسخه مصوری از شاهنامه و مجموعه مصوری ازاشعار فارسی است که دارای تاریخ سالهای ۸۱۳و۸۲۳ هجری است وبنام سلطان ابراهیم نیز نوشته شده : اکنون قسمتی ازاین نسخ گرانبها در موزه بریتانیا وبعیه متعلق بدارندگان مجموعه شخصی اوراق زرین است.

از مطالعه اوراق وصفحات میناتور و تصاویر کتب مکتب شیراز یکنوع هم آهنگی و اختلاط در رنگ آمیزی ملایم و مطبوع ودرعین حال ساده‌ای مشاهده میشود که برلطف و ظرافت مجالس مصور افزوده است.

مجموعه‌ای ازکتب خطی منسوب بمکتب هرات مانند، خمسه نظامی و گلستان سعدی، که دارای مهر مخصوص کتابخانه بایسنغر (۸۳۰ هجری) و نسخه‌ای ازکتاب معراج نامه (۸۴۰ هجری) وديوان شاعر معروف جامی، که درزمان حیات این شاعر بوسیله خطاط مشهور عبدالکریم خوارزمی استنساخ شده ونسخه دیگری ازاین دیوان که بخط عبدالرحیم خوارزمی برادر عبدالکریم نوشته شده مجموعاً دارای مجالس نقاشی ومینیاتور گرانبهائی میباشند که ازجمله شاهکار ونفایس این هنر ظریف ودقیق ملی ایران است. ۱

دو نسخه ازکتب نجومی متعلق بکتابخانه الغ بیك پادشاه ستاره شناس که متعلق بمکتب هنری سمرقند است اکنون موجود میباشد یك نسخه از این کتاب درکتابخانه ملی پاریس و دیگری که دارای پنجاه تصویر از ستاره ها و صورفلکی است بکتابخانه موزه متروپولیتن آمریکا تعلق دارد . این دو اثر نفیس علمی شامل تصاویر بسیار دقیق و گرانبها است.

نقاشی و خطوط آثاری که گذشت متعلق بنقاش سلطانی نیمه دوم قرن هشتم هجری. جنبید نقاش ونقاشان دربار بایسینغر امیرشاهی سبزواری وغیاث الدین است.

خطاط واستنساخ کنندگان اکثراین نسخ عبارتنداز میرعلی تبریزی وجعفر بایسینغری وبرادران خطاط معروف خوارزمی بنام عبدالکریم و عبدالرحیم که فرزندان عبدالرحمن

---

۱ ـ این مجموعه نفیس درموزه متروپولتیس آمریکا است.

خوش‌نویس معروف میباشند .
از آثار کم نظیر دوره بایسنغر که نصیب موزه سلطنتی گلستان تهران میباشد یکی شاهنامه خطی جعفر بایسنغری است که در تاریخ ۸۳۳ هجری نوشته شده ـ دیگر کتاب کلیله ودمنه‌است این دو یادگار گرانبهای اصیل تیموری جزء شاهکارهای کم نظیر میباشد زیرا تصاویر و مناظر مجالس این دونسخه متعلق بمکتب هرات حاوی درخشان ترین و زیباترین مشخصات نقاشی این دورهٔ است و هم چنین از نظر ظرافت و دقت‌کار درعالم هنر مینیاتور بی‌نظیر میباشد .

مکتب نقاشی بهزاد وشاگردان وی

کمال‌الدین بهزادنقاش‌معروف‌واستادیگانه فن‌مینیاتور که‌بنا بقولی‌شاگردمکتب‌هنری پیرسیداحمدتبریزی‌بوده‌است. درحدودسال۸۴۳ هجری‌متولدشده‌دررونق‌هنرواعتلاءِنام‌مکتب ایران‌نقاشی‌درشهرهرات‌ودوران‌سلطنت سلطان‌حسین‌میرزا بایقرا وصدارت‌امیرعلیشیرنوائی وزیرفرهنگ‌پرور(که‌خودازشعراء ونقاشان‌وموسیقیدانان‌عصربشمار) میرفت‌تأثیر بسزائی‌داشت که از اهم اثرات ظهور این نابغه هنر ایجاد مکتب خاصی است بنام مکتب بهزادکه در ادوار بعد مطالعه آثار وی مورد توجه‌کلیه مجامع علمی و هنری طراحان و نقاشان دنیا گردید[1] .

استاد بهزاد مدتی ازعمرخودرا درنزد سلاطین شیبانی گذراند وپس ازروی‌کارآمدن سلسله صفویه و فتح هرات بدست شاه اسمعیل صفوی بهزاد در تحت حمایت خاص این شهریار صفوی قرار گرفت وطولی نکشید که‌اداره امور کتابخانه و صنایع یدی بوی واگذار شد .

این اعجوبه زمان واستاد مسلم مبتکر سبک خاصی‌در مینیاتور سازی گردید که بنام او بمکتب بهزاد نامیده شده در این مکتب استاد هنرمند طبیعت را با کمال دقت و

---

۱ ـ خوندمیر در باره این استاد مینویسد : بهزاد اشکال شگفت انگیز و نوادر صنعت خویش را در مقابل مامجسم میکند . طراحی وهنرمندی اوچون قلم مانی‌آثار همه نقاشان دنیا را از صفحه روزگار سترده و انگشتان معجزه آسایش‌صور و نقوش همه صنعتگران ونقاشان فرزندان‌آدم رامحوکرده‌است موئی ازقلم اوبامهارت واستادی باشکال بیجان جان می‌بخشد .
راهنمای صابع اسلامی تألیف دیماند ـ مترجم دکتر عبدالله فریار ص۵۸

مو شکافی نمایان ساخته. تصاویر را با ترکیب حقیقی و چهره اشخاص را با شخصیت خاص تجسم نموده ودرخلال نبوغ واعجازی که درهنرنمائی خویش بکار برده سعی داشته است که ازطریق ستایش واقعیات بایجاد شاهکارهای هنری توفیق یابد.

از ممیزات هنری دیگر این هنرمند جهانی تمایز چهره های گوناگون وحرکات و جنبش‌های زنده وطبیعی تصاویر است که از دقت در هرتصویر بیننده بحقایق بیشتری آگاه میشود.

انتخاب واختلاط الوان مختلف و رنك‌آمیزی عجیب سحرآمیزی که در آثـار خود جاودان ساخته استیکی دیگر ازامتیازات‌هنر بهزاد است که نظیرآن درآثاردیگران دیده نشده.

ازبهزادآثاری که دارای‌امضاء خود او باشد کمتر دیده شده وآنچه که نسبت‌آن باین استادقطعیت دارد تصاویری‌است‌دردونسخه کتاب خطی‌خمسه نظامی(۸۴۶ هجری) ودیگری کتاب بوستان سعدی(۸۹۳هجری) که اولی‌در کتابخانه موزه بریتانیا ودومین درکتابخانه قاهره موجود است.

درزیردومرقعی که متعلق بکتابخانه سلطنتی‌موزه گلستان تهران میباشد. این عبارت نوشته شدهٔ: «عکس سلطان حسین میرزا، کار بهزاد.» تصاویر این دومینیاتور که مشتمل بر چهره تمام قد عده‌ای ایستاده وبرخی نشسته‌اند معرف ظرافت وتناسب دقیقی ازکار بهزاد است.

شش قطعه میناتور متعلق بکتاب تاریخ ظفرنامه تیموری را کار استاد بهزاد معرفی نموده‌اند. این کتاب که درسال۸۷۲ هجری بخط شیرعلی خطاط وبنام‌سلطان حسین بایقرا نوشته شده دارای ارزش هنری وتاریخی میباشد. ۱

دیگر از کارهائی که ببهزاد منسوب میدانند صفحه مصوری از دیوان جـامی شاعر و تصویری از کتاب خمسه نظامی است که در سال ۸۹۹ هجری کشیدهٔشدهٔ. ۱

قسمت زیادی‌ازمینیاتورهای قرن‌نهم رابشاگردان وپیروان معروف مکتب بهزادنسبت میدهند: ازجمله‌شاگردان و پیروان مشهور بهزاد قاسم علی‌وشیخ زاده خراسانی‌وآقامیرك تبریزی وسلطان محمد وپیرسید علی ومظفرعلی میباشند که برخی‌ازتصاویر قلمی این هنر- هنرمندان را میتوانیم باآثار استاد عدیم‌النظیرنشان بهزاد برابر دانیم.

---

۱ ـ این مجموعه متعلق بکتابخانه بالتیمور است و عده‌ای مجالس مینیاتور را متعلق بقاسم علی شاگرد بهزاد میدانند.

صنعت تجلید وصحافی درعصر تیموری بالاخص در دوران شاهرخ وجانشینانش بموازات هنر خطاطی و نقاشی و میناتور سازی پیشرفت زیادی نمود از طرفی صحافان هنرمند خود را مکلف میدانستند . برای حفظ گنجینه اوراق زرینی که توأم با مجالس نقاشی گرانبها و آثار استادان ماهر عصر بود محفظه‌ای فراهم سازند. تاضمن اینکه مناسب مقام حفظ نسخ‌خطی نفیس باشد مدتی هم محتویات آن از گزند زمان مصون‌ماند بنابراین میتوان بهترین صنعت صحافی و تجلید کتاب را بدوره تیموری وقرن نهم هجری اختصاص دهیم .

تجلید وصحافی درمدارس هرات که توام با طلاکاری وترسیم نقوش هندسی وکتیبه‌های قرآنی وتاریخی برروی جلد چرمی بود بی نهایت مورد توجه صنعتگران عصر قرار گرفته شد . بدین ترتیب صحافان سعی داشتند که ضمن شیرازه بندی محکم کتب از همکاری نقاشان وطراحان برای زینت روی جلد وپشت جلد استفاده نمایند. ازجمله نمونه‌های صحافی زیبای این دوره جلد های چرمی است که حاوی نسخ خطی میباشد . تزئین روی جلد بیشتر شامل اشکال مرغان پرنده و یا نباتات وگل وگیاه بانقوش ترنجی وهندسی شکل است .

در روی و پشت اکثر جلدهای چرمی این عهد آثار طلا کاری که توأم باتزئینات فشاری است دیده شده که ازلحاظ هنرترسیم ونقاشی قابل کمال توجه ودقت نظراست .

خط و تذهیب

هنرخط وخوش‌نویسی درقرن نهم هجری بمنتهی کمال‌خود رسید ودر این عصروجود خطاطان فراوان وبالاخص ترغیب وتشویقی که از جانب بایسنغر که خود ازخطاطان مشهور بشمار میرفت وحمایتی که ازجانب امیرعلیشیر نوائی وزیر دانشمنداو از طبقه‌خطاطان بعمل میآمد ازاهم علل پیشرفت فن کتابت وشیوه های مختلفه خوشنویسی درنستعلیق میباشد از خطاطان معروف شیوه نستعلیق یکی میرعلی تبریزی است که عده‌ای ویرا مبتکر خط نستعلیق (از خط نسخ و تعلیق ترکیب شده) میدانند . از نمونه های خطوط زیبا و مشهور این خطاط دیوان همای وهمایون خواجوی کرمانی است که درتاریخ ۷۹۹ هجری نوشته شده[۱]

سایر خطاطان مشهور این دوره عبارتند ازسلطان علی مشهدی که در دربار سلطان حسین بایقرا درهرات بسر میبرد . همچنین جعفر بایسنغری تبریزی وعبدالکریم وعبدالرحیم خوارزمی فرزندان خطاط معروف عبدالرحمن خوارزمی را باید نام برد .

---

۱ ــ این نسخه متعلق بکتابخانه موزه متروپولتن آمریکا است .

یکی دیگر ازمشاهیر ارباب خط وکتابت ابراهیم سلطان فرزندشاهرخ است که شخصاً مردی خوش نویس وحامی خطاطان بوده است . از جمله‌آثاری که باومنسوب است دوجلد قرآن کریم‌است که یك جلدآن مورخ بسال۸۲۷ هجری وجزءمجموعه‌کتب‌آسمانی کتابخانه حضرت رضا علیه‌السلام در مشهد میباشد . جلد دیگر که دارای تاریخ ۸۳۰ هجری است درموزه متروپولیتن‌آمریکا است .

حسن‌خط وکتابت موجب شد که تذهیب‌کاران مستعد در تزئین این نسخ خطی همت گمارند ازاین روفن‌تذهیب درعصرتیموری باتزئینات فراوانی که ازطبیعت وآثارطبیعی‌تقلید وپیروی میشد بصور گوناگون خودنمائی کرده اکثرآثارهنری این فن متعلق بمکتب شیراز میباشد. مانند سر لوحه‌کتاب عجائب المخلوقات قزوینی که بسبك وشیوه ایرانی باشکال پرندگان والوان طلائی برروی زمینه‌آبی وحواشی سیاهرنك نقاشی وتذهیب گردید .

نسخه خطی شاهنامه مورخ ۸۳۳ هجری کتابخانه موزه ایران باستان تهران از نمونه های عالی تذهیب‌تزئینی مکتب هرات است. استادان تذهیب دراین نسخه شاهکاری‌از این هنر بوجودآورده‌اند که ازدقت و مطالعه در شفافی رنك وجزئیات ریزه‌کاری نقوش و رسوم‌آن قدرت هنری‌آنان روشن وثابت میشود .

این هنرظریف ولطیف دردوران سلاطین صفوی مورد توجه‌کامل قرارگرفت تاآنجا که حمایت شهریاران این‌دودمان موجب شد که عده‌ای‌خطاط مشهور واستاد فن تذهیب در دربار صفوی برای استنساخ‌کتب ونقاشی وتزئین نسخ خطی‌گردآیند.

منسوجات

بافت منسوجات ابریشمی بعلت اینکه در سرزمین ایران‌آنروز مراکز مهمی برای پرورش کرم‌ابریشم(نوغان)مانند،یزد، کرمان،خراسان، گیلان، مازندران‌وجودداشت‌اصولا جزء صنایع‌ملی‌ایران‌محسوب‌میشدتاحدیکه‌درزمان‌مغول‌پیشرفت‌ورواج‌این‌صنعت‌بجائی‌رسید که برخی ازولایات مجبور شدند قسمتی از مالیات جنسی حوزه خویش رابا ابریشم تادیه نمایند و بدین ترتیب مواد ابریشمی ازمهمترین صادرات بشمارمیرفت. همچنین منسوجات ابریشمی درعداد نفیسترین تحف وهدایائی بودکه درداخل کشور مبادله میشد. چنانکه در ضمن تاریخ تیموریان گذشت یکی ازپیشکشهای شاهانه ایران‌بسایر روساء ممالك‌آن عهدکه بهمراه رسولان‌وسفیران‌فرستاده میشد تقدیم منسوجاتی‌بودکه نسج پارچه های‌آن ازابریشم مرغوب ایران تهیه شده بود .

بااین ترتیب روشن‌است که صنعت منسوجات درقرن نهم هجری که دنباله تکمیل این هنردرقرن هشتم باشد رواج کلی داشته باوجوداین تعداد بسیار ناچیزی ازمنسوجات ایرانی را میتوانیم اختصاص باین دوره دهیم، طراحی‌وتزئین دراین منسوجات مدتها درتحت تأثیر و نفوذ نسوج پارچه های ابریشمین مملکت چین بود لیکن بعداً استادان این فن از زمینه اشکال‌ونقوشی که درقطعات مینیاتوری پدیدار شد استفاده و تقلید نمودند تا اینکه بتدریج نقاشی‌وطراحی‌اینقبیل‌منسوجات ازقید ونفوذهنری چین‌آزادگردید .

یك قطعه نسج زربفت ابریشمین ایـرانی ازایندوره وجود دارد اکنون در مجموعه منسوجات تاریخی موزه متروپولیتن‌امریکا محفوظ است. در این قطعه پارچه گرانبها سبك وصبغه خاص ایرانی که‌توأم باظرافت‌کاری ورنك‌آمیزی مطبوع میباشدنمایان است وباستناد طرح خاصی که دارد این قطعه پارچه را بدورهٔ تیموریان نسبت میدهند .

دراینکه برطبق شواهد و آثار نقاشی و مینیاتورهای موجودکه معرف تصاویر قالی وفرش است باید صنعت‌قالی‌بافی‌درایران‌قرن‌نهم رواج داشته‌باشد وقطعاتی‌ازآن باقی بماند تردیدی نیست معذلك تاکنون‌نمونه‌ای‌که بتوان بطور قطعی باین دوره منسوب ویا نزدیك دانست بدست نیامده .

لیکن ازمطالعاتیکه تاکنون درمورد بقایای قطعات قالیهای قدیم ایـران بعمل‌آمده عقیدهٔ محققین در بارهٔ این صنعت ملی ایران چنین است که قسمت عمده قالیهای قدیمی که درموزه‌های خارجی‌ومجموعه‌های خصوصی‌وموزه ایران باستان تهران‌میباشد متعلق باوایل قرن دهم هجری (۱۶ میلادی) وابتداء سلطنت شاه اسمعیل صفوی میباشد .

بامختصرشرحی که دراطراف اوضاع معماری وصنعتی وهنرهای‌ظریفه دوران تیموری داده شد.این مطلب واضح وروشن گردیدکه درعصراین سلسله ضمن‌وقایع خونین وحوادث وحشتناکی که برسرزمین ایران ومردم‌آن رسیدتاچه حد مردم ستمدیده وصاحب ذوق این مرز وبوم توانستندکه از راه نفوذ معنوی و احیاءآثار صنعتی‌وهنری درتجدید ملیت خویش قیام واقدام‌نمایند. واین‌موهبت خداوندی سبب‌شد که درقرن‌دهم هجری‌باطلوع اقبال دولت صفوی‌گذشته ازایجاد وحدت ملی‌ومذهبی‌که نصیب ایرانیان‌گردید فصل درخشان دیگری هم‌برعالم هنر و صنایع ملی ایران افزوده شود تاآنجاکه قسمتی ازمظاهر عالی تمدن‌آن دوران‌بصوربناهای تاریخی‌میدان نقش‌جهان ومجموعه‌آثارصنعتی‌اصفهان خودنمائی مینماید که‌امروزه‌مورد بازدیدشهریاران جهان‌ومطاف صاحبان ذوق وارباب هنرشده است .

اوضاع ادبی ایران در دوره تیموری

درعصریکه تیموریان برایران سلطنت میکردندگذشته ازنهضت عظیمی که درمعماری

ونقاشی ومینیاتورسازی وتذهیب وسایرهنرهای زیبا وملی ایران حاصل شد (شرح مختصر آن درفصل سابق گذشت) نیزدراوضاع ادبی ایران هم تأثیر بزرگی نمود زیرا دراین دوران است که دربار شاهرخ. الغ بیك. سلطان حسین بایقرا. بایسنغرمرکز تجمع ادباء و فضلاء عصر بوده آثارنغزی ازاشعار فارسی سروده شد. ویکی ازبزرگترین افتخارات ادبی عصرتیموروجود شاعرنامدارخواجه حافظ شیرازی میباشد که دراین زمان میزیسته ونیزنورالدین عبدالرحمن جامی است که مورد توجه خاص سلطان حسین میرزا بایقرا بوده و بسیاری دیگر از نویسندگان و گویندگان وعلماء وحکماء درعلوم عقلی ونقلی ومورخین که آثارنفیسی از خود گذاشته‌اند متعلق باین دوره میباشند .

بنابفهرستی که تهیه شده ارباب علم وهنراین دوران درحدود هزار دویست وسی تن میباشند . آنچه که دراین فصل با رعایت اختصار بدان اشاره خواهد شد شامل ذکر چند تن ازمشاهیر شعراء و فضلاء و مورخین این عهد است .

شاه نعمت‌الله ولی

امیرنورالدین نعمة‌الله که درسال ۷۳۰ هجری درحلب بدنیاآمده مدتی ازعمررا در عراق ومکه معظمه گذرانید. دراواخر زندگی مقیم سمرقند. هرات. یزد. شد تااینکه رحل اقامت درماهان کرمان انداخت وپس‌ازصد سال عمر در۸۳٤ هجری درگذشت ومدفن وی مزار اهل سلوك وصوفیان گردید .

شاه نعمة‌الله که موسس سلسله نعمة‌اللهیه میباشد گذشته ازمقام شاعری شهرت وی بیشترازجنبه تصوف وعرفان است . این عارف مشهورهمواره مورد احترام ومحبت شاهرخ تیموری واحمد شاه بهمنی حکمران دکن‌هندوستان بوده ومریدان وی در روزگاراقامتش درماهان ازاکناف واقصی نقاط برای اظهار اخلاص بخدمتش می‌پیوستند ودرتجلیل مقام عرفانی این سالك طریقت جد وافی داشتند . دیوان شاه نعمة‌الله بچاپ رسیده وبیشترحاوی اشعار عرفانی واستعاراتی دایر برعالم مغیبات میباشد. گذشته ازدیوان اشعار رسالاتی در عالم تصوف هم بوی نسبت میدهند . ۱

---

۱ ــ خوندمیر در حبیب‌السیر جلد سوم ص١٤٤ چاپ بمبئی چنین ضبط کرده : که در هنگام نزع شاه نعمة‌الله قطعه ذیل را سروده است .

نعمة‌الله جان بجانان داد ورفت — بردر میخانه مست افتاد و رفت

کل شیئی هالك الا و جهه — خواند بردنیا بسی بنیاد ورفت

چون ندای ارجعی از حق شنید | زنده‌دل‌درعشق اوجان دادورفت
نعمت‌الله دوستان یادش کنید | تا نپنداری‌که رفت از یاد رفت

حافظ شیرازی

شمس‌الدین محمد حافظ که نام پدرش بهاءالدین یاکمال‌الدین بوده. باحتمال قوی دراوائل قرن هشتم هجری متولد شده وچنانکه‌آثارش گواهی میدهد ازآغاز عمر بتحصیل راغب شد . ودرقسمتی ازعلوم بالاخص تفسیر قرآن مهارت یافت .

شهرت حافظ که دارای‌القاب متعددی‌مانند لسان‌الغیب. ترجمان الاسراراست مدیون اشعار صوفیانه‌ای‌می‌باشد که ازوی باقیمانده . برخی‌نوشته‌اند که حافظ درسلسله فقر مرید شاه نعمةالله ولی‌بود وبعضی اورا پیرومکتب صدرالدین موسی‌فرزند شیخ‌صفی‌الدین اردبیلی دانسته لیکن دلیلی براثبات این‌مطالب بدست نیامده .

حافظ کلام‌الله مجید رامحفوظ خاطرداشت‌وبهمین‌جهت‌تخلص‌خود راحافظ قرارداد.

ممدوحین خواجه

حافظ طرف‌توجه شیخ ابواسحق اینجو[1] وملوک آل مظفر گردید. لیکن‌ازمبارزالدین مظفر که بزهد وریا توسل میجست و با قساوت و بیرحمی درفارس حکومت میکرد آزرده خاطر شده (حافظ این حکمران ظالم را در اشعارش به محتسب تعبیر می‌نمود) تا اینکه شاه شجاع جانشین پدر شد .

حافظ اشعاری درمدح شاه شجاع دارد طولی نکشیدکه درنتیجه سعایت عماد فقیه که مورد علاقه‌کامل شاه شجاع بود مابین حافظ و ممدوحش کدورت حاصل شد. سپس شاه منصور وسلطان احمد جلایر را مدح نموده است .

حافظ مدتی دریزدنزد شاه یحیی رقیب شاه شجاع بسربرد ونیز بامحمود شاه بهمنی وبنگالی و سلاطین هندوستان وهمچنین با امراء وحکام بندر هرمز سابقه مودت وارتباط داشت .

خواجه درسال ۷۹۱ هجری درشیراز درگذشت آرامگاه مجلل وی اکنون زیارتگاه مردم وصاحبدلان‌میباشد.

دیوان حافظ مجموعه‌ایست ازافکار تابناك واسرار حکمت وعرفان. حافظ درکلیه فنون شعر تبحر داشته . لیکن درغزلسرائی استاد بیمانند و بی‌نظیری است . سبك حافظ جذاب و مناسب وکامل میباشد. درکلام این‌استاد عالیقدر افکار فلسفی عمیق‌ومعانی عرفانی توأم بالطف وذوق فراوان دیده میشود .

امیر قاسم انوار

امیرقاسم‌انوار که‌تخلص شعری‌آن قاسم‌است درسال۷۵۷هجری‌درسرآب تبریزمتولد شده. مدتها درسلك مریدان وشاگردان شیخ صدرالدین اردبیلی واوحدالدین‌کرمانی در آمده سپس‌زمانی رادرگیلان بسر برد. دردربار شاهرخ والغ بیك وبایسنغر درسمرقندمورد احترام بود . دراواخر عمر عازم حراسان شد تاآنکه در سال ۸۳۷ هجری بدرود حیات گفت درقصبه خرگرد جام مدفون شد .

امیرقاسم گذشته ازکمالات عرفانی وکراماتی‌که بوی نسبت میدهندازشعراء معروف قرن‌نهم هجری‌است دیوان قاسم مشحون ازغزلیات‌صوفیانه میباشد. همچنین مثنوی معروف انیس‌العاشقین هم از منظومات اوبشمار میرود.

کاتبی نیشابوری

محمدبن عبدالله‌کاتبی نیشابوری را ترشیزی هم خوانده‌اند این شاعر مدت درازی ازعمرخویش رادرهرات ومازندران وخراسان وآذربایجان واصفهان گذرانید وعاقبةالامر درسال ۸۳۸ هجری در استراباد‌گرگان فوت نمود .

کاتبی در سرودن غزل وقصیده دست داشته و باسلمان ساوجی و عارفی هراتی شاعر معاصر بود. وبا بدر شیروانی‌که از شاعران زمان وی بود در مقام معارضه ادبی برآمد چند منظومه ومثنوی‌ازاین‌شاعر باقیمانده‌ازجمله: مثنوی‌حسن‌وعشق ، ناظرومنظور، بهرام‌و گل اندام . تجنیسات، مجمع‌البحرین .

عارفی هراتی

مولانامحمود عارفی ازمثنوی سرایان‌معروف قرن نهم هجری است‌که دراواخرقرن

هشتم هجری متولد شد ودرمقام شاعری بنام سلمان ثانی خوانده میشد دارای دیوان غزلیاتی میباشد که مطلع آن چنین است :

عهد کردم که نیابم بدر ازمیخانه تا بآن دم که مرا پر نشود پیمانه

وهمچنین مثنوی گوی وچوگان وی شهرت دارد.

جامی

نورالدین عبدالرحمن جامی (۸۹۷-۷۱۷) درقصبه خرگرد جام متولد شد (۷۱۷ هجری) و بنا بگفته مولف مجمع الفصحا جد وی شمس‌الدین محمد اصفهانی بود . تخلص وی بجامی ازانتساب بمولدش میباشد.

چنانکه خود گفته است :

مولدم جام و رشحه قلمم جرعه جام شیخ‌الاسلامی است

لاجرم در جریده اشعار بدو معنی تخلصم جامی است

جامی دراوان جوانی بعلوم متداول زمان خودآشنائی بهمرساند نحو وصرف ومعانی وبیان را نزد مولانا جنید اصولی وعلوم عقلی را درنزد مولانا سمرقندی که ازشاگردان میرسید شریف جرجانی بود فراگرفت سپس روی بسمرقند برد. دراین شهرچنان مشهور شد که دانشمندان وفضلاء بسیاری بدیدارش آمدند ازجمله علمائی که بدیدن وی آمد قاضی زاده است که از دانشمندان علم ریاضی آن عهد بود که در تشکیل زیج الغ بیکی دخالت داشته .

جامی بعد از اتمام تحصیلات ادبی وفقه و تفسیر بتصوف گرائید ودر خدمت خواجه سعدالدین کاشغری [۱] که مرادش بشمار میآید بسیروسلوك مشغول شد ، بدین ترتیب طولی نکشید که درعداد مشایخ صوفیه نقشبندیه بشمار آمد .

ازجمله ممدوحین جامی که دردیوان وی نام آنان برده شده : ابوسعید کورگان ، ابوالقاسم بابر. سلطان‌حسین‌میرزا بایقرا. امراء ترکمان میباشند. پیشرفت وشهرت جامی بیشتر مرهون محبت وحمایتی است که امیرعلیشیر نوائی وزیر از وی مینموده این وزیر دانشمند بیشتراوقات فراغت خویش را درمجالس ادبی که جامی حضور داشت میگذرانید .

آثار منظوم جامی که بنام سبعه‌جامی نامیده میشود شامل داستان است: مانند سلسله الذهب. سلامان وابسال ، یوسف و زلیخا ، لیلی ومجنون ، تحفة‌الاحرار . سبحة‌الاحرار، خردنامه اسکندری که درمقابل اسکندرنامه نظامی سروده است .

---

۱ ـ خواجه سعدالدین ازخلفای بهاءالدین نقشبند موسس فرقه نقشبندیه است .

از مهمترین کتب نثر فارسی جامی یکی شرح فصوص‌الحکم محیی‌الـدین و دیگـر نفحات‌الانس است که بنام امیرعلیشیر نوائی نوشته است.

دیگر شواهدالنبویه. اشعةاللمعات. لوامع. لوایح. سومین کتاب وی‌ازلحاظ نثرفارسی برسایر کتب جامی رحجان دارد نثراین‌کتاب عرفانی وعمیق است.

کتاب بهارستان‌جامی شامل‌هشت فصل است. که بتقلید گلستان سعدی‌نوشته شده لیکن ازجهت روانی مطلب و فصاحت‌کلام قابل مقایسه بـا گلستان نمیباشد. ازآثـار مهم زبان عربی جامی شرحی است که جامی برکافیه ابن حاجب درنحونوشته است.

تألیفات و تصانیف دیگری از جامی مانده است مانند نی‌نامه ــ تفسیر سوره فاتحه، شرح چهل حدیث. رسالاتی درعروض وقافیه. موسیقی وترجمه‌ای در احوالات جلال‌الدین رومی وخواجه عبدالله انصاری. خواجه پارسا. ورسالهٔ درباب احادیث منقول ازابوذر.

جامی‌دررویه شاعری مقلد نظامی وسنائی‌است. وهمچنین درآثارش تقلیدی ازحافظ وسعدی و امیر خسرو دهلوی دیده میشود. عزلیاتش ازنظرصناعت شعری مقدم برقصایدش میباشد درکلیه‌آثار این شاعرکه خاتم متقدمین و استاد بدون شك متاخرین بشمار است، افکارعالی‌عرفانی درمذمت وترك‌زندگی ودنیا درآثارآن زیاد دیده میشودبطور کلی اشعارش دارای شور وعشقی است که خواننده را مجذوب وبحال وجدمیاورد.

وفات جامی در۸۹۸ هجری واقعشده معروف است که در تشییع جنازه ایـن عـالم بزرك سلطان حسین میرزا بایقرا وامیرعلیشیر نوائی باکلیه شاهزادگان تیموری ورجال درباری وفضلاء وعلماء حاضر بودند.

مولانا حسین کاشفی

کمال‌الدین‌حسین واعظ از فضلاء نامی ووعاظ مشهور دوره خود بوده‌که بنابرنوشته حبیب‌السیر بیشتر ایام هفته را درمدارس ومساجد بوعظ وارشاد وتدریس علم‌کلام وحدیث ونجوم میپرداخت. آثار نثری واعظ براشعار وی رحجان دارد و مهمترین‌کتاب اوانوار سهیلی است، انشاء این‌کتاب مانندکلیله ودمنه مملو ازلفاظی میباشد.

دیگرکتاب روضةالشهداء. اخلاق محسنی. مواهب علیه. مخزن الانشاء است‌که باید نامبرده شود.

مولاناکاشفی درسال ۹۱۰ هجری درگذشت. فرزند مولانا حسین بنام فخرالدیـن علی نیز در مقام وعظ وخطابه قائم مقام پدر شد مثنوی معروف به «محمود وایاز» ازآثار

وی میباشد .

جلال‌الدین محمد دوانی

جلال‌الدین معروف بعلامه دوانی‌منسوب بقریه دوان‌کازرون فارس میباشدکه درسال ۸۳۰ هجری متولدشده بعداً ازدوان بشیرازرفت ومدتها درمدرسه دارالایتام شیرازبتدریس مشغول بود. درحکمت واخلاق دست داشت . از جمله کتب مشهور وی کتاب لوامع الاشراق فی‌مکارم الاخلاق است . موضوع این کتاب اخلاق عملی است .

این کتاب بنام‌اخلاق جلالی مشهورشده گذشته ازمقدمه‌آن که ازمسائل ماوراءالطبیعه بحث میکند شامل سه قسمت است که هرقسمت را لامع نام گذارده:

لامع اول درتهذیب اخلاق است . لامع دوم درعلم منزل میباشد . لامع سوم دربحث سیاست مدن است . وهرکدام ازاین سه‌لامع مشتمل برفصول مختلفی میباشند .

بطورکلی اخلاق جلالی شامل دوفصل متمایز : آداب واخلاق است وآنچه‌که معلوم میشوددوانی بکتاب‌اخلاق‌ناصری‌تألیف‌خواجه نصیرالدین‌طوسی‌نظر کلی‌داشته وهمچنین پیرو فیثاغورث حکیم درتأثیراعداد بوده است. رسالات دیگری بوی نسبت میدهنددوانی‌درزمان اوزون حسن وسلطان یعقوب شهرتی‌بسزا یافت.

جلال‌الدین دوانی در سال ۹۰۹ هجری درگذشت ودرقصبه دوان مدفون است .

مکتبی شیرازی

مکتبی ازشعراء اواخر قرن نهم واوائل قرن دهم میباشدکه درآغاز زندگی درشهر شیراز مکتب داربوده سپس سفری بهندوستان وعربستان نموده وپس ازاطلاع برقصه لیلی ومجنون بقول مجمع‌الفصحا بتقلید نظامی درصدد نظم این داستان برمیآید درآغاز وانتهی این داستان منظوم بمدح وستایش نظامی‌پرداخته وبکتاب منظوم لیلی ومجنون نظامی وامیر خسرو دهلوی اشاره میکند ومیگویدکه قصد دارم خمسه‌ای مانند خمسه نظامی بسازم تاریخ این دیوان منظوم ۸۹۵ هجری میباشد و ابیات‌آن ۱۲۶۰ است . ایـن‌کتاب را درشیراز بنام امیرقاسم ابن امیرمنصورکه والی فارس بوده است درآورد .

دیگرازآثارمکتبی‌مثنوی‌معروف بکلمات علیه‌است که‌بنا بدرخوامت ملك علی این کتاب

را بنظم ساخته . در این مثنوی ده تمثل از داستانهای هند توأم باحکم و امثال و حکایاتی (مانند بودا) ذکر کرده . مکتبی طریقه تصوف داشته ، آثار ادبی وی دقیق و شورانگیز است ازکلمات قصار استفاده نموده وابیاتی دراین زمینه سروده‌است .

امیرعلیشیر نوائی

امیرعلیشیر درسال ۸۴۴ هجری در شهرهرات متولد شد. این وزیر دانشمند درزمره فضلائی بوده است که گذشته ازجنبه شاعری در زبان فارسی و سرودن اشعار ترکی توانائی خاص داشت ونیز درفن موسیقی و نقاشی دارای قریحه و استعداد فراوانی بوده است . در مقام حمایت وتشویق فضلاء وشعراء ومورخین واحداث ابنیه خیریه مانند مدارس ومساجد وخانقاه درعصرخود بی‌نظیر بوده است وازهمین‌جهة است که درتاریخ ادبی دوران سلطان حسین بایقرا مقام ارجمندی را حائز گردیده و نسبت بشاعر مشهور جامی وهنرمند نامی بهزاد تعلق خاطر فراوان داشت . تألیفات فراوانی ازوی باقیمانده است ازآن جمله در لغت‌ترکی‌چهار دیوان غزل وشعرمثنوی ساخته دیگر کتاب «محاکمه اللغتین . » و«میزان الاوزان» درعلم عروض است . امیر علیشیر در ۹۰۶ هجری وفات یافت و در شهر هرات مدفون گشت .

ازمورخین معروف بذکر مولانا نظام‌الدین شامی وحافظ ابرو وشرف‌الدین علی یزدی. ابن عربشاه. فصیحی خوافی، کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی ، اسفرازی ، خواند میبر ومیرخواند اکتفی مینمائیم .

مولانا نظام‌الدین شامی

نظام‌الدین شامی یاشنب غازانی از مورخین زمان حیات امیرتیمورکورگان است که قسمت‌اعظم وقایع دوران تیموررا برشته تحریرآورده وچنانکه درمبحث فتح بغداد بدست تیمور گذشت شامی جزء نخستین جماعتی بوده است که پس از ورود قوای فاتح تاتار ببغداد نزد امیر تیمور رسید ، این مطلب را خواند میرمورخ بدین ترتیب نقل نموده است : «از مولانا نظام‌الدین مرویست که گفت درنوبت اول که امیر تیمور لشگر ببغداد کشید وسلطان احمد جلایررا منهزم گردانید ازمردم دارالسلام اول من ببارگاه عالمپناه رفتم وآنحضرت

بنظر التفات وعاطفت درمن نگریسته برزبان مبارك راندكه خدایتعالی برتو رحمت كناد كه نخست ازمتوطنان این بلده توپیش ماآمدی ومرا تربیت فرمود. »

ازاین پس امیرتیمور نظام‌الدنن شامی را مأمور ساخت که از مطالعه اخبار و وقایع روزانه تاریخ تیموری را تدوین سازد این تاریخ که بنام ظفرنامه نظام شامی معروف است کلیه حوادث زمان تیمور را تاسال ۸۰۶ هجری نگاشته است و ازآن پس شرف‌الدین علی یزدی در کتاب دیگری که‌آنهم بنام ظفرنامه معروف است تاریخ تیمور را نوشته ایـن دو تاریخ از موثقترین منابع تاریخی زمان امیرتیمور بشمارمیرود .

حافظ ابرو

مولانا نورالدین لطف‌الله مشهور بحافظ ابرو اصولا ازمردم هرات بود. لیکن مدتی را درشهر همدان گذرانیده بعد ازدرگذشت امیرتیمور در دربار شاهرخ و بایسنغر صاحب منزلت و احترام گشت . زبدة التواریخ که بنام مجمل التواریخ سلطانی هم نامیده شده از آثار مشهور ایـن مورخ نامی است .

مجموعه حافظ ابروشامل چند جلد تاریخ نفیسی بدین شرح میباشد : مجلدات اول تاسوم متضمن بروقایع وحوادث تاریخی‌تازمان جنگیزخان است . جلد چهارم اززمان در گذشت ابوسعید بهادر ۷۳۶ تا ۸۳۰ هجری که خـاتمه‌کتاب است . ایـن قسمت را بنام زبدة التواریخ بایسنغری هم نامیده‌اند .

ازحافظ ابروکتابی درجغرافی‌باقیمانده که درسال ۸۳۰ برای شاهرخ تیموری تألیف یافته است . حافظ ابرو درسال ۸۳۳ درزنجان درگذشت .

شرف‌الدین علی یزدی

شرف‌الدین ازدانشمندان ومورخین قرن نهم هجری بود. که دراغلب علوم متداول زمان خوددست داشت چنانکه صاحب حبیب‌السیروتذکره دولتشاه ویرا اشرف فضلا والطف علماء عصردانسته. درروزگار شاهرخ وپسرش‌ابراهیم سلطان در فارس وعراق مرجع فضلاء وندیم خاص پادشاهان تیموری بشمار میرفته .

از آثار مشهور شرف‌الدین تاریخ فتوح تیموری است، بنام ظفرنامه یزدی که بتشویق

ابراهیم سلطان تألیف شده این تاریخ گرچه دارای استعارات واصطلاحات خاص در باری میباشد لیکن حاوی لطائف ادبی وعبارات منشیانه‌است . تدوین ظفرنامه درسال ۸۲۸ هجری پایان یافته وماده تاریخ آن صنف فی شیراز میباشد .

ازتألیفات دیگرشرف‌الدین شرح قصیده برده [۱] ورساله کنه المراد فی‌وفق‌الاعداد . ورساله حلل مطرز درعلم معما ولغز است .

شرف‌الدین درفن شاعری دست داشته وتخلص وی شرف است . مثنویات و قصاید و رباعیاتی ازاوباقیمانده که بیشتر این‌آثار منظوم را درکتاب تاریخ ظفرنامه خود بمناسبت موضوع گنجانیده است .

تاریخ وفات شرف‌الدین در نیمه اول قرن نهم هجری است که دریـزد درگذشت و مدفن وی درخانقاه تفت میباشد .

ابن عربشاه

احمدبن محمد بن عبدالله مشهور با بن عربشاه ازمورخین قرن نهم هجری است که در سال ۷۹۱ هجری درشهردمشق متولد گردید ودرسمرقند بتحصیل علوم متداول زمان و کسب دانش در نزد میرسید شریف جرجانی که از دانشمندان مشهور زمان بود پـرداخت . این مورخ نامی پس ازسیروسیاحت ومسافرت به ترکستان وخوارزم مدتها درشهرآدرنه عثمانی ودربار سلطان محمد اول باکمال احترام بسر برد وبزیارت مکه نیز نائل گردید .

این عربشاه دارای کتابی است بنام « عجائب المقدور فی نوائب تیمور » در شرح حال تیمور که درتاریخ ۸۴۰ هجری برشته تألیف‌آورد. عده‌ای ازمورخین ومحققین معتقدند که ابن عربشاه درتدوین‌تاریخ تیمور رعایت جانب انصاف وبی‌نظری را ننموده ونسبت‌غرض ورزی باو داده‌اند بهرصورت این‌کتاب نیز ازمدارك مهم تاریخ دوران زندگی امیرتیمور است .

علاوه براین تاریخ یك رشته تألیفات دیگری ابن عربشاه داردکه معروف ترین‌آن کتاب‌فاکهة‌الخلفا است که شامل حکایاتی‌است برسبیل کتاب کلیله ودمنه میباشد.

مولف عجایب‌المقدور سعی نموده که این‌کتاب را بارعایت سجع وقوافی‌تألیف نماید

۱ــ این قصیده که درنعت‌ومدح حضرت پیغمبراکرم(ص) است ازآثارشرف‌الدین‌ابوعبدالله مصری است که درقرن هفتم هجری میزیسته .

تاریخ فوت ابن عربشاه را در ۸۵۴ هجری ضبط نموده‌اند .[۱]

فصیحی خوافی

احمدبن جلال‌الدین فصیحی خوافی صاحب مجمل‌التواریخ که اززمره مورخین در بار شاهرخ وصاحب مقامات اداری نیز بوده ازفضلاء معروف قرن نهم هجری بشمار است مقدمه کتاب وی شامل تاریخ عالم ازابتداء خلقت تازمان ولادت نبی‌اکرم (ص) است قسمت دوم ازاول هجرت تاسال ۸۴۵ هجری است. پایان مجمل التواریخ شامل‌شرحی در باره ناحیه خواف میباشد فصیحی وقایع تاریخ خودرا برحسب سال تنظیم ساخته ودرضمن شامل تاریخ‌ادبی وشرح‌حال عده کثیری‌از شعراء وادباء میباشد. اهمیت این تاریخ‌گذشته ازمتن تاریخی و ادبی روانی و سلاست انشاء آن است‌که با سایر کتب آن عصر قابل مقایسه نمی‌باشد.

کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی

عبدالرزاق‌سمرقندی ازمورخینی‌است که بیشتر ایام حیات خویش رادر دربارشاهرخ واعقاب وی‌گذرانیده وازطرف دربار شاهرخ بعنوان سفیر بهندوستان ماموریت یافت و در اواخر عمر درهرات انزوا اختیار نمود تااینکه درسال ۸۸۷ هجری درخانقاهی‌که بسر میبرد زندگانی را بدرود گفت :

کتاب مطلع‌السعدین متعلق باین مورخ شامل وقایع تاریخ از زمان ولادت ابوسعید مغول تاسال درگذشت میرزا ابوسعید تیمورکورگان است ، این تاریخ ازبسیاری جهات جزء موثقترین اسناد تاریخی است زیرا مولف‌آن وقایعی را ضبط نموده که خود شاهدآن حوادث‌بوده است .

معین‌الدین محمد اسفرازی

اسفرازی مولف تاریخ هرات است‌که کتاب‌آن بنام روضات الجنات فی‌تاریخ مدینة

۱ــ کتاب‌تاریخ عجائب‌المقدور فی‌نوائب‌تیمورازطرف‌بنگاه ترجمه‌ونشر کتاب بوسیله‌آقای محمد علی نجاتی بنام «زندگانی شگفت‌آورتیمور » ازعربی بفارسی ترجمه شده است .
مطبعه بانك بازرگانی . تهران۱۳۳۹

هرات شهرات دارد این اثر نفیس که شامل تاریخ دوران اسلام تا سال ۸۷۵ هجری است بنام سلطان حسین بایقرا میباشد. این تاریخ از لحاظ اوضاع جغرافیائی و تاریخی هرات قابل کمال دقت است .

خواند میر صاحب تاریخ حبیب السیر

غیاث‌الدین خواند میر درسال ۸۷۰ هجری متولد شد. در دوران تحصیل بکسب علوم متداول عصر خویش و بالاخص بمطالعه تاریخ وقایع امم بیشتر ازمباحث دیگر پرداخت تا اینکه درعداد مورخین نامدار گردید .

خواند میر بنا بتشویق یك تن ازبزرگان هرات بنام امیرمحمد حسین بتالیف کتاب خود مبادرت نمود چون جلد اول آن بپایان رسید مشوق وی درگذشت وازطرفی هرات و خراسان دوچارشورش شدخواند میرمدتی‌رادرنزد خواجه حبیب که ازبزرگان ادب پرور زمان بود گذرانید وبدرخواست خواجه حبیب دنباله تألیف خود را ادامه داد تا آنکه در سال ۹۳۰ هجری تاریخ حبیب السیر را بنام همین خواجه حبیب‌الله باتمام رسانید و ماده تاریخ اتمام حبیب‌السیر. آثارالملوك والانبیاء است .

خواند میر درسال ۹۳۳ هجری‌بقندهارشتافت وبعداً بشهرآکره هند رفت زمانی را درنزد بابرشاه ونصیرالدین‌محمد همایون شاه گذرانید کتاب قانون همایون را بنام همین مخمد همایون نگاشته ودرسال۹۴۲ فوت کرد. جنازه خواند میررا برحسب وصیتش بدهلی منتقل کردند ودرمزار امیرخسر ودفن نمودند .

خواند میردرحبیب‌السیر گاهی‌باانشاء ساده وفارسی‌بلیغ وزمانی‌چنان دوچار تصنیع ولفاظی شده که ازنظرروانی باید قسمتی از نثرآنرا نزدیك به نثرشیرین قرن ٤ هجری وقسمت دیگررا ازلحاظ صناعت ادبی‌مانند کتاب تاریخ وصاف دانست سبك انشاء حبیب‌السیر واسطه بین روضة الصفا میرخواند و جهانگشاه است این کتاب از نظر اعتبار مطالب از موثقترین تواریخ دوره تیمور و اوائل دوره صفوی است .

میرخواند (خاوند شاه) مولف روضة‌الصفا

نام میرخواند محمد وپدرش برهان الدین بود کتاب تاریخ معروف روضة‌الصفا که در

شش مجلد میباشد تالیف میرخواند است که بنا بتشویق امیر علیشیر نوائی وزیر دانشمند بتدوین آن همت گماشت .

اجداد خواند میر از سادات بزرك بخارا بودند. پدرش برهان الدین مدتها در بلخ اقامت داشت ودرهمانجا در گذشت. ازاین رواست که عده‌ای خواند میر را بلخی دانسته‌اند

خواندمیر درسال ۸۳۷ هجری متولد شد پس از تکمیل تحصیلات متداول زمان بیشتر اوقات خویش را بمطالعه تاریخ و تحقیق احوال منشیان میگذرانید تا آنکه در فن وقایع نگاری سرآمد زمان خود شد. بعداً بمجلس ادیب عصر ووزیر دانشمند امیر علیشیر نوائی راه یافت وبنا بتشویق وترغیب این وزیر بتألیف تاریخ خود توفیق یافت .

تألیف روضة‌الصفا تاسال ۹۰۳ هجری بطول انجامید مولف آن پس از شصت وشش سال عمر درهرات بسال ۹۰۳ هجری درگذشت .

مرحوم رضاقلیخان هدایت متممی برروضة‌الصفا افزوده است که ازمنابع مهم تاریخ معاصر ایران بشمار میرود .

نثر روضة‌الصفا تعقید لفظی ومعنوی فراوان دارد . عبارات آن اغراق‌آمیز و مصنوع است . چون این سبك در دربار هرات مقبول و مستحسن بود . لذا نثر این کتاب مرجع و نمونه‌کامل نثر آن زمان میباشد . تأثیر و نفوذ اسلوب ادبی زمان نگارش روضة‌الصفا در سبك منشات هندی آن عصر روشن واضح است .

علماء وفقهاء مشهور تیموری

ازمشاهیر علماء وفقهای عصر تیموری باید در مرتبه اول نام سعدالدین مسعود بن فخرالدین عمر تفتازانی معروف به ملاسعد ونیز سید شریف علی محمد بن جرجانی معروف به میر وعضدالدین ایجی را نام برد .

تفتازانی

تفتازانی از علماء مشهور قرن هشتم هجری است که سرآمد فضلاء عصر خود بشمار میرفت اصل وی از قریه تفتازان آبادی نسا در خراسان میباشد که در ۷۲۲ هجری متولد شد .

تفتازانی درعلوم وفنون ادبیات عرب درزمان خویش عالمی بی‌نظیرشناخته شده بود مدتی‌را دردربار پادشاهان کرت وخوارزم وسرخس گذرانیدوسپس بامرامیر تیموردرسمرقند رحل اقامت‌افکند ازآثار مشهور وی کتاب مطول ومختصراست که این دوکتاب شامل شرح مفصل و مختصری است بر تلخیص المفتاح قزوینی. این دوجلدازمهمترین کتب‌درسی علوم بلاغت وفصاحت است که حواشی متعددی برآن نوشته‌اند .

دیگر تهذیب المنطق . مقاصد الطالبین در علم کلام . ارشاد الهادی درنحو . شرح تصریف است که درشانزده سالگی‌تألیف نموده ودرعلم صرف میباشد. ونیز بوستان سعدی را بنظم ترکی‌ساخته است .

تفتازانی درمدتیکه نزد امیرتیمور بسرمیبردهمواره مورد احترام ومحبت بود. ودر سال ۷۹۲ هجری درسرخس درگذشت ودرهمان شهر مدفون شد .

علامه میرسید شریف جرجانی (۸۱۶-۷۴۰)

علامه میرازاهالی جرجان وازمعاصرین تفتازانی ومدرسین مشهور قرن هشتم بشمار میرودمدتی درمدرسه دارالشفاء شیراز تدریس‌نمود بعدازآنکه شیراز بدست امیرتیمور فتح شد ازجمله غنائمی که بسمرقند انتقال داده شد علامه بودکه دراین شهر برای دومین بار بمصاحبت تفتازانی رسید. معروف‌است مابین این دوفاضل‌زمان مباحثات ومحاورات زیادی درگرفت. مصنفات علامه‌را تاحدود پنجاه‌کتاب نوشته‌اند. مشهورترین تصانیف وی درزبان فارسی : یکی صرف میر . دیگر رساله الکبری فی‌المنطق است .

بیشتر شهرت علامه مرهون کتاب التعریفات والاصطلاحات وی میباشد .

قاضی عضدالدین ایجی

عبدالرحمن بن احمد الایجی (قصبه ایج درفارس است) که ازفقهاء مذهب شافعی قرن‌هشتم بشماراست. گذشته ازمسلك‌عرفانی‌دارای منصب قضاوت شافعی‌مذهبان بوده‌است . قاضی‌عضددارای تألیفات متعددی‌است. مشهورترین کتاب‌وی‌مواقف درعلم کلام. فوائد غیاثیه درمعانی وبیان‌که بنام غیاث‌الدین محمدبن رشیدالدین فضل‌الله موسوم است. براین‌کتاب شرحی نوشته شده بنام تحقیق الفوائد .

عضدالدین درسال ۷۵۶ هجری درگذشته است .

ابوطاهر محمد بن یعقوب فیروزآبادی (۸۱۷ - ۷۲۹ هجری)

ازعلماء مشهور ومنسوب بفیروزآباد فارس میباشد این دانشمند نامی مدتـی ازعمر خویش را درسفرهای عدیده وممالك بین‌النهرین ودمشق وآسیای صغیر ومکه وهندوستان و مصر واورشلیم گذرانید درشیراز بملاقات‌امیرتیمور رسیده دریمن منصب قاضی‌القضاة مذهب مالکی را داشت ودر سال ۸۱۷ هجری درهمین شهر درگذشت .

ازتألیفات‌مشهور فیروزآبادی کتاب قاموس درلغت عرب است.

ونیزچند تن ازعرفاء نامی‌مانند باباسنکو.مولانازین‌الدین ابوبکر تایبادی وخواجه بهاءالدین نقشبند ومولانا محمد مشهور بمغربی و شیخ‌کمال خجندی‌که در عصر امیرتیمور میزیستند همواره مررد احترام بوده‌اند چنانکه درشرح احوال برخی ازآنان ملاحظه شد امیرتیمورشخصاً بملاقات‌آنان شتافته است. ازجمله هنگامیکه امیرتیمور قصد تسخیرهرات را داشت درقصبه تایباد خراسان بدیدار مولانا ابوبکر تایبادی نائل شد. اعتقاد امیرتیمور کورگان بمشایخ وسادات وعرفاء زمان ورعایت جانب حرمت‌آنان ازاهم عللی است‌که در حفظ‌آثار وابنیه مقدس عصر تیموری دخالت بسزا داشته است .

باید باین‌مطلب‌توجه‌شود هما نطورکه درمقدمه این فصل گذشت درعصرتیموریان تعداد کثیری ازشعراء وگویندگان ونثرنویسان وعرفا وفضلا و مورخین و اساتید فنون وصنایع دیگر زندگی میکرده‌اندکه ازذکراحوال وآثارآنان صرفنظر گـردید ودرحقیقت دراین فصل بانهایت‌اختصار سعی شد نام بزرگانی برده شودکه جملگی از معاریف و علماء طراز اول عصرخود بوده اند .

اوضاع تجاری

استیلای امیرتیمور وقوم تاتارکه دراوائل با برچیده شدن اساس حکومت‌آل جلایر آل مظفر. آل کرت. سربداران وسایرحکام وامراء طاغی ویاغی‌توأم بود موجب‌ازبین رفتن یك سلسله مرزهای سیاسی و سدهای بزرگی گردیدکه قبل ازغلبه امیر تیمور مانع‌آشنائی کافی‌وخلط وآمیزش ورفت وآمد مردم آن ممالك با یکدیگر میشد . ازطرفی همین عدم معرفت باحوالات محلی و نداشتن ارتباط مستقیم و بـی خبری بزرگترین مـانع استفاده

بازرگانان ازطرق تجارتی وکاروانی ومبادله مال‌التجاره‌های نفیسی بودکه آنروز درقسمت اعظم آسیا وجود داشت .

امیرتیموراصولا معتقد بودکه رفت وآمد تجاروانجام‌معاملات تجارتی‌موجب آبادانی وتولید ثروت ورونق اقتصادخواهد شد ازاین جهة همواره در دوره سلطنت خویش سعی‌کافی داشت که‌کلیه راههای تجارتی ومعابرمهم‌کاروانی برروی‌کاروانان ممالك مفتوحه وکشورهای اروپائی باز ومورد استفاده بازرگانان قرارگیرد برای اجراء این اصل سیاسی واقتصادی در تأمین امنیت راهها و گماردن مأمورین امین ورشید در معابر کوهستانی وقلع و قمع راهزنان بمنظورحفاظت امتعه تجاروجان ومال مسافرین ازهیچگونه مساعدت وسختگیری وتنبیه فروگذار نمیکرد. تظاهرتیموربمذهب اسلام وتمایل قلبی وی درباره ایجاد اطمینان برای زائرین مکه معظمه واماکن مقدس مشهد وعراق ازاهم علل توسعه و رونق داد وستد کاروانان تجارتی آنروز بشمارمیرفت.

درمرحله دوم اثرات تشکیل دولت بزرك تیموری در ایران وعراق عرب والجزیره وگرجستان وارمنستان‌وهندوستان ودشت قبچاق‌وحلب وشام وممالك‌عثمانی وقسمتی ازروسیه درافتتاح طرق تجارتی وکاروانی واختلاط وآشنائی مردم این نقاط بایکدیگر بسیار نافع افتاد بالاخص رفت وآمد قوافل تجاری بین ممالك تیموری وچین ومغولستان خود نیز در گشایش روابط سیاسی دربار تیمور باممالك اروپائی‌نیز تأثیر بسزا داشت .

چنانکه‌هانری سوم پادشاه‌کاستیل‌برای‌کسب اطلاع ازفتوحات تیمور در۸۰۳ هجری (۱۴۰۰م) دونفرسفیر ازطریق‌آسیای صغیرنزد امیرتیمور بآنقره فرستاد امیرتیمورنسبت بسفراء با محبت و لطف رفتار نمود ودر موقع مراجعت‌آنان دستور داد که قاضی محمد جغتائی که ازبزرگان درباروی‌بود باتحف‌وهدایای فراوانی که‌شامل جواهرات ومنسوجات ابریشمی وزربفت بود بعنوان سفیر بمعیت‌آنان عازم دربار اسپانیا شود ، این سفیر حامل نامه‌ئی از امیر تیمور برای هانری سوم بود . از نتایج مهم سفارت قاضی محمد اعزام هیأتی ازدربار اسپانی بایران میباشدکه در تحت ریاست‌کلاویخو و دونفر دیگر مأموریت یافتندکه در دربار امیرتیمور حاضر شوند . ۱

دیگر سفرائی‌است‌که از دربار هرات به چین وبه هندوستان۸۱۲ هجری (۱۴۱۹م) روانه‌شدند. سفارت چین بعهده غیاث‌الدین نقاش بودکه درحدود سه سال بطول انجامید. مأموریت‌سفارت هندراهم عبدالرزاق سمرقندی مولف مطلع السعدین داشت که ازمهمترین

---

۱ ـ سفرنامه‌کلاویخو . CLAViJO (۱۴۰۶-۱۴۰۳ م) سفیر پادشاه اسپانی در دربارتیمور: ترجمه‌آقای مسعود رجب‌نیا. مجموعه‌ایران شناسی‌بنگاه ترجمه ونشرکتاب درتهران، ۱۳۳۷ بطبع‌رسید .

بنادر تجارتی آنروز ایران بندر هرمز رفت و آمد نمود. ضمناً در باب اهمیت تجاری این بندر شرحی نگاشته که دلیل کافی بررواج بازار تجارت در آن عصر میباشد.[1]

همچنین ازمتن نامه امیر تیمور کورگان بشارل ششم پادشاه فرانسه که تاریخ تحریر آن غره محرم سال ۸۰۵ هجری ومهمور بمهر امیر تیمور (عبارت راستی ودستی) میباشد[2] این نکته درکمال وضوح روشن میشود که در زمان امیر تیمور افتتاح روابط تجارتی در نتیجه امنیت طرق وشوارع وازدیاد ثروت کاملا موردنظر وتوجه بوده تابحدی که امیرتیمور ضمن اینکه خواستار سلامتی شارل ششم باعنوان امیرکبیری شده بلافاصله مینویسد؛ «دیگر می‌باید که بازرگانان شمارا بدین طرف فرستاده شود که این جایگه ایشان را معزز و مکرم سازیم ونیز بازرگانان مابدان طرف رجوع سازند ایشان را نیز معزز ومکرم سازند وبرایشان کسی زور وزیادتی نکند. زیرا دنیا ببازرگانان آباد است.»

---

۱ ـ «این هرموز که اورا جرون گویند درمیان دریا بندری است که در روی زمین بدل ندارد.

تجار اقالیم سبعه از مصر وشام وروم وآذربایجان وعراق عرب وعجم وممالك فارس وخراسان وماوراءالنهر وترکستان ومملکت دشت قبحاق ونواحی قلماق وتمام بلاد شرق چین وماچین وخانبالغ روی توجه بآن بندر دارند. ومردم دریا بار ازحدود چین. جاوه. بنگاله وسیلان وشهرهای زیرباد وتناصری وسقوطری، وشهرنو وجزائر دیوا محل. تادیار مالابار وحبشه وزنگبار وبندرهای بیجانگر وگلبرکه وگجرات وکانابائیت وساحل برعرب وعدن وجده وینبوع نفائس وظرائف که ماه وآفتاب و فیض سحاب آنرا آب وتاب داده وبر روی دریا توان آورد بآن بلده آورند. و مسافران عالم ازهرجا که آیند وهرچه آورند در برابر هرچه خواهند بی‌زیادت جستجوی درآن شهر یابند هم نقد دهند و هم معاوضه. و دیوانیان غیرزرونقره ازهمه چیز عشرستانند واصحاب ادیان مختلفه بل کفار درآن شهر بسیارند وبیرون ازعدل باهیچ آفریده معامله ندارند وباین سبب آن بلده را دارالامان گویند و مردم آن بلده را تملق عراقیان وتعمق سندیان باشد.

ازسعدی تاجامی ص ۴۳۴

۲ ـ اصل این نامه در خزانه اسناد رسمی پاریس درتحت نمره J.937 ضبط است و متن آن با ترجمه لاتین و تحقیقات دقیق از طرف مستشرق معروف سیلوستردوساسی ـ SiLVESTREDESACY درتذکره MEMOiRE آکادمی فرانسه چاپ شده و مرحوم قزوینی در رمضان ۱۳۳۹ متن وترجمه‌ای ازآن درمجله کاوه منتشر نموده که بعدها درجزو بیست مقاله جلد اول نقل گردید: اسناد ومکاتبات تاریخی ایران گردآورنده: دکتر عبدالحسین نوائی.

چنانکه گذشت شمار تجارتی امیر تیمور واعقاب وی شامل این عبارت (دنیا بیازرگانان آباد است) بوده است . از طرفی چون اعقاب تیمور بالاخص شاهرخ برخلاف پدر سعی وافی داشت که در ترمیم خرابیها وتجدید عظمت تختگاه وآبادی ممالك زیر سلطه خویش اقدام نماید بنابراین در دوره تیموریان امر آبـادی وعمران همواره با ایجاد بازار های تجارتی و کسب وکار توأم شده بود . بدیهی است چون رفاه وآسایش خاطر بازرگانان داخلی وخارجی وعدم تجاوز بحقوق آنان درسر لوحه برنامه بازرگانی منظور گـردیده بود ازهر جهة موجبات پیشرفت اوضاع تجارتی فراهم بود این قبیل ارتباطات سیاسی در رواج بازار تجارت بسیار موثر افتاده ازطرفی در برخی ازمراکزمهم وپایتختهای تیموری مانند سمرقند. بخارا . هرات که محل تجمع وتمرکز درباریان واکابر دوران وبازرگانان عصر بود امور داد وستد بعلت وفور ثروت رونق خاصی داشت .

تهیه پارچه‌های ابریشمین وزربفت وقالیهای بافت ایـن عهد که بیشتر متعلق بحدود آذربایجان وخراسان وسلطانیه بود ازاهم کالاهای تجارتی بشمار میرفت زیـرا گذشته از مرغوبیت دارای شهرت جهانی درعصر خود بوده وبازرگانان خارجی. اسپانیائی وونیزی بااشتیاق کامل درمعامله این امتعهٔ ظریفه پیشقدم بودند .

منسوجات زربفت دوره تیموری ازمهمترین صنایع مشهور یدی آن عصر بشمار میرفته چنانکه کلاویخو درسفرنامه خود قید نمودهٔ جزء تحف وهدایای گرانبهائی که ازجانب تیمور برای پادشاه اسپانی وسایر سلاطین اروپائی ارسال میشد اکثراً ازانواع همین نسوج زربفت بوده که درعداد مهمترین هدایای سلطنتی دربار تیموریان بشمار میرفته است.

گذشته از بندر هرمز که بصورت یکی ازبندرگاه‌های بین‌المللی آن دوره درآمده بود درنتیجه بازشدن راه تجارت بین هندوستان ومغولستان وایران وعراق وخلیج فارس انواع واقسام مال‌التجارهای ایرانی که شامل مواد ابریشمی وکتان و پنبه و صنایع یدی دیگر مانند اسلحه وآلات وادوات چوبین نیز بوده درمعرض مبادلات تجارتی قرارداشته . همچنین افتتاح راه تجارتی طرابوزان ومساعی بازرگانان ونیزی واسپانیائی وفرانسوی درطریق ازدیاد معاملات تجارتی ازجهات موثر گرمی بازار معاملات آن دوره میباشد .

راه قدیم تبریز بطرابوزان درعهد تیموریان مورد استفاده تجارتی و مسیر کاروانی بازرگانان داخلی وخارجی بوده است همچنین درزمان صفویه هم این راه پس از استقرار امنیت بصورت شاهراه اقتصادی درآمد وبمنتهی اعتبار واهمیت رسید تاآنجاکه درحکم یکی ازطرق بین‌المللی تجارتی عصر محسوب شد .

مسکوکات

در دوران فرمانروائی سلاجقهٔ بزرك (۴۲۹ - ۵۵۲ هجری) امور اداری مملکت درتحت نظم ونسقی اداره میشد. وضع اقتصادی بعلت مرکزیت وعدم نفوذ ملوك الطوایفی دارای اعتبار و رونق بود ضرب سکه در آن ایام که اغلب بصورت دینار و درهم از زر وسیم بسیار مرغوب تهیه‌شد رایج گردید. این مسکوکات ازحیث قطع واندازه ونوع ضرب بسیار جالب و درعین حال هم از لحاظ هنری دارای ارزش بوده لیکن همینکه قدرت مرکزی سلجوقیان ازبین رفت موضوع ضرب ووزن مسکوکات درنزد سلاجقه کرمان وشام و عراق وکردستان وروم (۴۳۳ - ۷۰۰ هجری) وهمچنین در دوره اتابکان (قرن ششم وهفتم هجری) بصورت نامطلوبی درآمد که ازهرجهت فاقد جنبه هنری وصنعتی بود بدینمعنی که مسکوکات زرین دراین مدت ازنظرجنس فلز وخالص نبودن عیار وعدم تناسب شکل ضرب قابل توجه نبوده وبیشتر سکه‌هائی که درجریان بوده ازمس میباشد .

نکته‌مهمی که‌ازملاحظه وتحقیق درروی مسکوکات دوره سلاجقه کشف شده ودر تاریخ مسکوکات و پرچم ایران حائز اهمیت میباشد این است که بر روی‌مسکوکات سلاجقه روم نقش شیر وخورشید ضرب گردید .

مسکوکات دورهٔ خوارزمشاهیان (۴۹۰ - ۶۴۸ هجری) هم نیز مانند دوران اتابکان وامرای سلاجقه ازلحاظ فلز و ضرب فاقد هرگونه خصوصیات صنعتی وهنری می‌باشند .

درعهد ایلخانان (۶۵۴ - ۷۵۰ هجری) هریك ازحکام نواحی روم وآذربایجان و فارس‌وکرمان وگرجستان ومازندران بعیارهای مختلف سکه میزدند واین اختلاف عیار و وزن موجب فساد امور معاملاتی میشد و در نتیجه برای بازرگانان و داد وستد خالی از زحمت نبود لذا ارغون خان یرلیغی صادرکردکه عیار زر وسیم در تمام نواحی ایلخانی یکسان باشد . درزمان‌ایلخانی گیخاتوهم بهمین قرار اجراء شد بدینمعنی که عیار زر وسیم ازده وهشت تجاوز نکرد لیکن طولی نکشیدکه دراثراسراف وتبذیر این ایلخان واعضاء دیوانی زر وسیم نایاب شد لذا بنابردستور خواجه صدرالدین‌احمد خالدی زنجانی وزیر گیخاتوملقب بصدر جهان بتقلید ازکشور چین پول کاغذی بنام چاوجانشین مسکوك زر و سیم گردید .

رواج چاو با عدم رضایت بازرگانان واعتراض مردم روبرو شد تااینکه درعهد غازان مجدداً وضع مسکوکات زر وسیم بصورت مطلوب وقابل اعتمادی درآمده ازجمله سکه های غازانی مسکوکاتی ازطلا بوده است که بنام «درست» ضرب گردیده این قبیل مسکوکات طلا بیشتر دراعیاد وجشن ها از طرف ایلخانان و نزدیکان وی تـوزیع و بعنوان انعام وعیدی اهداء میشد .

در زمان غازان خان ترتیبی برای وحدت اوزان ومقیاسها وگیل درسراسر ممالك تابعه داده شد بدینمعنی که کلیه وزنه‌ها را ازفلز آهن ساخته وبرروی هروزنه میزان وزن را حك نموده وبمهر معتمدان هم ممهور شده بود تادیگران نتوانند بتهیه اوزان تقلبی اقدام نمایند .

مسکوکات زمان آل جلایر (٧٣٦ ـ ٨١٤ هجری) ازلحاظ شکل و وزن تقلیدی از دوران ایلخانان بود درعصر آل جلایر ضرابخانه دارای تشکیلات وسیعی بود و متصدی آن بنام حاکم دارالضرب ویامعیر نامیده میشد .

ضرابخانه آل جلایر برای تهیه نقره ناچارشد که مقداری نقره ازبازرگانان ببهای هرمثقال به ده درهم خریداری نماید .

دراین عصر واحد پول رایج دینار وتومان (ده هزار دینا. یك تومان میشد) بود و یك مثقال دینار طلا بادوازده مثقال درهم نقره برابر بود .

شکل مسکوکات درکلیه ضرابخانه‌های جلایری یکسان بوده وفقط برای اینکه تشخیص داده شود هرسکه مربوط بکدام شهر وضرابخانه است روی مسکوکات نام شهر وضرابخانه خوانده میشود ضرابخانه های معروف آل جلایر به ترتیب در بغداد ـ موصل ـ اردبیل ـ شماخی ـ زنجان ـ سلطانیه ـ همدان ـ کاشان واصفهان دایر بوده است .

خط روی مسکوکات کوفی بودهٔ لیکن درچندسکه بطوراستثنائی نام شاه بخط اویغوری دیده شده .

در دوره آل مظفر وسربداران و امرای کرت وضع مسکوکات مـانند اواخـر دوره ایلخانان می باشد .

بطور کلی مسکوکات دوره تیموری ازلحاظ شکل شباهت کاملی باسکه‌های اواخر دوره ایلخانان دارد . ازنظرخط و القاب صاحبان سکه قابل مطالعه و دقت میباشد . در روی سکه‌های تیموری نام ولقب پادشاهان ودرپشت سکه : لااله‌الاالله ـ محمد رسول‌الله ودردورآن نام خلفای راشدین ضرب شده‌است.

این مسکوکات بنا برنوشته‌ئی که درروی آنان ضرب شده متعلق بضرابخانه‌های تبریز ـ شیراز ـ سمرقند ـ هرات ـ یزد ـ سلطانیه ـ استراباد میباشند.

تاکنون ازمسکوکات زرین دوره تیموری سکه‌ای نصیب مجموعه مسکوکات موزه ایران باستان تهران نشده وآنچه که بدست آمده مسکوك سیمین است . این مسکوکات فاقد جنبه هنری بوده وازلحاظ صنعتی جالب بنظر نمیرسند .

قطرسکه‌های تیموری که شامل مسکوکات امیر تیمور. شاهرخ. الغ بیك. عبداللطیف سلطان محمد بهادر ـ عبدالله ـ ابوالقاسم بابر بهادر ـ ابوسعیدکورگان ـ احمد تیمورکه در فاصله سالهای ۷۷۱ تا ۸۹۹ هجری است بطور متوسط بین ۲۲ تا ۲۸ میلیمتر ووزن آنها بین ۲ تا $\frac{۱}{۲}$ ٤ گرم است .

مسکوکات دوران قره قوتیلو وآق قویونلونیز نظیرسکه‌های آل جلایری است درروی سکه نقره نام سلطان ودرپشت آن : لااله‌الاالله . محمد رسول‌الله ونام ضرابخانه شهر و در حاشیه نام خلفای راشدین ضرب شده‌است ـ جنس مسکوکات ازنقره خالص می‌باشد که قطر اغلب آنان ۱۷ میلیمتر ووزن هریك درحدود ٤ گرم است .

اینك برای نمونه بتوصیف برخی ازمسکوکات ادواری که شرح داده شده میپردازیم. از جمله مسکوکات دوره سلجوقیان و ایلخانان وآل جلایر . آل مظفر . تیموری و وقره قونیلو . آق قوینلو:

۱ـ رکن‌الدین ابوطالب طغرل بیك

٤۲۹ تا ٤٥٥ هجری

روی سکه

الله

محمد رسول‌الله

القائم بامرالله

السلطان المعظم

طغرل بیك ابوطالب

دور سکه ـ

محمدرسول‌الله ارسله بالهدی ودین الحق لیظهره علی‌الدین کله و لو کـره ـ المشرکون

پشت سکه

لااله‌الا

الله وحده

لاشریك له

القائم بامرالله

دورپشت سکه ـ بسم‌الله

ضرب هذاالدنیر ... فی‌سنه ..

اربعین و اربعمأئه

لله‌الامرمن‌قبل ومن‌بعد ولومئذیفرح

المؤمنون

وزن ٤ گرم . قطر ۲۳ میلیمتر

۲ـ السب ارسلان ٤٥٥ـ٤٦٥ هجری

روی سکه

محمد رسول‌الله

السلطان المعظم

ملك الاسلام

الب ارسلان

در حاشیه آن آیات قرآنی ضرب شده.

پشت سکه

لااله الا

الله وحده

لاشريك له

القائم بامرالله

سنه . . . اربعمائه

وزن ٤ گرم

قطر ٢٤ میلیمتر

٣ ـ جلال‌الدین ابوالفتح ملکشاه

٤٦٥ تا ٤٨٥ هجری

روی سکه

الله

محمد رسول‌الله

الملك المعظم

ركن الاسلام

ابوالفتح ملكشاه

بن محمد

دور سکه

محمدرسول‌الله ارسله بالهدی ودین الحق ليظهره على‌الدين كله ولو كره المشركون .

پشت سکه

لااله الا

الله وحده

لاشريك له

المقتدی بامرالله

بسم‌الله هذاالدنير بالری فی سنه احد وسبعين واربعمائه لله الامر من قبل ومن بعد ويومئذ يفرح المؤمنون

وزن ٤ گرم

قطر ٢٢ میلیمتر

٤ ـ رکن‌الدین ابوالمظفر برکیارق

٤٨٧ تا ٤٩٨ هجری

روی سکه ـ

محمد رسول‌الله

السلطان المعظم

رکن‌الاسلام

برکیارق

ابوالمظفر

در حاشیه آن آیات قرآنی ضرب شد.

پشت سکه ـ

لااله الا

الله وحده

لاشريك له

المقتدی بامرالله

در دور پشت سکه سنه ومحل ضرب وآیاتی ازقرآن خوانده میشود:

وزن ٤ گرم

قطر ٢٥ میلیمتر

۵ ـ غیاث‌الدین ابوشجاع محمد
۴۹۸ ـ ۵۱۱
روی سکه

الله
السلطان المعظم
غیاث‌الدنیا والدین
ابوشجاع محمد

پشت سکه

لااله‌الا
الله محمد رسول‌اله
الامام المستظهر
بالله

دور آن ـ ضرب نیشابور خوانده میشود.

وزن ۴ گرم
قطر ۲۳ میلیمتر

۶ ـ معزالدین ابوالحارث سنجر
۵۱۱ ـ ۵۵۲ هجری
روی سکه

محمد رسول‌الله
السلطان المعظم
معزالدنیا والدین
ابوالحرث سنجر بن
ملك شاه

پشت سکه ـ

الله
لااله‌الا
الله وحده
لاشریك له

الامام المسترشد
بالله
وزن ۳٫۹۵ گرم
قطر ۲۲ میلیمتر

۷ ـ هلاکوخان ۶۵۴ ـ ۶۶۳ هجری.
روی سکه

قاآن
الاعظم هو
لاکو ایلخان
المعظم
دورآن سائیده شده

پشت سکه

لااله الاالله
وحده لاشریك له
محمد رسول‌الله
قطر ۲۶ میلیمتر
وزن ۲ گرم

۸ ـ آباقا «ایلخان مغول» ۶۶۳ تا ۶۸۳ هجری
روی سکه

قاآن
الاعظم
اباقا

پشت سکه

دروسط علامتی
دورآن
لااله‌الاالله محمد رسول
الله

قطر ۲۲ میلیمتر
وزن۳ گرم

۹ – ارغون ۶۸۳ تا ۶۹۰ هجری
روی سکه
باخطایغوری‌ونام‌ارغون بخط کوفی
پشت سکه
دروسط لااله
الاالله محمد
رسول الله
دورآن ضرب . . . . سنه . . . .
ستمائه
قطر ۲۱ میلیمتر
وزن ۳ گرم

۱۰– غازان ۶۹۴ تا ۷۰۳ هجری
روی سکه
باخطایغوری و دروسط نام غـازان
نوشته شده .
پشت سکه دروسط
الله
لااله الااله
محمد رسول
الله
دور آن ضرب . . . . سنه . . . .
سبعمائه
قطر ۲۲ میلیمتر
وزن ۳٫۵ گرم
۱۱ – الجایتو ۷۰۳تا۷۱۶ هجری
(محمد خدابنده)

روی سکه :
السلطان الاعظم مالک‌الامم الجایتو
سلطان‌غیاث‌الدنیا والدین خدابنده محمد
خلدالله ملکه .
دور سکه (قسمت رو)
ضرب‌هذالدرهم وسنه عشر وسبعمائه
پشت سکه وسط
الله
لااله‌الا
الله محمد
رسول‌الله
علی‌ولی‌الله
ودورآن محمد وعلی وحسن وحسین و
جعفر و. . .
قطر ۲۶ میلیمتر
وزن ۳٫۵ گرم

۱۲- ابوسعید ۷۱۶ تا۷۳۶ هجری
روی سکه
ضرب فی‌ایام دولت السلطان‌الاعظم
ابوسعید بهادرخان خلدالله ملکه
دورآن سنه ... عشرین و سبعمائه
پشت سکه
لااله‌الا
الله محمد
رسول‌الله
ضرب ساوه
دورآن ابوبکر وعمر وعثمان وعلی ...

قطر ۲۳ میلیمتر
وزن ٤ گرم

۱۳ ــ سلیمان مغول ۷٤۰ تا ۷٤٤ هجری .

روی سکه
السلطان العادل سلیمان خان خلد-الله ملکه
دورآن: ضرب. . . اربعین سبعمائه
پشت سکه
لااله
الاالله محمد
رسول الله
دورآن ابوبکر وعمر وعثمان وعلی
قطر ۲۲ میلیمتر
وزن ۳ گرم

۱٤ ــ شیخ اویس جلایری ۷۵۷ ــ ۷۷۷ هجری

روی سکه
السلطان اعظم اویس بهــادر خان
خلدالله ملکه
دور سکه
ضرب تبریز سنه ...
پشت سکه
لااله الاالله
محمد رسول‌الله
دورآن ـ نام خلفای راشدین
جنس نقره
وزن سکه ۲ گرم

قطر ۱۸ میلیمتر

۱۵ ــ سلطان احمد جلایر ۷۸٤ ــ ۸۱۳ هجری

روی سکه
السلطان‌الاعظم‌السلطان احمدبهادر
خلدالله ملکه
دورسکه سنه ... سبعمائه
پشت سکه
لااله‌الاالله
محمد رسول‌الله
دورآن نام خلفای راشدین
جنس نقره
وزن ۲ گرم
قطر ۱۹ میلیمتر

۱٦ ــ آل مظفر از ۷۱۳ تا ۷۹۵ هجری

سکه های این دوره نیز شباهت به سکه‌های دوره آخر ایلخانان مغول دارد برای نمونه‌خصوصیات‌سکه‌شاه‌شجاع شرح داده‌میشود .

شاه شجاع ۷۵۹ تا ۷۸٦ هجری

روی سکه امیرالمؤمنین
زیرآن: السلطان‌المطاع‌شاه شجاع
خلدالله ملکه
ضرب شیراز
دورآن سنه احدی وسبعین وسبعمائه
پشت سکه

لااله الاالله
محمد رسول الله
دورآن نام خلفای راشدین
جنس نقره
وزن ۳ گرم
قطر ٢٤ میلیمتر

۱۷ ـ روی سکه السلطان محمود خان امیر تیمورگورکان خلدالله ملکه
در دور آن محل ضرب و تاریخ خوانده میشود .
پشت سکه در وسط
لااالاالله
محمد رسول الله
همچنین نام خلفای راشدین ضرب ضرب گردیده .
جنس نقره
وزن ٦ گرم
قطر ۲۸ میلیمتر

۱۸ـ شاهرخ تیموری ۸۰۷ تا ۸۵۰ هجری
روی سکه
السلطان الاعظم شاهرخ بهادرخان خلدالله ملکه وسلطانه
دورآن محل ضرب شهر و سنه آن میباشد .
پشت سکه
لااله الاالله
محمد رسول الله
نام خلفای راشدین خوانده میشود
جنس نقره
وزن ٥ر٤ گرم
قطر ۲۳ میلیمتر

سکه امرای قره قویونلو وآق قویونلو نیز نظیر سکه‌های جلایری میباشند و برای نمونه یك سکه قره‌قویونلو شرح داده میشود .

۱۹ ـ جهانشاه قره قویونلو ۸٤۱ تا ۸۷۲ هجری
روی سکه
السلطان العادل ابوالمظفر جهانشاه بهادر خلدالله ملکه
پشت سکه
لااله الاالله
محمد رسول الله
دورآن نام خلفای راشدین وسنه ضرب قراردارد .
جنس نقره
وزن ٤ گرم
قطر ۱۷ میلیمتر

پایان

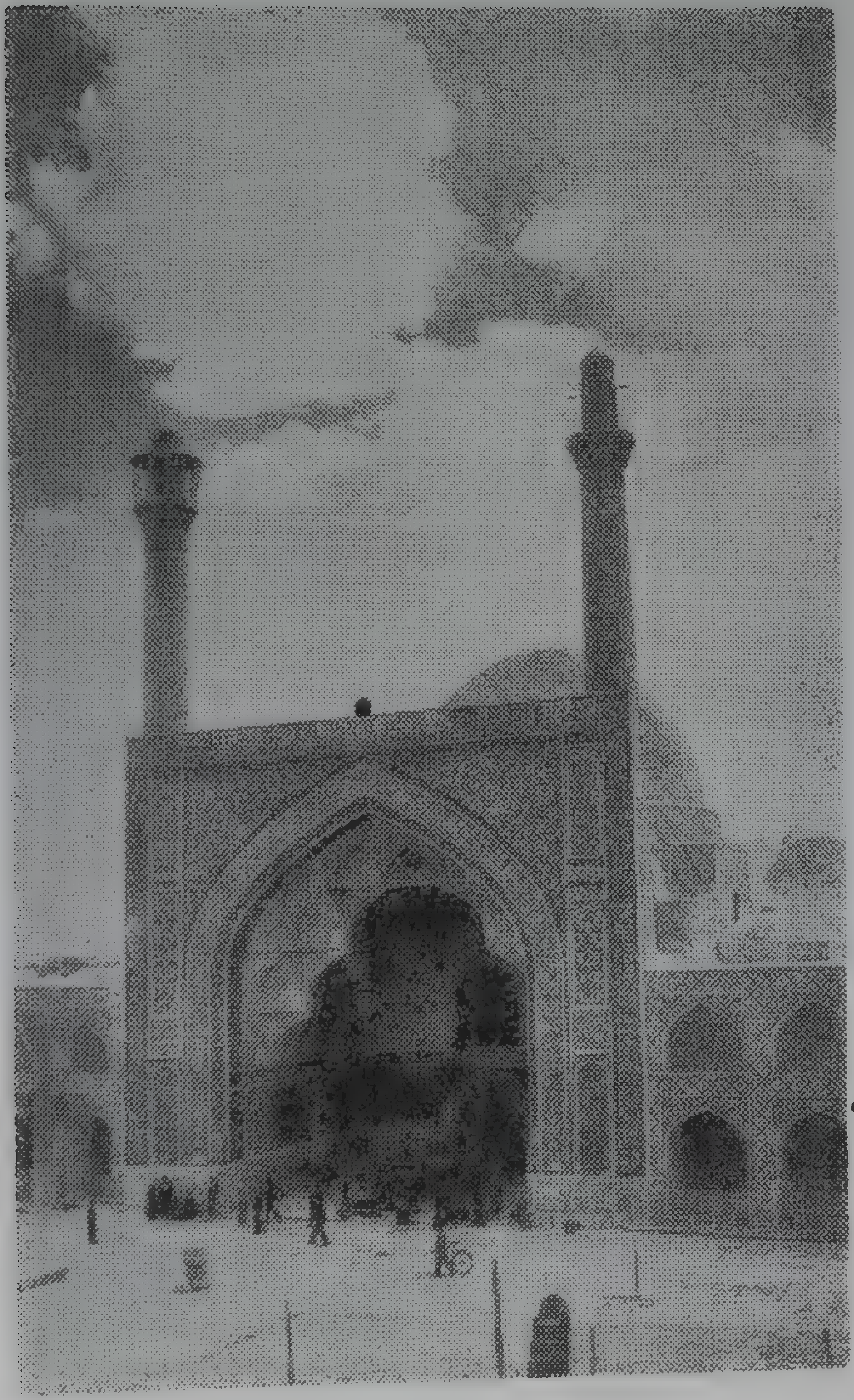

اصفهان : مسجد جامع (صفه صاحب)

مراغه ـ گنبد سرخ از بناهای دوره سلجوقی دارای تاریخ سال ۵۴۲ هجری است

گنبد کبود (که بنام قبر مادر هلاکو شهرت دارد) .

مراغه :

برج مدور دارای تاریخ سال ۵۶۳ هجری میباشد

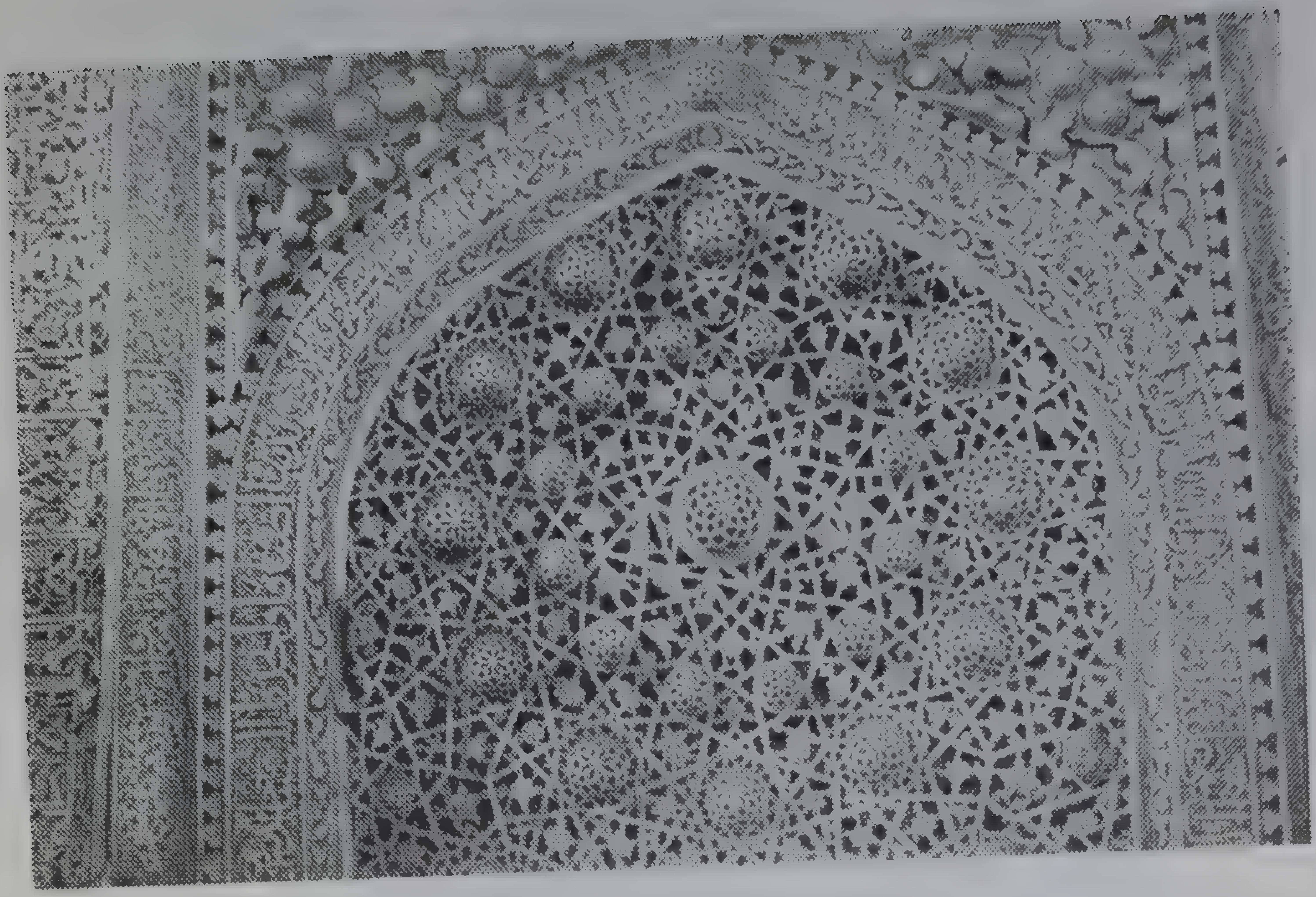

زضائیه : محراب مسجد جامع دارای تاریخ سال ۶۷۶ هجری

اصفهان : امامزاده جعفر یا جعفریه دارای تاریخ سال ۷۲۰ هجری

مسجد جامع اصفهان ـ محراب مغولی دارای تاریخ ۷۱۰ هجری

مشهد ـ ایوان تیموری (گوهرشاد آغا)

سلطانیه ـ گنبد خدابنده

مسکوکات سلجوقی:

۱ – طغرل بیک

۲ -- الب ارسلان

۳ -- جلال‌الدین ابوالفتح ملکشاه

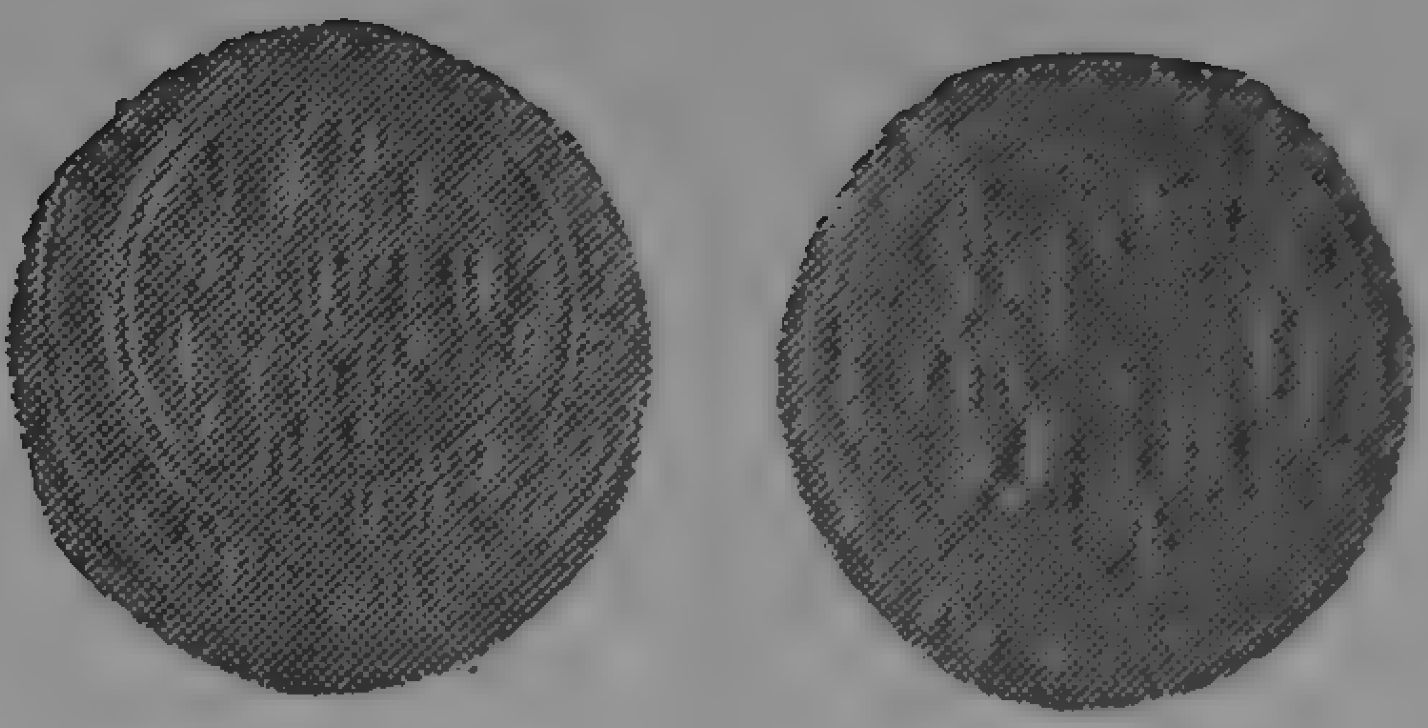

٤ – ركن الدين ابو المظفر بركيارق

٥ – غياث الدين ابو شجاع محمد

٦ – معز الدين ابو الحارث سنجر

مسکوکات مغولی

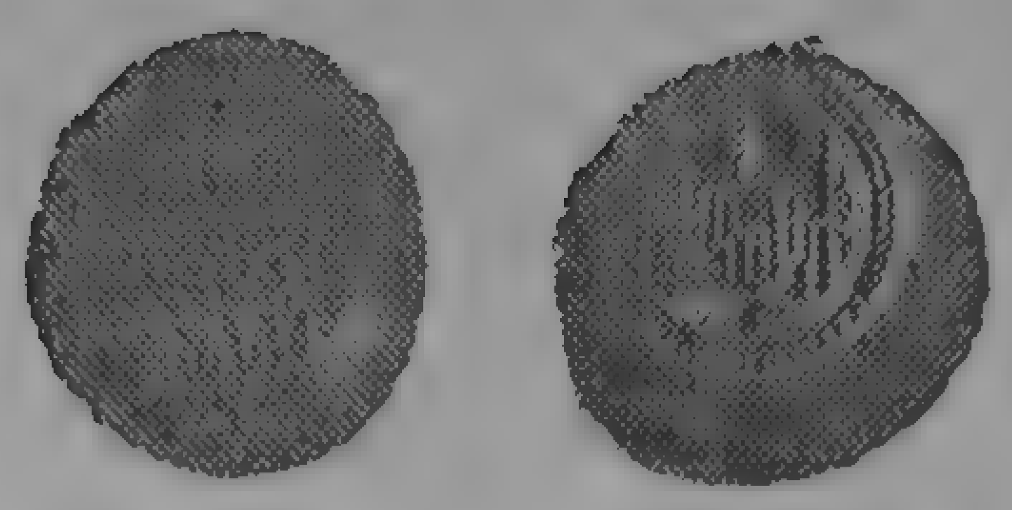

۷ – هلاکو

۸ – آباقا

۹ – ارغون

۱۰ – غازان خان

۱۱ – الجايتو

۱۲ – ابوسعيد بهادرخان

۱۳ - سلیمان خان

مسکوکات آل جلایر

۱٤ - شیخ اویس جلایر

۱٥ - سلطان احمد جلایر

۱٦ - شاه شجاع

فهرست اعلام تاریخی

آ

آبا قان : ۵۶ ، ۲۶۱
آبش خاتون : ۶۳ ، ۸۵ ، ۸۷ ، ۹۱-۹۷
آتسز ، آتیغ : ۱۰۴
آتسز ؛ ابوالمظفر : ۲۶ ، ۲۷
آتسز ، ایل‌ارسلان : ۱۰۶ ، ۱۰۷
آتسز ، علاءالدوله : ۳۲ ، ۱۰۳–۱۰۵
آرپاخان : ۲۵۹
آقا میرك تبریزی : ۳۸٤
آقبوغا : ۲۷۲ ، ۲۷۶
آق شاه : ۱٤۵ ، ۱٤۷
آل بویه : ۵
آلتاجو : ۶۳
آل جلایر : ۲۶۰
آل خجند : ۱۸۵
آل سلجوق : ۱
آل صاعد : ۱۸۵
آل کرت : ۲۶۱
آلنز ، فرای : ۳۱۵
آل مظفر : ۲۶۰
آملی ، فخرالدین : ۳۷۱
آی ابه ، موید : ۱۰۷

الف

ابراهیم سلطان : ۳۸۶
ابن سینا : ۶۹
ابن عربشاه : ۲۳۳ ، ۳۹۶
ابن فندق : ۱۰۳
ابوالبرکات ، عماد الدین : ۳۵
ابوحرب : ۶۹
ابوالخیرخان : ۳۳۷
ابوسعید بهادر : ۱۹۳
ابوشجاع ، کمال‌الدین : ۳۶
ابوکالیجار : ۶۹
ابوالهیجا : ۵۶
ابهری ، کمال الدین : ۳۷
ابهری ، سعدالدین : ۱۱۳
ابهری ، شمس الدین : ۳۳٤
اتابکان آذربایجان : ۵۹
اتابکان فارس : ۶۳ ، ۶٤

اتابك اوزبك : ۱۱۱ ، ۱۲۱ ، ۱۲۲
اتابك تكله : ۶۵
اتابك قطب الدین : ۶۰
اتابك لربزرگ : ۶۷
اتابك لركوچك : ۶۸ ، ۶۹
اتابك یزد : ۷۰
اتابك ابوبكرسعد زنگی : ۶۰-۶۳ ، ۷۶-۷۹ ، ۸۱-۸۵ ، ۸۷-۸۹ ، ۹۲، ۱۰۱، ۱۲۱
اتابك ،ارسلان : ۵۹
اتابك افراسیاب : ۶۶
اتابك ایلدكز : ۳۶ ، ۳۷
اتابك سعد زنگی : ۵۷ ، ۶۵ ، ۷۶ - ۸۹ ، ۹۷
اتابك سلجوقشاه : ۶۳
اتابك سنقر : ۳۴ ، ۶۴
اتابك ظهیرالدین : ۶۹ ، ۷۰
اتابك قطب الدین : ۷۰
اتابك مظفر الدین : ۵۹ ، ۷۶ ، ۸۷ ، ۹۱ ، ۹۵
اتابك ناصرالدین : ۵۹
اتابك یوسف شاه : ۳۳، ۶۶، ۶۷، ۷۰
اجاش ملك : ۱۴۸
ادیب صابر: ۲۹ ، ۳۲ ، ۳۳، ۱۰۴ ، ۱۰۶
ارس خان : ۲۸۴
ارسلانشاه : ۳۳ ، ۶۰
ارغو ، ارسلان : ۱۶ ، ۲۴ ، ۵۶، ۱۹۲، ۲۶۹ .
ارموی ، عبدالمؤمن : ۲۵۴
اسفراینی ، عبدالرحمن : ۲۱۵
اسفراینی ، نورالدین : ۲۹۶ ، ۲۹۸
اسفزازی : ۲۹۷
اسكندر مسیحی : ۲۸۵
اصفهانی ، محمد رضا : ۳۵۶
اغلمش : ۱۱۸
اقبال ، عباس : ۱۹۴
افضل الدین كاشانی : ۶۰
اكبرشاه : ۳۴
الب ارسلان : ۶ ، ۸ ، ۹ ، ۱۳ - ۱۵ ، ۱۸ ، ۴۴ ، ۵۵ ، ۵۷
الب ارغو : ۶۵
التاجو : ۹۵ ، ۹۶
الجای تركان : ۲۶۹
الجایتو : ۲۵۹
الجایتو ، خدابنده : ۲۰۷
الجای خاتون : ۳۲۳
الغ بیك : ۲۹۹ ، ۳۳۱ ، ۳۳۴ ، ۳۳۵، ۳۳۶ ، ۳۳۸ ، ۳۴۱ ، ۳۴۸
الیاس ، خواجه : ۲۶۸ ، ۲۶۹ ، ۲۷۱
امیر ایاز : ۱۸
امیرایدكوتیمور : ۲۹۰
امیر بایزید : ۲۶۸
امیر بیان : ۲۶۷ ، ۲۶۸
امیرجاكو : ۲۷۴
امیر جلال الدین : ۳۳
امیرجلایر : ۲۷۸
امیرجهانگیر : ۸۲ ، ۲۸۳
امیرحاجی : ۲۶۷ ، ۲۶۸

امیرحبشی : ۲٤ ، ۲٦
امیرحسین ، قزغن : ۲٦٦-۲۷۹ ، ۳۲۳
امیرحسین هزارجریبی : ۳٤٤
امیرخداداد : ۳۲۸
امیرخضریسابوری : ۲٦۷
امیر داود : ۲۷۸
امیر دقاق : ۱
امیرزاده خلیل : ۳۱۱
امیرزاده رستم : ۳۰۷ ، ۳۱۱
امیرزاده محمد : ۳۰۲ ، ۳۰۳
امیرزنده چشم : ۲۷۸
امیرسید برکه : ۲۷۷
امیرشاه ملك : ۳۰٤
امیرطوغای : ۳۲۲
امیرعلی قلندر : ۳۰۷
امیرعمرشیخ : ۲۷۷
امیر قماج: ۳۰
امیر موسی: ۲۷٤ ، ۲۷٥
امیر ولی: ۲۸۷
امیر یوسف : ۲۹۰
امامی ، محمدرضا : ۳٥۲
امین الملك : ۱٤۷ ، ۱٤۸
انوار ، امیرقاسم : ۳۹۰
انوری : ۱٤ ، ۲۹ ، ۳۲ ، ۱۰٥
انوشتکین غرجه : ۱۰۳
انوشیروان زیاری : ٥
اورنگ زیب : ۳٤٥
اوزخان : ۱٦۹ ، ۱۷۰ ، ۱۷۳
اوزلاق شاه : ۱٤٥ ، ۱٤۷ ، ۱۷٤، ۱۷۹
اوزون حسن : ۳۳۹
اوغلان ، براق : ۳۳۲
اوغلان ، محمود : ۳۳۲
اوکتای قاآن : ٦۲ ، ۸۰ ، ۱۳۲، ۱٦۹، ۱۷٦، ۱۹۰، ۱۹۱ ، ۳۳۳
ایجی ، عضدالدین : ٤۰۰
ایلتمش ، سلطان شمس الدین : ۱٥۰
ایلدرم ، بایزید : ۲۹۷ ، ۳۰۸ ، ۳۰۹ ، ۳۱۲-۳۱٤
ایلدکز ، شمس الدین : ٥۸
ایلچی بهادر : ۲۷۲
ایلچی پهلوان : ۱٦۱
ایلخانان : ۱۹۳ ، ۱۹٤
ایلك خان : ۲
ایلکانی ، سلطان حسین : ۲٦۰
ایلکانی ، شیخ حسن : ۲٦۰
اینانج ، قتلغ : ۳۸
اینالجق : ۱۲٤ ، ۱۲٦ و ۱٤٤
ایوانی : ۱٥۸
ایوبی ، ملك اشرف : ۱٦۰

ب

باباجان : ۳٤۱
بابا سنکو : ۲۸٥
بابر ، ابوالقاسم : ۳۲۲ ، ۳۳٥ ، ۳۳۷ ، ۳۳۸ ، ۳٤۱ ، ۳٦۸
بابر،ظهیرالدین : ۳٤٤
بالیچه ، محمد : ۳٦٤

بایرام خواجه : ۲۹۰
بایسنقر : ۳۳۲-۳۳۷ ، ۳۴۸ ، ۳۴۹ ، ۳۵۱ - ۳۸۰-۳۸۳
بایسنغری ، جعفر : ۳۸۲ ، ۳۸۳ ، ۳۸۵
بایقرا ، سلطان‌حسین : ۳۴۱-۳۴۳،۳۴۸ ۳۶۰ ، ۳۸۰ ، ۳۸۲-۳۸۴
بایقرا ، محمد : ۳۳۲
بختیشوع : ۲۵۱
بدخشانی ، شیخ محمد : ۲۷۸
بدیع الزمان ، میرزا : ۳۴۳ ، ۳۴۴
بدیع الکاتب : ۱۰۵
براخم . ماکس ون : ۲۲۳
براق‌حاجب : ۹۱. ۱۳۵ . ۱۵۲ . ۱۵۹ ۱۶۲ . ۱۷۸ . ۱۸۵
بروجردی . عزالملک : ۳۵
برکیارق : ۱۲ . ۱۵- ۱۹ . ۲۴ . ۵۳ . ۱۰۳ .
برلاس . مراد : ۲۷۹
بهادر . ابوسعید : ۲٦٤
بهادر . تکل : ۲٦۹
بهادرخان : ۲٤۷ . ۲٤۸
بهزاد . کمال‌الدین : ۳۸۳ . ۳۸٤
بهلول : ۳۰۱
بیکیچك: ۱٤۷
بساسیری : ٤ . ۲۱
بغدادی . مجدالدین : ۱۲۱
بغرات . قهرالدین : ۲۹۲
یقراخان : ۲
بناکتی . فخرالدین : ۱۹۵

پ

پوپ . پرفسور : ۵۲ . ۲۳۷
پیرسید علی : ۳۸٤
پیرمحمد : ۳۰۷ . ۳۱۹ . ۳۲۹ . ۳۳۲

ت

تاتارخان : ۱٦۹
تاج الدین . ابوطالب : ۳۵ . ۵۷
تاج الملك : ۱۳-۱۵ . ٤٦
تاریخ جلالی : ۱۰
تاینال : ۱٦۱
تبریزی . میرعلی : ۳۸۲
تتش . تاج الدوله : ۵۷
تتش . تاج الدین : ۱۱ . ۱۵ . ۱٦
ترغای نویان : ۲٦٤
ترکان آغا : ۲۸٦
ترکان خاتون : ۱۰-۱٦ . ۲۸ . ۷۰ . ۸۵ - ۹۷ . ۱۰۱ . ۱۲۰ . ۱۲٦ ۱۳۳، . ۱۳۹- ۱٤۵ . ۱۷٤-۱۸۲
ترمذی . ابوالمعالی : ۲۷۹
ترمذی . علاء الملك : ۱۲۱
تقتمش‌خان : ۲۸٤ . ۲۸۸؟ . ۲۹۰. ۲۹۲ ۲۹۳-۲۹۵ . ۳۰۰ . ۳۰۱
تغلق تیمور : ۲٦٦ . ۲٦۷ . ۲٦۸
تغلق خواجه : ۲۷۰

تغلق دوم . محمود : ۳۰۳
تفتازانی . سعد : ۳۴۸ . ۳۹۹
تکش . علاء الدین : ۳۷ . ۳۸ . ۱۰۷-
۱۱۳ . ۱۱۸
تکین . محمد : ۲۴ . ۲۵
تولی : ۱۹۱
تمرباليغ : ۱
تنکابنی . فخرالدین : ۳۶
تیمور گورکانی : ۹۵ . ۱۹۴ . ۲۵۹-۳۱۷
۳۲۲ . ۳۲۳ - ۳۲۷ . ۳۲۹ . ۳۳۳ .
۳۴۹ . ۴۰۳ . ۴۰۴
تیموریان : ۳۴۵ . ۳۴۶ . ۳۴۷

ج

جامی . عبدالرحمن : ۸۴ . ۳۹۱
جانیاری . شیرگیر : ۳۶۹
جرجانی . محمود : ۱۱۳
جرجانی . میرسید شریف : ۴۰۰
جرماغون : ۱۷۶ . ۱۹۱
جغتای : ۱۹۰ . ۲۶۴
جغری بیك . داود : ۲ . ۳ . ۱۵
جلال‌الدین حسن : ۱۱۸
جلایری . شیخ حسن : ۲۵۹
جنتمور : ۱۷۲ . ۱۷۳
جنگ آنقره : ۲۱۲
جنگ لای : ۲۷۰-۲۷۲
جنید نقاش : ۳۸۱
جوجی : ۱۲۳ . ۱۴۳ . ۱۹۰ . ۳۴۳
جورماغون : ۱۷۳
جوینی . شمس الدین : ۶۵
جهان پهلوان : ۳۶ . ۳۷ . ۵۸ . ۱۵۱
جهانشاه : ۲۷۴
جهانگیر : ۳۴۵
جیغو : ۲

چ

چلبی . عبدالرحمن : ۳۴۸
چنگیز : ۶۲ . ۱۲۲ - ۱۲۴ . ۱۲۷ .
۱۳۱ . ۱۳۷-۱۴۷ . ۱۵۰ . ۱۷۳-۱۹۴ .
۲۶۴ . ۲۹۹ . ۳۲۴ . ۳۲۵
چوپانی . شیخ علی : ۲۷۷

ح

حافظ ابرو : ۳۹۵
حافظ شیرازی : ۳۸۹
حامدی . شهاب الدین : ۳۶
حداد . محمد : ۲۲۷
حضرت رضا (ع) : ۳۰
حوایجی . امیرفخرالدین : ۱۰۰ . ۱۰۱ .
۱۰۲ .

خ

خاقانی : ۶۰ . ۷۰ . ۱۰۶ . ۱۱۳
خان ملك : ۱۴۸

ختائی . لاچین : ۱۵۱
ختلانی . کیخسرو : ۲۷۸
خطائی . گورخان : ۲۵
خطاط . جعفر : ۳۸۱
خطاط . شیرعلی : ۳۸٤
خلیل سلطان : ۲۹۰
خلیل مصور : ۳۳۱
خواجه اغلان : ۲۷۰
خواجه بهادر . غیاث‌الدین : ۳۵۳. ۳۵۷
خواجه تاج الدین : ٦۰
خواجه رشید الدین : ۱۹۳
خواجه طاهر : ۲۸
خواجه غیاث الدین : ۸۱
خواجه مسعود سبزواری : ۳۰۰
خواجه نصیرطوسی : ۱۹۱ . ۱۹۵. ۲۰۰
خواجه نظام الملك : ٦-۹ . ۱۱ - ۱٦
۱۹ . ۳۰ . ۳۱ . ۳۹ . ٤۰ . ٤٤ .
٤٦ . ٤۷
خواجو کرمانی : ۳۸۱
خوارزمشاه . جلال الدین : ۵۹ . ٦۱
۷۷ . ۱۲۷ . ۱۲۸ . ۱۳۱ . ۱۳۳ -
۱۸۵ . ۱۹۰ . ۱۹۱ . ۲۲۲
خوارزمشاه . سلطان‌محمد: ۱۱۲. ۱۱۸-
۱۲۳ . ۱۲۷-۱۳۱ . ۱۳۳-۱٤۵، ۱۷٤
۱۷۵ . ۱۷۹ . ۱۸۷
خوارزمشاه . علاء الدین : ۲٦
خوارزمشاهیان : ۱۸٦
خوارزمی . عبدالرحیم : ۳۸۲ . ۳۸۵
خوارزمی . عبدالکریم : ۳۸۲ . ۳۸۵
خوارزمی . نصیرالدین : ۳۰
خوافی . پیراحمد : ۳۵۷
خواندمیر : ۱۷۷ . ۳۹۸
خینسر : ۱۵۱
خیوقی . شهاب الدین : ۱۳۸

د

دانش . محمد : ۹٤
درگزینی . ابوالقاسم : ۳٦
دلشادآغا : ۲۸۲ . ۲۸٦
دوانی . جلال الدین : ۳۹۳
دوغرات . قمرالدین : ۲۸۱-۳۸۳
دولتشاه : ۳۳۰
دیلمی . بهاءالدین : ٤
دیلمی . رحیم : ٤
دیو جانس . رمانوس : ۷
دیولافوا . ژان : ۲۰۲

ر

رازی . بهاء الدین : ۱۲۳ . ۱۸۹
رازی . فخرالدین : ۱۱۳
رشیدالدین . فضل‌الله : ۸۰- ۸٤ . ۱۹۵
۲۵۲ . ۲۵۹ . ۳۰٦
رضوان : ۵۷
رکن الدین مسعود : ۱۵۳
رودکی : ۸٤

رومی . مجدالدین : ۱۰۲

ز

زبیده خاتون : ۱۵ . ۱۶
زنجانی . صدرالدین : ۴۰۵
زنگی . عضدالدین : ۸۵ . ۸۸ – ۹۱ . ۹۵ ، ۹۷ . ۱۰۱
زوزنی . حمیدالدین : ۱۱۳
زوزنی . عماد : ۱۰۹ . ۱۱۳
زیدی . سید علاء الدین : ۱۱۹

س

سالار . فخرالدین : ۱۵۱
سامانی . امیرابراهیم : ۲
ساوجی . عمربن سهلان : ۳۰
سایکس . پرسی : ۳۶۲
سدیدی . علی : ۲۸۵
سرایملك : ۲۹۰
سربداران : ۲۶۲
سربداری . عبدالرزاق : ۲۶۲
سربداری . خواجه علی : ۲۶۲ . ۲۸۵
سربداری . مسعود : ۲۶۲
سعدالدین : ۱۱۲
سعدی . مصلح الدین : ۶۱ . ۶۲ . ۷۴ . ۸۴ . ۸۶ . ۸۸ . ۸۹ . ۹۵
سلاجقه : ۵۳ ـ ۵۵
سلجوقشاه : ۲۴ . ۹۲ . ۹۶ . ۹۷
سلدوز . محمد : ۲۷۵ . ۲۷۷ . ۲۷۸ . ۲۸۲ .
سلطان ابراهیم غزنوی : ۷
سلطان ابوشجاع . محمد : ۱۸ . ۱۳۴
سلطان احمد جلایـر : ۲۸۹ . ۲۹۰ . ۲۹۶ . ۲۹۷ . ۳۰۰ . ۳۰۷ . ۳۰۸ . ۳۱۱ . ۳۱۲ . ۳۴۰ . ۳۴۳ . ۳۸۹
سلطان بایزید : ۲۹۹
سلطان بهرام غزنوی : ۲۵ . ۲۹
سلطان رکن‌الدین‌طغرل : ۱۲۸ . ۱۳۳ . ۱۳۴
سلطان زین‌العابدین : ۲۶۱
سلطان شاه : ۱۰۷ . ۱۰۹
سلطان طاهر : ۳۰۸ . ۳۰۹
سلطان عثمان الدین : ۲۹۲
سلطان علی : ۳۰۴
سلطان عیسی : ۲۹۹
سلطان محمد : ۳۶
سلطان محمد خدابنده : ۱۹۳
سلطان محمد طبسی : ۳۰۱
سلطان محمود تیموری : ۳۰۴ . ۳۴۳
سلطان محمود غزنوی : ۲ . ۳ . ۲۰
سلطان مسعود غزنوی : ۳ . ۴ . ۳۴ . ۳۵ . ۳۶ . ۳۸
سلطان مغیث الدین محمود : ۳۳
سلغم : ۸۵ . ۸۷ . ۹۱ . ۹۷
سلغرشاه : ۶۰ . ۱۵۳
سلیمان بن قتلمش : ۶ . ۱۸
سلیمانشاه : ۳۴–۳۶ . ۱۰۴ . ۱۰۶

سمرقندی . ابولیث : ۲۷۹
سمرقندی . کمال‌الدین : ۳۹۷
سمنانی . علاءالدوله : ۲۱۵
سنائی . ۲۹ . ۳۳
سنجر(سلطان) : ۱۷ . ۱۹ . ۲۳ ـ ۴۴
۴۹ . ۵۳ . ۱۰۴ . ۱۰۵ . ۱۰۸
سورآبادی . هروی : ۹
سوزنی سمرقندی : ۳۳
سولاجو : ۵۶
سیاشی : ۳
سید اشرف غزنوی : ۲۹ . ۳۳
سید برکه : ۲۹۵
سید رضی الدین : ۲۹۵
سیف‌الدوله : ۱۸ . ۵۶
سیوراغلان : ۲۷۳
سیورغتمش : ۲۷۷ . ۲۸۱ . ۲۹۳

ش

شادملك : ۳۲۸
شاردن : ۲۰۱
شارل ششم : ۴۰۳
شامی . نظام الدین : ۳۹۶
شاه اسماعیل‌صفوی : ۳۴۳ . ۳۴۴ . ۳۸۳
شاه ابواسحاق : ۳۰۱
شاه جهان : ۳۴۵
شاهرخ : ۶۷ . ۲۸۳ . ۲۹۰ . ۲۹۷ .
۲۹۹ . ۳۰۰ . ۳۰۲ . ۳۱۱ . ۳۲۸
۳۳۱ . ۳۳۷ . ۳۵۲ . ۳۶۲ ـ ۳۶۵
۳۸۱ـ۳۸۳
شاهزاده عمرشیخ : ۳۰۰
شاه شجاع : ۲۹۱ . ۲۹۲
شاه عباس : ۳۵۱
شاه منصور : ۲۹۲
شاه نعمت‌الله ولی : ۳۶۲ . ۳۶۳ . ۳۸۸
شجاع اصفهانی : ۳۵۲
شرف الدین . انوشیروان : ۳۵
شرف الدین سمنانی : ۲۱۵
شرف الدین . علی : ۳۴ . ۱۷۲ . ۳۱۳
۳۱۹ . ۳۲۴ . ۳۹۵
شرفشاه نقاش : ۲۳۲
شروانشاه : ۷۳
شلوه : ۱۵۸
شمس الدین . عثمان : ۳۳ . ۳۶
شمع جهان : ۳۲۸
شهاب الاسلام : ۲۵
شهاب الدین : ۱۱۳
شیبانی . محمدخان : ۳۴۳ـ۳۴۵
شیخ زاده خراسانی : ۳۸۴
شیخ نورالدین . ۳۳۴
شیرودر . اریك : ۴۶

ص

صاحبدیوان . محمد : ۱۹۱
صباح . حسن : ۱۴ . ۲۱
صدرالدین علی : ۱۸۲
صدرالدین محمد قائم : ۲۹

صعلوك : ۱۳۱

صوفی . حسین : ۲۸۰ . ۲۸۱

صوفی . یوسف : ۲۸۱

ض

ضیاء الملك . احمد : ۱۹

ط

طغاتیمور : ۲۶۲

طغانشاه : ۱۰۷ . ۱۰۸

طغرل . رکن‌الدوله محمد : ۲-۷ . ۱۸ . ۲۵ . ۳۱ . ۳٤ . ۳۸ . ٤۰ . ٤٤ . ۵۳

طغرل سوم : ۳۸

طغرل بن ارسلان : ۵۸ . ۱۰۹

طمغاج خان : ۹

طوسی . حسن‌بن اسحاق : ٦

طوسی . عبدالرزاق : ۲۹

ظ

الظاهر : ۲۹۹

ظهیرالدین فارابی : ٦۰ . ۷۰

ع

عادل‌آقا : ۲۸۹

عادلشاه جلایر : ۲۸۲

عارفی هراتی : ۳۹۰

عباسی . علیرضا : ۳۵٦

عبدالرحمن : ۳۵

عبدالمؤمن : ۳۰٦

عبدالواسع جبلی : ۲۹ . ۳۳

عربشاه احمد : ۳۲۳ . ۳۲٤

عربشاه . حسن : ۲۳۳

عزالدین ایبك : ۱٦٤ . ۱٦۵

عزالدین . کیکاوس : ۵٦

عزالملك . حسین : ۱٦

عطاءالدین . عبدالله : ۳۵٤

عطاش . احمد : ۱۸ . ۱۹

عطا ملك جوینی : ۱٤۱ . ۱۹۱ . ۱۹۲ . ۱۹۵

علاء الدوله : ۳۳۷ . ۳۳۸ . ۳۳۹

علاء الدوله . ابوجعفر : ۳٦٤

علاء الدوله . علی : ۷۰

علاء الدین . کیقباد : ۵٦ . ۱۵۸ . ۱٦۷ . ۱٦۸ . ۱۷۳ . ۱۷۵

علاء الدین محمد : ۱۱٤

علی بیك : ۲٦۹

علیشاه . تاج الدین : ۱۱۲

علیشاه . خواجه : ۲۵۹

عمادالدین پهلوان : ٦۵

عماد الملك . ساوجی : ٦ . ۷ . ۱۲۸

عمادی . خمارتاش : ٤۵

عمیدالدین اسعد : ۷۷ . ۷۸

عنصری : ۸٤

عیاربك : ۱۰۷

عین القضاة همدانی : ۳۱
عین الملک : ۱۵۰ . ۱۵۱

غ

غازان افراسیاب : ۶۶
غازان خان : ۱۹۳ . ۱۹۵ . ۴۰۶
غایرخان . ۱۲۴ . ۱۲۶

ف

فاطمه زهرا (ع) : ۲۱
فخرالملک . ابوالفتح : ۱۶ . ۲۸
فخرالملک . مظفر : ۱۹
فخری اصفهانی : ۶۶
فرخ شاه : ۳۳ . ۲۹۷ . ۲۹۸
فصیحی خوافی : ۳۹۷
فضلویه : ۶۴
فلاندن : ۲۰۲
فیروزآبادی : ۴۰۱
فیروزشاه : ۳۳۳

ق

قائم : ۴ . ۹
قاسم علی : ۳۸۴
قاضی محمد : ۳۱۵
قاورد . ۷
قبیله برلاس : ۲۶۶ . ۲۶۸ . ۳۲۲
قبیله جلایر : ۲۶۶
قتلغ اینانج: ۱۱۱
قتلغ خان : ۱۴۷
قتلق بوغا . ۲۸۴
قتلمش . شهاب الدوله : ۷ . ۱۱
قدرخان . جبرئیل : ۲۴
قراجه : ۱۷۳
قراسنقر . ۳۵
قرامحمد : ۲۹۱ . ۲۹۶
قرای سلطان : ۲۶۶
قرایوسف: ۳۰۰ . ۳۰۱ . ۳۰۷ . ۳۰۸ . ۳۲۹ .
قربانی . جانی : ۲۹۴
قزل‌ارسلان : ۳۶ . ۳۷ . ۳۸ . ۵۹
قزوینی . فضل‌الله : ۶۶
قزوینی . محمد : ۷۵
قشتیمور . جلال‌الدین : ۱۵۵
قصاب . مؤید الدین : ۱۱۰ . ۱۱۱
قطاع . حاج محمد : ۲۲۷
قطب‌الدین . سلطان محمد : ۱۱۲ . ۱۱۳
قطب الدین معمار : ۳۶۰
قطب‌الدین نائی : ۳۰۶
قلیچ ارسلان : ۵۶
قلیچ (غلام) : ۱۷۸
قماج . احمد: ۲۷ . ۲۸
قمرالدین کرمانی : ۱۵۰
قمی . سعد : ۳۰
قوام الدین . ابوالقاسم : ۳۱
قوام‌الدین شیرازی : ۳۳۱

قوام‌الدین (معمار) : ۳۵۰ . ۳۵۱
قوهدی . محمد : ۲۴۸
قهستانی . محمد : ۳۰۶
قیزملك : ۱۵۹
قیم‌الدوله : ۵۷

ك

کابلشاه : ۲۷۰
کاتب . احمد : ۲۱۵
کاتبی نیشابوری : ۳۹۰
کازرونی . امین الدین : ۶۰
کاشانی . احمد : ۳۰
کاشانی . حسن : ۵۱
کاشی . عزالدین : ۳۷
کاشغری . سلیمان : ۳۰
کاشفی . ملاحسین : ۳۹۲
کاکویه . علاء الدوله : ۵ . ۶۹
کشی . جلال‌الدین : ۲۸۰
کتاب آتشکده: ۷۶
کتاب استر آباد : ۳۷۱
کتاب بهارستان : ۳۳
کتاب تاریخ گزیده : ۸۳
کتاب تاریخ معجم : ۶۶
کتاب تاریخ وصاف : ۷۷
کتاب تجارب‌السلف : ۶۶
کتاب تحفة العراقین : ۷۲
کتاب تحفة النظار : ۲۰۱
کتاب‌التوسل الی الترسل : ۱۱۳
کتاب جامع التواریخ : ۷۷ . ۸۴
کتاب جهان‌آراء : ۷۶ . ۷۷
کتاب حبیب‌السیر : ۷۶ . ۱۱۵ . ۱۱۹
کتاب حدائق‌السحر : ۱۰۶
کتاب خمسه نظامی : ۳۸۱
کتاب ذخیره خوارزمشاهی : ۱۱۳
کتاب روضة الصفا ، ۷۷ . ۱۷۷
کتاب سیرت جلال‌الدین : ۱۸۴
کتاب ظفرنامه : ۲۹۰
کتاب عجایب‌المخلوقات : ۳۸۶
کتاب عجایب المقدور : ۳۲۳
کتاب الفخری : ۶۶
کتاب کلیله و دمنه: ۳۸۳
کتاب گلشن راز : ۱۰۳
کتاب لب التواریخ : ۷۷
کتاب مرآت البلدان : ۲۱۷
کتاب مزارات شیراز : ۸۳ . ۸۵
کتاب مشارب التجارب : ۱۰۳
کتاب مصایر نصیری : ۳۰
کتاب معراجنامه : ۳۸۲
کتاب مکاشفات : ۲۱۵
کتاب المعجم : ۷۷
کتاب معیارنصرتی : ۶۶
کتاب مقامات حریری : ۳۶
کتاب منافع الحیوان : ۲۵۱
کتاب مونس الاحرار : ۲۵۲
کتاب نزهة القلوب : ۲۰۲
کتاب نفثة المصدور : ۳۶ . ۱۶۹
کتاب نفحات الانس : ۲۱۵

ك

کرت ، معزالدین : ۲۶۱ ، ۲۶۲، ۲۶۶
کلار ، شمس‌الدین : ۲۶۵
کلاویخو (لرد): ۳۱۵، ۳۱۶
کمال بخارائی : ۲۹، ۳۳
کمال‌الدین‌اسماعیل : ۱۸۳
کمال‌الدین علی : ۳۳
کمال‌الدین محمد : ۳۵
کندری، عمیدالملک : ۴۰
کندری ، محمد : ۶
کوچلك خـان : ۱۱۷ ، ۱۲۰ ، ۱۲۳ ، ۱۲۶
کوکبوری ، مظفر : ۱۵۵
کوکچه : ۱۸۷
کیاخاتون : ۶۶، ۴۰۴
کیتوبوقا : ۶۵

گ

گدار، آندره : ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۲۶
گودرز : ۳۰۱
گورخان: ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۰
گوهرشادآغا : ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۹ ، ۳۴۰ ، ۳۵۲

م

مبارکشاه : ۲۷۴
مراغه‌ئی، احمد : ۲۵۴
مراغی، عبدالقادر: ۳۳۰، ۳۳۱
مرزبان ، مؤیدالدین : ۳۵
مجدالملك قمی : ۱۳، ۱۷
مجیرالدین بیلقانی : ۶۰
مجیرالملك ، عبدالمجید : ۲۹
مجیرالملك ، عمر : ۱۲۹
محمدبن ملکشاه : ۱۷، ۱۹
المسترشد : ۳۴ ، ۳۶
المستظهر : ۱۶
المستعصم : ۸۵ ، ۱۹۱
المستعلی : ۲۱
المستنصر : ۴ ، ۱۰ ، ۲۱ ، ۱۶۴ ، ۱۶۸
مستوفی ، حمدالله : ۳۱ ، ۱۹۵ ، ۲۰۲
مسکوکات آل جلایر : ۴۰۶
مظفرحسین : ۳۴۳
مظفر ، زین‌العابدین : ۲۹۱ ، ۲۹۲
مظفرعلی : ۳۸۴
معزی : ۲۹-۳۲ ، ۷۰ ، ۸۴ ، ۱۰۶
معین‌الدین : ۳۳
المقتدی : ۱۶
المقتفی : ۳۴ ، ۷۲
مکتبی شیرازی : ۳۹۳
ملك ارسلان : ۳۶ ، ۳۷
ملك حسین : ۱۰۱
ملك خاتون : ۶۱
ملك دینار : ۱۰۸
ملك رحیم : ۵
ملکشاه ، جلال‌الدوله : ۸-۱۵
ملکشاه ، مغیث‌الدیـن : ۸ ، ۲۴ ، ۳۳- ۳۶ ، ۴۰ ، ۴۴ ، ۴۶
ملکشاه ، ناصرالدین : ۱۰۸
ملك غیاث‌الدین : ۲۶۱ ، ۲۶۲ ، ۲۸۶ ،

۲۸۷ . ۲۸۸ . ۳۲۸
ملک گرگین : ۳۰۸
ملک مظفر: ۱۸٤
ملک نصرت : ۱۳٤
ملک نصرت الدین هزاراسب: ۱۳۰
منصوری . قراسنقور : ۱۹۹
منکلبگ : ۱۰۸
منکوتیمور : ۶۳ . ۹۷
منکوقاآن : ۱۸۰ . ۱۹۱
موسوی . سید مجدالدین : ۳۲
موسی‌خان: ۲۵۹
موصلی. حسام الدین: ۱۶۰. ۱۶۱
مولانا زادهٔ سمرقندی : ۲۷۱
موید بغدادی. مجدالدین: ۱٤۱
مؤیدالدین : ۱۱۱
مؤیدالملک : ۱۶ . ۱۷
میرانشاه : ۲۸۹ . ۲۹۰ . ۳۰۵–۳۰۷–
۳۱۱ . ۳۲۸
میرخواند : ۱۸۲ . ۳۹۸
میرزا ابراهیم سلطان : ۳۳۲
« ابوبکر : ۳۰۶
« اسکندر . ۳۲۹
« بایقرا : ۳۲۹
« جهانشاه : ۳۲۹
« جهانگیر : ۳۲۸
« رستم : ۳۲۹
« شیخ عمر : ۳۲۸–۳۳۲
« عبداللطیف : ۳۳۵-۳۳۹
« محمد جوکی : ۳٤۱
« یادگار: ۳٤۰
میکائیل : ۲۰۲

ن

الناصر : ۶۵ . ۱۱۰ . ۱۱۲ . ۱۱۸ .
۱٤۱ . ۱۵۵ . ۱۷۵ . ۳۰۹
ناصرالدوله : ۵۶
ناصرالدین. فخرالملک : ۳۱
ناصرالدین علی : ۳۳
ناصرالدین‌وزیر : ۱۷۹ . ۱۸۰ . ۱۸۲
نایماس : ۱۶۱
نجم‌الدین کبری : ۱۲۱
نزار : ۲۱
نسوی . محمد : ۱۸۳ . ۱۸٤
نصرةالدین احمد : ۶۶
نصرةالدین‌عثمان: ۱۱۹. ۱۲۰
نصیرالدین : ۳۱
نظام‌الدین . ابوبکر : ۶۳
نظامی‌عروضی: ۳۸
نظامی گنجوی : ۷۲ . ۷۳
نکودار . احمد : ۶۵
نوائی. امیرعلیشیر : ۳٤۲ . ۳٤۳. ۳۵۵
۳۸۲ . ۳۸۳ . ۳۹٤
نورالدین محمد : ۵۷
نیکوطراز: ۱۱٤ . ۱۱۵. ۱۱۷
نیوتون : ٤۶

و

وطواط . رشیدالدین : ۱۰٤–۱۰۶
وفاق : ۵۷
ویلسن . کریستن : ۲۰۲ . ۲۳۶

ه

هرتسفلد : ۲۲۷
هلاکوخان مغول : ۶۲-۶۵ . ۷۰ . ۸۰.
۸۳ . ۹۱ . ۹۲ . ۹۵ . ۹۷ . ۱۸۰ .
۱۸۸ . ۱۹۱ . ۱۹۵ . ۱۹۸
همام تبریزی : ۶۲
همایون : ۳۴۵
همدانی . عبدالله : ۲۵۴
هندوشاه : ۶۶

ی

یاقوت ترکان : ۹۱
یاقوت . جمال‌الدین : ۲۵۴
یاقوتی : ۶
یبغو : ۲۰۱
یسوکای بهادر: ۱۴۲
یغان سنقور : ۱۷۳
یغمائی، حبیب : ۹۳.۹۴.۱۰۱
یلواج . محمود : ۱۸۹
یمغور : ۱۴۷
یونس خان : ۱۱۱

فهرست اعلام جغرافیائی

آ

آبسکون : ۱۳۴،۱۳۲
آبلستان : ۳۰۹
آستان قدس رضوی : ۳۵٤
آق سرا : ۱۱
آق شهر : ۱۱۳
آمل : ۱۳۱، ۲۵۹
آونیك : ۳۰۰

الف

ابرقو : ۵
اترار : ۳۲۱،۳۱۷،۱٤۲
احمدآباد : ۲۵۸
اخلاط : ۱٦۵
اربل : ۲۹۹،۱۵۵
اردستان: ٤۷
ارزنةالروم : ۳۱۵،۸
ارگ علیشاه : ۲۰۱
ارمنستان : ۱۷،۱۰
ارومیه : ۱٦۱
ارزنجان : ۲۲۵
استانبول : ۳٤٤
استرآباد : ۱۳۲
اسدآباد : ۱۱۰
اشنویه : ۱٦۱
اصطخر (قلعه) : ۱۲۲،۹۷،۹۵
اصفهان : ۲۲۱،۹۵،٤۱،۱۳
امامزاده جعفر : ۲۲۵
امام زاده جعفر دامغان : ۳٦۳
امام زاده ربیعه خاتون : ۲۲۸
امام زاده قاسم : ۳٦۸
انطاکیه : ۵٦،۱۲

ب

بحرین : ٦٢
بخارا : ٢، ٢٦، ١٢٨
بدخشان : ١٢٦، ٢٤٠، ٢٦٨، ٢٧٦
برج فیروزآبادکاشمر : ٢٣٨
برج کاشانه : ٢٠٤، ٢٠٥
برج کیشمار : ٤٧
برج مدور : ١٩٧
برج مؤمنه خاتون : ٤٧
بروجرد : ١٦، ٢٨٨
بروصه : ٣١٣
بریسان : ٤٧
بعلبك : ٣٠٩
بغداد : ١٣ ، ٢٥ ، ٤١، ١٥٤ ، ١٥٥ ، ١٩١ ، ٢٨٩، ٢٩٧، ٢٩٩، ٣٠٧
بقعه استرخاتون : ٢٢٦
بقعه امام زاده یحیی : ٢٤٦
بقعه بابا قاسم : ٢٢٤
بقعه پیربکران : ٢٢٥
بقعه سید اسحاق : ٢٣٥
بقعه شیخ عبدالصمد : ٢١٢
بلاساغون : ٢٥
بلخ : ١٢٨
بنارس : ٢٥٨
بندر خورسف : ٩٥، ٩٦
بندر سن لوکار : ٣١٦
بهبهان : ٣٠٧
بیت‌المقدس : ١٠

ت

تاشکند : ٢٧٥، ٢٩٥
تبریز: ٣٤، ٣١٥
تربت جام : ٣٥٩
تربت حیدریه : ٣٦١
ترشیز : ١١٤، ٢٨٥
ترکستان : ١
ترمذ : ٣٢
تفلیس : ٢٨٩
تکریت : ٢٩٩
تنگه خیبر : ٣٠٢
تهران : ٣١٥
توپقاپو : ٢٥٣
توران : ٢، ٣٨

ج

جام . ٢٨٥
جرجان : ٣٣٥
جزیره آناطولی : ٣١٣
جند : ٢، ١٠٥

چ

چین : ٣١٧

ح

حلب : ۱۶۷
حله : ۲٤
حما : ۳۰۹
حمص : ۳۰۹،٥٦

خ

خانقاه شیخ علاءالدوله سمنانی : ۲۱٥
ختن: ۲٥
خجند : ۲۷٥
خراسان : ۲۳، ۳۸، ۲۸٤
خرتبرت : ۱۶۷
خرم‌آباد : ۲۸۸
خلخال : ۲۸۹
خلیج فارس : ۳۰۱
خوارزم : ۱۱٤ ، ۲۹۳
خوی : ۱۶۱، ۳۱٥
خیوه : ۲۹٥

د

دامغان : ۱۲۱
دریاچه بلخاش : ۲٥
دریاچه ایسی‌گول : ۲٥
دکن : ۲٥۸
دمشق : ٤۱،۲۹۶،۳۰۹
دندانقان : ۳۸
دهلی : ۳۰۳
دیلم : ۲۱
دیول : ۱٥۱

ر

رصدخانه هلاکو : ۲۰۰
رودآمویه : ۲۷۳
رود اترك : ۲۹٤
رود ارس : ۲۸۹
رودبار : ۱۰٥
رود جیحون : ۱۰٥
رود دجله : ۲۹۷
رود گر : ۲۹۰
رودگنگ : ۳۰٤
ری : ۲۱،۲٤

ز

زرنق : ۲۹٤
زنجان : ۲٥۷
زواره : ٤۷

ژ

ژن : ۳۱۶

س

ساوه : ۲۵
سبزوار : ۲۸۷
سرخاب : ۷۲
سرخس : ۲۳۶
سغد : ۱
سقناق : ۱۰۵
سلطانیه : ۲۹۹،۲۵۷
سلماس : ۳۳۲
سمرقند : ۳۲۱،۳۱۵
سند : ۱۹۱
سوریه : ٤۱
سیستان : ۲۸۷،۲۷۰
سیواس : ۵۵

ش

شوشتر : ۳۰۷
شیراز : ۹۵

ط

طبرستان : ۱۹۱
طرابوزان : ۳۱٦،۳۱۵
طراز : ۱۲۰
طوس : ۲۹٤،۲۳۵
طیبات : ۲۸۵

ع

عراق : ۳۸،۲٤
عقدا : ۲۱٦
عکا : ۳۱۰
عین تاب : ۳۰۸

غ

غزنین : ۳۰۲،۱۱۷،۲٤

ف

فلسطین : ۱۰
فوشانك : ۲۸۷
فیروزآباد : ۲۱٦
فیروزکوه : ۲۸۸،۱۱۷

ق

قارص : ۲۸۹
قارون : ۱۳۰
قاهره : ۵
قبچاق : ۲۸٤
قبیله آرلاد (مغل) : ۲٦٦
قراباغ : ۲۹۰
قراختای : ۱۱۷،۲۵
قرقیز قبچاق : ۱۲۳

قسطنطنیه : ۳۱۵،۳۹

قطوان : ۲۶

قطیف : ۶۲

قلعه الموت : ۲۱

قلعه النجق : ۲۹۰

قلعه بایزید : ۲۹۰

قندهار : ۳۰۲،۲۸۷

قومس : ۲۱

قونیه : ۳۱۳،۱۱

قهرود : ۶۶

قهستان : ۲۱

قهقهه : ۲۸۵

ك

کابل : ۳۰۲،۲۷۶،۱۹۱

کاشان : ۲۳۲

کاشغر : ۱۱ ۲۵

کبود جامه (بهشهر) : ۲۸۷

کتابخانه ملی پاریس : ۲۵۳

کتابخانه مورگان : ۲۵۱

کربلا : ۲۹۶

کرکوك : ۲۹۹

کرمان : ۲۳۸،۹۵

کرمانشاه : ۱۳

کش (الخضرا) : ۲۷۱،۲۶۵،۲۶۴

کلات : ۲۸۵،۱۲۹

کوه کیلویه : ۶۵

گ

گرجستان : ۱۵

گنبد خدابنده : ۲۰۷

گنبد سبز : ۲۳۹

» سرخ : ۱۹۶،۴۸

» علویان : ۵۲

» علی (ابرقو) : ۴۷

» غفاریه : ۱۹۹،۴۸

» کبود : ۱۹۸

» هارونیه : ۲۳۵

گواشیر : ۱۵۲

گیلان : ۱۹۱

ل

لاهور : ۳۰۴،۲۵۸

لندن : ۲۵۲

لیمرك : ۳۷۳

م

ماردین : ۳۱۱

مال امیر : ۶۵

ماوراءالنهر : ۱، (اکثر صفحات)

ماهان : ۳۶۲

ماهانه : ۲۹۵

مدرسه الغ بیك : ۳۷۶

مدرسه پریزاد : ۳۵۴
« جاجرود : ۵۲
« خرگرد : ۳۵۷
« شاهرخ (دو در) : ۳۵۳
مزار احمد جام : ۳۶۱
« بی‌بی‌عایشه : ۲۰۸
« پیرعلمدار : ۴۷
« چهل دختران : ۴۷
« حسن‌بن‌کیخسرو : ۲۰۸
« شاه نعمت‌الله ولی : ۳۶۲
« فردوسی : ۲۳۵
« کرار : ۵۲
« مؤمنه خاتون : ۱۹۸
مراغه : ۲۰۰
مرو : ۴ (اکثر صفحات)
مسجد اردستان : ۴۷
« باباعبدالله (نائین) : ۲۱۹
« برسیان : ۵۲
« پامنار : ۲۴۱
« جمعه نطنز : ۲۱۲
« خواف : ۴۷
« دامغان : ۴۸
« سنگ : ۲۴۲
« شاه (مشهد) : ۳۵۳
« کاج : ۲۲۹
« کبود (تبریز) : ۳۶۹
« مولانا تایباد : ۳۵۸
« میدان (کاشان) : ۳۷۰
مسجد نظامیه : ۲۰۸
« نو : ۲۴۲
مسجد جامع ابرقو : ۲۰۶
« « اشترجان : ۳۶۷،۲۲۷
« « اصفهان : ۳۶۶
« « رضائیه : ۲۲۹
« « سمنان: ۳۶۴
« « سوریان بوانات : ۲۴۳
« « عتیق شیراز : ۲۴۴
« « کبیر یزد : ۳۶۴
« « گرگان : ۳۶۷
« « گلپایگان : ۴۶
« « گوهرشاد : ۳۴۹ ، ۳۵۰ ، ۳۵۱،۳۳۲
« « مرند : ۲۰۳
« « مظفری : ۲۴۰
« « نائین : ۲۴۹
« « ورامین: ۳۶۶،۲۴۷
مشهد : ۳۱۵
مصر : ۲۱
مقبره سید رکن‌الدین : ۲۱۶
مقبره علاءالدین : ۲۴۵
مقبره لقمان بابا : ۲۳۶
مقبره ملا حسن شیرازی : ۲۱۱
مکه : ۲۷۷،۷۲
ملازگرد : ۷
ملطیه : ۳۰۹
منار خسروگرد : ۴۹

مناره بسطام : ۴۹
» تاریخانه : ۴۸
» چهل دختران : ۴۸
» ساوه : ۴۹
» سمنان : ۴۹
» طبس : ۴۹
» علی‌آباد : ۲۳۸
» گلپایگان : ۴۸
منکشت : ۶۶
موزه استکهلم : ۵۰
» تهران : ۲۵۵
» قم : ۲۵۵
» متروپلیتن : ۲۵۳
» مشهد : ۲۵۵
موصل : ۲۹۹،۱۵۵
» : ۳۰۲
میبد : ۲۱۶
میل راکان : ۲۳۷،۴۷

ن

نخشب : ۲۷۱
نسا : ۳
نطنز : ۲۵۷
نور بخارا : ۲۶۱
نهاوند : ۳۰۱
نیشابور : ۲۸۵،۱۲۹
نیویورك : ۲۵۲

و

والیان : ۱۴۷
ورامین : ۲۵۷،۲۴۴

ه

هرات : ۴
هزار اسب : ۱۱۴
همدان : ۳۰۱،۳۴،۵
هندوکش : ۳۴۰

ی

یاسی چمن : ۱۶۷
یزد : ۵، ۹۵، ۱۵۳، ۲۱۵، ۲۵۷

فهرست منابع و مآخذ

۱ـ کتاب راحة‌الصدور و آیة‌السرور . در تاریخ سلجوق . تألیف محمدبن علی‌بن سلیمان الراوندی در سنهٔ ۵۹۹ هجری. بسعی وتصحیح محمد اقبال دیماه۱۳۳۳ .

۲ـ سلجوقنامه تألیف خواجه امام ظهیرالدین نیشابوری با ذیل تألیف ابوحامد محمدبن ابراهیم که درسنهٔ ۵۹۹ تألیف شده. ازنشریات کلاله خاور تیرماه ۱۳۳۲ .

۳ـ تاریخ روضة‌الصفا. میرخوند.

٤ـ تاریخ حبیب‌السیر. خواندمیر.

۵ـ تاریخ جهانگشا. جوینی.

٦ـ جامع‌التواریخ رشیدی. رشیدالدین فضل‌الله.

۷ـ تاریخ وصاف. ادیب عبدالله شیرازی.

۸ـ تاریخ گزیده. حمدالله مستوفی.

۹ـ ظفرنامه تیموری. شرف‌الدین علی‌یزدی.

۱۰ـ مطلع‌السعدین. عبدالرزاق سمرقندی.

۱۱ـ زبدة‌التواریخ. حافظ ابرو.

۱۲ـ تاریخ فتوحات امیرتیمورکورگان معروف به‌ظفرنامه. تألیف نظام‌الدین شامی.

۱۳ـ جنگ تیمور وچنگیز. خطی متعلق به‌کتابخانه ملی تهران.

١٤ـ کتاب نفثة‌المصدورفی فتور زمان . تألیف خواجه نورالدین محمد زیدری خراسانی با مقدمه مرحوم رضاقلی‌خان هدایت.

۱۵ـ سعدی تا جامی. تألیف ادواربراون انگلیسی. ترجمه وحواشی بقلم جناب آقای علی اصغر حکمت.

۱٦ـ تاریخ جدید یزد. تألیف احمدبن حسین‌بن علی‌الکاتب. با هزینه ادارهٔفرهنگ یزدو به سرپرستی آقای محمد مهدی راد سرشت رئیس ادارهٔفرهنگ یزد در سال ۱۳۱۷

بطبع رسید.
۱۷ـ تاریخ مغول. تألیف شادروان عباس اقبال آشتیانی.
۱۸ـ اسناد ومکاتبات. تألیف آقای دکتر عبدالحسین نوائی.
۱۹ـ زندگانی شگفت‌آور تیمور. تألیف ابن عربشاه. ترجمه آقای محمدعلی نجاتی.
۲۰ـ میراث ایران. تحت نظر ا. ج. آربری. ترجمهٔ چندتن ازفضلاء.
۲۱ـ سفرنامهٔ کلاویخو. تألیف کلاویخو . ترجمه آقای مسعود رجب‌نیا.
۲۲ـ کتاب آثارایران. تألیف. آ. گدارفرانسوی ۶ مجلد.
۲۳ـ تیمورلنگ. هارولدلمب، ترجمه آقای علی جواهر کلام.
۲۴ـ تاریخ صنایع ایران. تألیف کریستی ویلسن ترجمهٔ آقای دکتر عبدالله فریار.
۲۵ـ راهنمای صنایع اسلامی. تألیف دیماند ترجمهٔ » » »
۲۶ـ تاریخ ایران. تألیف سرپرسی سایکس. ترجمهٔ آقای فخرداعی گیلانی.
۲۷ـ لب‌التواریخ. یحیی‌بن‌عبداللطیف حسینی قزوینی.
۲۸ـ تاریخ کرمان سالاریه . تألیف احمد علی خان وزیری کرمانی با تصحیح آقای دکتر باستانی پاریزی.
۲۹ـ ابنیه وآثارتاریخی اسلام دراتحاد شوروی . از انتشارات موسسهٔ روحانی مسلمانان آسیای میانه‌ـتاشکند.
۳۰ـ فهرست تاریخی ادارهٔ کل باستان شناسی.
۳۱ـ یادداشتهای شخصی درباب مآخذ آثار باستانی.
۳۲ـ فهرست کتب ومراجع خارجی درباب آثارمعماری وصنایع اسلامی این کتاب در ذیل شرح هر فصلی ثبت وذکر شده است.

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	زائد
۱۷	۱۱	آن	او	
۱۸	۲۲	ایاز	ملکشاه	
۲۰	۹	اسماعلیه	اسماعیلیه	
«	۱۰	هشتم	ششم	
«	۲۹	کاملا	کامل	
۲۱	۷	لسیا	بسا	
۲۳	۲۹	بپاشا	بپادشا	
۲۴	۱۰	۵۹۰ ـ ۶۱۱	۴۹۰ـ۵۱۱	
۲۵	۱۲ و ۱۸	آن	او	
۳۶	۱	بالمله	بالله	
۴۰	۸	میرمت	میرفت	
۴۰	۲۶	مترسلانی	منشیانی	
۴۵	۲	انیهمه	ابنیه	
۴۶	۱	حکایت	حاکی	
«	«	ـ	ـ	بر
۵۴	۹	آن	او	
۵۵	۱۰	درکذشت	اسیر گشت	
۵۶	۲ و ۶	آن	او	
۶۰	۷و۲۰	«	«	
۶۰	۱۶	دراین	در	
۶۱	۶	آن	او	
۶۲	۳	و ادیاء و انشاء	و ایجاد	
۶۲	۸ و ۱۹	«	«	

صفحه	سطر	غلط	صحیح	زائد
٦٤	٢٠	و ازطرین نیافارقین	وازطریق میافارقین	
٦٦	١٩	قائل	نائل	
٧٠	٣	وازطریق میافارقین	وازطریق نیافارقین	
٧١	١٥	ستائی	سنائی	
٩٦	٩	پایان	پای	
١٠٦	١٨	ستائی	سنائی	
«	٢٠	نامه	ماند	
١٠٨	٢	آن	او	
«	١٧	٦٨٢	٥٨٢	
«	٢١	آن	او	
١١١	١٦	–	–	او
١١٤	٥	ترشیر	ترشیز	
١١٤	٨	٥٥٩	٥٩٨	
١١٦	٤	پس از حیات	سپس از جانب	
١١٧	١٢	کاشمر	کاشغر	
١١٨	١٤	توهمین	توهین	
١١٨	٢٧	الاحرام	الاحترام	
١٢٠	٢٠	صاحاء	صلحاء	
١٢٨	١	آید	آمد	
١٣٧	١٥	طرحی بریزد بتواند تا	طرحی بریزد تا بتواند	
١٣٩	٤	عظیم ایشان	عظیم الشان	
١٤٤	١٦	حدس	حدس زد	
«	٢٦	–	–	آن
١٤٦	٥	مناصبت	مناصب	
١٤٧	٧	اطرافیانش	اطرافیانشان	
١٤٧	١٦	معاصره	محاصره	
١٥٢	١٦	مشفقر	مشفقتر	
١٥٦	٣	جلال الدین جلال الدین	جلال الدین در آمد جلال الدین جلال الدین	

صفحه	سطر	غلط	صحیح	زائد
۱۶۸	۱۸	نمائیم	ننمائیم	
۱۸۰	۲۱	سردارا	سرداران	
۱۸۷	۱۷	سیر	سر	
۱۸۸	۹	تجربه	تجزیه	
۱۹۱	۱۶	بطام	بسطام	
۱۹۵	۱۶	نیصب	نصیب	
۲۰۷	۱۶	میوانم	میتوانیم	
۲۴۹	۱	منحصر	مختصر	
۲۵۵	۵	—	—	می‌شود
۲۷۳	۱۷	برآنم	برآئیم	
۲۷۷	٤	اولاس	اولوس	
۲۸۱	۲۳	۷۰۸	۷۷۳	
۲۸۵	۱۰	مسیحی	شیخی	
۲۹۰	۱۹	تیمورا	تیمور را	
۲۹۷	۲۳	آرموزده	آزموده	
۳۱٤	۱۹	متعددر	در	
۳۲٤	۱۰	آن	او	
۳۳۳	۸	میداند	میدانند	
۳۸۳	۱۰	ایران نقاشی	نقاشی ایران	

ضمناً در موارد چندی بر اثر شتابزدگی از پاره‌ئی کلمات نقطه‌ای افتاده یا به بعضی کلمات نقطه‌ای افزوده‌شده‌که خوانندگان گرامی بابزرگواری‌خود تصحیح‌خواهندفرمود.

K UNIVERSITY LIB.
Acc No. 134161
Date 14-12-77

Allama Iqbal Library
134161